

ایران در عصر پهلوی

جلد هفتم

گودتا یا ضد گودتا

و

دور دوم سلطنت

نوشته و تحقیق

دکتر محمدرضا باهنر



مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی به فرمان برکناری خود اعتنائی ننموده دست به يك کودتای نظامی زد . من تصمیم گرفتم که برای جلوگیری از هر گونه خون ریزی کشور را ترك کنم و ایرانیان را در انتخاب راه آینده خود آزاد بگذارم . کشور دچار فتنه و آشوب شد . همه زنان و مردان و حتی کودکان با همتی بی نظیر به خیابانها ریختند و یکروزه اوضاع را دگرگون کردند . من بی درنگ به وطن بازگشتم . گرمی و وسعت احساسات مردم در حقیقت رأی اعتمادی به من بود . من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث برده و از آن پس پادشاه منتخب ملت شدم .

محمد رضا پهلوی

سرنوشت سیاست پیشه گان

و

قربانیان نفت

جلد هشتم (ایران در عصر پهلوی) به گروهی از رهبران جبهه ملی و تشکیلات و فعالیت آنان پس از مرداد ۱۳۳۲ و گروهی از رهبران جبهه ملی که از دکتر مصدق جدا شده و در صف مخالف او قرار گرفته اند اختصاص داده شده است.

آخرین روزهای زندگی دکتر مصدق در احمد آباد و مراسم تدفین او - چگونگی مخفی شدن دکتر فاطمی و دستگیری و اعدام وزیر خارجه مصدق - زندگی پر فراز و نشیب دکتر مظفر بقائی و اینکه آخرین روزهای عمر را چگونه گذرانیده است؟ همچنین ماجرای اعدام عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و قسمتی از مبارزات سیاسی او از مطالب جالب این جلد میباشد.

اگر میخواهید بدانید که چرا غلامرضا تختی عضو شورای جبهه ملی خودکشی کرد یا کشته شد؟ یا کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را آتش زدند یا خودسوزی کرد؟ یا اینکه چرا قشقائیاها به دکتر مصدق پیوستند و با رژیم شاه در افتادند و چگونه خسرو قشقائی در جمهوری اسلامی به دار آویخته شد؟ همچنین آگاهی از چگونگی جدائی حسین مکی از دکتر مصدق و ماجرای خلع ید از کمپانی نفت جنوب و یا سرانجام زندگی دکتر رحمت مصطفوی روزنامه نگار معروف و از طرفداران دکتر مصدق و جریان کشته شدن یا خودکشی او (جلد هشتم) را مطالعه فرمائید.

علاقتمندان به تهیه کتاب میتوانند بابت هر جلد کتاب در انگلستان ده پوند و با افزایش دو پوند هزینه پستی در خارج از انگلستان با مراجعه به کتابفروشیهای معتبر فروش کتاب فارسی و یا با مکاتبه فارسی به آدرس زیر مراجعه فرمایند.

BOOK PRESS
4 MACLISE RD.
LONDON W - 14 OPR

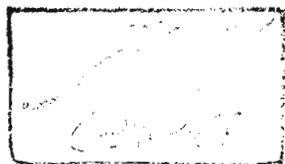
ایران در عصر پهلوی

جلد هفتم

کودتا یا ضد کودتا

و

دور دوم سلطنت



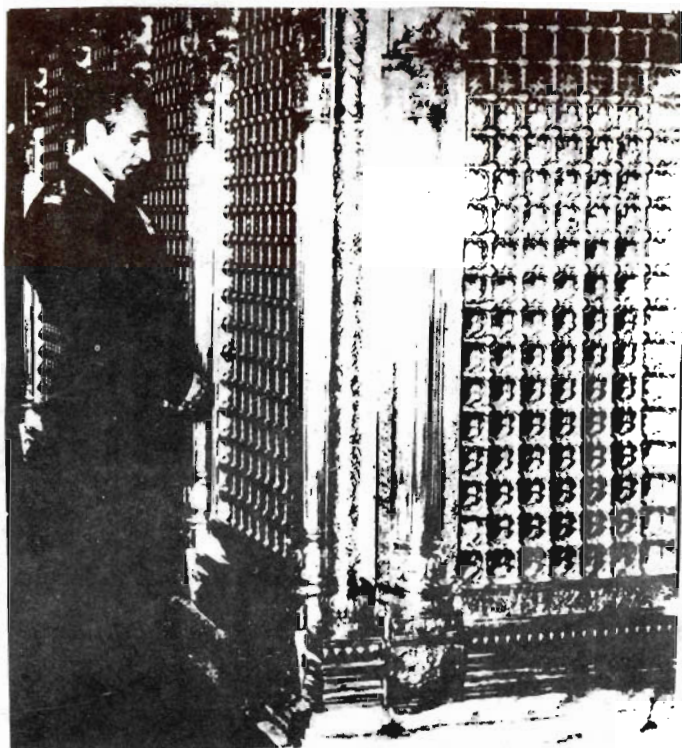
نوشته و تحقیق

دکتر محمدرضا باطنی

مرا بارد از دیدگان اشك خونی
بر احوال ایران و حال کنونی
فرخی یزدی

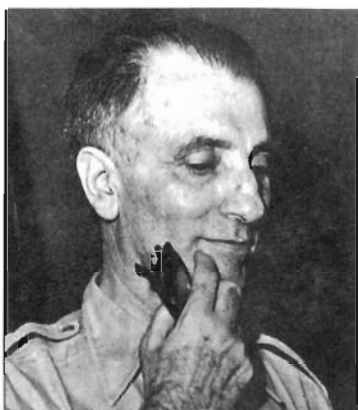
جلد هفتم ایران در عصر پهلوی
کودتا یا ضد کودتا و دور دوم سلطنت
تاریخ انتشار - مهرماه ۱۳۶۹ - اکتبر ۱۹۹۰
چاپخانه پکا - لندن
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

دلا منال به شامی که صبح در پی اوست
که نیش و نوش بهم باشد و نشیب و فراز



فراموش نمی‌کنم که در روز ۲۶ مرداد سال ۱۳۳۲ یعنی روزی که کشور ما با خطر سقوط و اضمحلال قطعی مواجه بود ، خودم در حرم مطهر حضرت امیرالمومنین دست توسل و التماس برای نجات میهن به سمت آن بزرگوار دراز کردم و شك ندارم توسط لطف آن حضرت بود که در فاصله بسیار کوتاهی ایران از خطر حتمی نجات یافت .

محمد رضا شاه پهلوی



وقتی سرهنگ نصیری فرمان شاه را درباره عزل و نصب مصدق و زاهدی ابلاغ کرد به دستور دکتر مصدق بازداشت گردید .
سرلشکر زاهدی که برای دستگیری اش جایزه تعیین شده بود با تانک به رادیو رفت و فرمان نخست وزیری خود را خواند .

فهرست مندرجات

پیشگفتار

چند اظهار نظر درباره کتاب

- ۱- فرمان عزل مصدق و واقعه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲----- ۱ تا ۵۳
- ۲- چند سند مهم تاریخی درباره سفر ناگهانی شاه به بغداد -- ۵۴ تا ۷۴
- ۳- وقایع ۲۸ مرداد و دیدار دو نخست وزیر غالب و مغلوب -- ۷۵ تا ۱۲۱
- ۴- دور دوم سلطنت و نقش بازیگران سیاسی داخلی و خارجی -- ۱۲۲ تا ۱۳۴
- ۵- پی آمدهای وقایع مرداد ۱۳۳۲ ----- ۱۳۵ تا ۱۵۰
- ۶- دکتر مصدق را بهتر بشناسیم ----- ۱۵۱ تا ۱۹۰
- ۷- سپهبد زاهدی یا امیر «رزم» و «بزم» ----- ۱۹۱ تا ۲۱۹
- ۸- اقدامات اولیه حکومت زاهدی ----- ۲۲۰ تا ۲۲۷
- ۹- برقراری رابطه با انگلستان و انعقاد قرارداد با کنسرسیوم ۲۲۸ تا ۲۵۶
- ۱۰- قرارداد نفتی کنسرسیوم و برکناری استادان دانشگاه -- ۲۵۷ تا ۲۶۵
- ۱۱- چگونگی برکناری زاهدی از نخست وزیری ----- ۲۶۶ تا ۲۷۲
- ۱۲- روابط صمیمانه و خصمانه مصدق - کاشانی - زاهدی - ۲۷۵ تا ۲۸۰
- ۱۳- تقریرات دکتر مصدق ----- ۲۸۱ تا ۲۸۵
- ۱۴- نوشته های شاه و پاسخ های دکتر مصدق ----- ۲۸۷ تا ۳۰۲
- ۱۵- اعلام جرم علیه دولت مصدق ----- ۳۰۳ تا ۳۱۱
- ۱۶- پاسخ دکتر مصدق به اتهامات و ایرادات ----- ۳۱۲ تا ۴۲۳
- ۱۷- محاکمه مصدق در دادگاه نظامی ----- ۳۲۵ تا ۴۲۱
- ۱۸- ضمائم کتاب ----- ۴۲۲ تا ۴۷۰
- ۱۹- منابع و مآخذ



شاه و ثریا در فرودگاه رم در مرداد ۳۲

با يك هواپیمای انگلیسی عازم رم شدیم . در فرودگاه نماینده رسمی دولت ایتالیا و صدها خبرنگار بودند، ولی از سفیر ایران خبری نبود . برای اقامت هتل اکسلسیور را انتخاب کردیم . رادیو ها خبر دادند که دکتر فاطمی گفته باید تمام افراد خاندان سلطنت، بدار زده شوند. و جمهوری جایگزین سلطنت گردد. شاه گفت باید برای زندگی آینده مان برنامه بریزیم . چون پول زیادی ندارم باید صرفه جوئی کنیم و مزرعه ای در آمریکا خریداری نمائیم .

از خاطرات ملکه ثریا

پیشگفتار

فضل خدای را که تواند شمار کرد
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت
دانه نکشت حاصل و دخل انتظار کرد
نابرده رنج، گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

سعدی

سپاس یزدان پاک را که با وجود مشکلات فراوان انتشار کتاب فارسی در خارج از کشور، توفیق یافته ام تا جلد هفتم (ایران در عصر پهلوی) را منتشر ساخته و لااقل به نیمه راه وعده ای که برای ۱۲ جلد داده بودم برسم.

منظور از اشاره به مشکلات این نیست که تصور فرمائید از بار سنگینی که بر دوش گرفته ام به هراس افتاده یا خدای نکرده اظهار ضعف و ناتوانی کنم بلکه خوشبختانه بارقه امید آن چنان فزون گردیده که از آنچه قبلاً تصور میکردم موجبات پیشرفت کار فراهم تر گردیده و سرعت بیشتری در انتشار کتابها به عمل آمده است، به همین جهت آرزو دارم خیلی زودتر بتوانم این وظیفه ملی و تاریخی و مطبوعاتی را که برعهده گرفته ام انجام داده و مطالب تنظیم شده در اسرع وقت در دسترس هم میهنان عزیز و محققین و مورخین ارجمند گذارده شود.

قبل از هر چیز بار دیگر در پاسخ تأکید مکرر خوانندگان بزرگوار که تا پایان

کار همین روش بیطرفی و بی نظری ادامه یافته و خوب و بد و زشت و زیبا به تاریخ سپرده شود باید بگویم که غیر از این برنامه ای ندارم و این سروده محیط طباطبائی را یادآور میگردم:

قلم به دست گرفتم که حرف حق بنویسم
هرآنچه می نتوان گفتم، بر ورق بنویسم
قسم به جان قلم خورده ام که نای قلم را
به دست گیرم و تا آخرین رقم بنویسم
بر آن سرم که به رغم محیط در همه حالی

همان که حق به پسندد به حق، حق بنویسم
در جلد‌های قبلی بعضی‌ها که نامشان آمده خود یا بستگان‌شان آن قسمتی را که در تأیید بوده صحیح و منطقی و معقول دانسته ولی ایرادات و انتقادات را که اکثراً هم نقل قول میباشد دور از انصاف خوانده و مرا از بیان انتقادات برحذر داشته اند. صریحاً میگویم این نوعی بی انصافی و داوری غلط میباشد که در بعضی افراد متأسفانه وجود دارد که نمیتوان آنرا خیلی جدی تلقی کرد زیرا وقتی در انتشار مطالب هیچگونه حب و بغضی در کار نیست باید منطق و استدلال را بر احساس شخصی و فامیلی ترجیح داد و حقایق را به تاریخ سپرد. به طور مسلم نشریات تحقیقی وقتی میتواند مستند باشد که از دوستی‌ها و دشمنی‌ها و احساسات شخصی و خصوصی و فامیلی برکنار باشد.

تردید ندارم که در سالهای اخیر خیلی‌ها به علت دوری از وطن و تحمل رنجها و ناکامیها و قبول مشکلات ناشی از آن خیلی نازک دل شده اند، به قول حافظ:

از نگاهی مینشینند بر دل نازک غبار

خاطر آئینه را آهسی مکدر میکند
به این دوستان بزرگوار باید چنین گفت:
من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف

تا به حدی است که آهسته دعا نتوان کرد

اینها از یاد برده اند که ما اکنون در غرب زندگی میکنیم. یکی از دلایل مهم موفقیت غریبها این است که در اینجا خیلی از نشریات حقایق را بی پرده و با شهامت و با بی نظری و با اسناد و مدارک مینویسند و بی باکانه اسرار را فاش

میکنند و حتی نقاط ضعف زندگی خصوصی افراد عالیمقام را هم بر ملا میسازند به همین جهت همه سعی دارند خود را از هر گونه لغزش و انحرافی برکنار نگه دارند زیرا رسانه های گروهی با چشمان باز و قدرت فوق العاده ای ناظر بر اعمال و افعال همه هستند .

صریحاً باید گفت اگر در کشور ما یا در مشرق زمین هم وضع چنین بود از خیلی انحرافات و نادرستی ها و لغزشها و سرانجام ناکامی ها جلوگیری میشد . زیرا انتقاد صحیح و به موقع برای بهبود وضع سیاسی و اجتماعی هر جامعه ای لازم و ضروری است .

وقتی وضع زندگی و طرز رفتار و روش بعضی از صاحبان مقام مطالعه میشود می بینیم در دوران اقتدار و حاکمیت خود چه ظلم ها کرده و چه تجاوزات و تعدیاتی نموده اند که اگر جلوی زبانها و قلمها گرفته نمیشد و حقایق بی پرده بیان میگردد هرگز این قبیل افراد نمیتوانستند به روشهای غیر انسانی خود ادامه دهند .

سنگین نمیشد این همه خواب ستمگران

میشد گر از شکستن دلها صدا بلند

با انتشار شش جلد کتاب قبلی ملاحظه فرموده اید که نه کسی مورد اتهام قرار گرفته و نه بی جهت از کسی دفاع شده است بلکه کوشش نویسنده این بوده که با صراحت و صداقت حقایق به تاریخ سپرده شود .

چون حق را چنین بانك بلند است

صدای حق چرا آهسته باشد

مواردی هست که چون اطلاعات کافی در دسترس نداشته ام خیلی زود از آن گذشته ام ولی به کنجکاوی و تحقیق ادامه داده تا اگر مطالبی در دسترس قرار گرفت در (قسمت ضمائم) آنرا منتشر سازم تا رویدادهای عصر پهلوی تا اندازه ای که امکان دارد کامل گردد . البته نمیتوان از یاد برد که اکنون دور از وطن هستیم و به خیلی از کتابها و اسناد و مدارك و افراد مطلع دسترسی نداریم و عده ای از مطلعین هم که در خارج از وطن هستند در سراسر جهان پراکنده بوده و گروهی هم هیچ علاقه ای ندارند که از قول آنها مطلبی نشر یابد و یا حتی نامی از آنها به میان آورده شود . اینها به زبان بی زبانی میگویند :

پشیمان ز گفتار دیدم بسی پشیمان نگشت از خموشی کسی
به اینها که نمیخواهند اطلاعات گرانبهای خود را به تاریخ بسپارند باید گفت
این خاطره ها و رویدادها که منابع مهمی از تاریخ معاصر ایران میباشد امانتی نزد
صاحبان مقام میباشد که به طور مسلم باید به تاریخ سپرده شود. این گناهی
است نابخشودنی که تاریخ ملتی از این رویدادها خالی بماند و افراد این اطلاعات
گرانبها را با خود به گور ببرند. به آنها میتوان چنین هشدار داد:

بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت

بسکه ماندم به غریبی وطن از یادم رفت

دیگر امروز، روز خاموشی نیست و هیچ ایرانی نمیتواند و نباید وطنی را که
موجودیت ما از آن میباشد فراموش کند. همه ما مدیون این ملت شریف و این
سرزمین کهن هستیم و در هر شرائطی و به صورت ممکن باید دین خود را ادا
کنیم. اکنون که در تبعید بسر می بریم کوچکترین وظیفه ای که میتوانیم انجام
دهیم این است که تاریخ معاصر خود را غنی سازیم. هرچه میدانیم بگوئیم، از هر
چیز خبر داریم بنویسیم. اینهاست که برای گذشته و آینده ملتی با ارزش میباشد.
به قول ادیب نیشابوری:

به گوینده گیتی برازنده است

که گیتی به گویندگان زنده است

هم آن کو ز دانش برد توشه ای

جهانی است بنشسته در گوشه ای

بیاموز خوی بلند آفتاب

به هر جا که ویرانی بینی بتاب

بی شک و تردید نوشتن خاطره ها و تنظیم وقایع کشور و سرودن اشعار و ذکر
خدمات تاریخی یا انحرافات به صورت نظم و نثر برای همیشه در خانه ها و
کتابخانه ها میماند و مهمترین مبنای داوری برای نسل آینده میباشد. فردوسی
بزرگ در این باره چنین گفته است:

بناهای آباد گردد خراب زباران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از بادو باران نیابد گزند

براین نامه بر عمرها بگذرد همی خواندش هرکه دارد خرد

البته شاهنامه اثر جاودانه است و حماسه ملی ما ایرانیان میباشد و با هیچ سروده و نوشته ای نمیتوان آنرا مقایسه کرد ولی باید این تذکار فردوسی آویزه گوش همه باشد که فقط و فقط همین سروده ها و نوشته ها پایدار و ابدی میماند ولی ساختمانها حتی کاخهای رفیع با مرور ایام یکی بعد از دیگری از بین میروند ولی آثار سعدی و حافظ و خیام و مولانا چون مشعل فروزانی در هر عصر و زمان و در هر کجای جهان میدرخشد و حقایق تاریخی که تنظیم شده است در دسترس همگان قرار میگیرد.

به قول شهریار شاعر معاصر:

تا جهان باقی و آئین محبت باقی است

شعر حافظ همه جا ورد زبان خواهد بود

اما در باره خاطراتی که برای نگارنده ارسال شده ضمن تشکر فراوان از همه آنان که همتی به خرج داده اند باید بگویم که تلاش نویسنده این است که خلاصه ای از این نوشته ها به صورتی که به اصل مطلب لطمه ای وارد نشود منتشر گردد ولی آن قسمتی که نشر می یابد به صورتی خواهد بود که خوانندگان به اصل مطلب توجه خواهند یافت و محققین و مورخین هنگام بررسی و تدوین تاریخ معاصر ایران مسلماً به متن این قبیل نوشته ها مراجعه خواهند کرد. البته با حوصله و دقت این خلاصه ها تهیه میشود که صحت و امانت از هر حیث رعایت شده و هیچگونه خدشه ای به اصل موضوع وارد نمیگردد و ضمناً هم با سایر مطالب کتاب هماهنگی دارد. اساس کار بر راستی و درستی و صداقت است. تو در کار خود راستی بربرکار

که هم رسته گردی و هم رستگار

در گفتگوی با برخی از افراد و شخصیت های صاحب مقام گذشته مطالبی شنیده و میشنوم که قسمتی از آن باید حتماً منتشر گردد زیرا به راستی خدمتی است به تاریخ ایران ولی متأسفانه گاهی به گفته ها و نوشته هائی برمیخورم که حس میکنم افراد و مقاماتی بی جهت مورد ایراد و اتهام قرار گرفته اند که وقتی در صدد تحقیق بر می آیم از آن گفته ها و نوشته ها بوی غرض استشمام میکنم. بدیهی است که چنین مطالبی منتشر نخواهد شد زیرا صفحات کتاب در اختیار همه میباشد و هر کس حق دارد هر نوشته ای را که صحیح نمیداند تکذیب کند

و اساساً نمیخواهم موجباتی برای مجادله و بحث و گفتگو فراهم سازم که اشخاص بخواهند حسابهای گذشته خود را با یکدیگر تصفیه کنند زیرا دوران این قبیل کارها دیگر گذشته است. همه باید بکوشیم رشته های پیوند ملتی را که دچار بحران عظیمی است بهم گره زده و ملت شایسته ای را در این دنیای پر تحول که در آستانه تغییرات شگرفی قرار دارد از عدالت و آزادی و حکومت مردم بر مردم و نعمات بدست آمده از دموکراسی و حقوق بشر و خلاصه از مزایای زندگی آزاد مردم قرن بیستم بهره مند سازیم نه اینکه به تصفیه حساب بپردازیم. عجب این است که برخی ها با وجود اطلاعاتی که میدهند و آنرا قطعی و مسلم هم میدانند میگویند به علت مشکلاتی، حاضر به امضا نیستند فقط میخواهند آن گفته ها و نوشته ها منتشر گردد. این طرز تفکر بکلی مردود است. هر کس میتواند با راستی و درستی و صحت و امانت و شهامت به بیان حقیقت بپردازد و مسئولیت گفته ها و نوشته های خود را هم بپذیرد و آمادگی داشته باشد که پاسخ گفته ها و نوشته های خود را هم در کنار آن بخواند. به نظر نگارنده این قبیل کارها دور از انصاف و مروت و جوامردی است و مسلماً بیش از هرچیز باید حق و حقیقت و صداقت و اصالت و راستی و درستی راهنمای ما باشد. به سروده خلیلی افغانی این کتاب عصر ما باشد شکفت

هوش دار، این درس دشوار است آسانش مگیر

بعضی از دوستان و علاقمندان از نگارنده سؤال میکنند که چرا در باره بعضی از شخصیت ها بخصوص نخست وزیران و رؤسای مجلسین و امرای ارتش مطالب مختصر و درباره بعضی خیلی مفصل است. پاسخ این است که متأسفانه اطلاعات کامل از همه صاحبان مقامات گذشته در دسترس ندارم. بعضی خود و دوستان و بستگانشان همت کرده و وقایع و جریانات را همراه گفته ها و نوشته ها و خاطره ها تدوین نموده و به سهولت در اختیار علاقمندان گذارده اند ولی متأسفانه تنی چند از آنان نه تنها جریانات را ثبت و ضبط نکرده بلکه هیچ خاطره ای را هم به تاریخ نسپرده اند تا امروز مورد استفاده قرار گیرد. آنها از یاد برده اند که به حکم وظیفه ملی در برابر ملت ایران مسئولیت هائی داشته اند و چون میدانستند زندگی هیچ انسانی ابدی نیست تا فرصت باقی بود باید اینکار را میکردند تا امروز مبنای قضاوت و داوری قرار گیرد. همیشه گفته اند :

گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس
جز بدان پی نتوان برد به مقدار کسی
یا به زبانی دیگر:

سخن ماند اندر جهان یادگار

سخن بهتر از گوهر شاهوار

به اینها که نمیخواهند در باره ماجراها و اسراری که در رژیم گذشته ایران بوده
است سخنی بگویند فقط میخوام به زبان مولانا بگویم:

کاشکی (هستی) زبانی داشتی

تا ز (هستان) پرده ها برداشتی

خوشبختانه استقبال از کتابهای (ایران در عصر پهلوی) نشان داد که مردم ایران
خیلی علاقه دارند بدانند در این مدت کوتاه در کشور ما چه گذشته است. در
مراجعه به خیلی از گفته ها و نوشته ها می بینم در گذشته هم طرفداران در تشریح
وقایع و بیان پیشرفتها و ترقیات کشور غلو کرده و ضمناً هم اشتباهات را نادیده
گرفته اند و همچنین مخالفین در ایراد و انتقاد پارا از جاده حقیقت فراتر نهاده و
بی انصافی هائی کرده اند. بیطرفی و بی نظری لازم بود تا وقایع تاریخ معاصر
ایران مورد بحث و نقد قرار گیرد و پرده از روی حقایق برداشته شود تا ملت
ایران که صاحبان اصلی کشور خود هستند از نیک و بد اوضاع و هرچه گذشته
است به حقیقت آگاه گردند. تصدیق میکنم چون در تهیه و تنظیم این اثر مهم
تاریخی یکه و تنها هستم و یار و یاورى ندارم آنطوریکه لازم است نتوانسته ام
این وظیفه مهم را انجام دهم و این احتیاج به همکاری و هم گامی و تأیید و
پشتیبانی بیشتر سایر هموطنان بزرگوار داشته و دارد تا بهتر بتوان این وظیفه
بس مشکل را انجام داد. این تأیید با ارسال خاطرات و عکسها و مطالب تاریخی
و تشویق همه به تهیه کتاب و ترویج آن بین هموطنان میباشد که وقتی چنین
کتابی نشر یافت در دسترس همگان قرار گیرد.

با اینکه جلد اول کتاب نایاب گردیده و از جلد دوم هم بیش از چند جلدی
باقی نمانده و جلدهای بعدی نیز یکی بعد از دیگری بموقع به دست علاقمندان
میرسد ولی تصور میکنم این تعداد نشر کتاب کافی نیست و معتقدم باید همه
این اطلاعات و گردآوریها را در اختیار داشته باشند و مورد استناد و استفاده قرار

دهند. هنوز خیلی از هموطنان عزیز ما که در نقاط مختلف جهان بسر می برند کتابی بدست شان نرسیده و از چگونگی نشر کتاب بی اطلاع مانده اند. در صورتیکه اگر وسایلی فراهم بود یا دوستان صاحب همت اقدام میکردند و برای بستگان خود تعدادی کتاب ارسال میداشتند کم و بیش همه و همه از محتویات این مطالعات تاریخی مطلع میگرددند. این خود همتی میخواهد که میتواند موجب ترویج کتاب و اطلاع همه از کم و کیف اوضاع گذشته کشور ما باشد. تصور میکنم در هر شرایطی از زندگی خصوصاً هنگام دوری از وطن (کتاب) و نشریه های فارسی زبان برای ما ایرانیها بهترین مونس و رفیق باشد.

هم نشینی به از کتاب مخواه که مصاحب بود گه و بیگاه
موضوع قابل تشکر این است که دو گروه خود داوطلب شده اند جلد اول و اطلاعات مربوط به زندگی رضاشاه را به زبانهای انگلیسی و فرانسه تهیه کرده و نسخه ای از آنرا آماده ساخته اند تا با ناشری برای چاپ آن قرارداد بسته شود. امید این است که خیلی زود قسمتی از وقایع و رویدادهای تاریخ معاصر ایران به زبانهای زنده دنیا نشر یابد تا محققین و مورخین خارجی و دانشگاهها و کتابخانه ها و مؤسسات تحقیقی نسخه ای از آنرا در اختیار داشته باشند که مورد استفاده قرار گیرد. اطلاعات در این باره به موقع به اطلاع رسانیده خواهد شد.

نکته ای را که بعضی از دوستان و خوانندگان محترم یادآور شده اند اینکه گاهی مطلبی چند جا تکرار شده و به نظر آنان بهتر است فقط یکبار ذکر گردد. باید معروض بدارم که بعضی از مسائل مهم تاریخی لازم است از زبان و قلم چند تن که در جریان کار بوده اند تکرار شود تا اصالت آن روشن تر گردد. مثلاً در باره وقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ که در این جلد ملاحظه میفرمائید آنقدر حائز اهمیت است که باید نوشته های شخصیت های مختلف داخلی و خارجی را که در جریان امر بوده اند با دقت بررسی کرد و تکرار نمود تا مورخین و محققین بهتر و دقیق تر بتوانند در باره اصالت موضوع اظهار نظر کنند، والا حذف موضوع خیلی راحت و آسان است. البته کوشش فراوان شده که وقتی مطلب تکرار میگردد خیلی خلاصه باشد. بعضی از دانشگاہیان و صاحب نظران تذکراتی داده اند که ایرادشان وارد و صحیح است و خواسته اند که در پایان هر جلد (فهرست اعلام و اسامی) اضافه شود. در هر صفحه زیر نویس وجود داشته

باشد که مطالب مورد استناد با ذکر تاریخ قید گردد یا اینکه اسامی خارجیها و کتابهای منتشره آنان با نام اصلی و با کلمات لاتین نوشته شود. با تصدیق به اینکه این تذکرات اصولی باید رعایت گردد ولی چون نامه های فراوان از خیلی از علاقمندان دارم که همین سبک روان و ساده را تأیید کرده و مشوق نگارنده بوده اند که تا پایان ۱۲ جلد همین وضع ادامه یابد و ضمناً به علت کمی وقت و نداشتن دستیار و همکار ترجیح داده شده که این کار را به همین سبک ادامه دهم. خوشبختانه مؤسسه ای پیشقدم شده و در نظر دارد تدریجاً چاپ دوم کتاب را عهده دار شود. آنها میخواهند تمام نکات یادآوری شده در باره کتب تحقیقی و تاریخی را رعایت نموده با چاپ و کاغذی اعلا تر و جلدی بهتر و البته با بهائی گران تر به نشر کتاب اقدام کنند و با وسایلی که دارند تعدادی از آنها به اقصی نقاط جهان ارسال دارند ولی نویسنده کتاب سعی دارد با همین سبک و روش و همین قیمت ارزان که به ناچار باید بابت زیان هر جلد مبالغی بپردازم به کار ادامه داده و وظیفه بعدی و باصطلاح کار اساسی چاپ و نشر و توزیع را به عهده ناشرین محترم بگذارم تا کار اساسی تر در باره (تاریخ عصر پهلوی) انجام شود. از یک نویسنده تک و تنها با فقدان وسایل و امکانات بیش از این کاری ساخته نیست و از محققین گرامی و صاحب نظران ارجمند که با حسن نیت این تذکرات دوستانه را داده اند پوزش می طلبم.

نگارنده با کمبود امکانات و یاری و تأیید گروهی از دوستان صادق و با اطلاعات ناقص و قلم ناتوان خویش این وظیفه را تا به اینجا انجام داده ام و با صداقت میگویم بهتر از این برایم مقدور نبوده و نیست و این اطلاعات را هم با کار شبانه روزی و با گذشت عمر تهیه و تدوین کرده ام.

به قول رهی معیری:

موی سپید را فلکم رایگان نداد

این رشته را به نقد جوانی خریده ام

بهر صورت عمری گذشته و خاطراتی باقی مانده و در این سن و سال بهتر از این نمیتوان کاری انجام داد. ولی به سهم خود خوشحال هستم که بهر صورت توانسته ام در راه شناسائی وطن خویش و کسانی که در قرن اخیر نقشی در کشور ما داشته اند گامی بردارم و تشویق و تأیید کتبی پی در پی سروران معظم از

راههای دور و نزدیک بهترین پاداش نگارنده است و این گفته عمیدالشعراء پدر
همسرم باید آویزه گوش همه باشد.

مرا تا رمق باشد اندر بدن دهم روشنائی بهر انجمن

مصطفی الموتی

لندن- فروردین ماه ۱۳۶۹ - آوریل ۱۹۹۰

چند اظهار نظر در باره کتاب

از روزی که جلد اول کتاب (ایران در عصر پهلوی) انتشار یافت نامه های زیادی دریافت داشتم و همچنین گفتگوهائی هم با افراد و شخصیت های مختلف صورت گرفت. اکثراً یادآور شده اند که کار بسیار مهمی در دوران تبعید و دوری از وطن صورت گرفته و نویسنده را مورد محبت خاصی قرار داده و خواستار ادامه این اثر تحقیقی و تاریخی شده اند.

چون در میان انبوه کاغذهای واصله و نوشته های فراوان همکاران معظم مطبوعاتی در روزنامه ها و نشریات و همچنین در گفته های رادیویی و تلویزیونی کراراً نویسنده را مورد لطف قرار داده و از کاری که صورت گرفته با تمجید یاد کرده و مرا مورد تشویق قرار داده اند وظیفه دار هستم که از همه آنها از صمیم قلب تشکر کنم. این خود بهترین پاداش نویسنده میباشد که آنرا ذخیره زندگی خود میدانم. ولی انتشار همه این مطالب که جمع آوری شده نه مقدور است و نه مصلحت... مقدور نیست برای اینکه در هر جلد تعدادی از صفحات به آن اختصاص داده خواهد شد و با این مطالب زیادی که گردآوری شده بهتر آن دیدم که به انتشار آن پردازم تا بر اطلاعات جمع آوری شده افزوده گردد نه اینکه در باره کتاب و نویسنده بحث شود. اما مصلحت ندیدم برای اینکه اکثر نویسندگان و گویندگان ابراز محبت به نویسنده کرده اند و کاری را که انجام شده ستوده اند و ممکن است تعبیر بر خودخواهی شود در حالیکه در لابلای مطالب ایرادها و انتقاداتی هم هست که کم و بیش در جلد های قبلی به آن اشاره شده و یادآوری مجدد آن موجب تضییع وقت خواهد شد.

برای نمونه از میان همه نوشته ها در این جلد خلاصه ای از نامه اخیر استاد جمال زاده نویسنده نامی و دکتر عزت الله همایونفر گوینده و نویسنده توانا و همچنین نوشته ای از دکتر مسعود فروزان که يك نقد مستند تاریخی است و نوشته ای از همکار مطبوعاتی ام منصور انوری مدیر روزنامه پیام، منتشر میگردد تا اثر کتاب (ایران در عصر پهلوی) در میان جامعه ایرانیان روشن تر گردد.

بدیهی است در صورت امکان در آینده نیز سعی خواهد شد قسمتی از اظهارنظرها به طور خلاصه به نظرتان برسد و از همه کسانی که خواسته اند نامه ها و نظریاتشان منتشر شود پوزش میطلبیم.

صد ساله شده ام از خدا میخواهم زنده باشم تا بقیه مجلدات را بخوانم

در تاریخ ششم اسفند ۱۳۶۸ از استاد جمال زاده نامه مفصلی داشته ام که به دقت کلیه مطالب کتاب را مطالعه نموده و در هر مورد اظهار نظری کرده اند که خیلی مفصل است ولی قسمتی از آن نقل میگردد :

با سلام و دعای خالصانه فراوان به عرض حضرتعالی میرساند : جلد پنجم کتاب (ایران در عصر پهلوی) به دستم رسید . بی اندازه اسباب تعجب و تحسینم گردید . فکر میکردم مانند نشریات خودمانی بسیاری دیگر دولت مستعجل میباشد ولی چون به همت کم نظیر دکتر الموتی واقف بودم برایم محقق گردید که از خیلی قاعده ها استثناء هم وجود دارد . این استثناء بسیار درخشان به گوش ما میگوید هنوز هم در ملك عجم استثنائاتی پیدا میشود که کاملاً مایه امیدواری ما میگردد . اگر میتوانستم پیشانی شما را میبوسیدم و میگفتم صد آفرین و از خدا درخواست میکردم که در این روزگاری که صدای (ان الانسان لفی خُسْر) از هر سو به گوش میرسد بازهم خدا را شکر گاهی آواز امید بخش بسیار دلنشینی هم به گوش میرسد که هنوز هستند اندر عجم که قوه اراده و همت مدد از ایشان برد . خدا به شما مرد میدان توانائی و سلامتی و امکان گوناگون عطا فرماید که این کار را به پایان برسانید و از خود یادگار بگذارید تا صدها و هزارها ایرانی چون ارادتمندان امیدوار و شکرگزار باشند .

این جلد پنجم با جلدهای سابق تفاوت فاحشی دارد . اگر درست توجه

نمائیم به آسانی دستگیرمان خواهد گردید که خود را تقریباً در مقابل قصابخانه ای می یابیم که مدام با قتل و هلاک و ترور و گلوله و کشتار روبرو هستیم و از کشتن و فرار و گریز و انتقام معلوم یا مجهول سخن در میان است. ما ایرانیها در این دوره های اخیر به بی حالی و افسردگی و خستگی و جمود ضرب المثل شده بودیم و خودمان هم منکر نبودیم و میگفتیم (اگر دنیا را آب ببرد ما را خواب میبرد) و (هرکس به فکر خویش است - کوسه به فکر ریش است) و (به من چه و به توجه) ورد زبانها شده بود ولی ناگهان چنانکه گوئی سرنوشت ما و آب خاکمان آتش فشان گردیده است. چنان از هرکجا صدای گلوله و تیر و تفنگ و بمب بلند است که خواهی نخواهی خواننده را ناراحت و مضطرب میسازد.

جناب الموتی کاملاً خبر دارند و شرح هر گلوله را با شواهد بسیار برای خواننده ذکر فرموده اند ولی این حقیر برای روشن ساختن موضوع که در ۴۳ باب به چاپ رسیده مجدداً آنرا یادآور میشوم. (به چند مورد اشاره کرده اند) وقتی ما این دعای خواجه حافظ را بخاطر می آوریم که قرنهای پیش از این فرموده:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش

خداوندا نگهدار از زوالش

هرچند که از قرار معلوم در تمام دیوان این مرد بسیار عالی مقام و بی نظیر يك بار هم از (ایران) نامی نیامده است و ممکن است فکر کنیم که این (وضع بی مثال) شامل سرتاسر خاک ایران بوده است و این قتلها و ترورها که در کتاب شما به آن اشاره رفته است شمه ای از دوران اخیر ایران میباشد. انسان حیرت زده میشود که چه دوره هائی را گذرانیده ایم و چه وقایعی اتفاق افتاده که از آن خبر صحیحی نداشته ایم و خواهی نخواهی آینده مجهول هم در مقابل فکر و نظرمان پدیدار میگردد ولو از سنگ هم باشیم محال است که دچار اضطراب نگردیم. خواهی نخواهی عقیده میرزا آقاخان کرمانی را که مینویسد: (همه میخواهند ظالم منفرد و حاکم مستبد و جلاد باشی باشند) بیاد می آورد. البته خوانندگان میدانند که خود میرزا آقا خان کرمانی با دو نفر دیگر از همفکرانش که یکی از آنها شیخ احمد روحی کرمانی بود به امر مظفرالدین شاه ولیعهد در تبریز به قتل رسیدند و راقم این سطور به خاطر دارم که پدرم سید جمال الدین واعظ شهید

مشروطیت در هشتاد و چند سال پیش از این در مراجعت از تبریز برای دوستانش حکایت میکرد که در تبریز درباریان ولیعهد، او را به باغچه ای که میرزا آقاخان و دو نفر دیگر را سربریده بردند و آن محل تاریخی را به او نشان داده بودند.

اجازه میدهید که به عرض شریفان برسانم که من گستاخ در کتاب (هزارپیشه) که در سال ۱۳۲۶ شمسی منتشر شد تحت عنوان (آیا خاک ایران استبداد پرور است) جنایاتی از سلاطین مغول و ترک و تاتارو حتی پادشاهان صفوی خودمان که علاوه بر سید و اولاد رسول بودن رئیس آنها یکی از اقطاب به نام بود در بین آنها اشخاصی پیدا شدند که واقعاً جز لعنت و نفرین مستحق چیزی دیگری نیستند. حتی شاه عباس پدری را مأمور قتل فرزند میکرد که اگر پدر مخالفت میکرد دیگری را به قتل هر دو معین مینمود.

استاد جمال زاده پس از اشاره به چند قتل تاریخی که در کتاب (هزارپیشه) نقل شده مینویسد:

این نوع رفتار و کردار انحصار به ما و مملکت ما ایران نداشته و ندارد. چیزها دیده و هر روز میبینیم که واقعاً باور کردنی نیست و خواهی نخواهی به خاطر می آورد که در کتاب آسمانی ما در باره این آدمیان آمده که اینان حیوان و از حیوان هم بدتر هستند. چیزی که هست خداوند در نهاد ما آدمیان امید را هم آفریده است و امیدواریم که در همه جای این دنیا از دور و نزدیک روز بروز چراغ مروت و انصاف و انسانیت و خداپرستی روشن تر و درخشان تر گردد.

ضمناً در باره مرحوم محمد مسعود و تحصیل او در اروپا مطالبی نوشته اید که با او رابطه داشته و او را از نزدیک میشناختم. در ضمن یکی از مسافرتهایم به ایران هم در موقعی که روزنامه نگار شده بود شبی را در عمارتی که ساخته بود با تشریفات از من پذیرائی به عمل آورد که هرگز فراموش نخواهم کرد. چیزها دستگیرم شد که هر چند کاملاً به (اذکروا موتیکم بالخیر) زیاد اعتقاد راسخ ندارم اما فایده ای هم در نقل آنها نمی بینم و دعا میکنم که مردم ما روز بروز بهتر و کاملتر و خداپرست واقعی بگردند.

اکنون از خداوند خواستارم که هرچند صد ساله و حسابی فرتوت شده و پایان عمر را نزدیک میبینم فرصت باقی باشد که مجلدات کتاب بسیار خواندنی و

آموزنده حضرتعالی را هم ندیده رفتنی نشوم. خدا یارو یاورت باشد.
باهزارسلام و ارادتندی و طلب توفیق
سید محمد علی جمال زاده

عصر طلائی و عصر بلائی

دکتر عزت الله همایونفر در روزنامه کیهان لندن در سوم آذر ۱۳۶۷ چنین مینویسد:

دکتر مصطفی الموتی چهره ای است شناخته شده در قلمرو قلم و در میدان قلمزنان که به پاکی و صفا و رفیق دوستی شهرت دارد. گرمی گفتار و نرمی نوشته هایش، حتی آنجا که دست به مبارزه قلمی میزند، بوی صلح و آشتی و کنار آمدن با حریف را میدهد. اگر عمر آدمی را به دوران کودکی و نوجوانی و جوانی و سپس به دوران عاقلی و پخته گی و پیری تقسیم کنیم، مهره شطرنج عمر الموتی پائی در دوران پخته گی دارد و پائی دیگر در مرز پیری. با همه این احوال، تبسم جوانی هنوز اجاره نشین با وفای صورت اوست و سلامت مزاج و حوصله کارکردن و تلاش، مدافعین پرو پا قرص او در مقابل هجوم پیری میباشند. این است که در دوران تبعید و بازنشستگی نیز همچون دوران جوانی اش شور و حالی دارد و برای اینکه "کاری" بکند و بی شک پیش از آن کز او نیاید هیچ کار...

و این همان شور و حال و تموجی است که او را در این سال های تبعید به حرفه دوران جوانی اش که نویسنده گی باشد، برگرداند. حرفه ای که با ذاتش و با خمیره وجودش سازگاری بسیار دارد.

او سال ها سردبیر روزنامه پر "داد و فریاد" "داد" بود و پیش عمیدی نوری، از پیش کسوتان دادگستری و مرشدان روزنامه نگاری، درس قلمزنی در میدان سیاست را آموخت و خوب هم آموخت.

در مکتب معلم، پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

برخلاف بسیاری از اهل قلم که سرنوشت و روزگارشان به سیاهی اشک قلم

بوده و هست، سرنوشت الموتی آن چنان بود که اقبال به سراغش آمد و در کابینه دکتر منوچهر اقبال سمت معاونت نخست وزیر را پیدا کرد و در صف جنابان جای گرفت. بعدها به نمایندگی مجلس و رهبری اکثریت و نیابت ریاست مجلس شورای ملی نیز رسید و بالاخر طوفان حادثه سال ۵۷ او را به دوران تبعید و دوری از وطن حواله کرد و در این سال هاست که ته مانده آن شراب شور جوانی به دادش میرسد، از خماری بیکاری بیرونش میآورد و دوباره به میخانه قلمزنان سری میزند و به خمخانه قلمزنی دمی، یعنی به حرفه اصلی اش بازش میگرداند که به قول مولوی:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

در این سال هاست که با وجود عدم دسترسی کافی به منابع و مآخذ، به کار تألیف و تدوین تاریخ جامعی با عنوان "ایران در عصر پهلوی" دست میزند که جلد نخستین آن با عنوان "شگفتی های زندگی رضاشاه" چاپ و نشر شده و به قرار اطلاع جلدهای بعدی که تا دوازده جلدش به "وعده" گذارده شده در شرف تدوین و انتشار میباشد. (حال چطور است که این عدد دوازده گاهی در دین زرتشت و زمانی در مکتب تشیع و روزی در تعداد تألیفات دکتر الموتی و بیش از این ها در کار خرید و فروش بسیاری اجناس سر و کله اش پیدا میشود، جوابش با آن هاست که منکر اتصال حلقه های تاریخ به یکدیگرند و امروز را دنباله دیروز و فردا را زائیده و فرزند امروز نمیدانند.)

در جلد اول این تاریخ عصر پهلوی، هنر اول مؤلف بی غرضی در نقل مطالب و نشان ندادن عواطف شخصی در حین بیان حوادث است. سعی او در بیطرف ماندن و بی غرض نوشتن است که خود در مقدمه به آن اشاره کرده (که ای کاش نمیکرد زیرا خواننده حین خواندن کتاب آن را احساس میکند).

او اسناد و مدارک را از کتبی و شفاهی گرفته تا شایعه، همه را بدون غربال کردن و در آنها دست بردن تحویل ماشین تألیفش میدهد. تقسیم بندی و ارتباط و تسلسل مطالب نیز از سلیقه عموم پسندی برخوردار است. تألیف مزبور ترکیب یک تألیف تحقیقی را خاصه به آن صورتی ندارد که نمره هایی در متن کتاب موی دماغ خواننده شده او را به مطالعه حاشیه و یا پاورقی بکشاند. نمره هایی که

در بسیاری موارد کنجکاوی خواننده را نیز تحریک می نماید. کتاب مزبور تألیفی است تحقیقی اما جنبه تألیف آن بر تحقیق و تتبع و قضاوت و اظهار نظر (نویسنده) می چربد و این نقص نیست، بلکه صفت این کتاب است که از سلیقه و سیرت مؤلف بهره گرفته.

ما برای شناخت تاریخ معاصر به دو دسته از منابع بیشتر دسترسی نداریم. دسته اول نوشته هایی است به قلم هواخواهان و دوستان یا پاره ای افراد خانواده پهلوی که طبعاً "دوستانه" نوشته شده، یعنی زیاده روی در باره محاسن آن دوران، و دسته دوم نوشته هایی است به قلم دشمنان و مخالفین خاندان پهلوی به رشته نگارش درآمده که "مغرضانه" و طبعاً زیاده روی در نشان دادن معایب بوده. تا کنون تألیف بی غرض در این باب بسیار کم و نادر تدارک شده، بنا بر این جای یک تألیف بی غرض در باره این دوران حساس از تاریخ مان باقی است و تألیفات دکتر الموتی میخواهد که این خلاء را پر کند.

اما مهم ترین جلدهای تاریخی را که الموتی در دست تألیف دارد، باید آن مجلداتی دانست که حاوی خاطرات خود ایشان در دوران فعالیت های سیاسی و زندگی اجتماعی شان میباشد. آن چیزی که باید همه دست اندرکاران و مباشران حکومتی و بازیگران سیاسی و اجتماعی انجام دهند که متأسفانه به دلایل "نامقبول" از آن سر باز زده و یا سر باز میزنند. در غرب مسؤولان و مأموران خاطرات خویش را می نویسند و جمع این خاطرات آئینه ای شفاف میشود که در آن تاریخ کشورشان را می توان دید اما در پیش ما چنین آئینه ای کمتر گذارده شده و یا میشود. و به همین جهت است که قسمت اعظم تاریخ کشورمان حتی تاریخ معاصرمان یعنی همین زمانی که در آن زندگی کرده و می کنیم یا در غبار اغراض دشمنان و یا در سراب عواطف دوستان غرق است. خاطرات دکتر قاسم غنی- خاطرات صدرا لاشراف- خاطرات مسعود انصاری- خاطرات مستشارالدوله صادق- خاطرات حاج مخبرالسلطنه هدایت- حتی سفرنامه های ناصرالدینشاه و مظفرالدین شاه و خاطرات حاج سیاح و امثال اینها آئینه های هستند که تا حدودی میتوان شمایل تاریخ مان را در آنها دید. حالا ما امیدواریم که دکتر الموتی سعی بیشتری را مصروف تألیف و نشر خاطرات شخص خود بکند که بازیکری از بازیگران عصر پهلوی و یا به قول ابراهیم خواجه نوری "عصر طلائی"

بوده، همان عصر طلائی که تمام عیب و ایرادهایی که به آن میگیرند و گرفتنی هم هست، باز هم به واقع عصری طلائی بود در مقام مقایسه با "عصر بلائی" امروز که آخوندها آن را به عنوان "تحفه شیخ" به تاریخ مان هدیه کرده اند که کمترین فدیة این هدیه، خون يك میلیون ایرانی بی گناه است.

تاریخ دروغ نمی پذیرد

دکتر مسعود فروزان نیز که چند کتاب را مورد نقد و بررسی قرار داده درباره سه جلد (ایران در عصر پهلوی) چنین مینویسد :

تاریخ، نگاه واقع بینانه بی است، که حوادث دوره های مختلف، و صفات مشخصه ملل گوناگون، و ویژگی های رهبران و برجستگان هر جامعه بی را، به داوری و بررسی نسل های بعد و بعدتر، وامی گذارد، و بی حب و بغض، همه مهربانی ها، قساوت ها، تلخ کامی ها، و عوامل سقوط و صعود يك ملت را، چنانکه هست، تصویر می کند.

به تاریخ نمی شود دروغ گفت، و تاریخ را، نمی شود و نباید دروغ نوشت، زیرا حقیقت، بی آنکه خواست ما در آن دخالتی داشته باشد، سرانجام، از گوشه بی، خواهد تراوید، و زشت و زیبا را، چنانکه هست و نه چنانکه میل یا خواست ماست به نمایش خواهد گذاشت، و تسمه از گرده ی دروغ نویس، خواهد کشید، و دوستی ها و دشمنی ها، و حب و بغض ها را، از چهره اش خواهد زدود. چنانکه با آب هیچ زمزم و کوثری، جنایات ضحاک و ضحاک کیشان و فرعون و فرعونیان معاصر زدودنی و شستنی نیست.

از این رو است که برای نوشتن تاریخ، باید ارادت ها و خصومت های شخصی را، در دفتر خاطرات روزانه پنهان کرد، و از خود برون آمد و بی توجه به رابطه ها، آئینه شد، و مقابل حوادث قرار گرفت و آن ها را، چنانکه هست و نه چنانکه دوست داریم باشد و یا باید دوست بداریم، تصویر کرد.

هر تصویری غیر از حقیقت، از نگاه آیندگان مغشوش و مردود بوده و مورد استناد قرار نخواهد گرفت.

تاریخ ۶۰ ساله اخیر نیز در شمول همین قاعده است.

پیرامون این ۶۰ سال، کتابها، مقاله ها، فیلم نامه ها، و نمایشنامه های زیادی نوشته شده است که بخشی از آنها، متکی به اسناد قابل پذیرش است و آن ها که متکی به اسناد قابل پذیرش نیست و آنها که متکی به سندی هست، کافی و کامل نیست، و همه موارد را در بر نمی گیرد.

بسیاری از نوشته های یاد شده، یکسویه است، که یا از حب نشأت گرفته است و یا از بغض... و بعضاً از مواجب...

یاران و کارکنان و مستمری بگیران مؤسسات دولتی و احزاب گاه از سیل ارادت، چنان مطالب و تعارفات غلو آمیزی نشر داده اند که بسیار کسل کننده و مضحك و بی ارزش است و مخالفان رژیم، که جز نادرستی، اختناق وحشت و خیانت ندیده اند، با عینکی سیاه و کلامی پر از نادرستی، همه چیز را، محکوم کرده اند، حتی گام های خیر خواهانه را، که تقریباً گویا و روشن است... حال آنکه نه این درست است و نه آن... نه همه چیز سیاه بود، و نه همه چیز عاری از عیب...

با توجه به آنچه گفته آمد، تحقیق و شرح حوادث ۶۰ ساله اخیر، ضرورتی است که باید، بوسیله محقق، یا محققانی آگاه، و با نگاهی از درون و از بیرون، به انجام برسد. به دیگر کلام، وقتی نوشته ای شایسته استناد و بررسی است، که شخص، یا کسانی که آن را تنظیم کرده اند، خود در متن و داخل گود بوده باشند و نیز آگاه و بی نظر از بیرون و بالا، داخل گود را دیده و متن را خوانده باشند.

دکتر مصطفی الموتی، که سالها عنوان جوانترین معاون نخست وزیر "در زمان اقبال"، نمایندگی و معاونت مجلس شورای ملی، رهبری اکثریت مجلس و نیز مدیریت مجله های صبح امروز "سیاسی" و دانشمند "علمی" و چندین نشریه وابسته را برعهده داشته است، از آگاهانی است، که با توجه به آگاهی های سیاسی و مطبوعاتی اش، و به اتکاء و پشتوانه ی آرشیو بسیار مفصل و کاملی که در اختیار دارد، صلاحیت چنین تحقیقی را دارد.

او این تحقیق را، با وسواس و پشتکار بسیار، از نخستین سال پس از قتنه ی خمینی، آغاز کرده و تا کنون پنج جلد آنرا، به انجام رسانده و جلد های بعد، طی دو سال آینده عرضه خواهند شد.

این عنوان نخستین جلد، از سری تحقیقات دکتر الموتی است که در آن کوشش شده، اسباب و حوادث و شرایطی که موجب شد، از سربازی گمنام، سرداری بوجود آید، با استفاده از صدها سند، مدرک، خاطره، کتاب، مقاله و مأخذ نسبتاً قابل اعتماد، بررسی و بازگو شود و مطالب جالبی در باره چگونگی کودتای ۱۲۹۹، نقش سید ضیاء، انگلیس ها، و سپس نخست وزیر و سلطنت رضا شاه، استقرار امنیت، سرکوبی قیام لاهوتی، قتل تیمور تاش، سرلشگر امیر طهماسبی، سردار اسعد، تسلیم شدن شیخ خزعل، اعدام محسن جهانسوزی، ماجرای سیمتقو، سفر رضا شاه به ترکیه، خودکشی داور، نقش دکتر محمد مصدق، مدرس، منصورالملک، دبیر اعظم "عبدالله بهرامی"، سرلشگر آیرم، درگاهی، پیشه وری... در این کتاب آمده است.

رضا شاه در تبعید

جلد دوم ایران در عصر پهلوی، رضا شاه در تبعید نام دارد، و همانطور که از نامش پیداست، ماجرای سقوط کشور در شهریور ۱۳۲۰ تا استعفا و تبعید رضا شاه به جزیره موریس و ژوهانسبورگ و درگذشت رضا شاه را شامل می شود. علاوه بر آن، در جلد دوم، روحیات خانواده ی پهلوی، شایعه اختلاف محمد رضا شاه و شاهپور علیرضا و سقوط هواپیمای او، وضعیت مطبوعات در زمان محمد رضا شاه، دستگیری ۵۳ نفر، ازدواج و طلاق شاه و فوزیه، اعتراض های مجلسیان و مردم علیه رضا شاه بعد از شهریور ۲۰، وضع ارتش و امرای آن، مورد بحث قرار گرفته است.

این کتاب مشتمل بر ۴۵۰ صفحه است.

بازیگران سیاسی

"بازیگران سیاسی" عنوان جلد سوم مجموعه ایران در عصر پهلوی است. این کتاب گزارش کاملی است، در باره دولت ها و مجالس مقننه از آغاز مشروطیت تا سال ۵۷... و زندگینامه نخست وزیران، مذاکرات مهم مجلسن، کشمکش

های نمایندگان پارلمان، تغییرات قانون اساسی و ...

در باره مجالس و دولت های ایران، تا کنون کمتر کتابی نشر یافته که بشود به آن استناد کرد و جای يك تحقیق بی غرضانه و منصفانه در این میان خالی بود. کتاب الموتی در این زمینه، به دلیل بی نظری و دقتی که در نشر حقایق بکار رفته به سرعت فروش رفته است، بطوری که جلد اول آن نایاب است. کلام کوتاه، نوشته ها و تحقیقات الموتی، در آینده بصورت مجموعه ئی جهت استفاده محققان در خواهد آمد.

دکتر مسعود فروزان

چرا قلم ها را غلاف کرده اید؟

روزنامه پیام در شماره ۵ تیرماه ۱۳۶۸ چنین مینویسد :
با انتشار کتابهای (ایران در عصر پهلوی) تاریخ هفتاد ساله اخیر ایران با دقت و هوشیاری مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است.
من دکتر الموتی را بخاطر عقاید سیاسی اش ستایش نمیکنم بلکه بابت وفاداریش او را مورد حمایت قرار میدهم. از زمانیکه خبرنگار بوده تا معاونت نخست وزیر و نیابت ریاست مجلس يك چهره داشته است. هرگز مقامات در چهره او اثر نگذاشته فقط يك چهره صمیمی و خندان داشته آنها با ادب و تواضع که کمتر بین صاحبان مقام دیده ام. نکته جالب اینکه الموتی در تبعید و در شکست زندگی سیاسی هم خود را نباخته و این کار مهم تحقیقی را آغاز کرده است.

الموتی که با او اختلاف نظر سیاسی دارم اگر در فتوحات رژیم گذشته شرکت داشته در شکست هم وفاداری خود را نشان داده و چهره عوض نکرده و قابل تحسین میباشد.

امید ما این است آنهایی که روزی گل سرسبد هیئت حاکمه بودند و اکنون قلمها را غلاف کرده اند به خود آیند و به تبعیت از الموتی آگاهی های خود را به تاریخ بسپارند.

منصور انوری

فرمان عزل مصدق و واقعه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

در تاریخ پرنشیب و فراز ایران روزهای مهم بسیار وجود دارد ولی روزهای تاریخی ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد وضع خاصی دارد که هر اندازه در باره آن قلمفرسائی شود و حوادث و وقایع موشکافی گردد بازهم جای بحث و گفتگو باقی است. به همین جهت سعی شده گفته ها و نوشته های همه گروهها و سازمانها و شخصیت های دست اندرکار و یادداشتهای نویسندگان داخلی و خارجی بررسی گردد تا خوانندگان گرامی بهتر و دقیق تر از وقایع این روزها آگاه گردند.

به هر حال به دنبال کشمکش شدید طرفداران دکتر مصدق و مخالفین او در سازمانها و گروه های مختلف و به دنبال طولانی شدن حل مسئله نفت و شایعات فراوان در محافل داخلی و خارجی در باره اوضاع ایران ناگهان در ساعت شش و ۱۵ دقیقه صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رادیو تهران اعلامیه دولت را چنین منتشر ساخت:

(از ساعت ۱۲ و نیم دیشب يك کودتای نظامی وسیله افسران و افراد گارد سلطنتی به مرحله اجرا گذاشته شد. بدین ترتیب که ابتداء ساعت مذکور نفرات نظامی مسلح به ۶۰ تیر و اسلحه دستی، وزیر امور خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک زاده را در شمیران توقیف کردند و برای توقیف رئیس ستاد ارتش نیز به منزلشان مراجعه ولی چون تیمسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول کار بودند به دستگیری ایشان موفق نشدند. در ساعت يك بعد از نیمه شب نیز سرهنگ

نصیری رئیس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون مسلح و دو جیب ارتشی و یک زره پوش به منزل آقای نخست وزیر آمده و به عنوان اینکه میخواهند نامه ای بدهند قصد اشغال خانه را داشته است. ولی چون محافظین منزل آقای نخست وزیر مراقب کار خود بودند بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند. توطئه کنندگان قبل از توقیف اشخاص تلفنهای منزل آنها را قطع کرده همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفن خانه بازار را وسیله سرهنگ آزموده و همراهان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همانجا توقیف کردند. وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک زاده را در توقیفگاه سعد آباد به وسیله چهار کامیون نظامی مسلح بشهر آورده به ستاد ارتش به تصور اینکه همکارانشان آنجا را اشغال کرده بردند ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند آنان را مجدداً به سعدآباد آورده و در توقیفگاه گارد شاهنشاهی تا ساعت ۵ صبح نگاهداشتند. در این ساعت که نقشه کودتا بلا اثر شده بود تیمسار کیانی معاون ستاد که در باغشاه از توقیف رهائی یافته بود به سعدآباد رفته آقایان را به منزلشان برگردانیدند. مأمورین انتظامی از این ساعت ابتکار عملیات را به دست گرفتند و تا کنون چند تن از توطئه کنندگان توقیف شده اند.

گرچه این اعلامیه نشان میدهد که دولت بکلی از ماجرا بی اطلاع بوده است ولی بطور مسلم دکتر مصدق از جریان باخبر بوده، چنانچه دکتر کیانوری چنین نوشته است: «حزب ما در میان نظامیان هوادار شاه که مأمور تدارک کودتا بودند افرادی داشت که از طریق آنها اطلاعاتی بدست میآورد. روز ۲۱ مرداد یک روز قبل از صدور فرمان عزل مصدق، سرهنگ مبشری در نیمه شب به منزل من آمد و جریان را گفت. با تلفن کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای اطمینان او به خبر مزبور، همسرم مریم که بستگی و آشنائی با دکتر مصدق و خانمش داشت به اندرون تلفن کرد و خانم مصدق را خواست و از آن طریق دکتر مصدق را پای تلفن خواستم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات ۲۸ مرداد طی کردیم. ساعت ۱۰ شب ۲۴ مرداد سرهنگ مبشری بار دیگر خبر آورد که امشب ساعت ۱۲ شب عملیات شروع خواهد شد. من فوراً از همان راه به دکتر مصدق اطلاع

دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف مارا باور نکردید. این هم نتیجه اش. دکتر مصدق با لحن دوستانه ای سپاسگذاری کرد.

کیانوری ادامه میدهد: سرهنگ مبشری و سرگرد خیرخواه افسر گارد شاهنشاهی عضو حزب توده بودند. به دکتر مصدق پیغام دادیم سرتیب دقتری که مورد اعتماد شما میباشد جزو کودتاچیان میباشد. ما حاضریم افرادی را به شما معرفی کنیم که از آنها برای دفاع از خانه خود و پست های فرماندهی ارتش استفاده کنید. شب ۲۵ مرداد به کمک سرهنگ مبشری توانستیم سرتیب ریاحی را پیدا کنیم. از او خواسته شد که به شهر حرکت کند به همین جهت از خطر بازداشت نجات یافت.

به ستوان شجاعیان دستور دادیم که افسران مراجعه کننده به خانه دکتر مصدق را بازداشت کند و همین اقدام موجب شد که کودتا عقیم بماند. در حالیکه شجاعیان مأمور از بین بردن افراد گارد محافظ خانه دکتر مصدق بود ولی به دستور حزب، نصیری و افرادش را محاصره کرد.

م - جوانشیر در نشریه ۲۸ مرداد مینویسد :

سازمان افسری حزب توده که در سال ۱۳۳۳ لو رفت قبل از ۲۸ مرداد ۴۶۶ نفر عضو داشت که در مقامات بسیار حساس قرار گرفته بودند. بعدها ۱۲۰ نفر هم به آنها اضافه شد. نود درصد آنها درجاتی زیر سرگردی داشتند.

داور پناه و فشارکی افسران محافظ منزل دکتر مصدق مینویسند :

واحد تحت فرماندهی ستوان شجاعیان که ظاهراً همدست کودتاچیان بودند مأمور از بین بردن گارد محافظ خانه مصدق شدند. از طرف حزب توده دستور داده شده بود که به جای کشتن مأمورین محافظ خانه مصدق، اقدام به دستگیری نصیری و افراد ارتشی و محاصره نیروی آنها بکنند.

سروان اسمعیل فیاض افسر توده ای در خاطراتش مینویسد :

قبل از ۲۵ مرداد در باغشاه بودم. اطلاع یافتم که سرهنگ دادستان به فرماندهی پادگان منصوب شده و چند تانک در اختیارش گذارده اند. بلافاصله بخشنامه محرمانه ای رسید که افسران و افراد حق ندارند از سرباز خانه خارج

شوند. راهی برای تماس با خارج نبود. ناچار به چند عضو سازمان جوانان حزب توده که حوالی باغشاه بودند خبر دادم که امشب کودتا میشود. نصیری دستور حرکت به سوی خانه مصدق را داد. از بردن واحد مربوط خودداری کردم. پس از رفتن آنها به خانه مصدق تلفن زدم و جریان را گفتم.

مجله امید ایران مینویسد :

یکی از افسران شبکه نظامی حزب توده ضمن خاطراتش چنین یادآور شده است: ما افسران شبکه نظامی حزب وسیله سرهنگ سیامک با دکتر مصدق مذاکره کرده بودیم که حافظ او و تهران باشیم و گروه کودتاچیان را که سرلشکر زاهدی و سرهنگ نصیری و همکاران آنها باشند دستگیر کرده اعدام کنیم. دکتر مصدق هم خیلی روی خوش به ما نشان داد. تا ظهر روز ۲۸ مرداد منتظر چنین دستوری بودیم که بجا گفته شد هندرسن سفیر آمریکا دکتر مصدق را از اینکار برحذر داشت و گفت اگر افسران توده ای قدرت را قبضه کنند کنترل از دست دولت خارج خواهد شد.

دکتر مصدق در دادگاه گفت:

در حدود ۱۹ و ۲۰ مرداد شایعاتی در باره کودتا انتشار یافت. از رئیس ستاد پرسیدم، گفت جای نگرانی نیست. احتیاطات لازم شده است. روز شنبه ۲۴ مرداد بعد از ظهر شخصی مرا پای تلفن خواست و گفت امشب کودتا میشود. دو تانک را هم از سعدآباد به خیابان حشمت الدوله آورده اند. اسامی اشخاص و جریان را به ریاست ستاد گفتم. ایشان جلوی خانه من قوای دفاعیه به حد کافی گذاردند. معلوم شد گارد شاهنشاهی کودتا را شروع کرده است. سه بار تلفنی با رئیس ستاد صحبت کردم...

سرهنگ ممتاز افسری که وفاداری خود را تا آخرین لحظه به دکتر مصدق نشان داد و در سالهای آخر رژیم شاه مدیر عامل بانک شهریار بود در باره وقایع آنروزها در مصاحبه ای با روزنامه جبهه چنین میگوید:

دو روز قبل از کودتای ۲۵ مرداد جسته و گریخته شایعاتی بود که من میخواهم کودتا کنم. دکتر مصدق مرا خواست و اشاره به روزنامه هائی کرد که روی

میزشان بود و نوشته شده بود من میخواهم کودتا کنم. گفتند من میدانم منظورشان چیست می خواهند ترا عوض کنم تا کارشان را انجام دهند. سپس در مورد طرحهای حفاظت از من سؤال کرد که گفتم چهار طرح وجود دارد که این طرحها به ستاد ارتش گزارش شده است. شایعه کودتا از مدتها قبل سر زبانها بود ولی دولت هم توجه داشت. در شب ۲۵ مرداد ما در حال آماده باش بودیم. من در کلانتری يك آماده پاسخکوئی و مقابله با هر پیش آمدی بودم. چهار تانک در اختیار داشتم که رانندگان تانکها برای آن شب تقاضای مرخصی کرده بودند که موافقت نکردم. کودتاچیان با ۴ زره پوش و يك گردان سرباز وارد عمل شدند. در نیمه های شب به ما اطلاع دادند که نقل و انتقالاتی جلوی باغشاه صورت میگیرد و ما هم اعلام آماده باش کرده تانکها را روشن نگاه داشتیم. تا اینکه خبر رسید نیروی کودتا از باغشاه حرکت کرده وقتی به سردر سنگی رسید و ما هم آنها را محاصره کردیم و خود من هم از محل کلانتری يك به سمت خانه دکتر مصدق حرکت کردم. وقتی با جیب به آنجا رسیدم سرهنگ نصیری را دیدم که با چهار یا پنج افسر به سمت خانه میرفتند. يك ربع قبل از واقعه هم چراغهای منطقه خیابان کاخ را خاموش کرده بودند. من در تاریکی با سرهنگ نصیری رویرو شدم و از او پرسیدم که اینجا چکار میکنید؟ جواب داد نامه آورده ام. گفتم نامه آوردن در این موقع شب با اینهمه اسلحه؟ جواب داد نامه را دیر وقت به من دادند ولی در مورد اسلحه جوابی نداد. در ضمن گفتگوی ما افسران همراه او پراکنده شده میخواستند فرار کنند یا میخواستند باین صورت از منطقه محاصره خارج شده از پادگانها سرباز بیاورند تا محاصره را بشکافند. بلافاصله نصیری را تحت نظر گرفته من رقتم رسید نامه را که به نگهبانی داده بود از دکتر مصدق گرفتم که به نصیری بدهم. سرتیب ریاحی تلفن زد که نصیری را بازداشت کرده به ستاد ارتش بفرستید. وقتی رسید پاکت را به او داده او را خلع سلاح کرده به ستاد ارتش فرستادم. بقیه افسران را که از تاریکی استفاده کرده فرار نموده بودند در خانه هایشان بازداشت کردیم. باین ترتیب کودتای ۲۵ مرداد شکست خورد. در روزنامه ها که تا روز قبل مرا کودتاچی مینامیدند (کودتا شکن) نام نهادند. آنها گروهبان مراقب مرا هم دیده بودند و به او وعده پرداخت ده هزار تومان داده بودند که مرا ترور کند. بعداً که از او پرسیدم چرا دست باین کار

زنده است؟ گفت چند بار دستم را بردم که این کار را انجام دهم بعد فکر کردم که او غیر از خوبی به من کاری انجام نداده است و ندای وجدان مانع انجام این کار شد. فردای آن روز نخست وزیر در حضور بشیر فرمند از من خیلی تشکر کرد و گفت به زودی ترفیع شما را خواهم داد. حالا معلوم شد روزنامه ها آنچه در باره تو نوشته بودند دروغ بود. ولی چند روز بعد من به جای دریافت ترفیع به زندان افتادم.

کودتاچیان در آن شب آمادگی زیادی داشتند و همانطوریکه شروع کرده بودند میخواستند همه یاران دکتر مصدق را دستگیر کنند و حتی قصد کشتن دکتر مصدق را داشتند. همکاران شجاع منم مانند سروان مهران- سروان داورپناه- ستوان شجاعیان اسلحه به دست از خود رشادت به خرج دادند. بقیه همکارانم به علت آمادگی قبلی به سرعت توانستند کودتاچیان را خلع سلاح کنند.

دکتر فاطمی جریان دستگیری خود را در شب ۲۵ مرداد چنین شرح میدهد :

ساعت ۱۱ و ربع بود که از منزل پدر خانم به خانه خود رفتم. ساعت ۱۱ و ۲۰ دقیقه در روشویی مشغول مسواک کردن دندانها بودم که فریاد وحشتناک خانم خود را شنیدم به تصور اینکه دزد آمده از روشویی خارج شدم. دو سرباز لوله های تفنگ را به طرف من گرفتند و گفتند حرکت نکنید که آتش میزنیم. من خونسردی خود را حفظ کرده دیدم عده زیادی سرباز مسلح به شصت تیر تمام خانه مرا محاصره کرده اند. یک نفر ستوان با احترام به من گفت امروز مردم آزادی طلب تهران مجسمه های رضاخان میرپنج را سرنگون ساختند. پدر سیاست بسوزد. چیزی نیست بفرمائید برویم زیرا سایر دوستان هم در انتظار شما در آنجا هستند. بیشتر از ۶۰ سرباز در خانه من گذاشتند. من به فرمانده آنها گفتم گذاشتن این همه سرباز کار اشتباهی است یک سرباز برای من کافی است من اهل فرار نیستم. ستوان جواب داد همه جا محاصره است. مرا به کاخ سعدآباد بردند به این ترتیب که مرا سوار کامیون کردند. من هیچ وحشتی نکردم زیرا به فرض اینکه کودتا میشد و مرا هم اعدام میکردند بیداری ملت ایران نقشه همه آنها را نقش بر آب میکرد. مرا به اطاعت بردند که ملو از سرباز بود و برای ابراز مرحمت

يك گلدان هم روی میز گذاشتند و افسر محافظ میگفت پدر سیاست بسوزد .
دکتر فاطمی پس از آزادی در باختر امروز ضمن مقاله تندی چنین نوشت :

دیشب پنجاه شصت سرباز مسلح به خانه من ریختند و بدون اینکه اجازه بدهند من کفش به پا کنم در برابر شیون طفل یازده ماهه و مادرش مرا به توقیفگاه سعدآباد بردند و تا ۴ صبح در میان سربازان بیتوته کردم .
این جنایت و دستبرد و تجاوز شاهنشاهی به حقوق ملت بود . در همان موقعی که مرا به توقیفگاه سعدآباد میبردند با کمال خونسردی این شعر را زمزمه میکردم .

چو تیره شود مرد را روزگار

همه آن کند کس نیایدش به کار

دکتر فاطمی از اقدامات افراد گارد مسلح شاهنشاهی در توقیف او و بد رفتاری با خانواده اش فوق العاده عصبانی بود که دکتر سنجابی در مصاحبه ای گفت :
روز بعد از واقعه مرا به منزل دکتر مصدق خواستند وقتی داشتم از پله ها بالا میرفتم دکتر فاطمی را دیدم که با یقه باز و بدون کراوات و موهای ژولیده و حالت پریشان ناسزاگویان اظهار داشت فرضاً من با شما بد رفتاری کردم ، با بستگان من و با زن و فرزند من چکار دارید؟ من دکتر فاطمی را آشفته و گریان دیدم که داشت از پله ها پائین می آمد .

سروان داورپناه مینویسد :

شب ۲۵ مرداد وقتی دکتر فاطمی و عده ای دیگر توقیف شده بودند دکتر فاطمی پس از آزادی فحش میداد و میگفت این پدرسوخته ها با زن و بچه من چکار داشتند . گویا دکتر فاطمی از اقدامات خشن ستوان یکم نراقی نسبت به خانواده اش خیلی ناراحت بود .

به طور کلی دکتر مصدق چون به ارتش اعتماد نداشت میخواست گارد گمرک را مجهز کند و برادر زاده اش سرتیپ دقتری را در رأس آن گذاشت . روزیکه او نزد مصدق بود گفت وقتی دولت مورد حمله قرار گرفت دستور بفرمائید گارد گمرک وارد عمل شود . چندی بعد سرتیپ دقتری وقتی وارد اطاق دکتر مصدق

شد کلاهش را به زمین زد و شروع به گریه کرد و گفت این روزها خطرناک است و من آماده فداکاری هستم. مصدق به سرتیپ ریاحی دستور داد که دفتری را به ریاست شهربانی بگمارد. ریاحی گفت این عمل صحیح نیست ولی مصدق عمل کرد و بعداً معلوم شد که دفتری با مخالفین هم ارتباط دارد که بعداً هم رئیس شهربانی زاهدی ماند.

دکتر صدیقی وزیر کشور دولت مصدق جریان واقعه ۲۵ مرداد را چنین توضیح میدهد:

از ماههای آخر سال ۱۳۳۱ بر اثر تحولات وقایع خارجی و حوادث داخلی دولت در انتظار پیش آمدهای تازه ای بود. ما توطئه های چندی را پشت سر گذارده و غافل نبودیم. عصر روز ۲۴ مرداد سرتیپ ریاحی به نخست وزیر گفت پیش بینی های لازم برای مقابله با هر واقعه ای بعمل آمده است.

وقتی کودتای ۲۵ مرداد شکست خورد ساعت چهار صبح به خانه نخست وزیر رفتم و ساعت ۶ صبح اعلامیه دولت از رادیو پخش شد. من هر جا از دولت انتقاد میکنم خود را هم شریک میدانم. سرتیپ ریاحی قصد خدمت داشت ولی با افسرانی همچون سرتیپ دفتری و نظایر او چه میتوانست بکند. مشکل ما در کادر نظامی و سیاسی این بود که مردان ما انگشت شمار بودند.

ساعت ۶ صبح روز ۲۸ مرداد نخست وزیر مرا خواست که ساعت ۷ صبح به اطاق هیئت وزیران وارد شدم دیدم سرتیپ ریاحی و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی آنجا بودند. آقای نخست وزیر مرا احضار فرمودند و گفتند چون شاه از کشور تشریف برده اند و لازم است تکلیف قانونی مقام سلطنت معین شود من با عده ای شور کرده ام. نظر این است که شورای سلطنت با مراجعه به آراء عمومی تشکیل شود. شما به فرمانداران تلگراف کنید تا آماده باشند که پس از رسیدن دستور مراجعه به آراء عمومی اینکار را انجام بدهند. گفتم چون تصویبنامه لازم است بهتر است همین الآن هیئت وزیران تشکیل و پس از آن تلگراف تهیه گردد. فرمودند تأخیر در کار مصلحت نیست فوراً تلگراف کنید و شور من هم با آقایان تمام میشود و عصر امروز هم به اطلاع هیئت دولت میرسد. اگر قبول کردند به آراء عمومی مراجعه میشود و الا این تلگراف کان لم یکن خواهد بود.

من هم به وزارت کشور آمدم و دستور دادم و گفتم اجرای رفتارندم در صورت تصویب هیئت دولت ابلاغ خواهد شد. ضمناً از مقامات وزارت کشور خواستم که فهرستی تهیه گردد که صالح ترین اشخاص برای تشکیل حوزه ها و نظارت دعوت شوند. خبر داده شد که در خیابانها دسته دسته مردم زنده باد شاه میگویند وعده ای از پاسبانها هم با آنها همکاری دارند. از سرتیب مدبر رئیس شهربانی پرسیدم با تعجب گفت چه؟ پاسبانها؟ بر من معلوم نشد که از واقعه خبر داشت و تجامل میکرد یا اینکه واقعاً بی اطلاع بود. گفتم تحقیق کنید و به من خبر بدهید که خبری داده نشد.

خبر رسمی که درباره سفر شاه و ملکه بکلاردشت انتشار یافت چنین بود: شاهنشاه و ملکه ثریا به کلاردشت خواهند رفت. محافل مسئول تهران اعلام میدارند که چون هوای تهران برای ملکه مناسب نیست شاهنشاه تصمیم گرفته اند که مدت ده روز در کلاردشت اقامت کنند. شاهنشاه برای عید قربان به تهران مراجعت خواهند نمود.

یکی از روزنامه ها نوشت: پس از توفیق نصیری در شب ۲۵ مرداد صبح همانروز سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران بکاخ سعد آباد میرود و با حضور ارزنت پرون دفاتر کاخ را مهر و موم میکند. سرهنگ هادی کسرائی از افسران گارد وسیله بی سیم جریان را به شاه خبر میدهد که شاه با هواپیما از ایران میرود ولی سرهنگ مزبور بلافاصله بازداشت میگردد.

خبرنگار آسوشیتد پرس در تهران درباره سفر شاه چنین گزارش داد: شاه ایران با همسرش پس از بی نتیجه شدن کودتای نظامی از ایران فرار کرده و به بغداد وارد شده ولی هنوز از سلطنت استعفاء نکرده است. شاه خواسته که قبل از سفر به اروپا چند روز اجازه اقامت در بغداد به او داده شود. این امر ممکن است بعنوان پایان رژیم سلطنتی در کشور باستانی و افسانه ای ایران بشمار رود. تنها علتی که مصدق بیک عمل متهورانه علیه شاه ممانعت بعمل آورده عمل نیکی بود که در زمان پدرش نسبت به دکتر مصدق انجام داده و او را از تبعید رهائی

بخشیده است. در زمان رضا شاه هنگامیکه دکتر مصدق دستگیر شد دختر کوچکش از وحشت غش کرد. مصدق از اشرف خواهر شاه بسیار متنفر است و چند بار دستور اخراج او را از ایران صادر کرده است. اخیراً هم وقتی شاه از مراجعت اشرف که بدون اجازه آمده بود مطلع شد به او دستور داد خارج شود. ظاهراً این عمل را توهین به دربار میدانست ولی باطناً بخاطر رضایت مصدق بود. مبارزه مصدق با خانواده سلطنتی تقریباً قصور را خالی کرده است. غیر از شاه و ملکه ۵ نفر دیگر از افراد خاندان سلطنتی از جمله ملکه مادر در خارج بسر میبرند. دکتر مصدق با تقسیم املاک شاه که در زمان پدرش از مردم گرفته شده بود مخالفت میکرد.

سرلشکر زاهدی که فرمان نخست وزیری دارد در تپه های شمالی تهران پنهان شده و در همانجا با روزنامه نگاران مصاحبه کرد و متن فرمان را ارائه داد. دیشب عده ای از مخالفین توقیف شدند که دکتر بقائی جزو آنان میباشد.

یوسف مازندی نماینده یونایتد پرس از تهران گزارش داد که امروز گفته معروف که "در نیمه قرن بیستم فقط ۵ سلطان روی زمین باقی میماند تحقق یافت که یکی پادشاه انگلیس و چهار تای دیگر روی ورق بازی خواهد بود" زیرا محمد رضا شاه پهلوی از تاج و تخت سرنگون گردید و خاندان پهلوی دیگری امیدی ببازگشت ندارند. مصدق به افراطیون چپ اجازه دخول در صف طرفداران خود را نداد. شعار "مصدق پیروز است" همه جا بجشم میخورد.

در گاهنامه شاهنشاهی چنین نوشته شده است:

روز ۲۵ مرداد دولت مصدق طی اعلامیه ای يك کودتای نظامی وسیله گارد شاهنشاهی را اعلام کرد. بدنبال آن ساعت ۹ بامداد شاهنشاه در حالیکه از فرودگاه رامسر عازم خارج بودند چنین گفتند: چون در این چند روزه ملاحظه کردم که مصدق میخواهد قانون اساسی و مشروطیت را زیر پا بگذارد و من سوگند خورده ام تا زمانی که سلطنت میکنم حافظ قانون اساسی و مشروطیت باشم از این رو فرمان برکناری او را صادر کردم. اکنون بطوری که از رادیو شنیده ام سرهنگ نصیری که حامل فرمان من بود توقیف شده و به این موضوع رنگ

کودتا داده اند و میخواهند بلوا و آشوب براه اندازند و خون عده ای بیگناه را بریزند. از این رو برای آنکه از برادر کشی و خونریزی و جنگ داخلی جلوگیری کنم برای مدت کوتاهی از مملکت خارج میشوم.

سپس در حالیکه ملکه ثریا و آتابای و سرگرد خاتمی خلبان مخصوص در التزام همایونی بودند از رامسر حرکت و مقارن ظهر وارد فرودگاه بغداد شدند.

رادیو لندن طی پیامی از قول شاهنشاه متذکر شد که مصدق را از آن جهت معزول کردم که از اختیارات خود سوء استفاده کرده و به یک رفتارندم غیر قانونی دست زده است. موضوع کودتا بهیچوجه درست نبوده است.

اعلیحضرت در بغداد رئیس مجلس عراق را در محل اقامت خود پذیرفتند. در این شرفیابی آیه الله شهرستانی حضور داشتند. در این جلسه گفتند که امیدوارم بزودی دوباره به ایران باز گردم، اینکه گفته میشود زاهدی کودتا کرده چنین نیست.

وقتی روز ۲۵ مرداد شاه از ایران خارج شد بین دکتر مصدق و همکارانش توافقی در مورد آینده کشور وجود نداشت. دکتر مصدق شخصاً معتقد به قانون اساسی و سلطنت مشروطه بود که شاه باشد ولی سلطنت کند نه حکومت ولی بعضی از نزدیکان او معتقد بودند که باید به دوران سلطنت شاه خاتمه داد.

رسول مهربان مینویسد :

نریمان بمن گفت به دکتر مصدق پیشنهاد کردم که سلطنت شاه را غیر قانونی اعلام کند زیرا از نظر من شاه دیگر مشروعیت قانونی ندارد چون اقدام به کودتا کرده است. حسین فاطمی هم همین عقیده را داشت.

داور پناه مینویسد :

وقتی هواپیمای شاه بسوی بغداد حرکت کرد ساعت ۶ صبح بود که جلسه هیئت دولت در خانه مصدق تشکیل بود. سرتیپ سپه پور فرمانده نیروی هوایی گفت کار مهمی دارد و با تلفن به دکتر مصدق گفت شاه و ثریا به اتفاق آتابای و سرگرد خاتم از کلاردشت حرکت کرده اند دستور چه میفرمائید؟ هواپیما را

مجبور بفرود کنیم یا در آسمان سرنگون سازیم. دکتر مصدق پس از لحظه ای سکوت گفت بگذارید بروند.

ادوارد سابلیه مینویسد: وقتی هواپیما در فرودگاه بغداد بزمین نشست و مأمورین متوجه شدند که شاه ایران است وزیر خارجه عراق که در فرودگاه برای استقبال شاه عراق آمده بود به سرعت خود را به هواپیما میرساند. شاه بی درنگ میگوید من از کشور شما تقاضای پناهندگی دارم ولی فقط برای چند روز، من استعفا نداده ام. حرکت من از ایران غیر مترقبه بود. وزیر خارجه عراق میگوید آیا لازم است به سفیر اعلیحضرت در بغداد اطلاع بدهم. شاه میگوید خیر او طرفدار مصدق است. ساعتی بعد به یکی از کاخهای سلطنتی میروند که ملک فیصل از آنها دیدن میکند.

روزنامه ها در باره مهر و موم کردن کاخهای سلطنتی چنین نوشتند: بامداد روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از سوی دولت مصدق کاخهای سلطنتی مهر و موم شد. یک سروان از طرف فرمانداری نظامی همراه یک دسته سرباز در کاخ سعد آباد حضور یافته ابتدا دفتر سرهنگ نصیری فرمانده گارد تصرف شد. سپس سربازان به دسته های ۸ نفری تقسیم شده کلیه کاخها را زیر نظر گرفتند تا کسی وارد کاخ نشده یا خارج نکردد. وقتی گیتی رئیس حسابداری قصد ورود داشت و به دنبال او عظیمی آمد جلوی هر دو نفر گرفته شد. در همین لحظات دکتر فاطمی همراه سعید فاطمی و چند کارآگاه و محافظ وارد شده سپس کلیه اطاقهای کاخهای سعدآباد و مرمر مهر و موم شد. بامداد روز ۲۵ مرداد هیراد رئیس دفتر مخصوص - بهبودی رئیس تشریفات - ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار زندانی شدند. از هیراد بازجوئی در باره تحریرفرمان نخست وزیری سپهبد زاهدی آغاز گردید. دکتر فاطمی دستور داد که کلید رمز و قفسه نامه های محرمانه از هیراد گرفته شود ولی هیراد زیر بار نرفت. نخست وزیر کتباً به او نوشت که هیراد زیر نامه نخست وزیر چنین پاسخ داد: "من نمیتوانم این دستور غیر قانونی را در موقع بازداشت انجام دهم و اجازه هم نمیدهم از مأمورین دفتر مخصوص کسی چنین کاری بکند. اگر مأمورین انتظامی درب را بشکنند و اوراق را تصرف کنند بر من حرجی

نخواهد بود. هیراد". وقتی این نامه به دست دکتر فاطمی رسید دستور داد درها را بشکنند که این کار انجام نشد.

بهبودی در خانه خود توقیف شد و در یکی از اطاقهای کار آگاهی مورد بازجوئی قرار گرفت. از طرف دولت به وی دستور داده شد که کلیه کلید کاخها را بدهد ولی گفت شخصاً چنین صلاحیتی ندارد باید کمیسیونی تشکیل شود و کلیه اموال طبق صورتجلسه تحویل گرفته شود. به دنبال این نظر از طرف نخست وزیر سرتیب خدیوی و سرتیب کیهان تعیین شدند که اموال را تحویل بگیرند. اولین جلسه کمیسیون روز ۲۸ مرداد در اطاق نویدی در دربار تشکیل شد و صورت برداری آغاز گردید. معلوم شد بهبودی کلید دفتر شاه را که به همراه داشت در همان اطاق بازداشت مخفی کرده و هرچه مأمورین جستجو کردند نتوانستند به کلید اطاق شاه دست یابند که با ماجرای ۲۸ مرداد کلیه برنامه ها بهم خورد.

از جمله بازداشت شدگان ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار بود که طی نامه ای از زندان به دکتر مصدق چنین نوشت:

"قادر لایزال شاهد و گواه است که روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرتعالی کسب تکلیف کردم که از این کار گند کناره جوئی کنم موافقت فرمودید. بالاخره این جوان آنچه را نباید بکند کرد و با حيله و مکر همه را از من پنهان داشت. به خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به وزارت دربار گفته نمیشود. خودتان سؤال بفرمائید که من بیچاره چه اطلاعی از این کار ممکن است داشته باشم. البته این گندکاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مومن از آنجا به رئیس گارد داده است. آخرین ضربه بی آبروئی را این جوان به من زد. خداوند انشاءالله جزای او را بدهد. به هر حال خواهشمندم به داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبروئی برای من باقی نمانده و متهم به خیانت هستم.

کفیل وزارت دربار شاهنشاهی - ابوالقاسم امینی"

طی نامه دیگری به دکتر فاطمی وزیر خارجه چنین نوشت:

"با حال تب و کسالت کبدی از گوشه گرم زندان این چند کلمه را مینویسم.

دیروز در مصاحبه مطبوعاتی اشاره از اطلاع دربار از این جریان فرموده بودید . خداوند متعال شاهد و ناظر است که من روحم از این موضوع بی اطلاع بود . این گند کاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مومن لابد از آنجا به رئیس گارد داده است . عجیب این است که این جوان همیشه مرا اغفال میکرد و تظاهر به امیدواری در رفع اختلاف و حاضر شدن به همکاری میکرد . خودتان میدانید که دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی تحت نظر دربار یا امر دربار نیست . آنها مستقل هستند و مستقیم با شاه رابطه دارند . از دستوراتی که میگیرند یا مطالبی که میگویند وزارت دربار مطلع نیست . از قدیم چون رسم اینطور بوده است . خدا میداند که من جز خدمت صادقانه عملی نکرده ام بلکه همیشه سعی داشته ام کردار و رفتاری را پیشه سازم که آقای مصدق السلطنه راضی باشند . کراراً خواستم استعفا کنم و به عرض آقای دکتر مصدق رساندم قبول نفرمودند . آخرین ضربه بی آبرویی را این جوان به من زد . خداوند انشاءالله جزای او را بدهد . به هرحال خواهشمندم به داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبرویی برای من باقی نمانده و متهم به خیانت هستم . خودتان خدمت جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر اقدام بفرمائید که رفع سوء تفاهم بشود . دستور فرمائید من لااقل در منزل خودم تحت نظر باشم . ابوالقاسم امینی ."

روزنامه کیهان چاپ تهران در تاریخ ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ قسمتی از اظهارات (ارنست پرون) را در بازجوییهای شهربانی هنگام بازداشت در ۲۵ مرداد ۳۲ چنین منتشر ساخته است :

س - هویت خود را بگوئید؟

ج - ارنست فرزند آشیل شهرت پرون ، ۴۵ ساله ، سواد فارسی ندارم ، در سرویس شاه مدت ۲۲ سال است که خدمت می کنم . ساکن کاخ سلطنتی ، بدون عیال و اولاد ، بدون پیشینه کیفری ، کاتولیک .

س - دیشب کجا بودید؟

ج - ما به يك شام دوستانه دیشب که يك عيد مذهبی بود جمع شده بودیم در منزل مادام ماری در خیابان یوسف آباد .

س - دیشب چه موقعی به منزل مادام ماری رفتید؟

ج - من هر روز و هر شب به منزل او می روم، او مثل يك فامیل منست. مدت شش سال است که او را می شناسم و چند هفته است که مادرش مرده و من هر روز صبح و عصر آنجا می روم. دیروز يك مرتبه ساعت ۴ بعد از ظهر به آنجا رفتم، برای ملاقات يك نفر زن که در آنجا اقامت دارد اما من اسم او را نمی دانم ولی مادام ماری نام او را می داند. آنجا گمان کنم دو زن هستند (گمان کنم یکی ارمنی است و دیگری ترك) که با مادام ماری آشنائی دارند. یکی به آب گرم رفته بود، و دیگری به تبریز، این بود که برگشتیم و من رفته بودم سعد آباد برای گرفتن دوش، و ساعت ۷ یا هشت یکریع کم نزد مادام ماری بودم تا ساعت ۱۱/۵ شب آنجا بودیم، و من مادر خانم عدل را که فرانسوی است به منزلش بردم و بعد هم مادام میکائیلیکه در خیابان پهلوی ساکن است با سه بچه اش را رساندم، و وقتی به سعد آباد رسیدم ساعت يك ربع به نیمه شب داشتیم.

س - چه اشخاصی آنجا بودند؟

ج - مادام تلپه و آقا و خانم بك، دکتر فرزانی و مادر زنش و میکائیلی که زن برادر مادام ماری است با سه بچه اش که آسوری است، دکتر امین فر و خانمش، و يك سویسی مسیو بللی.

س - آیا آنجا شورلت سیاه رنگ نبود؟

ج - چرا اتومبیل مال من بود و از ساعت ورود تا خروج آنجا بود، من شوfer دارم ولی شب ها او می رود، چون زن دارد، و اغلب پول به يك بچه ای می دهم و اتوموبیل را نگاه می دارد.

س - پس از خارج شدن از منزل مادام ماری چه کردید؟

ج - من خواستم داخل کاخ سعدآباد شوم، افسری ندیدم ولی عده زیادی سرباز دیدم، پرسیدم چه خبر است، يك نفر به من گفت خبری نیست بروید، و بنده وارد کاخ شدم، و فقط صبح که ساعت نزدیک هفت به کلیسا می رفتم، نوکرم سید امیر - که نام فامیلش را نمی دانم و مدیر سعدآباد امیرپور او را بخوبی می شناسد خیلی عصبانی بود و به من گفت جریان در جلوی سعدآباد اتفاق افتاده، فقط به من گفت به شهر نروید، شلوغ است، و ساعت در حدود هفت و بیست دقیقه یا ربع کم بود من آمدم آقای سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی آنجا بودند و مرا پائین آوردند.

س - اسم شوهر شما چیست؟

ج - یدالله ولی نام فامیلش را نمی دانم، شوهر دربار است.

س - قبل از دیروز شما از جریان شلوغی که می گوئید خبر داشتید؟

ج - به شما قول می دهم که نه، زیرا اگر می دانستم به این آرامی نزد دوستان نمی ماندم و در شهر هم نمی ماندم.

س - در مجلس مهمانی صحبتی از این موضوع شلوغی نشد؟

ج - به هیچ وجه، این ها اشخاص سیاسی نیستند، شما می توانید از همه سؤال کنید.

س - وقتی اعلیحضرت همایونی مسافرت کرد به شما چه گفتند؟

ج - چون در کلاردشت جا نیست و من هم نمی توانم با اسب مسافرت کنم، این بود که به من گفتند در تهران بمان و استراحت کن، من یک هفته یا ده روز برمی گردم و هیچ خبری هم از ایشان ندارم و کاغذ هم ندارم.

س - اظهارات شما به فرانسه خوانده می شود، آنها را گواهی کنید.

ج - امضاء می کنم، امضاء.

همچنین عده ای دیگر از قبیل سرهنگ اسکندر آزموده فرمانده هنگ پهلوی - سرهنگ زند کریمی رئیس ستاد تیپ ۲ زرهی - همردیف سرتیپ پرورش رئیس باشگاه افسران - ستوان یکم پولاد دژ و ستوان یکم ریاحی افسران گارد و عده ای دیگر بازداشت گردیدند و عده ای هم که در جریان دخالت داشتند خود را مخفی ساختند.

فواد روحانی در باره وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد چنین مینویسد:

وقایع ۴ روز بحرانی از ساعت ۱۱ و نیم شب ۲۴ مرداد شروع شد. در آن ساعت افسرانی از گارد شاهنشاهی همکاران دکتر مصدق را توقیف کردند ولی به سرتیپ ریاحی دسترسی نیافتند. پس از توقیف نصیری و ستوان ریاحی افسر گارد شاهنشاهی (از بستگان سرتیپ ریاحی) معلوم شد نقشه کار بهم خورده است. گارد شاهنشاهی خلع سلاح شد. پاسداران کاخهای شهر و باغشاه و سعدآباد را نیز تغییر دادند. ولی گارد جاوید را که حافظ شاه و از افراد داوطلب

بودند همچنان باقی گذاشتند. ساعت ۶ صبح یکشنبه ۲۵ مرداد وزراء برای تشکیل هیئت دولت به منزل دکتر مصدق آمدند. حق شناس گفت او را با پیژامه برده بودند و وقتی چشمش به دکتر فاطمی افتاد او گفت بیا بنشین بقیه را هم خواهند آورد. دکتر مصدق از موضوع فرمان چیزی نگفت ولی بعضی از وزراء مطلع شده بودند. دکتر مصدق گفت برای رفع نگرانی مردم بهتر است اعلامیه ای منتشر شود. دکتر مصدق خواست در باره فرمان از دربار سؤال کند که معلوم شد شاه به سمت بغداد رفته است. ساعت ۱۱ صبح متینگی در مقابل خانه مصدق تشکیل شد که کریم پور شیرازی به ناسزاگوئی به مقام سلطنت پرداخت. عصر آن روز متینگ بزرگی در میدان بهارستان تشکیل و شعارهای (ما شاه نمیخواهیم - طالب جمهوری هستیم) داده شد. ناطقین دکتر شایگان - مهندس زیرک زاده - مهندس رضوی - دکتر فاطمی بودند. نطق فاطمی خیلی زننده بود. دکتر شایگان در دادگاه گفته بود قرار نبود فاطمی صحبت کند ولی معذالك صحبت کرد. روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق انحلال مجلس هفدهم را بر پایه فرارندم اعلام داشت. عصر آن روز دستور بازداشت دکتر بقائی و علی زهری را داد و همچنین نوشت که از فرار سرلشکر زاهدی جلوگیری بعمل آید. شاه و ملکه از بغداد عازم رم شدند. در فرودگاه رم فقط دو تاجر ایرانی حسین صادق و بهلول زنوزی به استقبال رفته بودند.

صبح روز ۲۶ مرداد ضمن تظاهراتی مجسمه های شاه پائین کشیده شد. ابتدا نظامیها مانع این عمل شدند ولی دکتر مصدق، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی را خواست و گفت نباید مزاحم مردم شد و هر طور میخواهند باید عمل کنند. در نتیجه سربازها جمع شدند. عده ای میخواستند آرامگاه رضا شاه را خراب کنند که جلوی این کار گرفته شد.

سرتیپ ریاحی به گزارش های واصله درباره برداشتن مجسمه های شاه پاسخ داد که (در مرکز، فرمانداری موفق به جلوگیری از پائین آوردن مجسمه ها نشد. چون تمام طبقات از حرکت شاه منجزند).

ریاحی در باره تعیین تکلیف در مورد سرود شاهنشاهی دستور داد (چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی است مردم را باید به احساسات خود واگذار کرد. دخالتی نکنید). همچنین رئیس ستاد ارتش طبق بخشنامه ای دستور داد نام

شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاه حذف کنند .

دکتر مصدق میخواست عصر روز ۳شنبه ۲۷ مرداد هیئت وزیران را دعوت کند تا راجع به وضعی که پیش آمده بود تصمیم بگیرد و احياناً هیئت وزیران در صدد تماس تلگرافی با شاه برآید و چنانکه تعیین تکلیف نشود اقدام به تشکیل شورای سلطنت بکند . ولی چون هندرسن سفیر آمریکا وقت ملاقات خواست جلسه عصر دولت به صبح ۲۸ موکول شد .

احمد آرامش مینویسد :

مدت ۵ سال تلاش کرده و با چهل شخصیت در داخل و خارج که در کودتای ۲۸ مرداد دخالت داشته اند مذاکره نموده و خیلی از مقامات آمریکائی را دیده و به مناطق مختلفی سفر کرده تا توانسته از کیفیت کودتای ۲۸ مرداد آگاه گردد . آرامش ضمن حملات شدید به شاه که دو بار از او فرمان وزارت گرفته و با اینکه در نشریاتی هم هست که خود در جریان ۲۸ مرداد علیه مصدق اقدام کرده و بین کاشانی و برادران رشیدیان رابط بوده چنین مینویسد :

وقتی دولت مصدق پشت انگلیسها را به خاک مالید آنها به آمریکائیا متوسل شدند . آمریکائیا پیشنهاد انگلیسها را پذیرفتند به شرط آنکه در بهره برداری از منابع نفت ایران با هم شریک شوند . ضمن مذاکره قرار شد یک میلیارد دلار به عنوان سرقتی به آنها داده شود که ۶۰۰ میلیون دلار را آمریکائیا و ۴۰۰ میلیون دلار را به ایران تحویل کنند . با روی کار آمدن چرچیل در انگلستان و آیزن هاور در آمریکا کار اضمحلال نهضت ملی ایران و شکست مصدق حتمی شد . برای موفقیت آیزن هاور ، کارتلهای نفتی در انتخابات ۸ میلیون دلار خرج کردند و شرط آنها این بود که (جان فوستر دالس) مشاور حقوقی و عضو هیئت مدیره استاندار اوایل را به عنوان وزیر خارجه خود انتخاب کند . برای وزارت دارائی ایران هم دکتر علی امینی را تا قرارداد نفتی را با مهارت به تصویب برساند که ضمن آن پرداخت ۴۰۰ میلیون دلار سهم ایران به انگلیسها به عنوان سرقتی انجام شود . وقتی همه قرار و مدارها گذاشته شد شاه را وسیله عوامل ایرانی خود در جریان گذاشتند .

وقتی در ژانویه ۱۹۵۳ آیزن هاور در کاخ سفید مستقر میگردد بلافاصله به

دادستان کل آمریکا دستور میدهد که پرونده ای را که حکومت سابق به عنوان گرانفروشی و قانون ضد تراست به مدعا به پنجاه میلیون دلار علیه ۵ شرکت بزرگ نفتی آمریکا تنظیم کرده را کد گذارده و از تعقیب آن صرفنظر کند. آیزن هاور با همکاری دالس در روز بیستم تصدی خود تلگراف تندی به دکتر مصدق میکند که باید رعایت قراردادهای بین المللی را کرده و دولت ایران را متوجه نقض یکطرفه قراردادها مینماید. بلافاصله هندرسن سفیر آمریکا در تهران به واشنگتن احضار میگردد و با تعلیمات خاصی به ایران باز میگردد و به شاه میگوید که گذشته ها گذشت و باید شخصاً برای سرنگونی مصدق وارد عمل گردد و اگر تردید کند ممکن است سلطنت در ایران به خطر بیفتد. ضمناً هندرسن میگوید که آیزن هاور گفته این تنها پیغام او نیست بلکه پیغام مشترک او و چرچیل میباشد و ظرف یک هفته باید نظر مثبت و منفی خود را وسیله والاحضرت اشرف، در کشور سوئیس به آلن دالس معاون سیا بدهد. شاه تصمیم مثبت خود را اعلام و خواهر دوقلوی او در کوههای سن موریس در سوئیس با دالس ملاقات میکند. جریان به وسیله ای به اطلاع دکتر مصدق میرسد که توسط ابوالقاسم امینی به شاه اطلاع میدهد که از مراجعت اشرف به ایران ممانعت کند. در همین دقایق اشرف به تهران میرسد. ملاقات شاه و اشرف در ساعت نیم بعد از نیمه شب در کاخ ملکه مادر صورت میگیرد و به او میگوید هفته بعد ژنرال شوارتسکف به ایران خواهد آمد. در همین وقت آلن دالس رئیس سازمان سیا میشود و شوارتسکف هم در شرفیابی حضور شاه اطلاع میدهد که سه سرهنگ اطلاعاتی آمریکا (جرج کارول- ریزر- مید) که هر سه متخصص کودتا هستند به ریاست کرومیت روزولت که معاون دالس در سازمان سیا و مسئول امور خاورمیانه است به تهران خواهند آمد. شوارتسکف از شاه میخواهد که فرمان عزل مصدق و نصب زاهدی تهیه گردد. شاه رابط خود را سرلشکر هدایت گیلان‌شاه معرفی میکند که او هم در تجربیش در منزل تدین با گودوین رئیس سازمان سیا در ایران ملاقات میکند تا او وسیله شود که گیلان‌شاه در مخفیگاه سرلشکر زاهدی وارد شده و او را ببیند. در نتیجه گیلان‌شاه در منزل مصطفی مقدم و رضا کی نژاد که دو مخفی گاه زاهدی بود با او ملاقات میکند. سرلشکر زاهدی وسیله صادق نراقی، آی‌آلله کاشانی را در جریان میگذارد. فرماندهانی که در این جریان نقش مهمی باید ایفا

کنند عبارت بودند از تیمور بختیار فرمانده تیپ کرمانشاه- مغروری فرمانده لشکر خوزستان- ضرعام رئیس ستاد لشکر اصفهان که پیام دریافت میدارند در روز و ساعت معین نیروی تحت فرمان خود را جهت عزیمت به تهران آماده کنند، تا اگر ضربه اول کاری نشد با ضربه دوم پایتخت را اشغال و کار مصدق را بسازند.

کرومیت روزولت در دیدار خود به شاه میگوید ضمن مذاکره با شوارتسکف اظهار نگرانی از سرلشکر زاهدی فرموده و اظهار داشته اید که اگر نظامی لازم است زمامدار شود چه کسی بهتر از خود من که همه فرماندهان از من اطاعت دارند و بهتر است یکنفر غیر نظامی نخست وزیر شود.

شاه میترسید که زاهدی مثل پدرش که احمد شاه را برداشت همان کار را بکند ولی کرومیت روزولت به او میگوید حکومت زاهدی موقتی است و هدف آمریکا و انگلیس این است که قدرت به دست اعلیحضرت بیفتد. دولتین آمریکا و انگلستان سلطنت اعلیحضرت را تضمین میکنند. ضمناً به شاه پیشنهاد میکند که سرلشکر باتمانقلیچ که برای ریاست ستاد در نظر گرفته شده با افسران آمریکائی در تماس باشد.

کرومیت روزولت به شاه گفت سرهنگان آمریکائی در کار خود خیلی ورزیده هستند و برای سرنگونی مصدق چهارمرحله در نظر گرفته شده است که ضربه چهارم بمباران منزل مصدق توسط ده بمب افکن میباشد که اتفاقاً در همان ضربه اول کار مصدق ساخته شد.

به هر حال وقتی شاه به رم گریخت سفرای آمریکا و انگلستان نزد او رفته و خواستند که از سفر به آمریکای جنوبی صرفنظر کرده و یک هفته صبر کند و از نظر پولی هم نگران نباشد و هرچه احتیاج داشته باشد در اختیار او گذارده خواهد شد. سرانجام روز چهارشنبه ۲۸ مرداد زاهدی و همراهان از اطاقهای سفارت آمریکا خود را به رادیو رسانیده و سقوط حکومت مصدق را اعلام میدارد.

"سپهد زاهدی گفته است که مدتی در همدان در منزل یکی از مجتهدان یعنی بنی صدر پدر ابوالحسن بنی صدر بسر میبرده است."

در روز ۲۵ مرداد وقتی شکست کودتا اعلام میشود، شاه هم از ترس اینکه مبادا مصدق اعلام جمهوریت کرده او را بازداشت نماید به سوی بغداد فرار میکند.

شاه به سفرای آمریکا و انگلستان در رم میگوید به دستور دولتهای شما من حکم عزل مصدق را صادر کرده و به این سرنوشت دچار شده ام حالا تکلیف من چیست؟ آنها میگویند يك هفته توقف کنید تا برنامه روشن بشود.

صبح روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی همراه برادران رشیدیان به یکی از اطاقهای سفارت آمریکا انتقال داده میشود و بلافاصله ستاد کودتا شروع به کار میکند که کودتای ۲۸ مرداد روی میدهد

حسن صدر در روزنامه قیام ایران چنین مینویسد:

توماس بنلی Thomas Bainley پروفیسور تاریخ در دانشگاه استانفورد در کتاب تاریخ دانشگاهی خود در ۱۹۷۹ نوشته این ملت ایران بود که مصدق دیکتاتور ساختورده را از تخت حکومت بزیر کشید و "سیا" در این کار مطلقاً دست نداشته است. ولی من طی دو سه سالی که برای معالجه به آمریکا آمده ام مطالعاتی کرده و اسنادی به دست آورده ام که به اجمال میگویم که دو برادر آلن دالس و فوستر دالس که اولی رئیس کل سیا و دومی وزیر خارجه آیزنهاور بود، هر دو شریک کمپانی وکالتی معروف آمریکائی بودند و این دارالوکانه بود که ده روز قبل از کودتا فرمان آیزنهاور مبنی بر اسقاط دعوی ضد تراست حکومت ترومن علیه شرکت های عظیم نفتی موبیل - اکسون را به وزارت دادگستری ابلاغ کرد و حق الوکاله بسیار کلانی از راکفلرها گرفت.

ترس دالس از اینکه مصدق کشور را تحت سیطره کمونیسم قرار خواهد داد کاملاً ساختگی بود.

نشریات خارجی چنین نوشتند:

روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲ جلسه نهائی تصویب طرح و اجرای کودتا در دفتر جان فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا با حضور آلن دالس رئیس سیا- ژنرال والتر اسمیت قائم مقام وزارت خارجه آمریکا- هنری بایرود معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور میانه- رابرت مورفی معاون وزارت خارجه و کارشناس عملیات سری- چارلز ویلسون وزیر دفاع- لوئی هندرسن سفیر آمریکا در ایران- کرومیت روزولت فرمانده عملیات آژاکس تشکیل شد.

ژرار دوویلیه مینویسد :

پس از ملاقات محرمانه دالس- اشرف پهلوی- کیم روزولت- هندرسن- شوارتسکف نقشه سقوط دکتر مصدق در کوههای سویس کشیده شد و اقدامات بصورت مختلف صورت گرفت. افسران بازنشسته و گروهی از افسران شاغل به طرفداری از شاه تظاهر کرده و سرتیب گیلانشاه الحاق افسران هوایی را به صف سلطنت طلبان اعلام داشت. سرلشگر زاهدی مسئولیت رهبری مخالفین را پذیرفت. آیقاله کاشانی نفراتی به میان طبقات مختلف مردم فرستاد تا علیه حکومت و به نفع سلطنت اقدام کنند. طرفداران حزب توده که به نفع جمهوریت به فعالیت پرداخته بودند در مساجد مورد حمله روحانیون قرار گرفتند. گروهی مأموریت یافتند که بین صاحب زورخانه ها و سردمداران جنوب شهر به اقدام علیه حکومت بپردازند. در اقدسیه چهارصد افسر به نام اهانت به شاه اعتصاب غذا کردند. فرماندهان پادگانهای نظامی از شهرستانها وفاداری خود را به رژیم اعلام و افرادی نظیر تیمور بختیار از کرمانشاه اعلام نمودند که آماده حرکت هستند. مبالغی بین گروهی برای تظاهرات تقسیم شد. اگر مصدق توده ایها را به طرف خود میکشید کاملاً قادر بود که پیروز شود ولی وقتی آنها فاتح میشدند مصدق تحت الشعاع قرار میگرفت. هندرسن هم به مصدق گفته بود آیا میخواهد ارابه های روس در کشورش حکومت کند؟ او گفت در این صورت سه هزار مستشار نظامی آمریکائی از ایران خواهند رفت. بلافاصله بعد از سفیر آمریکا، سفیر روس به دیدن مصدق میروود که به او میگوید موضوع مهمی در بین نبود.

کرومیت روزولت در باره ملاقات هندرسن سفیر آمریکا با دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ چنین مینویسد :

سفیر با برخوردی خشن و سیلی از شکایات مواجه شد. پیرمرد با آهنگ تیز و تند او را خطاب کرد و گفت این حرفها چیست که مردم مملکت شما راجع به کشور من میزنند. چرا از ما بدگوئی میکنند. چرا علیه ما کار میکنند؟ چرا از يك فرد مستبد که از ترس ولی عاقلانه به خارج از کشور فرار کرده پشتیبانی میکنند؟ این رفتار مردم مملکت شما هیچ شایسته نیست. آنها حق ندارند در هیچ موضوعی به ما فشار وارد آورند. آن هم به نفع شخصی که حالا فقط يك فرد

یاغی است. هندرسن گفت در باره اینکه شما میگوئید شاهنشاه فرار کرد من به عنوان يك فرد مسیحی میخواهم يك سنت اسلامی پیغمبر شما را به یادتان بیاورم و آن هجرت است که مکه را ترك گفت که سال شما از آن هجرت شروع میشود که سرآغاز اسلام میباشد. اگر پیغمبر فرار کرد از ترس نبود بلکه برای جلب توجه رسالتش بود. این هجرت پیغمبر طلوع اسلام به عنوان يك نیروی جهانی بود. همانطور هجرت شاهنشاه هم ممکن است علامت برآمدن ستاره سلطنت او باشد. هم میهنان من متحیرند شخصی را که آنها رئیس يك کشور دوست خود شناخته به دلائلی که نه آنها و نه من درك نمیکنم از کشورش آواره شده است. بعد هندرسن با لحنی تند از مزاحمتهائی که برای اتباع آمریکائی صورت میگیرد شکایت کرد که دکتر مصدق با تلفن به رئیس شهربانی دستور داد که اقدامات لازم برای حمایت از اتباع آمریکائی به عمل آورد.

عمیدی نوری در خاطراتش می نویسد :

عصر روز ۲۷ مرداد در روزنامه خواندم که هندرسن سفیر آمریکا به ملاقات دکتر مصدق رفته است. با آگاهی از روحیه دکتر مصدق تصور کردم باز هم ترتیب ملاقات را خود او داده است. زیرا این ملاقاتها برای تأثیر در افکار عمومی و محافل سیاسی است. از این جهت با علی پاشا صالح در سفارت آمریکا تماس گرفتم و گفتم از قول من به سفیر بگوئید که باز هم ملاقاتی نمودید تا از آن بهره برداری برای تثبیت دولت یاغی بشود. او گفت پیغام شما را میرسانم. یکریغ بعد به من تلفن کرد که سفیر در پاسخ پیغام شما گفته این ملاقات از آن ملاقاتها نبود بلکه خودم از ایشان وقت گرفتم و صریحاً اعلام نمودم چون دولت آمریکا، ایران را در کام کمونیسم می بیند و کشورش در اختیار توده ایهاست دیگر رابطه ای با شما نخواهد داشت. دکتر مصدق جواب داد الآن دستور میدهم جلو تظاهرات توده ایها را بگیرند که خیال میکنم این استنباط شما صحیح نباشد.

روزنامه نهضت از طرفداران دکتر مصدق مینویسد :

روز ۲۷ مرداد هندرسن با دکتر مصدق ملاقات و از سوی آمریکا نخست وزیر ایران را غیر قانونی اعلام میکند ولی مصدق او را از خانه اش بیرون میکند و

میگوید فردا رابطه با آمریکا را قطع میکنم. به دنبال این جریانات چکی به مبلغ ۲۲ میلیون و ۶۰۰ هزار ریال جهت هزینه کودتا از طرف هندرسن پرداخت میشود.

ویلیام وارن رئیس اصل ۴ در ایران هنگام واقعه ۲۸ مرداد چنین مینویسد:

پس از رفرا ند م صدق که اعلام شد ۹۷ درصد مردم پشتیبان هستند عده ای گفتند این رفرا ند م عادلانه نیست زیرا اطراف صندوق های منفی را چاقو کشان احاطه کرده بودند که اگر کسی بخواهد به آنجا برود با تیغه چاقو مجروح گردد. با حملات شدید فاطمی به شاه که جنبه شخصی داشت و ایجاد تظاهرات ضد آمریکائی به دکتر مصدق مراجعه کردم که دستور داد مأمورین حفاظت اصل ۴ افزوده شوند. مصدق معتقد بود که تظاهرات از طرف مذهبی هاست ولی تردید نبود که وی از حزب توده حمایت میکرد. به تدریج احساس کردم که توده ایها دارند بر شهر مسلط میشوند. هندرسن که از بیروت برگشته و با مصدق ملاقات کرده بود اظهار داشت نخست وزیر قول داده که کوشش لازم را برای حفظ جان خارجیها بعمل آورد. در همان روز کمیسیونی در اصل ۴ تشکیل بود که ۶ وزیر در آن عضویت داشتند. صدای مهمه بلند بود مهندس زنکنه را پای تلفن خواستند که پس از مکالماتی گفت چیز مهمی نیست کارگران سیما ن اعتصاب کرده اند که دستور داده ام همه را زندانی کنند. از این اقدام استنباط کردم که جریان خاصی در شرف وقوع است. هنگام حرکت به سمت شمیران دیدم که مردم ایستگاه رادیو را گرفته اند وقتی به خانه ام در قلهک رسیدم دکتر غلامحسین مصدق که از دوستان نزدیک من بود گفت قرار بود امشب شام را با هم صرف کنیم بهتر است به تأخیر بیافتد. از این پزشک آداب دان تشکر کردم. ناگهان از رادیو صدای زاهدی را شنیدم که فرمان نخست وزیری اش را میخواند.

روز ۲۸ مرداد سیصد نفر در ایران کشته شدند. یکی از سودمندترین کمک های دولت زاهدی امضای قرارداد ۱۹۵۰ بود که دولت رزم آرا آن را به رسمیت شناخته بود ولی دولت مصدق مخالف بود. از آن پس کارهای اصل ۴ در ایران به سرعت پیشرفت کرد.

در نشریات خارجی چنین نوشته شده است:

"هندرسن در دیدار با دکتر مصدق اقامت سرلشکر زاهدی را در سفارت آمریکا تکذیب کرد در حالیکه کرومیت روزولت نوشته است که او در منزل (زیمرن) از مقامات سفارت آمریکا بوده است".

والاحضرت اشرف در کتاب چهره هائی در آئینه به طور تفصیل جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد را شرح داده که بطور خلاصه چنین است:

در تابستان سال ۱۳۳۲ یکنفر ایرانی که نمیتوانم نامش را فاش کنم و او را (ب) مینامم به ملاقات من در پاریس آمد و گفت پیام فوری دارد. وقتی با هم ملاقات کردیم گفت که آمریکا و انگلیس در باره وضع کنونی ایران بسیار نگرانند و نقشه ای برای حل مسئله دارند که به نفع شاه خواهد بود. او افزود که همکاری من برای عملی شدن نقشه ضروری است. از آنجائی که آقای ب را خوب میشناختم و میدانستم که دو گذرنامه ایرانی و آمریکائی دارد و با صاحب منصبان آمریکائی در تماس میباشد و به او اعتماد داشتم این کار را قبول کردم.

او موجبات ملاقات مرا با نمایندگان جان فوستر دالس و وینستون چرچیل فراهم ساخت. به آنها گفتم "مصدق همان غولی است که آمریکا از شیشه درآورده و باید دو مرتبه او را به شیشه برگرداند". مرد آمریکائی گفت دستگاه اطلاعاتی ما میگوید شاه هنوز بین مردم محبوبیت دارد و اکثریت افسران و سربازان به شاه وفادارند. مرد انگلیسی گفت زمان عمل فرا رسیده و ما از شما تقاضای کمک داریم و چون جان شما به خطر میافتد چک سفیدی را در اختیارتان میگذاریم تا هر مبلغی میخواهید روی آن بنویسید. گفتم تصور نمیکنم یکدیگر را درک کرده باشیم. موردی برای ادامه بحث وجود ندارد. آنها را ترك کردم. با عذرخواهی موجبات ملاقات بعدی فراهم شد. گفتند اولین کار وسیله مطمئنی برای رسانیدن پیام به شاه میباشد. از من پرسیدند آیا حاضرید بخاطر برادران این کار را انجام بدهید؟ قبول کردم. فقط مهدی بوشهری از حرکت من باخبر بود. با هواپیما عازم ایران شدم. فکر کردم اگر عمال مصدق مرا در فرودگاه بشناسند چه اتفاقی روی میدهد. اگر مرا در فرودگاه بگیرند نقشه بهم خواهد خورد و بهانه دیگری به دست مصدق برای خلع سلطنت بیفتد. به خانمی که اطلاع داده بودم موجبات را

فراهم کرد و به راحتی از فرودگاه عازم منزل یکی از برادران ناتنی خود شدم. بلافاصله نماینده فرماندار نظامی به دیدن من آمد و گفت ورود شما به نخست وزیر اطلاع داده شده دستور داده اند که هواپیمای ایر فرانس را نگهدارند تا شما را برگرداند. گفتم به اربابت بگو به جهنم برود من يك ایرانی هستم و تا زمانیکه بخوام در ایران اقامت خواهم کرد. آمده ام تا برای مخارج معالجه پسرم پول تهیه کنم. میتوانید مرا بازداشت کنید ولی نمیتوانید دستور بدهید مملکت را ترك کنم. او رفت و برگشت و گفت نخست وزیر با ۲۴ ساعت اقامت شما موافقت کرده ولی نباید خانه را بدون اسکورت ترك کنید و با همین اسکورت به فرودگاه خواهید رفت. ابوالقاسم امینی شاه را قانع کرد که اعلامیه بدهد من بدون موافقت او به تهران برگشته ام و فوراً پس از انجام کارهای شخصی مراجعت میکنم. روز بعد ثریا به دیدنم آمد و کاغذی را که بدست من داده بودند به او دادم که به دست برادرم برساند. هنوز نمیدانم محتوی این پاکت سرنوشت ساز چه بود. این راهم بگویم که روابط من با ثریا خیلی صمیمانه بود و شایعات در باره اختلاف و مسمومیت همه دروغ میباشد. اقامت من در ایران ۹ روز طول کشید ولی نتوانستم برادرم را ببینم زیرا ملاقات ما خطرناک بود و تنها راه معقول را ادامه تبعید خود میدانستم. با اسکورت به فرودگاه بازگشتم و به پاریس رفتم.

در باره طرح (آژاکس) گفته شده که عملیات نظامی از طرف سازمان اطلاعاتی آمریکا برای باز گرداندن شاه به سلطنت میباشد. تا آنجا که من اطلاع دارم (آژاکس) عملیات نظامی نبود بلکه نوعی از عملیات اطلاعاتی بود که هزینه سیا بیش از ۶۰ هزار دلار نشد. بعداً معلوم گردید که تا يك میلیون دلار هم برای برکناری مصدق حاضر بودند خرج کنند. بعد از بازداشت نصیری، نیروهای شاهدوست در ایران در چاپخانه ای دهها هزار پوستر با رونوشت فرمان برکناری مصدق را چاپ میکنند. در نتیجه مردم از جریان آگاه شده و موجبات پشتیبانی از شاه بوجود آمد.

پس از واقعه ۲۸ مرداد خواستم به ایران بازگردم معلوم شد به بیماری سل مبتلا شده ام و مدتی در بیمارستان مسلولین در سویس بسر بردم. از اینکه شاه نسبت به مصدق با رأفت عمل کرد متعجب نشدم زیرا در دوران سلطنتش هرگز کسانی را که بر ضد او اقدام میکردند قصد انتقام جوئی نشان نمیداد. برادرم

دستور داده بود برای اینکه به جان مصدق سوء قصد نشود یکی از دوستان معتمدش او را مخفی کند.

مجله خواندنیها نوشت که پس از تبعید والاحضرت اشرف به خارج در سویس، ملاقاتهایی با آلن دالس هندرسن - شوارتسکف - میس لمپتن میکند و به دنبال این اقدامات بطور ناشناس به نام (بانو شفیق) به تهران می آید بدون اینکه از شاه کسب اجازه کرده باشد و یکسر از فرودگاه مهرآباد به کاخ سعدآباد میرود تا نتیجه مذاکرات و ملاقاتها را به اطلاع شاه برساند. شاهدخت اشرف گفته فقط آمده ام از محل فروش اموالم مبلغ ۲۰ هزار دلار تهیه کنم تا برای معالجه فرزندم که مدتها در سویس بستری است بپردازم.

به دنبال این جریان اعلامیه زیر از طرف دربار انتشار یافت:

نظر به اینکه والاحضرت اشرف پهلوی بدون اجازه از پیشگاه همایونی و بی اطلاع قبلی به دربار شاهنشاهی دیروز بعد از ظهر به تهران وارد شدند با کسب اجازه از پیشگاه همایونی به معظم الیها ابلاغ شد که فوراً از ایران خارج شوند و از این پس نسبت به هر یک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت دربار را که بستگی با حیثیت مقام شامخ سلطنت را دارد نمایند با سخت ترین ترتیب عمل خواهد شد.

کفیل وزارت دربار شاهنشاهی - امینی

شاه سعی داشت حتی المقدور با حمایت از مصدق و پشتیبانی از کارهای او بهانه به دست نخست وزیر ندهد چنانکه سپهد شاه بختی بعد از ۲۸ مرداد در مصاحبه ای گفته بود موقعی که من عهده دار لشکر خوزستان بودم هر بار که حضور اعلیحضرت میرسیدم تأکید داشتند که نظریات دکتر مصدق را انجام دهید. به خصوص میگفتند چون مصدق به ارتش بدبین است کاری کنید که مصدق حداقل از بابت نیروهای مسلح شاهنشاهی خیالش راحت باشد.

متینک روز ۲۵ مرداد

عصر روز ۲۵ مرداد متینک بزرگی از طرف جبهه ملی در میدان بهارستان برگزار.

شد. طی آن نطقهای شدیدی علیه شاه و خاندان پهلوی ایراد گردید که تندترین آنها نطق دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق بود. روزنامه باختبر امروز؛ روز ۲۶ مرداد جریان متینگ آن روز را بطور خلاصه چنین نقل کرده است: عصر دیروز متینگ عظیمی برای ابراز تنفر نسبت به کودتاچیان در میدان بهارستان تشکیل شد. دهها هزار نفر مردم قهرمان تهران با در دست داشتن عکس دکتر مصدق فریاد میزدند "مصدق پیروز است، ما شاه نمیخواهیم - شاه فراری باید مجازات شود". همه مردم خواستار محاکمه و اعدام کودتاچیان بودند. مردم ایران در زیر آفتاب سوزان اراده استوار خود را به جهانیان اعلام کرده و تقاضای تشکیل شورای سلطنت را داشتند. دکتر شایگان گفت با کشتن ما نهال نهضت ملی ایران بارورتر میشود. تحفه ای که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت.

دکتر فاطمی گفت جنایات دربار پهلوی روی دربار فاروق را سفید کرد. مهندس رضوی گفت باید هر چه زودتر اختلافات طبقاتی از بین برود و دولت شورای سلطنتی را تشکیل بدهد. جلالی موسوی پیروزی ملت را تبریک گفت و از مردم خواست که در حفظ نظم کوشا باشند.

در پایان قطعنامه متینگ خوانده شد که از طرف شرکت کنندگان در متینگ به اتفاق آراء، مورد تصویب قرار گرفت. متن قطعنامه چنین است:

"ما شرکت کنندگان در متینگ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ در میدان بهارستان به پیروی از افکار ملت ایران مواد زیر را مورد تصویب قرار میدهیم:

۱- چون کودتای جنایتکارانه نیمه شب ۲۵ مرداد به دستور بیگانگان برای سقوط حکومت ملی دکتر مصدق و از بین بردن نهضت مقدس ملت ایران بوجود آمده، از دولت ملی دکتر مصدق میخواهیم تا هر چه زودتر مسببین و محرکین را به شدیدترین مجازات محکوم نمایند.

۲- از دولت مصدق خواهانیم هر چه زودتر به تشکیل محکمه ملی اقدام و خیانت کاران به نهضت ملی ایران را مجازات نمایند.

۳- چون شاه فراری است از دولت ملی دکتر مصدق میخواهیم که بفوریت به تشکیل شورای سلطنتی اقدام و با نهایت قوت و قدرت به تکالیف قانونی خود اقدام نمایند."

دکتر فاطمی چند مقاله تند و شدید علیه شاه در روزهای بین ۲۵ تا ۲۷ مرداد در روزنامه باختر امروز نوشت که جملاتی از آن چنین است "قرار کودتاجیان با فرزند عاقد قرارداد ۱۹۳۳ این بود که اگر در خفه کردن حکومت ملی توفیق پیدا کردند و بر دست و پای افراد وطن پرست و آزادیخواه زنجیر بگذارند رادیو تهران در ساعت مقرر برنامه معمولی خود را شروع نکند تا سر دسته خیانتکاران خود را از کلاردشت به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان بستاند .

من همیشه گفته ام حق این بود که قبل از بستن سفارت فخمیه و کنسولگریها آن مرکز ننگ و رسوائی که انگلستان را خالق خود میداند و ساخته و پرداخته ژنرال آبرون ساید میباشد کوبیده شود و درب این خانه مجری اراده اجنبی گل گرفته شود .

ولی وقتی نقشه او نگرفت بر هواپیما سوار شد و در کنار سفارت انگلستان در بغداد فرود آمد . از مخلوق کودتای آیرنساید جز اینکه در سوم شهریور فرار کند و از مخلوق شهریور ماه غیر از آنکه نهضت ملی را خفه کند هیچ انتظار دیگری کسی نداشت .

مردم دیروز در متینگ با شکوه خود خواستار شدند که وظایف فراری بغداد به شورای موقتی واگذار گردد .

روز ۲۵ مرداد رویترا از تهران چنین گزارش داد :
سر لشکر زاهدی در ملاقات محرمانه ای که با بعضی از خبرنگاران در تپه های شمال تهران (ولنجک) داشت اعلام نمود که نخست وزیر قانونی ایران هستم و برای ثبوت ادعای خود متن فرمان شاه را ارائه داد .

فتوکی فرمانی که قبلاً تهیه شده بود توسط اردشیر زاهدی در اختیار روزنامه نگاران داخلی و خبرنگاران خارجی گذاشته شد .

"سی-ام-وود هاوس" مقام بلند پایه انگلیسی که طرح عملیات (چکمه) را برای سرنگونی حکومت مصدق تهیه کرده و با همکاری سیا آنرا به مرحله اجرا گذارده چنین مینویسد :

من از اول معتقد بودم که هر کوششی برای پیشدستی کردن به يك کودتای شوروی در ایران مستلزم همکاری انگلیس و آمریکا میباشد. در آن وقت بعضی از نمایندگان شرکتهای نفت آمریکا مثل لاشخور در آسمان ایران دور میزدند اما مأمورین آمریکا بیشتر مایل به همکاری بودند. ما سه ماه پس از نخست وزیری مصدق شروع به کار کردیم. ما يك شبکه قابل توجه در اختیار داشتیم. يك مأمور حفظ رابطه با ساواک بود. (رابین زهنر) چون در زمان جنگ در ایران بود با افراد مؤثر ارتباط نزدیک داشت که یکی از آنها (ارنست برون) دوست نزدیک شاه بود. دیگر هم برادران بودند که سنگ بنای نقشه ما به شمار میرفتند. آنها علاوه بر ثروت میتوانستند در افکار مجلس و بازار اعمال نفوذ کنند و مهمتر اینکه دسته هائی را به خیابان بریزند.

نقشه براندازی حکومت مصدق اول در وزارت خارجه انگلستان طرح گردید. ولی آچسن وزیر خارجه آمریکا معتقد بود مصدق ضد کمونیست و معتقد به قانون اساسی کشورش میباشد و باید از او حمایت کرد. باید با او کنار آمد تا گرفتار شخص بدتری نشوند. اما ایدن میگفت اگر مصدق برود به خوبی ممکن است شخص معقولی را جانشین ساخت و با او قرارداد رضایت بخشی منعقد نمود. برای انجام این کار من لیره در بازار آزاد میفروختم و ریال میخرتم و ریال را به (زهنر) میدادم که به برادران بدهد. یکبار خواستم پول را خودم بدهم معلوم شد شخصی که برای گرفتن پول آمد همان کسی بود که من روز قبل از او ریال خریده بودم.

در همان ایام يك مدیر کل وزارت خانه ای به سفارت آمد که اطلاعاتی به ما بدهد و این عمل را چنان آشکار انجام داد که معلوم بود به هیچوجه ناشایسته نمیداند. او معتقد بود که مصدق کشور را به نیستی میرد و عقیده داشت که در ایران هیچ کاری بدون نظر انگلیسها صورت نمیگیرد. حتی گفت که ما انگلیسها مصدق را روی کار آورده ایم چون پالایشگاه آبادان اقتصادی نیست و میخواستیم نفت ملی شود تا از ایران غرامت بگیریم. ما به دلایل امنیتی اسم او را (عمر) میگذاریم. پس از چندی وزیر مربوطه استعفا کرد و عمر در غیاب او در هیئت وزیران شرکت میکرد. گزارشاتی که از داخل هیئت دولت به ما میداد همه مطابق واقع بود و نشان میداد مادام که مصدق سرکار باشد هیچ راه حلی وجود نخواهد

داشت و هر قدر حکومت او بیشتر طول بکشد خطر تسلط شورویها به ایران زیادتر خواهد بود.

واقعه ۳۰ تیر و شکست قوام و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق موجب شد که کاردار سفارت انگلیس به لندن چنین تلگراف کند: (حس خود بزرگ بینی مصدق حالا به مرز جنون رسیده تنها چیزی که مانع افتادن ایران به دست کمونیستها است يك کودتا میباشد).

مقامات انگلیسی ترتیب لازم را برای اجرای این منظور فراهم می آوردند. بعضی مسائل فاش میشد از قبیل رشوه دادن به وکلای مجلس و پول دادن به کسانی که توده مردم را به خیابان میکشند. که نقش اصلی با سیف الله و اسدالله رشیدیان بود و جامه دانه‌های حامل يك میلیون و نیم لییره وسیله (زهنر) به عنوان هدیه و کمک تحویل میشد. برادران با يك دستگاه فرستنده با سازمان Mi6 در تماس بودند.

دو برادر دیگر که هویت شان مکتوم مانده در اجرای نقشه کودتا کمک میکردند. برادر بزرگ وکیل دعاوی و برادر کوچک روزنامه نگار بودند. کرومیت روزولت آنها را به آمریکا فرستاد و سازمان سیا آنها را مورد آزمایش قرار داد. آنها هیچگونه پولی هم نخواستند. این دونفر با ارتشها تماس زیادی داشتند. مصدق معتقد بود تا وقتی مردم پشتیبان او باشند در امن و امان خواهد بود. به همین جهت نه میخواست حزبی تشکیل دهد و نه دست به يك کودتای دفاعی بزند.

"وودهاوس" به پایگاه انگلیس در حبانیه عراق پرواز کرد و مقداری مهمات جنگی به ایران فرستاد و در محلی مخفی نمود. منظور از اینکار تقویت عشایر بود که در مواردی در گذشته به انگلیسها کمک کرده و به حکومت تهران فشار آورده بودند.

کوشش کمونیستها پس از پیشرفت در اروپا و شرق دور متوجه خاورمیانه شده بود. در این منطقه ضعیف ترین نقطه کشور ایران بنظر میرسید. حزب توده یکی از بزرگترین احزاب کمونیستی خارج از بلوک شوروی محسوب میشد. به علاوه احساسات شدید ضد انگلیسی شدیدی در ایران وجود داشت. شاه جوانی خجول که با حکمران مستبد بعدی خیلی فرق داشت برای مقابله با شوروی ناچار

وارد کار شد. شاه شخص متزلزلی بود. از پدری قدرتمند که با زور، خود را از طبقه پائین به تخت طاووس رسانیده بود و مادری خود رأی که پسر از وی بسیار میترسید و خواهر دوقلو که شخصیتی نیرومندتر از او داشت با عدم اعتماد به نفس سلطنت میکرد... روحیه غربی او از طرف متعصبین مذهبی از جمله آیتالله کاشانی مورد انتقاد قرار داشت. غیر از متعصبین مذهبی ملیون و کمونیستها نیز سلطنت شاه را تهدید میکردند. جبهه ملی وسیله يك شخصیت سیاسی هنرپیشه واری که جنبه تراژدی- کمدی داشت رهبری میشد. مصدق مالک ثروتمندی بود. تنفر شدیدی نسبت به بیگانگان داشت. شرکتهای نفتی آمریکائی هم به منابع نفتی ایران چشم دوخته بودند. شوروی میخواست به هر صورتی است بر ایران تسلط داشته باشد. مصدق اولین هنرپیشه بزرگ تاریخ ایران بود. در میان خطابه های تند و آتشین خود اشک میریخت و غش میکرد. سفارت شوروی همانقدر به او عشق میورزید که انبوه مردم... در موقع بحران گریدی سفیر آمریکا (کار چاق کن بزرگ ترومن) به شمار میرفت که بعداً يك دیپلمات حرفه ای به نام هندرسن جایش را گرفت. شاه میخواست املاک سلطنتی را به قیمت نازلی به کشاورزان بفروشد ولی مصدق که خود مالک بزرگی بود این عمل را سرمشق بدی می پنداشت. من از همان اول معتقد شده بودم که برای جلوگیری از يك کودتای شوروی در ایران باید از همکاری مشترک انگلیس و آمریکا بهره گرفت. یکی از برجسته ترین چهره های سفارت انگلیس "رابین زاینر" بود که با ارنست پرون از دوستان نزدیک شاه و با دو برادر تاجر "رشیدیان" و با سر شاپورریپرتر تاجر پارسی روابط نزدیک داشت. يك خصلت مهم ایرانیان این بود که از شاه به پائین همه میخواستند که دیگری برایشان تصمیم بگیرد. ملاکین بزرگ بدترین دشمنان شاه شده بودند که مصدق هم یکی از آنها بود. (عمر) که گزارشات هیئت دولت را به ما میداد معتقد بود که انگلیسها مصدق را عمداً به حکومت رسانیده اند در حالیکه ما میخواستیم مصدق ساقط شود که آنهم بستگی به عزم و اراده شاه و وزارت خارجه انگلیس داشت که هر دو فاقد آن بودند. شاه بدون اشاره انگلیس ها حاضر به انجام کاری نبود و چرچیل هم بدون حمایت آمریکا دست به هیچ اقدامی نمیزد. کوششی در جریان بود که از دادگاه لاهه رأئی علیه ایران گرفته شود که برعکس شد و به نفع مصدق رأی داد و پیروزی برای او بود.

بالاخره شاه جرئت یافت و مصدق را عزل و قوام را منصوب ساخت ولی تظاهرات عمومی او را به وحشت انداخت و تصمیمش را عوض کرد. وقتی مصدق به حکومت بازگشت شورای نظامی در مصر هم فاروق را عزل نمود و نجیب و ناصر اختیارات را به دست گرفتند. اینهم لطمه دیگری به منافع بریتانیا در منطقه زد. بعد از قطع رابطه ما فقط با (عمر) و (برادران) ارتباط داشتیم. ولی با کمک نماینده سیا تماسها را حفظ میکردیم. در لندن با ایدن ملاقات کردم. او گفت عملیات بدون کمک آمریکائیا شانس موفقیت ندارد. با روی کار آمدن آیزنهاور اطمینان خاطر می‌بود آمد. به سازمان سیا گفتم مصدق قادر نیست در مقابل کودتای حزب توده با کمک شورویها مقاومت کند. طرحی که به آمریکائیا دادم (عملیات چکمه) بود. دو نوع امکانات در اختیار داشتیم. عملیات شهری به سرپرستی برادران که افسران و نمایندگان مجلسین و روزنامه نگاران و طبقات دیگر را در بر میگرفت و تشکیلات عشایری که در صورت مقاومت حزب توده، شهرهای کلیدی مثل آبادان و اصفهان را تصرف کنند. در صورت امکان با پشتیبانی شاه و در صورت لزوم بدون حمایت وی این طرح علاوه بر کمک ماهیانه ای که ده هزار پوند به برادران داده میشد شاید نیم میلیون پوند خرج داشت. فرض ما این بود که آمریکائیا نیز کلیه منابع خود را با ما یک کاسه کنند. نام ۱۵ نفر برای نخست وزیری مطرح بود که بر روی ژنرال زاهدی توافق شد. او در زمان جنگ با آلمانها همکاری کرده بود. آمریکائیا به ما گفتند ممکن است مصدق را برکنار کنید ولی نمیتوانید آدم خود را بیاورید. هنگامیکه در واشنگتن بودم کرومیت روزولت را دیدم. دو ایرانی متنفذ هم با او تماس گرفته و همان پیشنهادات را کرده بودند که آنها هم دو برادر بودند. کرومیت روزولت فرماندهی عملیات را برعهده گرفت.

اقدامات مصدق در باره اختیارات و انحلال مجلس با رفراندم موجب شد خلیها از جمله روحانیون با او مخالفت میکردند و از وی روی برگرداندند و با شاه متحد شدند حتی آیه‌الله کاشانی.

کرومیت روزولت از مرز عراق وارد ایران شد. شاه از طریق پرنسس اشرف قانع شد که دو فرمان صادر کند. معاون من و یک افسر آمریکائی برای دیدن اشرف به سویس رفتند. اشرف برای مدت کوتاهی خود را به ایران رسانید.

شوارتسکف به ایران آمد و از شاه دیدار کرد. روزولت با زاهدی و برادران تماس گرفت و چند بار با شاه دیدار داشت. رفته رفته تشویش و ترس شاه برطرف شد. روزولت پشتیبانی آمریکا و انگلیس را از طریق دو رمز مخصوص رادیویی به شاه ابلاغ کرد. رمز اول در يك سخنرانی آیزنهاور و دیگری در برنامه فارسی بی بی سی بود که شاه این رمزها را از رادیو شخصاً شنید.

آخرین بار وقتی روزولت شاه را ملاقات کرد قرار بود قبل از ترك تهران دو فرمان را توشیح کند که بعداً وسیله فرمانده گارد به مصدق و زاهدی ابلاغ گردد. ولی شاه به شمال رفت و يك هواپیما با فرستاده ویژه به شمال رفت و دیر وقت فرمانها به تهران رسید. در این میان مصدق از توطئه اطلاع یافته بود که فرمانده گارد را توقیف کرد. شاه و ثریا از ایران گریختند و دیگر همه چیز تمام شده بود. چرچیل از فرط عصبانیت (جوش آورده بود) ولی کرومیت روزولت توانست ورق را برگرداند زیرا عکس فرمانها را وسیله جراید انتشار داد. مخالفین مصدق راه اقتادند و هر دو تشکیلات ما کارشان را خوب انجام دادند. سرانجام پشتیبانان مصدق مغلوب شدند. زاهدی زمام امور را به دست گرفت و مصدق با پیژامه گریخت. زاهدی به شاه تلگراف زد که زودتر بازگردد. شاه هم به روزنامه نگاران گفته بود که (من میدانستم که مردم مرا دوست دارند).

با اینکه این برنامه وسیله انگلیسها و آمریکائوها طرح ریزی شده بود باید بگویم ما کاری جز بسیج نیروهائی که از پیش وجود داشت انجام ندادیم ولی این ضرورت داشت و کافی بود. ما فرار شاه را از صحنه پیش بینی نکرده بودیم. ما خشونت را که به قیمت جان ۳۰۰ نفر تمام میشد پیش بینی نکرده بودیم. ولی سایر جهات را برنامه ریزی کرده بودیم. این احتمال هم وجود داشت که حتی بدون دخالت ما حوادثی مشابه روی بدهد. یعنی اگر شاه شجاعت به خرج میداد و زاهدی را به جای مصدق میگماشت بدون حضور روزولت هم این برنامه به پیروزی میرسید. در رویدادهای بعدی دیگر من نقشی نداشتم. حزب توده شدیداً سرکوب شد.

عملیات چکمه را به آسانی میتوان اولین گام در جهت فاجعه ۱۹۷۹ قلمداد کرد. این آخرین باری بود که نقشه ای در لندن طرح میشد تا در يك مملکت خاورمیانه چه کسی رئیس مملکت و نخست وزیر باشد. روز بعد از اینکه شاه به

قدرت رسید روزولت به لندن رفت و مدت دو ساعت در حضور چرچیل نخست وزیر انگلستان بود. شاه که قبلاً به عنوان مردی با هوش ولی ضعیف معروف شده بود چنین وانمود کرد که از تجربه اش چیزها آموخته و شخصاً مسئولیت دولتش را برعهده گرفت و اعتماد متحد عمده اش آمریکا را جلب کرد. شاه تصمیم گرفت با درآمد سرشار نفت، ایران را تبدیل به یک مملکت مدرن و صنعتی بکند. دارای قوی ترین نیروهای مسلح در خاورمیانه باشد. شاه به عنوان یک رهبر مغرور، طبقه غرب زده را که آرزوی احیای عظمت ایران باستان را داشتند هدایت میکرد. اگر چه نظیر پدرش تا حدی سرکوبگر شده بود مع هذا سببیت رژیم وی از بسیاری از همسایگانش کمتر بود. در سال ۱۹۷۹ بار دیگر شاه مورد تهدید قرار گرفت و مملکت را ترک گفت ولی این بار طومار سلطنت ایران برای همیشه وسیله نهضتی به رهبری خمینی در هم پیچیده شد. نیروی مذهبی که رضاشاه- دکتر مصدق- محمد رضاشاه به نوبت در مقام سرکوبی آن برآمده بودند سرانجام همه آنها را مدفون کرد. دادگاههای اسلامی، حجاب زنها، سنگسار کردن زناکاران، قطع دست سارقین بار دیگر متداول شد. قضاوت مردانی نظیر ترومن- آچسن که مصدق را علیرغم بسیاری از مضاررش رهبری بود که میتوانست به غرب کمک کند و رویدادها را مهار نماید کاملاً درست بود.

اگر ما میدانستیم عملیات خود را برای ۲۵ سال بعد پیش بینی کنیم باز به اینکا ر دست میزدیم احتمالاً بلی....

آنچه ما در سال ۵۳ انجام دادیم و با آنچه در سال ۷۹ اتفاق افتاد فرق داشت. چیزی را که ما پیش بینی نمیکردیم این بود که شاه قدرت تازه ای بدست آورد و آنرا بوالهوسانه و مستبدانه به کار گیرد.

بعدها وقتی در آمریکا با آلن دالس دیدار کردم گفت (واقعاً گل کاشتی)... تا آنجا که من اطلاع دارم عملیات چکمه اولین کاری بود که آمریکائیا با موفقیت به انجام میرساندند و احتمالاً آخرین عملیاتی از این نوع بود که انگلیسها در آن شرکت داشتند و نیز تنها عملیاتی بود که انگلیس و آمریکا مشترکاً در آن شرکت داشتند.

استوکس در ۳۱ مرداد ۱۳۳۰ مینویسد که من به شاه گفتم باید مصدق را عزل

و کسی را به جایش بگذارد که دید وسیع تری داشته باشد و همین نظر را هم به هریمن گفتم که هریمن اظهار داشت مصلحت نیست زیرا دولت انگلیس دستورهائی به سفیر خود میدهد که به شاه فشار بیاورد تا مصدق را عزل کرده سید ضیاء را به جای او بیاورد. بار دیگر هم کاردار سفارت انگلیس در تهران تأکید کرد که مصدق باید کنار برود و قوام جانشین او گردد ولی سفارت آمریکا موافقت نکرد و یادآور شد که باید با مصدق کنار آمد. انتصاب سید ضیاء - قوام - علا مشکل را حل نمیکند.

طبق نوشته های مختلف وقتی در روز ۲۵ مرداد دولت مصدق فرمان عزل را پذیرفت و دستور بازداشت نصیری را داد و اعلامیه ای هم برای دستگیری سرلشکر زاهدی منتشر ساخت زاهدی تصمیم داشت در اصفهان یا کرمانشاه "ایران آزاد" تشکیل بدهد. سرهنگ ضرغام از اصفهان اعلام کرد که از هر جهت آمادگی دارد. سرهنگ تیمور بختیار هم گفت هر وقت پیغام داده شود به سوی تهران با قوای نظامی و تانک حرکت خواهد کرد. زاهدی کرمانشاه را انتخاب کرد و در نظر داشت روز ۲۹ یا ۳۰ مرداد محرمانه به کرمانشاه برود و تصمیم خود را اعلام کند. در آخرین لحظه با تظاهراتی که در تهران صورت گرفت زاهدی گفت دیگر حرکت به کرمانشاه لزومی ندارد و نتیجه آن حمله به خانه دکتر مصدق و سقوط دولت در روز ۲۸ مرداد بود.

محمود تفضلی قسمتی از نوشته های "فیتز جرالده" و چند نویسنده خارجی دیگر را در کتاب (نفث و کودتا) چنین نقل میکند:

روز ۱۹ تیرماه ۱۳۳۲ کنفرانسی در واشنگتن از نمایندگان انگلیس و آمریکا و فرانسه تشکیل شد و در این کنفرانس برانداختن مصدق مورد توافق قرار گرفت. رهبران آمریکا ایده آل خود را در شاه و حامیان او در ارتش و شهربانی یافتند. سازمانهای سیا و انتلجینت سرویس ابتکار عملیات را به دست گرفتند. زاهدی در برخورد با کیم روزولت اعتراف میکند که قدرت آنها خیلی زیاد نیست. ارتش روز به روز بیشتر در اختیار مصدق و حزب توده قرار میگیرد. در وضع فعلی پنجاه تن از افسران شاغل و حدود نهصد نفر از سربازان قابل اعتماد هستند. کیم

روزولت اقدام به تشکیل شبکه های پنج نفری نمود که صورت زنجیره ای داشت و شبیه فعالیت مورچگان بود که نتایج آن در روز ۲۸ مرداد ظاهر گردید. عاملین اجرای برنامه گروهی ایرانی از نظامیها و غیرنظامیان بودند.

شاه در وضع روحی بسیار بدی قرار داشت. هر شب با چند قرص مسکن میخوابید. موهای سفید سرش خیلی زیاد شده بود. روزی ۶۰ سیگار میکشید. دستهایش دائماً میلرزید و نمیدانست چه تصمیمی بگیرد. شاه هیچ وسیله ارزیابی نداشت و به اطرافیان خود اعتماد نمیکرد. مصدق تمام قدرتها را در دست داشت. شاه هر تصمیمی را برای سلطنت خطرناک میدانست. وقتی شاهدخت اشرف ناگهانی به تهران آمد و برادرش را شکسته و مأیوس دید با خشونت از برادرش انتقاد کرد و گفت حالا باید تصمیم گرفت و الا تاج و تخت از دست خواهد رفت. وقتی هم شوارتسکف به ایران آمد و نزد شاه رفت شاه گفت (همه چیز از دست رفته و من مردی پایان یافته هستم) ولی شوارتسکف کوشید که روحیه شاه را تقویت کند. شاه در حقیقت در کاخ خود زندانی بود. مصدق يك پرده آهنین اطراف شاه کشیده بود. شاه حق نداشت بدون اجازه دولت با دیپلماتهای خارجی ملاقات کند. يك چنین تصمیمی برای پادشاهی که برسر قدرت بود بی سابقه است.

وقتی "لاورنتیف" سفیر شوروی با مصدق ملاقات کرده و در باره انعقاد قرارداد سیاسی بین ایران و شوروی مذاکره میکند حزب توده به ابراز شادمانی میپردازد ولی کاشانی این کار را خیانت میداند. گفته شد در آن روزها مصدق از نظر کینه ای که نسبت به آمریکا و انگلیس پیدا کرده بود و دید که دیگر آمریکاییها هم با او مخالفت میکنند میخواست کشورش را به کام گرگ شوروی بیاندازد. در حالیکه این حرف درست نیست مصدق خود از روسها خیلی میترسید. منتها چون به (بن بست) رسیده بود این کارها را میکرد. دیدارهای محرمانه با شاه او را دلگرم ساخت. وقتی فرمانها صادر شد زاهدی در باغی در اختیار پنهان بود. هنگام شکست کودتای ۲۵ مرداد شاه به خاتم گفت (همه چیز تمام شد. زود به بغداد پرواز کنیم). وقتی شاه به بغداد رسید روزنامه های سراسر جهان نوشتند (پایان يك سلطنت - سقوط شاه ایران - شاه سلطنتش را از دست داد - شاه ایران در کاپری به فاروق میپیوندد) در حالیکه شاه حتی در بغداد هم گفت (من سلطنتم

را از دست نداده ام - مصدق پیروز نشده است). در همان وقت روزنامه های حزب توده نوشتند (ما اعلام جمهوریت و محاکمه علنی شاه را خواهیم. پیروزی از آن ماست. مصدق به ما خیانت نخواهد کرد).

فؤاد روحانی مینویسد :

شرح عملیات وودهاوس و همکاریهای انگلیس و آمریکا در تنظیم کودتا با آنچه در کتاب اینجانب آمده با هم منطبق است ولی بعضی جزئیات صحتش مسلم نیست از قبیل : این که انگلیسها پول و تسلیحات به منطقه بختیاری رساندند که ابوالقاسم بختیاری و خوانین بختیاری دست اندرکار هستند و زاهدی به او وعده داده بود که (جنوب آزاد) را تأسیس و او را زمامدار آن منطقه خواهد کرد که با توقیف او مسکوت ماند. یا اینکه قضیه ربودن افشارطوس را سازمان جاسوسی انگلیس ترتیب داده بود. یا اینکه نویسنده مینویسد روز ۲۶ مرداد جمعیتی که شعار ضد سلطنت میدادند توده واقعی نبوده بلکه همانهایی بودند که آمریکائیا آنها را با پرداخت ۵۰ دلار وارد عمل کرده بودند اما وقتی سران حزب توده توجه یافتند دیگر روز کودتا ظاهر نشدند و این امر با اظهارات دکتر مصدق در دادگاه که دستور پائین کشیدن مجسمه ها را نداده ام تطبیق میکند. یا اینکه انگلیسها در مواقعی که به نفع سید ضیاء عمل میکردند برای حمله به آبادان نقشه ای کشیدند و فرمانده بحریه آبادان هم موافقت کرد که فقط یک مقاومت سمبولیک نشان بدهد ولی وقتی اتلی موضوع را به ترومن گفت موافقت نکرد و او هم به نخست وزیرانش گفت آمریکا اجازه نمیدهد.

همچنین نویسنده متذکر شده وقتی آمریکائیا به شدت در جریان قرار گرفتند میخواستند از کاشانی کمک بگیرند. کرومیت روزولت وسیله برادران رشیدیان با احمد آرامش تماس گرفت و صبح ۲۸ مرداد دو مأمور سیا مبلغ ده هزار دلار به آرامش دادند که به کاشانی بدهد و او هم ترتیبی داد که جمعیتی با شعار علیه مصدق به راه بیفتند.

در باره چند نفر از کسانی که در دستگاه دولت مصدق بوده و خبرها را به سفارت انگلیس میبردند اسم اشخاصی برده میشود ولی چون حقیقت روشن

نیست از ذکر اسامی آنان خودداری میشود فقط این توضیح دکتر غلامحسین مصدق در روزنامه جبهه چاپ لندن منتشر میگردد :

"راجع به جاسوس انگلیس در دولت پدرم در کتاب طرح چکمه (وودهاوس) شرحی در باره دکتر جمشید مفخم نوشته بودید که جاسوس بوده آن معاون جاسوس یکی از نوکران شناخته شده حلقه بگوش انگلیس بوده است. بنده جداً اتهام دکتر مفخم را تکذیب میکنم چونکه دکتر جمشید مفخم چندین سال باخود من دوست بوده و حالا فوت کرده باید گواهی بدهم که ایشان جوان خیلی وطن پرست و خواهر زاده مرحوم مشیرالدوله و موتمن الملک از خانواده های خوب بوده است."

در باره برادرانی که در جریان ۲۸ مرداد نقشی داشته اند نام برادران رشیدیان کراراً برده شده ولی برادرانی که با آمریکائیاها کار میکردند تاکنون هنوز مشخص نشده است.

سرهنگ نجاتی در باره وقایع مرداد ۳۲ چنین مینویسد :

در نیمه شب ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ یعنی قبل از رفراندم، محمد رضا شاه در درون اتومبیلی در محوطه کاخ سعدآباد با کرومیت روزولت ملاقات میکند. در این ملاقات روزولت پیام رمزی چرچیل و آیزنهاور را به شاه ایران اعلام میکند. روز سوم مرداد هم خواهر شاه بطور ناشناس به تهران آمد تا پیام (سیا) را به شاه ابلاغ کند. روز ۱۰ مرداد محمد رضاشاه به توصیه کرومیت روزولت با هواپیما به کلاردشت رفت و در آنجا دو فرمان سفید مهر را که فقط شاه ذیل آنرا امضا کرده و متن آن بعداً نوشته شد برای عزل دکتر مصدق و نصب سرلشگر زاهدی صادر کرد.

کرومیت روزولت مینویسد :

من با نصرالله انتظام سفیر ایران در آمریکا ملاقات کردم. او مرد زیرکی بود و به شاه وفادار، که مصدق او را برکنار ساخت و اللهیار صالح را از یاران خود به جای او فرستاد.

در باره اوضاع ایران به من گفت دکتر مصدق نخست وزیر ایران قدرت و اعتبار فراوانی به دست آورده است. در حال حاضر اوضاع به نفع او کلاً ملا پیش میرود. من از مقاصد او نسبت به شاه بدگمانم و یقین دارم هرکاری که بخواند براحتمی انجام میدهد. مسلماً او مرا تغییر خواهد داد. صحیح است که شاه سفیر را منصوب میکند ولی گمان نمیکنم شاه بخواند یا بتواند برخلاف میل نخست وزیر اقدامی بعمل آورد.

انتظام گفت به نظر من این وضع دوام پذیر نیست. دیر یا زود مصدق به پایان خط خواهد رسید و به صورت آلت دست دشمنان ایران درخواهد آمد. نیازی نمی بینم آن دشمن را به شما بشناسانم. وقتی حادثه روی داد سیر جریان اوضاع نیز ناگهان تغییر خواهد کرد.

از اینکه يك ایرانی زیرک و دانا عقاید و نظراتم را تأیید کرد خوشحال شدم. من قبل از ۲۸ مرداد چند بار با شاه تماس گرفتم. برادران رشیدیان و ارنست پرون نقش مهمی در همه جریانات داشتند. روز ۱۰ مرداد چند دقیقه بعد از نیمه شب در منزل (هرمن) يك اتومبیل سیاه رنگ منتظر من بود. سوار اتومبیل شده يك پتو روی صندلی عقب بود وقتی به در کاخ رسیدیم من پتو را روی خودم کشیدم. گارد اجازه ورود داد. بین درو پله های کاخ اتومبیل ایستاد. يك هیکل باریک از پله ها پائین آمد و داخل اتومبیل شد و کنار من نشست. من پتو را کنار زدم و شاه را شناختم. شاه هم مرا شناخت و گفت آقای روزولت شب بخیر. تعجب نکردم چون به حافظه او اعتقاد داشتم. گفتم از جانب آیزنهاور و چرچیل مأموریت دارم که بگویم آنها آماده هستند تا به منظور دفع خطر اقداماتی بکنند و نشانه هائی هم ارائه شد. شاه گفت بقیه مذاکرات باشد برای فردا شب. شب بعد شاه پرسید آیا در باره زاهدی به جای مصدق موافقت شده که جواب مثبت داده شد. من معتقد به تعجیل بودم ولی شاه با شتاب زدگی مخالف بود. گفتگو به این صورت بود که اگر کار به شکست انجامید چه خواهد شد؟ شاه گفت به اصفهان و شیراز خواهد رفت. گفتم جای مناسبی نیست سرانجام گفت به عتبات خواهد رفت و از بغداد وضع را بررسی میکنم و تصمیم میگیرم. در آخرین ملاقاتها در باره صدور فرمانها صحبت شد در باره همه کارها توافق کردیم. به شاه گفتم ایمان کامل دارم که برنامه موفقیت آمیز خواهد بود.

کرومیت روزولت مینویسد: من و هرمن مأمور سیا در منطقه در جستجوی سرهنگ نصیری رئیس گارد سلطنتی برآمدیم و او را بوسیله برادران رشیدیان پیدا کردیم. ارنست پرون سویسی دوست نزدیک شاه (متهم به داشتن رابطه جاسوسی با سیا و انتلیجنت سرویس) قرار بود فرمانها را صبح زود به امضای شاه برساند ولی چون شاه رفته بود نصیری فرمانها را با هواپیمای مخصوص به شمال برد که به امضا برساند.

روز دوشنبه ۲۷ مه ۱۹۸۵ تلویزیون کانال ۴ لندن برنامه ای منتشر ساخت. در باره نقش انگلیسها در وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ چنین گفت:

مأمورین سازمان (ام- آی- ۶) گفتند که وزارت خارجه انگلستان و سازمان جاسوسی این کشور توانستند با همکاری انگلیسها اقدام کنند. مبلغ ۷۰۰,۰۰۰ لیره انگلیسی در ایجاد آشوب در ایران در اجرای طرح (آجاکس) که آمریکائیها تهیه کرده بودند خرج شد. این پولها توسط برادران رشیدیان بین مخالفین حکومت وقت پخش گردید. عده ای به نام کمونیست به مساجد حمله برده و همچنین مجسمه های رضاه شاه را پائین کشیدند تا زمینه خاص نارضایتی را فراهم سازند. از همین جا بود که کارها روی غلطک افتاد.

سرتیپ شایانفر دادستان فرمانداری نظامی در زمان دکتر مصدق در گفتگویی به سرهنگ نجاتی چنین گفته است:

صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق مرا احضار کرد و گفت عده ای دستگیر شده اند و باید از آنها تحقیق شود تا معلوم گردد چه کسی کودتا کرده؟ ارتش؟ شاه یا دیگران... من هم سرگرد اسمعیل علمیه را در نظر گرفتم که در پرونده نهم اسفند برای حسین علاء وزیر دربار برگ احضار صادر کرده بود. از میان افسران مورد اعتماد هم ستوان دکتر میرفخرائی- سرگرد جم نژاد- سرگرد سیاوش بهزادی که افسر باهوش و با استعدادی بنظر میرسید برای کمک به او در نظر گرفتم (او بعدا با درجه سپهبدی دادستان ارتش شد). آنها تأیید کردند که فرمانداری نظامی صلاحیت رسیدگی به این پرونده را دارد.

صبح روز ۲۷ مرداد سرتیپ ریاحی رئیس ستاد تلفن کرد و گفت سرهنگ

اخوی در اطاق من است زند کریمی را بیاورید، حقایق را خواهد گفت. سرهنگ زند کریمی را فرستادم که ضمن بازجوئی اسراری را فاش کرد و چنین گفت: من رئیس ستاد کودتا بودم که به اتفاق سرهنگ اخوی- سرتیپ باتمانقلیچ- سرهنگ عباس فرزنانگان و یک سرهنگ آمریکائی در سفارت آمریکا در باره کودتا مذاکره کردیم. قرار شد من با دیگر افسران تماس بگیرم و بگویم موضوع نفت بین آمریکا و انگلیس حل شده و چون مصدق ایستادگی و لجاجت میکند با یک کودتا باید برکنار شود. ابتدا با سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تماس گرفتم گفتم اعلیحضرت میخواهد مصدق را برکنار کند من به دستور شاه آمده ام میخواهم شما هم با ما همکاری کنید. اشرفی گفته بود من قسم خورده ام که به مصدق وفادار باشم نمیتوانم بطور علنی با شما همکاری کنم اما در موقع عمل متعرض تان نمیشوم و تسلیم میگردم. با سرتیپ مدبر رئیس شهربانی هم تماس گرفتم او هم گفته بود (میمانم تا موقع عمل)... پس از دو جلسه مذاکره در سفارت آمریکا تصمیم گرفتیم محل اجتماع مان را عوض کنیم. ابتدا در منزل سرهنگ فرزنانگان جمع شدیم سپس بباغ سرتیپ باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ کرج رفتیم. در این محل سرهنگ آمریکائی هم حضور داشت که در باره طرح و اجرای کودتا مذاکرات را دنبال کردیم.

دکتر شایانفر گفت اشرفی که از افسران ناسیونالیست و مورد اعتماد رئیس دولت و رئیس ستاد بود با کودتاچیان ساخت. من در ملاقات با دکتر مصدق گفتم دیگر اینها مورد اعتماد نیستند. پیرمرد گفت همینطور است ولی در این بحران چه بکنیم. ببینیم چه میشود. سرانجام نخست وزیر اشرفی و مدبر و چند تن دیگر را برکنار کرد ولی جانشینان آنها هم کمتر از آنها خیانت نکردند. روز ۲۸ مرداد در ساختمان دژبان مرکز مشغول کار بودیم. سرهنگ سررشته داشت سرهنگ اشرفی را تحت الحفظ به زندان میبرد. به سرهنگ اشرفی گفتم (تو دیگر چرا؟) گفت اینهم نتیجه خدمت ما. جمعیت ریخته بود که شهربانی را اشغال کند، دکتر مصدق دستور داد تیر هوائی خالی کنید اقلای پای اوباشان را هدف قرار دهید ولی من گفتم روی برادران خود تیراندازی نمیکنم. دکتر مصدق گفت زندانی هستی و برو خودت را معرفی کن و به رئیس ستاد دستور داد مرا بازداشت کند. سرهنگ عزیز رحیمی هم در گفتگو حضور داشت.

سرتیپ شایانفر گفت نتیجه تحقیقات را نزد نخست وزیر بردم گفت این اوراق را حفظ کنید. اسناد تاریخی است. سپس گفت برق را فوراً قطع کنیم زیرا ممکن است در اطاق من جاسازی کرده باشند و مذاکرات ما را بشنوند. در همین موقع دکتر مصدق شخصاً برق را قطع کرد. به سرگرد بهزادی گفتم رونوشت اوراق را برایم بیاور. چند ساعت بعد اوضاع تغییر کرد و ما توانستیم آن اسناد را حفظ کنیم. همچنین کلید صندوقی را که سرگرد علمیه در اختیار داشت و پرونده کودتاجیان در آن بود نیمه شب ۲۱ مرداد کودتاجیان با مراجعه به منزلش از او گرفتند. این کلید در اختیار سرگرد شاد مهر بود که پس از انقلاب با درجه سرلشگری مدتی رئیس ستاد ارتش شد. باتمانقلیچ و زند کریمی آن اوراق را از پرونده بیرون آورده و از بین بردند. همه کودتاجیان به جاه و مقام رسیدند فقط زند کریمی مورد غضب قرار گرفت و با درجه سرهنکی بازنشسته شد.

روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد ابوالقاسم امینی-رحیم هیراد- سلیمان بهبودی-ارنست پرون را با اوراق و اسنادی بازداشت کردیم. سرهنگ خردمند رئیس دفتر تیمسار ریاحی اسناد را از نماینده دادستان تحویل گرفت و به دستور نخست وزیر کمسیون مرکب از مهندس زیرک زاده- دکتر حبیب الله معظمی- سرگرد بهمنش- سرتیپ آیرملو- سرهنگ صحت توپچی اسناد را بررسی و ترجمه کرده و عصر مجدداً اوراق را تحویل سرهنگ خردمند میدادند. سرگرد علمیه هم منتظر ترجمه بعضی از این اوراق بود. منم سرکشی میکردم و نتیجه کار را به نخست وزیر گزارش میدادم. در میان اسناد عکسهائی از شاه بود و نامه ای از اشرف پهلوی که به ارنست پرون نوشته بود که میخواهم به ایران برگردم. وقتی عکسها و اسناد را به نخست وزیر نشان دادم دکتر سنجابی گفت عکسها را منتشر کنید تا مردم بدانند شاهشان چه کاره است؟ من گفتم صبر کنیم تا بازپرسی تمام شود. دکتر مصدق هم با نظر من موافقت کرد و صبح روز ۲۸ مرداد آخرین تحقیقات را به نخست وزیر دادم که حاکی از مداخله آمریکائیا در کودتا بود. دکتر مصدق گفت اسناد را در وزارت خارجه به دکتر فاطمی بدهید. اعضای کمیسیون گفتند کار ترجمه اوراق تا ظهر تمام خواهد شد ولی چون شهر شلوغ بود اینکار انجام نگردید. اسناد را لاک و مهر کرده و به سرهنگ خردمند تحویل دادند. روز ۲۹ مرداد مأمورین رکن ۲ ستاد ارتش به من مراجعه کرده گفتند اسناد کجاست؟

گفتم نزد من نیست. سرانجام سرهنگ خردمند را به ستاد ارتش برده و یک چمدان اوراق و اسناد را تحویل دیهیمی معاون ستاد ارتش داد.

روز ۲۷ مرداد به دکتر مصدق گفتم تیمسار دقتری قرار بوده رئیس شهربانی کودتا بشود. سرهنگ زند کریمی لیستی داده که قرار بود اعضاء دولت و همچنین جنابعالی دستگیر شوید و سرتیپ دقتری در این تصمیم شرکت داشته و حکم ریاست شهربانی به امضای زاهدی را گرفته است. دکتر مصدق گفت (این دقتری منسوب من است. مشکل بنظر میرسد اینکارهای عجیب را بکند. عجیب است. ما آخر قوم و خویش هستیم. این باور کردنی نیست).

گفتم عرایض من ناظر به پرونده و گفته های متهمین است. دکتر مصدق گفت من هم مشکوک شده بودم. شب ۲۵ مرداد دقتری پیش از آمدن نصیری در خانه من بود گفت اجازه بفرمائید شب بمانم گفتم آقا شما کار دارید، مسئولیت دارید چرا اینجا بمانید بروید. بعد رفت خانه و حالا فهمیدم خیالاتی داشته است. عجیب است.

سرتیپ دقتری بعداً به اتهام ۴۲ میلیون تومان سوء استفاده بابت خرید کارخانه باطری تحت تعقیب قرار گرفت. با سرتیپ علی نوکیانی- سرهنگ توکلی- سرتیپ سیاه پوش در دادگاه محکوم شدند.

سرگرد علی اصغر فولادوند رئیس ستاد گارد شاهنشاهی نقش مهمی در شکست کودتای ۲۵ مرداد داشت. او وسیله عباس فریور منشی نخست وزیر جریان کودتا را به اطلاع رسانیده بود. وقتی او را بازداشت کردند به منزل نخست وزیر رقتم. فریور جریان را تأیید کرد و نخست وزیر هم گفت فریور اظهارات سرگرد فولادوند را به من گفته است بهمین جهت او را آزاد کردیم. پس از ۲۸ مرداد سرگرد فولادوند را به اصفهان تبعید کردند ولی بعداً مسموم شد و در بیمارستان درگذشت.

سرتیپ ریاحی در باره این جریان چنین مینویسد:

روز ۲۶ مرداد سرگرد یارمحمد صالح آجودان من گفت سرهنگ اخوی تلفن کرده و اصرار دارد با خودتان صحبت کند. به او تلفن کردم نالان بود و گفت مریض است و نمیتواند به ستاد بیاید. چند دقیقه بروم منزل او در شمیران .. من

سالها او را میشناختم و میدانستم که علیه مصدق اقدام کرده و قرار است بازداشت شود ولی به مناسبت کسالتش دستور دادم در منزل تحت نظر باشد. با جیب به منزلش رفتم در اطای روی زمین خوابیده بود. دیدم یرقان شدیدی دارد. گفتم بفرمائید با من چه کاری داشتید. گفت تیمسار ما دسته افسرانی که شما همه را میشناسید فکر میکردیم با اقدام علیه مصدق يك چاه نفت کشف کرده ایم ولی اشتباه کرده بودیم و من تصمیم دارم در برابر شما انتحار کنم. من به او دلداری دادم و از منزلش خارج شدم.

شخص مطلعی هم میگفت اکثر بازداشت شدگان غیر از یکی دونفر پس از توقیف ضعف نشان دادند. حتی شایع شد سرهنگ نصیری گفته بود (المأمور معذور)... ولی پس از اینکه اوضاع تغییر کرد یکی از نخستین اقدامات به دست آوردن اسناد بازجوئی و از بین بردن آن بود و بعداً هم از قول آنها مطالبی انتشار یافت که پس از دستگیری در مقابل بازپرسها به شدت مقاومت کرده و اقدام خود را قانونی و به نفع شاه و مملکت دانسته اند.

سرگرد دکتر علمیه بازپرس نظامی بازداشت شدگان ۲۵ مرداد چنین مینویسد:

من بازپرس پرونده کودتای ۲۵ مرداد بودم. اغلب سران حکومت فعلی یا در بازداشت من بوده و یا دستور جلب آنها را داده بودم. صبح آنروز با جیب فرمانداری نظامی همراه سرهنگ دانش و سرگرد دکتر فروزین ما را به دژبانی برده به سرهنگ معینی معرفی شدیم. پرونده امر به اینجانب ارجاع شد. نامه سرتیب ریاحی رئیس ستاد ارتش در آن بود که نوشته شده بود گارد سلطنتی شب پیش دکتر فاطمی و مهندس زیرک زاده و مهندس حقشناس را توقیف کرده و چون در خانه نبودم موفق به دستگیری من نشدند. سرهنگ نصیری با چند کامیون سرباز و زره پوش به خانه نخست وزیر آمده قصد دستگیری ویرا داشته که با ستوان ریاحی بازداشت میگردد. سرهنگ آزموده که تلفنخانه بازار را قطع کرده و به فرمانداری نظامی آمده بود بازداشت شد.

نصیری گفت با دو فرمان از کلاردشت به مرکز آمده است. دو کاغذ مارکدار

سفید که ذیل آنرا اعلیحضرت توشیح فرموده بودند در دست داشت که نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص میبرد و اظهار میدارد در این دو کاغذ سفید مهر متن این دو مینوت را که خط خوردگی داشته یکی به خط خود در مورد عزل دکتر مصدق و دیگری به خط کسی که معلوم نشد در مورد نخست وزیری کسی که اسم او هم در آن مینوت نوشته نشده بود بنویسد و اسم نخست وزیر جدید را سرلشکر زاهدی قید نماید. بعداً که فرمان صبح آنروز انتشار یافت بنظر اینجانب حتی با مینوت اصلی هم عبارت و مفادش فرق داشت زیرا در مینوت اسم زاهدی در وسط میبایست قید شود در صورتیکه در فرمان منتشر شده در بالای فرمان اسم ایشان قید شده و در متن فرمان ذکر کلمه شما، شده و مینوت آنها فرق داشت.

نصیری دلائل قانع کننده ای مبنی بر اینکه بچه استنادی میگوئی این مینوتها به دستور اعلیحضرت نوشته شده و چطور پاراف نگردیده، میگفت دلیلش بودن سفید مهرها میباشد. وقتی اظهار شد ممکن بود اعلیحضرت سفید مهر را به منظور دیگری توشیح نموده اند و شما بدین منظور استفاده کرده اید جواب قانع کننده دیگری نداشت. دو موضوع دیگر که اینجانب را بیشتر به شك می انداخت که فرامین جعلی باشد یکی اینکه طبق اظهار خودش فرمان عزل نخست وزیری دکتر مصدق تاریخ نداشت که زاهدی دستور داده بود که آقای هیراد تاریخ ۲۴/۵/۳۲ را قید نماید در حالیکه فرمان نخست وزیری زاهدی ۲۲/۵/۳۲ بود. به این ترتیب ظرف دو روز دو نخست وزیر در کشور وجود داشته که غیر معقول به نظر می آید. دیگر اینکه اعلیحضرت از ابتدای سلطنت تا کنون از لحاظ احترام به قوانین اساسی و سنن در دوره های فترت هیچوقت نخست وزیر را معزول نفرموده بلکه همیشه در اثر رأی عدم اعتماد یا استعفاء دولت قدیم رفته و دولت جدید نیز با تمایل مجلس و فرمان ملوکانه تعیین میشده، این موضوع این جانب را به شك می انداخت که از جانب مقام همایونی به این منظور توشیح نشده است. به خصوص که در این اواخر دو میلیون نفر به انحلال مجلس رأی داده و دولت را تأیید کرده اند و اعلیحضرت که همیشه به افکار عمومی احترام میگذاشتند بعید به نظر میرسید که چنین فرمانی را صادر کرده باشند. به نظر میرسید که بیگانگان به دستکاری زاهدی و نصیری و عده ای از سران ارتش این توطئه را به منظور اجرای کودتای نظامی و سقوط دولت فراهم آورده باشند. به خصوص که

اخيراً آیزنهاور اظهارات زننده ای در مورد ایران نمود و اظهار داشته به هر قیمتی است جلوی کمونیستها را خواهد گرفت. سرهنگ زند کریمی در بازجوئی گفت پس از آمدن نصیری از کلاردشت نزد هیراد رفته دستور میدهد به آن نحو آن دو فرمان را بنویسند چون مکان سرلشکر زاهدی را نمیدانسته وسیله اردشیر نزد او رفته و قرار بود کودتا در ۲۳ مرداد انجام شود ولی چون موفق نمیشوند فرماندهان را جمع کنند ۲۴ ساعت عمل به تأخیر می افتد. جلسات در خانه های سرلشکر زاهدی- سرتیپ باتمانقلیچ- سرهنگ اخوی- سرهنگ حمیدی تشکیل میشود.

آن شب قرار بود سرلشکر زاهدی- سرتیپ دقتری- سرتیپ دادستان- سرتیپ گیلان‌شاه و عده ای دیگر از نظامیها و غیر نظامیها در باغ فردوس خانه سهیلی که در اختیار رشیدیان بود جمع شوند و سرهنگ نصیری به سرگرد خیرخواه دستور میدهد که با هفت سرباز از خانه مزبور مراقبت کنند. افسر مزبور میرود ولی هیچکس آنجا نبود معلوم شد که مقامات دولتی از جریان مستحضر شده اند. (در یادداشتهای دیگر دیدم که سرگرد خیرخواه از افسران طرفدار مصدق بوده و آنها را دقیقاً در جریان فعالیت مخالفین میگذاشته است).

گارد سلطنتی مأمور کودتا چند مأموریت داشته است:

۱- دستگیری فاطمی- زیرک زاده- حق شناس- ریاحی که این مأموریت به دو کامیون سرباز و یک ارابه به سروان شقاقی- ستوان اسکندری- ستوان نراقی- ستوان جعفریای محول گردید. سرتیپ مدبر رئیس شهربانی و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی با آنها همکاری داشته اند. قرار بود نصیری دکتر مصدق را هم دستگیر و همه را در محلی بازداشت کنند ولی بعلت دستگیری نصیری همه نقشه ها بهم خورد.

۲- ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق با سرتیپ دقتری بوده که از لحاظ قوم و خویش بودن با نخست وزیر راحت تر انجام میشد ولی معلوم نیست به چه علت به سرهنگ نصیری داده شده است. مینوت عزل نخست وزیر به خط نصیری بوده که برای ابلاغ آن باید نزد نخست وزیر برود ولی اگر مقاومت شد چند تن دیگر از همراهان باید به خانه ریخته نخست وزیر را دستگیر نمایند.

۳- سرهنگ نصیری با ستوان ریاحی- سرگرد فردوست- سرگرد رکنی- ستوان

جهان بین به باغشاه آمده برای افسران گارد نطق میکند و میگوید توده ایها بر اوضاع مسلط شده اند و اعلیحضرت همایونی، دکتر مصدق را عزل کرده اند و اکنون میروم حکم را ابلاغ کنم و به فردوست دستور میدهم که به جمشیدیه رفته واحدهای خسرو پناه و زند کریمی را بازدید و دستور حرکت بدهد. فردوست مراجعت کرده میگوید واحدها حرکت کرده اند که نصیری با دو کامیون سرباز و یک زره پوش و یک جیپ بی سیم و چند سواری حرکت میکند. وقتی به خانه نخست وزیر میرسد به سروان فشارکی افسر انتظامی خانه مزبور میگوید نامه ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای نخست وزیر دارم. او نامه را مطالبه میکند نصیری میگوید ترا نمیشناسم بگوئید سرهنگ دقتری بیاید. سرهنگ دقتری می آید و نامه را میگیرد و پس از نیمساعت رسید را می آورد. در این موقع سرهنگ ممتاز از کلانتری ۱ با اربابها به دستور رئیس ستاد ارتش جلوی خانه نخست وزیر آمده نصیری را دستگیر میکند.

سرگرد فولادوند از افسران گارد روز ۲۴ مرداد به عباس فریور که قوم و خویش او بوده و در خانه نخست وزیر کار میکرد به طور رمز جریان را خبر داده است. ولی سرتیب سیاسی رئیس رکن دوم ستاد ارتش و سرگرد مبصر رئیس شعبه تجسسی آن و سرهنگ نادری رئیس آگاهی با کودتاچیان همکاری داشته اند. به دادستان گفتم باید سرتیب دقتری بازداشت شود چون قوم و خویش نخست وزیر است باید سؤال شود. نخست وزیر گفت چون فامیل من است متهمین بی جهت نام او را میبرند. نخست وزیر گفت دیشب سرتیب دقتری تلفن میکرد که حاضر به انجام هر خدمتی میباشد. معذا به دادستان نوشتم که سرتیب دقتری- سرتیب گیلانشاه- سرتیب دادستان- سرتیب معینی باید بعنوان مطلع خواسته شوند. سرتیب قره نی هم مورد اتهام بود ولی رئیس ستاد گفت از فرماندهان واحدها میباشد متهمین اسم اینها را میبرند که احضار کردند و دلسرد شوند. رئیس ستاد فوراً قره نی را با هواپیما به رشت فرستاد تا جلوی اقداماتی را به نفع کودتا بگیرد. سرهنگ زند کریمی اعتراف کرد که سرهنگ اخوی او را نزد سرهنگ فرزنانگان برده سه نفری روز ۱۴ مرداد به سفارت آمریکا رفته در آنجا طرح عملیات ریخته میشود. روز دیگر در باغ کرج تیمسار باتمانقلیچ رفته در آنجا هم برنامه کار مطرح و وی که قرار است رئیس ستاد ارتش

آینده کشور شود. در آنجا با عده ای از افسران هم قسم شده آنها را نزد زاهدی میبرند و متعهد میشوند که اگر فرمان همایونی صادر شود اقدام خواهند کرد. بعد از طرف آمریکائیاها به مقام همایونی فشار می آورند که زاهدی را نخست وزیر کند و همان آمریکائی به رامسر نزد اعلیحضرت رفته که زاهدی را نخست وزیر کند و آمریکائیاها هم سلطنت ویرا تضمین نمایند. به همین جهت نصیری با فرامین سفید برمیگردد. پس از صدور فرمان دستور انجام کار داده میشود.

سرهنگ آزموده مأموریت داشته که تلفن های بازار را اشغال و دو کامیون سرباز به کمک سرهنگ نصیری بفرستد که دو کامیون سرباز را از باغشاه به فرماندهی سروان بلاری اعزام و بعد با یک کامیون سرباز نزدیک میدان اعدام که مرکز تلفن خانه است رفته با تهدید اسلحه متصدی تلفنخانه را مجبور میکند که فیوز باطری را بردارد و آنرا با خود میبرد و یکنفر را در آنجا میکمارد و از آنجا به خیابان کاخ رفته که متوجه میگردد نصیری بازداشت شده به سروان بلاری دستور میدهد که با سربازان به باغشاه مراجعت نماید و بعد به میدان اعدام رفته پس از دو ساعت و نیم تلفن را وصل میکند. در ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب به فرمانداری نظامی آمده پس از گرفتن کارت عبور دستور بازداشت وی صادر میگردد.

سرهنگ زند کریمی مأموریت داشته که تلفن خانه اکباتان را اشغال کند ولی خودش اظهار داشته که نکرده ام، سرهنگ خسرو پناه مأموریت داشته که یک واحد از تیپ مربوطه را به جلوی کاخ بیاورد که به سر دستگی سروان سپهر فرستاده بود که گویا به علت عمل واحدهای سرهنگ ممتاز خنثی شده بود ولی با سابقه ای که سروان سپهر روز ۱۰ اسفند جلوی مجلس داشته که تفنگ سربازان را گرفته و مردم را علیه دولت میثورانده انتخاب کاملاً به جانی بود ولی متأسفانه نتوانستم او را پیدا کنم. ضمناً با توجه باینکه سرهنگ خسرو پناه- سروان سپهر- سرگرد سپهر- سرگرد صفائی در بوت کلاب جمع شده و از آنجا به جمشیدیه رفته و نامبرده را با واحد مربوطه فرستاده و بعد به باغشاه آمده و سرهنگ نصیری را مطمئن نموده معلوم است که مأموریت خود را انجام داده است.

به هرحال هوشیاری سرهنگ ممتاز و سروان فشارکی موجب میشود که ازابه های جنگی نتوانند به خانه نخست وزیر حمله کنند.

در این پرونده علاوه بر اینکه متهمین اعتراف کرده اند سرهنگ اشرفی و

سرتیپ مدبر گرچه قرار نشده رسماً وارد عملیات شوند ولی قبول کرده اند که مخالفتی نکنند و در صورت موفقیت همکاری کنند که در جریان قضیه روشن شد کاملاً همکاری دارند. همچنین سرتیپ سیاسی رئیس رکن ۲ ستاد ارتش و سرگرد مبصر رئیس شعبه تجسس آن با کودتاچی ها همکاری داشته چنانکه سرگرد مبصر در روز ۲۸ مرداد مردم را در حمله به دژبانی تشجیع کرده تا متهمین آزاد شوند. سرتیپ دفتری با کودتا همکاری داشته بطوری که سرگرد خیرخواه و افسران گارد اظهار داشته اند گارد مسلح گمرک قرار بود به نفع کودتا وارد عمل شود. چنانکه در کودتای دوم عمل کرد و رئیس شهربانی شد. اینجانب نامه ای به امضای دادستان به رکن دوم و فرمانداری نظامی نوشتم که سرتیپ دفتری و سرتیپ گیلانشاه و سرتیپ دادستان و سرتیپ هوئی معینی را به عنوان مطلع بفرستند. چون در مورد سرتیپ گیلانشاه مدارک کافی به دست آمد دستور دستگیری او داده شد.

در مورد سرهنگ قرنی در تحقیقات روشن شد که موقعی که سرهنگ آزموده و سرهنگ خسرو پناه به خانه سرهنگ شهربانی حمیدی رفته بودند که طرح را بریزند سرهنگ حمیدی گفت سرهنگ قرنی منتظر شما شد و خیلی از شما تعریف کرد ولی چون نیامدید رفت ولی قرنی موضوع را منکر گردید. سرلشکر باتمانقلیچ گفت دکتر مصدق قدر ویرا ندانسته ولی سرلشکر زاهدی به او پیشنهاد ریاست ستاد را کرده ولی گفتم تا فرمان همایونی نباشد قبول نمیکنم. شب ۲۴ مرداد سرلشکر زاهدی ابلاغیه ای به خط خود نوشت و به من داد. چون دیدم فرمان همایونی نیست وارد عملیات نشدم. او از نمک ناشناسی دکتر مصدق صحبت میکرد و گفت وقتی پا روی دم گریه بگذارند پنچول می زند. ولی وقایع بعدی نشان داد که نامبرده بدون فرمان همایونی به پست ریاست ستاد ارتش تکیه زد.

علت موفقیت در کودتای دوم:

یکی از علل، نبودن روش تندردولت دکتر مصدق بود که سعی داشت هیچ عملی از مجرای قانون منحرف نشود. چنانچه سرلشکر زاهدی را نخواست دستگیر کند و به مخالفین آزادی زیادی داده بود. همچنین خوشبینی نامبرده به سرتیپ دفتری- سرتیپ مدبر- سرهنگ اشرفی که مقامات حساسی را در دست داشتند و

خوشباوری رئیس ستاد به خصوص نسبت به سرتیپ سیاسی و سرهنگ مبصر، در عرض چند روز روشن شد که افراد گارد مسلح به نفع تظاهر کنندگان حزب ذوالفقار و آریا و زحمتکشان دکتر بقائی وارد عمل شده افراد فرمانداری نظامی هیچگونه مقاومتی نکردند. سرتیپ دقتری رئیس شهربانی شد. سرهنگ اشرفی توسط سرهنگ سررشته و همچنین سرهنگ مدبر بازداشت شدند و سرگرد مبصر هم دستگیر ولی این کارها نوشداروی بعد از مرگ بود. خبط دیگر دکتر مصدق در آن روز که علل آن مکشوف نشد بی خبر گذاشتن ملت در آن روز بود. باید اداره رادیو حفظ میشد. خبط آخر دولت مصدق به نظر این جانب این است که دکتر فاطمی در مورد همایونی ناسزا گفته است. باتوجه به اینکه در قوای انتظامی و مردم هنوز عده زیادی هستند که به مقام سلطنت علاقه دارند این رویه دل آنرا به دنبال پائین آوردن مجسمه ها جریحه دار کرد. به نظر من اگر بدون اهانت به اعلیحضرت به سرکوبی توطئه چیان پرداخته میشد موفقیت بیشتر بود.



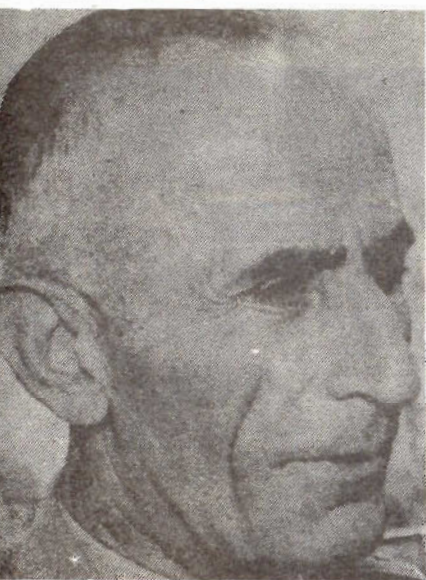
ابوالقاسم امینی کنیل وزارت دربار
برای اولین بار در تاریخ مشروطیت نخست وزیری توانست یکی از نزدیکان
خود را به وزارت دربار بفرستد.



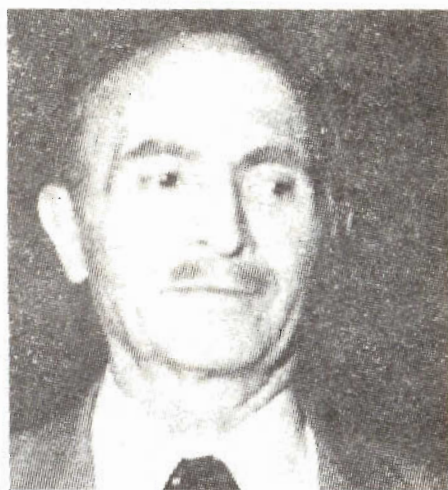
سرטיפ تقی ریاحی می گوید
من برنامه کودتای ۲۵ مرداد را
به هم زدم.



سرهنک نصیری فرمانده گارد سلطنتی
فرمان عزل دکتر مصدق را به روزنامه نگاران
نشان میدهد.



سرلشکر محمد دفتری
برادرزاده دکتر مصدق
به دستور مصدق رئیس شهربانی شد
ولی با زاهدی همکاری میکرد.



سرهنک عزت‌الله ممتاز
فرمانده مدافع خانه دکتر مصدق
تا آخرین لحظه به نخست وزیر
وفادار ماند.



دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق در واقعه ۲۵ مرداد اولین نفری بود که بازداشت شد. پس از آزادی حملات تندی به شاه کرد که در سرنوشت او تأثیر زیادی داشت.



دکتر شایگان در متینگ ۲۶ مرداد ۳۲ گفت: تحفه ای که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت



مهندس حق شناس وزیر راه دولت مصدق دومین وزیری بود که در واقعه ۲۵ مرداد بازداشت شد ولی چون به سکوت ادامه داد از انتقام جوئی ها مصون ماند.

چند سند مهم تاریخی در باره سفر ناگهانی شاه به بغداد

محمد رضا شاه پهلوی که در دوران سلطنت خود کراراً تصمیم داشته از کشور خارج گردد، بعد از نهم اسفند که او را از سفر منصرف ساختند به دنبال وقایع روز ۲۵ مرداد ناگهان با هواپیما از رامسر به بغداد رفت که این سفر تولید سروصدای فراوان کرد و مطالب زیادی در باره آن نوشته شد که قسمتی از آن نقل میگردد:

ملکه ثریا در باره واقعه ۲۵ مرداد و مسافرت به عراق چنین می نویسد:

وقتی سرتیپ ریاحی گروهی از افسران مخالف مصدق را بازنشسته کرد که اغلب از نزدیکان شاه بودند ده نفر را به نمایندگی انتخاب کرده در قصر فیروزه با شاه ملاقات کردند و گاهی با شاپور علیرضا صحبت میکردند و میگفتند چه شاه اجازه بدهد چه ندهد ما با مصدق مبارزه میکنیم. شاه باز هم تصمیم به مسافرت داشت ولی علم او را قانع کرد که سفر به صلاح نیست. شاه به من گفت مصدق دارد اساس سلطنت را به هم میزند. یکبار گفت کلنل فلیچر انگلیسی به ایران آمده و گفته اگر قرارداد پنجاه پنجاه نفت مورد حمایت شاه قرار گیرد دولت انگلیس برای ساقط کردن مصدق اقدام خواهد کرد. چند روز بعد جلسه ای با حضور علم و سرلشکر هدایت و کلنل فلیچر در کاخ فیروزه در حضور شاه تشکیل میگردد که از مذاکرات آن هیچکس باخبر نشد. ولی شاه به من گفت برنامه سقوط مصدق مطرح بوده است. یکروز شاه دکتر غلامحسین مصدق را به کاخ سعدآباد دعوت کرد و به او گفت رضا شاه میخواست دکتر مصدق را از بین

ببرد ولی من مانع شدم و میخواهم از وجود ایشان برای کشور استفاده کنم، به همین جهت با تمام قوا به مصدق کمک خواهم کرد. او اقدام به رفع اختلاف شاه و پدرش میکرد. نتیجه این مذاکره این شد که چند روز بعد برای انجام تشریفات تقسیم زمینهای نارمک و نازی آباد مراسمی در حضور شاه و من برگزار شد و برای اولین بار وزیران مصدق از قبیل دکتر فاطمی - دکتر آذر - مهندس معظمی - دکتر صدیقی پشت ما ایستادند که عکس آن در روزنامه ها منتشر شد. شاه به دکتر فاطمی خیلی محبت میکرد و گفت عالیتیرین نشان را به او خواهد داد. در همان ایام یکروز سرتیپ کمال رئیس شهریانی مصدق با لباس شخصی نزد ما آمد و گفت ظاهراً سفیر آمریکا حضور اعلیحضرت بوده و یکی از خدمتگذاران دربار موضوع را به دکتر مصدق خبر داده و او مرا خواسته و گفته برو به شاه بگو از همه کارهایت خبر دارم. شاه باید سلطنت کند نه حکومت. شاه که دید دارد برنامه هایش بهم میخورد به سرتیپ کمال گفت مصلحت نیست که در چنین شرایطی با دکتر مصدق مخالفت شود. باید برنامه دقیق تر باشد. حتی صلاح نیست يك مو از سر دکتر مصدق کم شود.

در اوایل مرداد ۳۲ آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا گفت که اخذ تصمیم در باره کمکهای مالی آمریکا بستگی به حل مسئله نفت دارد. من به شاه گفتم (این وضع خطرناکست تنها راه این است که علیه مصدق کودتا کنید). شاه گفت کدام رئیس کشوری را سراغ دارید که علیه دولت خودش کودتا کرده باشد؟ من در اجرای این نقشه تنها بودم. رجال وفادار به شاه هم از ترس مصدق بکلی فلج شده بودند. چند روز بعد شاه با چند تن از رجال مورد اعتماد از قبیل دکتر امامی - عبدالله انتظام - محسن قراگزلو به مشورت نشست، به محض اینکه شاه نظر مرا گفت همگی آنها رد کرده خطر بزرگی دانستند و گفتند باید منتظر فرصت بود. وقتی (لاورینتف) سفیر شوروی هم از فراندم مصدق حمایت کرد معنایش این بود که کمونیستها هم از هیچ ضربه ای به سلطنت خودداری نخواهند کرد و برای شاه تردید نبود که من در قضاوتم اشتباه نکرده ام. شاه گفت در ایران فقط یکنفر هست که میتواند مصدق را ساقط کند و آن ژنرال زاهدی است که جرئت دارد این کار خطرناک را شروع کرده و به نتیجه برساند.

من زاهدی را ندیده بودم ولی میدانستم که يك شخصیت افسانه ای است که

در میدان رزم و مجلس بزم معروفیت دارد. در ۲۱ سالگی به مقام جوانترین ژنرال ارتش ایران ارتقاء یافته بود. در جنگ با کردها و ترکمنها و بختیاریه‌ها نهایت شجاعت را از خود نشان داده بود. متفقین بعد از اشغال ایران او را به فلسطین تبعید کردند. وقتی ژنرال شوارتسکف آمریکائی مأمور نوسازی شهربانی و ژاندارمری ایران شده بود با زاهدی دوست و هم پیمان شده بود و بین افراد ارتش و شهربانی وجهه خاصی داشت. در تابستان مانند همه سالها به رامسر رفتیم. شاه با حضور من نصیری را مأمور انجام کار نمود. چون عوامل امنیتی دولت در لباس درویش و طبق کش و آب حوضی مراقب منزل زاهدی بودند و صد هزار تومان جایزه برای دستگیری زاهدی تعیین شده بود وسیله اردشیر با او تماس برقرار شد که با شعف هرچه تمامتر از نقشه ما استقبال کرد. اشرف خود سرانه با مقامات آمریکائی در سویس مذاکره کرده بود و به طور ناگهانی به تهران بازگشت و ما را از نقشه‌ها مطلع ساخت. آمریکائیها توجه یافتند که در صورت توفیق مصدق، نفت ایران نصیب روسها خواهد شد. زاهدی از شوارتسکف خواست که به تهران بیاید. بعداً گفته شد که این عملیات را "سیا" اداره میکرده که مطلقاً اینطور نبود. اصل قضیه اقدام علیه شخص مصدق بود و جنبه ایرانی داشته و پیشنهاد کننده آنها به شاه من بودم. مسلم بود که قسمت عمده ارتش تحت فرماندهی سرتیب ریاحی است که به مصدق وفادار بود ولی زاهدی تصمیم داشت بصور غافلگیرانه چند نقطه حساس تهران را اشغال کند. یکروز قبل از موعد عملیات با شاه به کلاردشت پرواز کردیم تنها وسیله ارتباط ما یک رادیوی کوچک بود ولی پیامهای رمز را از کاخ سعدآباد میتوانستیم بشنویم. به دنبال اولین پیام مبنی بر اینکه مصدق در کمندی رفاندم با اکثریت ۹۹ درصد برنده شده و مجلس منحل گردید نصیری برای ابلاغ فرمان عازم تهران شد. به طور ناگهانی فرستنده سعدآباد در سکوت مرگباری فرو رفت و ما دو شبانه روز از تمام وقایع بی خبر ماندیم. ساعت ۴ صبح ۲۵ مرداد شاه را بالای سر خود دیدم که با نگرانی گفت بازی را باختیم. نصیری دستگیر شد باید فوراً از اینجا برویم. زاهدی بعداً به ما گفت ترجیح داده بود نصیری برای ابلاغ فرمان تا شب ۲۴ مرداد صبر کند. آن شب جلسه هیئت دولت در منزل مصدق تشکیل شد و نقشه ما توسط جاسوسان دو طرفه فاش شده بود که نصیری بازداشت گردید. این وضع چنان ما

را غافلگیر کرد که حتی نتوانستیم جامه دانه‌های لباس را همراه بیاوریم. لوازم ضروری را در کیف دستی جا داده با هواپیمای يك موتور از کلاردشت پرواز کردیم. این از هیجان انگیزترین ساعات زندگی من بود. قماری که همه چیز خود را بر سر آن نهاده بودیم. پرسیدم با این هواپیما میشود به عراق رفت؟ شاه گفت خیر، باید به رامسر برویم و سوار هواپیمای (پیچ گرفت) بشویم، اگر آنجا باشد. مطمئن نبودیم که در رامسر تله ای نباشد و ایادی مصدق هواپیما را از کار نینداخته و یا له و لورده نکرده باشند. خوشبختانه وقتی به رامسر رسیدیم اوضاع عادی بود و با خلبان خاتم و يك آجودان به سوی بغداد پرواز کردیم. شاه در طول پرواز میگفت دیگر همه چیز تمام شد. من با حس ششم آینده را پیش بینی کرده گفتم غصه نخورید، يك هفته بیشتر طول نمیکشد که به تهران برمیگردیم. شاه به حرف من خندید و میخواست بگوید خودت هم حرف خودت را باور نداری. حدود ظهر به بغداد رسیدیم. از برج مراقبت اجازه فرود خواستیم. فرودگاه بغداد برای استقبال از ملك فيصل آماده شده بود که از سفر باز میگشت. ظهور هواپیمای ناشناس در آن شرایط موجب سوء ظن بود و شاه هم ترجیح میداد که ناشناس بمانیم. گفتیم هواپیما دچار نقص فنی شده تا بالاخره اجازه دادند در منتهی الیه باند فرودگاه به زمین نشست. چند مأمور جیب سوار خود را به هواپیما رساندند. محمد رضا برگی از دفتر یادداشتش درآورد و چند جمله ای روی آن نوشت و گفت این را به اعلیحضرت برسانید. مأمورین حیرت زده ما را به اطاقی هدایت کردند. ما از پشت پنجره میدیدیم که ملك فيصل از برابر گارد احترام میگذرد بی آنکه بداند چند متر آنطرفتر شاه و ملکه کشور همسایه اش از او تقاضای پناهندگی دارند. بلافاصله رئیس فرودگاه به اطاق ما آمد و ما را شناخت و ورود میهمانان ناخوانده را به قصر سلطنتی خبر داد. ملك فيصل بلافاصله وزیر خارجه عراق را فرستاد تا ما را به کاخ سلطنتی راهنمایی کند. هوا خیلی گرم بود و به سختی نفس میکشیدیم. پس از آن سفر هراس انگیز قدم گذاردن به کاخ سلطنتی که خیلی خنک بود سعادت بشمار میرفت. ساعت ۵ بعد از ظهر ملك فيصل برای صرف چای ما را به کاخ اختصاصی دعوت کرد. من که فقط يك پیراهن کتانی داشتم از وزیر خارجه عراق پرسیدم با این لباس و بدون کلاه و دستکش میتوانم به دیدن اعلیحضرت بروم؟ او گفت اعلیحضرت

میدانند که علیاحضرت از نمایشگاه مد مراجعت نفرموده اید. فیصل پادشاه ۲۲ ساله عراق با صمیمیت هرچه تمامتر به ما خوش آمد گفت و دعوت نمود تا هروقت میل داریم در عراق بمانیم. اما نمیخواستیم بیش از حد از میهمان نوازیهای او بهره مند شویم. روز بعد يك هواپیمای انگلیسی اجاره کرده عازم رم شدیم. در فرودگاه رم نماینده رسمی دولت ایتالیا و صدها خبرنگار و عکاس بودند ولی از نظام خواجه نوری سفیر ایران در ایتالیا که دو سال قبل ریاست تشریفات را در مراسم عروسی داشت خبری نبود. معلوم شد برای خوش خدمتی به مصدق کنار دریا رفته است. يك اتومبیل شخصی با پول خودم خریده و در رم بود و سویچ آنرا به خواجه نوری داده بودم آنرا خواستم که از پس دادن کلید خودداری میکرد. بالاخره یکی از کارکنان سفارت با سرعت کلید به خاطر ملکه کشورش آنرا به دست ما رسانید. برای اقامت هتل اکسلسیور را انتخاب کردیم. شب رادیوها خبر دادند که دکتر فاطمی گفته باید تمام افراد خاندان سلطنت به دار زده شوند. جمهوری جایگزین رژیم سلطنتی شود. در پایان نطق تظاهر کنندگان به خصوص توده ایها به مغازه ها حمله کرده و مدارس و ادارات را غارت نموده، مجسمه و عکسهای شاه را پائین کشیده و آرامگاه رضاشاه را به لجن کشیدند. با شنیدن این خبرها من هم امیدم را از دست دادم. شاه گفت برای زندگی آینده مان باید برنامه بریزیم. او گفت چون پول زیادی ندارم از این به بعد باید قدری صرفه جوئی کنیم. با این پول شاید بتوان يك مزرعه ای در آمریکا خرید. چون مادرم و شمس هم آنجا هستند. امیدوارم برادرانم هم بتوانند از ایران خارج شده به ما ملحق شوند. پرسیدم آیا ربح پول نقدی که دارید برای زندگی ما کافی است. گفت برای خود ما کافی است اما ما بیش از ۲۰ نفر هستیم. برادرانم باید با کوشش و همت زندگی خود را تأمین کنند.

این مسئله که شاه چه میزان پول در خارج دارد مورد بحث بود. مخالفان شاه معتقد بودند که بین ۵۰ تا ۸۰ میلیون دلار در یکی از حسابهای خود در سویس دارد. چون من از همه به شاه نزدیکتر بودم اگر چنین پولی داشت آنرا به من میگفت. پدرش رضا شاه پولی به خارج منتقل نکرد. زیرا اولاً آدمی وطنپرست بود و ثانیاً لزومی به اینکار نمیدید و هرگز تصور نمیکرد که به آفریقای جنوبی تبعید شود. همچنین به عنوان یکی از ثروتمندترین مردان جهان این امید را داشت

که فرزندش ماهیانه مبلغ چشمگیری برایش بفرستد. محمد رضا از این بابت خود را بدتر میدید چون پسری نداشت که پشتیبانش باشد. یکروز به من گفت بسیاری از پیش کشی های عروسی از طلای ناب درست شده خویست آنرا بفروشیم زیرا باید پول نقد داشته باشیم. در رم بار دیگر متوجه شدم که ثروت کافی در خارج از کشور ندارو از بابت ادامه زندگی خانواده پهلوی در خارج نگران میباشد.

در باره اینکه ثروت شاه و خاندان پهلوی در خارج چه بوده و چه مقدار هست اطلاع دقیقی در دست نیست. خیلی ها معتقدند محمد رضا شاه پهلوی قبل از ۲۸ مرداد ثروت زیادی در خارج نداشته است و اساساً وضع کشور طوری نبوده و او نیز قدرتی نداشته که بتواند ثروتی از کشور خارج کند. ولی در باره مقدار ثروت رضا شاه در خارج تردیدهایی وجود داشت. که چند مورد آن در جلد های قبلی مورد اشاره قرار گرفت.

هنگام تشکیل کنفرانسی در دانشگاه لندن فرصتی پیش آمد که بطور خصوصی مذاکره ای با دو وزیر دارائی و رئیس بانک مرکزی (دکتر محمد یگانه- حسنعلی مهران) که مردان مورد اعتمادی هستند صورت گیرد. آنها میگفتند ما از ثروت شاه در خارج از کشور اطلاعی نداریم و در مدتی که رئیس بانک مرکزی بودیم از طریق بانک مرکزی پولی به خارج ارسال نکرده است. ولی دکتر یگانه میگفت هنگام تصدی ریاست بانک مرکزی به موردی برخوردیم که میتوانم بگویم بموجب اسناد موجود وقتی رضاشاه از ایران رفت معادل ۸ میلیون لیره در بانکهای انگلیس داشت که چون کلیه ثروت خود را به محمد رضاشاه پهلوی منتقل ساخته بود طبیعتاً این مبلغ به معظم له منتقل گردید. در ایامی که هر لیره در مقابل ۴ دلار قابل تبدیل بود این مبلغ به دلار تبدیل شد و حدود ۳۲ میلیون دلار گردید.

باتوجه به این گفته دکتر یگانه که مرد صادقی است مسلماً در سال ۱۳۳۲ محمد رضا شاه حدود ۳۲ میلیون دلار در خارج از کشور ثروت داشته است که فکر میکرده با این پول میتوانسته مزرعه ای در آمریکای جنوبی تهیه کرده به زندگی عادی پردازد. بهمین جهت شاه از پیشنهاد کمک مالی که در رم به او شده بود استفاده ای نکرده است زیرا چنین پشتوانه ای داشته است. البته اگر

اطلاعات دیگری هم در این زمینه بدست آید بعداً منتشر خواهد شد .

سرهنگ مصور رحمانی وابسته نظامی ایران در عراق در مرداد ۲۲ چنین

مینویسد :

ظهر روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شهرستانی فرزند آیتالله شهرستانی تلفن کرد که شاه و ملکه وارد بغداد شدند . پس از تحقیق کوتاهی که مؤید صحت خبر بود تلگراف زیر را به تهران مخابره کردم (فراری کلاردشت با عیال خود به بغداد وارد شد . از هرگونه دستورالعمل وابستگی را مستحضر کنید) . فردای آن روز سردار انتصار (مظفر اعلم) کلیه کارکنان سفارت را خواست و دستورالعمل وزارت خارجه را مبنی بر لزوم خودداری کارکنان سفارت از تماس با شاه ابلاغ کرد . شاه با دست پاچگی خود را به بغداد رسانیده بود که حتی جوراب به پا نداشت . هواپیما در گوشه ای متوقف گردید . چون قرار بود ملک حسین پادشاه اردن وارد فرودگاه شود عده ای به استقبالش آمده بودند . از جریان مطلع شدند که به دستور نوری سعید، شاه و ملکه را به عنوان مهمان دولت عراق پذیرفتند و قبل از اینکه ملک حسین وارد شود آنها را از فرودگاه خارج کردند . در این جریان تظاهراتی علیه شاه در بغداد شد که عده ای از مأمورین خفیه عراق هم در آن شرکت داشتند . اینطور تعبیر شد که دستگاه حکومتی عراق اقامت شاه را مخل مصلحت خود دانسته مجوزی برای اعتداز میخواست که صبح روز بعد با هواپیمای مسافری عازم رم شد . چون وابستگی نظامی هواپیمای پیچکرافت را از تصرف شاه خارج کرده بود شاه وسیله دیگری جز سرویس عادی نداشت . پس از کودتای ۲۸ مرداد روز ۳۱ مرداد شاه مجدداً از رم به بغداد آمد و در فرودگاه با نوری سعید ملاقات کرد و در همانجا دستورالعمل تلگرافی، مبنی بر احضار و بازداشت سفیر و اینجانب را به تهران فرستاد و حکومت عراق را هم در جریان گذارد . پس از پرواز شاه یکی از مدیران کل وزارت خارجه عراق پیامی برای سفیر و من فرستاد مبنی بر اینکه (اگر چه تقاضای احتمالی دولت ایران مبنی بر بازداشت مأمورین ایرانی در عراق برای دولت عراق الزام آور نیست ولی چون دولت عراق هم در وضع کنونی معارضه با دولت ایران را صحیح نمیداند مصلحت آنست که شما خاک عراق را داوطلبانه ترک کنید . تا اگر چنین دستوری از طرف دولت ایران رسید محظوری در بین نباشد) .

به همین جهت سردار انتصار عازم دمشق شد که باغچه کوچکی در آنجا داشت و منم عازم ترکیه شدم. پس از اینکه در تهران زندانی شدم یکی از اوراق استنادی سپهد آزموده دادستان کل ارتش علیه من همین تلگراف بود که آنرا ضدیت با مقام سلطنت و قیام علیه حکومت مشروطه دانست.

سردار انتصار در مدرسه حریه اسلامبول با نوری سعید همکلاس بود و رابطه نزدیکی با او داشت. روزی که بغداد انتظار برگشت شاه را از رم داشت وقتی نوری سعید وارد شد سردار انتصار به او سلام کرد و خوش آمد گفت ولی نوری سعید اینطور وانمود کرد که او را ندیده و به تهنیت سردار جواب نداد. سردار انتصار اینطور وانمود کرد که نوری سعید صدایش را نشنیده دومرتبه به نوری سعید سلام کرد ولی بازهم جوابی نداد. رئیس تشریفات وزارت خارجه عراق مداخله کرد و گفت جناب سفیر به شما سلام کردند. نوری سعید گفت شنیدم ولی تعمداً جواب ندادم. سردار انتصار گفت (نوری تو هنوز از حرکات بچه گانه ات دست برنداشتی و مثل دوران مدرسه قهر و آشتی راه می اندازی). نوری سعید گفت به دوران مدرسه مربوط نیست به زمان حال مربوط است. چرا وقتی شاه به بغداد وارد شد به تو گفتم به دیدن شاه برو نرفتی؟ سردار گفت همانوقت به تو گفتم دولت من دستور داده بود که به دیدن شاه نروم. نوری سعید گفت دستور دولتم هرچه بود من که رفیق چهل ساله تو هستم گفتم برو چرا نرفتی؟ سردار گفت من موظف به اجرای دستور دولتم بودم نه تو. نوری سعید گفت تو از شغلت ترسیدی به تو گفتم برو شغلت را من تضمین میکنم. سردار گفت آن شغلی را که تو تضمین کننده اش بودی من نمیخواستم داشته باشم.

رحمانی مینویسد: وقتی وابسته نظامی در عراق بوده در سفر به تهران با دکتر مصدق ملاقات و میگوید مدیر کل ثبت احوال عراق اظهار داشته که از هر دو نوزاد پسر عراقی یکی نام مصدق بر او نهاده میشود که مصدق خیلی خوشحال شد و دکتر فاطمی را برای جشن تاجگذاری ملك فیصل به عراق فرستاد.

ژراژ دوویلپه نویسنده فرانسوی برخوردار شاه و وزیر خارجه عراق را در فرودگاه بغداد چنین نقل کرده است:
شاه با دیدن وزیر خارجه عراق با حالتی خسته و سرخورده میگوید عزیمت

من به عراق ناگهانی و غیر منتظره بوده است. من از سلطنت کناره گیری نکرده ام. فقط برای چند روز از کشور شما تقاضای پناهندگی دارم. هنگامیکه شاه صحبت میکرد او نگاهی به درون هواپیما می اندازد. البسه آنها با بی نظمی روی سندلی هواپیما پراکنده بود. چند جامه دان بزرگ مخصوص حمل اسناد و چند جعبه کوچک که در آن جواهرات نگاهداری میکنند درون هواپیما به چشم میخورد. وزیر خارجه عراق متوجه میشود که مصدق پیروز شده و او میخواهد روابط همجواری با ایران را حفظ کند و در عین حال هم در برخورد با شاه نزاکت سیاسی را رعایت نماید. از شاه میپرسد اگر مایل است در کاخ (ابيض) که محل اقامت میهمانان دولت است اقامت کند. شاه با لحن بی تفاوتی میگوید بسته به نظر خودتان است. روز بعد روزنامه نگاران که برای مصاحبه به محل اقامت شاه هجوم می آورند با مردی عصبی و رنگ پریده مواجه میشوند که میگوید من تاج و تخت را از دست نداده ام. مصدق پیروز نشده است. ولی خبرنگاران ادعای او را با تردید تلقی کرده پیش بینی میکنند که به زودی در جزیره کاپری به فاروق ملحق خواهد شد.

"این مطالب با گزارشات دیگر از جمله خاطرات ثریا تناقض دارد. اولاً از قرار معلوم آنروز ملك فيصل پادشاه عراق از سفر مراجعت میکرده و نخست وزیر و مقامات عراقی برای استقبال او به فرودگاه آمده بودند و نامی از ملك حسین نبوده است. ثانیاً وقتی در سفر به عراق دست پاچگی وجود داشته که حتی لباس شاه و ملکه نامرتب بوده دیگر حمل جامه دانهای بزرگ اسناد و جواهرات نمیتوانسته صحت داشته باشد زیرا فرصت اینکار نبوده است. ثالثاً به دستور پادشاه عراق یکی از قصور سلطنتی در اختیار شاه و ملکه ایران گذارده شده و بین دو پادشاه هم ملاقاتی صورت گرفته که در این یادداشتها به آن اشاره ای نشده است."

روزنامه قیام ایران مینویسد :

ملکه ثریا چنین نقل کرده است: ما وقتی از کلاردشت به طرف بغداد حرکت کردیم آتابای از استقبالی که در بغداد از ما خواهد شد ابراز نگرانی میکرد. اعلیحضرت به او گفتند نگران نباش مظفر اعلم سفیر ما آدمی نیست که محبت

های پدرم و مرا از یاد برده باشد یقین بدان که نهایت کوشش را در پذیرائی از ما خواهد کرد ولی آتابای در این باره اظهار تردید میکرد. وقتی به بغداد رسیدیم مدتی در فرودگاه ویلان بودیم تا عراقیها رسیدند و کمک کردند. اعلیحضرت خیلی درهم رفتند ولی به روی خود نیاوردند.

وقتی هواپیما از بغداد به رم میرفت باز صحبت از استقبال به میان آمد آتابای گفت همانطوریکه سفیر ما در بغداد نیامد سفیر ما در رم هم... اعلیحضرت حرف او را قطع کرده گفتند نه اینجا وضع فرق میکند. نظام سلطان از خودمان است. آتابای جواب داد با وجود این چاکر تردید دارم. اعلیحضرت با هیجان گفتند آتابای با تو شرط مینبندم. اگر نظام سلطان خواجه نوری نیامد این ساعت رولکس را که آنقدر چشمت را گرفته به تو میدهم. وقتی هواپیما به رم رسید اعلیحضرت روی پله مقداری مکث کردند... بدون ادای کلمه ای ساعت مچی را باز کرده به آتابای دادند.

هنگامیکه به تهران بازگشتیم يك شب در کاخ سلطنتی چند نفر حضور اعلیحضرت بودند یکی از نزدیکان گفت قربان اگر بزرگواری بفرمائید اجازه داده شود نظام السلطان برای پابوسی شرفیاب شود. اعلیحضرت با تندی گفتند اگر او پایش به اینجا برسد میگویم آتابای به صورتش تف بیاندازد. غیر از من هیچیک از حضار نفهمید که چرا وظیفه رد کردن نظام السلطان به عهده آتابای گذارده شده است.

قسمتی از تلگرافات رمزی که در روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد بین تهران و بغداد و رم و واشنگتن مخابره شده چنین است:

(رمز- بغداد- آقای اعلم ۶۳ و ۶۴ تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچوجه مورد ندارد. هر تفسیری هم که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود. دکتر فاطمی. ۴۱-۲۶/۵/۳۲).

(از بغداد ۲۶/۵/۳۲ بشماره ۴۰۸ فوری است)

وزارت امور خارجه

پیرو ۴۳ بنا به دستور اینجانب و آقای دارا کاردار ساعت ۵ بعد از ظهر آقای

یوسف گیلانی معاون وزارت امور خارجه را در منزل شخصی ملاقات معلوم شد شاه و ملکه صبح امروز یکریع قبل از اینکه اعلیحضرت ملك فيصل با هواپیما از عمان مراجعت نمایند وارد فرودگاه بغداد شده اند و آقای خلیل کفیل وزارت امور خارجه را که برای استقبال اعلیحضرت ملك فيصل حضور داشتند ملاقات و خواسته به هتل بروند ولی از طرف دولت عراق به کاخ سفید راهنمایی شدند. آقای دارا تذکاریه زیر را تسلیم داشته است:

از قراری که به تحقیق پیوسته است اعلیحضرت و علیاحضرت ملکه ایران با هواپیما امروز وارد بغداد گردیده اند و در قصر سفید منزل نموده اند. چون این مسافرت غیرمترقبه دنباله اقدام کودتای نظامی دیشب تهران واقع شده به سفارت کبری مجال هر نوع تفسیری را میدهد. بنا براین از دولت پادشاهی عراق انتظار دارد از هر حیث مراقب اوضاع باشند تا از وقوع هر گونه پیش آمد ناگوار سیاسی احتمالی بین دو کشور دوست و همجوار جلوگیری شود.

آقای یوسف گیلانی اظهار امیدواری کرد اتفاقی رخ نخواهد داد. راجع به مدت توقف شاه و ملکه در عراق سؤال شد پاسخ دادند که اعراب معروف به مهمان نوازی بوده و سئوالی از آنها به عمل نیامده است (= اعلم)

(۴۱۰-۲۶/۵/۳۲- از سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد به وزارت خارجه)

پیرو تلگراف مورخ ۲۵ مرداد ۳۲ راجع به ورود شاه به بغداد توضیحاً مینگارد.

در ساعت ده و نیم صبح روز یکشنبه ۲۵/۵/۳۲ شنیده شد که شاه ایران به اتفاق ملکه به بغداد وارد شده اند. فوراً در صدد تحقیق برآمده معلوم شد شاه به اتفاق ملکه و یکنفر خلبان و یک آجودان همان ساعت با هواپیمای مخصوص وارد فرودگاه بغداد گردیده و بلافاصله خود را به مأمورین انتظامی و گذرنامه عراقی معرفی نموده است. تصادفاً پادشاه عراق نیز که چهار روز قبل به شرق اردن مسافرت نموده بود در همان روز یکریع بعد به بغداد عودت مینمود لذا نخست وزیر و وزیران و جمعی از رجال دولت عراق برای استقبال اعلیحضرت ملك فيصل در فرودگاه حضور داشتند. به مجرد انتشار خبر ورود شاه ایران، آقای خلیل که وزیر فرهنگ و کفیل وزارت خارجه عراق و آقایان یوسف گیلانی معاون کل و باقر فائق رئیس تشریفات وزارت خارجه با شاه ملاقات نمودند که شرح این

ملاقات را روزنامه البلاد در تاریخ ۲۶/۵/۳۲ منتشر نموده که ترجمه آن پیوست تقدیم میگردد. "طبق تحقیقاتی که بعمل آمده شاه در ابتدا خیال توقف در یکی از میهمانخانه های بغداد را داشته ولی مأمورین تشریفات دربار ایشان را بوسیله اتومبیل سلطنتی به قصرالابيض که دارالضیافه رسمی عراق است برده و مهمان دولت عراق میباشد. راجع به مدت توقف ایشان در عراق و کشوری را که بعداً در نظر دارند تا کنون اطلاعی بدست نیامده" البته در آتیه از هر اطلاعی که برسد آن وزارت را مستحضر خواهد نمود. در خاتمه علاوه مینماید که هیئت وزیران عراق بعد از ظهر ۲۵ مرداد جلسه فوق العاده تشکیل داده و راجع به ورود شاه و نحوه رفتاری که باید با ایشان بشود مذاکره نمودند ولی چون تاکنون به دولت عراق اطلاع داده نشده است که آیا شاه سمت قانونی پادشاهی را پس از اقدام به کودتای نظامی تهران دارا خواهد بود یا خیر؟ لذا دولت عراق نتوانسته است تصمیم قطعی در این باره اتخاذ نماید. البته این گزارش قبل از حرکت شاه تنظیم شده بود و گزارشهای بعدی از نظر عالی گذشته است. سفیر کبیر-مظفر اعلم)

(گزارش سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در بغداد- حسب الامر برای کسب اطلاع از ملاقاتهایی که با شاه در قصر سفید میگردد سه نفر را مأمور این کار نمود و منجمله شخصاً هم چند بار برای کسب اطلاع از آنجا عبور نموده و در ساعت ۱۰ صبح دیروز اطلاعاتی بشرح زیر حاصل گردید:

۱- بعد از ظهر روز دوشنبه ۲۵/۵/۳۲ آقای هبت الدین شهرستانی بر حسب پیغام مخصوص شاه وسیله محمد صدر شرفیاب بوده و مدت قریب دو ساعت شرفیابی آقای شهرستانی بطول انجامیده است.

۲- سفیر آمریکا و انگلیس بعد از ظهر روز ۲۵ با اتومبیلهای مربوط به قصر ابیض آمده و با شاه ملاقات نمودند.

۳- شب گذشته را شاه میهمان ملک فیصل بوده است.

۴- ساعت پنج و نیم بعد از ظهر ۲۶/۵ یک چمدان و چند بسته دیگر در اتومبیل بدون شماره که درب قصر ابیض در انتظار بود گذارده شد. سپس نیمساعت بعد یک افسر ارشد صنف هوائی ایران با اونیفورم باین اتومبیل سوار شده از مسیر کوچه جناح راست قصر ابیض روانه گردید. به نظر بنده محتویات این چمدان و بسته ها ممکن است اشیای نفیسه بوده که با مذاکرات روز گذشته

به سفارت آمریکا رفته و تحویل شده است. زیرا اگر چمدانها برای ارسال به خارج بود باید به شهر حمل شود و اگر هدیه بود باید بوسیله مقاماتی آنها بشکل دیگری تسلیم گردد. اگر فرض شود که این افسر قصد بازگشت به ایران را داشته که آنها معقول نیست زیرا آن طرف میتواند جهت سفارت آمریکا آنها بطور غیر مستقیم و ایران باشد و مراجعه افسر هواپیمائی ایران به درب خانه اشخاص هم که خیلی بعید به نظر میرسید.

۵- ضمناً عده ای از رجال مانند محمود صبحی دقتری و حسام الدین جمعه وزیر کشور نیز در عرض امروز با معظم له ملاقات نمودند.

۶- بعد از ظهر روز ۲۶ در چند نقطه شهر از طرف اهالی تظاهراتی به عمل آمد که ضمن آن اعتراض به پذیرفتن شاه فراری میگردد که پلیس آنها را متفرق و مانع از ادامه تظاهرات گردید.

۷- عصر دیروز با اتومبیل مخصوص دربار برای زیارت کربلا مشرف شدند.

۸- وسیله وزارت امور خارجه عراق پاسپورت شاه و یک قطعه عکس ملکه که در پاسپورت از آن نامی برده نشده بود برای تکمیل به اداره اقامت ارسال شده.

۹- در ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه صبح امروز شاه و ملکه با هواپیمای (تجارتی) به طرف ایتالیا عازم گردیدند.

بنده جداً در صدد است از تلگرافاتی که مخابره شده ولو آنکه متن آن رمز باشد عنوان مخاطب و آدرس او را به هر قیمت که شده بدست آورده گزارش آنرا نیز تقدیم دارد. کفیل سرکنسولگری- ابوالقاسم نوائی)

(تلگراف رمز شماره ۴۲۷ سفیر ایران در بغداد به وزارت امور خارجه طبق گزارش تلفنی از وزارت امور خارجه شفاهاً و کتباً تقاضا شد هواپیمای حامل شاه را که متعلق به دولت است کاملاً مراقبت نموده و به احدی اجازه پرواز با آنرا ندهند. خواهشمند است برای اعاده آن تکلیف سفارت کبری را تعیین فرمایند. دیروز ضمن ملاقات خصوصی همان منبع موثق که اطلاع مندرجه در تلگراف شماره ۶۹ را داده است به اینجانب اظهار داشت شاه از عراق به لندن تلگرافاً دستور داده است چکهای اخیر او را به اشخاص پرداخت نکنند.

(۶۹-اعلم)

(تلگراف رمز شماره ۴۱۷ از بغداد به تهران)

پیرو ۶۵ طبق دستور تلفنی، امروز آقای دارا مجدداً آقای معاون وزارت امور خارجه را ملاقات ایشان گفتند از تاریخ عزیمت شاه اطلاع ندارند. مفاد تذکاریه دیشب را تکرار او هم اطمینان سابق را تأیید نمود. منبع موثق دیگری میگفت شاه دیشب اظهار داشت مجریان کودتا لیاقت انجام آنرا نداشته و گفته بودند صدی نود مردم ایران طرفدار من هستند ولی تشکیلاتی ندارند. فقط حزب توده تشکیلات منظم دارد و در آتیه نزدیک با دکتر مصدق هم قطعاً درخواهند افتاد و شاه اضافه کرده ممکن بود به یکی از استانهای ایران که طرفدار زیاد دارند میرفتند ولی برای جلوگیری از خونریزی این کار را ننموده اند. دستور تلگرافی ۱۰/۴۱ کاملاً رعایت شده و چون ممکن بود شاه به نجف و کربلا بروند قبلاً دستور عدم تماس تلفنی به آنها داده شده بود. اعلم)

(جناب آقای دکتر فاطمی وزیر محترم امور خارجه شماره ۲۱۵۴-۲۶/۵/۲۲ از اقدام تبهکارانه يك عده خائنین به دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و شروع به کودتای نظامی و تعرض به آنجناب همگی متأثر و متأسف شدیم. ولی خدای ایران که در همه احوال ناظر به حال این ملت ستمدیده است عملیات خائنه مشتی دشمن این آب و خاک را خنثی نمود و بحمدالله بار دیگر موفقیت و پیروزی نصیب ملت نجیب ایران و افراد نهضت ملی گردید. اینجناب از طرف خود و تمام اعضای سفارت کبری و مأمورین نمایندگان شاهنشاهی ایران در عراق و عموم ایرانیان ساکن این کشور که همگی محبت و علاقه خاصی به آن جناب دارند مراتب انزجار و تنفر شدید خود را از این اقدام خائنه به شخص جنابعالی که مورد تعرض و دسائس این عده قرار گرفته بودند ولی با تأییدات خداوندی از انجام نقشه های شوم خود مأیوس و نا امید شدند تبریک و تهنیت فوق العاده عرض، سلامتی جان و موفقیت جنابعالی را برای خدمت به میهن عزیز از درگاه ایزد متعال مسئلت داریم.

برای آنکه توطئه مزبور مورد تفسیر گوناگون و مطالب خلاف واقع نگیرد بر طبق ابلاغیه دولت که از رادیو تهران شنیده شد شرحی به کلیه جراید بغداد دادم که منتشر نمایند تا از درج هرگونه خبرهای غرض آلود و برخلاف حقیقت جلوگیری شده باشد. همچنین به جناب آقای نخست وزیر محبوب که در برابر نقشه های خطرناک جمعی از افراد مزدور فاتح و پیروز گردیدند از طرف سفارت

کبری و کارمندان تلگراف تبریکی به معظم له مخابره و این موهبت عظمی را شادباش عرض نموده از خداوند متعال پیشرفت روزافزون و عظمت و سربلندی ایران کهنسال را، در تحت رهبری پیشوای بزرگوار و رجال صالح و خدمتگذار به میهن همواره سائل و خواستارم. اعلم- سفیر کبیر)

"در اسناد وزارت خارجه انگلستان این مطلب را خوانده ام:

مظفر اعلم به زبانهای فرانسه و عربی و ترکی بخوبی حرف میزند. نشانه های زیرکی و هوشیاری از مشخصات بارز اوست. گفته میشود وی پیشرفت و ترقی خود را مدیون نجات جان رضا شاه از يك مهلكه میباشد."

جعفر رائد دیپلمات ایرانی که آن موقع در عراق مأموریت داشت مینویسد:

وقتی در رخدادهای مرداد ۳۲ شاه به عراق رفت و عتبات را زیارت کرد در همان مدت توقف کوتاه سید هبةالله شهرستانی که يك شخصیت برجسته مذهبی بود شاه را دید و بوی مژده داد که به ایران باز خواهد گشت و تاج و تخت خود را از نو بدست خواهد آورد و به عنوان تبرک يك جلد کلام الله مجید به پادشاه هدیه کرد. پیش بینی او تحقق یافت و شاه خیلی زود از همان راه عراق به ایران بازگشت و سید هبةالدین شهرستانی تا آخرین روز زندگی مورد محبت و احترام شاه بود. او که در سالهای آخر عمر نابینا شده بود بطور دائم با صدراشرف تماس داشت.

"تلگراف رمز نظام السلطان خواجه نوری سفیر شاهنشاهی در ایتالیا به وزارت

امور خارجه:

شاه ساعت ۱۱/۴۰ وارد میشود. چون از مرکز دستور رسیده در فرودگاه از طرف سفارت کبری استقبال نشده و از توقف و جریان امر بعداً اطلاع خواهد داد. اتومبیل رولز رویس که از تهران حمل شده بود تحویل سفارت کبری است. متمنی است هرچه زودتر تکلیف سفارت کبری را معین فرمائید. خواجه نوری

"۳۲/۵/۲۸"

"تلگراف دیگر: خبر تبلیغاتی رادیو لندن راجع به حضور وابسته نظامی و یکی از اعضای سفارت در فرودگاه موقع ورود شاه به کلی دروغ است. فقط دو تاجر

حسین صادق و بهلول زنوزی آنجا بودند. بعضی از روزنامه های رم نیز این دروغ را نوشته اند، فوراً سفارت تکذیب کرد. خواجه نوری"

علی نوری در روزنامه قیام ایران در باره نظام السلطان خواجه نوری چنین نوشت:

او با عنایت دکتر مصدق به مأموریت سفارت ایران در رم منصوب شد. پس از جریانی که هنگام ورود شاه در رم پیش آمد از کار کناره گرفت و گذرنامه سیاسی خود و همسرش را مسترد داشت و بلافاصله به ایران بازگشت و تا آخر عمر در "گلندوئک" در حال انزوا بسر برد. در آنجا خانقاهی ساخته بود که کمتر از آن خارج میشد. با درویشی ایام را میگذرانید. خود و همسرش هم گرفتار سرطان بودند. ملکه مادر چند بار توسط ارنست پرون پیغام داد که به دیدارش برود ولی خواجه نوری به نحوی طفره میرفت. یکبار هم ملکه مادر میخواست به عنوان گردش به گلندوئک برود که خواجه نوری به علت ابتلا به تنگی نفس عذر آورد و ملکه مادر را از اجرای این برنامه منصرف ساخت. مرحوم حائری در باره او چنین سرود:

به شه گفتا نظام خواجه نوری

دلم را با شما دیگر صفا نیست

نشانی را که دادی باز دادم

که درویشی نشانش بی نشانی است

"تلگراف رمز اللهیاری صالح سفیر ایران در آمریکا به وزارت امور خارجه به تاریخ ۲۷/۵/۳۲ به شماره ۳۱۴- تعقیب جراید امروز اخبار آسوشیتد پرس و یونایتد پرس و مخبر نیویورک تایمز را در تهران با عنوان (فرار شاه) در صفحه اول درج و با شرح اعلامیه دولت راجع به جریانات کودتا برای مطالبی هم که زاهدی اظهار و خود را نخست وزیر دانسته اهمیت قائلند و از قول آقای وزیر امور خارجه نقل مینمایند که شاه خیانت کرده. مخبر آسوشیتد پرس از لندن اطلاع داده که احتمال می رود رژیم سلطنت خاتمه داده شود. سر مقالات جراید مهم راجع به وقایع اخیر است و نیویورک تایمز میگوید آقای مصدق ممکن است به

ریاست جمهور یا سلطنت برسد . واشنگتن پست از قول سخنگوی وزارت خارجه مینویسد : هنوز مطلب روشن نیست ولی مسلماً دولت آقای مصدق در نتیجه این واقعه تقویت یافته است . در تمام اخبار به فعالیت کمونیستها در حمایت از دولت و مخالفت آنان با آمریکائیا صحبت شده است . وزارت امور خارجه آمریکا از ملاقاتهای رسمی شاه در عراق و اظهاراتی که دایر به تعیین زاهدی به نخست وزیری نموده بوسیله رادیو عمان اطلاع حاصل و منتظر عکس العمل آن در ایران هستند . ضمن ملاقات خصوصی با مدیر قسمت مربوط وزارت خارجه با اظهار علاقمندی به حفظ مناسبات دوستانه بین ایران و آمریکا تذکر دادم اولیای دولت ایران در این ایام حساس باید خیلی مواظب اظهارات خود باشند و چیزی که احساسات ایرانیان را تحریک کند نگویند . با ورود هندرسن امیدوارم سعی خواهند فرمود سوء تفاهات رفع و راه تشدید مناسبات دو کشور باز بماند . به نظر این جانب اکنون که آمریکا متوجه ضعف مخالفین و قدرت رئیس دولت شده ممکن است در صدد تجدید نظر در سیاست خود برآیند . لذا خواهشمندم از حملات بر علیه آمریکائیان حتی الامکان جلوگیری فرمایند مخصوصاً در محافل وابسته به نهضت ملی - صالح"

سند شماره ۷۳۴۲۰-۱۰۴۶۵۹ آرشیو محرمانه وزارت خارجه انگلیس که روز ۳ شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ از طرف سفیر انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه آن کشور مخابره شده است :

امروز وزارت خارجه آمریکا به سفیر آمریکا در رم دستور میدهد که به شاه توصیه کند تا در باره وقایع اخیر ایران اعلامیه ای صادر و تأیید کند که اقدام او به عزل مصدق و انتخاب زاهدی استفاده از حقوقی بوده که قانون اساسی به او داده است و توضیح دهد که او کشور را به آن علت ترك کرده که احساس نمود دیگر به حکم او احترام گذاشته نمیشود و میخواست از خونریزی پرهیز کند . شاه باید در اظهاراتش بر این نکته تأکید کند که او به هیچوجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتائی از جانب دکتر مصدق بوده است . یک چنین اعلامیه ای وضع را از لحاظ پرونده روشن خواهد کرد و اگر شاه بتواند به ایران مراجعت کند در تقویت او مؤثر خواهد افتاد . به نظر وزارت امور خارجه بعید است که این موضوع

بتواند تأثیر قابل توجهی در وضع ایران داشته باشد. وزارت امور خارجه تأیید میکند همانطوریکه بدل اسمیت دیروز به وزیر گفت وزارت قصدش این است که سعی کند تا بوسیله گذشت های جزئی روابطش را با مصدق ترمیم کند. هندرسن به وزارت خارجه اطلاع داده که امروز ساعت ۶ با مصدق ملاقات میکند. وزارت خارجه پس از دریافت گزارش ملاقات امروز در باره سیاستهای خود مطالعه خواهد کرد.

ماهنامه روزگار نو مطلب زیر را از کتاب (حاشیه ای بر تاریخ) نقل میکند:

وقتی شاه از کشور پرواز میکند طبق دستور دکتر فاطمی مظفر اعلم سفیر ایران در بغداد و کارمندان سفارت و همچنین نظام سلطان خواجه نوری سفیر ایران در رم از رفتن به فرودگاه منع میشوند. مهندس صادق تعریف میکرد وقتی شنیدم شاه و ملکه به رم می آیند من و خسروی عضو سفارت به فرودگاه رفتیم. مأمورین تشریفات وزارت خارجه ایتالیا از شاه و ملکه استقبال کردند. وقتی ثریا از هواپیما پائین آمد به شاه گفت دیدی نظام سلطان و اعضای سفارت به فرودگاه نیامدند. شاه گفت نظام سلطان پیر است و از او انتظاری ندارم. به اعلیحضرت عرض کردم اجازه میدهید هتل رزرو کنم فرمودند رزرو شده که در معیت شان به هتل رفتیم. در هتل اعلیحضرت فرمودند ملکه لباس ندارد به خانم بگو با ملکه به مغازه لباس فروشی بروند و لباس خرید کنند. عصر آنروز مراد اریه تاجر معروف به هتل آمد و چک سفیدی امضا و حضور اعلیحضرت تقدیم نموده گفت در این حساب ۱۴ میلیون دلار پول است که تقدیم میکنم. اعلیحضرت با تشکر چک را پس دادند. اعلیحضرت به خسروی میگویند برو به سفارت و اتومبیل رولز رویس مرا که شخصاً خریداری کرده ام بیاور. وقتی به سفارت رفتیم سوئیچ را ندادند. شاه از این جریان خیلی ناراحت شد. ساعت ۹ شب دوم یکمترتبه یکصد عکاس و خبرنگار به آپارتمان شاه هجوم آوردند و معلوم شد سپهبد زاهدی با کمک کرومیت روزولت و آمریکا حکومت را در دست گرفته است. روز بعد نظام سلطان و اعضای سفارت به هتل آمدند ولی شاه آنها را نپذیرفت و چند سال مغضوب و در اروپا بود و بعداً با اجازه شاه به تهران آمد و در گلندوئک فوت کرد. او همیشه نام شاه را با افتخار میبرد و میگفت شاه گاهی بما افتخار میدهد و

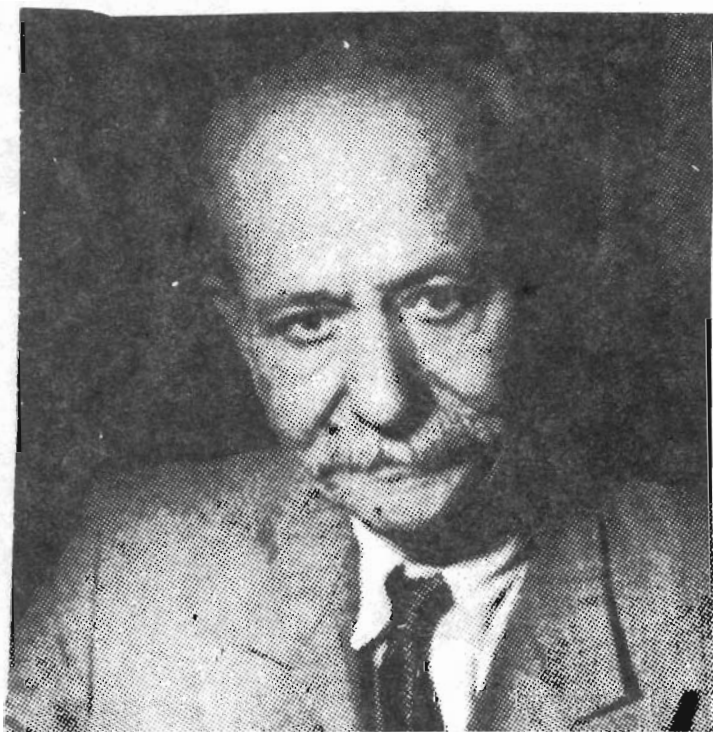
در کلندوئک با ما شام میخورند. اگر سفیر ایران در بغداد به استقبال نرفت او کارمند وزارت خارجه بود ولی نرفتن نظام سلطان درباری تعجب انگیز بود. دکتر رشید اعلم از قول نظام سلطان میگوید گفته است موقع آمدن اعلیحضرت من در رم نبودم و علت تحویل ندادن اتومبیل هم خرابی باطری و خرابی ماشین بود که چند ماه در گاراژ متوقف بوده است. ما هم میدانستیم که اتومبیل شخصی شاه است. با این طرز یک عمر خدمات صادقانه من به شاه از بین رفت. ولی مظفر اعلم گفته است که من سفیر ایران بودم و به میل خود به فرودگاه نرفته و به اعضای سفارت هم دستور دادم نروند.

یکی از نزدیکان اعلیحضرت میگفت پس از سقوط مصدق شاه و ملکه نمیخواستند به ایران برگردند و دولتین آمریکا و انگلستان میخواستند شخص دیگری را به سلطنت برگزینند ولی چون نتوانستند جانشین پیدا کنند مقامات دو کشور به رم رفتند و پس از مذاکرات مفصل با شاه و اینکه تا آخر عمر از او حمایت خواهند کرد شاه حاضر میشود به ایران بازگردد. پس از اینکه کمپانیهای نفتی بازارهای بین المللی را بین خود تقسیم کردند و شاه قرارداد کنسرسیوم را لغو کرد و اقدامات وسیع در باره نفت انجام داد. عبدالله انتظام به شاه گفت (قربان با کمپانیهای نفتی در نیفتید) به همین جهت دیگر شاه با او مشورتی نکرد و در کتاب خود نوشت: با شرکتهای بزرگ نفتی ستیز کردم حال آنکه بعضی از مشاورینم مرا از این مبارزه برحذر میداشتند.

یوسف مازندی نماینده خبرگزاری (یونایتد پرس) که در ایران سالیان دراز در جریان دقیق اوضاع سیاسی ایران بود در کتابی تحت عنوان (ایران، ابرقدرت قرن) درباره سفر شاه به رم چنین می نویسد:

از منبع موثقی شنیدم که چند ماه پیش از ۲۸ مرداد دختر یکی از ملازمان زمان ولیعهدی شاه دچار بیماری سرطان پستان شده بود. شوهر وی که عضو وزارت خارجه بود از نظر مالی توانائی پرداخت هزینه فرستادن همسرش به خارج و معالجه او را نداشت. شاه که از جریان مطلع شده بود دستور داد همسر آن خانم به مأموریت سفارت رم برود و پول قابل ملاحظه ای هم از حساب شاه به آنان داده شد که صرف معالجه کنند. هنگامیکه شاه همراه ثریا وارد فرودگاه رم شد حداقل

انتظار داشت که آن شخص با محبتی که به او شده بود در فرودگاه حاضر باشد. نه تنها به استقبال نرفته بود بلکه با همه پیکیری و تلفن سرگرد خاتم از ملاقات ولینعمت خود خودداری کرده بود. با آنکه برای شاه این ناسپاسی دردآور بود و بعد از ۲۸ مرداد به امر شاه او را احضار کرده بودند ولی چندی بعد او را بخشید و حتی دستور داد مقررری ماهیانه ای به او پرداخت شود.



علامه دهخدا

قرار بود رئیس شورای سلطنت شود

رعدي آذرخشي در باره علامه دهخدا چنين سروده است:
روز و شب سرگرم تحقیقات بود عقل از پر کاری وی مات بود



ثريا مینویسد: وقتی در رم بودیم شاه گفت باید برای زندگی آینده مان برنامه ریزی کنیم. چون پول زیادی ندارم باید صرفه جوئی کنیم، با پولی که دارم شاید بشود مزرعه ای در آمریکای جنوبی خرید.

وقایع ۲۸ مرداد و دیدار دو نخست وزیر غالب و مغلوب

در باره واقعه ۲۸ مرداد که بهر صورت مصدق از نخست وزیری برکنار و به زندان افتاد و شاه از رم مراجعت کرد و سالیان دراز با اقتدار سلطنت کرد هرچه به گفته ها و نوشته ها استناد شود بهتر است زیرا مخالفین آنرا کودتای خارجیها دانسته و موافقین (قیام ملی) میدانند ولی با بررسی ریشه های این واقعه بهتر میتوان در باره ماهیت حقیقی آن قضاوت کرد.

برایان لپینگ انگلیسی در باره وقایع مرداد ماه ۳۲ چنین مینویسد :
در نوامبر ۱۹۵۲ که آیزنهاور به ریاست جمهوری انتخاب گردید و سیا او را يك رئیس جمهور طرفدار شدت عمل میدانست اینطور وانمود شده بود که خطر يك کودتای کمونیستی در ایران وجود دارد و انگلیسها به آمریکائیکها چنین وانمود کرده بودند که در آن صورت مصدق قادر به مقاومت نخواهد بود.
انگلیسها نقشه خود را که قبلاً بر اساس ارتباطهای قدیمی خود با رهبران قبایل جنوب و برادران رشیدیان در تهران طرح ریزی شده بود و شامل افسران عالیرتبه ارتش و پلیس و نمایندگان مجلسین و ملاها و بازاریها و روزنامه نگاران و سیاستمداران قدیمی و بالاخره سر دسته های تهران بود به واشنگتن ارائه

مینمایند. این نیروها قرار بود مصدق و یارانش را دستگیر کرده و نقاط حساس را اشغال کنند و نخست وزیر مورد قبول آمریکا و انگلستان را بجای او بنشانند. "سرسام فال" از اعضای برجسته وزارت خارجه انگلستان به آمریکا رفت و گفت ما با مصدق به جایی نخواهیم رسید و ماندن او برای هر دو ما خطرناک است. آمریکائیه با سرلشکر زاهدی موافقت نمودند که قبلاً میدلتون - وودهاوس - سام فال و دیگران قبل از ترك ایران بطور محرمانه با او ملاقات کرده بودند و مورد علاقه شخص شاه نیز بود.

هنگامیکه کرومیت روزولت رئیس قسمت خاورمیانه سیا از تهران از طریق لندن عازم آمریکا بود مقامات انگلیسی خود را به او رسانیده و طرح پیشنهادی انگلیس را با او در میان نهادند و چون هیچ مأمور انگلیسی حق ورود به ایران را نداشت روزولت قاعدتاً مناسب ترین فرد برای پذیرفتن مسئولیت کودتا به حساب آمد. جان فوستردالس وزیر خارجه آمریکا در جلسه ای موافقت خود را برای آغاز عملیات اعلام و چرچیل نخست وزیر انگلیس هم موافقت نمود. مصدق هم که برای انحلال مجلس متوسل به فراندم شده بود دیگر آن مرد معتقد به قانون اساسی که تمام زندگیش را فدای آن اصول کرده نبود و دست به اعمالی زده بود که مخالف همان قانون بود. ملاها بر ضد او به راه افتادند. طرح کودتا بیشتر از این جهت به اجرا درآمد که شاه خود را از دست زدن بهر اقدامی کنار میکشید. او از روشهای پدرش کاملاً عاری بود. با اینکه در همه برخوردهایش با مصدق بازنده شده بود و حزب توده کلاً رشد کرده و مصدق به طرفداران جمهوری چراغ سبز نشان میداد و شاه هم به این نتیجه رسیده بود که مصدق برای ایران ضایعه و برای سلطنت خطرناک شده باز حاضر نبود حمله ای را شروع کند. ولی متحدانش از او مصمم تر بودند. خود کرومیت روزولت مجبور شد با شاه ملاقات کند و به او جرئت بدهد.

روزولت نشان داد که فرمانده قابلی است. برادران رشیدیان سازمان قابل اعتمادی را بنیان نهاده بودند. وقتی هواداران مصدق به خیابانها مسلط شدند، روزولت در ایستگاه رادیوئی موقت که تنها وسیله ارتباطی او با آمریکا از طریق فرستنده رادیوئی انگلیس در قبرس بود مخفی شد. از آنجا هزاران نسخه فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی را پخش کرد و قاصدی به کرمانشاه فرستاد تا

فرمانده نظامی آنجا "تیمور بختیار" را تشویق کند که با تانکهایش بسوی تهران حرکت کند. روزولت میدانست که ارتشیان طرفدار شاه بیش از ارتشیان طرفدار مصدق است و طرفداران سلطنت نیز به مقابله با حزب توده راه افتادند. از بازار يك تیم زورخانه دار با شعار (جاوید شاه) به راه افتادند و به سوی خانه مصدق حرکت کردند. این اقدامات نیروهای نهفته علیه مصدق را به راه انداخت. مصدق که تصمیم به مقاومت مسلحانه نداشت وسیله نردبان فرار کرد. زاهدی از زیرزمین مخفی گاه خود بیرون آمد. این آخرین باری بود که لندن برای يك کشور نفتی خاورمیانه رئیس و نخست وزیر انتخاب میکرد. کرومیت روزولت یکروز بعد از بازگشت شاه با احتیاط از ایران خارج شد. او به لندن رفت و چرچیل دو ساعت در رختخواب نشست و به داستان کودتائی که خود دستور آنرا داده بود گوش داد.

به هر حال استقرار شاه نقطه پایانی برای آقائی انگلیس در ایران بود. از آن بعد دیگر شاه وارد منطقه نفوذ آمریکا شد. شاه که قبلاً مرد ضعیف ولی باهوش توصیف شده بود مسئولیت حکومت را بعهده گرفت و با درآمد حاصله از نفت در راه صنعتی کردن کشور و نگاهداری قویترین ارتش در خاورمیانه و مغلوب کردن عقاید قرون وسطائی مذهبی دست به اقداماتی زد. برای چند سالی به نظر میرسید که او موفق شده است. ولی بعداً با فاجعه ای روبرو شد. قضاوت ترومن و آپسن که عقیده داشتند مصدق با تمام ضررهایش رهبريست که میتواند حوادث ایران را کنترل کند حرف درستی بود. این بدجنسی شرکت نفت انگلیس بود که در باره نخست وزیری که تن به قبول اعمال نفوذهای خارجی نمیداد، داوری غلطی داشت.

بعضی از انگلیسها عقیده داشتند که (مصدق کشور را در يك چرخ دستی گذاشته به جهنم می برد و باید کلک او را کند) و با همین داوری مصدق را برکنار و به دادگاه کشیدند.

کرومیت روزولت مینویسد:

نزدیکی ظهر روز ۲۸ مرداد مأمور مخصوص رادیوی خصوصی او خبر داد که بدل اسمیت معاون وزارت خارجه دستور داده که عملیات را قطع کرده و میدان را

خالی کنید. یعنی باید کار را ترک کنم و میدان را خالی نمایم. بعد معلوم شد که ۲۴ ساعت قبل این دستور داده شده بود ولی مأمور قبرس غفلت کرده بود. من قدری دست بدست کردم تا خبر سقوط مصدق از رادیو تهران رسید. به آن تلگراف پاسخ دادم خوشوقت هستم از اعلام موفقیت... شاه به زودی بازگشت میکند.

عמידی نوری ضمن بیان خاطراتش که در روزنامه اطلاعات چاپ شده چنین گفته است:

ظهر روز ۲۷ مرداد مصطفی الموتی سردبیر روزنامه با تلفن اطلاع داد که در میان محتویات صندوق پستی نامه ای از اردشیر زاهدی با کلیشه ای رسیده است. پرسیدم موضوع چیست؟ گفت کلیشه فرمان اعلیحضرت دایر بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست وزیری است. اردشیر زاهدی هم نوشته این کلیشه ها را من به صندوق روزنامه انداخته ام. دستور دادم هر دو فرمان را در صفحه اول روزنامه با عنوان درشت در داخل کادر چاپ کند. او هم به سرعت این کار را انجام داد.

"در اینجا من نویسنده کتاب باید بگویم که این مطلب کاملاً صحت دارد. بدون اینکه بدانم اردشیر زاهدی کجاست و یا با او آشنائی قبلی داشته باشم وقتی این نامه و کلیشه را دیدم به شایعاتی که در باره عزل مصدق انتشار داشت اطمینان یافتم. با اینکه در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد طرفداران مصدق با رفتن شاه محیط را خیلی متشنج کرده بودند و آینده وضع کشور هم روشن نبود، ولی فرمان نخست وزیری زاهدی که برای اولین بار انتشار می یافت سروصدای فراوان ایجاد کرد و تازه همه فهمیدند که چرا واقعه ۲۵ مرداد اتفاق افتاده است. این شماره روزنامه که همان روز دست بدست میگشت، خیلی ها را به اوضاع و احوال آشنا ساخت."

مسعود بهنود مینویسد:

روز ۲۸ مرداد گروهی برای تظاهرات در مقابل خانه آیةالله بهبهانی اجتماع

کرده بودند. در پامناز نیز منزل آیةالله کاشانی جمعیتی گرد آمده شمس قنات آبادی برایشان صحبت میکرد. همانهایی که در ۲۰ تیر کفن پوش علیه قوام راه افتاده بودند.

صبح ۲۸ مرداد قرار بود وزیران در خانه مصدق جمع شده تا نحوه رویارویی رسمی دولت را در مورد فرار شاه بررسی کنند. زودتر از وزیران کارگران به کارخانه ها رسیدند و همه جا را در اشغال فرمانداری نظامی دیدند. شهر عملاً به دو دسته شده بود. طرفداران شاه و اعضا و هواداران حزب توده. از اکثریت طرفدار مصدق و هواداران کاشانی خبری نبود. حرکت را طرفداران شاه آغاز کردند و بر اساس برنامه پیش بینی شده کارخانه ها را تعطیل کردند و در خیابانها براه افتادند. از طرفهای دیگر شهر هم با استفاده از دلارهای شوارتسکف و ریالهای اشرف پهلوی دسته هائی براه افتادند. توده ایها هم شناسائی شده بودند و دفاتر روزنامه های باختر امروز- بسوی آینده و شهباز غارت شد و آنگاه جماعت در میدان بهارستان جمع شده دفتر حزب ایران اشغال گردید. در این فاصله سرتیب دقتری که حکم ریاست شهربانی را گرفته بود با گارد مسلح گمرک به مرکز شهربانی رفت و آنجا را اشغال کرد. ارتباط بخشی از کودتاگران با کلانتریها برقرار گردید. تنها خانه ۱۰۹ در خیابان کاخ در محاصره تانکها در امان بود. به توصیه حسین فاطمی دکتر مصدق آماده شد تا پیامی از رادیو برای مردم بفرستد. مصدق مشغول تهیه پیام شد تا فاطمی آنرا به رادیو برساند. ولی نه رفتن به بی سیم ممکن بود و نه آوردن افراد و دستگاه به خانه مصدق... در این زمان برنامه کشاورزی از رادیو پخش میشد که دکتر عالمی وزیر کار درسهایی برای بالا بردن تولید میداد. ناگهان صدای برنامه قطع شد و میراشرافی فریاد زد زنده باد شاه... در همین موقع واحدهای نظامی به کودتاگران پیوستند. سرهنگ روحانی مأمور اشغال گارد شاهنشاهی گردید که نیروهای مصدق آنجا مستقر شده بودند. با رسیدن او سربازان گارد به کودتاچیان پیوستند. زاهدی هم خود را به بی سیم رسانید. مصدق در خانه اش به حالت غش افتاده بود و زیر لب میگفت همه بروید من میمانم تا شهید شوم.

روزنامه شهباز متعلق به حزب توده که خبر کودتا را پخش کرده بود در شهر ریز ریز میشد. روزنامه داد متعلق به عمیدی نوری که کلیشه فرمان نخست

وزیری زاهدی را در صفحه اول چاپ کرده بود دست به دست میگشت. سرانجام کار به پیروزی کشید.

روزنامه تایمز لندن نوشت (چرچیل که ما را در جنگ با هیتلر به پیروزی رساند و اکنون نیز پیروزی دیگری نصیب بریتانیا کرد.)

"شاه در این باره چنین مینویسد:

پس از اینکه آمریکا و انگلستان با یکدیگر هم آهنگ شدند و بعد از مذاکره با کرومیت روزولت دوست خود و نماینده اعزامی مخصوص سیا تصمیم گرفتم جلوی کارهای مصدق را بگیرم. فرمان عزلش را صادر کردم. وقتی نصیری فرمان را میدهد و پس از یکساعت و نیم مصدق رسید را امضا کرده به سرهنگ میدهد هنگامیکه قصد خروج داشته از طرف سرتیب ریاحی به ستاد ارتش خواسته میشود. وقتی وارد اطاق میگردد ریاحی هفت تیر خود را از کشوی میز خارج ساخته و میخواهد پشت خود پنهان کند و ظاهراً از سوء قصد نصیری میترسیده است. او نصیری را به طرح کودتا متهم میکند ولی نصیری میگوید فقط قصد ابلاغ فرمان را داشته است و صحبت کودتا در کار نیست و رسید مصدق را نشان میدهد. ریاحی میگوید این معمول کجاست که فرمان را در نیمه شب ابلاغ کنند. نصیری میگوید بر طبق کدام اصول نظامی این وقت شب را برای مذاکره اختصاص داده اید. ریاحی میگوید هرگز نصیری را برای این گستاخی نمیبخشد و بلافاصله دستور میدهد که لباسهایش را کنده تحویل زندانش بدهند. وقتی برادر نصیری از توقیف او با خبر میشود لباس خواب و بعضی لوازم دیگر را ماهرانه در روزنامه ای که متن فرمان مرا چاپ کرده بود پیچیده به سرهنگ میرساند. صبح روز بعد دادستان ارتش از نصیری بازجوئی میکند و مدعی میگردد که فرمان عزل از طرف من صادر نشده و خود او که قصد کودتا داشته آنرا جعل کرده است. سرهنگ روزنامه را میدهد و بازجوئی خاتمه مییابد. نصیری وسیله رادیوی کوچکی که همراه داشته از تظاهرات آگاه میگردد و فرمانده زندان به نصیری دستور میدهد لباس نظامی خود را بپوشد و حرکت کند. در این موقع شورشیان میریزند و زندانیان را آزاد میسازند که در میان آنان سرلشکر باتمانقلیچ رئیس بعدی ستاد ارتش بود که او را به طرف ستاد میبرند و مردم علیه مصدق پیروز میشوند.

من و ملکه قبل از آگاهی از این موقعیت از تهران خارج شده بودیم زیرا طبق نقشه ای که قبلاً طرح شده قرار بر این بود که اگر مصدق به فرمان عزل اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر موقتاً از ایران خارج شویم. این يك ريسك حساب شده ای بود تا مردم انتخاب خود را بکنند. وقتی به بغداد رفتیم سفیر ایران در عراق حتی کوشش کرد که وسیله دستگیری مرا فراهم سازد. همین شخص چند روز دیگر که به تهران مراجعت میکردم اول کسی بود که در فرودگاه بغداد از من استقبال کرد. در رم خواستم از اتومبیل شخصی خود که در سفارت داشتم استفاده کنم کاردار سفارت حاضر نشد کلید اتومبیل را به من بدهد ولی یکی دیگر از اعضای سفارت بطور پنهانی کلید اتومبیل را بمن داد. در دوران مصدق که کمونیستها به همه جا راه یافته بودند فرمانده گارد شاهنشاهی که مورد اعتماد من بود یکی از کمونیستها بشمار میرفت."

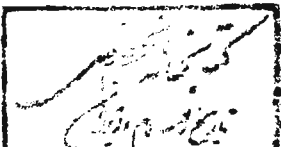
روزنامه لوموند در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۲ چنین نوشت:

روزنامه مخفی حزب توده حتی نمره چکی را که با آن عمال "سیا" توانسته بودند اسکناس ایرانی بدست آورند اطلاع داده است. چک شماره ۷۰۳۳۵۳ بانك ملی ایران به مبلغ ۳۲۰۶۴۳۰۰۰ ریال برابر ۳۹۰ هزار دلار بنا به خواست ادواردونالی پرداخت شده است.

آشکار است که سازمان سیا مقداری پول خرج کرده است ما رقم ۹ میلیون دلار را شنیده ایم که میتواند عده زیادی را تحت تأثیر قرار بدهد.

روزنامه های خارجی نوشته اند برای سقوط حکومت مصدق کمیته ۴۶ نفری تحت نظر زاهدی تشکیل شد که غالباً از افراد نظامی و سیاستمداران بودند. شاه با کمیته مزبور و سازمان سیا در تماس مرتب بود. ژراردوویلیه هزینه کودتا را ۳۹۰ هزار دلار تخمین زده است.

در نشریات دیگر خواندم که فتح الله امیر علانی با گروهی از مردم و ورزشکاران ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۸ مرداد به محل زندان حمله کرده و سرلشکر باتمانقلیچ و سرهنگ عزیزالله رحیمی و سایرین را آزاد نمودند. مردم باتمانقلیچ را یکسر به ستاد ارتش بردند که وظائف محوله را عهده دار گردید.



سرهنگ رحیمی متهم بود که روز ۹ اسفند به خانه دکتر مصدق حمله کرده به همین جهت محکومیت یافته بود. بعد از ۲۸ مرداد در دفتر نظامی شاه به او کاری سپرده شد. بعداً جزو مخالفین شاه شد به اتهام توهین به مقام سلطنت تحت تعقیب قرار گرفت. در سال ۱۳۴۲ هنگام محاکمه سران نهضت آزادی، وکالت مهندس بازرگان را بعهده گرفت و به علت فعالیتهای ضد رژیم محاکمه و به ده ماه زندان محکوم شد. در زمان نخست وزیری بازرگان به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و فرمانده کل دژبان شد. در سال ۱۳۵۸ بازنشسته گردید. از افسران تندرو ارتش ایران بود.

به نوشته مطبوعات اسامی امرای ارتش که در مذاکره سرلشکر زاهدی و سرلشکر گیلانشاه در جریان کودتای ۲۸ مرداد برای اجرای برنامه در نظر گرفته شده بود عبارتند از:

سرلشکر هدایت- سرلشکر باتمانقلیچ- سرلشکر مقبلی- سرلشکر حجازی-
 سرلشکر مزینی- سرلشکر عزیزی- سرلشکر عمیدی- سرلشکر میرجلالی-
 سرلشکر شاهنده- سرلشکر علوی مقدم- سرلشکر دادستان- سرتیپ صنیعی-
 سرتیپ ورهرام- سرتیپ حسن اخوی- سرتیپ زنکنه- سرتیپ شیروانی-
 سرتیپ مجیدی- سرتیپ قرنی- سرتیپ نصراللهی- سرتیپ نصیری- سرتیپ
 پهلوان- سرتیپ محوی- سرتیپ ضرغام- سرتیپ یاوری- سرتیپ تیمور
 بختیار- سرتیپ محمد دفتری و عده ای دیگر...رابط سرلشکر زاهدی و امرای
 ارتش با کرومیت روزولت سرلشکر گیلانشاه بوده است.

صبح روز ۲۸ مرداد رادیو تبریز چنین گفت: "شاه در صدد است که مصدق را سرنگون سازد و توطئه همین امروز عملی خواهد شد."
 روزنامه ابرور نوشت:

"در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۷۰۰ هزار لیره توسط برادران رشیدیان (سیف الله- قدرت الله- اسدالله) که از بازرگانان طرفدار انگلستان در ایران و از عوامل عمده توطئه علیه دکتر مصدق بودند تقسیم شد."

آیزنهاور در خاطرات خود چنین مینویسد :

ما برای اعاده اوضاع ایران معطل نشدیم. من همه روزه با مسئولین وزارت خارجه و سیا حوادث ایران را بررسی میکردم و گزارشات مأمورین و نمایندگان مان را که با هواداران شاه فعالانه کار میکردند زیر نظر داشتم. ناگهان "درام وار" طرفداران شاه علیه هواداران مصدق و کمونیستها قیام کردند. ارتش ایران نیز علیه افسرانی که مصدق بکار گمارده بود وارد عمل شدند و آنها را تارو مار کردند.

ارتشبد فردوست در خاطرات خود چنین گفته است :

پس از اختلاف شاه و مصدق بر سر تقسیم قدرت تظاهرات مردم به حمایت از مصدق بالا گرفت و شاه فرمان عزل مصدق را صادر کرد. ممتاز با وجود دوستی دیرینه ای که با نصیری داشت او را توقیف کرد و به زندان دژبان فرستاد. شاه قبل از فرار از کشور مدتی در فرودگاه منتظر ماند تا شاید نیروی گارد شاهنشاهی به نفع او کودتا کند ولی وقتی دید عملی انجام ندادند راهی جز خروج از کشور نداشت. وقتی در رم خواجه نوری از نزدیکان شاه و کارکنان سفارت به استقبال او نرفتند، شاه به خواجه نوری پیغام داد "این رسم دوستی نیست که با وجود آن همه محبت اینگونه عمل کنی. لاقلاً اتومبیلی را که به تو سپرده ام در اختیارم بگذار که در مدت اقامت در رم از آن استفاده کنم" خواجه نوری با مصدق تماس گرفت که دستور رسید اتومبیل را به شاه ندهند.

وقتی مصدق قدرت نیروهای نظامی اش را سنجید دیگر خود را از حمایت کاشانی بی نیاز میدید و به گفته های او اهمیتی نمیداد به همین دلیل پشتیبانی مردم را از دست داد. سرانجام زاهدی توانست با پشتیبانی انگلیس و همکاری مستقیم آمریکا علیه مصدق کودتا کند. طرح کودتا توسط نظامیان تهیه شده بود. به موجب آن برادران رشیدیان ۵ الی ۶ هزار نفر را جمع کرده به سوی خانه مصدق حرکت دادند. سرهنگ پرویز خسروانی ورزشکاران را جمع کرده به صفوف تظاهر کنندگان پیوستند. شعبان جعفری و دارودسته اش که تا چندی قبل از آن از مصدق حمایت میکردند موضع خود را تغییر داده به حمایت از شاه پرداختند. در بین راه تعدادی از افراد گارد که خلع سلاح شده بودند به آنان

پیوستند. این جمعیت توانست دو تانک و مقداری اسلحه به دست آورده به سوی خانه مصدق بروند و با چند تیراندازی متقابل مصدق گریخت و زاهدی در نخست وزیری مستقر شد.

دکتر سنجابی طی بیان خاطراتش چنین گفته است:

روز ۲۸ مرداد تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر نزد دکتر مصدق بودم. روز قبل هم که نزد دکتر مصدق بودم ایشان دستوری به من دادند که بروید با احزاب صحبت کنید و مجسمه ها را پائین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم و به خلیل ملکی هم تلفن کردم. به حزب مردم و پان ایرانیستها و بعضی بازاریها تلفن کردم که آنها هم آمدند و عده ای را برای اجرای امر فرستادیم. اولین مجسمه ای را که پائین آوردند در میدان بهارستان بود. خلیل ملکی میگفت این کار درستی نیست. خودم هم شب قبل به دکتر مصدق گفتم این کار درستی نیست. همانجا بودم که تلفن زنگ زد ریاحی رئیس ستاد به او گفت اجازه بدهید ما تیمسار دقتری را دستگیر بکنیم. او پسر عموی دکتر مصدق بود. مصدق گفت او چکار کرده است. گفت در کار کودتا آلوده است. مصدق گفت او را بگیرید. ایشان رئیس گارد گمرکات بود. فردا صبح نزد مصدق رفتم توی پله همین تیمسار دقتری را دیدم گریه میکند و میگوید جگرم میسوزد. عموی من مورد تهدید است و حالا میخواهند مرا دستگیر کنند. من رفتم جریان را به مصدق گفتم، گفت بگو بیاید تو... این روز ۲۷ مرداد بود. مصدق گفت چه خبر است عمو جان... برو شهربانی را تحویل بگیر... به ریاحی تلفن کرد و گفت شهربانی تحویل سرتیب دقتری است. وقتی دقتری خواست برود من همراه او رفتم و گفتم میدانید که دیروز حکم دستگیری شما را دادند. امروز مصدق خودش امنیت مملکت را به شما سپرده است اگر شرف دارید از او محافظت کنید. گفت انشاء الله کوتاهی نمیکنم. بهر حال شخص آگاهی به من اطلاع داد که یکنفر از عوامل کودتا با مصدق ارتباط داشت و جریانات را مستقیماً وسیله تلفن به او خبر میداد ولی متأسفانه مصدق اقدام و تجهیزاتی که برای جلوگیری از کودتا بود نتوانست به عمل بیاورد. در منزل دکتر مصدق هم بودم که به دکتر معظمی رئیس مجلس گفت اجازه بدهید زاهدی از مجلس خارج گردد.

شب ۲۷ مرداد هم از طرف دولت به طرفداران دکتر مصدق اطلاع داده شده بود که روز ۲۸ مرداد در خیابانها تظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصد دارد از تظاهرات توده ایها جلوگیری کند. من اطلاع دارم که به توده ایها هم دستور داده شده بود که به خیابانها و طرفداری از دکتر مصدق نیایند و در خانه هایشان بمانند.

دکتر فریدون کشاورز چنین میگوید:

رهبری حزب تحت تأثیر کیانوری دائماً دکتر مصدق گاهی شدید و گاهی کمتر مخالفت میکرد. روزنامه های حزب توده فحشهای فراوان به دکتر مصدق و فاطمی که به حزب پناه آورده و دستگیر و تیرباران شد میدادند. کیانوری در کمیته مرکزی گفت به وسیله بهبودی با دربار برای ساقط کردن حکومت مصدق مربوط است. همچنین با کاشانی و بقائی و جمال امامی که از مخالفین سرسخت مصدق شده بودند تماس گرفته است. حتی در روزنامه حزبی يك مقاله به نفع سیدضیاء نوشته شد. يك رفیق افسر که فرمانده گارد رادیو بود به افسر دیگری که در مهاجرت مسکو بوده است رد گفته بود روز ۲۸ مرداد وقتی زاهدی با چند نفر دیگر به رادیو آمده بودند تصمیم گرفتیم همه را به مسلسل ببندیم بعد فکر کردم که چون حزب با مصدق مخالف است لابد با کودتا موافق است. به خصوص که به من هم دستوری نداده اند. سازمان حزب تا شب کودتا بسیار منظم کار میکرد، معلوم نیست در آن شب از چه مقامی دستور متوقف کردن تمام تماسها به افراد حزب داده شد. سازمان افسری حزب که گارد شخصی زاهدی و رئیس گارد رادیو از اعضای فعال آن بودند وسیله سازمان رهبری حزب فلج شده بودند. راجع به کودتای ۲۵ مرداد کیانوری گفته که به دکتر مصدق قبلاً خبر کرده است ولی مصدق به رهبری حزب توده اعتماد نداشت و حق هم با او بود. مصدق در موقع ملی شدن نفت گفته بود رهبران حزب توده دسته ای روسی و دسته دیگر انگلیسی هستند. روزبه هم مینویسد تعجب است که چطور روزنامه های زیر نظر ساواک حتی از قبیل تهران مصور زیر لفافه از کیانوری تعریف میکنند.

روز ۲۸ مرداد هیئت اجرائیه حزب جلسه داشت. خبر رسید که عده ای در خیابانها راه افتاده اند و زنده باد شاه و مرده باد مصدق میگویند. کودتای ناموفق

۲۵ مرداد وسیله افسران وفادار به مصدق و ستاد ارتش در نطفه خفه شده بود. علی علوی پیشنهاد کرد دستور اعتصاب عمومی کارگران کارخانه های تهران داده شود که به خیابانها بیایند. کیانوری مخالفت کرد ولی چون دید همه موافق هستند گفت اینکار به ضرر مصدق است و گفت بهتر است با تلفن با دکتر مصدق صحبت کنم. رفت و بعد از مدتی برگشت و گفت مصدق میگوید بر اوضاع مسلط هستم و هیچ کاری نکنید. با این طرز وقت داشت میگذشت زیرا ۵۰ افسر سازمانی با فریاد زنده باد مصدق نه زنده باد حزب توده میتوانستند وضع را به کلی عوض کنند. وقتی اوضاع بدتر شد کیانوری دومرتبه گفت بروم به مصدق تلفن کنم. رفت و برگشت گفت دکتر مصدق میگوید دیگر کار از کار گذشته است و از من کاری ساخته نیست. هر کاری میخواهید بکنید. زاهدی با کمک ۱۸ میلیون دلاری سیا وارد عمل شد و افسران بیطرف هم کم کم به او پیوستند. در حالیکه از ۱۸۰۰ افسر ارتش ۶۰۰ نفر عضو سازمان نظامی حزب توده بودند. با اینطرز کیانوری از پشت به حزب خنجر زد. رهبری حزب توده در آن زمان تحت تأثیر فراکسیون کیانوری دائماً با دکتر مصدق مخالفت میکرد. روزنامه های حزبی فاطمی را جاسوس انگلیسیها میخواندند.

کنت لوو خبرنگار نیویورک تایمز که در وقایع ۲۸ مرداد در تهران بود در باره عدم حمایت حزب توده از دکتر مصدق چنین مینویسد:

در آن روزها توده ایها میتوانستند اوضاع را علیه طرفداران شاه تغییر دهند. این نظر که شب قبل وسیله طرفداران شاه و مخالفین مصدق مضروب شده و خود را کنار کشیده اند قابل قبول نیست. توده ایها میدانستند با بازگشت شاه سرکوب خواهند شد. از سوی دیگر با پخش اخبار رادیو باور کردنی نبود توده ایها به این سهولت بگذارند زاهدی قدرت را قبضه کند. گمان من این است که آنها به توصیه سفارت شوروی در تهران خود را از معرکه کنار کشیدند. زیرا کرملین در اولین سال مرگ استالین مایل نبود خود را درگیر نتایج ناشی از احتمال کنترل رژیم تهران بوسیله کمونیستها بکند.

سرهنگ ممتاز که فرماندهی مدافعین خانه دکتر مصدق را بر عهده داشت چنین

گفته است:

روز ۲۸ مرداد از ساعت ۹ صبح به تدریج شهر ناآرام شد. دو ستون از عسرت آباد به فرماندهی سرتیب کیانی معاون ستاد برای سرکوبی مأموریت یافت. گروهی از اعضای دولت و یاران مصدق به خانه ایشان آمدند. نیروهای کافی برای حفظ خیابانهای اطراف خانه ۱۰۹ گذاشته بودیم. تا اینکه حدود ساعت ۳ بعد از ظهر تظاهر کنندگان گارد شاهنشاهی به طرف خانه ۱۰۹ آمدند و ما هم آماده مقابله شدیم. به تدریج تانکهای که برای برقراری امنیت به شهر رفته بود به دست تظاهر کنندگان افتاده و به سراغ ما آمدند. در ساعت ۴ بعد از ظهر یک جنگ خانگی تمام عیار در خیابانهای کاخ و اطراف خانه ۱۰۹ برپا شد. تظاهر کنندگان قصد نفوذ به داخل خانه را داشتند تا او و هیئت دولت و همه را از بین ببرند. ولی محافظین با فداکاری قابل تحسینی مقاومت کردند. مرتباً هم از شهر خبرهای ناگواری به دکتر مصدق میرسید ولی ایشان نمیخواستند اطاق خود را ترک کنند میگفتند بمانم تا شهید شوم. ولی در اثر اصرار نریمان که طیانچه را روی صورت خود گذاشت و گفت اگر نروید خود را میکشم او ناچار شد از راه خروجی پشت بام منزل را ترک کرده و به منزلی در همان حوالی برود. من وقتی در کنار حوض داخل باغ مشغول گشت بودم گلوله ای منفجر شد که خوشبختانه بمن اصابت نکرد. ولی در خارج شایع شد که تکه تکه شده ام. ولی مقداری شن به صورت و چشم من خورد که آنرا پانسمان کردند که ساعت ۹ و نیم شب به خانه ام رفتم و فردا صبح خود را معرفی کردم. وقتی به خانه رفتم دیدم خانم من بیهوش افتاده و عده ای در باره ختم من صحبت میکنند. در زندان هم صحبت از اعدام من بود و پس از دو سال آزاد شدم.

سروان داور پناه چنین میگوید:

وقتی به خانه دکتر مصدق حمله شد سروان یآوری و سروان مجلسی و سروان ساعدی شروع به حمله نمودند و من و سروان فشارکی با افرادمان که ۶۰ نفر بودیم به دفاع پرداختیم. مخالفین پس از حمله به دژبانی افسران کودتاچی از قبیل نصیری- روحانی- خسروپناه- امیر رحیمی- زند کریمی را آزاد کردند که چند نفر از آنها با دو ارابه به اتفاق ستوان نراقی و ستوان خزاعی و سروان حمید

جهانبانی به منزل مصدق حمله نمودند. در ساعت ۷ بعد از ظهر که فشنگها تمام شد موضوع خودکشی مصدق و اعضای دولت هم منتفی گردید. مصدق و همراهان با نردبان به منزل همسایه رفته در زیر زمین مخفی شدیم. از همانجا آتش سوزی منزل مصدق را تماشا میکردیم. مصدق اصرار داشت که در ساعت ۸ و نیم شب که حکومت نظامی اعلام شده خود را معرفی کنیم تا بدست مردم نیفتیم. چون در خانه خوراکی نبود مصدق با قدری حاشیه نان خشک و چند حبه قند آنشب را گذرانید و با تلفن جریان را به خانواده های خود گفتیم. صبح زود فردا مصدق و رضوی در تاریکی به منزل مادر دکتر معظمی که همان نزدیکی بود رفتند. عصر همان روز مصدق وسیله تلفن محل خود را به اطلاع زاهدی رسانید. رضوی گفت وقتی جلوی شهربانی رسیدیم شاهد اجتماع زیاد سربازان و پاسبانان بودیم که ترسیدیم ما را قطعه قطعه کنند. ولی آنها احترام گذاشتند و بعداً ما را به اطاق سپهد زاهدی بردند.

هوشنگ امیر قهاری آجودان سررتیب دقتری رئیس شهربانی چنین گفته است: در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد سررتیب دقتری کلیه گزارشهای خانه مصدق را به زاهدی میداد. در نیمروز ۲۸ مرداد سرهنگ ممتاز و سروان مهران و من در خانه ۱۰۹ بودیم. از کاخ شمس به روی ما آتش گشوده شد. از داخل دو کامیون مقابل سردر سنگی و دانشکده افسری به سوی ما تیراندازی میشد که ستوان شجاعیان هردو کامیون را منهدم کرد. در همین موقع سران حزب توده با دکتر مصدق برای دریافت اسلحه مذاکره کردند که قبول نشد. وقتی رادیو تصرف شد دکتر مصدق به سرهنگ ممتاز گفت نفرات خود را به سربازخانه ببرد. ولی ما در پشت بام خانه به دفاع پرداختیم.

در همین موقع زندان دژبان به تصرف کودتاچیان درآمد، سپس با تانک به خانه مصدق حمله شد که ملحفه اطاق خود را به عنوان پرچم سفید روی خانه نصب کرده و تسلیم خود را اعلام داشت.

ستوان هوشنگ قربانی نژاد از افسران توده ای در خاطراتش مینویسد: ما را به اقدسیه بردند. سرهنگ روحانی رئیس ستاد لشکر آمد با سرگرد

جاوید پور صحبت هائی کرد. پس از آن سرگرد جاویدپور به گردانش دستور حرکت را داد.

کیانوری مینویسد :

آمریکائیا میخواستند دولت زاهدی را در خوزستان تشکیل بدهند و به رسمیت بشناسند. ولی وقتی کودتاچها در تهران تاحدودی توفیق یافته بودند با دکتر مصدق صحبت کردم. ایشان گفت "آقا همه به من خیانت کردند. اگر از دست شما کاری بر می آید انجام بدهید. شما به وظیفه وطن پرستانه خود هر طور صلاح میدانید اقدام کنید."

دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق خاطره خود را در روزنامه جبهه چین نقل میکند :

ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ مرداد نخست وزیر تلفن کرد و گفت حکم ریاست شهربانی را به نام سرتیب دفتری صادر کنید. این کار انجام شد. از دکتر مصدق پرسیدم آقا به این افسر اعتماد دارید؟ فرمود آقا کاش میبودید و میدیدید این افسر که با ما نسبت دارد صبح روز ۲۸ مرداد آمد و با گریه گفت آقا به من خدمتی رجوع کنید. من چه موقع مناسب تر از حال میتوانم به شما خدمت کنم. بعداً سرتیب ریاحی به من تلفن کرد و گفت به امر جناب نخست وزیر دستور فرمائید حکم ریاست شهربانی سرتیب شاهنده صادر شود. دستور صدور حکم را داده و به سرگرد یارمحمد صالح آجودان ریاست ستاد ارتش دادم.

ساعت ۱۱ صبح بار دیگر نخست وزیر با تلفن گفت مطالعاتی که کرده ام مقتضی است دستور بدهید حکم ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی به نام سرتیب دفتری صادر گردد. من که از تغییر تصمیم راجع به سرتیب شاهنده و سرتیب دفتری متوحش و متعجب شده بودم به رئیس کارگزینی گفتم ابلاغ را تهیه و ابلاغ سرتیب شاهنده را پس بگیرید. خواستم با سرتیب دفتری صحبت کنم سرتیب مدبر جواب داد که سرتیب دفتری حالا آمده و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستیم.

« حکم ریاست شهربانی سرتیب دفتری

به تاریخ ۲۸/۵/۳۲

تیمسار سرتیب دفتری

بر حسب امر جناب آقای نخست وزیر و وزیر دفاع ملی تیمسار از تاریخ ۲۸ مرداد جاری به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران منصوب و شایسته است فوراً به انجام وظایف مربوطه اشتغال ورزید .

رئیس ستاد ارتش-سرتیب تقی ریاحی

رونوشت به سرهنگ اشرفی ابلاغ میشود .»

در این موقع خبر رسید که در چند جای شهر دسته های ۲۰۰ و ۳۰۰ نفری با همکاری افسران و سربازان بر ضد دکتر مصدق و دولت و به نفع شاه شعار میدهند . مردم سراپا برهنه هم به دنبال آنها هستند . از پنجره وزارت کشور تظاهرات مردم را میدیدم و به فرمانداری نظامی با تلفن گفتم چرا مانع نمیشوید . گفتند ما به سربازان خود اطمینان نداریم . عده ای را که میفرستیم با تظاهرکنندگان همراه میشوند . من یقین کردم که نقشه ای در کار است . حدود ۵۰۰ نفر داخل اداره تبلیغات شدند . عده ای از مسئولین نظامی به دشمن پیوستند و یا خود را کنار کشیدند .

ساعت يك بعد از ظهر خبر دادند که جمعی تلگرافخانه و کاریر را اشغال کرده اند . با این خبر وجود نقشه منظم محقق گشت و در شهربانی هم جنبشی نبود . به نخست وزیر تلفن کردم و گفتم اگر تظاهر کنندگان رادیو را اشغال کنند موجب تشنج در سراسر کشور خواهد شد . تا آن ساعت سه بار به وزارت کشور هجوم آورده شد که مأمورین جلوی آنها را گرفتند . مقامات وزارت کشور چند بار بمن توصیه کردند که خوبست از وزارتخانه خارج شوید ، گفتم بهتر است محل خدمت را ترك نکنم . ساعت يك و نیم بعد از ظهر سرانجام از در وزارت بهداری عازم خانه نخست وزیر شدم . نزدیک خانه نخست وزیر مأمورین مانع شدند که وقتی مرا شناختند از اتومبیل خارج شده پیاده عازم منزل گردیدم .

هنگامیکه در حال عبور به خانه دکتر مصدق بودم حشمت الدوله والاتبار از پنجره خانه خود با صدای بلند به من گفت به دکتر مصدق بگوئید تا يك اعلامیه پخش کند که دولت با شاه مخالفتی ندارد تا به این جنجال خاتمه داده شود . من نظر والاتبار را گفتم دکتر مصدق گفت ما که با شاه اختلافی نداریم تا اعلامیه بدهیم . همه همکاران در این نظر اتفاق داشتند و من هم همین جواب را به والاتبار دادم . مطلب دیگر که مطرح شد این بود که شدت عمل به خرج داده شود که

نه آقا و نه ما موافق نبودیم. گفتم اوضاع خوب نیست ولی نباید نا امید شد. عده مخالفین قلیل است ولی چون افسران و سربازان با آنها همکاری میکنند دفع آنان مشکل میباشد. دکتر فاطمی گفت حالا ببینیم سرتیب دفتری چه میکند؟ نخست وزیر گفت رئیس ستاد و سرتیب دفتری هم پیشنهاد کردند که اعلامیه بدهم با شاه مخالفتی ندارم. بعد به اطاق هیئت وزیران رفتم و پهلوی دکتر فاطمی نشستم که هر دو نهار نخورده بودیم. دکتر شایگان و مهندس رضوی را دیدم که در اطاق مجاور روی فرش دراز کشیده بودند. مهندس حسینی متفکر در گوشه ای نشسته بود. قدری نان و مربا و کره و چای آوردند. لقمه اول را که خوردیم از رادیو هیاهو شنیدیم و معلوم شد مخالفین رادیو را هم اشغال کرده اند. سرود شاهنشاهی نواخته شد. صدای میراشرفی و پیراسته را شنیدیم. نخست وزیر داشت گریه میکرد گفتم چیست؟ گفت تلفن کردند که مخالفین دکتر فاطمی و دکتر سنجابی را کشته اند. گفتم دروغ است برای اینکه دکتر فاطمی اینجاست قطعاً خبر دکتر سنجابی هم دروغ است. صدای رادیو را شنیدیم که احمد فرامرزی داشت نطق میکرد. سرتیب ریاحی تلفن کرد که بلوا کنندگان نقاط حساس شهر و مرکز بی سیم را اشغال کرده اند خوبست اعلامیه ای ترك مقاومت بدهید. نخست وزیر گفت چه اعلامیه ای؟ سرتیب ریاحی با حالت گریه گونه ای گفت مصلحت است حال سرتیب فولادوند نزد شما می آید قول ایشان را مثل يك مشاور بپذیرید. ما دانستیم که ستاد ارتش هم اشغال شده و سرتیب ریاحی هم گرفتار است و این مطلب را به دستور دیگران میگوید.

دکتر فاطمی به اطاق نخست وزیر آمد و گفت به خانم من خبر داده اند که مرا کشته اند و حالش بهم خورده است. خداحافظی کرده همراه دکتر سعید فاطمی خواهر زاده اش رفت. سرتیب ممتاز وارد شد و گفت قوای مخالفین رو به تزاید است ولی من مصمم هستم تا پای جان وظیفه سربازی خود را انجام بدهم. همگی او را تحسین کردیم. نخست وزیر او را بوسید. ساعت ۴ و ۴۵ دقیقه بعد از ظهر سرتیب فولادوند وارد شد و گفت ادامه تیر اندازی دو دسته نظامیها موجب تلفات میشود برای جنابعالی و آقایان خطر جانی دارد. اعلامیه ترك مقاومت بدهید. نخست وزیر گفت من اینجا میمانم هرچه میخواهد بشود بیایند و مرا بکشند. فولادوند برخاست و گفت جنابعالی به فکر ساکنین و آقایان باشید

جانشان در خطر است. کاش این مأموریت را قبول نمی‌کردم. مهندس رضوی گفت اعلامیه میدهیم و خانه را بلا دفاع اعلام میکنیم. نخست وزیر پذیرفت. مهندس رضوی و مهندس زیرک زاده و دکتر شایگان به اطاق دیگر رفتند و مهندس رضوی نوشت "جناب دکتر مصدق خود را نخست وزیر قانونی میدانند. حال که قوای انتظامی از اطاعت خارج شده اند ایشان و خانه ایشان بلا دفاع اعلام میشود. از تعرض به خانه معظم له خودداری شود." پس از قبول نخست وزیر، مهندس رضوی- دکتر شایگان- محمود نریمان- مهندس زیرک زاده آنها امضا کردند و به سرتیب فولادوند دادند. ساعت ۵ بعد از ظهر مهندس رضوی برای اینکه تیراندازی سربازان را موقوف کند ملحفه روی تختخواب نخست وزیر را به سربازان داد که در روی پشت بام خانه نصب کنند. با وجود برافراشتن پارچه سفید تیراندازی ادامه داشت و به شیشه ها و سقف خانه میخورد. (بعد در باشگاه افسران که از سرتیب فولادوند پرسیدم چرا پس از صدور اعلامیه تیراندازی ترك نشد گفت در آن وقت اوضاع چنان درهم و برهم بود که کسی به دستور کسی گوش نمی‌کرد.)

دو سه باره نخست وزیر پیشنهاد شد که همگی از این اطاق که هدف تیراندازی است خارج شویم ایشان گفتند من از جان خود گذشته ام. قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از اینجا خارج نمی‌شوم ولی آقایان بهر کجا که میخواهید بروید. همگی گفتیم حاضر به ترك جنابعالی نیستیم و همینجا میمانیم.

گلوله های پی در پی به اطاقها و پنجره ها میخورد. نخست وزیر طپانچه خود را از زیر بالش برداشته و در گنجه نهاده بود. نریمان گفت چرا ما نشسته ایم که رجاله ها ما را بکشند ما خودمان خود را بکشیم. من گفتم این عمل معقول نیست. گفت اسلحه خود را چه کنم گفتم آنها در گنجه جناب نخست وزیر بگذارید. دکتر مصدق برخاست و طپانچه را آنجا گذاشت و در را بستند و به جای خود نشستند. نشستن ما در اطاق بی اعتنائی ما را به مرگ نشان میداد. دکتر مصدق روی تختخواب، من و مهندس حسیبی و نریمان و مهندس رضوی و دکتر شایگان و مهندس معظمی و مهندس زیرک زاده و ملکوتی معاون نخست وزیر و دبیران منشی و خزانی کارمند نخست وزیری نشسته گلوله ها مرتباً به

دیوار و شیروانی میخورد. رضوی گفت چرا اینجا بمانیم که به دست رجاله ها کشته بشویم بیرون برویم شاید راه نجاتی باشد. گفتم بهتر است به زیر زمین برویم. نخست وزیر را بلند کرده به راه افتادیم. بشیر فرمند رئیس تبلیغات دست نخست وزیر را میبوسید و گریه میکرد. ما همراه دکتر مصدق و سرهنگ دفتری و عزت دفتری و سروان داورپناه بیرون رفتیم. به جای زیر زمین وارد حیاط شده نردبانی پای دیوار گذاشتند از آن بالا رفته به خانه ناصری آملی وارد شدیم. این خانه مربوط به ندیمی بود که در همان سال به ایشان فروخته بود. چون توقف در آن خانه که کسی حضور نداشت به مصلحت نبود تختهای چوبی را روی هم گذارده به خانه دیگری رفتیم. از آنجا وارد خانه هریسجیان شدیم. مهندس زیرک زاده از دیوار افتاد و پایش شکست. مستخدم به صاحبخانه تلفن کرد و او هم گفت آقایان در خانه من بمانند. جان و مال من فدای دکتر مصدق... دکتر مصدق از پای پنجره شاهد آتش سوزی خانه خود بود و بغض گلویش را گرفته به من گفتند آتش سوزی خانه مهم نیست. من از روی آن زن که امشب سجاده ندارد که روی آن نماز بگذارد شرمنده ام.

آتش سوزی خانه رئیس و پیشوای ما تا ساعت ۹ شب ادامه داشت. مسکن زیر زمین مانند ما فرشی داشت که روی آن استراحت کردیم. مستخدم يك تشك و متکا آورد برای دکتر... و ایشان بدون روپوش با همان لباده بلند معمولی خود دراز کشیدند. سه سرباز خون آلود هم که همراه ما بودند استراحت کردند. چون غذایی در خانه نبود آن شب هیچکس شام نخورد. قدری نان سنگک نیمه خشك در بشقاب زیر زمین بود که من و دکتر شایگان خوردیم. من تنها کسی بودم که آنروز نهار هم نخورده بودم. نیمه شب مأمورین کارآگاهی در را زدند ولی مستخدم گفت در این خانه من تنها هستم. آنها رفتند بعد مأمورین آتش نشانی آمدند و مقداری آب بردند. در اثنای شب مشاوره کردیم که چه باید کرد؟ دکتر مصدق گفت بهتر است خود را به فرمانداری نظامی معرفی کنیم. گفتیم هنوز فرمانداری نظامی ما را احضار نکرده است و ضرورتی ندارد. ایشان گفتند چون من خانه و مسکنی ندارم و نمیخواهم اسباب زحمت صاحب خانه بشوم این کار را میکنم.

قرار شد هر کسی راه خود را طی کند. فردا صبح عده ای رفتند من و دکتر

شایگان همراه ایشان به خانه مادر دکتر معظمی رقتیم و از آنجا خود را معرفی کردیم.

سرهنگ نجاتی در کتاب خود مصاحبه با دکتر صدیقی را چنین منتشر ساخته است:

من و دکتر شایگان همراه دکتر مصدق به خانه مادر دکتر معظمی رقتیم. در رادیو اعلام شد که دکتر مصدق باید ظرف ۲۴ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی کند. ایشان هم گفتند من خود را معرفی میکنم. اگر دولت فعلی قانونی نباشد عملاً دولت است. قرار شد دکتر معظمی از مهندس شریف امامی شوهر خواهر خود بخواهد که جریان را به اطلاع مقامات مربوطه برساند. همچنین از ایشان نیز یکدست لباس برای خود بخواهند. چند دقیقه بعد از ساعت ۸ صبح مهندس شریف امامی آمد. برخورد ایشان ظاهراً ملایم ولی دور از تعجب و کراهت از اینکه مادر آن خانه هستیم نبود. دکتر گفت من میخواهم خود را به فرمانداری نظامی معرفی کنم. مهندس شریف امامی گفت همین حالا نزد سرلشکر زاهدی میروم و ترتیب کار را میدهم ولی به او گفته شد چون ۲۴ ساعت وقت داده شده بهتر است فعلاً اقدامی نشود ولی در ساعت ۶ بعد از ظهر اقدام کنند و وسایل را طوری فراهم سازند که در ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر تا مصون از تعرض رجاله ها بتوان به محل فرمانداری نظامی یا جای دیگر رفت. بعداً دکتر مصدق لباسی را که آورده بودند پوشید و گفت قدری گشاد است، لباسی بیاورید که پارچه اش معمولی باشد نه باین خوبی... مهندس شریف امامی رفت و لباس را آورد و ضمناً گفت حالا که می آمدم افسری اسلحه در دست در این کوچه میگشت احتمال دارد بیایند اینجا... گفتیم اگر آمدند اینجا که دکتر به وظیفه خود عمل خواهد کرد ولی اگر نیامدند که اطلاع میدهیم اقدام کنید. با این طرز ایشان رفتند. در خانه مهندس معظمی غذای متنوع و پرتکلفی تهیه کرده بودند. این خانه را قبلاً خود دکتر مصدق ساخته و ۱۶ هزار تومان فروخته بود و اکنون همین خانه پناهگاه ایشان شده بود. ساعت ۵ و ربع بعد از ظهر در زدند معلوم شد سه کارآگاه برای تفتیش خانه آمده اند. وقتی در سالن ما را دیدند گفتند ما مأمور بازداشت همه آقایان هستیم. دو نفر از آنان در خانه ماندند و یک نفر دیگر

به فرمانداری نظامی رفت تا وسیله نقلیه ای بیاورد. بلافاصله مهندس معظمی جریان را به شریف امامی اطلاع داد. پس از رسیدن اتومبیل زیر بازوی دکتر مصدق را گرفتیم وارد اتومبیل مرسدس بنزی شدیم و به راه افتادیم. ناگهان توجه یافتیم که رانندگی اتومبیل را غلامرضا مجید مدیر باشگاه ببر به عهده دارد که از مدرسه نظام ضمن تدریس او را میشناختم. مقدر این بود که شاگرد استاد خود را به شهربانی ببرد. او گفت داشتم میرفتم یکی از آقایان بمن رسید و گفت میخواهم آقایان را به شهربانی ببرم شما بیائید و منم آمدم و تقصیری ندارم. (بلافاصله پس از انتقال به شهربانی غلامرضا مجید به دفتر روزنامه داد نزد نویسنده کتاب آمد و با خوشحالی زایدالوصفی گفت دکتر مصدق و همراهان را دستگیر کردم که جریان آن همانشب تنظیم و صبح روز بعد به طور مفصل در روزنامه داد به چاپ رسیده است.) با اتومبیل ما را به شهربانی بردند. عده ای که ما را شناختند با بی نظمی دنبال ما به راه افتادند. به افسر مربوطه هشدار دادیم از وقوع هر نوع پیش آمدی جلوگیری کند. ساعت ۵ و پنجاه دقیقه وارد اطاق سرتیب فرهاد دادستان، فرماندار نظامی شدیم و روی صندلی نشستیم. ساعت ۶ و ۱۸ دقیقه ما را از فرمانداری نظامی حرکت دادند. سرلشکر باقمانقلیچ که رئیس ستاد ارتش شده بود زیر بازوی دکتر مصدق را گرفت. وقتی خواستیم سوار اتومبیل شویم شخصی با صدای بلند شعاری داد که باقمانقلیچ با تشر گفت (خفه شو - پدر سوخته) با اینطرز به باشگاه افسران رفتیم. ما را به طبقه دوم بردند. سرتیب فولادوند و سرتیب نصیری آنجا بودند. ما را به اطاق سرلشکر زاهدی بردند. با لباس نظامی با پیراهن یقه باز بدون کراوات و آستین کوتاه و شلوار تابستانی افسری پیش آمد و به دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت من خیلی متأسفم که شما را در اینجا میبینم. حالا بفرمائید در اطاقی که حاضر شده استراحت بفرمائید. سپس رو به ما کرد و گفت آقایان هم بفرمائید یک چای میل کنید تا بعد. با ما دست داد و ما براه افتادیم. دکتر را به طبقه پنجم باشگاه افسران اطاق شماره ۸- دکتر شایگان را به اطاق شماره ۹- مهندس معظمی را به اطاق شماره ۷- و مرا به اطاق شماره ۱۰ بردند. باقمانقلیچ هم گفت وسایل استراحت آقایان فراهم شده هرچه میخواهید بفرمائید برایتان بیاورند. گفتم وسایل مخصوص شست و شو که باید از خانه بیاورند و دو کتاب... سرتیپ دقتی هم گفت هرچه بخواهید خودم برای

جنابعالی تهیه میکنم هرچند که با وجود سابقه قدیم، شما میخواستید مرا بکشید. از این گفته او بسیار تعجب کردم. اطاقهای ما تلفنی داشت. دکتر مصدق با تلفن از وضع اعضای خانواده خود از طریق مرکز داخلی تلفن باشگاه اطلاع حاصل کرد. ولی بعداً مأمورین تلفنها را قطع کردند. پس از صرف شام روی تختخواب رفته بودیم که سرتیب فولادوند آمد و گفت باید از اینجا بروید. گفتم میتوانم از دکتر مصدق خداحافظی کنم گفت نه سپس دکتر شایگان و مرا سوار جیبی کرده به فرمانداری نظامی اطاق شماره ۱۸ بردند.

دکتر شایگان چنین گفته است:

بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد وقتی حمله به خانه دکتر مصدق شروع شد نریمان گفت الآن که دیگران باید ما را بکشند بهتر است خودمان خودکشی کنیم. اسلحه را درآورد که من و مصدق و خود را بکشد. مصدق گفت اینکار را نکن و به من گفت اسلحه را از دست او بگیر. منم اطاعت کرده رولور را از او گرفته در گنجه گذاشتم. مصدق همان طوریکه روی تختخواب دراز کشیده بود گلوله ای از پنجره گذشت و بالای سر او خورد. بعد از آن مصدق را بلند کردم و به طرف اطاق مجاور بردم. وقتی هوا تاریک شد با نردبان به خانه همسایه رفتیم. مصدق وقتی از نردبان بالا میرفت به سرهنگ ممتاز گفت (رحمت به شیر مادرت) ... شب تا صبح در پناهگاه روی زمین خوابیدیم. ندیمی صاحبخانه نبود سرایدار از او کسب اجازه کرد گفت برای ما افتخاری است که به مصدق و دوستانش پناه دهیم. آن شب تا صبح در زیر زمین روی کف زمین بدون فرش خوابیدیم. صبح روز بعد مصدق به دوستانش گفت هر کدام میخواهید بروید. من و دکتر صدیقی تا آخر ماندیم و به خانه معظمی رفتیم. زیرک زاده که پایش شکسته بود و مهندس رضوی به یکی از خانه های اطراف پناه بردند. بعد از ظهر با وجود مخالفت ما، دکتر مصدق به شریف امامی تلفن کرد که ما حاضریم ما را دستگیر کنند. قرار شد ساعت ۷ بعد از ظهر ایشان تماس تلفنی گرفته اگر لازم شد به دیدن ما بیاید. لحظه ای بعد دکتر مصدق گفت تا ۷ بعد از ظهر نباید صبر کرد باید هر چه زودتر خود را معرفی کنیم به شهربانی تلفن شد و آدرس محل را دادیم. در همین گیرودار چند تن از مأمورین وارد منزل شدند همینکه چشمشان

به ما افتاد دچار تعجب شده جریان را به شهربانی خبر دادند. دکتر مصدق گفت ما خبر داده بودیم و آماده حرکت میباشیم زودتر وسایل حرکت ما را فراهم کنید. ما را یکسر به فرمانداری نظامی برده جریان را به سپهبد زاهدی خبر داده وسیله چند کامیون مسلح ما را به باشگاه افسران بردند. در برابر پله های ورودی سالن باشگاه افسران زاهدی با ما روبرو شد و با دکتر مصدق دست داد و ما را در آنجا محبوس کردند. نیمه شب بنده و دکتر صدیقی را به شهربانی بردند. صبح زود وقتی دکتر مصدق مطلع شد تصور کرد ما را برای اعدام برده اند. اعتصاب غذا کرد که پس از ۲۴ ساعت ما را به باشگاه افسران آوردند که صبحانه را با ایشان خوردیم و اعتصاب غذا پایان یافت. چند شب بعد من و دکتر صدیقی و مهندس معظمی را با جیب به سلطنت آباد بردند. معظمی شب اول آزاد شد و تا مدتی دکتر مصدق را ندیدیم. یکروز خبر دادند که به دادگاه برویم که در آنجا با آقای دکتر مصدق روبرو شدیم.

رسول مهربان مینویسد :

محمود نریمان به نگارنده گفت مصدق در اولین لحظات محاصره خانه اش تصمیم گرفت خودکشی کند و هفت تیر را از کشوی میز برداشت. من دستش را گرفتم و هفت تیر را خارج کردم و گفتم آقای مصدق هنوز خیلی کارها باقی است مایوس نباشید. پس از ۲۵ مرداد من به مصدق پیشنهاد کرده بودم که سلطنت شاه را غیر قانونی اعلام کند و از نظر من دیگر شاه مشروعیت نداشت چون اقدام به کودتا کرده بود. میگویند دکتر فاطمی هم همین عقیده را داشت.

رسول مهربان مینویسد :

اللهیار صالح به نگارنده گفت به محض دستگیری مصدق فهمیدم که برنامه کشتن او قطعی است. تصمیم داشتند که بگویند مردم شاهدوست و وطن پرست مصدق را کشته اند یعنی همان برنامه ای که در نهم اسفند میخواستند اجرا کنند. بنا به وظیفه ای که داشتم به وزارت امور خارجه آمریکا رفتم و نگرانی خود را به دالس وزیر خارجه آمریکا اعلام کردم و گفتم ملت ایران در صورت وقوع چنین حادثه ای آمریکا را مسئول قتل مصدق میداند. دالس از پشت میز وزارت خارجه تلفنی با سفیر آمریکا در ایتالیا تماس گرفت و موکداً به سفیر تأکید کرد که به

ملاقات شاه برود و برای حفظ جان مصدق تضمین بگیرد. من مصدق را ندیدم تا وقتی در زندان اعتصاب غذا کرد و به دیدارش رفتم مرا در آغوش گرفت و به سختی گریست. خواهش کردم که اعتصاب غذا را بشکند گفت تا دادگاه علنی نشود لب به غذا نمی‌زنم تا بمیرم. اسدالله علم که حاضر بود گفت من تعهد میکنم که دادگاه آزاد باشد. اعتصاب غذا را شکست. مصدق میگفت مرگ و زندگی برای من اهمیتی ندارد. اصل نهضت ملی است که اگر خاموش شوم صدمه میبیند. حسن نزیه چنین گفته است:

در سال ۲۵ یا ۲۶ بود که به دیدن نریمان رفتم در سلسبیل در خانه محقری زندگی میکرد. در بین راه به نریمان برخورد کردم که چند بادمجان و یکعدد نان سفید خریده بود و گفت از شما چه پنهان تدارک شام را دیده ام. در دو اطاق کوچک زندگی میکرد که در آن یک تختخواب آهنی ساده و یک میز و چند صندلی و فرش شبیه به زیلو دیده میشد. او گفت روز ۲۵ مرداد وقتی هیئت دولت تشکیل شده بود من پیشنهاد کردم نصیری و سایر افسران بازداشت شده به جرم قیام علیه مصالح کشور و نهضت ملی فوراً در یک دادگاه صحرائی محاکمه و اعدام شوند که متأسفانه این پیشنهاد به تصویب نرسید که شاید میتوانست مسیر تاریخ را تغییر دهد. روز ۲۸ مرداد که به دکتر مصدق پیشنهاد کردم وضع وخیم است و از اینجا برویم مصدق گفت شما همه بروید و من اینجا میمانم تا در راه نهضت ملی کشته شوم. گفتم سزاوار نیست به دست دشمن کشته شویم بهتر است خودکشی کنیم. هفت تیر خود را درآوردم تا خودکشی دسته جمعی انجام شود مصدق گفت راضی نمیشوم به دست خودتان یا دشمن از بین بروید مرا به حال خود بگذارید و از این خانه خارج شوید. گفتم ما نمیرویم و میمانیم و کشته می شویم. مصدق ناراحت شد و قبول کرد که از خانه خود خارج شود و با کمک به مصدق او را از نردبان بالا بردیم و به خانه همسایه رفتم.

حسین علاقبند (معروف به سلطان پنبه ایران) در لندن به نویسنده کتاب چنین گفت:

عصر روز ۲۸ مرداد در منزل بودم که هشیار خواهرزاده ام به اتفاق خواهرم و اعضای خانواده اش به خانه ما آمده اظهار داشت دکتر مصدق و چند تن از

همکارانش با نردبان به خانه ما آمده اند. حمله کنندگان به خانه دکتر مصدق به انجمن فرهنگی ایران و شوروی که در همسایگی ما قرار دارد آسیبهائی رسانده قصد ریختن به خانه ما را داشتند که به علت مداخله دو افسر ارتش (فرزندان سرلشکر بوذرجمهری) که در مجاورت خانه ما زندگی میکنند و با تهدید اسلحه توانستند مردم را متفرق کرده و ما را از محاصره نجات دادند که خود را به اینجا رسانیده ایم. من که از سالهای قبل به دکتر مصدق ارادت مخصوص داشتم از این خبر خیلی ناراحت شده گفتم شما چاره نداشتید که اعضای خانواده را نجات بدهید ولی حالا من وظیفه خود میدانم از این میهمانان که به منزل شما وارد شده اند تا حد توانائی پذیرائی کنم. لذا کلید منزل او را گرفته با مقداری مواد خوراکی با ماشین سواری از طریق خیابان پهلوی جنوبی به طرف کوچه بوذرجمهری که در ضلع جنوبی منزل قرار داشت بروم. اعضای خانواده ام مرا از این کار منع کردند و گفتند ممکن است این کار خطرانی داشته باشد ولی به آنها گفتم چون با نیت خیر برای انجام کار خیر حرکت میکنم امیدوارم خدا به من کمک کند و اتفاق سوئی رخ ندهد.

در بین راه شاهد ازدحام مردم و عده ای نظامی بودم که آن حدود را محاصره کرده بودند. گذشتن از محاصره کار آسانی نبود ولی با کمک یک افسر توانستم وارد منزل بشوم. در اطاقها اثری از آنها نبود. در زیرزمین منزل دبیران منشی دکتر مصدق را که از همکلاسی های من در دبیرستان معرفت بود یافتم. خیلی خوشحال شد. از محل اقامت سایرین پرسیدم گفت آنها مدتی در این زیرزمین ماندند ولی پس از مشورت با یکدیگر به علت ازدحامی که در پشت درب این منزل بود تصمیم گرفتند خود را به منزل همسایه بعدی (هریسچیان) برسانند. گفتم آیا صلاح میدانید که به منزل هریسچیان بروم او گفت صلاح نیست چون رفتن با نردبان به آن خانه ممکن است جلب توجه کرده و به ضرر آنها تمام شود. ولی دبیران از من خواست که موجبات انتقال او را به منزلش فراهم کنم. مواد خوراکی را به او داده و روز ۲۹ مرداد او را انتقال دادم.

دکتر مصدق و همکارانش بعداً از منزل هریسچیان به منزل ندیمی و سپس به منزل مهندس معظمی رفتند که همه این خانه ها در کنار هم قرار داشت و از آنجا خود را تسلیم نمودند.

علاقبند میگفت برای نخستین بار در اردیبهشت سال ۱۳۲۵ در بیروت در یکی از هتلهای با دکتر مصدق آشنا شدم. وقتی خود را معرفی کردم گفت من فامیل شما را به خوبی میشناسم. سپس گفت دخترم را میخواهم برای معالجه به سویس ببرم ولی به علت مشکل بودن وسایل حمل و نقل به ایران مراجعت کردند.

مجدداً در سال ۱۳۲۶ در تهران با دکتر مصدق دیداری داشتم که مرا با گرمی پذیرفت. گفتم شما در بازار طرفداران زیادی دارید و هر اقدامی در جهت سعادت مردم ایران به عمل آورید بازار پشتیبان شما خواهد بود. این ملاقاتها مرتب صورت میگرفت و ارادتم به دکتر مصدق روز به روز زیادتر میشد. آخرین بار که دکتر مصدق را دیدم هنگام مراجعت از دادگاه لاهه بود. همراه گروهی از تجار و بازاریها خدمت شان رسیدیم که با گرمی ما را پذیرفتند و بار دیگر پشتیبانی بازار را اعلام کردیم.

از نکات جالب اینکه چند روز بعد از ۲۸ مرداد يك عينك در همان زیر زمین پیدا شد. ما حدس زدیم که متعلق به آقایان میباشد. وسیله یکی از بستگان نزدیک دکتر مصدق که اجازه ملاقات داشت عينك را برای ایشان فرستادیم که ضمن تشکر گفتند این عينك مال من است که در جریان ۲۸ مرداد آنرا گم کرده ام و حالا از پیدا شدن آن بسیار خوشحال هستم.

در جریان محاکمه دکتر مصدق در دادگاه خطاب به ایشان گفته شد (شما اشتباهاتی نمودید که مردم در روز ۲۸ مرداد به خانه شما حمله کردند و منزل شما غارت شد.)

دکتر مصدق در جواب گفت از لحاظ من، مردم کسانی هستند که این عينك را پیدا کرده با وجود همه مشکلات پس از جستجوی زیاد آنرا در این بازداشتگاه به من رساندند. ولی آن مردمی که شما میگوئید اکثراً ایادی شما بودند و چك دلاری که در آن ایام به ریال تبدیل شده بود آنها را به راه انداخت.

علی آبتین که پس از واقعه ۲۸ مرداد همراه زاهدی در مجلس سنا به نخست وزیری رفته و امور دفتري نخست وزیری را اداره میکرد در لندن به نگارنده گفت وقتی اطلاع حاصل شد که دکتر مصدق وسیله تلفن با سرلشکر زاهدی مذاکره و خود را معرفی کرده بلافاصله به سرتیپ دفتري رئیس شهربانی که برادر زاده

مصدق بود دستور داده شد که نسبت به انتقال مصدق و همکارانش اقدام کند بدون اینکه کوچکترین بی احترامی به مصدق بشود. به همین جهت عده ای از مأمورین به خانه مهندس سیف الله معظمی رفته و مصدق و چند تن از همکاران او را به شهربانی و از آنجا به باشگاه افسران آوردند. در باشگاه افسران اردشیر زاهدی تا پای پله ها به استقبال مصدق رفت و با ادای احترام نخست وزیر سابق را به اطاق سرلشکر زاهدی راهنمایی کرد. دکتر شایگان و چند تن دیگر همراه او بودند که دکتر شایگان هم با مصدق وارد اطاق زاهدی شد. سرلشکر زاهدی با خشونت به دکتر شایگان گفت که فوراً از اطاق خارج شود. زاهدی با مصدق با احترام رفتار کرد و هر دو نفر در اطاق نشسته قدری صحبت کردند که هیچکس از آن مذاکرات با اطلاع نیست. سپس در باشگاه افسران یکی از اطاقها به مصدق و چند اطاق به همکارانش اختصاص داده شد که چند شب در آنجا بودند. از نکات جالب اینکه در آن اطاق بلندگو وجود داشت که صدای رادیو تهران پخش میشد که به مصدق و همکارانش به شدت حمله میکردند و این عمل آنها را خیلی رنج میداد. پس از چند روز همه آنها به لشکر ۲ زرهی منتقل و پس از بازجوئیها به سلطنت آباد بردند که محاکمه صورت گرفت.

روزنامه کیهان چنین نوشت:

موقعی که دکتر مصدق از پله عمارت باشگاه افسران بالا رفت سرلشکر زاهدی در آستانه در پیدا شد. مصدق به زاهدی نزدیک گردید و با خنده گفت (تبریک عرض میکنم). زاهدی به مصدق سلام نظامی داد و روی ایشان را بوسید و دستشان را فشرد و گفت مطمئن باشید اعلیحضرت دستور داده اند که موئی از سر شما کم نشود. هر طور میل دارید استراحت فرمائید. سپس دکتر مصدق با آسانسور به طبقه فوقانی باشگاه افسران انتقال داده شد و اطاق مخصوص اعلیحضرت در اختیار دکتر مصدق گذاشته شد و یک سریاز هم مأمور مشارالیه گردید.

اردشیر زاهدی چنین گفته است: "موقعی که دکتر مصدق از پلکان عمارت باشگاه بالا آمد نزد پدرم هدایت شد. بابا از پشت میز بلند شد و آمد به طرف

دکتر مصدق و بازوانش را گرفت و او را در بغل فشرد و تعارف کرد که بر صندلی بنشینند. هر دو خیلی منقلب بودند."

ژراردو ویلیه فرانسوی مینویسد: "وقتی مصدق خود را تسلیم میکند با پیژاما به باشگاه افسران آورده میشود. یک پلیس طپانچه اش را برای حمله به مصدق در می آورد ولی اردشیر زاهدی مانع میشود و طپانچه را از او میگیرد. حالت مصدق رقت انگیز بود. نفس میزد و میلرزید. اردشیر او را به دفتر پدرش راهنمایی کرد. تیمور بختیار هم آنجا بود. مصدق وقتی وارد اطاق زاهدی میشود. حالت رقت به او دست میدهد و مصدق و زاهدی یکدیگر را میبوسند. زاهدی میگوید: صلح با شما.. من بدخواه شما نیستم محاکمه شما درست و حسابی انجام میشود."

دکتر سپهر ذبیح می نویسد :

در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد هندرسن سفیر آمریکا به دیدن دکتر مصدق رفت و گویا به مصدق گفته بود که دیگر حکومت او را به رسمیت نمی شناسد و به او تکلیف کناره گیری کرده بود ولی مصدق هم تهدید کرده بود که فردا با آمریکا قطع رابطه خواهم کرد.

دکتر مصدق از یکطرف تصمیم داشت که نماینده ویژه ای به رم نزد شاه بفرستد که یا بی درنگ به ایران بازگردد و یا مسئولیت کشور را که در آستانه بی نظمی است پذیرا شود. همچنین به دکتر صدیقی وزیر کشور دستور داد که اقدامات مقدماتی را برای برگزاری یک رفراندوم جدید در زمینه تعیین تکلیف رژیم تدارک ببیند. روز ۲۸ مرداد ارتشیان دسته دسته به تظاهر کنندگان میپیوستند و ریاحی به مصدق گزارش داد نمیتوان به واحدهای ارتشی زیاد اطمینان داشت زیرا طرفداران شاه رو به افزایش است و ارتش دیگر قادر به کنترل نیست. همچنین افسران مسئول رادیو تهران همراه با افراد گروهان خود به مخالفان پیوسته اند و افرادی نظیر شعبان جعفری و طیب حاج رضائی آماده حمله به خانه دکتر مصدق هستند. هیئتی که از طرف توده ایها با مصدق تماس گرفت نتوانست موافقت او را برای پخش سلاح بین توده ایها و اعضای جبهه ملی جلب کند. مصدق گفته بود

که حاضر است طرفداران شاه او را زجرکش کنند اما خطر يك جنگ داخلی را نپذیرد. نماینده زاهدی با رئیس ستاد ارتش تماس گرفت و از او خواست که در برکناری مصدق با او همکاری کند. رئیس ستاد هم این پیام را به مصدق رساند که در آن وقت در خانه خود محاصره شده بود. ریاحی بین مصدق و زاهدی میانجی شد و به دکتر مصدق پیشنهاد کرد که اگر تسلیم شود ترتیب پرواز او را از تهران خواهد داد. در این وقت حمله به خانه مصدق شروع شد. سرهنگی که با مصدق ملاقات کرده بود گفت (پیرمرد از خانه اش بیرون نمی آید و میگوید نخست وزیرم و از تهدید اراذل و اوباش هم واهمه ای ندارم) با این طرز رگبار مسلسل به سوی خانه او همراه غارت خانه اش شروع شد. خبر تصرف خانه مصدق در رادیو پخش شد و سرلشکر زاهدی به باشگاه افسران رفت.

در باره کودتای ۲۸ مرداد عده ای معتقدند که آمریکا و انگلستان و عمال آنها نقش مهمی در این کودتا داشته اند. محمود تفضلی نوشته است که بحران سیاسی داخلی ایران در دوره دوم نخست وزیری دکتر مصدق عامل عمده مولد شرایط عینی کودتا بود و این موضوع را نمیتوان نادیده گرفت.

عده ای معتقدند که دور شدن رهبران مذهبی از قبیل آیتالله کاشانی و آیتالله بهبهانی از دکتر مصدق تا حدودی ناشی از خطر شدید حزب توده بود که عقیده (شاه بهتر از حزب توده است) تکیه گاهی برای گروههای مذهبی درآمد و همه مصدق را رها کردند. در چشم ناظران داخلی و خارجی دکتر فاطمی مورد اعتمادترین یار مصدق بود و شاه میخواست او را از مصدق جدا سازد که نشد و زندگی خود را به خطر انداخت و مصدق هم او را پسر سوم خود میدانست. فاطمی جداشدگان از مصدق را فرصت طلب و انشعاب کنندگان را خائن میخواند و خطرات حزب توده را ناچیز میشمرد. او که طرفدار اقتصاد بدون نفت بود و راه حل را امکان پذیر نمیدانست و میگفت این بهائی است که ملت باید برای حفظ حیثیت مملکت بپردازد. میگفت باید بسیاری از مخالفین حکومت را از میان برداشت ولی میگفت نخست وزیر طرفدار اصول دموکراسی است و حاضر نیست به اقدامات خلاف دموکراسی دست بزند. فاطمی میگفت مصدق قادر است که مخالفان را از میدان بیرون کند و قدرت توطئه چینی شاه هم کم شده است. این خوشبینی های فاطمی تا حدودی نابجا و بر حسب اتفاق مهلك بود. شاید غلط

ترین محاسبه فاطمی مربوط به حمایت مردم از جبهه ملی و عدم فعالیت حزب توده بود. در جریان کودتای ۲۸ مرداد قشر بزرگی از مردم علاقمند به سیاست در گوشه ای ایستادند تا شاهد سقوط حکومتی باشند که مدتها مرحله جدیدی از ناسیونالیسم ایران بود. دلیل عمده بی حرکتی مردم ناشی از خطر شدیدی بود که از جانب حزب توده احساس میکردند. کوتاهی ارتش در وفادار ماندن به دکتر مصدق را هم میتوان به عوامل چندی نسبت داد. از جمله بیم و هراس ارتشیان از طغیان حزب توده بود که ۶۰۰ افسر توده ای در ارتش و شهربانی خدمت میکردند.

علاوه بر آن قبل از اینکه (سیا) طرح آژاکس را برای سرنگونی حکومت مصدق تهیه کند انگلیسها عوامل خود را مخفیانه در ایران برای کودتای قریب الوقوع آماده میکردند. سه نفر که عملیات مشترک انگلستان و سیا را در ایران هم آهنگ میکردند عبارت از (آنتونی کومو) مأمور سیا در پوشش دبیر سفارت آمریکا در تهران- (ارنست پرون) دوست قدیمی شاه- شاپور ریپورتر یک زردتشی ایرانی که به نام شاپور جی مدتی مشاور نخستین سفیر هند در آن سفارت کار میکرد. این سه نفر شبکه ای را اداره میکردند که تعدادی از ایرانیان در آن عضویت داشته اند. کومو توانست موافقت وزارت خارجه آمریکا را بگیرد که شاپور ریپورتر به عنوان مترجم با او کار کند. ارنست پرون با سازمان جاسوسی انگلستان همکاری داشت و رابط دربار و عملیات آژاکس بود. علت اینکه دولت انگلستان به شاپور ریپورتر لقب "سر" را داد در سال ۱۹۶۰ به خاطر عملیاتش در طرح آژاکس بود. او همچنین معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا و ملکه فرح بود و به تدریج از مشاورین شاه شد. او در خرید تانکهای چیفتن مورد اتهاماتی قرار گرفت که تبرئه گردید. بعد از انقلاب تمام اموالش در ایران مصادره شد.

(ویلبرایولند) ادعاهای کرومیت روزولت را در باره طرح آژاکس که ضربه نهائی را بر پیکر حکومت مصدق وارد ساخت مورد استهزاء قرار داده و ادعای روزولت را که با برداشتن یک میلیون دلار از صندوق سفارت آمریکا در تهران ترتیب کودتا را داد مورد تردید قرار داده است. ایولند مینویسد که روزولت برخلاف دستور دالس با شاه تماس گرفت که این موضوع فوراً به مصدق گزارش شد و

کودتای مقدماتی ۲۸ مرداد کشف گردید. رفتن شاه در ۲۶ مرداد از کشور به خاطر همین موضوع بود.

سپهر ذبیح که خود مدتی سردبیر روزنامه باختر امروز و از طرفداران دکتر مصدق است در این کتاب تحقیقی چنین مینویسد:

پر واضح است که سقوط حکومت مصدق را نمیتوان فقط زائیده طرح آژاکس، عدم اطاعت نظامیان از او، یا یک عامل خاص دیگر دانست. بررسیهای دقیق نشان میدهد که ضعف های رژیم نیز در این موضوع مؤثر بود. از میان ضعفهای حکومت مصدق برخی از ذات نظام سیاسی ایران سرچشمه میگرفت و سایر ضعفها ناشی از شیوه حکومت مصدق و تا حدودی منعکس کننده شخصیت و جهت گیری او بود. دکتر مصدق در دوره دوم نخست وزیری خود درصدد برآمد که به درمان بعضی از بیماریهای مزمن نظام سیاسی ایران بپردازد که از آن جمله محدود کردن اختیارات مجلس و شاه بود که این اقدامات با شکست در حل مسئله نفت به تدریج او را بر سر دو راهی قرار داد که راه حلی نمی یافت.

فشار گروههای تند روی جبهه ملی با پذیرش هر راه حلی برای دعوی نفت سازگاری نداشت و به معنای پایان زندگی سیاسی مصدق بود.

سرهنگ نجاتی نامه سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق را که در تاریخ ۲۵ فروردین ۵۹ نوشته شده چنین نقل میکند:

با وجودیکه جزئیات وقایع ۲۴ تا ۲۸ مرداد را نوشته ام ولی هنوز موقع افشای کامل آن نرسیده است. یکی اینکه وقتی دسته ای شکست بخورد هر کدام تقصیر را به گردن دیگری می اندازد در حالیکه فرد فرد آنها هر یک به نسبتی مقصودند ثانیاً شخصیت دکتر مصدق هنوز برای ملت ایران ارزش دارد و باز هم باید سالهای دراز میلیون ارزش او را هر روز بالاتر ببرند. شاید ذکر بعضی اتفاقات صحیح نباشد چون هر سیاستمداری ممکن است اشتباه کند پس باید سالها بگذرد تا بتوان عادلانه قضاوت کرد.

من وقتی در ستاد بودم خیلی از اعمال هیئت دولت و نظریات خود دکتر مصدق را منطبق با وضع سیاسی دنیا نمیدیدم ولی همواره فکر میکردم که ناخدای

کشتی او است و باید چشم بسته به او اعتماد کرد. بارها به سرلشکر مهنا معاون وزارت جنگ میگفتم از پشت میز ستاد به زندان خواهم رفت، معه‌ذا معتقد بودم که باید ماند و دستورات مصدق را اجرا کرد. روز ۲۵ مرداد که شاه فرار کرد ژنرال مک کلور رئیس مستشاری نزد من آمد و از قول سفیر آمریکا گفت که او و سفیر نماینده آمریکا نزد دربار یعنی شخص شاه هستند و حالا که شاه رفته است آنها سمتی نزد مصدق ندارند. من جواب دادم که شاه، دکتر مصدق، دولت و ارتش یکی و همه در خدمت ایران هستند و شما مأموریت تان نزد کشور ایران است و تغییری در مأموریت تان داده نشده است. البته مأموریت مک کلور این بود که مرا از مصدق جدا کند به عنوان اینکه منم رئیس ستاد هستم. قبلاً آمریکائیاها سعی کرده بودند مرا از تهران دور کنند.

روز ۲۸ مرداد تا ساعت ۱۷ در ستاد پشت میزم بودم. در آن ساعت تعدادی از افسران مرا به زور برای حفظ جانم از ستاد خارج کردند و با جیب سرتیپ همت پهلوان از عموزاده های شاه که جزو ملیون میباشد به خانه او رفتیم و فوراً نامه ای به زاهدی به شرح زیر نوشتم که بدهند به باتمانقلیچ :

"اینجانب سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش در منزل سرتیپ پهلوان هستم." ساعت ۲ بعد از نصف شب از ستاد آمدند عقب من و رقم به ستاد که مدت ۴ روز تا مراجعت شاه در آنجا بودم و شام و نهار را با باتمانقلیچ میخوردیم. روزیکه شاه برگشت و قرار بود باتمانقلیچ نزد او برود به من گفت (تقی بیا با هم همکاری کنیم) جواب دادم حرفی ندارم بیک شرط، حالا که تودر ستاد هستی، زاهدی را زندانی کن، مصدق بشود نخست وزیر، آنوقت با تو همکاری خواهم کرد. عین حرفهای مرا به شاه گفته بود و طبعاً همان شب به جمشیدیه منتقل شدم و تحت مراقبت. ما بقی داستان و محاکمه را که میدانید.

ریاحی همچنین در خاطرات خود در روزنامه پرخاش چنین گفته است:

سرتیپ دفتری با دکتر مصدق نسبت داشت به همین جهت مورد اعتماد او بود. ولی در جریان ۲۸ مرداد دو دوزه بازی میکرد. قبلاً در مخفی گاه از زاهدی حکم ریاست شهربانی اش را گرفته بود و همچنین به دکتر مصدق هم آمادگی خود را برای تصدی پست شهربانی اعلام کرده بود تا در لباس دوست به دشمن خدمت کند. صبح روز ۲۸ مرداد نزد دکتر مصدق میرودم. در حضور مهندس

رضوی میگوید سرتیب دفتری را به جای سرتیب مدبر به ریاست شهربانی منصوب کنید. عرض کردم که مورد اعتماد نیست. فرمودند حتماً باید رئیس شهربانی بشود چون به ایشان اعتماد دارم. نتیجه این شد که به کمک فرمانداری نظامی يك واحد نظامی که باید بلوا را خاموش کند آنها را علیه حکومت مصدق وادار به اقدام کرد. متأسفانه وقتی ما متوجه شدیم که اگر واحدهای ارتش را که به نفع مصدق کار میکردند وارد عمل میکردیم خونهای زیادی ریخته میشد و دکتر مصدق چنین کشتاری را هرگز به سود خود تجویز نمیکرد.

همچنین سرتیب ریاحی در پاسخ بعضی از روزنامه ها چنین نوشته است:

در روز ۲۵ مرداد من کودتا را نقش بر آب کردم زیرا آمریکاییها و انگلیسها روی طرح کودتای شاه و نصیری در شب ۲۵ مرداد حساب میکردند. برنامه این بود که پس از دستگیری مصدق و من و فاطمی و حق شناس بلافاصله زاهدی را بر مسند نخست وزیری بنشانند. همچنین ستاد ارتش طرحی برای جلوگیری از آشوب تهیه کرده بود به این صورت که در چهار رده متوالی طرحهایی تهیه کرده بود. اول اینکه سرهنگ حسینعلی اشرفی فرماندار نظامی تهران و فرمانده تیپ يك واحدهائی درحال آماده باش داشت. ثانیاً شهربانی قسمتی از افراد خود را در صورت لزوم در اختیار او میگذاشت. ثالثاً واحد موتوریزه باغشاه در اختیار فرماندار نظامی قرار داشت در مرحله چهارم به دستور رئیس ستاد واحدهای زرهی به خصوص تیپ ۲ زرهی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ ممکن بود وارد عمل شود. ضمناً مسلم است که جریانات ۲۸ مرداد به طور قطع اتفاق نمی افتاد اگر مصدق با اصرار هر چه تمامتر نمیخواست که سرتیب دفتری رئیس شهربانی شود که دست روی واحدهای موتوریزه باغشاه بگذارد.

مسعود بهنود مینویسد:

روز ۲۳ مرداد روزی بود که میبایستی ارتش طبق برنامه تنظیمی کرومیت روزولت دست به کودتا بزند. سازمان نظامی حزب توده از نقل و انتقالات و دستورات محرمانه با خبر شد. با ارسال گزارش جامعی برای دکتر مصدق عملاً کودتا را خنثی کردند.

تمام این روزها حزب توده و سازمان مجهز نظامی اش مشغول کار بوده و نیروی

خود را در حال آماده باش نگهداشته بودند و در جلسات مخفی رهبری طرح روزهای بعد را میریختند. از سوی دیگر ارتباط آنها با مصدق از طریق مریم فیروز ممکن شده بود. توده ایها هرچه پافشاری میکردند سفارت شوروی به آنها اجازه عملیات بزرگتر را نمیداد زیرا کرملین هنوز درگیر مسائل ناشی از مرگ استالین بود. در داخل حزب گروهی به سرکردگی کیانوری و روزبه معتقد بودند که علیرغم میل سفارت شوروی حزب باید سازمان نظامی خود را وارد عمل کند ولی اکثریتی به رهبری دکتر یزدی سیاست مماشات را توصیه میکردند.

به هر حال حزب توده با استفاده از آزادیهای که مصدق آگاهانه به قصد ترساندن آمریکاییها به آنها داده بود حیات تازه ای در ارتباط با دولت مصدق به دست آورده بود. از جمله خواسته های حزب توده انحلال مجلس با فراندم و برخورد قاطع با توطئه های دربار بود. دکتر فاطمی و چند تن موافق تند روی بودند ولی اکثریت در دولت خصلت میانه روی داشتند. مصدق نیز با گروه دوم همدل بود.

در روز ۲۳ مرداد که روز کودتا بود توده ایها از مصدق خواسته بودند که دست به ضد کودتا بزنند ولی مصدق بی اعتنا به همه حوادث از شاه خواست که نتیجه فراندم را صحنه بگذارد.

کودتاچیان با افشای رازشان ضربه سختی خوردند. اما دانستند که دولت کاری علیه آنها انجام نمیدهد. آنها با فرستادن بالن سفید به آسمان تهران دیگران را از تعویق طرح باخبر ساخته و اجرای آنها به روزهای بعد موکول کردند. تاریخ ۲۵ مرداد نیز توسط سازمان نظامی حزب توده به اطلاع مصدق رسید. به همین جهت سرتیب ریاحی رئیس ستاد از طرف مصدق مأمور شد که به نیروهای طرفدار دولت در ارتش آماده باش بدهد. در نیمه شب ۲۵ مرداد تلفن مستقیمی که مصدق به دختر دایی اش داده بود به صدا درآمد و کیانوری ماجرای دستگیری و جزئیات شروع وقایع را به اطلاع مصدق رسانید و گفت هم اکنون چند کامیون برای دستگیری نخست وزیر و گروهی با جیب برای دستگیری رئیس ستاد ارتش در راهند. آماده باش فوری کار خود را کرد. سرهنگ نصیری توسط سرهنگ ممتاز و معاونانش سرگرد موسی مهران و سرگرد ایرج داورپناه دستگیر شد. تا صبح عده ای از عوامل اصلی کودتا شناسائی و دستگیر شدند. وقتی خبر شکست

کودتا به کرومیت روزولت رسید تلگرافی به دالس اطلاع داد که اطلاعات مأمورین انگلیسی بر آنها پیشی داشته است زیرا انگلیسها باتوجه به وجود سازمان نظامی حزب توده از کرومیت روزولت خواسته بودند که کودتا را از ارتش شروع نکند. روزولت دریافت که باید نقشه انگلیسها را به اجرا میگذاشت. چون زمان زیادی هنوز باقی مانده بود.

مأمورین به اسناد دقتر محرمانه شاه راه یافتند که همه اسناد طبق دستور قبلی برای نخست وزیر برده شد.

سرهنگ نصیری در بازجوئی خیلی ضعف نشان داد در حالیکه سرهنگ عباس شقاقی با شجاعت صحبت میکرد و حتی به نصیری نهیب زد. سروان مهدی رحیمی تمام اعترافات نصیری را ثبت کرد. از همانجا رابطه صمیمانه ای بین نصیری و رحیمی بوجود آمد که یکی رئیس ساواک و دیگری رئیس شهرستانی شد ولی سرهنگ شقاقی بعداً با گلوله خودکشی کرد.

فرار شاه به بغداد مردم را به هیجان آورد. مصدق و کاشانی هیچکدام با عزل شاه موافق نبودند. مصدق اسنادی را که از دقتر شاه به دست آورده بود در گاوصندوق خانه اش پنهان کرد. در جلسه هیئت دولت با تندی از فاطمی خواست که به جای پیشنهاد تغییررژیم بهتر است که خبر ائتلاف دولت با توده ایها را انکار کند. در همین جلسه هیئت دولت، مصدق دستور داد که هیئت دولت متن تلگرافی را تهیه کند که باید روز بعد برای شاه فرستاده شود تا تکلیف را روشن کند.

"راجرکوپر" انگلیسی که بنام جاسوس در رژیم اسلامی زندانی شده ضمن اعترافات تلویزیونی خود چنین گفت:

در دوره ۲۰ ساله قبل از انقلاب اسلامی که در ایران حضور داشتم علاقه سازمان اطلاعاتی ما در همه زمینه ها به خصوص امور مالی و سیاسی ادامه داشت تا مقامات لندن سیاست مناسبی برای حفظ منافع بریتانیا در ایران داشته باشند.

بعد از قطع رابطه ایران و انگلیس و اخراج انگلیسها از ایران در زمان دکتر مصدق سازمان اطلاعاتی انگلیس مجبور شد تکیه خود را بر استفاده از شبکه عوامل ایرانی خود و تعداد محدودی از عوامل کشورهای جهان سوم که در ایران

مقیم بودند بگذارد. همچنین مقامات انگلیسی تصمیم گرفتند آمریکا و سیا را در جریان بگذارند. در مذاکراتی که در لندن و واشنگتن بعمل آمد موافقت آیزنهاور جلب شد. مقرر گردید انگلیسها از پایگاه عملیاتی خود در بحرین و کویت و عراق استفاده کنند. مبادله اطلاعات بیشتر از طریق مسافرینی بود که به این کشورها می آمدند و همچنین انگلستان با بی سیم توسط عوامل مهم خود در ایران در جریان کارها بود. در عین حال انگلستان مقداری از مخارج کودتای ۲۸ مرداد را پرداخت به خصوص پرداخت علی الحساب به بعضی از رهبران کودتا که اصرار کرده بودند پول خود را به ارز در بانکهای خارج دریافت کنند.

به طور خلاصه میتوان گفت که نقش سازمان اطلاعاتی انگلستان در کودتای ۲۸ مرداد طراحی و برنامه ریزی و سازماندهی و نقش سیا بیشتر اجرایی و عملیاتی بود.

نقش انگلستان در کودتای ۲۸ مرداد تاکنون ناشناخته مانده و این کودتا يك ابتکار آمریکائی دانسته شده است در حالیکه در اصل این کودتا ساخت انگلیس بود. در آن موقع دولت انگلستان نخواست نقش خود را آشکار کند برای اینکه سابقه چند قرن دخالت استعمارگری ما معلوم بود. نقشه و طرح دارای سه مرحله بود. مرحله اول عملیات کودتا توسط زاهدی که توسط انگلیسها و سیا انتخاب شده بود و طی تظاهرات باید نخست وزیر دستگیر و زاهدی جای او را میگرفت ولی اگر این اقدامات کافی نبود با استفاده از نیروهای نظامی و عوامل انگلیسها در تهران و شهرستانها مرحله دوم باید اجرا میشد و شاه که از ترس فرار کرده بود دومرتبه به ایران باز میگشت. مرحله سوم عبارت بود از کودتای جداگانه در خوزستان که تحت حمایت نظامی انگلیسها از پایگاههای نظامی در عراق و خلیج فارس و يك حاکم دست نشانده در آن منطقه به قدرت میرسید. اتفاقاً حوادث پائیز ۱۳۵۹ بعد از انقلاب در آن منطقه با مرحله سوم کودتای ۲۸ مرداد شباهت عجیب دارد.

به طور کلی انگلستان و آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد همکاری نزدیکی در امور اطلاعاتی و سیاسی داشته و مشترکاً در برابر بلوک شرق هم آهنگ بودند. در امور نفتی میکوشیدند که اوپک ضعیف شود و قیمت نفت ارزان نگه داشته شود ولی دو کشور در امور تجاری و صادراتی با هم رقابت داشتند و بین دو سازمان

اطلاعاتی انگلستان و شوروی همیشه رقابت وجود داشته است.

ملکه ثریا در خاطرات خود مینویسد :

داشتیم در هتل اکسلسیور نهار میخوردیم که خبرنگار آسوشید پرس به طرف ما دوید و خبری را نشان داد که مصدق سقوط کرد. گارد شاهنشاهی تهران را فتح کرد... زاهدی نخست وزیر شد. رنگ چنان از چهره شاه پریده بود که ترسیدم سگته کند. شاه گفت اگر این خبر حقیقت داشته باشد ایران مجدداً دارای حکومت قانونی شده است. در این صورت من و ملکه هرچه زودتر به ایران برمیگردیم. وقتی برای رفتن به اطاق وارد آسانسور شدیم شاه مرا در آغوش کشید و با شعف گفت شما از کجا میدانستید؟ چطور به دلتان برات شده بود. آن وقت ما نمیدانستیم چه اتفاقی افتاده ولی بعداً از قهرمانان وقایع چنین شنیدیم: سرلشکر زاهدی با توزیع فرمان نخست وزیری خود یاغی گری مصدق را به اطلاع عموم رسانید. مصدق افراد گارد شاهنشاهی را خلع سلاح کرد. خیابانها پر از تظاهرات شد. سفیر شوروی باور کرده بود که روح (کرنسکی) در مصدق حلول کرده است. سفیر آمریکا به مصدق پیغام داد که اگر در برابر اقدامات توده ایها نقش تماشاچی را به عهده بگیرد دولت آمریکا دستور خواهد داد که سه هزار آمریکائی از ایران بروند. این اقدام در مصدق اثر کرد و دستور داد شهرداری جلوی تظاهر کنندگان را بگیرد. حزب توده هم طرفدارانش را کنار کشید. شوارتسکف هم در این وسط نقشی داشت میگویند ۶ میلیون دلار بذل و بخشش کرد. روسها هم در این جریان با حربه رویل به میدان آمدند. پس از پیروزی قیام تلگرافی از ژنرال زاهدی به این مضمون رسید: (ملت و ارتش بی تابانه تشریف فرمائی اعلیحضرت را انتظار میکشند. تا نهایت شاهدوستی و وفاداری خود را به حضور ملوکانه اعلام کنند). شب هنگام موقع شام شاه گفت: ثریا شاید صلاح در این باشد که همراه من به تهران نیائید. میل دارم چند روزی در رم بمانید. مثل اینکه از عرش سقوط کرده باشم. من که بدترین ساعات زندگی او را تحمل کرده بودم چرا حق نداشته باشم در موقع پیروزی در کنارش باشم. شاه اضافه کرد مسئله امنیت جانی شما در میان است. البته قدرت در دست ماست ولی بعید نیست که یکدفعه وضع عوض شود. خواهش میکنم اینجا بمانید تا اوضاع

سیاسی کاملاً آرام شود. خواهش من فایده نداشت. من با دلشکستگی هرچه تمامتر دستور او را که از تصمیم خیرخواهانه اش بود اجرا کردم. وقتی تقاضای اعدام مصدق شد من که اساساً با اعدام مخالفم از شاه پرسیدم آیا او را اعدام میکنید؟ شاه گفت من از مصدق نفرت ندارم اگر او نبود شاید نفت ما هنوز دست بیگانگان بود. به علاوه صحیح نیست از او يك شهید بسازیم. شاه حکم اعدام را به سه سال زندان تبدیل کرد. با اینکه ۸۰ سال از سنش میگذرد معهذا هنوز يك یاغی باقی مانده است.

یکی از بستگان دکتر دادمرز رئیس سابق بنگاه داروئی نقل میکرد که چندی پس از ۲۸ مرداد به رم و به هتل اکسلسیور رفته بود. یکشب در آنجا وقتی به بار هتل میرود پیشخدمتی که در آنجا به کار مشغول بود گفت اینجا از نظر شما ایرانیها خاطره تاریخی دارد زیرا شاه ایران پس از اینکه از ایران به رم آمد شبها اینجا می آمد و به شدت نگران اوضاع ایران بود که حتی چند بار چشمانش پر از اشک شده بود. در همین هتل بود که به شاه ایران خبر سقوط دکتر مصدق داده شد که وقتی شنید با شادی و شغف فراوان از آن استقبال کرد در حالیکه روزهای دیگر بسیار متأثر و غمگین بود.

فیتز جرالدر در نوشته های خود (درباره نفت و کودتا) مینویسد:
 وقتی در رم به شاه تلکس میشود که نیروهای شاهنشاهی و مردم بر اوضاع مسلط هستند و زاهدی طبق فرمان شاه نخست وزیر شده شاه از جای خود بلند شده به روزنامه نگاران میگوید: (میدانستم که مردم مرا میخواهند. این يك انقلاب است.. عادلانه و اقتضار انگیز - ما اکنون يك حکومت قانونی داریم. همه چیز بهبود خواهد یافت. ما به کشور خود باز میگردیم.) شاه میگوید منتظر تلگراف زاهدی هستم تا به ایران بروم. شاهدخت اشرف با عجله با اتومبیل از (ژان لوپون) در جنوب فرانسه عازم رم شد. آنقدر عجله داشت که گذرنامه خود را فراموش کرده بود. در رم ایتالیا توجه یافت که گذرنامه ندارد ولی به هر صورت بود خود را به رم رسانید. وقتی به رم رسید خواهر و برادر دوقلو یکدیگر را در بغل گرفته غرق در شادی شدند. وقتی شاه به تهران میرسد چند تن از

مستقبلین روی پای شاه میافتند ولی شاه زاهدی را در بغل گرفته میبوسد . به تمام کسانی که به استقبالش آمده بودند سلام میدهد . برای شاه کابوس تمام شده بود ولی برای مصدق موقع دادن حساب رسیده بود .

ژرار دوویلیمی نویسد :

وقتی خبر پیروزی سلطنت طلبان به شاه رسید غرق خوشحالی شد . لحظه ای بعد به او خبر دادند که نظام السلطان خواجه نوری سفیرش در انتظار او میباشد . شاه گفت به او بگوئید با آن رفتار ناشایسته اش چطور جرئت میکند مرا ببیند . کمی بعد صورتحساب هتل را میپردازد بدون اینکه از چک سفید مراد اریه استفاده کرده باشد .

وقتی شاه به بغداد رسید لباس نیروی هوایی او را که از تهران آورده بودند به تن کرد و عازم تهران شد .

در فرودگاه مهرآباد چند تن از افسران روی پای او افتادند ولی به سرعت به سوی سپهد زاهدی رفت و با او دست به گردن شد . نسبت به حاضرین ابراز تفقد کرد که در صف اول ارنست پرون ایستاده بود . آنگاه با ماشین ضد گلوله خود به سوی قصر سلطنتی رفت . مصدق هم خود را به زاهدی تسلیم کرد . سپس مصدق را به زندان زرهی بردند و محاکمه اش کردند .

لاورتینف سفیر شوروی در ایران از ترس دولت خود سعی کرده بود که انتحار کند ولی موفق نشد . تصمیم داشت به سفارت آمریکا پناهنده گردد زیرا از عکس العمل اقدام دولت خود میترسید زیرا این کار پیروزی بزرگی برای آمریکائها بود . کارمندان سفارت او را بازداشت کرده بودند و یک فنجان قهوه مسموم به او دادند که به علت شستشوی معده از مرگ و خودکشی نجات یافت . از آن پس دیگر در تهران دیده نشد و برای همیشه ناپدید گردید .

مصدق و دارو دسته اش محاکمه و بعضی از سران حزب توده هم اعدام شدند . در حالیکه شاه میگفت (دوره دوم سلطنت خود را شروع کرده ام) کیم روزولت پس از صرف ۲۹۰ هزار دلار و (برقراری شاه بر تخت خود) به سوی نیویورک پرواز کرد اما شاه هرگز کیم را فراموش نکرد . وقتی به سویس برای اسکی میرفت . به خرج خود او را احضار میکرد . شاه اینطور وانمود میکرد که این بار

دیگر مردم او را به سلطنت نشانده اند و مرتب اشاره میکرد که من دیگر يك شاه انتخابی هستم.

شاه در پاسخ به تاریخ مینویسد :

بعد از استعفای دکتر مصدق، من اللهیار صالح را برای نخست وزیر مناسب میدانستم ولی مجلس قوام السلطنه را مورد تمایل قرار داد. صالح مردی معقول و منطقی بود ولی قوام با ملی شدن نفت مخالفت کرد و همین اشتباه قوام تهران را به آشوب کشید. به ارتش دستور دادم که از تیراندازی به سوی مردم خودداری کند و برای جلوگیری از جنگ داخلی بار دیگر مصدق را به نخست وزیر منصوب ساختم. از این پس دیگر مصدق زندانی متحدان افراطی چپ و راست خود شد. او که قبلاً خود را قهرمان دفاع از اصول قانون اساسی میدانست همان اصول را نقض کرد. بهانه این بود که میخواهد ایران از سلطه، نفوذ انگلیسها نجات بدهد.

در مرداد ۲۲ پس از حصول اطمینان از پشتیبانی آمریکا و انگلیس که سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند پس از بررسی اوضاع با کرومیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا بر آن شدم که وارد عمل بشوم. او را از نخست وزیر عزل و زاهدی را منصوب ساختم. او برخلاف نص صریح قانون اساسی به فرمان برکناری خود اعتنائی نکرد و به يك کودتای نظامی دست زد. کودتای نظامی او با شکست مواجه شد. مأمور این توطئه سرتیب ریاحی بود که در زمان سلطنت مستبدانه!! من ثروت عظیمی را از راه فعالیتهاى ساختمانى فراهم کرده بود.

پس از صدور فرمان، من برای جلوگیری از خونریزی کشور را ترك کردم تا ایرانیان در انتخاب راه آینده کشور آزاد باشند. این تصمیم بی مخاطره نبود. در بغداد سفیر ما در صدد توقیف من برآمد ولی من به زیارت عتبات شتافتم و به رم رفتم. پس از آنکه کشور را ترك کردم کشور دچار قتنه و آشوب شد. به دستور مصدق ۲۷ چوبه دار در میدان سپه برپا شده بود که عده ای از مخالفین از جمله چند تن از یاران سابق خود را اعدام کند.

سرانجام مصدق با پیژامه گریخت. من بی درنگ به وطن بازگشتم. من تا آن

زمان پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث برده بودم ولی از آن پس پادشاه منتخب ملت شدم.

نقشه حزب توده این بود که از مصدق برای برکناری من استفاده کند و سپس خود او را ظرف دو هفته بعد از رفتن من از میان بردارد. شماره افسران عضو حزب توده از ۱۱۰ تن به ۶۰۰ تن رسیده بود. من تمبر چاپ شده (جمهوری ایران) را دیدم اما به علت فوت استالین سیاست شوروی تغییر کرد و موجب شد که حزب توده هم به زیرزمین برود. من شك ندارم که شورویها به حزب توده کمک مالی میکردند. آمریکا و انگلستان هم برای سقوط مصدق خرجهایی کرده اند. سندی هست که سیا ۶۰ هزار دلار خرج کرده ولی تصور میکنم این مبلغ کافی نبود. مصدق که مادرش هم از قاجار بود شاید میخواست به دوران سلطنت من خاتمه دهد. از نظر قانونی و خیانت به سلطنت باید محکوم به مرگ میشد. به دادگاه گفتم من از او شکایتی ندارم و بعد به املاک وسیع خود در احمد آباد رفت و در ۱۹۶۷ درگذشت.

اخیراً کرومیت روزولت طی مصاحبه ای به خبرنگار لوس آنجلس تایمز چنین گفته است:

کودتای ایران نخستین عملیات مخفی علیه يك دولت خارجی بود که وسیله سیا اواخر حکومت ترومن تنظیم گردیده بود ولی چون ترومن از دولت مصدق حمایت میکرد متوقف گردید. اما با روی کار آمدن آیزنهاور مورد عمل قرار گرفت. در تابستان ۱۹۵۲ مدت سه هفته در ایران بوده و مبلغ يك میلیون دلار در اختیار داشته است. دستور اجرای کودتا توسط جان فوستر دالس و برادرش آلن دالس و والتر اسمیت معاون وزارت خارجه صادر شده و آیزنهاور مرتب در جریان کار بوده است.

سیا پس از تبادل نظر با انگلیسها چنین تصمیمی را گرفته بود و این پیشنهاد از موقعی مطرح شد که سفیر انگلیس از ایران اخراج گردید. دالس به من دستور داده بود قبل از اینکه مصدق زیر نفوذ کمونیستها قرار بگیرد طرح اجرا شود. هندرسن سفیر آمریکا هم عقیده داشت که ادامه حکومت مصدق موجب تسلط کمونیستها خواهد بود ولی من معتقد بودم که مصدق اصولاً طرفدار کمونیستها

نبود و هیچگاه هم از آنها طرفداری نمی‌کرد.

روزولت میگوید من ۷۵ هزار دلار را در اختیار سه آمریکائی و پنج ایرانی گذارده بودم. از اجرای طرح جز چند تن از افسران ارتش کسی اطلاع نداشت. ولی سرلشکر زاهدی واردشیر زاهدی با من در ارتباط بودند.

روزولت میگوید آنچه روی داد وسیله گروه کوچکی از افسران که در مقامات بالا بودند و مصدق آنها را بکار گمارده بود به نتیجه رسید.

به روزولت که پس از مراجعت از ایران نشان (امنیت ملی) داده شد اظهار داشت که وزیر خارجه آمریکا از من خواست که نظیر این طرح را در کشورهای دیگر از جمله مصر پیاده کنم ولی گفتم عملیات ایران نمیتواند نمونه باشد. چهار سال بعد از سیا کناره گیری کرده در شرکت نفتی گلف بکار مشغول گردیدم. بعلت ارتباط با شاه ایران در امور تجاری نیز موفق بوده ام.

روزنامه مزبور مینویسد: در ژوئن سال ۱۹۷۵ کمیسیون سنای آمریکا سندی ارائه داد که کرومیت روزولت از حقوق بگیران شرکت (نورتروپ) است که در قراردادهای نظامی با ایران و چند کشور دیگر دخالت داشته و ۷۵ هزار دلار از کمپانی مزبور دریافت داشته است.

دادگستری آمریکا اعلام کرد که کرومیت روزولت در تنظیم برنامه های سفر شاه ایران و ارتباط با محافل آمریکائی دخالتهایی داشته و در سالهای بین ۱۹۶۷ و ۱۹۷۰ سالانه مبلغی معادل ۱۱۶ هزار دلار از دولت ایران میگرفته است.

روزنامه اطلاعات پس از سقوط رژیم در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ نوشت: کرومیت روزولت که در شرکت نفت گلف آمریکا سهمی داشت قسمتی از نفت ایران را بعنوان پاداش کودتای ۲۸ مرداد در اختیار گرفت. او قبلاً در سیا عضویت داشت و سپس به معاونت شرکت گلف منصوب شد.

روزولت برای نشر مقالات در مطبوعات آمریکا سالیانه ۱۱۶ هزار دلار از ایران دریافت میکرد. او شاه را متقاعد ساخت که در باره جریانات ۲۸ مرداد کتابی بنویسد و حقیقت را بگوید و شاه هم پذیرفت و این کتاب در ۱۹۷۶ منتشر شد.

روزولت میگوید اجرای کودتا برای سیا ضرورت داشت والا عوامل دیگری در

ایران قصد کودتا داشتند. من در دوم مرداد ۱۳۳۲ در تهران در خانه اردشیر زاهدی با شاه ملاقات کردم و به او پیشنهاد نمودم فرمان عزل مصدق و نخست وزیر زاهدی را صادر کند. چون پیش بینی میشد که مصدق فرمان عزل را اطاعت نکند جمعی از افسران طرفدار شاه در نزدیکی سفارت آمریکا در محلی پنهان شده بودند که بکمک بیایند. من به شاه گفتم با هواپیمای شخصی به بغداد سفر کند ولی چون سفیر ایران در بغداد طرفدار مصدق بود به رم رفت. او میگوید مقداری پول برای اجرای کودتا به یک شبکه که مرکب از ۵ ایرانی بوده پرداخته تا افراد را برای تظاهرات بسیج کنند. سه آمریکائی با این شبکه ۵ نفری در تماس بودند. من باقیمانده یک میلیون دلار را که در سفارت آمریکا نگاهداری میشد به شاه پرداختم و پس از آن به آمریکا برگشتم. از طرف رئیس جمهور تقدیر شدم و نشان امنیت ملی به من داده شد.

نادر رستگار خواهر زاده دکتر بقائی که مشغول مطالعه و بررسی در باره زندگی دکتر بقائی میباشد متن مصاحبه خود با کرومیت روزولت را در دسامبر ۱۹۸۷ برای نگارنده فرستاده که قسمتی از آن که مربوط به واقعه ۲۸ مرداد میباشد نقل میگردد:

س - به نظر شما که نماینده اصلی آمریکا و انگلیس در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد بوده اید آیا پیرامون کودتا، دکتر بقائی که از بانیان جبهه ملی و از شخصیت های مؤثر در تصویب ملی شدن صنعت نفت و در مراحل اولیه از مدافعین پروپا قرص دکتر مصدق و بعداً جزو مخالفین او بود با جنابعالی و یا مأمورین سیا و آمریکائیهها تماس داشته است؟

ج - در هیچ مرحله ای از پیدایش طرح و اجرای کودتای ۲۸ مرداد دکتر بقائی به هیچ صورت و عنوانی مداخله نداشته است. به علاوه هیچیک از اعضای حزب زحمتکشان و همکاران او هم اطلاعی از جریان نداشته اند.

س - شما که کنترل مخارج و هزینه مربوط به کودتا را اداره میکردید وضع چگونه بوده است؟

ج - تخمین اولیه مخارج چند صد هزار دلار بود ولی پس از آنکه عملیات آژاکس طرح ریزی شد کل سهمیه به ده میلیون دلار افزایش یافت. از آن مبلغ

قریب نهمصد هزار دلار بصورت نقدی حاضر در تهران و در گاو صندوق سفارت آمریکا بود که مقداری نقد و مقداری تراولر چك که فقط نود هزار دلار خرج شد. س - شما و دولت آمریکا واقعاً معتقد بودید که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران از دولت مصدق دلسرد شده و از شاه حمایت میکردند؟ آیا معتقد بودید که دولت مصدق حمایت مردمی خود را از دست داده است؟

ج - اصل و پایه فرضیه عملیات آژاکس بر این مبنا بود که باید به خود مردم ایران تکیه کرد تا دولت دیکتاتور مصدق را سرنگون ساخت. عملیات آژاکس به همان نحوی که پیش بینی کرده بودیم انجام شد و با قیام مردم ایران با موفقیت پایان یافت. تعدادی کمتر از انگشتان دست مأموران آمریکائی و انگلیسی که در ایران حضور داشتند از عملیات آگاه بودند.

ولی روزنامه نهضت چاپ آمریکا در این باره چنین مینویسد :

روز ۲۸ مرداد مردم از جنوب شهر حرکت کرده فریاد میزدند (ما شاه میخواهیم). عده ای مقابل خانه مصدق و جمعی مقابل ستاد ارتش شهید شدند. حوادث بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد کودتا نبود بلکه تغییر يك نخست وزیر از طرف پادشاه طبق قانون اساسی بود که خود مجلس را با رفراندم تعطیل کرده بود. اینکه میگویند آمریکائیا شاه را مجدداً به سلطنت رسانیدند غیر منطقی است. زیرا آمریکائیا در ایران نیرو و سازمانی نداشتند که ظرف ۴۸ ساعت بتوانند اینهمه مردم را به خیابانها بریزند. ادعاهای کرومیت روزولت قابل بررسی است. وقتی قیام ۲۸ مرداد پیروز گردید او وسیله اردشیر زاهدی پیغام داد که یکصد میلیون دلار باج میخواهد که شاه میگوید دوران باج دهی سپری شده است. روزولت میگوید با انتشار کتابی آبروی ایران را خواهم برد. شاه به این پیغام اهمیت نمی دهد و پس از انتشار کتاب و اتهامات دیگر از سیا اخراج میگردد. تنها اقدام مهم آمریکائیا این بود که چون دیدند مصدق دارد به دامان کمونیستها می افتد حمایت همه جانبه خود را از او قطع کردند و مخالفین هم از فرصت استفاده کردند. اگر بگوئیم ارتش هم دست مخالفین بود صحت ندارد. زیرا سرتیب ریاحی رئیس ستاد ارتش از یاران قدیم حسینی و زیرک زاده و مورد اعتماد خاص مصدق بود که بر ارتش تسلط داشت. سرلشکر مهنا معاون وزارت



Popular uprising:

سولشگر زاهدی در میان تظاهرکنندگان روز ۲۸ مرداد

جنگ هم وفادار به مصدق ماند. با این طرز قدرت نظامی هم در دست مصدق بود. منتها قیام مردم صورت گرفت و کمکهای داخل و خارج هم موجب پیروزی شد.



چرچیل نخست وزیر انگلستان
سقوط مصدق را عامل مهمی در
حسن رابطه ایران و انگلستان
اعلام داشت.



ترومن رئیس جمهور امریکا
با برکناری مصدق مخالف بود



وقتی آیزنهاور به کاخ سفید رفت
با همکار زمان جنگ خود چرچیل
با برکناری مصدق موافقت کرد



کیم روزلت



آلن دالس



ریچارد هلمز

هندرسن سفیر آمریکا در تهران
دکتر مصدق را از همکاری با
حزب توده برحذر داشت.

در کتابها و نشریات مختلف خوانده ایم که این مقامات خارجی
نقش مهمی در وقایع مرداد ۳۲ داشته اند

دور دوم سلطنت شاه و نقش بازیگران سیاسی داخلی و خارجی

به طور کلی طرفداران دکتر مصدق عقیده دارند که آمریکا وسیله سیا با همکاری انگلیسها توسط کرومیت روزولت دولت دکتر مصدق را ساقط کردند و با روی کار آوردن زاهدی و انعقاد قرارداد نفتی با کنسرسیوم و نقش دکتر امینی توانستند در نفت ایران سهم شوند. شاه هم در کتاب خود به نقش کرومیت روزولت اشاره کرده و از او سپاسگزاری نموده است. بعضی از نشریات حتی برخی از مقامات انگلیسی معتقدند که نقشه را انگلیسها تهیه کرده و از آمریکا کمک خواسته اند چون چرچیل و آیزنهاور در این راه همکاری داشته اند، از ترس اینکه مبادا با سقوط شاه، توده ایها و کمونیستها روی کار بیایند مبالغی خرج کرده و دولت مصدق را ساقط کرد و شاه را برگرداندند.

اسناد و مدارک و نوشته ها و کتابها هم نشان میدهد که انگلیس و آمریکا در واقعه ۲۸ مرداد برای برکناری دولت مصدق همکاری و همراهی داشته اند و کرومیت روزولت هم مجری این برنامه بوده است. ولی روحانیونی از قبیل آیةالله بروجردی- آیةالله بهبهانی- آیةالله کاشانی- افسران بازنشسته و روزنامه نگارانی که مرتب در مجلس متحصن میشدند- بدی وضع مالی و اقتصادی کشور و فعالیت گروهی از اعضای فعال جبهه ملی از قبیل دکتر بقائی- مکی- حایری زاده علیه

مصدق و اقدامات آشکار و پنهانی شاه و ارتش و نقش اصناف به رهبری برادران رشیدیان، همچنین ورزشکاران و باشگاههای ورزشی و سایر گروهها و مبالغی که در راه سقوط حکومت مصدق خرج شد موجب گردید که وقایع ۲۸ مرداد بوجود آید. بحث در باره هر يك از این عوامل طولانی خواهد شد و کسانی که علاقه دارند میتوانند به کتابها و نشریات زیادی که در این باره منتشر شده مراجعه کنند. ولی در این کتاب به بعضی از مطالب اشاره میشود.

عبدالحسین مفتاح معاون وزارت خارجه در دولت مصدق و دولت زاهدی چنین مینویسد:

منصفانه باید گفت جانبداری آیتالله بروجردی از شاه عامل بسیار مهمی بود. در استقبال از شاه مردم فاصله فرودگاه تا کاخ سلطنتی را آنچنان پرکرده بودند و استقبال باشکوهی بعمل آوردند. مردم ناراضی بودند. وضع امنیت عمومی بکلی مختل شده بود. در ۲۸ مرداد مردم حقیقتاً قیام کردند و شاه را انتخاب نمودند.

روز ۲۹ مرداد وقتی به وزارت خارجه رفتم از سفارت شوروی خبر دادند که (لاورنتیف) سفیر شوروی خود را مسموم کرده و در بیمارستان شوروی بستری است. پس از تحقیق معلوم شد که او متخصص اینگونه انقلابات بوده و پیروزی ۲۸ مرداد را شکستی برای خود دانسته و اقدام به خودکشی کرده که فوراً نجاتش دادند. بعداً توده ایها اظهار کردند که در ۲۸ مرداد غافلگیر شده قصد داشتند جریان را تا ۲۹ مرداد بکشانند و در آن صورت ابتکار عمل بدست شان می افتاد. دوره همکاری من با دکتر مصدق خیلی موجب نگرانی و ناراحت کننده بود. باید بگویم بسیاری از سران جبهه ملی جاه طلبی فراوان داشته با اینکه مردان درستکار و تحصیلکرده و میهن پرست هم بودند ولی هیچگونه برنامه اصلاحات اجتماعی نداشتند و به خود و دیگران هم دروغ میگفتند.

روزیکه زاهدی کابینه خود را به شاه معرفی کرد مرا به عنوان سرپرست وزارت خارجه معرفی نمود. اعلیحضرت تأکید کردند که دولت باید به کار مردم برسد زیرا مردم کشته داده اند، کاری نکنید که خون مردم به هدر برود. مسئله پیمان بغداد و مسئله کنسرسیوم مطرح بود که من مخالف بودم. امینی هم دنبال کنسرسیوم بود. گزارش امینی به دولت این بود که حتی يك پاپاسی در هیچ جای خزانه و دولت وجود ندارد. زاهدی گفت آقایان این موضوع را همین جا فراموش

کنید زیرا اگر درز کند باید بانک ملی درهایش را ببندد. آمریکائیا حاضر شدند تا وقتی که اوضاع کشور سروسامان بگیرد ماهی ۵ میلیون دلار بدهند. زاهدی اولین چک ۵ میلیون دلاری را در جلسه هیئت دولت به دکتر امینی داد.

بنا به نوشته سروش عرفانی وقتی شاه به رم رفته بود آیتالله بروجردی طی تلگرافی مصرأ از شاه خواست که به خاطر حفظ مذهب شیعه و دین اسلام به کشور بازگردد.

(۱- معاش) در روزنامه کیهان چاپ لندن، تحت عنوان (۲۸ مرداد کودتا نبود ضد کودتا بود) چنین مینویسد:

من از واقعه ۲۸ مرداد صدمه فراوان دیده و تا پای اعدام پیش رفتم که با اعمال نفوذ بستگانم و ندامتها و غلط کردن خودم توانستم به حیات خود ادامه دهم. یادش بخیر که با جعفریان در مجله عبرت چه رطب ویابسی را سرهم نکردیم تا جان خود را نجات دهیم.

بعضی ها خیال میکردند که حکومت جبهه ملی همان حکومت ملی است در حالیکه به تدریج یاران وفادارش را از دست میداد. بدو عبدالقدیر آزاده‌ها و یوسف مشارها کنار کشیدند. بعد دکتر بقائیا و مکی‌ها در ردیف دشمنان پیشوا درآمدند. سرانجام آیتالله کاشانی و بازاریها و مذهبی‌ها علم مخالفت برافراشتند تا آنجا که در روزهای واپسین کسی جز اعضای حزب توده نمانده بود که صبحها در میدان بهارستان به عنوان طرفدار صلح و عصرها در میدان سپه شعارهای خود را میدادند که زمینه را آماده کنند تا به قول خروشچف سیب رسیده ایران به زمین بیفتد (یعنی در دامن آنها). در ۲۸ مرداد و حتی خیلی قبل از آن کسی باور نداشت که مصدق و باقیمانده یارانش بتوانند در مقابل توده ایها تاب بیاورند. در ۲۵ مرداد ما تقریباً یقین داشتیم که تاریخ را تکرار خواهیم کرد و با مصدق و معدود طرفدارانش همان عملی را خواهیم کرد که بلشویکها در باره پرنس کرنکسی و سوسیال دمکراتهایش انجام دادند. در ارتش ۶۰۰ افسر کاردریده توده ای وجود داشت که سرهنگ جلالی تا مقام معاونت ستاد ارتش پیش رفته بود. بیش از دو هزار افسر صاحب نام را میشناختم که در آن زمان

حاضر بودند ما را یاری کنند. اگر سرهنگ فولاددژ با ۲۰ درجه دار توده ای نگریخته بود امروز شما میتوانستید با اسامی بیش از چهار هزار درجه دار ارتش در خدمت حزب توده آشنائی پیدا کنید. من از تعداد سربازان وظیفه عضو حزب توده سخن به میان نمی آورم که خود در جو سیاسی آن روز اظهر من الشمس است. بنا براین با جرئت اعتراف میکنم که آنچه ارتش در ۲۸ مرداد انجام داد اگر محو مشروطیت بود، اگر سرنگونی يك حکومت مردمی و ملی بود، چون ایران را از سقوط حتمی به دامان کمونیزم نجات داد يك اقدام صد درصد عاقلانه و منطبق با اصول وطنپرستی بود. در حقیقت اقدام روز ۲۸ مرداد کودتا نبود بلکه ضد کودتا بود که امید کمونیستها را حداقل برای ۲۵ سال از بین برد. این دادو بیداد کمونیستها در باره ۲۸ مرداد برای این است که نتوانستند میوه رسیده را از درخت بچینند و یا آنکه عده ای فکر میکردند هنوز وزیر و وکیل بودند و حال آنکه اگر امروز برایشان مجالی مانده که نفسی بکشند از تصدق همان ضد کودتای ارتش در ۲۸ مرداد است و گر نه امروز نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان.

در وقایع ۲۸ مرداد کشورهای غربی به خصوص آمریکا و انگلستان به خاطر منافعشان و اینکه ایران به دست کمونیستها نیفتد دست به کار شدند و شاه و ارتش هم چنین تشخیص دادند که به وظیفه خودشان عمل کنند تا قبل از اینکه مصدق توسط چپی ها سقوط کند به درمان بپردازند. بنابراین کتابهای نوشته شده و فیلمهای منتشره در باره واقعه ۲۸ مرداد هیچکدام نمیتواند واقعیت را که ایران از يك فاجعه نجات یافت انکار کند.

روزنامه جبهه از طرفداران دکتر مصدق که در لندن چاپ میشود نوشته های کرومیت روزولت را چنین منتشر ساخته است:

چند روز بعد از واقعه ۲۸ مرداد برای دیدار شاه ایران به قصر سلطنتی رفتم. شاه در آنجا منتظر من بود. شاه گفت من تاج و تختم را از برکت خداوند و ملت و ارتشم و شما دارم و گفت از اینکه شما را اینجا می بینم خیلی بهتر از داخل ماشین و خیابان و باغ است. نخست وزیر هم که دوست شماست به زودی خواهد آمد و اگر موضوعی هست که قبل از آمدن او صحبت کنیم مطرح سازید.

پرسیدم میل دارم درباره مصدق و ریاحی و دیگران که علیه شما توطئه کرده اند بدانم چه خواهید کرد؟ گفت مصدق قبل از ورودم خودش را تسلیم کرده و او را محاکمه خواهند کرد. اگر دادگاه پیشنهاد مرا قبول کند به سه سال حبس در منزل و دهکده اش محکوم خواهد ساخت. ریاحی هم به همین مدت و بعد آزاد خواهد بود که هر کاری میخواهد انجام دهد. چند نفر دیگر هم تنبیهات مشابهی خواهند شد فقط يك مورد استثناء هست که آنها فاطمی است که هنوز او را پیدا نکرده اند که خیلی توهین کرده و مجازاتش اعدام است. قشقایها هم باید تبعید بشوند. آنها دشمنانی هستند که باید جدی شان گرفت. در این موقع زاهدی هم به ما پیوست. گفتم اگر اجازه میدهید مطالبی را که برای نخست وزیر و هیئت دولت گفته ام تکرار کنم. جواب مثبت داد گفتم که ایران به هیچوجه به من و آمریکائیها و انگلیسها که مرا فرستاده اند بدهکاری ندارد تشکر مختصر را قبول داریم. آنچه انجام داده ایم جهت حفظ منافع خودمان بوده و نتیجه آن پاداش ما میباشد. شاه گفت همیشه ممنون خواهیم بود. شاه و زاهدی چند لحظه به فارسی صحبت کردند و زاهدی رفت. آن وقت شاه جعبه سیگار طلائی بزرگی به عنوان یادگاری به من داد. هنگام ترک کاخ، شاه مرا تا پای پله همراهی کرد و افسر تنومندی را به من معرفی کرد که معلوم شد نصیری است. وقتی به خانه هندرسن سفیر خودمان رفتم جعبه سیگار را از من گرفت تا نزد شاه ببرد که تاریخ اعطای جعبه سیگار روی آن حک شود که اینکار هم انجام شد.

(آندره تالی) از کارگزاران سیا در فصل هفتم کتاب خود چنین مینویسد :

در بحران نفت ایران که کلیه عواید ایران از دست رفته بود سازمان سیا متوجه شد که مصدق به طور مخفی مشغول لاس زدن با کمونیستها و روسها میباشد. دیکتاتور پیر در ۲۸ مه ۱۹۵۲ به آیزنهاور نوشت اگر آمریکا و انگلستان به او کمک نکنند به ناچار به جاهای دیگر متوسل خواهد شد. سیا فوراً چرخها را برای مقابله با این پیرمرد به راه انداخت. شوارتسکف باجه پرداخت به گروه ضد مصدق را عهده دار شد و یکباره گروهی از ایرانیان ثروتمند شدند. او شاهد صرف ده میلیون دلار هزینه سیا در تهران بوده است. وقتی روز ۱۶ اوت (۲۸ مرداد) نتیجه کار معلوم شد مسلم گردید که انجام اینکار برای حفظ امنیت آمریکا لازم

بود. دالس این ادعا را که دلارهای بی شماری صرف سرنگونی مصدق کرده ایم رد کرد و گفت بی اساس است.

سایر نشریات هم میگویند شوارتسکف فقط ۲۸ ساعت در ایران بوده و نمیتوانسته اینکار را رهبری کند. ولی تالی مینویسد هندرسن در ۲۷ مرداد چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به مبلغ ۳۲۶۰۰۰۰۰۰۰ ریال برای هزینه مربوط پرداخت کرد.

اسکندر دلدن در کتاب (تاریخ روابط ایران و آمریکا) که موضوع ملی شدن نفت را یک بازی آمریکائی میداند تا در منابع نفتی ایران شریک شوند در این باره چنین مینویسد:

ترومن رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۳ هنگامی که رئیس کمیسیون دفاع در مجلس سنای آمریکا بود چنین گفت: "سرمایه های آمریکائی باید بیش از پیش در استخراج منابع نفتی بکار گرفته شود و آمریکا به خصوص باید به کنترل منابع نفتی به ویژه در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بپردازد تا از این امر مهم که برای منافع استراتژیک و امنیت ملی آمریکا که جنبه حیاتی دارد غافل نشود و شرکتهای نفتی باید تلاش خستگی ناپذیر خود را در راه تسلط بر منابع نفتی این مناطق بکار برند".

در سال ۱۹۴۳ جیمز برنر مدیر عامل سازمان تجهیزات جنگی آمریکا خطاب به رئیس جمهور وقت آمریکا از او خواست "مذاکرات جدی و مؤکدی با انگلستان آغاز گردد تا شرکت نفت ایران و انگلیس حداقل یک سوم معادن نفت ایران را به آمریکا تسلیم نماید".

روزالاهرام مصری می نویسد:

در سال ۱۹۴۵ یک قرارداد سری بین آمریکا و انگلستان برای تقسیم منابع نفتی خاورمیانه به امضاء رسید که انگلیسها به تنهایی به استخراج نفت ایران ادامه دهند و آمریکا صنایع نفتی عربستان سعودی را انحصاراً در اختیار بگیرد.

ولی تمام این اقدامات، شرکتهای نفتی آمریکا را قانع نکرد و به فعالیت و تلاش خود برای دست یابی به منابع نفتی منطقه ادامه دادند. در مبارزات با شرکت نفت

دولت ایران به حمایت آمریکا دل بسته بود غافل از اینکه آمریکاییان به نوبه خود جز به تأمین منافع خود ولو به زیان هر ملتی باشد نگرانی ندارند. دکتر مصدق پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلستان را رد کرد و هنوز هم به پشتیبانی دولت آمریکا دلبستگی داشت در حالیکه دیده میشود که کودتای ۲۸ مرداد بر اساس توافق رؤسای جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان صورت گرفته است.

بدواً دکتر گریدی سفیر سابق آمریکا در ایران طی مصاحبه ای گفت حزب کمونیست در ایران قادر به در دست گرفتن حکومت میباشد در این صورت پنجاه درصد از ذخایر نفت دنیا در پشت پرده آهنین قرار خواهد گرفت.

با اینترز دولت آمریکا ظاهراً برای نجات ایران از خطر کمونیزم ولی در معنی برای يك معامله بزرگ نفتی وارد عمل شد. در این مرحله بود که مصدق توجه یافت که آمریکاییها او را فریب داده اند. به همین جهت سرلشکر زاهدی برای جانشینی او در نظر گرفته شد و شاه را آگاه کردند.

لئونارد ماسلی روزنامه نگار انگلیسی مینویسد :

دکتر گریدی سفیر آمریکا در ایران با شاه ایران و دکتر مصدق دیدارهایی داشت. دولت انگلستان او را متهم کرد که گریدی به شاه ایران گفته که دولت انگلستان مالیات دریافتی اش از شرکت نفت ۵ برابر درآمد دولت ایران میباشد. گریدی که اساساً دمکرات بود میکوشید تا در کار شرکت نفت انگلیس خرابکاری کرده و شرکتهای انگلیسی را اخراج کرده و شرکتهای آمریکائی را بجای آنان بگمارد. واقعیت این است که گریدی و برخی از مشاورین آمریکائی در ایران در خدمت شرکتهای نفتی آمریکائی و انگلیسی نبوده علاقه داشتند که ملت ایران درآمد زیادتری از نفت داشته باشد.

دکتر گریدی در تلگراف خود به وزارت خارجه آمریکا خاطر نشان کرد که اگر مصدق يك فرد آتشین مزاج و غیر عادی بنظر میرسد سیاستش را از زیر پتو هدایت میکند ولی بیانگر خواسته های مردم ایران میباشد.

شاه ایران قلباً با ملی شدن نفت موافق بود ولی مشاورینش به او هشدار میدادند که این امر سبب ورشکستگی ایران میگردد و شخص وی تاج و تخت را از دست میدهد. سرانجام شاه به علی سهیلی سفیر ایران در پاریس دستور داد که

به لیسین در پرتقال برود و با (گالوست گلبنکیان) مذاکره کند. گلبنکیان گفته بود که صلاح شاه است که آخرین پیشنهاد انگلیسها پذیرفته شود زیرا ایران آمادگی ملی شدن صنعت نفت را ندارد. دولت انگلستان میخواست هواپیمائی در اختیار گلبنکیان بگذارد تا مطالب را برای شاه تشریح کند ولی گلبنکیان این پیشنهاد را نپذیرفت.

گلبنکیان و پسرش گذرنامه سیاسی ایران را داشتند و از ایران حقوق میگرفتند. در اوایل ملی شدن نفت چون به دکتر مصدق پیشنهاد کرده بودند که از ملی کردن نفت دست بردارد دکتر مصدق دستور داد گذرنامه های آنان را باطل کنند. بعداً مصدق از گلبنکیان دعوت کرد که سمت مشاورت دولت ایران را در امر نفت قبول کند تا به وی اختیار تام داده شود ولی نوبر گلبنکیان پیشنهاد را نپذیرفت و گفت من و پدرم معتقد به ملی شدن نفت نبودیم ولی حالا خوشحالیم که پیش بینی ما درست درآمد.

لئونارد ماسلی سپس در باره گلبنکیان چنین مینویسد:

هنگامیکه صنعت نفت باکو در دهه ۱۸۸۰ در اوج شکوفائی بود الکساندر مانتاچوف سلطان ماجراجوی شبه جزیره آبشوران مرد جوانی از اهالی عثمانی را که به باکو آمده بود دیدارد کرد که نامش (گالوست سرکیس گلبنکیان) بود، که چون هر دو ارمنی بودند با هم الفتی یافته و در توسعه کارهای نفتی اقداماتی کردند و به صدور نفت پرداختند. گلبنکیان فرزندش را برای تحصیل به فرانسه و انگلستان فرستاد که متخصص در کارهای نفت شد.

گلبنکیان سرانجام به یکی از قدرتهای بزرگ نفتی تبدیل شد. او نظیر ویلیام دارسی بود که پدر صنعت نفت خاورمیانه نام گرفت.

گالوست گلبنکیان در سال ۱۹۰۲ تبعه انگلستان شد. صاحب یک پسر و دختر و ثروت فراوان شد. شرکتی بنام (امتیازات آفریقا و شرق) تشکیل داد که آلمانها و انگلیسها و ترکها در آن سهم بودند. گلبنکیان با نیرنگها و دادن رشوه ها امتیازات نفتی فراوانی در منطقه بین النهرین به خصوص در منطقه موصل و کرکوک به دست آورد. گلبنکیان مدتی به عنوان مشاور اعظم دولت عثمانی انتخاب شده بود.

گلبنکیان موجبات تشکیل شرکت نفتی ترکیه را فراهم ساخت که در آن

شرکت نفت ایران و انگلیس ۵۰ درصد - رویال دوچ ۲۵ درصد - گروه آلمانی ۲۵ درصد که بعداً شرکت نفت ایران و انگلیس و رویال دوچ هر يك ۲/۵ درصد از سهم خود را به گلبنگیان دادند. از همین جهت به "آقای ۵ درصد" معروف شد. بعداً امتیازات نفتی بین النهرین باین شرکت داده شد که شرکت نفتی مزبور يك شرکت انگلیسی شد. آمریکائیا نیز در این شرکت صاحب سهم شدند. نویر گلبنگیان فرزند گالوست نماینده او در گمپانی بود با همان ۵ درصد سهم ...

گالوست گلبنگیان پدر میگفت (نفتی ها مثل گربه هستند یعنی از صدای گربه ها نمیتوان فهمید آیا با هم میجنگند یا عشق بازی میکنند). نویر گلبنگیان پسر او معتقد بود (در کسب و کار نفت حتی به بهترین دوست نیز نمیتوان اطمینان کرد).

گلبنگیان با يك ابتکار ثروت زیادی به دست آورد و آن این بود که در باره قلمرو عثمانی که شرکتهای مختلف نفتی اختلاف داشتند دخالت کرد. در روی نقشه بزرگی از خاور میانه خط قرمزی کشید و گفت این امپراطوری عثمانی است که در سال ۱۹۱۴ آنرا میشناختم و باید آنرا بشناسم چون در آنجا متولد شده و زندگی کرده ام. شرکت کنندگان در جلسه مزبور آنرا پذیرفتند. چون انگلیسها بحرین و قطر و عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس را در داخل خط میدیدند. آمریکائیا همکویت را خارج از خط میدیدند که میتوانستند در آنجا آزادانه به عملیات نفتی بپردازند. این توافق که به (خط قرمز) معروف میباشد الگوی توسعه نفتی خاورمیانه گردید. شرکت کنندگان در کنفرانس بدون آنکه بدانند حدود ۵۰ میلیون دلار درآمد برای این ارمنی باهوش تضمین نموده اند آنرا تأیید کردند.. زیرا این رقم سودی بود که از درآمد ۵ درصد او در دهه آینده بدست آمد.

یکی از مطلعین در باره گلبنگیان چنین میگفت:

گلبنگیان از آرامنه تبعه ایران میباشد که حتی فرزندش تا سال ۱۳۲۲ وابسته اقتصادی سفارت ایران در لندن بود. از شخصیت هائی است که بعد از جنگ اول جهانی وارد ماجرای نفت ایران و عراق شد. با وجودیکه ثروت و دارائی اش در لندن و فرانسه و اروپا بود پس از جنگ دوم جهانی انگلیسها درصدد تصرف ۵ درصد سهام او در نفت برآمدند بعلمت اینکه گلبنگیان با آلمانها همکاری داشت

ولی گلبنگیان چند وکیل زبر دست گرفت و به محاکم انگلیس شکایت نمود که وقتی کمپانیهای نفتی محکومیت خود را قطعی دانستند مبلغ ۵۵۰ هزارلیره انگلیسی به او داده و او را ساکت کردند. از آنروز ببعد گلبنگیان با شرکت سابق نفت همکاری کرد و بعد از ملی شدن نفت نیز همکاری او با انگلیسها ادامه یافت. در زمان ملی شدن نفت دولت ایران گلبنگیان را از سمت خود خلع کرد. خانواده گلبنگیان بعداً محل اقامت خود را در پرتقال قرار دادند.

ریچارد کاتم مینویسد دکتر مصدق خواست از ترس آمریکائیها از کمونیزم استفاده کند و این اسلحه را بکار گرفت در نتیجه نیروئی را که بکار گرفت خود او را برانداخت.

باری روبین نویسنده دیگر آمریکائی مینویسد: (اشتباه بزرگ مصدق که بالاخره برایش گران تمام شد استفاده از تهدید کمونیستها بود. او اخطار کرد که اگر آمریکا و انگلستان به حل مشکلات او کمک نکنند ممکن است کمونیستها در ایران دست به کودتا بزنند در نتیجه این کار به ضرر خود او تمام شد. زیرا این تصور گمراه کننده به میان آمد که روسها پشت سر دکتر مصدق هستند. هندرسن سفیر آمریکا در ایران هم گفت من اینگونه کارها را خوش ندارم اما در برابر يك وضع خطرناك و يك شخص دیوانه که میخواهد به روسها بپیوندد قرار داریم و در این شرایط چاره ای غیر از اینکار نداریم. خدا یار ما باشد.

محمد رضاشاه پهلوی چنین مینویسد:

گاهی این سؤال مطرح میشود که آیا دولتهای آمریکا و انگلیس در قیام تاریخی ۲۸ مرداد و برانداختن حکومت مصدق کمک مالی کرده اند یا خیر؟ هرچند من در حین قیام در خارج از ایران بوده ام اما مدارک انکار ناپذیر نشان میدهد که در این جریان سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا ۶۰ هزار دلار خرج کرده است. آیا میتوان تصور کرد که با این مبلغ ناچیز ظرف چند روز ترتیب يك قیام ملی به منظور برانداختن يك حکومت غیر قانونی میسر باشد.

سرهنگ نجاتی اسامی کسانی را که در واقعه ۲۸ مرداد دخالت داشته اند چنین منتشر میسازد:

۱- دسته اول کسانی هستند که با کرومیت روزولت و سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و انگلستان ارتباط داشته و عبارتند از: محمد رضا پهلوی- سرلشکر زاهدی- اشرف پهلوی- اردشیر زاهدی- سرتیپ هدایت گیلانشاه- سرهنگ عباس فرزنانگان- سرهنگ نصیری- نصرالله انتظام- حبیب الله و اسدالله رشیدیان- ارنست پرون.

۲- دسته دوم کسانی بودند که با جوگودوین معاون کرومیت روزولت ارتباط داشته اند و عبارتند از:

سرتیپ باتمانقلیچ- سرهنگ حسن اخوی- سرتیپ محمد دفتری- سرهنگ زند کریمی- سرهنگ حمیدی- سرتیپ دادستان- سرهنگ آزموده- سرتیپ سیاسی- سرهنگ فرهنگ خسرو پناه- سرهنگ منصور پور- سرهنگ تیمور بختیار- سرهنگ روحانی.

۳- دسته سوم افسرانی هستند که در ارتباط به دسته اول و دوم در عملیات اجرایی شرکت داشتند عبارتند از:

سرهنگ هادی کسرائی- سرهنگ قره نی- سرگرد مبصر- سرگرد حسین فردوست- سرگرد فضل الله مقدم- ستوان قادری- سرگرد کاوسی- سرگرد رکنی- سروان شقاقی- سرگرد سپهر- سروان سپهر- ستوان اسکندری- ستوان آزمون- ستوان نراقی- ستوان جعفریای- ستوان ریاحی- سرگرد خیرخواه- ستوان جهان بینی- سروان صاعدی- سرگرد امان الله صفائی- سرهنگ رحیمی.

افراد دیگری هم بوده اند که نقش کمتری داشته اند و اردشیر زاهدی هم گفته است که از مخفی گاه پدرش با این اشخاص ارتباط داشته است که عبارتند از:

پرویز یارافشار- کی نژاد- نراقی- مهندس زاهدی- دکتر سعید حکمت- دکتر پیرنیا- سیف افشار- سهرابی- کاشانیان- حائری زاده- عبدالرحمن فرامرزی- مهندس شاهرخشاهی- پورسرتیب- الموتی سردبیر داد- سرهنگ خواجه نوری- سرهنگ نوایی.

افسرانی که وفاداری خود را به نهضت ملی نشان دادند عبارتند از: سرتیپ علی اصغر مسعودی- سرهنگ مصور رحمانی- سرهنگ مجللی- سرهنگ قنبر- سرهنگ

مصطفی موسوی- سرهنگ مرتضی انشائی- سرهنگ منصور به نگار- سرهنگ نیرو- سرهنگ عطار پور- سرهنگ تراب ترکی- سرهنگ پور انصاری- سرهنگ رضی زاده- سرگرد حسین هاشمی- سرگرد پورسعید- سرهنگ بشیری- سرهنگ پور انصاری- سرهنگ رضی زاده- سرگرد حسین هاشمی- سرگرد پورسعید- سرهنگ بشیری- سرهنگ شرف الدین- سرهنگ آیرملو- سرهنگ محمود معینی- سرهنگ دکتر میرفخرائی- سرهنگ خجسته- سرگرد رحیمی- سرهنگ بیوک ژوبین- سروان آلبویه- استوارهوائی ناصر اخباری- سرهنگ انشائی.

(سرهنگ ممتاز نیز در مصاحبه خود میگوید اگر سرهنگ پارسا فرمانده تیپ کوهستانی و سرهنگ شاهرخی فرمانده تیپ زرهی مرعوب نمیشدند وضع طوری دیگر میشد. ممتاز از سروان داور پناه و سروان فشارکی ستایش کرده و اقدام دلاورانه سرتیپ محمود امینی را هم ستوده است.)

به دنبال جدائی آیةالله کاشانی- دکتر بقائی- حسین مکی- حایری زاده- عبدالقدیر آزاد- شمس قنات آبادی و عده ای دیگر از سران جبهه ملی از دکتر مصدق نشریات طرفدار مصدق مینویسند افراد زیر تا آخرین لحظه با دکتر مصدق بودند:

اللهیار صالح- دکتر معظمی- دکتر شایگان- دکتر فاطمی- مهندس رضوی- دکتر صدیقی- محمود نریمان- دکتر سنجابی- مهندس حبیبی- امیر علائی- دکتر شاپور بختیار- داریوش فروهر- خلیل ملکی- دکتر سجابی- مهندس بازرگان- کریم آبادی- کریم پور شیرازی.

از روحانیون پشتیبان مصدق میتوان این افراد را نام برد:

حاج سید ابراهیم میلانی- حاج سید محمد انگجی- حاج سید مرتضی شبستری- حاج سید رضا زنجانی- حاج سید محمود طالقانی- سید ضیاء الدین حاج سید جوادی- حاج سید علی قمی.

به نظر نگارنده این اسامی در باره کسانی که بر علیه دکتر مصدق یا به نفع او در واقعه ۲۸ مرداد اقدام کرده اند کامل نیست.

عده ای دیگر از افسران ارتش و اعضای باشگاههای ورزشی و روزنامه نگاران و

نمایندگان مجلس و اصناف بودند که در واقعه شرکت داشتند که لازم است تحقیق و بررسی دقیقی بشود و با مراجعه به نشریات آنروز و مصاحبه ها و نطقها نام آنها را منتشر ساخت ولی چون عده ای از کسانی که نامشان ذکر شده نقش مهمی در جریان داشته اند با نقل از نشریات مختلف انتشار یافت که به موقع باید آنرا تکمیل نمود.



حاج حسن شمشیری
یاروفادار دکتر مصدق

حتی قسمتی از دارائی خود را وقف
بیمارستان نجمیه کرد که متعلق به
مادر دکتر مصدق میباشد.

در عزای خلف صدق وطن شمشیری جبهه ملی ما مستحق تسلیت است
ادیب برومند

پی آمدهای وقایع مرداد ۱۳۳۲

از بدو مشروطیت تا مرداد ۱۳۳۲ دولتها می آمدند و میرفتند ولی تغییر زیادی در اوضاع روی نمی داد. ولی در مرداد ۳۲ که فرمان عزل مصدق و نصب زاهدی صادر گردید وضع دیگری پیش آمد. عنوان کودتا و ضد کودتا در نشریات داخلی و خارجی به آن داده شد. پهلوی دوم به سرعت و نا امیداز کشور رفت و پیروز و موفق به کشور بازگشت و به هر صورت این امر مبداء تغییرات مهمی در کشور گردید.

وقتی در روز ۲۵ مرداد همه توجه یافتند که مصدق فرمان عزل را قبول نکرده و اقدام شاه و نظامیها را کودتا اعلام کرده و شاه هم از کشور خارج شده و خود را به رم رسانید عده زیادی فکر میکردند که دیگر دوران سلطنت پهلوی خاتمه یافته و عصر مصدق آغاز میگردد به همین جهت خیلی ها حتی سپهدانی نظیر امیر مؤثق نخجوان که از زمان میرپنجی رضاخان در کنار او قرار داشت از محمد رضا شاه برید و به دکتر مصدق پیوست و تلگرافی موفقیت او را مثل عده زیاد دیگری تبریک گفت.

وقتی روز ۲۸ مرداد ورق برگشت این قبیل تلگراف کنندگان یا آنهایی که در بازجوئیهها اظهار ضعف کرده بودند از آینده خود نگران شده و دیدند حال که شاه برمیگردد ممکن است وضعشان به خطر بیفتد به همین جهت گفته میشود مقداری از اعترافات و بازجوئی ها و تلگرافات از بین برده شد و حتی بعضی از نظامیها از قبیل بختیار که قرار بود از کرمانشاه حرکت کنند گفته شد اظهار داشته قصد

کمک به مصدق را داشت ولی وقتی دید که اوضاع به سرعت تغییر یافته جانب کسانی را گرفت که در وقایع ۲۸ مرداد پیروز شده اند.

در روز ۲۸ مرداد خانه دکتر مصدق غارت شد و اثاثیه خانه را هم به یغما بردند. ضمناً چون خانه مهندس احمد مصدق در خیابان حشمت الدوله مقابل منزل مادر نگارنده بود. روز ۲۹ مرداد که از آنجا عبور میکردم خانه غارت شده و شیشه های آنها شکسته شده و با حروف درشت بالای سردر خانه چنین نوشته بودند:

شبانکه به دل قصد تاراج داشت

چو صبح شد نه تن سر، نه سرتاج داشت

به يك گردش چرخ نیلوفری

نه نادر به جا ماند و نه نادری

در همانروزها در شهر شایع شد که اثاثیه منزل دکتر مصدق و بستگانش و حتی یخچال و کارد و چنگالهای منزل او در جنوب شهر به فروش میرسد. بعدها در نشریات مختلف خواندم که از طرف ستاد ارتش این بخشنامه انتشار یافته است:

"بخشنامه ستاد ارتش شعبه تجسس و اطلاعات رکن دوم به شماره ۲۰۶۷ دهم شهریور ۱۳۳۲- بکلی مستقیم و محرمانه

در این روزها مکرر دیده شده است که سربازانی به درب مغازه ها و دکانها مراجعه و اشیائی از قبیل کارد و چنگال و غیره را برای فروش ارائه میدهند. چنین شنیده میشود که لوازم متعلق به چند خانه ای است که ملت آنها را خراب نموده است. این عمل گروهبازان و سربازان انعکاس بسیار بسیار نامطلوب در افکار عمومی دارد و لطمه بزرگی به وجهه ارتش در انظار مردم وارد میسازد و بدینوسیله ابلاغ میگردد که فرماندهان موظفند این موضوع را طی سخنرانی به کلیه افراد و درجه داران بفهمانند.

رئیس ستاد ارتش- سرلشکر باقمانقلیچ - رئیس رکن ۲- سرتیب سیاسی"

خانه شماره ۱۰۹ خیابان متعلق به دکتر مصدق که روز ۲۸ مرداد مورد

اصابت گلوله قرار گرفته بود بعداً تحویل بستگان مصدق گردید که تعمیر شد و به اجاره واگذار گردید. وقتی حزب ملیون تأسیس شد خانه دکتر مصدق برای حزب اجاره شد و سخنرانیهای هفتگی حزب گاهی در سالن طبقه زیرین ساختمان و زمانی در حیات خانه برگزار میکردید. در تمام اطاقهای آن عکس شاه نصب شده بود.

روزنامه نیمروز در تاریخ سوم آذرماه ۱۳۶۸ چنین نوشت:

خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ که به اعتبار صاحب آن دکتر مصدق در شمار اماکن تاریخی معروف ایران است به تصرف جمهوری اسلامی درآمد. جریان چنین است که دکتر مصدق در آستانه قبول نخست وزیری در دفتر اسناد رسمی عنایت حضور یافته و کلیه مایملک خود را بین ورثه تقسیم کرد. ناظرین که شاهد مصادره اموال قوام بودند این امر را از مآل اندیشی مصدق دانستند. خانه ۱۰۹ به مهندس احمد مصدق رسید که داماد عضدالسلطان بود که پس از فوت او کلیه اموالش به همسرش منتقل گردید. سال گذشته که او هم درگذشت اموالش به برادرش مهندس ابونصر عضد رسید. چون اموال مهندس عضد قبلاً مصادره شده بود جمهوری اسلامی این خانه را تصرف کرد. جالب است یک خانه موروثی وقتی به شخصی میرسد آنرا مشمول احکام صادره قبلی دانسته به تصرف در میآورند.

این خانه قبل از انتقال سلطنت قاجار به پهلوی ساخته شده و در آن خانه دیدارهای رضاشاه و مصدق صورت گرفته و هنگام تصدی نخست وزیری مصدق از مهمترین مرکز ملاقاتهای سیاسی بود. در ۲۸ مرداد این خانه به گلوله بسته شد و اوایل انقلاب همین امر سندی دال بر تعدی رژیم شاه دانسته شد. گفته میشود که بازاریهای طرفدار مصدق ضمن پیمای تقاضای خرید خانه مزبور را کرده اند.

به هر حال باید حقایق تاریخی را پذیرفت. ظرف چند روز اوضاع بکلی دگرگون شد. شاه که به رم رفته و قصد رفتن به آمریکای جنوبی را داشت تصمیم گرفت به کشورباز گردد. زاهدی از مخفی گاه به باشگاه افسران رفت. مصدق با نردبان به مخفی گاه رفت و از آنجا خود را به نخست وزیر جدید معرفی نمود و در

لشکر ۲ زندانی شد .

سرلشکر زاهدی در مقام نخست وزیری در روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ به شاه چنین تلگراف کرد :

" پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه- مردم شاهدوست و ارتش فداکار در انتظار موکب همایونی با بی صبری دقیقه شماری میکنند . از خاکپای مبارک استدعای تسریع در عزیمت و ابلاغ ساعت نزول اجلال را دارد تا احساسات پاک مردم مطابق آرزوی خودشان نثار مقدم مبارک گردد .

پاسخ شاه : بنام قادر متعال از پشتیبانی مردم ایران نسبت به خود و دفاع آنها از قانون اساسی صمیمانه سپاسگذارم . من کلیه افراد ارتش و تمام مأمورین غیر نظامی و همه مردم ایران را به متابعت از اوامر جناب فضل الله زاهدی که طبق قانون اساسی از طرف من به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران تعیین شده دعوت میکنم . خداحافظ ایران و مردم ایران

همچنین پیام زیر از طرف شاه خطاب به ملت ایران فرستاده شد .

سیل احساسات بی ریا و صمیمانه شما از هزاران کیلومتر راه چنان در دل من پرتو افکند که تمام خستگی های روحی و نگرانی هائی که آن هم ناشی از علاقه قلبی من به میهن مقدس و ملت عزیز بود در رم مرتفع شد و مجال یکساعت تأخیر در عزیمت به ایران عزیز و دیدار هم میهنان را نداد .

من کوشا خواهم بود پیرو اقدامات قلبی خود که عمداً آنرا عقیم گذاشته اند یک زندگی دموکراسی که خوشبختانه در تعالیم عالیه اسلام اجرای آنرا به شایستگی دستور فرموده اند برای قاطبه ملت ایران فراهم آورم و مفهوم عدالت اجتماعی را به مورد اجرا بگذارم . با اعتمادی که به لیاقت و شایستگی سرلشکر زاهدی نخست وزیر دارم مطمئنم که در ترمیم خرابیها و اصلاحات لازم اقدامات مؤثر خواهد کرد . همگی شما را به خدا میسپارم و سعادت تان را آرزومندم .

من چطور از شما ملت عزیز تشکر کنم که با ریختن خون خود برای حفظ شعائر ملی و شاه خودتان فداکاری نموده و شهید دادید . من هم چنانکه میدانید چندین بار حاضر بودم جان خود را بیدریغ در راه شما از دست بدم . چرا نکنم

و باز هر موقع که لازم باشد از آن خودداری نخواهم کرد.

همچنین شاه قبل از عزیمت به تهران در مصاحبه ای چنین گفت:

من مصمم به اجرای يك سلسله اصلاحات عمیق و اساسی در ایران هستم به طوری که به مراتب از آنچه قبل از حکومت مصدق شروع شده وسیع تر خواهد بود. ضمناً چون صنعت نفت ایران ملی شده شرکت نفت ایران و انگلیس وجود خارجی ندارد. نفت ایران ملی شده و ملی خواهد بود.

ارتشبد فردوست در خاطراتش چنین گفته است:

نمایندگان انگلیس و آمریکا در رم با شاه تماس گرفته و به او گفتند که به ایران باز گردد او نپذیرفت و گفت با این وضعی که بیرون آمده ام دیگر صلاح نیست برگردم و مقاومت میکرد.

اگر حقیقت را بخواهید شاه میخواست به ایران برگردد تا با مصدق تصفیه حساب کند. اما میدانست که زاهدی به این سهولت قدرت را از دست نمیدهد به همین جهت میخواست تضمین ورود با قدرت را از آنان بگیرد، باین دلیل قدری مقاومت میکرد. بالاخره آمریکاییها قول دادند که ترتیب ورود محترمانه اش را به ایران بدهند و کاری کنند که زاهدی به استقبالش بیاید.

وقتی شاه وارد فرودگاه مهرآباد شد و با افسران دست داد متوجه شد که نصیری از درجه سرهنگی به سرتیپی رسیده است. به او گفت چه کسی درجه را به تو داده است، اینکار حق من است. وقتی گفته شد زاهدی درجه داده نگاه معنی داری به او کرد که یعنی تو حق اینکار را نداشتی.

همچنین در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تلگراف زیر از طرف آیتالله بروجردی به

شاه مخابره شد:

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی

با آمدن تو به ایران دین و امنیت در مملکت حفظ خواهد شد

پاسخ:

قم- حضرت آیتالله العظمی بروجردی

خداوند شما را در حفظ اسلام و سرنگونی دشمنان موفق بدارد. شاه

تلگراف شاه به آیه‌الله بهبهانی و پاسخ آیه‌الله

از رم - آیه‌الله بهبهانی - تهران

به نام خداوند تبارک و تعالی - از محبتی که ملت ایران به من و حفظ قانون اساسی نشان داده است عمیقانه سپاسگذارم بدین وسیله از تمام قوای مسلح و تمام مسئولین کشوری و ملت ایران خواستارم دستورات نخست وزیر جناب فضل الله زاهدی را که برطبق قانون اساسی از طرف من برای ریاست دولت قانونی و ملی ایران انتخاب شده است اطاعت کنند. هرچه زودتر به ایران و میان ایرانیان برخوام گشت. خدای بزرگ ایران و ملت ایران را حفظ کند. شاه

پاسخ آیه‌الله بهبهانی

پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - دستخط تلگرافی مبارک زیب وصول یافت. از خداوند سلامتی وجود مبارک و بقای سلطنت عظمی اسلامی را خواهانم. انشاءالله عین تلگراف مبارک را بعرض عامه برسانند. همه انتظار زیارت پادشاه معظم محبوب خود را دارند.

شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲

محمدالموسوی البهبهانی

در گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی چنین نوشته شده است:

روز ۲۹ مرداد بموجب اعلامیه ای که از طرف سرلشکر زاهدی صادر گردید تذکر داده شد که فرمان شاهنشاه برای حفظ جان مصدق صادر شده از این رو مقتضی است که ظرف ۲۴ ساعت خود را به شهربانی یا فرمانداری نظامی معرفی نماید. ضمناً تأکید شد که بموجب اراده شاهانه تا زمانی که تکلیف او از طرف ملت معلوم نشده در حفظ جان وی از هر جهت مراقبت بعمل خواهد آمد.

همچنین سرلشکر زاهدی طی مصاحبه ای چنین اعلام داشت:

مصدق نخست وزیر سابق در دو مورد محاکمه خواهد شد. یکی بخاطر عملیات خلاف قانونی که در زمان نخست وزیری مرتکب شده بود و دیگری به اتهام توطئه و خیانت و قیام برضد حکومت قانونی و رژیم مملکت.

فرمانداری نظامی تهران طی اعلامیه ای شماره ۱۴ خود چنین اعلام داشت:
از کلیه اهالی تهران تقاضا میشود در صورتی که از محل اختفای اشخاص زیر
اطلاع دارند فوراً مراتب را به فرمانداری نظامی اطلاع دهند تا در دستگیری آنان
اقدام شود:

۱- حسین فاطمی وزیر خارجه سابق ۲- دکتر آذر وزیر فرهنگ سابق ۳- زیرک
زاده نماینده سابق مجلس ۴- ملک اسمعیلی معاون سابق نخست وزیر ۵- حق
شناس وزیر راه سابق ۶- خلیل ملکی ۷- کاظم حسینی ۸- کریمپور شیرازی

روز ۳۰ مرداد ۱۳۳۲ اعلیحضرت با هواپیما عازم بغداد شدند. در فرودگاه رم
مقامات عالیرتبه و رسمی دولت ایتالیا شاهنشاه را بدرقه کردند. هنگام ترک ایتالیا
از میهمان نوازی مردم آن کشور تشکر کرده و مطبوعات را مورد تحسین قرار
دادند و گفتند در شهر رم بقدری نسبت به من محبت شد که گویی در میهن خود
بودم. قبل از هر کس يك روزنامه نگار خبر قیام مردم ایران و تحولات اخیر را به
من داد.

هنگام ورود به بغداد مورد استقبال نایب السلطنه و ولیعهد عراق و اعضای
کابینه و مقامات رسمی قرار گرفتند.

روز ۳۱ مرداد پادشاه عراق يك قبضه شمشیر مرصع به جواهرات گرانبها به
اعلیحضرت اهدا نموده و شاهنشاه از پذیرائی مقامات عراقی تشکر کرد و با
هواپیما عازم ایران شدند.

در فرودگاه مهرآباد والاحضرتها و نخست وزیر و هیئت دولت از اعلیحضرت
استقبال کردند.

پس از تغییر اوضاع در روز ۲۸ مرداد و مراجعت شاه به ایران بار دیگر شاه از
طریق بغداد عازم ایران گردید و شاید هدف از مراجعت به بغداد یکی زیارت
اعتبات مقدسه کربلا و نجف و دیگری بازگشت به همان کشوری بود که از ایران
به آن وارد شده بود و تشکر از شاه و مقامات دولت عراق. این بار که دولت
زاهدی زمام امور کشور را بدست گرفته مظفر اعلم در فرودگاه بغداد به استقبال
شاه و ملکه آمد که مورد بی اعتنائی قرار گرفت که طی گزارشی به تهران چنین

گزارش سفارت شاهنشاهی در بغداد به وزارت امور خارجه
 ۴۲۴-۳۱/۵/۳۲- محرمانه- مستقیم

جریان تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه را به بغداد و همچنین مراجعت معظم له از رم به بغداد و عزیمت به تهران را طی تلکرافات رمز شماره "۶۴/۶۳-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۱ مرتباً به عرض رسانده و به دستوراتی که تلفوناً یا بوسیله تلکراف صادر فرموده بودند عمل نمودم. اکنون به عرض میرسانم: هنگام فرود آمدن اعلیحضرت همایونی از طیاره اینجانب به معیت والاحضرت ولیعهد و رجال عراقی نزدیک هواپیما از شاهنشاه استقبال نمودیم. ولی اعلیحضرت همایونی با اینکه حتی به اعضای کوچک وزارت امور خارجه عراق دست دادند از دست دادن به اینجانب خودداری فرمودند و در اطاقی هم که جهت پذیرائی از معظم له در فرودگاه ترتیب داده شده بود تلکرافات و نامه های رسیده را حضورشان تقدیم داشتم معهداً اعتنائی نفرمودند و با اینکه به عرض رساندم کلیه هیئت سفارت کبری و کنسولگری بغداد نیز در سرسرا حضور دارند از آنها هم تلفقدی نفرمودند. پس از تشریف فرمائی معظم له به کاخ ایض در آنجا شرفیاب شدم. چون بلافاصله به عتبات مشرف شده بودند موفق به زیارتشان نگردیدم و شب هم هرچه تلفن کردم چون مراجعت نفرموده بودند موفق به شرفیابی نشدم تا اینکه صبح آقای آتابای را که به وسیله تلفن خواسته بودم از قصر ایض با اینجانب تماس گرفته و گفتم از طرف جناب آقای نخست وزیر پیغام تلفنی دارم که باید به عرض برسانم. اظهار داشتند به اعلیحضرت همایونی نیز مستقیماً عرض شد و جواب فرمودند؛ در برنامه حرکت نمیتوانند تغییری بدهند. اظهار نمودم پس بنابراین در فرودگاه با هیئت سفارت و سرکنسولگری شرفیاب خواهم شد. اظهار داشت صلاح نمیدانم. شاید در مقابل عراقیها وضعیتی پیش آمد کند که صلاح نباشد. اینجانب هم طبق این اظهار که قطعاً مستند به اوامر ملوکانه بوده است با اینکه کلیه آقایان کارمندان سفارت کبری و سرکنسولگری از ساعت ۷ صبح جمع شده بودند به فرودگاه حاضر نشدم و معلوم شد اعلیحضرت همایونی مرحمتی به اینجانب ندارند. در صورتیکه کلیه اقدامات سفارت از بدو ورود اعلیحضرت همایونی به بغداد و مراجعت از رم و حفاظت هواپیمای حامل اعلیحضرت همایونی

بنا بر دستور تلفنی و تلگرافی وزیر امور خارجه وقت بوده است که اینجانب نیز مجبور به پیروی از آن بودم و حتی خود اینجانب به وزیر امور خارجه وقت با تلفن پیشنهاد نمودم اجازه دهند حضور اعلیحضرت همایونی در بغداد شرفیاب شوم و در تلگراف شماره ۴۱۰ پس از عطف به تلگرافات شماره ۶۳ و ۶۴ این سفارت کبری صریحاً نوشته اند تماس مورد ندارد و همین جمله (مورد ندارد) کاملاً میرساند که اینجانب شخصاً با تلفن پیشنهاد شرفیابی را نموده بودم. بهر حال این عدم التفات اعلیحضرت همایونی در انظار عراقیها ایجاب مینماید که اینجانب از کار برکنار شده و بدینوسیله استدعا دارد استعفای بنده را از پست سفارت کبری شاهنشاهی بغداد قبول فرمایند. سفیر کبیر اعلم

شاه پس از مراجعت به ایران هم به خبرنگار مصری گفته بود وقتی روزنامه نگاران در رم از من پرسیدند برای چه از کشورتان فرار کردید؟ خیلی ناراحت شدم و گفتم نخواستم موجب جنگ خانگی بشوم. گفتم من فرار نکردم و به کشور خود مراجعت خواهم کرد که با تفضل خداوندی پس از ۷۲ ساعت به خاک وطن بازگشتم.

من از حزب توده متشکرم که مجسمه های من و پدرم را خراب کردند. از حسین فاطمی متشکرم که بمن ناسزا گفت. از مطبوعاتی که به من حمله کردند متشکرم زیرا اگر اینها نبود ملت قیام نمیکرد.

دکتر بختیار در این باره چنین مینویسد:

در این مدت مصدق کوشید با پادشاه که به رم رفته بود تماس برقرار کند. هیئتی مرکب از ۵ نفر از شخصیت های بارز مملکت را انتخاب کرده بود تا برای ملاقات با اعلیحضرت به رم بروند ولی اتفاقات با سرعتی جهنمی پیش میرفت و این هیئت نتوانست کاری انجام دهد.

مصدق به کرات به مشورت نشست. اینکه گفته اند مصدق قصد داشت رژیم جمهوری را در ایران اعلام کند دروغ محض است.

ما خوب میدانستیم که آن (قیام ملی) از قبل طراحی شده بود. مصدق طی محاکماتش چکی را بمبلغ يك میلیون دلار که یکنفر آمریکائی بنام "بارنر" در بانک

ملی به ریال تبدیل کرده بود عرضه نمود. دست اندرکاران به وجود چکهای دیگر نیز اشاره میکنند.

روز اول شهریور ۱۳۳۲ سرلشکر زاهدی هیئت دولت را حضور اعلیحضرت معرفی کرد که شاهنشاه خطاب به هیئت دولت چنین گفتند:

دولت باید در اجرای قوانین و جلوگیری از اعمال خلاف مقررات نهایت کوشش را به کار برد. به خصوص در انجام خواسته ها و انتظارات مردم و تأمین رفاه ملت از هیچگونه تلاشی خودداری نکند و از این راه اعتماد عمومی را نسبت به خود جلب نماید.

به دنبال این اقدامات يك قطعه نشان درجه اول تاج به سرلشکر زاهدی اعطاء و همچنین از درجه سرلشگری به سپهبدی ارتقاء یافتند.

بخشنامه وزارت خارجه به سفارتخانه ها در شهریور ماه ۱۳۳۲ به اطلاع عموم میرساند هنگامی که پس از صدور فرمان همایونی دایر به نخست وزیری تیمسار زاهدی و عدم تمکین و تمرد دولت سابق از قبول و اجرای فرمان ملوکانه، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عنوان اعتراض موقتاً ایران را ترک فرمودند بعضی از آقایان نمایندگان شاهنشاهی در خارجه رویه بسیار تأسف آمیزی در پیش گرفتند که موجبات سرشکستگی و تأثر فوق العاده وزارت امور خارجه را فراهم آورد. ناگزیر آقایان مزبور به شرح زیر:

مظفر اعلم - نظام خواجه نوری - عباس فروهر - شمس الدین امیرعلائی - باقر کاظمی - حسن پیر نظر - حسین فرهودی - جلال عبده را از کار برکنار نموده و جمیع مزایای آنان را مسترد داشت. آقای عباس فروهر علاوه بر انفصال خدمت و استرداد مزایا به علت مقاله موهن و زننده ای که به مقام شامخ سلطنت در جراید منتشر ساخته است تحت تعقیب قانونی قرار گرفته و به کیفر خواهد رسید.

امیر علائی در این مورد چنین مینویسد:

"من و آقای اللهیار صالح و آقای باقر کاظمی شخصاً استعفا دادیم. ولی زاهدی

به صالح تلگراف میکند: که استعفا ندهید، ولی او قبول نمیکند".
 از بین عده مذکور دکتر عبده بعداً به عنوان اینکه رفع سوء تفاهم شده حتی
 وزیر خارجه و سفیر هند و رم و غیره شد و دکتر حسین نواب وزیر خارجه
 دکتر مصدق هم بعداً به سفارت آرژانتین منصوب شد. وزارت خارجه هم شرح زیر
 را به اینجانب نوشت:

شماره ۴۰۱۸-۳۲/۶/۱۴

آقای شمس الدین امیر علائی

بنا بر فرمایش اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون رفتار شما در ایام اخیر به
 طور دردناکی بیعلاقگی به مقام شامخ سلطنت را ثابت نمود و بنا براین شایستگی
 حمل نشانهای رسمی را ندارید مقرر فرمودند به موجب این نامه به شما اعلام
 شود که حق استعمال کلیه نشانهاییکه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به
 شما اعطاء شده بود لغو گردیده و دیگر مجاز به استعمال آنها نیستید.

معاون وزارت امور خارجه- مفتاح

امیر علائی مینویسد من روز ۲۶ مرداد این تلگراف را به دکتر مصدق مخابره
 کردم:

(جناب دکتر مصدق نخست وزیر محبوب ایران- خداوند وجود عزیزت را
 محفوظ نگاهداشت. کودتای نظامی موفق نشد. دست غیب آمد و بر سینه
 نامحرم زد.) این تلگراف به دکتر مصدق نرسید ولی آنرا به شاه داده بودند. روز
 ۳۰ مرداد تلگراف دیگری بدین مضمون به وزارت خارجه مخابره کردم: (نظر به
 وضع حاضر مملکت اینجانب قادر به ادامه مأموریت نیستم. تکلیف سفارت ایران را
 در جواب تعیین فرمائید). پاسخ چنین بود: (جناب آقای نخست وزیر با نظر
 جنابعالی موافق، سفارت را به آقای وافی تحویل و ایشان را کاردار معرفی کنید.)

مفتاح معاون دکتر فاطمی که تقدیر نامه دکتر مصدق را با احتراماتی برای من
 فرستاده بود تلگراف دیگری مخابره کرد بدین مضمون: (حسب الامر گذرنامه
 سیاسی امیر علائی را گرفته باطل نموده به مرکز ارسال و گذرنامه عادی به ایشان
 بدهید. ابلاغ فرمائید سفارت را ترك کنند و از اموال دولت و اتومبیل استفاده
 ننمایند.)

دکتر عبده مینویسد :

روزیکه شاه به رم آمد نگارنده با خانواده خود در نزدیک رم کنار دریا بودم. بعد از ۲۸ مرداد روزنامه ها نوشتند که باقر کاظمی و شمس الدین امیر علانی و نظام خواجه نوری و نگارنده اخراج شده ایم.

موجبی برای اخراج خود نمیدیدم زیرا مأموریتی در سفارت رم که مستلزم استقبال از شاه باشد نداشتم. مأموریت همکاری با وکلای خریدار شرکتهای نفتی بود و مقام وزیر مختاری برایم عنوان تشریفاتی داشت. بلافاصله به تهران آمده به دیدار عبدالله انتظام وزیر خارجه رفتم و گفتم اگر به استقبال شاه نرفته ام وظیفه ای در این باره نداشته ام. انتظام گفت همسر نظام السلطان گفته که برحسب توصیه دکتر عبده همسرم از رفتن به فرودگاه و استقبال از شاه خودداری کرده است. در پاسخ گفتم برای رهائی شوهرش خواسته مرا سپر بلا قرار بدهد. انتظام خوشوقت شد و مفتاح و نبیل و ابوالقاسم پناهی را مأمور رسیدگی کرد. آنها پس از چند روز رسیدگی به این نتیجه رسیدند که دلیلی در دست نیست که درکار نظام السلطان که ارتباطی با مأموریتش نداشته مداخله کرده باشم و اخراج از وزارت خارجه موردی ندارد. انتظام گزارش را به اطلاع شاه و نخست وزیر میرساند و رفع مشکل میگردد و حکم اخراج نگارنده لغو شد. سپهبد زاهدی مرا خواست و از این که بیگناهییم ثابت شده ابراز خوشوقتی کرد. اظهار کردم که دکتر مصدق جای خود را در تاریخ به عنوان رهبر ملی باز کرده و شما هم در وزارت کشور با او همکاری کرده اید شایسته نیست که در دوران زمامداری شما به وی آسیبی برسد. زاهدی گفت ما اطلاع داریم که توده ایها از مصدق اسلحه خواستند ولی او نخواست با چنین اقدامی که کشور را به مخاطره می انداخت موافقت کند. زاهدی گفت سعی خواهد شد که حیثیت مصدق محفوظ بماند.

اللهیار صالح در این باره چنین مینویسد :

دولت زاهدی میخواست که من در مقام سفارت کبرای واشنگتن باقی بمانم ولی منی که نماینده و اجرا کننده نظر دولت دکتر مصدق پیش حکومت آمریکا بودم چطور ممکن بود نماینده دولتی بمانم که مصدق را نه تنها از کار برکنار کرده بلکه او را دستگیر و به زندان فرستاده است.

متن تلگراف رمز سپهبد زاهدی به صالح چنین است:

(جناب آقای صالح- جنابعالی برای مملکت خدمت میفرمائید نه برای شخص. لذا استدعا میکنم استعفای خود را مسترد داشته و کماکان در مقام سفارت ایران در واشنگتن به خدمات ارزنده خود ادامه دهید.) پاسخ چنین بود:

(من تا دیروز طی مصاحبه های گوناگون مطبوعاتی که در سراسر آمریکا پخش میکردید از تز دکتر مصدق دفاع کرده ام. حال چگونه یکباره تغییر جهت بدهم و از برنامه هائی دفاع کنم که معکوس اظهارات قبلی من است و مطلقاً قادر به انجام چنین کاری نیستم. لذا کاردار موقت سفارت را به وزارت خارجه آمریکا معرفی و قریباً به ایران حرکت خواهم کرد.)

در گاهنامه شاهنشاهی چنین نوشته شده است:

همه روزه گروهی از طبقات مختلف مردم حضور شاهنشاه شرفیاب میشدند. در شرفیابی اعضای سابق اطاق بازرگانی و بازرگانان چنین گفتند: خداوند مملکت ایران را از خطری بزرگ نجات داد و امیدواریم ملت ایران از این پس قرین سعادت و آسایش شود. خوشبختانه قیام ۲۸ مرداد نشان داد که در راه مصالح مملکت اختلافات طبقاتی در ایران وجود ندارد. زیرا در این روز همه طبقات مردم از فقیر و غنی و پلیس و ژاندارم و سرباز و وظیفه و افسر در این قیام شرکت داشتند

در شرفیابی قهرمانان ملی و جهانی وزنه برداری و اولیاء باشگاه تاج چنین گفتند:

من از ورزشکاران باشگاه تاج که در قیام ملی ۲۸ مرداد شرکت کرده اند قدردانی میکنم و امیدوارم که این سازمان بیش از پیش برای نیرومندی جوانان فعالیت نماید. همچنین به ۱۱۲ نفر شخصیت ورزشی نشان و مدال داده شد.

به دنبال شرفیابی های پی در پی و تلگرافات زیادی که از سراسر کشور رسیده اهالی خواستار تاجگذاری شده اند ولی شاهنشاه با تشکر از ابراز احساسات مردم یادآور شده اند که در چنین موقعی که اکثریت مردم در فقر و پریشانی بسر میبرند باید اقدامات اساسی برای رفاه مردم صورت گیرد و انجام تاجگذاری به

وقت دیگری موکول میگردد.

شاهنشاه به خبرنگار اخبارالیوم گفتند (اگر من در برابر حوادثی که در این کشور میگذشت مدتی سکوت و تحمل کردم برای آن بود که ملت ایران ببیند حکومت مصدق کار مملکت را به کجا میکشاند. من به سوگندی که در حفظ قانون اساسی یاد کرده ام وفادار خواهم بود.)
روز ۱۷ آبان ۱۳۳۲ نماینده آیتالله بروجردی شرفیاب و پیام آیتالله را تقدیم داشت.

بنا به پیشنهاد شهرداری و تصویب هیئت دولت، نام میدان مخبرالدوله به (میدان ۲۸ مرداد) تغییر یافت.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ مینویسد: تا قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث برده بودم و از آن پس منتخب مردم و ملت شدم. در حقیقت این رأی اعتمادی بی چون و چرا به من بود.

وقتی دکتر مصدق در اوج اقتدار بود موزه مادام تسو تصمیم گرفت مجسمه ای از او را در موزه نصب کند. معمول این است که متخصصین موزه به کشور میروند و مجسمه را از نزدیک تهیه و به انگلستان می آورند. تا مدتی این مجسمه در موزه بود. پس از ۲۸ مرداد ۳۲ با پافشاری دولت وقت و مراجعه نماینده سیاسی ایران به مقامات انگلستان مجسمه دکتر مصدق از موزه خارج گردید. مجسمه شاه هم تا سال سقوط رژیم در موزه بود و درحال حاضر مجسمه هیچ ایرانی در موزه دیده نمیشود. مجسمه خمینی هم هیچوقت در موزه مادام تسو نصب نگردید.

وقتی هم شاه قدرت یافت روز ۱۷ اسفند ۱۳۳۷ مجلس شورایی ملی طی ماده واحده ای روز نهم اسفند را (روز ملت) و روز ۲۸ مرداد را (روز قیام ملی) نام نهاد. همه ساله در میدان مخبرالدوله که به میدان (۲۸ مرداد) نام گذاری شده بود مراسمی برپا میشد و از شاه و کسانی که در ۲۸ مرداد مبارزه کرده اند تجلیل

میشد. در سالهای آخر سقوط رژیم یکبار هم هنگام ایراد نطق در میدان ۲۸ مرداد نارنجکی که از طرف مخالفین رژیم گذارده شده بود منفجر گردید که نزدیک بود صدمه ای بزند ولی هیچکس آسیبی ندید.



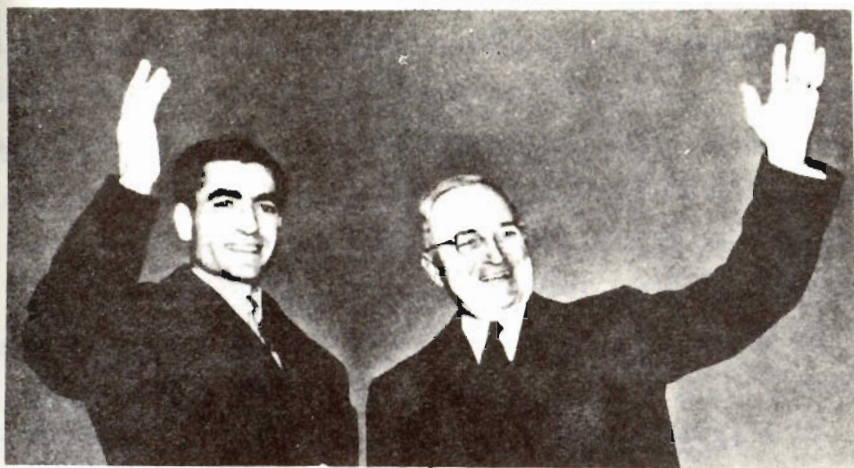
اللهیار صالح
تنها سفیری است که شاه
و نخست وزیر خواستند به
شغل سفارت ادامه دهد ولی قبول نکرد.



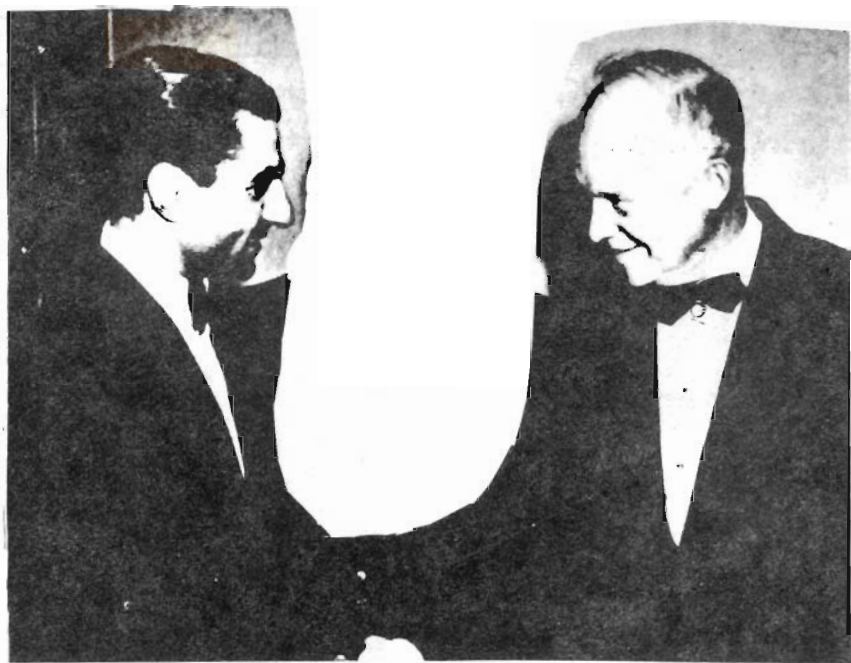
سروان ایرج داور پناه
شاهد گفتگوهای مصدق و
همکارانش در باره خودکشی
بوده است.

مهندس سیف الله معظمی
خوشحال و خرسند است که
دکتر مصدق را به خانه خود پناه داده است.





ترومن با شاه روابط دوستی نزدیک داشت ولی نمیخواست
مصدق برکنار شود.



آیزنهاور پیروزی شاه را در بازگشت به وطن تبریک گفت

دکتر مصدق را بهتر بشناسیم

دکتر محمد مصدق "مصدق السلطنه" از اشراف زادگانی است که بین دانشگاهیان و آزادیخواهان و اصناف و بازاریان طرفداران فراوان داشته و از جمله نخست وزیران ایران است که شهرت جهانی داشته و با اینکه سالها است زندگی را وداع گفته هنوز هم عده زیادی در داخل و خارج از او و افکار و اندیشه هایش طرفداری میکنند و حتی گروهی خود را از پیروان مصدق دانسته و عده ای هم خود را مکلف و موظف به تعقیب "راه مصدق" میدانند.

اخیرا نیز "بنیاد مصدق" در آلمان تأسیس شده که هدف بنیاد آشنا نمودن جوانان به اصول دموکراسی و امور سیاسی میباشد.

پاکی و درستی دکتر مصدق مورد تأیید همگان میباشد. از جمله کسانی است که در مقامات دولتی و در مقام نمایندگی مجلس هرگز حقوقی دریافت نداشت. هنگام تصدی مقام نخست وزیری هیچیک از بستگانش در کارهای مملکتی دخالتی نداشتند. در عین حال دشمنان سرسختی داشت که در مجلس و مطبوعات به شدت او را مورد حمله قرار داده اند. او را متهم به منفی بافی و تکروری نموده بهیچوجه اهل کارهای حزبی و اجتماعی و دسته جمعی ندانسته اند. مخالفین او میگویند هنگامیکه وزیر خارجه بوده نامه ای نوشته و پای انگلیسها را به بحرین باز کرده یا اینکه يك خالصه ای را به قیمت ارزان خریده است.

معاش در کتاب الماس و ريك مینویسد :

ملك الشعراء بهار در خاطرات خود چنین نوشته است: در دولت مشیرالدوله که دکتر مصدق وزیر خارجه بود نامه ای به سفارت انگلیس نوشته میشود که دخالت انگلیس را برای حفظ جان و مال اهالی بحرین خواستار میگردد. این سند برای مداخله بریتانیا کافی شمرده شد زیرا آنجا را تحت نظر گرفت و یک کشتی وارد بحرین کرده ۴۰ سرباز هندی با دو عرابه توپ از آن پیاده نمودند و از آن بیعد دیگر نفوذ دولت ایران در بحرین از بین رفت و تحت نظر انگلستان قرار گرفت. مجلس جلسه ستری تشکیل داد و به این امر و اقدام دولت به شدت اعتراض نمود.

در دنباله مطلب مینویسد: ممکن است گفته شود که چون بحرین از خاک اصلی ایران دور بوده و اعزام قوا بعلت نداشتن کشتی جنگی میسر نبوده لذا از انگلیسها کمک خواسته شده است. در حالیکه کشتی های جنگی پرسپولیس و مظفری که در زمان مظفرالدین شاه خریداری شده و در شهریور ۲۰ توسط انگلیسها غرق شد در خدمت دولت ایران بوده است. به علاوه کشتی های تجاری میتوانند دو عرابه توپ و ۴۰ سرباز را وارد بحرین کنند. در جلسه سری مجلس سردار سپه وزیر جنگ از فرط عصبانیت گریه کرد.

سید ضیاء هم گفته است که وقتی نخست وزیر شدم و میخواستم دکتر مصدق را از ایالت فارس بردارم انگلیسها به حمایت او اقدام کردند. ولی هنگام نخست وزیری دکتر مصدق گروهی اعتقاد داشتند که آمریکائیاها از او و جبهه ملی حمایت میکنند تا سرانجام انگلیسها توانستند که آمریکائیاها را راضی کنند که دست از حمایت از دکتر مصدق بردارند و متفقاً ترتیب کودتای ۲۸ مرداد را دادند.

ولی دکتر مصدق در دادگاه گفته است او فقط و فقط قربانی مبارزه با سیاست استعماری انگلستان شده است و خود میدانسته که مبارزه با انگلیسها چنین عاقبتی را دارد ولی بهر حال از جان و دل دست به این مبارزه زده است. دکتر مصدق تنها نخست وزیر ایران است که در باره او حتی در سالهای اخیر کتابهایی به زبانهای فارسی و انگلیسی به چاپ رسیده و خاطرات او بصور مختلف

انتشار یافته است. دکتر مصدق در دادگاه نظامی گفت "من میدانم که در زندگی يك اشتباه بزرگ کرده ام و آن مبارزه با استعمار و شرکتهای بزرگ نفتی است و اکنون که دارم محاکمه میشوم و چوب آنرا میخورم"

موافقین و مخالفین دکتر مصدق در باره او اظهار نظرهایی کرده اند که قسمتی از آن به نظر خوانندگان گرامی میرسد.

شاه در پاسخ به تاریخ چنین مینویسد :

من سرانجام به این نتیجه رسیدم که مصدق با انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که وسیله سردار فاخر حکمت رئیس اسبق مجلس ایران انتشار یافت و مدارک منتشره از بایگانی وزارت امور خارجه بریتانیا و سفارت آن کشور در ایران همه دال بر صحت این استنباط من میباشد.

چگونه میتوان قبول کرد مردی که ۷ سال قبل از آن موافقت انگلیسها را شرط اصلی نخست وزیری دانسته بود این بار بدون موافقت و تأیید آنان نخست وزیری را پذیرفته باشد. در گذشته بین گفتار و کردار مصدق تناقض بسیار مشاهده کرده بودم. او به سیاست منفی معتقد بود که در حقیقت بزرگترین نقطه ضعف او بود. در شخصیت و رویه او تناقضات فراوان وجود داشت. به آنچه میگفت عمل نمیکرد. گاه دچار التهاب و هیجان بود و گاه دستخوش سرخوردگی و افسردگی و نومیدی کامل.. در سخنرانیهایش فریاد میزد، میگریست، دچار اغماز میشد.

بعضی او را با "روبسپیر" و بعضی دیگر با "ری ینز" مقایسه کرده اند و حتی برخی از صاحب نظران با شخصیت های کمدهای کلاسیک ایتالیائی... بر رویهم رفتار عقلانی نداشت و بیشتر تابع احساسات بود. مصدق از ملاکین بزرگ بود که به آرزوی دیرین خود یعنی قدرت مطلقه رسید. من که از قدرت طلبی او آگاه بودم به او توصیه کردم که در همه چیز شرط حزم و احتیاط را بجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی و اقتصادی ما فراوان و مکارند و برای اجتناب از مخاطرات باید با احتیاط و تدبیر پیش رفت. من با ملی شدن نفت

موافق بودم و عقیده داشتم باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت ولی او با همه پیشنهادات مخالفت میکرد. مصدق اسیر منفی بافی خود بود. راه هر گونه توافقی را در زمینه بهره برداری از نفت سد کرده بود.

وقتی انگلیسها رزمناو به خلیج فارس فرستادند سفیر انگلستان را خواسته و گفتم که باید بدانید در صورت تجاوز به خاک ایران من پیشاپیش سربازانم به دفاع از کشور خود برخوام خاست.

مصدق پس از ۳۰ تیر زندانی متحدان افراطی چپ و راست خود شد. برخلاف قانون اساسی عمل کرد و با انتشار اسکناس تورم بوجود آورد. دوستان انگلیسی مصدق هنگامیکه احساس کردند که دیگر برای آنها مفید نیست او را بحال خود رها کردند.

اللہیار صالح مینویسد :

هر وقت دکتر مصدق را میبینم که میگوید "من مایوسم روزی چند دفعه آرزوی مرگ میکنم" موی بر تنم راست میشود.

در نشریه ای چنین خواندم :

بعد از سقوط حکومت مصدق یکی از نزدیکان گفته بود همه شما را متهم به "عوام فریبی" میکنند. مصدق گفته بود "من عوام فریبم یا مردم؟" این عوام بودند که روز ۲۶ مرداد جشن گرفته میگفتند "با خون خود نوشتیم - یا مرگ یا مصدق". ولی روز ۲۸ مرداد هم سقوطم را جشن گرفته و خانه ام را غارت کرده اند

صدرالاشراف مینویسد :

مصدق السلطنه مردی است دارای صفات ممتازه از تدبیر و تحمل و صبر و لجاجت و خود خواهی مفرط و تملك نفس و قدرت بر تظاهر به احوالات مختلفه مناسب مقصود با عوام فریبی .. در موقعی گریه میکند و اشک میریزد مانند کسی که عذاب اختیار را از دست داده و در موقعی حمله میکند مانند سبغ ... گاهی غش میکند

و گاهی ناخوش میشود بطوریکه نشان میدهد نزدیک به مرگ است و در همه حال مالک اختیار و اراده خود میباشد .

از نیروی اتفاق مجلسین شوری و سنا و توجه افکار عمومی مخصوصا طبقه عوام قدرت و نفوذی یافت که در مدت مشروطیت ایران سابقه نداشت و فی الحقیقه صفحه جدیدی در سیاست ایران باز شد و نغمه خصومت با انگلیسها را آغاز و روز بروز شدت یافت .

دکتر مصدق هم در باره سردار سپه چنین گفته است :

در دوره وزارت مالیه و ایالت آذربایجان مکرر با سردار سپه رویرو و طرف شدم . از طرز رفتار خشن او فهمیدم که پابند قانون نیست و در پی قدرت نامحدود میباشد . تصمیم گرفتم که جلو قانون شکنی ها مقاومت کنم ولی متأسفانه رفقا و همکاران یا "مرعوب" او بودند و یا "مجنون" او . البته يك دست صدا ندارد و بالاخره همه مارا از میان برد .

نگارنده باید اضافه کنم وقتی هم خود دکتر مصدق نخست وزیر بود یکی از وزرای همکار او که به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود "یوسف مشار" در مجلس گفت در این مجلس نسبت به آقای نخست وزیر یکعده "مرعوب" هستند و عده ای "مجنون" ... چه خوب گفته اند که واقعا تاریخ تکرار میگردد .

دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر محمد رضا شاه پهلوی که همیشه خود را زیر سایه دکتر مصدق میداند در باره او چنین اظهار نظر میکند :

مصدق در طول نیم قرن زندگی سیاسی اش با سرسختی و ثبات قدم يك هدف را دنبال میکرد که استقرار دموکراسی و حاکمیت ملی بود . ولی در اولین قدم ها متوجه شد که دموکراسی با حضور مستمر استعمار در مملکت امید حیاتی ندارد . در انقلاب مشروطیت مصدق ۲۴ ساله با محمد علیشاه قلدر از آزادی و دموکراسی حرف میزند و به او نصیحت میکند که به حکومت قانون گردن نهد تا محترم

بماند. در سخت ترین شرایط لاینقطع و بطور مستمر از حقوق ملت و حدود اختیارات دستگاه حاکمه صحبت میکند و بهیچ سازشی تن نمیدهد. چون تشخیص داده بود که استعمار سید ضیاء را در آستین دارد، زیر بار حکومت او نمیروید. با ماده واحده تغییر سلطنت مخالفت میکند. دمیدن روح دموکراسی در مردم در تمام عمر مصدق همراه اوست. بعد از شهریور ۲۰ مرتب از آزادی و دموکراسی حرف میزند. در برنامه جبهه ملی اساسی ترین آزادیها و حقوق ملت را مطرح میکند. با ملی کردن صنعت نفت افق تازه ای را بروی مردم ایران گشود. ولی خدمت بزرگتر و اساسی تر مصدق این بود که در هر مرحله از زندگی خود درسی از آزادی و دموکراسی و احترام به قانون به مردم داد. مبارزه ای که ما امروز دنبال میکنیم الهام از افکار و اندیشه او است. حتی در آخرین لحظه که هنوز کوره امیدی داشت که صدایش بگوش مردم برسد باز از قانون اساسی صحبت میکرد و بعد از محکومیت در دادگاه نظامی از دیوان کشور تقاضای فرجام کرد و نوشت که به خاطر برائت خودش نیست بلکه چون عملی خلاف قانون اساسی شده انتظار نقض بلا ارجاع را دارم. این درس بزرگی بود که مصدق در طول محاکمه اش به مردم داد.

مصدق در دادگاه به انجام خدمت دیگری کمر بست. با مایه گذاشتن از خودش به دفاع از یاران جبهه ملی پرداخت و میکوشید که حیثیت و اعتبار خود را به بازماندگان جبهه ملی منتقل کند. بهمین جهت مردم ضعیفها و سازشکاری بعضی از رهبران جبهه ملی را که از فلز دگتر مصدق هیچ نداشتند و توانستند در سایه او برای خود وجهه ای کسب کنند ندیدند. بهرحال مصدق یک سلطنت طلب مؤمن و صادق بود و روی سلطنت مشروطه پافشاری میکرد. خیلی سعی داشت که شاه سلطنت کند نه حکومت... او خیرخواه شاه بود و میگفت من میخواهم شاه همیشه شاه باشد که اگر یکروزی به او گفتند برو، بگوید من شاه این مملکت هستم و هیچ کجا نمیروم.

در کتاب خاطرات ناصر قشقائی این مطلب را بصورت پاورقی خواندم :

از ابتدای زمامداری دکتر مصدق عمال دربار انواع توطئه ها را علیه او صورت میدادند. از جمله قضیه مضروب نمودن امام جمعه تهران سید حسن امامی میباشد. او از افراد استثنائی بود که هم در فرانسه تحصیل کرده آب سن را خورده و هم در نجف که عربی میدانست و آب فرات را آشامیده بود. ضمناً همسر دکتر مصدق خانم ضیاء السلطنه عمه وی بود.

امام جمعه در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۲۹ توسط نبی الله اکبری با چاقو مضروب شد. این ضربه روی چشم و اعضای او اثر گذاشت و علیرغم معالجات در قیافه وی اثر کج و کولگی گذارده بود. پس از دستگیری ضارب از آنجا که همواره پی مسئله سازی پیرامون شخصیت دکتر مصدق بودند شخصی بنام سرهنگ محمد علی هوشیار وکیل مدافع ضارب او را وادار نموده بود تا این حادثه را تحریک دکتر مصدق بداند. این ماجرا جهت مخدوش نمودن چهره دکتر مصدق در آستانه سفر به دادگاه لاهه در تیرماه ۱۳۳۰ صورت گرفت. ماجرا در سال ۲۹ اتفاق افتاد ولی ضارب در سال ۳۰ اعتراف نمود. دادستان ارتش "سپهبد آزموده" برای اینکه مصدق را در دادگاه مقهور کند انواع تهمتها را به او میزد از جمله قضیه مطلقاً نمودن سه هزارشاهی سفید در زمان مظفرالدین شاه از طرف دکتر مصدق و همچنین مضروب نمودن امام جمعه را عنوان نمود. آزموده میگفت لسان سپهر میگوید این مرد که همه را جاسوس اجنبی میداند سابقه خدمت در دربار سلاطین قاجار داشته و متصدی دیوان استیفا گردید و بعلت جعل فرمان مورد غضب قرار گرفت و قرار شد دست او را قطع کنند. ولی به وساطت سید علی اکبر تفرشی از علمای وقت به این اکتفا شد که در کشیک خانه چند ضربه شلاق به او بزنند. مصدق در پاسخ گفت میگویند من در مقابل خالصه ای که مظفرالدین شاه به من دادو میبایست سه هزار تومان بدهم شاهی سفید را مطلقاً کردم و تحویل خزانه دولت دادم- ملك كجاست؟ قریه قارپوزآباد در ساوجبلاغ تهران را خود و خانم مالك بودیم که به فرزندان خود بخشیدیم. این ملك را شاه به عضدالسلطان پسر خود داده و من از او به ۵۵ هزار تومان خریده ام. این زمینی که فعلاً بیمارستان رضا نور است ده هزار ذرع میباشد چهارهزار ذرع خانه موروثی بوده و به ۴۰ هزار

تومان و دیگری ۱۵ هزار تومان قیمت شد حال ۴۵ سال است مالکم. حالا به من همچو نسبتی میدهند.

در باره اتهام مربوط به امام جمعه وقتی با هیئت نمایندگی وارد لاهه شدم خبری منتشر شد که ضارب امام جمعه در دادسرا اقرار کرد که دکتر مصدق برای ارتکاب جرم به او پول داده است. حال باید دید دستگاه شهربانی و دادستانی وقتی که مصدر کار بودم چقدر خلاف مصلحت مملکت کار کرده اند. میخواستند بگویند کسی که وارد لاهه شده مجرم است و دفاع او از حقوق ملت ایران ارزشی ندارد. دکتر مصدق عین نامه نبی الله اکبری را تسلیم دادگاه کرد.

دکتر سیف پور فاطمی در بیستمین سال درگذشت دکتر مصدق در تلویزیون ایرانیان لوس آنجلس نطق مفصلی کرد که خلاصه ای از آن از روزنامه جبهه نقل میگردد :

آشنائی من با دکتر مصدق از مدرسه با نطقهای او علیه سردار سپه و اعتراض به انتخاب سید ضیاء شروع میشود. اولین اصل منشور مصدق این است که ملت ایران باید در امور داخلی و خارجی خود مختار باشد. ملت فقیه و قیم داخلی و خارجی نمیخواهد. نمایندگان مردم باید آزادانه انتخاب شوند. مصدق، سردار سپه وزیر جنگ مطیع قانون را ستود ولی با سردار سپه‌ی که میخواست وزیر جنگ نخست وزیر و شاه و فرمانده کل قوا و پیشوای ملت باشد مخالف بود. در مجلس ششم در باره اعتبار انتخابات اظهار داشت: شما میخواهید یک میلیون تومان از بودجه ملت فقیر را خرج انتخابات کنید در حالیکه لیست وکلای دوره هفتم در دربار وسیله تیمور تاش در دست تهیه است. صدوسی حکم انتصاب عوض انتخابات صادر کنید. باید مردم را آزاد گذارد تا هر که رامیخواهند انتخاب کنند و اشتباه نکنند تا یک روز تجربه و دانش و آگاهی بدست آورند که زمام مملکت را بدست بگیرند. هر مثنی که امروز بدهان مردم میزنید نتیجه خانمانسوز آن فردا متوجه شما و مملکت میشود. بعد از این نطق تیمور تاش به دستور رضا شاه از مصدق دعوت کرد و گفت بیائید نصف وکلای تهران را من و نصف آنرا

شما صورت بدهید. مصدق گفت این خلاف قانون است بگذارید مردم هر که را میخواهند انتخاب کنند.

در سیاست خارجی مصدق معتقد بود که هیچ خارجی حق ندارد به ایران دستور بدهد و در انتخاب دولتها دخالت کند. هنگامیکه وزیر خارجه بود بکرات جلوی خارجیها مقاومت کرد. دکتر مصدق پدید آورنده مکتب موازنه منفی و عدم تعهد بود. او به هیچوجه به قول و قرارهای کشورهای بزرگ اعتماد نداشت. میگفت وعده های کشورهای بزرگ تمام دروغ و بی اساس است. دوستی آنها را فقط برای سعادت کشورتان طلب کنید. او معتقد بود که ایران باید از آن ایرانیان باشد و ساکنین این سرزمین سرنوشت کشور خود را بدون دخالت روس و انگلیس و آمریکا در دست داشته باشند. روزیکه درب سفارت انگلیس را بست لرزه در ارکان امپراطوری انگلیس افتاد. موقعی که در واشنگتن درباره نفت مشغول مذاکره بود بانک بین الملل پیشنهاد کرد که اداره نفت ایران را بعهده بگیرد بشرط آنکه ادعای شرکت به داوری مراجعه شود. مصدق میگفت بانک بین الملل چه حق دارد که بما بگوید با شرکت نفت چه معامله ای بکنیم. مصدق معتقد بود که آزادی و استقلال کشور کالائی نیست که بتوان برای آن قیمت تعیین کرد. موقعی که در آمریکا عده ای از همراهان میگفتند با انگلیس و آمریکا کنار آمده بحران اقتصادی را برطرف سازید مصدق میگفت اگر تمام کوههای ایران را طلا بکنند و بمن بگویند تمام این طلاها مال ایران است بشرط اینکه تو از انگلیس و آمریکا دستور بگیری جواب من این است که من استقلال و آزادی ایران را در مقابل تمام این ثروت فدا نخواهم کرد.

من چطور میتوانم قبول کنم که بانک بین الملل یا آمریکا و انگلیس متدرات ملی ما را اداره کنند. شرکت نفت مدت ۵۰ سال شاه برده و شاه آورده و دولت های ما را بازچه قرار داده است. قرارداد داری را بزور تحمیل کرد و وقتی رضا شاه روی اصل وطنپرستی خواست در برابر آنها کوچکترین مقاومتی بکند با کمال بیشرمی به دست سربازان روس او را از میان بردند و کشور ما را اشغال کردند. اگر رئیس مملکت بر ملت تکیه کند هیچ کشور خارجی نمیتواند او را از میان ببرد.

من در مجلس بهر دولتی که مورد اعتماد روس و انگلیس بود رأی عدم اعتماد میدادم. دکتر مصدق در جواب شاه که گفته بود "مصدق در حکومتش يك بندر وهل نساخت" گفت هدف ملت این بود که به استقلال و آزادی برسد و مقدرات مملکت را خود در دست بگیرد. وقتی مردم آزاد شدند هم پهل خواهند ساخت و هم کشور را اداره خواهند کرد.

در سال ۱۳۳۱ جان فوستر دالس وزیر خارجه وقت در سفارت ایران در واشنگتن با صالح و من صحبت میکرد و میگفت با شرکتهای آمریکائی و انگلیسی کنار بیایید و وقتی ما گفتیم دکتر مصدق بهیچ عنوان اجازه نخواهد داد که خارجیها در مقدرات ایران دخالت کنند خیلی صریح گفت اگر منشور مصدق عملی شود تمام کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین نفت خود را ملی خواهند کرد و از این راه بزرگترین لطمه به سیاست و اقتصاد آمریکا وارد خواهد شد.

فکر مصدق در همه کشورهای خاورمیانه اثر کرد. عبدالناصر از سرنوشت مصدق درس عبرت گرفت. اول فاروق و دربارش و بعد انگلیسها را بیرون کرد. ریاض سفیر مصر در سازمان ملل گفت مصدق به جهان غرب و کشورهای جهان سوم نه فقط درس سیاست موازنه منفی و عدم تعهد را آموخت بلکه بسیاری از ممالک را موفق کرد که دست خارجیها را از کشور خود کوتاه سازند. نهر و کرارا خدمات مصدق را ستود. موقمی که در تهران بود از طرف نهضت ملی نامه ای در باره فشار و اختناق و قتل دکتر فاطمی تسلیم او شد که به گفته نهر و هنگام مذاکره با شاه در میان نهاد و شاه در پاسخ میگوید اینها بر علیه حکومت قیام کردند و خود شما هم بهمین جرم به زندان رفتید. نهر و میگوید زندانبان من انگلیسها بودند و مردم هند زندان من و گاندی را گلباران کردند ولی زندانبان نخست وزیر سابق و ملی کننده نفت شهریار ایران است

قوام نکرومه پیشوای غنا بن گفت از نطق مصدق در شورای امنیت و سازمان ملل يك درس گرفتم، اول حقیقت زندگانی را که گفت خودمختاری و استقلال و آزادی و جواب رد به خارجیها را بدست آورید مابقی نعمت خداوند که فرع آزادی است نصیب شما خواهد شد. ویلیام دوگلاس قاضی آمریکائی گفت وقتی مصدق

دست به اصلاحات اساسی زد ما بوحشت افتادیم ولی با انگلیسها همدست شدیم تا او را از میان برداریم و توفیق هم یافتیم ولی از آنروز دیگر در خاورمیانه از مابه نیکی یاد نشده است.

سوکارنو در ۱۹۶۰ گفت مصدق پرچمدار آزادی کشورهای غیر متعهد بود. در اولین مجمع عمومی کشورهای غیر متعهد در سال ۱۹۵۳ نقشه این بود که مصدق را به ریاست مجمع کشورهای غیر متعهد انتخاب کنیم ولی افسوس که در تهران در زندان بود.

روزنامه دیلی تلگراف نوشت که نام دکتر مصدق در صدر صف طولانی رهبران ملی که دست به تاراج اموال بریتانیا زدند به یاد خواهد ماند. سرمشق مرض واگیری که او به جهان داد بعدا توسعه یافت. او ثابت کرد که یک کشور ضعیف با مردم متعهد میتواند با بریتانیا در اقتد و به مقصود برسد. عبدالناصر بدنبال او کانال سوئز را ملی کرد و تمام سرمایه بریتانیا را بلعید. سیلان و اندونزی از مصر و مصدق پیروی کردند و دست رد بسینه ما زدند. رئیس جمهور زامبیا هم تمام بانکهای خارجی را ملی کرد و خسارت ناچیزی پرداخت.

باید اصول سه گانه دکتر مصدق "۱- خود مختاری مردم در امر انتخاب سیستم رژیم و نمایندگان خود و آزادی قلم و اجتماعات ۲- سیاست موازنه منفی و عدم تعهد و دخالت سیاستهای خارجی که منافع ایران را تضمین نمیکند ۳- ایران مال ایرانی است و هیچ خارجی حق ندارد که در خانه ما از منابع طبیعی و صنعتی ما استفاده کند و بر ما حکومت نماید" نصب العین باشد تا کشور ما از قید خارجی و دیکتاتوری داخلی رها گردد.

دکتر مصدق در جلسه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ در مجلس شورایی چنین گفت :
اگر شرکت سابق در دوره پانزدهم همین پنجاه درصد را که الآن حاضر است به ایران بدهد قبول کرده بود من یقین دارم که هیچ اختلافی بین شرکت و ملت ایران نبود. ولی شرکت سماجتهائی کرد. شرکت خواست که از این منافع ما بقدری استفاده کند که به ایران هیچ ندهد. این بود که ملت ایران را عصبانی

کرد .

دکتر مصدق پس از مراجعت از آمریکا گفت در مدت ۲۵ روز اقامت در واشنگتن مرتب با آقای ژرژمگ کی معاون وزارت خارجه آمریکا در تماس بودم، او بعضی روزها بدیدن من می‌آمد . بنده صاف و پوست کنده عرض کنم که آقای ژرژمگ کی با من در این مدت مثل يك برادر صمیمی بود .

دکتر غلامحسین مصدق این خاطره را از پدر خود نقل کرده است :

روزی ارباب مهدی یزدی نزد پدرم آمد که از ایشان پرسید آیا چای میل میکنید گفت البته .. و با چای گیلان معمول در خانه از او پذیرائی شد . پدرم پرسید چای چگونه بود؟ ارباب گفت خیلی عالی بود . به .. به
پدرم گفت حالا فرمایستان را بفرمائید . ارباب مهدی گفت مقدار زیادی چای دارچلینک از خارج وارد کرده و اجازه ترخیص میخواهم . پدرم گفت مگر شما از چای گیلان تعریف نکردید . وقتی چای خودمان خوب است و تعریفش را میکنید دیگر چه احتیاجی به چای خارجی هست . با اینطرز ارباب مایوس از خانه مصدق خارج شد .

دکتر سنجابی در باره دکتر مصدق چنین اظهار نظر میکند :

يك مرد درستکار و منظم بود . در زمانی که کفیل اداره اوقاف بودم در میان هزاران متولی که داشتیم و حساب آنها را رسیدگی میکردیم هیچ موقوفه ای نظم و ترتیب موقوفه نجمیه را که متعلق به مادر او بود نداشت . حتی از دریافت حق التولیه قانونی اش هم خودداری میکرد . در دوران وکالتش حقوق نمیگرفت و در زمان نخست وزیریش هم همینطور و با درآمد شخصی زندگی میکرد . درستی و پاکدامنی اش در امور اقتصادی و مالی از صفات برجسته اش بود و شاهد آن محبوبیتی بودم که در ده احمد آباد در میان کشاورزان آنجا داشت . بعلاوه مردی شجاع و یكدنده بود . موقعی که لازم بنظر میرسید حرفی را بزند حرفش را میزد و از هیچکس باک نداشت . نکته ای که مخالفین در باره حالت تشنج و

حساسیت او میگویند خیلیها تصور میکنند که ساختگی است ولی بنده باور نمیکنم. یکبار که برای شرکت در هیئت دولت به خانه مصدق رفته بودم یکرعب ساعت دیر آمد دیدم تمام بدنش میلرزد و غرق عرق است و حالت لرز دارد. در حالیکه تابستان بود. ایشان را روی تختخواب خواباندم و چند پتو انداختیم. از من خواست که در منزل بمانم. نیمساعت بعد مرا خواست وقتی داخل اطاق شدم دیدم لباسش را پوشیده و خیسی عرق از بین رفته و تاکیدگی و فرورفتگی صورت هم زایل شده و حالت عادی یافته است معلوم شد به دربار رفته و با شاه حرفش شده است. موضوع را ندانستم ولی معلوم شد بر اثر همان صحبتها آن حالت به او دست داده است. به من گفت حالت عجیبی دارم. گاهی در زمستان بقدری بدنم گرم میشود که باید در ایوان سقف داری بخوابم و گاهی در تابستان دچار لرز میشوم که باید با پتو مرا بپوشانند.

مصدق بسیار وطن پرست بود و اعتقاد کامل داشت که باید با خارجیها ارتباط و همکاری داشته باشیم در حالیکه عامل اصلی در ماندگی و بیچارگی و فساد ایران را مربوط به انگلیسها میدانست.

مصدق فریب دوستی و خویشاوندی را نمیخورد اگر لازم میشد خویشاوندان را هم زیر پا میگذاشت. زیاد به تشکیلات حزبی عقیده نداشت و خود او عضو هیچ تشکیلاتی نشد و عقیده داشت تشکیلات وقتی بزرگ شود فاسد میشود بهمین جهت در عین حالیکه سازمانهای حزبی و جبهه ملی از او حمایت میکردند معهذرا در حکومتش از آنها جانبداری نمیکرد. او عقیده داشت که افکار عمومی بطور کلی و بصورت غیر متشکل از او پشتیبانی می کنند که این را نقصی برای او میدانم. چون از خانواده های قدیمی بود علاقه ای به امور تشکیلاتی و حزبی نداشت. اوایل مشروطیت هم دهخدا و اشخاص دیگر میخواستند او را به تشکیلات دمکراتها وارد کنند که زیر بار نرفت. فقط يك مدتی عضو گروه آدمیت بود که بعد از آن خارج شد.

شاه هم هیچگاه در جلسات هیئت دولت شرکت نمیکرد. مصدق اوایل گاهگاهی بدیدار شاه میرفت در اواخر که تأمین جانی نداشت و مطمئن شده بود

در باره او توطئه هست دیگر به دربار نمیرفت. هیچوقت در مقابل وزراء اعمال دیکتاتوری نمیکرد. وزرا در کار خود اختیار تام داشتند. اوایل حسین مکی بیش از هر کس به او نزدیک بود و برگشت او ضربه بزرگ روحی بر مصدق وارد کرد. شخص دیگری که خیلی در مصدق اثر داشت دکتر فاطمی بود. بنده و دکتر معظمی و مهندس حسیبی و دکتر شایگان و مهندس رضوی و مهندس حقشناس و دیگران هم جزو مشاورین بودیم نه اینکه صد درصد از ما حرف شنوی داشته باشد.

مصدق میگفت هر بلائی که سر این مملکت آمده در مواقعی بوده که مجلس وجود نداشت. از تعطیل و نبودن مجلس همیشه نگران بود و میگفت مجلس بد از نبودن مجلس بهتر است. با همه اینها با جریاناتی که پیش آمد او مجبور شد که مجلس هفدهم را با رفراندم تعطیل کند. وقتی رفراندم صورت گرفت دکتر مصدق گفت میخواهد به شاه بنویسد که رأی مردم را در باره انحلال مجلس وسیله فرمانی تأیید کند. من گفتم احتیاج به چنین فرمانی نیست. شما مرقوم بفرمائید که طبق آراء مردم مجلس منحل شده، دستور فرمائید طبق قانون اساسی فرمان انتخابات جدید را صادر فرمایند. وقتی این فرمان صادر شد خود تأیید انحلال مجلس است. بهمین صورت نامه نوشته شد و مصدق گفت ببینید چقدر مشورت مفید است ولی شاه جوابی به مصدق نداد.

از صفات بارز دکتر مصدق دمکرات بودنش میباشد و نمیتوانست آزادی اجزاب را زایل کند. مصدق توده ایها را خوب میشناخت. یکبار بمن گفت سه بار سوار توده ایها شده ام. یعنی آنها را وادار به کارهایی کرده ام که مطابق سیاست و نظر من بود. بهمین جهت طبق روش دموکراتیکی خود اقدامی برای سرکوبی آنها نمیکرد. یکبار با نمایندگان احزاب از جمله خلیل ملکی نزد ایشان رفتیم و گفتیم جای تظاهر و قدرت نمائی در خیابانها نیست. گفت بصورت دیکتاتوری نمیتوانم اقدام کنم باید قانونی باشد. البته توده ایها خیلی افراط میکردند. در واقع خطری از جانب توده ایها متوجه مملکت نبود و محال بود که توده ایها بتوانند وضع را دگرگون کنند و از طریق انتخابات و کودتا قدرت بدست بیاورند. اینکه

کودتاچیان ۲۸ مرداد میگویند ایران به لب پرتگاه رسیده بود و نزدیک بود حکومت کمونیستی در ایران مسلط شود دور از واقعیت است. البته توده ایها مخالف مصدق بودند ولی خطری نداشتند. اگر میخواستند دست به عملیاتی بزنند مصدق با نهایت آسانی آنها را سرکوب میکرد. مصدق از نقش روحانیت در ایران آگاه بود و به نیکی یاد میکرد. در آن موقع بعضی از افراد نسبت به آیه‌الله بروجردی توهین میکردند. مصدق از اختیارات خود استفاده کرد و طی قانونی مقرر داشت که برطبق آن توهین به مرجع مسلم تقلید جرم شناخته شد. همچنین جامعه روحانیت وطن دوست تهران از او پشتیبانی میکردند. ضمناً مصدق توجه داشت که سیاستهای استعماری با بعضی مقامات روحانی ارتباط دارند. با همه اینها معتقد بود که آنها نباید در امور عرفی و اداری و اجرائی مداخله کنند و روحانیت به عنوان مقام و سازمان دینی باید از سیاست جدا باشد.

دکتر مصدق پیشوای بزرگ و محبوب ملت ایران و مورد تکریم ما بوده و هستند ولی معصوم از خطا نبودند. بنده نسبت به انحلال مجلس با ایشان موافق نبودم و گفتم شما ممکن است با فرمان عزل و کودتا مواجه شوید که متأسفانه با هر دو پیش آمد مواجه شد. همچنین در نحوه دفاع از حقانیت ایران در دادگاه لاهه بنده و دکتر شایگان با ایشان اختلاف نظر داشتیم و حق هم با ما بود. همچنین اهل تشکیلات حزبی نبود و نظراتی که در باره تشکیلات جبهه ملی داشت غیر تشکیلاتی و غیر منطبق با واقعیات بود.

ایشان از آقای کاظمی خواستند که جبهه ملی جدیدی "جبهه ملی سوم" را تشکیل بدهد ولی این طفل نازاده از مادر بود. همه فعالیت جبهه ملی سوم در واقع برای کشتن و ازبین بردن جبهه ملی بود چون بعد از آن دیگر جبهه ملی نتوانست در داخل مملکت عرض اندام کند و اصلاً بوجود نیامد و همه کوششهای دکتر مصدق بی نتیجه ماند.

مسعود بهنود مینویسد :

مصدق يك مبارز پارلمانی بود. در طول زندگی سیاسی خود همواره راهی جدا از اعیان و اشراف پیموده است. عضویت در طبقه اعیان او را در جوانی به والی گری

برسانند اما آزادیخواهی اش او را براه دیگری انداخت. پربها دادن او به افکار عمومی باعث شد که بارها از سوی مخالفینش "عوامفریب" لقب گیرد. از دید بسیاری از رجال او منفی باف و منقد حرفه ای بود. سالها تبعید و زندان از او شخصیتی ساخته بود که در مجموع پاک ترین و مردمی ترین فرد از میان رجال و اشراف بود. او را آبروی طبقه اعیان دانسته اند.

پیوند مصدق و کاشانی پیوندی علیه انگلستان بود. کاشانی یکی از مؤثرترین افراد در رسانیدن مصدق به نخست وزیری بود. به اشاره کاشانی کفن پوشان به حرکت درمیآمدند و مصدق نیز آزادیخواهان غیر وابسته و جوانان و روشنفکران را به دنبال داشت.

در لندن و واشنگتن مذاکرات فشرده و گاه خصمانه ای بین متخصصین نفتی آمریکا و انگلستان جریان داشت. ترومن قصد نداشت متحد اروپائی خود را از صحنه خارج کند ولی در عمل میکوشید که با وجود دولت مصدق بیشترین امتیازات را بگیرد. بهمین جهت عوامل دربار و حزب توده مدام از وابستگی مصدق به آمریکا دم میزدند. از واقعه ۳۰ تیر به ارتباط بین مصدق و آمریکائیا صدمه ای جدی وارد آمد که منجر به واقعه ۲۸ مرداد شد.

دکتر عبده در خاطراتش چنین مینویسد :

به نقل از نصرت الله امینی هنگامی که جواهر لعل نهرو به قصد دیدار از سدکرج از تهران خارج میشود بدون مقدمه به همراهانش اظهار میدارد که میخواهد در احمد آباد با دکتر مصدق ملاقات کند. همراهان یکه خورده و ویرا متقاعد میسازند که قبل از عزیمت باید از مصدق کسب تکلیف نمایند. آنان ظاهرا بنام تماس با مصدق با دربار تماس میگیرند و رژیم از این عمل ممانعت میکند. به نهرو اینطور تفهیم میشود که مصدق به دیدار با وی رغبتی نشان نداده است. وقتی جریان به دکتر مصدق گفته میشود در جواب میگوید "اصولا نهرو در این شرایط نمیبایستی قدم به ایران میگذاشت و به رژیم کودتا مشروعیت می بخشید."

دکتر عبده ادامه میدهد :

در دیداری که با حسین مکی داشتم گفت روزی دکتر تارا چند سفیر هندوستان به دیدار من آمد و گفت تلگراف رمزی از جواهر لعل نهرو داشتم مبنی بر اینکه توطئه ای علیه دکتر مصدق در شرف تکوین است و اقتضا دارد سعی شود بین دوستان معظم له تفرقه نیفتد و افزود که موضوع را با دکتر مصدق در میان گذاشته است ولی این هشدار روی دکتر مصدق مؤثر واقع نمیشود.

مکی از قول تارا چند اظهار کرد که نهرو در تلگراف بعدی متذکر شد که وی کاملاً درک میکند وقتی شخصی از پله های نردبانی استفاده کرد و بالا رفت سعی کند پاره ای از پله ها را بردارد ولی باید این مخاطره را قبول کند که هرگاه بعداً مقتضی بود از نردبان پائین رفته بجای خود بازگردد، تعداد پله های کافی در اختیار نخواهد داشت.

دکتر مصدق در نامه ای که در ۸ مهرماه ۱۳۴۱ در باره کتاب اندیشه های نهرو که محمود تفصلی برای او فرستاده بود چنین نوشت :

"از آنوقت که بامر حوم گاندی همکاری داشتند نسبت به ایشان ارادت قلبی داشتم و بعد سعادت یاری کرد که وسیله جناب دکتر تارا چند سفیر هند در ایران به منصف ظهور رسید و تجدید گردید. از اینکه در موقع تشریف فرمائی به تهران خواستند مرا سرافراز و در زندان دیداری از این اخلاص مند حقیقی بعمل آورند ولی مورد موافقت بعضی قرار نگرفت بسیار غصه خوردم و افسرده شدم."

عبدالناصر در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ در اسکندریه گفت ما کانال سوئز را ملی کردیم همچنان که مصدق نفت ایران را ملی کرد. مصدق را زدند تا ما جرئت نکنیم ولی ما جرئت کردیم تا همه ملتها جرئت پیدا کنند و حقشان را بگیرند. جی کی سینگ استاد دانشگاه دهلی گفت در مراسم دهمین سال گاندی حضور داشتم که نهرو گفت در قرن بیستم در آسیا سه مرد بزرگ ظهور کردند که اثر وجودی شخصیت آنها نه تنها در کشورشان بلکه در دنیا تأثیر گذاشت که عبارتند از:

گاندی - مصدق - مائو

حسنین هیکل مینویسد: مصدق مردی بود که در تاریخ معاصر ایران فروزان ترین ستاره بود و گمان نمی‌رود امروز حتی بعد از مرگش اندکی از فروغ او و صحت افکار و روش و ایده آالش کاسته شده باشد. این بزرگمرد نخستین معلم فکری همه انقلابیون آسیا و آفریقا از جمله جمال عبدالناصر - قوام نکرومه - سوکارنو - بن بلا - کاسترو بود. زمان افکار و اندیشه هایش را تغییر نداد و کهولت و بیماری به بستر محافظه کاریش نیانداخت.

حسن صدر در روزنامه قیام ایران تحت عنوان "بزرگمردی از قرن ما" چنین مینویسد:

من افتخار عضویت در جبهه ملی و وکالت دکتر مصدق را در دیوانعالی کشور داشتم. در پرونده دکتر مصدق در دفتر دیوان کشور دیدم لطفی وزیر عدلیه چون لیلی و سالخورده و گرفتار آگزمای شدید بود، به امید نجات خود در بازجوئی گفته بود: ماه‌های آخر دکتر مصدق مرا به زور نگاه داشت و من با اقدامات خلاف سلطنت او موافق نبودم. استغافهای مکرر مرا نپذیرفت و با ماده ۵ حکومت نظامی مرا تهدید به بازداشت میکرد. پیدا است از خواندن این بازجوئی در دل آزموده چه قندی آب میشود. فردای آنروز آزموده این دو تن را مواجهه میدهد. لطفی از بازگو کردن آنچه گفته شرم میکند. عاقبت میگوید آنچه گفته ام درست است. آزموده با آب و تاب میخواند و منتظر عکس‌العمل مصدق میشود. دکتر مصدق میگوید آقای لطفی بهترین وزیر کابینه من بودند. اصلاحات اداری و تنقیح قوانین و پاکسازی عدلیه از افتخارات دولت منست. ایکاش امروز هم که روزگار به ما پشت کرده همکاریشان را با من حفظ میکردند. یاد بیت معروف رودکی افتادم و مصداق واقعی این بیت را در سیمای بزرگ مردتاریخ ایران مجسم دیدم:

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری و سالاری

مجید مهران در مجله آینده مینویسد:

وقتی کارمند اداره رمز وزارت امور خارجه شدم دکتر مصدق هم برای دفاع از

حقانیت ایران به سازمان ملل رفته بود. برای مخارج ضروری خود تلگرافی به کاظمی نایب نخست وزیر مخابره کرد که ۱۵ هزار دلار برای ایشان فرستاده شود که بهمان طرز هم اقدام شد. جواب دکتر مصدق چنین بود: "آقای کاظمی نایب نخست وزیر امور خارجه- در حالیکه دولت ایران مبارزه سختی با دولت انگلیس بر سر نفت دارد و در مصرف ذخیره ارزی کشور باید کمال صرفه جوئی بشود تلگراف واصله موجب نهایت تعجب شد. کی تقاضا کرده بودم که به نرخ دولتی طبق تصویبنامه هیئت وزیران برای من ارز خریداری کنید؟ هرچه زودتر این تصویبنامه را لغو نمائید و با آقای شراقتیان نماینده من تماس بگیرید و از بازار آزاد پانزده هزار دلار خریداری و حواله کنید. دکتر مصدق"

موقعی که دکتر فاطمی وزیر خارجه در تیر و مرداد ۱۳۳۲ برای معالجه به اروپا رفته بود و تصمیم گرفت جلسه ای از سفرای ایران در اروپای غربی تشکیل بدهد تلگراف رمزی توسط مفتاح معاون وزارت خارجه فرستاد و از نخست وزیر استدعا کرد حال که نظرش در باره انتصاب کاظمی به سمت سفیر ایران در پاریس رعایت نشده لااقل دستور فرمائید کاظمی به پاریس حرکت نکند تا در تهران دلائل مخالفت خود را عرض کند. دکتر مصدق چنین پاسخ داد "چنانچه کسالت دارید موضوع کنفرانس دیپلماتیک چیست؟ بهتر است فقط به استراحت بپردازید و چنانچه به حمدالله کسالت رفع شده است فوراً به تهران حرکت کنید و مسئولیت امور وزارت خارجه را راساً عهده دار شوید."

دکتر محیی الدین نبوی حقوقدان که مشغول تحقیق در قسمتی از تاریخ معاصر ایران میباشد میگفت وقتی دکتر فاطمی وزیر خارجه برای معالجه به اروپا رفته بود دکتر مصدق دستور میدهد که سید باقر کاظمی بعنوان سفیر ایران به پاریس برود. دکتر فاطمی تلگراف رمزی به مفتاح معاون وزارت خارجه میکند "با ذکر این نکته که شخصاً کشف فرمائید" مبنی بر اینکه آقای دکتر مصدق گفته شود که سید باقر کاظمی با همکاری با آیتالله کاشانی تحریکاتی را علیه دولت شروع کرده و قصد داشت نخست وزیر شود. حال چگونه شخصی را که علیه نهضت ملی فعالیت

داشته است به سفارت ایران در یکی از کشورهای مهم جهان میفرستید. بهتر است از این تصمیم صرفنظر فرمائید. دکتر مصدق بدون اینکه به این تقاضای دکتر فاطمی پاسخی بدهد فقط میگوید به او تلگراف کنید که هرچه زودتر معالجات خود را پایان داده به کشور بازگردد که به وجود شما احتیاج هست ولی هیچ اشاره ای به موضوع مورد تلگراف دکتر فاطمی نمیکند یعنی در حقیقت خواسته به او بگوید من تصمیم گرفته ام کاظمی را هم به پاریس میفرستم شما هم زودتر خودتان به ایران بیایید.

سلیم اللوزی نویسنده روزنامه مصری "الهلال" در سفر خود به ایران با مقامات مختلفی دیدار کرد و در باره دکتر مصدق چنین مینویسد :

در تهران اسم دکتر مصدق را بر هر زبانی شنیده ام. برخی در علاقمندی به او چنان افراط میکنند که او را نجات دهنده و امید ایران در آینده میدانند ولی برخی از او به شدت انتقاد کرده هنرپیشه ماهر و بازیگر صحنه ها میشناسند. تصویر مصدق در همه جا بخصوص در جنوب شهر در کنار عکس شاه قرار دارد. دیپلماتها هم نسبت به مصدق نظر مختلف دارند. گروهی او را مرد امروز و فردا و تنی چند او را پل موقتی برای رجالی میدانند که هنوز در تهران ظهور نکرده اند.

منزل دکتر مصدق در چند قدمی کاخ شاه قرار دارد. وقتی به آنجا رفتم دیدم خانه او شبیه يك اردوگاه نظامی است که سربازان با مسلسلها و کلاه خود آنجا را احاطه کرده اند. مأمورین کاخ نخست وزیری هم از قصر گلستان به خانه پیشوائی انتقال یافته اند که از روی تختخواب سفری و آهنین خود امور سراسر کشور را اداره میکند.

دکتر مصدق مرا لبخند زنان پذیرفت مثل اینکه مدتی است مرا میشناسد. پی در پی از اینکه در رختخواب است عذر میخواست و آنقدر افراط کرد که من ناراحت شدم. به او گفتم به این دلیل به تهران آمده ام تا اختلاف شما و شاه را از زبان خودتان بشنوم. مصدق گفت اختلاف بین من و شاه، اختلاف شخصی نیست بلکه يك اختلاف اساسی میباشد که از قانون اساسی کشور سرچشمه

میگیرد... از این جهت، این مطلب شگفتی ندارد... این اختلافی است که همیشه بین سلاطین و دولتهای آنها پدید میآمده... پادشاه سلطنت میکند نه حکومت، امتیازاتی که قانون اساسی به او میدهد در حقیقت یک سلسله امتیازات و حقوق افتخاری است که نباید آنها را مورد استفاده قرار دهد فی المثل قانون اساسی به شاه تعیین وزراء و عزل آنها را اجازه میدهد ولی مفهوم این تیترا تشریفاتی این نیست که شاه این حق را بکار برد در غیر اینصورت دیگر مفهومی ندارد که باز شاه مقام غیر مسئول باقی بماند. مسئولیت برعهده دولتهاست که آنها بدین ترتیب زوال پذیرند اما شاه قدرت دائمی بوده و با این همه غیر مسئول است.

مصدق در باره ملی شدن نفت گفت وقتی نفت را ملی کردیم دنیا ما را مورد تمسخر قرار داد و همه فکر میکردند که این فکر با شکست مواجه خواهد شد. گفتم پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا آیا پیشنهاد قابل قبولی نیست؟ مصدق گفت این همان پیشنهاد ات سابق است که آنها در شکلهای مختلف تکرار میکنند. آنها دور میگردند و بهمان روش استعماری قرن هیجدهم میرسند در حالیکه آن روشهای پوسیده با طرز تفکر امروزی تناسب ندارد.

گفتم وضع مالی و اقتصادی کشور بد است دولت چه نقشه ای برای جبران عایدات نفت دارد؟ مصدق گفت تغییرات کشاورزی و صنعتی در مورد نیازمندیهای ما توازنی ایجاد خواهد کرد. گفتم ولی حزب توده از این انقراض اقتصادی ایران استفاده میبرد. دولت برای اینکار چه فکری کرده است. مصدق گفت من نمیتوانم عقاید اشخاص را با گلوله و میترالیوز منکوب سازم بسیاری از اشخاص که امروز در زیر پرچم کمونیزم گرد آمده اند مردم ناراضی و خشمگین هستند اگر بتوانیم عدالت اجتماعی را برقرار سازیم و اقتصاد کشور را زنده کنیم دیگر ترسی از کمونیزم نداریم و از توده ای و غیر توده ای نمیترسیم. پرسیدم بنظر شما آیا حزب توده یک حزب ملی و ایرانی است؟ دکتر مصدق گفت مانند دیگر احزاب کمونیستی است که در همه کشورهای جهان وجود دارند. در حالیکه از اطاق پیشوای بیمار ملت بیرون میآمدم برایم این نکته تردید ناپذیر بود که دکتر

مصدق خود یکی از عجایب ایران محسوب میشود .

بریان لپینک مورخ انگلیسی چنین مینویسد :

در سال ۱۹۵۱ يك مشروطه خواه دو آتشه بنام دکتر مصدق نخست وزیر ایران شد . او از سنخ مردانی بود که حکام مستعمراتی در کشورهایی که مستقیماً تحت سیطره آنها بود خواهان و مشوق او بودند . اصیل - فسادناپذیر - خواهان اصول دمکراسی - لیبرال که در رأس يك جنبش میهن پرستانه قرار داشت و میتوانست توده های مردم را بسیج کند ولی انگلیسها مصمم بودند که شر او را کم کنند .

قبل از اینکه رضا شاه به سلطنت برسد مصدق از مددکاران او بود و او را در اصلاحات اولیه اش یاری کرد اما با سلطنت او مخالفت نمود . خانه نشین شد و تحت نظر قرار گرفت و به تبعید رفت .

محمد رضا شاه مردی نفوذ پذیر و فاقد قاطعیت بود . اشرف خواهر دوقلوی شاه در تمام دوران سلطنت برادرش کوشید تا عزم و اراده او را تقویت کرده و ویرا همانند پدرش سازد . شاه اکراه داشت از اینکه مصدق را به نخست وزیری منصوب کند ولی بزودی متوجه شد که چاره ای ندارد . مصدق مردی شجاع و شرافتمند و زبان آور بود که یگانگی او با گروههای مقتدر جامعه ، حمایت تمام آن گروهها را جلب میکرد . حتی شاه به مؤتلف لاعلاج او تبدیل شده بود . وقتی سفیر انگلیس به شاه گفت که مصدق دارای هیچگونه تشکیلات حزبی نیست و به راحتی میتوان شر او را کند شاه گفت محبوبیت مصدق چنان زیاد است که مخالفت با او تاج و تخت را به خطر میاندازد و بهتر است تا زمانی که خشم مردم خود به خود فروکش نکرده در مسند قدرت باقی بماند . مصدق نه از توپ و تشر دولت کارگری انگلیس جا خورد و نه از فقدان درآمد ارزی مملکتش .. او تقاضا کرده بود که ۷۵ درصد از درآمد نفت به ایران تعلق داشته باشد و فقط ۲ درصد بابت غرامت به کمپانی داده شود .

دین آچسن، مصدق را چنین توصیف کرده است :

"مردی کوچک و ظریف با سری بشکل یک توپ بیلیارد که حتی یک موندارد. چهره ای لاغر که یک بینی عقابی و دراز و دو چشم درخشان از مشخصات او بود. رفتار و کردارش پرنده گونه بود و حرکات عصبی و تندش چنان بود که گویی میخواهد به مکانی بلند جهش کند. وقتی از رئیس جمهور آمریکا دیدن کرد درحالیکه روی صندلی نشسته بود پاهایش را مثل یک بچه جمع کرده بود. ناگهان حالت شاد او به چهره ای غمناک تبدیل شده میگفت از طرف یک ملت شوربخت و فقیر با شما سخن میگویم"

یک روزنامه انگلیسی چنین نوشت :

آمریکائیها میگفتند انگلیسها باید با مصدق کنار بیایند ولی بعدا آچسن متوجه شد که کنار آمدن با مصدق کار آسانی نیست. قوام السلطنه با انگلیسها تماس گرفته بود بشرط اینکه حمایت خود را از او دریغ نکنند حاضر است دست بکار شود. بهمین جهت وقتی مصدق استعفا کرد قوام نخست وزیر شد که بی درنگ کنار رفت و مجددا مصدق زمام امور را به دست گرفت. مصدق اعضای سفارت انگلیس را اخراج کرد و مدعی شد که آنها جاسوسی میکردند. ولی برادران رشیدیان تظاهرات علیه مصدق را با همکاری انگلیسها تمشیت میدادند. آنها با یک رادیوی مجهز با انگلستان در تماس بودند. سرانجام سازمانهای جاسوسی انگلستان و آمریکا یک کودتای کمونیستی را در ایران پیش بینی کردند یعنی باید گفت بالاخره انگلیسها توانستند آمریکائیها را قانع کنند.

مصدق معمولا روی تخت فلزی میخوابید. لباسی شبیه پیژامه بتن میکرد. مانند چرچیل بیشتر امور دولتی را در رختخواب انجام میداد. او بیشتر شبیه یک هنرپیشه بود تا یک سیاستمدار. هیچ مردی باندازه او در انظار مردم گریه نکرده است. با اینکه غشهای مکرر او نتیجه یک بیماری بود اما گاهی هم این غشها بعلت شدت هیجان و یا برای جلب همدردی اتفاق می افتاد.

حمایت از مصدق گسترده بود. زمین داران سنتی او را مردی با تجربه در امور

خدمات دولتی دانسته که میتوانسته در مقابل گرایش شاه به سلطنت مطلقه مثل پدرش مقاومت کند. توده ها برای این از او حمایت میکردند که برای مشکلات کشور راه حل‌های ساده داشت. روحانیون به خاطر پایان دادن به امتیازات خارجی و مهار قدرت شاه او را یاری مینمودند. شاه گفته بود محبوبیت مصدق در تهران بصورتی است که مخالفت با او، تاج و تختش را به خطر میاندازد. بهتر است سرکار بماند تا خشم ملت برانگیخته نشود.

طرفداران مصدق میگویند که عبدالناصر در ملی کردن کانال سوئز از دکتر مصدق الهام گرفته است ولی ناصر گفته است (وضع ما فرق میکند. من فرزند خلق هستم ولی مصدق شاهزاده است).

اشرف پهلوی درباره دکتر مصدق چنین مینویسد:

من و مصدق چند بار با هم روبرو شدیم. در باره سازمان خدمات اجتماعی صحبت کردم ولی او درباره نفت صحبت میکرد. گفتم برادرم طرفدار ملی شدن نفت است ولی بصورت منطقی و از مجرای صحیح... جواب داد که اگر شما بگذارید. هنگامی که از پدر و برادرم انتقاد کرد گفتگوی ما مبدل بیک رویارویی مستقیم شد. او میگفت خاندان پهلوی استقلال ایران را در گرونوسازی کشور گذاشته اند. او گفت پدر شما اشتباه بزرگی کرد که راه آهن را ساخت و الا ایران طی جنگ اشغال نمیشد. وقتی چنین گفت متانت خود را از دست داده مستخدم را صدا زدم و گفتم «لطفاً آقا را به بیرون راهنمایی کنید». طی یک ملاقات من و مصدق دشمن یکدیگر شده بودیم. یکساعت پس از نخست وزیری برای من پیامی فرستاد که در عرض ۲۴ ساعت ایران را ترک کنم. نظر مشورتی برادرم هم همین بود. همراه بچه هایم ایران را ترک گفتم. این دومین تبعید من بود.

مصدق از خانواده قاجار بود که از همان آغاز با رژیم پدرم مخالف بود. او نابغه ای پیرو مکتب ماکیاوول بود که روشنفکر متعصب و عوام فریب و سخنوری با جاذبه به رهبری مردم که بهر جهت میخواست آنها را، هدایت میکرد. او یک بازیگر کامل بود. او به شرکت نفت اعلان جنگ داد و کم مانده بود که سلطنت

شاه را واژگون کند. او مقتدرترین مرد ایران شد. آهنگ ضد خارجی که او ساز کرده بود بسیاری از ایرانیان وطن پرست را هم آواز ساخت. این بیشتر بخاطر آن بود که پیام او از وطن پرستی راستین الهام میگرفت. در آنزمان برادرم سلطنت میکرد و حکومت نمیکرد.

سالهای حکومت مصدق از دشوارترین ادوار سلطنت برادرم بود. رفتن من از ایران به انزوای سیاسی شاه کمک کرد. چیزی نمانده بود که مصدق نقشه نهائی خود را یعنی فرود آوردن شاه از تخت سلطنت به مرحله اجرا درآورد. وقتی هم مصدق استعفا نمود برادرم اشتباه کرد که قوام را روی کار آورد. او پیر و فرتوت شده بود و با بیماری دیگر نمیتوانست فشارهای سیاسی زمان را تحمل کند. با روی کار آمدن مجدد مصدق برادرم عملاً در کاخ سلطنتی زندانی او بود. مصدق حتی مکالمات تلفنی برادرم را کنترل میکرد و جاسوسان خود را در کاخ سلطنتی گذارده بود.

از برادرم خواست که از راه زمینی از کشور برود یعنی همان کاری که شاهان قاجار با رها کردند. برادرم به من گفت در ۹ اسفند تصمیم گرفته بود ایران را ترک کند ولی تظاهرات موافق، تصمیمش را عوض کرد.

فواد روحانی طی يك سخنرانی در سال ۱۳۶۸ دکتر مصدق را چنین معرفی کرد :

دکتر مصدق در مدت ۸۵ سال عمر یعنی از ۱۲۶۱ تا ۱۳۴۵ بسیاری از مشاغل مهم را عهده دار بود. در دوره های پنجم و ششم و چهاردهم و شانزدهم نماینده مجلس و سرانجام نخست وزیر ایران گردید.

قضاوت پژوهشگران واقع بین درباره صفات و خصوصیات زندگی سیاسی دکتر مصدق اینست که او شخصیتی درستکار، مصمم، مقتدر، طرفدار محرومان، مخالف تجاوزگران، ثابت قدم در برابر نفوذ دولتهای خارجی و مورد پشتیبانی توده مردم بود. قضاوت اکثر پژوهشگران بی طرف غربی نیز از همین قرار است از جمله جیمز بیل مؤلف آمریکائی کتاب «تراژدی روابط آمریکا و ایران» که

مینویسد :

محمد مصدق یکی از رجال سیاسی این قرن است که درست شناخته نشده است. هم دیپلماتها و هم ناظران محقق و دانشمند طی سالها در معرفی او به خطا رفته اند. یعنی قسمت عمده نوشته هایشان ناشی از این اشتباه است که توجه به خصوصیات جسمی او دارند، یعنی سن او، لباس او، مزاج او، طرز راه رفتن و حرف زدن و آداب و قوه شنوایی او، و حال آنکه اگر به سوابق احوال و چگونگی سیاست دکتر مصدق دقیقاً توجه شود معلوم میگردد که او سیاستمداری زیرک، مردی اصولی، دموکراتی از نوع لیبرالهای مکتب قدیم و تجسم آرمانها و آرزوهای مردم ایران در زمان خود بود، سیاستمداری بود که هم موفقیت بزرگی بدست آورده و هم دچار شکست فاحشی شد.

گرچه دکتر مصدق با ملی کردن نفت در زمان حیات خود هیچ نشانه ای از پیشرفت به مقصد نهائی را مشاهده ننمود و بلکه بر عکس وقتی امضای قرارداد نفتی با کنسرسیوم منعقد شد بکلی مایوس گردید و در خاطراتش چنین نوشت :
 قرارداد کنسرسیوم يك خیانت بین و فاحشی بود که نسبت به ملت ایران صورت گرفت تا ملت خود از معادن نفت بهره برداری نکند به آزادی و استقلال نخواهد رسید.

ذکر موارد عدم موفقیت دکتر مصدق به هیچ وجه به این معنی نیست که کارنامه زندگی سیاسی او يك کارنامه منفی بوده است، بر عکس بارها در محافل بین المللی گفته شده است که اقدام دکتر مصدق به ملی کردن نفت، بسیاری بازتابهای حیاتی در سطح جهانی داشته است. دو اثر عمده آن که به فاصله یکی دو سال ظاهر شد یکی ملی کردن کانال سوئز و دیگری صدور قطعنامه های سازمان ملل متحد دایر بر آزادی کشورهای صاحب منابع طبیعی در تعیین طرز بهره برداری از آنها و تأیید حق ملی کردن آنها بود. نتیجه دیگر آن تأسیس سازمان اوپک در سال ۱۳۳۹ بود که وضع صنعت نفت را در سطح بین المللی بکلی دگرگون کرد. روز تأسیس سازمان اوپک که بنده به علت سابقه ملی شدن نفت در ایران، به دبیر کلی سازمان انتخاب شدم وزیر نفت عربستان سعودی گفت :

من از جانب کشورهای نفت خیز منطقه خلیج فارس از ایران عذر میخواهم چون در حقیقت ما بودیم که مانع موفقیت دکتر مصدق شدیم، به این معنی که وقتی شرکت نفت انگلیس از نفت ایران محروم شد، ما کمبود ناشی از ملی شدن نفت ایران را جبران کردیم، بطوری که آن شرکت دیگر احتیاجی به نفت ایران نداشته و توانست نسبت به ایران همه گونه فشار وارد آورد.

با اینکه محمد رضا شاه پهلوی و خاندان پهلوی به شدت با دکتر مصدق مخالف بوده و در هر شرایطی او را مورد حمله قرار میدهند و شاه هم در تمام کتابها و نطقهای خود دکتر مصدق را از کسانی میدانست که کشور را به سقوط نزدیک ساخته ولی جانشین و ولیعهد او رضا پهلوی «رضا شاه دوم» در سال ۱۳۶۸ در لوس آنجلس طی یک سخنرانی درباره مصدق و سایر کسانی که به مملکت خدمت کرده اند چنین گفت:

ما باید از گذشتگان هم الهام بگیریم، شخصیتهای تاریخی و الهام بخش در گذشته ما کم نبوده اند، ما ستارخانها، باقرخانها، صور اسرافیلها، دهخداها، فروغی ها و مصدق ها داشته ایم. طرفداران دکتر مصدق به من گفته اند که او یک سلطنت طلب واقعی بود و اعتقاد به سیستمی داشت که در آن پادشاه سمبل مملکت باشد نه رهبر و نه رئیس حکومت یا رئیس حزب، بدون تردید او در زمره سرداران بزرگ تاریخ کشور ما است، من شخصاً احترام خاصی برای میهن دوستی و شخصیت والای او قائل هستم، هر کس خدمات او را نادیده بگیرد نمیتواند اعتقاد راسخ به ناسیونالیسم ایران داشته باشد.

ولی محمد رضا شاه پهلوی در تاریخ سوم تیرماه ۱۳۵۱ طی مصاحبه ای با رسانه های گروهی در سفارت ایران در لندن چنین گفت:

ما از ملی شدن صنعت نفت در عراق حمایت میکنیم و آنها حق دارند نفت خود را ملی کنند. مسلم است که هر کشوری محق است مبادرت به این کار بکند. در منشور ملل ماده ای وجود دارد که صنایع ملی هر کشور ملک آن کشور محسوب میشود. لذا حق ملی کردن امری غیر قابل انکار است، خاصه اینکه ما

خود نیز این کار را کرده ایم... مصدق منابع درآمد ما را خشکاند و در اثر سیاست اقتصادی غلط و عوام فریبی خود ملت را به پرتگاه فقر و بدبختی کشاند. پلیس ما را فاسد ساخت و مبانی اخلاقی ارتش ما را سست کرد و سازمانهای اداری ما را از هم پاشید، و داشت ایران را آگاهانه بدامن کمونیسم میانداخت.

وقتی به وطن بازگشتم خود را در مقابل يك وضع اسف انگیز دیدم. دیگر نمیتوانستیم حتی يك لیتر نفت بفروشیم. اقتصاد و ثروت کشورمان چنان دچار ورشکستگی شده بود که گفتم سی سال به عقب رفته ایم. مذاکرات و چانه زدنهای ما با خارجیان واقعاً جنبه حماسی داشت. کمتر کسی میدانند من چقدر زحمت کشیدم تا بالاخره ۷۵ درصد منافع را برای ایران تأمین کردم. وقتی گذشته و شرایط را در نظر میگیریم، میبینیم که قراردادهای ما با شرکتهای خارجی بسیار رضایتبخش است، اما نفت قسمتهای دیگر ایران هنوز باقی است...

دکتر علوی نماینده مجلس به "وود هاوس" يك مقام انگلیسی چنین گفته است: روزی دکتر مصدق در مجلس برای ایراد نطق پر شوری آماده شده بود که ناگهان حالش بهم خورد و روی کف زمین مجلس افتاد و ظاهراً بیهوش شد. من با عجله خود را به او رسانیدم و نبض او را گرفتم، میترسیدم که رهبر بزرگمان از دست برود اما ناگهان مصدق چشمانش را به آهستگی باز کرد و به من چشمک زد.

ترور و خودکشی دکتر مصدق

چون زندگی سیاسی دکتر مصدق همواره با مبارزه و کشمکش و زندان و حبس و تبعید مواجه بوده گاهی تصمیم بخودکشی میگرفته و چند بار هم نزدیک بوده است که او را به قتل برسانند.

دکتر مصدق در مجلس گفت وقتی او را برای تبعید به بیرجند میبردند دوبار قصد کشتن خود را داشت که در اینکار توفیقی حاصل نمود. همچنین در واقعه

نهم اسفند میخواستند او را بکشند که با لباس منزل به ستاد ارتش گریخت و مخالفین گفتند «مرغ از قفس پرید». دکتر امینی هم در مصاحبه ای گفته است که وقتی دکتر مصدق پیشنهاد بانک بین الملل را نپذیرفت و در قضیه نفت کاملاً شکست خورد با من مشورت کرد و گفت به بن بست رسیده و راه حلی به نظرش نمیرسد او به مصدق پیشنهاد خودکشی کرده است. در واقعه ربودن افشار طوس باز هم مخالفین نقشه داشتند که او را وادار کنند که به مصدق تلفن کند تا به محلی برای ملاقات سرلشگر زاهدی بیاید و با اینطرز او را بدام بیاندازند و از بین ببرند که این برنامه صورت نگرفت. چون بطور کلی نقشه غیر عملی بود و مصدق بهیچ وجه از خانه خود خارج نمیشد ولو به خواهش رئیس شهربانی مورد اعتماد خود.

روز ۲۸ مرداد هم وقتی دکتر مصدق و یارانش فهمیدند که بکلی شکست خورده اند بار دیگر فکر خودکشی دکتر مصدق پیش آمد. سروان داور پناه فرمانده گارد محافظ دکتر مصدق چنین مینویسد: بعد از اینکه گارد ۶۰ نفری منزل مصدق تا آخرین نفس جنگیدند و من و سروان فشارکی دیدیم مقاومت بی فایده است به دکتر مصدق پیشنهاد کردیم خانه را ترک کند. مصدق گفت دست از مقاومت بردارید و پرچم سفید را بالا ببرید تا مهاجمین دست بردارند. اینکار را کردیم ولی فایده نداشت چون از داخل خانه اصل چهار شلیک گلوله بسوی خانه ۱۰۹ ادامه داشت و یک توپ هم به داخل اطاق افتاد ولی چون ماسوره نداشت منفجر نشد و الا همه ۲۳ نفری که آنجا بودند کشته میشدند. پس از بررسی کلیه راهها نریمان پیشنهاد خودکشی دسته جمعی کرد که همه قبول کردند ولی وقتی به سراغ اسلحه رقیم دیدیم فشنگی نداریم. فقط اسلحه مصدق و نریمان ۱۲ فشنگ داشت که کافی نبود و در نتیجه برنامه خودکشی اجرا نشد.

یکی از وزرای مصدق در مجله روزگار چنین نوشت: چند بار مصدق مورد سو قصد قرار گرفت. یکی از آنها در میدان بهارستان بود که یکنفر دانشجو بنام غلامرضا خواجه نوری به قتل رسید. یکبار هم در روزهای آخر شهریور ۱۳۳۱ بود که از طرف باغ انجمن فرهنگی ایران و شوروی که ملک آن متعلق به دکتر

مصدق بود چند تیر به اطاق او شلیک شد که بی نتیجه ماند بهمین جهت مصدق دستور داد که از سه طرف ایوان جلوی اطاق او دیواری به ارتفاع دومتر بسازند .

جلسات هیئت دولت در همانجا تشکیل میشد که مصدق اغلب شرکت نمیکرد و جلسات را مهذب الدوله کاظمی به نیابت او اداره میکرد . در واقعه نهم اسفند هم قرار بود مصدق و اعضای دولت مصدق و یاران او با هجوم ناگهانی طرفداران شاه کشته شوند ولی جلوی اینکار گرفته شد . زاهدی به بستگان نزدیکش گفته بود که من با محاکمه مصدق موافق نبودم ولی شاه به حرف من گوش نداد . بهمین جهت بود که مصدق برای احتراز از هر گونه سوءقصدی حتی الامکان از منزلش خارج نمیشد و اکثر اوقات در منزل بسر میبرد .

در همان نخستین روزهای تشکیل دولت مصدق بعلت تهدیدی که بعمل آمده بود از کاخ ابیض به مجلس شورایی رفت و در آنجا ماند و گفت قصد دارند که او را بکشند .

فدائیان اسلام نیز مدتی در زمان نخست وزیری دکتر مصدق با او در افتادند و قصد داشتند که او را به قتل برسانند .

سرلشگر گیلانشاه هم به شاه پیشنهاد کرده بود که اگر موافقت کنید دکتر مصدق را میربایم با هواپیمابه محل دوری میبرم و سر به نیست میکنم . سرانجام دکتر مصدق در سن ۸۵ سالگی در احمد آباد زندگی را بدون هیچگونه حادثه ای بدرود گفت .

بزرگترین اشتباه دکتر مصدق

خیلی ها معتقدند که بزرگترین اشتباه دکتر مصدق این بود که پیشنهاد بانک بین الملل را درباره نفت نپذیرفت و همین امر منجر بسقوط حکومت او و بعداً انعقاد قرارداد کنسرسوم شد و این روش دکتر مصدق را ناشی از منفی بافی او میدانستند که حاضر به قبول هیچ کار مثبتی نبود . حسن صدر وکیل دکتر مصدق در دیوان کشور و کسی که همراه دکتر شایگان برای دفاع از حقوق ایران به دادگاه لاهه رفت در این باره چنین نوشته است :

چون با رد پیشنهاد بانک بین الملل اینطور گفته شد که دکتر مصدق بیش از حد سازش ناپذیر و یکدنده بوده لازم میدانم که بگویم قطع نظر از اینکه بانک سهم ایران را از هر بشکه نفت خام در همان ایام به کشورهای عربی ۱۲۰ سنت داده میشد ۵۰ سنت مقرر داشته دو شرط که در مقابل نه تنها مبطل عقد بود قائل میشد که یکی برگشتن کارشناسان انگلیسی و دیگر اینکه اگر طی دو سال مدیریت بانک اختلافات با انگلیسها حل نشد بانک تأسیسات نفتی را بشرکت B. P. تسلیم کند. پیداست تن دادن به چنین پیشنهادی معادل ابطال قانون ملی شدن صنعت نفت بود که این مرد بزرگ از قبول آن خودداری نمود.

تجارت دکتر مصدق

مجله آینده چنین مینویسد: مهندس مصدق میگوید هنگام عقد قرارداد سال ۱۹۱۹ و ثوق الدوله، من و پدرم در سویس بسر میبردیم. یکشب پدرم از قرارداد آنقدر ناراحت شد که او و کسانی هم که بدیدارش آمده بودند زار زار گریه میکردند.

چون حکومت و ثوق الدوله دوام یافت پدرم بفکر تجارت افتاد. چند هزار لیره از مادرش قرض گرفت و مقداری وسایل خرازی از قبیل پودر، صابون عطر، کفش و منجمله صد هزار درجه حرارت بدن از شهریال سویس خریداری و به استانبول فرستاد تا از آنجا به تهران حمل شود. این اجناس اشتباهی بجای ارسال به تهران به بغداد فرستاده شد. در این ضمن دولت و ثوق الدوله سقوط کرد و مشیر الدوله از پدرم خواست که وزارت عدلیه را قبول کند. وقتی به بوشهر رسید از او خواستند که والی فارس بشود.

در این ضمن کابینه های مشیر الدوله و سپهدار و سید ضیاء یکی پس از دیگری سقوط کردند تا کابینه قوام تشکیل و پدرم به وزارت مالیه منصوب شد. مقارن دوره وزارت مالیه پدرم اجناس خریداری شده در بغداد پیدا شد و به تهران حمل گردید. چون با مقامی که پدرم داشت دیگر تجارت را مناسب نمیدانست کلیه اجناس را به شرافتیان تاجر واگذار نمود. اما وقتی جعبه ها را باز کردند که

پس از دو سال به ایران رسیده بود معلوم شد درجه های تب شکسته و پودرها نم کشیده و صابونها و کفشها هم آسیب دیده بود. اجناس را در زیرزمین بیرونی ریخته بودند هر کس میآمد از اجناس سالم میبرد. مادرم به پدرم گفت: «محمد تجارت کافی است» پدرم ناچار شد يك تکه از ملك موروثی پدری را فروخت و پولی را که از مادرش به قرض گرفته بود پس داد.

دکتر مصدق و جمهوریت

پس از وقایع ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ خیلی از نشریات داخلی و خارجی خبر دادند که با رفتن شاه رژیم سلطنت در ایران برچیده شده و دکتر مصدق اولین رئیس جمهور ایران خواهد شد. ولی در فاصله سه روزه بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد هیچ اقدامی از طرف دکتر مصدق درباره اعلام جمهوریت نشده. در حالیکه روزنامه های حزب توده و گروهی از طرفداران دکتر مصدق به شدت از جمهوریت حمایت کرده اند.

در تمام نطقها و نوشته ها و اقدامات دکتر مصدق هرگز دیده نشده که او خود را طرفدار جمهوریت بداند بلکه معتقد به سلطنت مشروطه و عدم مداخله شاه در امور کشور بوده است. کراماً گفته شاه باید سلطنت کند نه حکومت ولی در اطراف او کسانی بودند که علاقه داشتند با استفاده از این فرصت در ایران رژیم جمهوری اعلام و مصدق اولین رئیس جمهور باشد.

دکتر هدایت الله متین دفتری «نوه مصدق» که نقش مهمی در سقوط رژیم شاه داشت در مصاحبه ای چنین گفت: عده ای به مصدق ایراد میگیرند که بعد از ۲۵ مرداد که قادر بود رژیم سلطنت را لغو و جمهوری را اعلام کند چرا اینکار را نکرد. این ایراد وارد نیست زیرا اگر مصدق شاه را خلع میکرد از طرف گروه متعصبی که پای بند سنن گذشته بودند و رژیم سلطنت را برای کشور ضروری میدانستند با واکنش شدید روبرو میشد. همچنین نظامیها زیربار نمیرفتند. چون شرایط ذهنی ارتش آماده نبود و کار به جنگ داخلی میکشید. ثانیاً آمریکا از شاه حمایت میکرد و جلوی اینکار را میگرفت. ثالثاً شناسائی رژیم جدید در آن

شرایط مشکل بود. مهمتر از همه اینکه مصدق اعتقاد شدیدی به رعایت نهادهای دمکراتیک داشت و معتقد بود که برای تغییر رژیم باید از مردم نظرخواهی کرد. مجموع این عوامل مانع از انحلال سلطنت و اعلام جمهوریت شد.

محمد حسین قشقائی که خاطرات زیادی از دوران نمایندگی خود و همکاری با دکتر مصدق دارد در لندن به نگارنده گفت در همان روزهایی که صحبت از رفتن شاه به خارج بود با دکتر مصدق دیدار کرده و چون نسبت به شاه هم نظر موافقی نداشتیم گفتم اگر شاه برود موجب خوشوقتی است. مصدق گفت، شاه باید بماند و سلطنت کند. اگر این خواهرش اشرف بگذارد. ایران به شاه احتیاج دارد و رژیم مشروطه سلطنتی برای ایران ضروری است.

دکتر مصدق هنگامیکه شاه به رم رفته بود در درجه اول میخواست که شاه بکشور باز گردد که در دادگاه چنین گفت:

وقتی اعلیحضرت از ایران رفتند تصمیم گرفتم به هیئت وزیران پیشنهاد کنم که آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و بعرض برسانند که در تهران شایع شده قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تکذیب باشد درخواست شود هر چه زودتر تشریف فرما شده و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند.

در درجه دوم میخواست هیئتی را برای مذاکره به ایتالیا بفرستد. در درجه سوم میخواست شورای سلطنت را تشکیل داده که علامه دهخدا هم برای ریاست آن در نظر گرفته شده بود.

در کتابهایی که درباره زندگی دکتر مصدق نوشته شده چند مطلب مستند وجود دارد که دکتر مصدق را طرفدار سلطنت و مخالف جمهوریت دانسته اند.

دکتر مصدق همچنین گفته است:

من قسم خورده ام و يك آدم بی شرافت نیستم که به این شاه جوانبخت که مرا از زندان پدر تاجدار خلاص نموده خیانت بکنم یا اگر بخواهند به این شاه خیانت بکنند من از آنها جلوگیری و یا آنها رامحکوم به آن مجازاتی که لازم است

نکنم. روی این اصل به شاه عریضه ای عرض کردم در آن وقت سرلشکر حجازی رئیس شهربانی که از او راضی نبودم. او را برکنار کردم و می باید رئیس شهربانی دیگر به شاه پیشنهاد کنم. در این عریضه به شاه نوشتم که چون خدمت من مربوط به انتضای کار نفت است. هیچ وقت يك رئیس شهربانی به اعلیحضرت همایونی شاهنشاه پیشنهاد نمیکنم. برای اینکه خاطر شاه مطمئن باشد. بر خلاف نظر افراتیونی که به اعلیحضرت عرض کردم، من هیچوقت حاضر نمی‌شوم که این مملکت روبه جمهوری بروم...

«خدا خود شاهد است آقایان این شاه وطن خودش را دوست دارد، با حسن نیت است. شاید کسی از ما به قدر او حسن نیت ندارد.»

دکتر سنجابی در خاطرات خود چنین یادآور شده است: اینکه میگویند در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد دکتر مصدق نقشه جمهوریت داشت صحت ندارد. وقتی شاه در رم بود مصدق میخواست با او ارتباط پیدا کند و تأمین بدهد که برگردد. بهیچ وجه گفتگوی این که اعلام جمهوری بشود در مصدق نبود. در مورد دهخدا چون نظر این بود که اگر شاه برنمیگشت لازم بود يك مقام غیر مسئولی به جای شاه عمل کند یعنی بصورت شورای سلطنت و چند نفر از جمله دهخدا مورد نظر بودند. مصدق برای شاه قسم نامه فرستاد بود. چون شاه از مصدق خوف داشت و گفته بود اگر مردم هم مرا انتخاب کنند قبول نخواهم کرد. اما درباره اینکه چه کسی را میخواست به سلطنت بگمارد خبری ندارم.

ولی بنا به سوابقی که من با شاپور عبدالرضا در سازمان برنامه داشتم یکی دو ماه قبل از جریانات ۲۸ مرداد ملاقاتی با او کردم. چون در آنوقت شاه با او و زنش نظر خوبی نداشت عبدالرضا خود را با شکار و این جور مسائل مشغول کرده بود. در آنوقت تمکن مالی زیادی هم نداشت و هنوز وارد امور تجاری و اقتصادی نشده و در میان طبقات تحصیلکرده نام نیکی داشت. او به من گفت چرا دکتر مصدق و شما در فکر سلطنت نیستید؟ گفتم چطور - گفت پادشاه جانشین ندارد. شاه پسری ندارد. بنده استنباط کردم که خود او در این باره بی میل نیست که اقدامی در باره او بشود ولی مصدق حاضر به این صحبتها نبود. حاضر

به مذاکره جداگانه با هیچیک از افراد خانواده سلطنتی یا پذیرفتن آنها نبود که مبادا موجب تحریک سوء ظن شاه بشود. خود او اعتماد و اطمینانی به آنها نداشت. فقط به شمس پهلوی نظر موافق و ملایم داشت و میگفت در امور سیاسی مداخله ای ندارد و کار شکنی نمیکند. بعدا خود شمس هم به پول در آوردن پرداخت. ولی در اینمورد به دکتر مصدق مطلب را نکفتم.

دکتر مصدق و هزار فامیل

پس از سقوط رژیم وقتی طرفداران خمینی با دکتر مصدق و جبهه ملی در افتادند در روزنامه پیام انقلاب نوشته شد که دکتر مصدق جزو اشراف و هزار فامیل بوده و هنگامی که نخست وزیر بود تعداد زیادی از بستگان خود را به کار مشغول نمود که عبارتند از: سهام سلطان بیات خواهرزاده و برادر داماد مصدق مدیر عامل شرکت نفت و مهندس بیات فرزند او رئیس بانک کشاورزی، دکتر فرمانفرمائیان خواهرزاده مصدق استاندار فارس، جمشید فرمانفرمائیان مدیر کل راه، ابوالنصر عضد خواهر زاده او مدیر کل بنگاه جنگلها، امیر علائی نوه خاله مصدق وزیر اقتصاد و استاندار خوزستان، محمد مهدی قهرمانی عمه زاده مصدق مدیر کل گمرک، سرتیپ دفتری برادرزاده مصدق رئیس شهربانی، سرتیب امینی رئیس ژاندارمری و ابوالقاسم امینی کفیل دربار و دکتر علی امینی وزیر کابینه خاله زاده های مصدق، دکتر دفتری برادر زاده مصدق رئیس بازرسی وزارت بهداری، دکتر متین دفتری داماد و برادر زاده مصدق سناتور و عضو کمیسیون نفت، سرتیب مظفری برادر زن غلامحسین مصدق استاندار خوزستان، مهندس مصدق پسر دکتر مصدق معاون وزارت راه، امامی برادر زاده خانم مصدق استاندار، کی استوان از بستگان مصدق پیشکار دارائی تهران.

به نظر نگارنده این نوشته روزنامه های اسلامی بکلی غرض آلود است. فامیل مصدق خیلی بزرگ بود اکثر آنها صاحب مشاغل مهمی بودند و این ربطی به حکومت دکتر مصدق ندارد. گاهی هم این بستگی ها اسباب زحمت خود او هم میشد که یکی از آنها انتصاب سرلشکر دفتری به ریاست شهربانی بود.

سرتیپ محمد دفتری برادرزاده دکتر مصدق و برادر دامادش دکتر متین دفتری

بود. بعد از ۳۰ تیر به فرماندهی گارد مسلح گمرک منصوب شد که انتصابش مورد اعتراض کاشانی قرار گرفت زیرا بعد از واقعه ۱۵ بهمن کاشانی را دستگیر نموده بود. بعد از ۲۸ مرداد هم رئیس شهربانی دولت زاهدی ماند.

سرتیپ دفتری با وجود اینکه از طریق دکتر مصدق به ریاست شهربانی منصوب گردیده بود با سپهبد زاهدی همکاری کرد. یعنی بستگی فامیلی او با مصدق به زیان او تمام شد.

بطور کلی مصدق يك فامیل ریشه دار بود. چه قبل از تصدی او به نخست وزیری و چه بعد از کناره گیری اش عده ای از بستگان او در مقامات حساس مملکتی قرار داشته اند. در اینکه مصدق هیچگاه در مقامات دولتی حقوق نمیگرفت و در مقام نمایندگی مجلس هم از حقوق خود استفاده نمیکرد شکی نیست. هیچگونه اتهام مالی و اعمال نفوذ به نفع بستگانش به او نسبت داده نشده است. هنگام سفر به آمریکا هم هزینه سفر خود و بستگانش را که همراه او بودند شخصا پرداخت کرد. تا آنجا هم که به زندگی داخلی او آشنائی داشته ام اهل تحمل نبود. لباسهایش از چند دست تجاور نمیگردد. هرگز به دنبال جمع آوری ثروت نبود به حد کافی ثروت برای زندگی خود داشت. ولی مخالفین به او ایراداتی داشتند که در طی مطالب منتشره به آن اشاره شده و خواهد شد. از کتاب هزار فامیل علی شعبانی

جزو اولین دسته ای که رسماً به خدمت دولت درآمد یکی هم میرزا حسین آشتیانی برادر میرزا حسن و جد خانواده های مصدق- معاون- دفتری- متین دفتری و دیگری میرزا محمد تقی آشتیانی پسر میرزا هاشم و جد خانواده های قوام و وثوق بوده اند.

با اینطرز باید توجه داشت که میرزا کاظم و میرزا هاشم و آقاسی بیك آشتیانی هر سه با هم برادر و پسران میرزا محسن آشتیانی بوده اند. بهمین جهت خانواده های مستوفی آشتیانی- مصدق- دفتری- متین دفتری- قوام- وثوق- شکوه- مقتدر- دادور- فرهاد معتمد از يك نسل بوده و همه در میرزا محسن آشتیانی جد اعلی بهم میپیوندند. منتها معتمدها نام فامیلی را از جد مادری خود (فرهاد میرزا معتمد) گرفته اند. بهمین جهت منطقه آشتیان به نسبت مساحت و جمعیت در مقایسه با سایر نقاط ایران از لحاظ کثرت فامیلهای اشرافی مقام نخست را دارد.

هنگامیکه جلد هفتم برای چاپ آماده شده بود مجله آینده در شماره خرداد و مرداد ۱۳۶۸ چند خاطره از دکتر مصدق را منتشر ساخت که برای تکمیل مطالب قبلی به این قسمت اضافه شد.

دکتر غلامعلی سیار چند خاطره از دکتر مصدق را در مجله آینده چنین نقل میکند:

وقتی در دارالفنون تحصیل میکردم روزی همراه دوستم برای تماشای جلسه علنی مجلس عازم بهارستان شدیم. از هر وکیلی کارت ورودی خواستیم امکان نداشت. ناگهان چشم مان به دکتر مصدق افتاد. گفتیم دونفر محصل هستیم که به شما رأی داده ایم و کارت میخواهیم. دو کارت ورودی در اختیار ما گذاشت. ما هم در ردیف جلوی تماشاچیان قرار گرفتیم و مرتب برای او کف میزدیم. در همان جلسه بود که مصدق در وسط نطق خود دچار رقت شد و گریست. سید ضیاءالدین طباطبائی که موئی بلند و فروریخته بر شانه داشت گفت چرا مانند زنان گریه میکنی؟ مصدق با حاضر جوابی گفت زن آن کسی است که گیس دارد.

خاطره دوم مربوط به سال ۱۹۴۵ است که در بیروت تحصیل میکردم. در یکی از خیابانهای شهر چشمم به دکتر مصدق افتاد... نزدش رفتم با ناراحتی گفت برای دختر مریضم به اروپا آمده ام و حوصله صحبت ندارم. گفتم قصد مزاحمت ندارم اگر کمکی از من ساخته است انجام دهم. گفت کبریت میخواهم که برایش تهیه کردم. باتشکر دست به سینه خود زد از من و رفیقم تشکر کرد و گفت يك نصیحت پدرانه به شما میکنم. وقتی درس تان تمام شد به ایران بیایید. اگر قصد خدمت به ایران را دارید باید پیه همه گونه مرارت و سختی و حتی حبس و اعدام را به تن خود بمالید. خامی دوران جوانی ما را از درك این گفته عمیق غافل کرد ولی خیلی دیر به صحت حرف او پی بردیم.

خاطره سوم مربوط به سال آخر حکومت مصدق است. وقتی به ایران بازگشتم در خبرگزاری پارس مشغول کار شدم. بشیر فرمند رئیس اداره وقت تبلیغات از من خواست که مطلبی به فرانسه برای دکتر مصدق تهیه کنم. این پیامی بود که رادیو تلویزیون فرانسه از نخست وزیر خواسته بود. وقتی به دیدار ایشان رفتم اینک در مسند نخست وزیری و در اوج قدرت بود. با پیژامه روی تخت فلزی

نشسته و پتوئی تا کمرگاه او بالا آمده بود. وقتی متن تهیه شده را دید جمله ای را قلم زد و گفت چرا تملقشان را بگوئیم آنها کاری برای ما نکرده اند. جمله ای بود که در باره مناسبات دیرین دو کشور نوشته بودم. آن را خط زد و گفت متشکرم و نظر دولت این است که از وجود جوانان وطنپرست برای مملکت استفاده شود. آن وقت دراز کشید و پتو را تا گلو بالا برد یعنی مرخصید. آخرین خاطره این است که روز دیگر بشیر فرمند مرا خواست و گفت نخست وزیر نامه ای خواسته ولی خیلی محرمانه است. متن نامه این بود که نماینده تام الاختیار شرکت نفت به ژنو می آید تا با نماینده ایران مذاکره کند. این نامه تاریخی گویا مربوط به ملاقات فؤاد روحانی با نماینده شرکت نفت در ژنو بود لکن انگلیسها قرار را لغو کردند. زیرا در آن موقع دیگر وضع حکومت مصدق متزلزل و موقعیت انگلستان با جلب موافقت آمریکا و شرکتهای بزرگ نفتی مستحکم شده بود.

یوسف مازندی در کتاب (ایران، ابرقدرت قرن) مینویسد :

دکتر مصدق پیشوائی است که به جنگ امپراطوری کهنسال و قدرتمند بریتانیای کبیر رفت. او در صحنه بین المللی، علیه (شیرجهان غرب) با قاطعیت به پیش تاخت و گام به گام او را وادار به عقب نشینی کرد. در سایه مبارزات دکتر مصدق بود که تحولات بزرگ دیگری در منطقه بوجود آمد. کانال سوئز که (شاهرگ حیات کشتیرانی) محسوب میشد، در دنباله ضربه تضعیف کننده و حتی شکننده ای که دکتر مصدق به پیکر قدرت و پرستیژ امپراطوری بریتانیا وارد کرده بود، ملی شد و مردم مصر حاکمیت خود را بر آن تثبیت کردند. قیام های آتی ملی گرایان منطقه علیه منافع استعمارگران قدیمی انگلیس، نمی توانست تحت تأثیر نبرد تلاطم زا و حرکت عصیان گرانه ملت ایران

به رهبری دکتر مصدق نباشد. در واقع مصدق تیر خلاص را بر مغز استعمار سنتی (شکست ناپذیر) انگلیس، که در مبارزات مهاتماگاندی در حال احتضار بود شلیک کرد.

آن طوریکه در روز ۲۸ مرداد به عنوان خبرنگار شاهد بودم واقعیت این است که مردم به شدت خسته شده بودند. حقوق ناچیز کارمندان با تأخیر پرداخت میشد. بازار در فلاکت بود. نا امنی در شهرها بیداد میکرد. تظاهرات خونین هر روز جان کسبه را به لبهاشان رسانده بود. همراهان مصدق به تدریج از او جدا میشدند، آنها احساس میکردند که لجبازی مصدق کشور را به نابودی میکشاند. بسیاری از آنان که عشق میهنی داشتند معتقد بودند که مرحله اول جنگ با ابرقدرتها به پایان رسیده و باید به ملت ایران امکان داد که نفس تازه کند. مشکل است باور کرد مصدق نمی دانست بجای آنکه (شهید تاریخ) شود، باید ملت را به نحوی از آن گرداب نابود کننده اقتصادی نجات دهد و انجام آن در شرایطی که صف یک پارچه و متشکل قدرتهای خارجی در مقابل ایران قرار گرفته بود فقط با مذاکره معقول و با در نظر گرفتن میهن پرستی کامل ممکن میشد. هر طلبه ابتدائی سیاست میدانست که هنگام مبارزاتی مانند ملی کردن نفت می بایست بسیاری از شرایط اقتصادی و سیاسی و نظامی دنیا را در نظر گرفت و روشهای مبارزه را بر مبنای آن ها تنظیم کرد. مشکل است پذیرفته شود که مصدق با اطلاعات وسیعی که در سیاست و اقتصاد داشت، در این باره فکر نکرده باشد.

دکتر مصدق در حضور دکتر فاطمی به من گفت شرکتهای نفتی از من میخواهند برای رفع بحران اقتصادی با آنها کنار بیایم و با امضای قراردادی صنعت نفت را به آنها واگذار کنم. آنها میگویند حالا که شما نمیتوانید نفت خود را صادر کنید چرا نمیگذارید ما اینکار را بکنیم. اما استدلال من این است که اگر مردی به علت عدم کارائی موقت نتواند تکالیف زناشویی خود را انجام دهد آیا همسرش را به دیگری تسلیم میکند؟

در مقابل روش انعطاف ناپذیر مصدق، دولتهای بزرگ و ابر قدرتها کاملاً با هم متحد شده و صف واحدی داشتند در همین زمان بود که ایران در اوج حیثیت بین المللی خود قرار داشت. تردید نبود که مصدق سهم بزرگی در بوجود آوردن

این وضع ممتاز داشت اما نتوانست و یا نمی خواست از این موقعیت طلائی استفاده کند و از سوء ظن افکار عمومی و اثبات اینکه بند و بست و تفاهمی با خارجیها ندارد، سرسختی او را بیشتر میکرد. خود رأی مصدق و اعتقاد به اینکه بینش وی صد در صد است سبب شده بود که هر نظر مخالف را توطئه ای علیه خود و منافع ایران فرض کند. به طور مثال اگر محمد رضاشاه نظری ابراز میداشت که ممکن بود به نفع ایران باشد نه تنها نمی پذیرفت بلکه شاید فکر میکرد که این نظر ناشی از توطئه خارجی برای بدنامی او میباشد. مخالفین مصدق میگفتند نوعی (خود بزرگ بینی) که زائیده قدرت است در وی پیدا شده بود. مصدق میتوانست از رأی قاطع و مثبت مردم در معاملات سیاسی جهان به نفع ایران استفاده کند اما اطرافیان افراطی او با استفاده از آن موقعیت درخشان (اختناق ملی) بوجود آوردند و چماق تکفیر را بر سر هر کس کوبیدند.

مطلعی میگفت برای يك پرسش حقوقی ناچار بودم که با دکتر مصدق دیداری داشته باشم. با کسب اجازه از سازمان امنیت به احمد آباد رفتم. دکتر مصدق در اطاق کوچکی زندگی میکرد. پرسیدم وقت را چگونه میگذرانید؟ گفت چون هرکجا بروم باید دو مأمور همراه من باشد از این اطاق و خانه کمتر خارج میشوم. در همین اطاق قدم میزنم، وقتی خسته میشوم کتاب میخوانم. در کنار اطاق يك تخته شنو و دو میل (از ورزش باستانی) بود. مصدق گفت هر روز صبح به سبک قدیم روی این تخته دستهایم را گذارده شنا میکنم و بعد چند میل میگیرم آنوقت حالم خوب میشود. به طور کلی سلامت و سرحال بود و در باره ملی کردن نفت و مسائل دیگر مطالبی گفت که آنرا یادداشت کرده و در وقت مقتضی منتشر خواهم ساخت.



سپهد زاهدی یا امیر (رزم) و (بزم)

یکی از افسران رشیدی که نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته است سپهد فضل الله زاهدی (بصیر دیوان) میباشد که نام او و فرزندش اردشیر زاهدی از کودتای ۱۲۹۹ تا روز سقوط رژیم در ۲۲ بهمن ۵۷ همیشه در کنار شاهان پهلوی قرار داشته است.

سرتیب نصرالله زاهدی که خواهرزاده سپهد زاهدی همسر او میباشد در باره اوچنین می نویسد :

فضل الله خان اهل همدان و فرزند میرزا ابوالحسن خان (بصیر دیوان) از ملاکین همدان و مورد علاقه مردم بود. متأسفانه در حین رسیدگی به یکی از

اختلافات که بین دو دسته روی داد تیری به بصیر دیوان اصابت میکند که منجر به فوتش میگردد. فضل الله خان در جنگ بین الملل اول با عده ای سوار در منطقه همدان به هزینه آلمانها خدمت میکرده و سفره گسترده ای داشت که همیشه از دوستان پذیرائی میکرده است. رضا خان با درجه سروانی گزارش به همدان میاقتد و با فضل الله خان دوست میشود و به او توصیه میکند که وارد خدمت نظام شود. در همدان از ژنرال باراتوف فرمانده روسی توصیه میگیرد برای ژنرال استراوسکی فرمانده دیویزیون قزاق و به تهران می آید و بادرجه گروهبانی استخدام میگردد. به علت معلوماتی که داشته ظرف یکسال به او درجه افسری داده میشود. در مأموریتهایی که به او داده اند رشادت به خرج میدهد و به درجه سرهنگی میرسد. در کودتای ۱۲۹۹ جزو ابوابجمعی میرپنج رضاخان به تهران میرود و مستقیماً در کودتا شرکت داشته است. در عملیات علیه بلشویکها و میرزا کوچک خان شرکت کرده به درجه سرتیپی میرسد و سپس در سرکوبی سمیتقو اقدام میکند و نشان درجه ۴ ذوالفقار به او داده میشود. در فارس و خوزستان مأموریتهایی داشته و شیخ خزعل را با تمهید زیرکانه دستگیر کرده به تهران میفرستد. آنگاه در غرب و ترکمن صحرا لیاقت نشان میدهد که نشان سپه درجه سوم به او داده میشود. سرانجام در سال ۱۳۰۷ به ریاست امنیه کل کشور منصوب میگردد. وقتی در فارس نا امنی ایجاد میشود رضا شاه او را مأمور برقراری امنیت میکند و ضمناً سرلشکر حبیب الله خان شیبانی نیز مأمور خلع سلاح عشایر فارس و اصفهان میگردد. به علت روابط زاهدی با صارم الدوله و عشایر فارس، سرلشکر شیبانی به رضاشاه گزارش میدهد که زاهدی با عشایر فارس و شیراز روابط دوستی نزدیک دارد. رضا شاه عصبانی شده صارم الدوله را از شیراز احضار و زاهدی را خلع درجه کرده پرونده اش را برای محاکمه به دیوان حرب میفرستد.

در سال ۱۳۰۸ سرلشکر شیبانی در فارس در جنگ با عشایر شکست میخورد که مورد خشم رضاشاه قرار گرفته از کار برکنار میگردد. همین امر موجب شد که خدمت ارتش را رها کرده به آلمان برود. او افسر تحصیلکرده و آزموده ای بود.

با اینطرز رضاشاه در سال ۱۳۰۹ بار دیگر زاهدی را احضار کرده به اداره

شهربانی میگمارد. طرز کارش هیچ شباهتی با رؤسای قبلی شهربانی نداشت. روزی رضاشاه به او میگوید رؤسای قبلی شهربانی گزارشاتی میدادند ولی از روزی که شما رئیس شهربانی شده اید این گزارشات نمیرسد. زاهدی میگوید مأمورینی که این قبیل اخبار را میدهند مستخدمینی هستند که با حقوق کم خدمت میکنند، از بعضی از آنها پرسیدم منبع اخبار شما چیست گفتند حدس میزنیم. دیدم يك مشت خبر عاری از حقیقت به عرضتان میرسد به همین جهت آنرا موقوف ساختم. رضا شاه میگوید همان اخبار ساختگی را بفرستید که از بی خبری بهتر است. در سال ۱۳۱۰ واقعه سید فرهاد پیش میآید که او و چند تن زندانی دیگر در زندان قصر اسلحه مراقبین را گرفته و فرار میکنند. رضا شاه دستور میدهد که رئیس شهربانی خودش برود و آنها را دستگیر کند. زاهدی به منطقه رفته و مینویسد که چون آنها به کوههای جنوبی شهر قم رفته اند تعقیب آنها از وظایف ژاندارمری است، اجازه فرمائید مراجعت کنم یا مرا از خدمت معاف کنید. بار دیگر زاهدی خانه نشین شد و به کار آزاد پرداخت و شرکتی به نام (کازادیا) تأسیس مینماید. در اواخر سال ۱۳۱۱ بار دیگر رضا شاه زاهدی را احضار کرده او را ژنرال آجودان خود میکند. چون تیمورتاش هم برکنار شده بود خیلی از امور دربار زیر نظر او بود. هر روز که شاه سوار اتومبیل میشد جلوی اتومبیل ایشان مینشست و برای بازدید میرفت. زاهدی میگفت روزی در رکاب اعلیحضرت سوار شدیم و رقتیم به کاخ سعدآباد که تازه داشتند قصور آنرا میساختند. دستور دادند من نزدیک اتومبیل بایستم و تا از بنائی بازدید کنند. وقتی بازگشتند به سرعت دویدم که درب اتومبیل را باز کنم. این حرکت سریع من موجب سوءظن شاه شد. همینکه سوار اتومبیل شدند بدون اینکه منتظر شوند من سوار اتومبیل بشوم رقتند. من نزد سرلشگر یزدان پناه رفته اظهار کردم مثل اینکه دیگر به من اعتماد ندارند بهتر است مرا از خدمت معاف کنند. عریضه نوشتم و تقاضا کردم مرا از خدمت معاف کنند. با تقاضای من موافقت کردند و دستور دادند که به اداره بازرسی مالی بروم و با سرلشگر امیرفضلی کار کنم. با اینطرز از آن خدمتی که برای من لطفی نداشت کنار رقتم.

وقتی ساختمان مجلل باشگاه افسران پایان یافت رضا شاه دستور داد که زاهدی به ریاست باشگاه گمارده شود. پس از تجهیز آن در سال ۱۳۱۴ شب سوم اسفند

در باشگاه جشن گرفته شد. رضا شاه از دیدن تجهیزات و نظم باشگاه خیلی راضی شده و گفت (زاهدی هم افسر رزم است و هم افسر بزم).

در سال ۱۳۱۹ طرح وسیعی برای مناطق شمال و شمالغرب ایران یعنی نقاط مرزی ایران و شوروی تهیه شده بود و قرار بود سرتیب زاهدی فرمانده آن باشد که واقعه شهریور ۲۰ پیش آمد و طرح اجرا نشد. در هفتم یا هشتم شهریور مصمم به کودتائی به نفع رضا شاه بود که او را منصرف کردند.

در آغاز سلطنت محمد رضا شاه، یزدان پناه به درجه سپهبدی ارتقاء یافته و رئیس ستاد ارتش میشود و زاهدی را به ریاست ژاندارمری منصوب میسازد که با همکاری سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی وزیر کشور در خیلی از نقاط کشور امنیت را برقرار میسازند. وقتی در کابینه بعد سپهبد امیر احمدی وزیر کشور شد چون نمیتوانست با ایشان همکاری کند به پیشنهاد خودش فرمانده لشکر اصفهان شد و درجه سرلشگری به او اعطا گردید. در سال ۱۳۲۲ مورد اتهام همکاری با آلمانها قرار گرفته در مقام فرماندهی لشکر اصفهان بازداشت و تحت الحفظ او را به فلسطین میبرند که مدتی در اسارت بسر میبرد.

پس از بازداشت تا مدتی خانواده اش از او بی خبر بودند. نویسنده با کلنل پایپوس وابسته نظامی انگلستان تماس گرفته قرار شد نامه بنویسم که این مکاتبات ادامه داشت. پس از ۳۲ ماه و خاتمه جنگ به ایران باز میگردد.

سه روز پس از مراجعت سرلشکر زاهدی به تهران، طبق پیشنهاد سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش، زاهدی بازنشسته میشود ولی پس از سه روز به او مینویسند که نامه قبلی را (کان لم یکن) بداند.

در سال ۱۳۲۴ اداره بازرسی مالی ارتش را به سرلشکر زاهدی مسپارند. در واقعه نهضت جنوب به پیشنهاد سرلشکر رزم آرا رئیس ستاد به فرماندهی ناحیه جنوب منصوب میگردد که این مأموریت را با موفقیت انجام میدهد. در مقام ریاست بازرسی مالی ارتش برای معالجه به اروپا میرود که او را بازنشسته میکنند. زاهدی از این اقدام رنجیده خاطر شد و به من گفت (رفیق تو یعنی رزم آرا از عقب به من خنجر زد). خیلی زود به عنوان سناتور انتصابی تعیین شد و به مجلس سنا رفت. در سال ۱۳۲۸ شاه به دعوت ترومن عازم آمریکا بود. قبل از سفر روی ملاحظه ایکه از قدرت رزم آرا داشت به راهنمایی یزدان پناه با اینکه زاهدی

سناتور بود او را به ریاست شهربانی منصوب میکند و با خیال راحت به آمریکا می‌رود. در انتخابات مجلس شورای ملی به دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی خیلی کمک کرد و دخالت ستاد ارتش را بی اثر نمود تا آنها توانستند به مجلس راه یابند. پس از ترور رزم آرا هنگام نخست وزیری علا (به توصیه جبهه ملی) به وزارت کشور منصوب شد و با سمت وزیر کشور به کار ادامه داد. در واقعه ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ که سرلشکر بقائی رئیس شهربانی مورد مؤاخذه دکتر مصدق قرار می‌گیرد و میگوید دستورات وزیر کشور را اجرا کرده است، نخست وزیر از وزیر کشور توضیح می‌خواهد او هم میگوید خود شما دستور دادید تیراندازی کنید تا افراد متفرق شوند. مصدق انکار میکند در نتیجه زاهدی استعفا کرده بار دیگر به مجلس سنا می‌رود. وقتی دکتر مصدق مجلس سنا را منحل میکند و دستور بازداشت مخالفین را می‌دهد زاهدی طی اعلامیه‌ای به اشتباهات دکتر مصدق اشاره کرده نخست وزیر را مورد حمله قرار می‌دهد و اعلام می‌دارد که برای خدمت به کشور و به ثمر رسانیدن کار نفت آماده هستم. به همین جهت مخالفین به دور زاهدی جمع شدند.

دکتر مصدق در اسفند ۱۳۳۱ دستور بازداشت زاهدی را داد و قرار بود شاه هم از کشور برود. وقتی جلوی کاخ سلطنتی اجتماع میشود و مانع سفر شاه در نهم اسفند می‌گردند دکتر مصدق دستور می‌دهد کسانی که جلوی اجتماع کرده اند در هر مقامی که هستند بازداشت شوند، در نتیجه سپهبد شاه بختی-سرلشکر معینی- سرتیب شعری و عده‌ای دیگر بازداشت میشوند. در اواخر اسفند ۱۳۳۱ در اثر ملاقات مکی و بقائی با دکتر مصدق دستور آزادی زاهدی گرفته میشود. در نوروز سال ۱۳۳۲ منزل سرلشکر زاهدی از مراجعه کننده غلغله بود. بار دیگر دستور بازداشت زاهدی داده میشود که مخفی می‌گردد و کاشانی رئیس مجلس او را به مجلس می‌برد و علی آبتین رئیس بازرسی مجلس را مأمور پذیرائی از زاهدی میکند. در مخفی گاه بود که فرمان نخست وزیری او صادر می‌گردد.

در واقعه ۲۸ مرداد از مخفی گاه با تانک به محل بی سیم می‌رود و از رادیو تهران طی سخنرانی کوتاهی نخست وزیری خود را اعلام می‌دارد و به باشگاه افسران برای اداره مملکت می‌رود و تلگرافاً می‌خواهد که اعلیحضرت به تهران بازگردند که مورد استقبال شایسته قرار می‌گیرند. مشکل نفت را با همکاری

عبدالله انتظام و دکتر امینی حل میکند. زاهدی در موقع تصدی نخست وزیری به مقام سپهبدی مفتخر میشود و پس از اینکه از نخست وزیری کنار میرود به (منترو) سویس برای استراحت میرود. با وساطت ملکه مادر شهناز پهلوی به عقد اردشیر زاهدی در می آید. مراسم عقد در کاخ مرمر و باشگاه افسران با حضور شاه صورت گرفت و سپهبد زاهدی که حضور داشت پس از خاتمه مراسم به سویس رفت و مقام سفارت ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل به ایشان سپرده شد و تا روز ۱۲ شهریور ماه ۱۳۴۴ که درگذشت این مقام را به عهده داشت.

متأسفانه باید بگوییم زاهدی از محمد رضا شاه پهلوی رنجیده خاطر شد و با دلسردی ایران را ترک گفت. با وجود وصلت پسرش با دختر شاه و دادن مقام سفارت به او هیچیک قلب شکسته او را التیام نبخشید.

سپهبد زاهدی دوستان فراوانی داشت و به خاندان پهلوی وفادار بود. جنازه اش را با هواپیما به عتبات برد و در مقبره خانوادگی به خاک سپردند.

سرتیب نصرالله زاهدی ضمناً به نگارنده چنین گفت: افسرانی که در زمان رضا شاه به دریافت نشان ذوالفقار نایل شدند عبارت بودند: از سپهبد امیر احمدی- سپهبد یزدان پناه- سپهبد زاهدی- سپهبد شاه بختی- سرلشکر امان الله میرزا جهانبانی- سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی- کریم آقا بوذرجمهری- سرلشکر ابراهیم ضرابی- سرتیب البرز- سرتیب غلامعلی بایندر و چند افسر که در جنگ شهید شده بودند. اینها دارای نشان درجه ۴ ذوالفقار بودند و رضا شاه خود نشان درجه ۳ ذوالفقار را داشت و هیچکس نشان درجه ۱ و ۲ ذوالفقار را نگرفت. رضا شاه در اواخر سلطنت خود دیگر اعطای نشان ذوالفقار را موقوف کرده بود و طی بخشنامه ای اعلام داشت که این نشان فقط به کسانی داده میشود که در جنگ با خارجیها از خود ابراز رشادت کنند و در جنگهای داخلی به کسی این نشان داده نمیشود. ولی زاهدی نشان (کودتا) را هم داشت. رضا شاه به کسانی که با او در کودتا شرکت کرده بودند نشانی بنام کودتا داد که افسران همراه او آنرا همیشه در سلامها به سینه خود میزدند.

مجله نیوزویک در اول اوت ۱۹۵۳ چنین نوشت:

سپهد زاهدی متولد همدان از ملاکین ثروتمند بود که به شکار و اسب سواری و بازی پوکر و زندهای زیبا علاقه فراوان داشت. به زبانهای انگلیسی و فرانسه و ترکی آشنا بود. بلند قد و نیرومند و در اداره امور همیشه معتقد به مشیت آهنین بود. جزو افراد بریکاد قزاق بود که در سال ۱۳۰۰ در جنگ با شورشیان آذربایجان به سختی زخمی شد و چهار دنده خود را از دست داد. شجاعت او توجه رضاخان را جلب کرد و در ۲۵ سالگی او را فرمانده بریکاد قزاق نمود.

دو بار در زمان رضاشاه رئیس شهربانی و یکبار رئیس ژاندارمری شد. در زمان جنگ دوم جهانی فرماندار نظامی اصفهان بود که اسیر انگلیسها شد و در تمام مدت در بازداشت متفقین در فلسطین بسر میبرد. دکتر مصدق او را وزیر کشور کرد ولی بعلت نزدیکی مصدق به حزب توده از او جدا شد، چون ضد کمونیست دو آتشه ای بود.

روزنامه تایمز لندن در باره او چنین نوشت: (مردی است که سیا او را برای جانشینی مصدق کاندیدا کرده است. مردی است با ۶ فوت قد و خوش قیافه که به معاشرت با زنها بسیار علاقه دارد. قبلاً با بلشویکها جنگیده است. یکبار توسط اکراد به اسارت درآمد. در سال ۱۹۴۲ توسط انگلیسها دستگیر شد.)

ادوارد سابلیه روزنامه نگار فرانسوی مینویسد: فضل الله زاهدی از ملاکان ثروتمند همدان بود که به شکار و اسب سواری و بازی پوکر علاقه فراوان داشت. وقتی شیخ خزعل را دستگیر کرد رضا شاه به او نشان ذوالفقار داد. با اینکه مدتی وزیر کشور مصدق بود با داشتن مصونیت پارلمانی، مصدق خواست او را توقیف کند ولی چون نمیتوانست سرانجام مجلس سنا را منحل کرد. پس از انحلال سنا و توقیف او، زاهدی دستهایی داشت که پس از یکماه آزاد شد. در ماجرای قتل افشارطوس باز هم زاهدی مورد تعقیب قرار میگیرد که خود را مخفی میسازد. سرانجام زاهدی در مجلس متحصن میگردد. یکی از دوستان، نماینده مجلس او به مصدق تلفن میکند و برای حفظ جان او درخواست امان از مصدق میکند. نخست وزیر هم سرتیب ریاحی را برای دستگیری زاهدی به مجلس میفرستد که ریاحی در مدخل مجلس با مقاومت شدید تعدادی از نمایندگان مواجه

می‌کرد که به او صراحتاً می‌گویند (حق ورود به مجلس را نداری). ریاحی به ناچار باز می‌گردد و زاهدی از درب دیگر مجلس خارج می‌گردد و به شمیران به مخفی گاه می‌رود.

به هر صورت زاهدی با این سوابق سیاسی و نظامی نشان داد که تنها یک نظامی ساده نبود که منحصراً به کار ارتش و نظام علاقه داشته باشد بلکه می‌خواهد نقشی در سیاست مملکت داشته و از بازیگران اصلی صحنه باشد. به دنبال نخست وزیر بود و مخالفین هم او را متهم می‌کردند که قصد کودتا و ریاست جمهوری دارد.

روز ۲۱ مهر ۱۳۲۱ دولت مصدق عده ای را توقیف و اعلام کرد که به موجب گزارشهای واصله توقیف شدگان به معیت سرلشکر زاهدی به نفع یک سفارتخانه اجنبی و بر ضد دولت قصد توطئه داشته اند. روز بعد سرلشکر زاهدی ضمن تکذیب موضوع چنین اعلام داشت "چقدر جای تأسف است که ملت ایران با آن همه امید و آرزو و قبول انواع محرومیت ها امروز از دولت مصدق غیر از فقر و بیکاری و هرج و مرج و تجاوز به نوامیس و جان و مال خود حاصلی ندارد و باید به جای امنیت و آسایش هر روز هوچی گری و تبلیغات توخالی تحویل بگیرد. کمال آرزوی من آن است که در پیشگاه ملت حقیقی ایران من و دکتر مصدق محاکمه شویم تا پرده از روی ریاکاریها بردارم و مردم ستمدیده ایران را بر حقانیت امور آگاه و از عواقب وخیمی که مقدمات آن جاهلانه و مغرضانه فراهم گشته آگاه سازم. مگر تا قیامت هم میشود در سنگر نفت با حربه فرسوده نوکری استعمار و خادم بیگانه مردم را اغفال کرد؟ آیا برای زندگی مردم و رفع این آشوب و اصلاح اوضاع عمومی چه نقشه ای دارید و چه کرده اید؟"

به تدریج علاوه بر مخالفین سرسخت مصدق گروهی از طرفداران پروپا قرص او از قبیل آیه الله کاشانی- حائری زاده- دکتر بقائی- مکی- عبدالقدیر آزاد- عمیدی نوری وارد میدان شدند و به شدت با مصدق در افتادند.

روزنامه کیهان در تاریخ ۲۹/۱/۳۲ چنین نوشت: روز گذشته هندرسن سفیر آمریکا برای تسلیت به کاشانی به مناسبت فوت متعلقه ایشان و دادن تسلیت نامه

رئیس مجلس و نمایندگان آمریکا به رئیس مجلس ایران به خانه ایشان رفته و با آیقاله ملاقات نمودند که مذاکرات یکساعت و نیم به طول انجامید. مخالفین داخلی مصدق چون زاهدی- دکتر بقائی- میراشرفی با کاشانی در تماس نزدیک هستند. سرلشگر زاهدی برای تحصن در مجلس شورایملی از ماشین رئیس مجلس (کاشانی) استفاده نمود. پس از اخطار رادیوئی دایر به دستگیری زاهدی، وی به بهانه نداشتن امنیت به کاشانی پناه برد و مورد استقبال او قرار گرفت. کاشانی شخصاً از مزاحمت هائی که برای زاهدی ایجاد شده بود اظهار تأسف نمود و خدمات او را ستود.

شاه که در تمام این جریانات در عین مخالفت با مصدق سعی داشت به صورتی عمل کند که مصدق ناراحت نگردد بدواً خیلی با مخالفین مصدق تماس نمیگرفت ولی سرانجام به دنبال اقداماتی که در داخل و خارج صورت گرفت در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ فرمان نخست وزیری سرلشگر زاهدی را صادر کرد.

اردشیر زاهدی خاطرات خود را چنین بیان میدارد :

از اوایل مرداد ۳۲ من و پدرم تحت تعقیب مأمورین مصدق بودیم که در خفا بسر میبردیم. آخرین محل اقامت ما در اختیاریه باغ مصطفی مقدم بود. فرمان نخست وزیری پدرم در همین محل به او ابلاغ شد. این فرمان و فرمان عزل مصدق روز ۲۳ مرداد در کلاردشت صادر گردید و مأمور هر دو فرمان سرهنگ نصیری بود که در ساعت ۱۱ شب به خانه مقدم آمد و فرمان نخست وزیری را به ایشان تسلیم نمود. پدرم سرهنگ نصیری را بوسید و از او تشکر کرد. نصیری اوامر شفاهی شاه را ابلاغ نمود و گفت اعلیحضرت یادآور شدند که هر چه زودتر بر اوضاع پریشان و درهم ریخته مملکت مسلط شوید. مخصوصاً مراقبت کنید که به جان مصدق آسیب نرسد. این تأکید از این نظر بود که مصدق با اینکه از خانه خود خارج نمیشد میگفت جاننش در خطر است. آنشب تا ۳ بعد از نیمه شب به مذاکره پرداختیم و عده ای از نزدیکان را برای ساعت ۷ صبح به خانه مقدم خواستیم از قبیل تیمسار باتمانقلیچ- تیمسار گیلانشاه- تیمسار تقی زاده- سرهنگ فرزندگان- حائری زاده- عبدالرحمن فرامرزی- یارافشار و عده ای دیگر از

افسران بازنشسته و وکلای مجلس... ساعت ۸ صبح پدرم صدور فرمان نخست وزیری را به اطلاع حاضرین رسانید که موجب خوشوقتی همه گردید و گفت آنچه باید انجام شود ابلاغ فرمان عزل مصدق است و چون احتمال دارد سرپیچی کند باید روشی اتخاذ کرد که فرمان شاه بدون خونریزی و بلوا به اجرا درآید. قرار شد نصیری فرمان عزل مصدق را ساعت ۱۱ و نیم شب شنبه که معمولاً جلسات هیئت دولت مصدق تشکیل میگردد به آنجا ببرد و ابلاغ کند تا وزراء هم مطلع شوند. پدرم از آنجا به منزل کاشانیان رفت و جلسه مشاوره را با حضور باتمانقلیچ- گیلان‌شاه- فرزنانگان- مقدم- یارافشار- کی نژاد و عده ای دیگر تشکیل داد. پس از ۵ ساعت مذاکره قرار شد پس از اینکه نصیری ساعت ۱۱ شب از باغشاه (محل گارد سلطنتی) حرکت میکند باتمانقلیچ هم که برای ریاست ستاد ارتش در نظر گرفته شده بود عازم ستاد شده و فرزنانگان که برای کفالت وزارت پست و تلگراف در نظر بود برای تصرف بی سیم پهلوی و فرستنده رادیو تهران برود. رضا کی نژاد و صادق نراقی به دیدار سرتیب دفتری بروند که رئیس گارد گمرکات بود و صحبت از ریاست شهربانی او میشد. یار افشار و شاهرخشاهی هم مأمور نخست وزیری شدند. سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوائی هم قرار شد تیپ زرهی مرکز را که تنها پادگان مجهز تهران بود تحت نظر بگیرند، به سایرین هم مأموریت‌هایی داده شد. همچنین قرار بود پدرم همراه گیلان‌شاه ساعت ۱۲ یا نیم بعد از نصف شب به طرف باشگاه افسران بروند که برای مقر نخست وزیری در نظر گرفته شده بود. همه در منزل کاشانیان منتظر اقدام نصیری بودیم. ساعت نیم بعد از نصف شب در نزدیکی آبشار پهلوی اتومبیل مقدم و باتمانقلیچ را دیدیم که در جهت مخالف در حرکت بودند. گیلان‌شاه گفت مثل اینکه موفق نشده اند. خود را به آنها رسانیدیم، باتمانقلیچ گفت منظور ما حاصل نشد. قوای انتظامی مصدق ستاد ارتش را محاصره و نصیری هم دستگیر و در ستاد توقیف است. گیلان‌شاه به سوی شهر رفت و ما هم به منزل فرزنانگان رفتیم و تا یکساعت بعد به ما پیوست و گفت مصدق پس از دریافت فرمان عزل به ریاحی که در منزلش بود دستور میدهد به ستاد برود و به گارد محافظ منزل هم دستور میدهد که نصیری را به ستاد تحویل بدهند. تصمیم گرفته شد که عکس فرمان نخست وزیری پدرم برای تمام روزنامه ها و ادارات

فرستاده شود. پدرم به باغ عمادالسلطنه فاطمی رفت. ساعت ۷ صبح فردا رادیو تهران اعلامیه دولت را خواند و هیچ اشاره ای به فرمان شاهنشاه نکرد و اعلام کودتای نظامی نمود. ساعت ۱۰ صبح عکسهای فرمان نخست وزیری پدرم آماده شد و متن مصاحبه کوتاهی هم از طرف پدرم تهیه گردید. تپه های ولنجک برای محل مصاحبه انتخاب گردید. در پارک هتل به مخبر آسوشیتد پرس که در آمریکا با او همکلاس بودم از مطب دکتر سعید حکمت تلفن زدم. وقتی همه را به تپه های ولنجک بردیم نخست از قبول دعوت روزنامه نگاران تشکر کردم و سپس متن مصاحبه و فرمان را توزیع و گفته شد مملکت با سیستم حکومت سلطنت مشروطه اداره میشود و چون عزل و نصب نخست وزیر و وزراء با شخص شاه میباشد و شاهنشاه فرمان عزل مصدق و نصب زاهدی را صادر نموده اند و دکتر مصدق به علت سرپیچی از فرمان متمرّد و یاغی است رویه کنونی او کودتا و قیام علیه قانون اساسی میباشد. در باره پاسخ به سئوالات گفتم این مصاحبه پدرم نخست وزیر ایران میباشد که به عللی در اینجا حضور ندارند به همین جهت خود را برای پاسخ به سئوالات صالح نمیدانم و جلسه مصاحبه به سرعت پایان یافت. به دنبال این مصاحبه یک جلسه تاریخی در منزل سیف افشار تشکیل و تصمیماتی اتخاذ گردید که از مهمترین جلسات بود و در عین حال نشانه ای از تصمیم پدرم و وفاداری و همکاری بی شائبه شرکت کنندگان در آن جلسه بود. پدرم گفت همه از وقایعی که اتفاق افتاده آگاه هستید شاید مشیت الهی بود که این حوادث پیش آید و ما را در معرض آزمایش قرار دهد تا کسانیکه به سوگند خود وفادار مانده اند و در اجرای فرمان شاهنشاه و خدمت به کشور آماده فداکاری هستند مشخص گردند. کسانیکه در این جلسه هستند باید بگویم که الحق وظایف خود را با فداکاری انجام داده اند. منم تا آخرین قطره خون خود را برای اجرای امر رئیس مملکت و نجات وطنم نثار میکنم تا به این خیمه شب بازی خاتمه بدهم. لااقل نزد اعقابم سربلند هستم. بنا براین نباید مملکت را به دست قضا و قدر سپرد، باید با روحیه ای قوی نقشه کشید و از خود گذشتگی نشان داد تا به مقصود رسید. من از مصدق السلطنه هر کاری را انتظار داشتم جز اینکه یک حقیقت مسلم و محرز را که خواه و ناخواه خواهد شد به مردم طور دیگری جلوه دهد.

ساعت ۵ صبح ۲۸ مرداد از منزل دکتر پیرنیا برای دیدار پدرم به خانه سیف افشار رفتم. پدرم در حالیکه مشغول صرف صبحانه بود گفت (اردشیر سحر خیز شده ای؟) گفتم دیشب همه اش به فکر شما بودم و نتوانستم بخوابم. پدرم گفت با تلفن وسیله بعضی از دوستان مطلع شدم که نخست وزیر و وزراء و بعضی از مجلسیان در منزل نخست وزیر جلسه داشته و نگران اوضاع بوده و فهمیده اند که اعلیحضرت به سفر رفته و اینکار برای آنها شکستی بوده است. از انتشار فرمان نخست وزیر هم آگاه شده بعضیها زمره مخالفت نسبت به وضع حاضر را شروع کرده اند. در همین موقع گیلانشاه وارد شد و گفت در شهر جلسات زیادی تشکیل و علیه وضع فعلی به اقدام مشغول شده اند. عده ای از افسران بازنشسته هم قصد تظاهراتی دارند. همچنین عده ای از افسران پلیس هم امروز در پست خود حاضر نخواهند شد. یارافشار وارد شد و گفت با حائری زاده و فرامرزی و پورسرتیب وعده ای از نمایندگان غیر مستعفی تماس گرفته و آنها را در جریان اوضاع گذاشته است. نراقی و کی نژاد و ابوالقاسم زاهدی هم با عده ای از تجار و اصناف تماس گرفته قصد دارند امروز دست از کار کشیده در منزل آیتالله بهبهانی حضور یافته و کسب تکلیف کنند. پدرم گفت مجموع اطلاعات واصله حاکی است که امروز وضع شهر غیرعادی خواهد بود و ممکن است نقشه ما تغییر کند. در نظر دارند در شهر گردش کرده و یکساعت دیگر به منزل تقی سهرابی بروند. پدرم یک پیراهن فرمی رنگ افسری پوشیده و بدون کراوات و آستین ها را بالا زد و عینک بزرگی هم به چشم گذاشت. من هم همین کار را کردم و در چند خیابان گردش کردیم و ناظر تشنج اوضاع شهر بودیم. وقتی به منزل سهرابی رقتیم پدرم مستقیماً به گاراژ خانه رفت که بصورت حیاط سرپوشیده بود. برادر شاهرخشاهی آمد و گفت عده ای از جنوب شهر راه افتاده به نفع شاه شعار میدهند. به سوی شمال شهر رقتیم مردم در آنجا هم تظاهراتی میکردند. از نزدیک منزل مصدق هم به سرعت عبور کردیم وقتی به خانه سهرابی رسیدیم عده ای منتظر ما بودند. پدرم همه را جمع کرد و گفت امروز دیگر برنامه ما تغییر کرده است. سفر به کرمانشاه منتفی است. دسته هائی که در شهر راه افتاده اند هیچکدام نقشه ای ندارند باید آنها را رهبری کرد. اولاً باید جلوی کشتار را گرفت، ثانیاً مأمورین را باید جلب نمود که به سوی مردم تیراندازی نکنند، ثالثاً

شهر را به ۸ منطقه تقسیم نمود و هر نفر را مأمور يك قسمت نمود. قرار شد مسئولین هر منطقه به منزل شاهرخشاهی رفته هر کدام مقداری نارنجك برداشته به حوزه فعالیت خود بروند و ساعت يك بعد از ظهرهم در منزل صادق نراقی باشند. وقتی همه جمع شدند معلوم گردید محل روزنامه های باختر امروز و شورش را مردم آتش زدند و عده ای به ادارات حمله کرده اند. در آنجا مطرح شد که باید سه منطقه تصرف شود. اول ایستگاه رادیو، دوم شهربانی و سپس ستاد ارتش و تصرف ادارات بی فایده است. این سه نقطه باید تا عصر تصرف شود و اگر اینکار صورت نگیرد و مردم شب به خانه های خود بروند مأمورین شبانه بر اوضاع مسلط خواهند شد، من هم سعی خواهم کرد خود را به ایستگاه رادیو برسانم. قرار شد پدرم به محل جنب رستوران شهرزاد (لوکولوس) برود که من و پدرم و گیلانشاه با اتومبیل یارافشار به آنجا برویم. سپس هر يك به تنهایی به داخل شهر بین جمعیت رفته و مراجعت کنیم. در دروازه دولت جمعیت کثیری را دیدم که به طرف بی سیم در حال حرکت بودند. مردم در مقابل مأمورین مسلح مقاومت میکردند. به سرعت نزد پدرم آمدم و گفتم برنامه رادیو بعد از ظهر قطع شده و جمعیت زیادی در بیسیم هست اگر به سرعت آنجا برویم تصرف آنجا قطعی است. به اطراف جاده شمیران رسیدیم. راننده مأمور تیراندازی تانک با فریاد (زنده بادشاه) به طرف ما آمد و گفت در اختیار شما هستیم. پدرم به داخل تانک رفت و راننده تانک پشت فرمان قرار گرفت. من و گیلانشاه هم روی بدنه آن بودیم و در میان تظاهرات مردم به نفع شاه به سوی بی سیم حرکت کردیم. پس از اینکه ۱۰۰ متر عبور کردیم اتومبیل شوشتری نماینده مجلس رسید سوار آن شدیم و سرهنگ خلعتبری افسر شهربانی هم کنار دست ما نشست. مقابل بی سیم جمعیت به حدی بود که من اسلحه سرهنگ خلعت بری را گرفته میخواستم راه را باز کنم. گفتم مردم (سرلشکر زاهدی نخست وزیر قانونی و نماینده شاه آمده راه را باز کنید که در رادیو میخواهند صحبت کنند) مردم با دادن شعار در آهنی بزرگ را باز کرده که وارد ایستگاه رادیو شدیم که عده زیادی آنجا بودند. پدرم توسط رادیو متن فرمان شاه را خواند و نخست وزیری خود را اعلام کرد و از مردم خواست که رعایت نظم و آرامش را بنمایند. با اتومبیل احتشام الدوله از محل بی سیم به عمارت شهربانی رفتیم. جمعیت زیادی

بود به ناچار من و پدرم و گیلانشاه پیاده به سمت عمارت شهربانی رفتیم. بی اختیار به پدرم گفتم صبر کنید وضع خطرناکست ممکن است ما را دستگیر کنند. ناگهان پدرم فریاد زد (اردشیر، ساکت باش. همراه من بیا. به خودت ترس راه نده. توکه اینقدر بزدل نبودی؟) ناچار همراه ایشان رفتیم، مأمورین شهربانی مسلح و تفنگها را آماده نگاه داشته بودند. پدرم از پله های عمارت شهربانی بالا رفت و با صدای بلند گفت (همکاران من- شما اینجا هستید و شاه در میان ما نیست، مملکت را حفظ کنید.) با این گفته مأمورین اسلحه خود را کنار گذارده و افسر فرمانده گفت (زنده باد شاه- زنده باد سرلشکر زاهدی) و سپس پدرم را مأمورین و افسران به دوش گرفته به اطاق رئیس شهربانی بردند. در آنجا اولین دستور پدرم به عنوان نخست وزیر آزادی زندانیان سیاسی بود. من و یارافشار و گیلانشاه مأمور تصرف ستاد ارتش و آزادی زندانیان شدیم. وقتی وارد اطاق رئیس ستاد ارتش شدیم سرتیب ریاحی از پله های دیگر عمارت خارج گردید که بعداً بازداشت شد. بازداشت شدگان در ستاد آزاد شدند و باتمانقلیچ پشت میز ریاست ستاد ارتش قرار گرفت. سرتیب فولادوند از طرف پدرم مأمور شد که با مصدق و همکارانش مذاکره کند تا برای جلوگیری از خونریزی تسلیم شوند، ولی فعالیت او بی نتیجه ماند. ساعت ۷ بعد از ظهر خبر رسید که خانه مصدق توسط مردم تصرف شده که پدرم حکومت نظامی اعلام کرد که مصدق و گروهی از همکارانش در یکی از خانه های اطراف مخفی شده بودند که توسط مهندس شریف امامی تسلیم خود را اطلاع دادند که قرار شد شب در همان خانه بسر برند و صبح روز بعد مأمورین برای انتقال آنها به باشگاه افسران بروند.

نکته جالب اینکه وقتی فرمان نخست وزیری زاهدی انتشار یافت دکتر مصدق برای دستگیری او جایزه تعیین کرد و فرماندار نظامی وقت چنین اعلام داشت: (هرکس از محل سکونت سرلشکر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد.) و مقامات دولتی عاملین کودتا را چنین اعلام کردند: (سرلشکر زاهدی- سپهبد شاه بختی- سرلشکر باتمانقلیچ- سرلشکر گیلانشاه- سرتیپ دادستان- سرتیپ کمال- سرتیپ محوی- سرهنگ آزموده)

به این یادداشتها باید نویسنده کتاب خاطره خود را اضافه کند. پس از چاپ فرمان نخست وزیری زاهدی به علت حمله به چاپخانه و روزنامه دادهنگام تظاهرات به سوی خیابان شمیران و محل بیسیم رقتم موقعی رسیدم که جمعیت وارد حیاط بیسیم شده بود. عده ای به محل پخش خبر رفته و مرکز پخش خبر را در اختیار گرفته بودند ولی متصدی قبلی با ایجاد نقص فنی کاری کرده بود که نمیتوانستند خبری از رادیو پخش کنند. مدتی رادیو به همین علت ساکت و بی خبر بود تا سرانجام رضا سجادی گوینده رادیو و چند تن دیگر از کارکنان رادیو رسیدند و با دستکاری آنها به راه انداختند و نطقها و حملات به دولت مصدق شروع شد. چند تن از جمله دکتر پیراسته و میراشرفی به ایراد نطق مشغول بودند که سرلشکر زاهدی روی تانک با سرلشکر گیلانشاه وارد محوطه شده خود را به محل پخش سخنرانی رساند. از قرار معلوم وقتی زاهدی خواست متن نطقی را از جیب خود در بیاورد که بخواند معلوم شد در میان آن تظاهرات و شلوغی اوضاع نطق او و اسلحه اش مفقود شده که بالنتیجه شفاهی نطقی ایراد کرد و متن فرمان نخست وزیری را خواند. میراشرفی هم گفت که حسین فاطمی را مردم تکه تکه کرده اند. به دستور زاهدی اسفندیار بزرگمهر که در ایستگاه رادیو بود مأمور شد امور اداره تبلیغات را به عهده بگیرد.

با اینترز سرلشکر زاهدی توانست کار نخست وزیری را شروع کند.

کرومیت روزولت در باره محل اقامت سرلشکر زاهدی (بین ۲۲ تا ۲۸ مرداد)

چنین مینویسد :

زاهدی از تاریخ دریافت فرمان متوالیاً در منازلی در سلطنت آباد - جاده پهلوی - امانیه - شمیران - خیابان بهار اقامت داشت. روز ۲۵ مرداد وقتی اعلامیه دولت برای دستگیری زاهدی منتشر شد من به فکر اقتادم که زاهدی را به منزل (زیمرن) از اعضای سفارت که بیمار و خانه نشین بود ببرم. منزل او از محل سفارت دور نبود و زیرزمین بزرگی داشت. به مخفی گاه سرلشکر رقتم وقتی در را کوبیدم خود او در را باز کرد و چمدانی حاضر در دست داشت. من او را سوار اتومبیل کرده و زیر پتوئی مخفی کردم تا به منزل زیمرن رسیدیم و تا روز ۲۸

مرداد در همان محل بود. برای آوردن زاهدی روانه مخفی گاه او شدم. از خیابان تخت جمشید به طرف خانه (فرد زیرمن) میرفتم ناگهان در میان جمعیتی که عازم خانه مصدق بودند چشمم به ژنرال گیلانشاه با لباس نیروی هوایی افتاد که دالس میگفت برای او چه شغلی در نظر گرفته اید؟ در میان جمعیت به هم رسیدیم، گفتم يك تانك را بردار و ۱۵ دقیقه دیگر نزدیک ساختمانی که غرب این محل است منتظر من باش. با يك اتومبیل سیتروئن مشکی رنگ زاهدی را می آورم و او را برای سوار شدن روی تانك تحویل میدهم. با رسیدن به خانه (زیرمن) یکسره به زیرزمین رفتم. نخست وزیر قانونی ایران با يك زیر پیراهن تابستانی نشسته بود، اونیفورم ژنرالی او روی صندلی بود. به دشواری با زبان آلمانی صحبت کردیم، بی درنگ از جای خود برخاست و شروع به پوشیدن لباس کرد. هنوز تکه بلوز نظامی خود را نبسته بود که جمعیتی وارد ساختمان شد. هجوم به داخل زیرزمین آغاز گردید، صدای گیلانشاه را به وضوح میشنیدم، خود را پشت دستگاه گرم گن ساختمان مخفی کردم. آنها زاهدی را در آغوش کشیده به صحن حیاط برده در حالیکه صدای موتورهای دوسه تانك به گوش میرسید زاهدی را روی دست به خیابان تخت جمشید بردند. من صدای مردم را که به طرف خانه مصدق میرفتند میشنیدم.

رضا کی نژاد از بازرگانان معروف و نماینده سابق مجلس را که از دوستان نزدیک سپهد زاهدی است در لندن دیدم. با او در باره وقایع ۲۸ مرداد و سپهد زاهدی مذاکراتی کردم.

او گفت من با سپهد زاهدی خیلی دوست بودم و اغلب اوقات چه در تهران و چه در ژنو با هم بودیم و خیلی از مسائل را تیمسار به من میگفت. وقتی رئیس شهربانی بود و سروصدای انتخابات بلند شده بود من به تیمسار گفتم برای رهائی از دست متولیان مجلس خوب است به دکتر مصدق و دوستانش کمک کنید. زاهدی نیز با من هم عقیده بود منتها میگفت باید باشاه صحبت کنم. وقتی تیمسار با شاه صحبت کرد شاه گفته بود اگر مصدق سوار شود دیگر پیاده نخواهد شد. ولی زاهدی شاه را متقاعد کرد که وجود دکتر مصدق و دوستانش در مجلس لازم است. زیاد هم اقدام شد تا مصدق و دوستانش به مجلس رقتند. به

همین جهت وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد زاهدی را به عنوان وزیر کشور معرفی کرد.

پس از مدتی یکروز تیمسار نهار به منزل من آمد و گفت اوضاع سیاسی مملکت بسیار بد شده و گزارشاتی که میرسد نشان میدهد هر روز خطر افزایش می یابد و هرچه با دکتر مصدق صحبت میکنم و گزارشها را میدهم ایشان اهمیت نمیدهند. دکتر مصدق در محاصره عده ای از مخالفین شاه قرار گرفته به خصوص از دکتر فاطمی خیلی شنوایی دارد و من میخواهم استعفا کنم. زاهدی میخواست به اروپا برود ولی من و ایشان و عده ای از دوستان هم قسم شدیم که به مبارزه بپردازیم. مخالفت با حکومت مصدق بجائی رسید که اولاً اردشیر زاهدی را توقیف کردند و بعد هم برای توقیف سرلشکر زاهدی نیز اقدام شد که در مجلس متحصن شد و اغلب حائری زاده و دکتر بقائی و مخالفین مصدق به دیدار ایشان می آمدند. پس از اینکه زاهدی از زندان آزاد شد چون به دولت اطمینانی نداشت مخفیانه به منزل من آمد و هیچکس از محل اقامت ایشان خبر نداشت.

مبارزه با حکومت مصدق شدت یافت تا اینکه در روزهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ مرداد فرا رسید که سرهنگ نصیری به منزل من آمد و در باره صدور فرمان نخست وزیری ایشان مذاکراتی کرد. گفته شد حکم نخست وزیری را باید دفتر مخصوص روی کاغذ مارکدار تهیه کند و همین طور هم شد و برای امضاء به شمال بردند. همانروز به ما اطلاع داده شد که منزل ما مورد سوءظن میباشد بهتر است تیمسار جای دیگر بروند. مصطفی کاشانی آمد و متفقاً رقتیم به منزل مصطفی مقدم که از دوستان سابق من بود و حکم نخست وزیری را در خانه مقدم به تیمسار ابلاغ کردند.

از کی نژاد پرسیدم که میگویند روز ۲۸ مرداد زاهدی در نزدیکی سفارت آمریکا در منزل یک آمریکائی بوده است. او گفت به خدای بزرگ قسم که این دروغ است. من در این سن و سال که نمیخواهم موضوعی را پرده پوشی کنم. خیر آنروز در منزل مصطفی مقدم بود.

کی نژاد میگفت از مطالبی که خیلی در باره آن صحبت شده چک ۵ میلیون دلاری است که دکتر امینی میگوید من به خزانه دولت ریخته ام. جریان چنین بود که بعد از واقعه ۲۸ مرداد هندرسن سفیر آمریکا نزد زاهدی آمد و یک چک ۵

میلیون دلاری را به ایشان داد و گفت این در اختیار شما باشد تا به کسانی که مصلحت میدانید داده شود. زاهدی گفت دوستان من هیچکدام احتیاج به پول ندارند و متشکریم. بعد از رفتن سفیر آمریکا چک را ظهر نویسی کرد و به دکتر امینی وزیر دارائی داد که به خزانه مملکت بریزد. چون پرداخت حقوق کارمندان دیر شده و خزانه خالی بود.

از کی نژاد پرسیدم که دکتر امینی میگوید چک ۵ میلیون دلاری را به من دادند و من هم آنرا به خزانه مملکت ریختم و بعد زاهدی از من سراغ چک را گرفت گفتم به حساب خزانه رفته است. زاهدی گفت این مربوط به من بود و نباید به خزانه میرفت جریان را به آمریکاییها اطلاع دادم و یک چک دو میلیون دلاری دیگر برای شخص زاهدی فرستادند.

کی نژاد گفت این دروغ است من خود شاهد جریان بودم که زاهدی دستور داد چک به خزانه برود. آمریکاییها به دکتر امینی دو میلیون دلار چک دادند که بعداً به نام علی امینی لنگرودی به حساب رفت و بین آنها مذاکراتی شد و توافقی صورت گرفت.

در باره دلارهایی که گفته میشود آمریکاییها پرداخته اند و شایعات در باره ارقام مزبور و اختلاف نظر سبهد زاهدی و دکتر امینی زیاد بود ولی ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و برادر دکتر امینی به هیئت تحریریه روزنامه باختر امروز چاپ اروپا چنین نوشته است.

هیئت محترم تحریریه روزنامه باختر امروز

شماره ششم روزنامه شما متأسفانه به دستم رسید. میگویم متأسفانه زیرا مرا وادار کرد با تمام نفرتی که نسبت به سیاست دارم چند کلمه ای نوشته و خاطرات گذشته را یاد کنم. من هم مثل شما جوان بودم، حرارت داشتم و به دنبال ایده آل خدمت به کشور بودم. در دوره چهاردهم وقتی سید ضیاءالدین به دکتر مصدق می تاخت از شدت فشار اعصاب، حالم دگرگون شد و از جلسه به زحمت خارج شدم. عماد السلطنه فاطمی که آن دوره وکیل بود با دستمال آب سرد مرا به خود آورد. در جلسه ای که با کافتارادزه در سفارت شوروی با عباس مسعودی و مجید موقر و دیگران داشتیم رفع اختلافات میکردیم به شهادت آنان از گریه خودداری

توانستم کرد. در منزل شهاب خسروانی که گفتگوی اختلافات نفت با انگلیس‌ها را داشتیم، حالم بهم خورد که بیچاره شهاب بسیار نگران شد و همه جا این بحث وطن پرستی را در میان میگذارد.

خلاصه من هم مثل شما جوان بودم و به دنبال ایده آل صدمات زیاد بردم تا آنجا که وقتی به مقامات بالاتر رسیدم فهمیدم سیاستی که به دست خود ما نیست و به میل و هوا و هوس و نظرهای بیگانه اداره میشود ارزش صدمه و عذاب ندارد و فعلاً در گوشه‌ای مرغداری را بر کرسی‌های عالی‌ه کشور ترجیح میدهم و با دو گاو که یکی را امیر و دیگری را وزیر نام نهاده‌ام در تبعید گاه غربت ساخته و به تربیت پسرهای خود مشغولم و بیاد جدم امین الدوله صدراعظم که نوشته است وقتی به مدینه رسیدم متوجه شدم که کفش داری این آستان برصدرات ایران رجان دارد. من نیز با بدو خوب روزگار ساخته و دیگر یادی از سیاستهای عالی‌ه کشور نمیکنم! در این صورت بسیار متأسف هستم که خواندن مقاله «و این مرد میخواهد با فساد مبارزه کند» مرا مجبور ساخت که برای رفع سوء تفاهم این چند سطر را برای شما بنویسم.

من به شهادت دوستان و آشنایان که با هم در سیاست همکاری داشتیم هیچوقت با برادرم دکتر امینی در یک راه نبودیم. او در سیاست نظرهای دیگری دارد و من راه دیگری را پیموده‌ام. بنابراین هرگز مدافع سیاست او نیستم ولی آنچه میخواهم توضیح دهم مربوط به این قسمت از مقاله است که می‌نویسد: «او وزیر دارائی کابینه زاهدی بود که پس از برکناری مصدق قدرت را بدست گرفت. همین کابینه عاقد قرارداد نفت بود و ۵ میلیون دلار از کنسرسیوم به عنوان دستمزد دریافت داشت. نخست وزیر کابینه بعداً رسماً طی نامه‌ای که در پارلمان ایران نیز خوانده شد ادعا کرد که تنها ۲ میلیون دلار از این پول به عنوان دستمزد به امینی پرداخت شده است». برای روشن شدن مطلب، من باید یکی از اسرار عالی‌ه دولتی را فاش کنم زیرا اگر غیر از این باشد متأسفانه سرنی را به گور برده‌ام که دور از انصاف و جوانمردی است. وقتی من در دربار بودم یکی از دوستان که نامش را نمی‌برم و فعلاً در اروپا است حامل پیامی از یکی‌انسفرای دول بیگانه بود و نزد من آمد (و باید عرض کنم که این شخص جز درمیان‌گذاردن مطلب از لحاظ روابط دوستانه که با آن سفیر داشت چیزی ابراز نداشت) و عنوان

کرد آنها حاضر هستند ۵ میلیون دلار برای مخارج یا دستمزد به شرط اینکه اقداماتی برای سرنگون کردن مصدق شود بپردازند و عقیده دارند که این کار باید وسیله برادر شما سرتیپ محمود امینی که رئیس ژاندارمری وقت بود انجام شود. من عنوان کردم تصور نمی کنم سرتیپ محمود امینی این وظیفه را تعهد کند. او اصرار کرد که با مشارالیه صحبت شود زیرا باید جواب طرف داده شود. من با سرتیپ امینی مذاکره کردم و ایشان رد کرد. از موضوع روزنامه خارج است. خلاصه جریان بعدی را همه میدانند و امروز دیگر مطلبی نیست که بر کسی نهفته باشد و منجر به سقوط مصدق شد منم پس از حبس سیاسی به تبعید به رم آمدم تا زمانی که دکتر امینی به سمت سفیر ایران در آمریکا منصوب شد و در عبور از رم دیداری دست داد و ضمن بحث از جریان، من اشاره به این مطلب کردم. ایشان گفت ۵ میلیون دلار پرداختند و من از ترس اینکه لوطی خور نشود فوراً به خزانه دولت ریختم و بعد نخست وزیر وقت زاهدی از من پرسید ۵ میلیون دلار چه شد؟ گفتم به خزانه رفته است ایشان فشار آورد که این مربوط به خزانه دولت نبوده است و برای مخارج بوده است من ناچار شدم به پرداخت کننده مراجعه کردم آنها ۲ میلیون دلار دیگر دادند که به آقای زاهدی تحویل شد. پس به عقیده من باید این مطلب روشن شود. اگر دکتر امینی خود را نوه مظفرالدین شاه که به این مملکت مشروطه داده است میدانند و یا نوه امین الدوله صدراعظم میخواند که زیر نامه پادشاه وقت همان مظفرالدین شاه که نوشته است «امین الدوله من ناخوش هستم و ناگزیر باید برای معالجه به مسافرت اروپا بروم شما قرضه از روسها بکنید که من بتوانم این مسافرت را انجام دهم» «نوشته اعلیحضرت راضی نشوید که ایران زیر بار قرض خارجیها رود و من افراد این مملکت را سرانه بیک پول به روسها بفروشم»

اگر دکتر امینی خود را زاده این دو مرد میدانند باید بر حسب وظیفه بگویند که این پول چه شده و به چه کسی داده شده است و بچه مصرف رسیده است ولو اینکه با ارزش از دست دادن کرسی صدارت ایشان تمام شود. او باید این سر را برای مردم ایران روشن سازد و از زیر بار ننگی که برای اسلاف و اعقاب خواهد گذاشت خود را برهاند. باید جبهه ملی در ایران و مخبران جرائد داخلی و خارجی از ایشان سؤال کنند که موضوع چه بوده و برای روشن شدن افکار عمومی مطلب

را چنانچه بوده توضیح دهند. شما هیئت تحریریه که نمیدانم کی هستید و در کجا میباشید و فقط آدرس شما را در سویس و شماره بانکی شما که در روزنامه نوشته شده می شناسم وظیفه دارید برحسب وظیفه نامه نگاری در جواب مقاله ای که نوشته اید نامه مرا درج کنید گو اینکه این مطلب برای من گران تمام میشود و با اینکه در این گوشه خود را دور از سیاست نگاهداشته و توقعی از هیچ کس و هیچ مقام و هیچ جمعیت و جبهه ای ندارم ولی ناگزیرم این چند کلمه را نوشته و مطلب را تا آنجا که میدانم روشن سازم. فقط توقع من از تمام وطن خواهان و جبهه های مختلف اینست که موضوع را دنبال کنند و انتظار من از دکتر امینی برادرم اینست که از این نصیحت غفلت نکند.

از من شنو نصیحت خالص که دیگری

چندان دلاوری نکنی با دلاوران

دانی که دیروز به جای تو دیگری

حادث شود چنانکه تو برجای دیگران

راه صواب رو که به عالم نبرده اند

بهرتر ز نام نیک بضاعت مسافران

رم ۱۵ ژوئن ۱۹۶۱ - ابوالقاسم امینی

تا بحال هیچ توضیحی از طرف سپهبد زاهدی یا دکتر امینی و مقامات دولتی وقت در باره این ارقام ۵ میلیون و ۲ میلیون دلار ندیده و نشنیده و نخوانده ام. فقط رضا کی نژاد از قول سپهبد زاهدی مطلبی گفته است. لازم است که دکتر امینی و اردشیر زاهدی و یا افراد دیگری که از جریان مطلع هستند مطلبی بگویند یا بنویسند که حقیقت به تاریخ سپرده شود.

مسعود بهنود در باره سپهبد زاهدی مینویسد :

سرانجام فرزند بصیر دیوان، این افسر همدانی هم به صدارت رسید. از بیشتر جهات شبیه همدوره ئی خود رزم آرا بود. با بزرگان وصلت کرده بود. اگر رزم آرا از خاندان هدایت زن گرفته بود او دختر مؤتمن الملك را داشت که از وجبهه المله های روزگار پس از مشروطیت بود. اما هرچه رزم آرا اهل تحقیق بود او با تحقیق

و مطالعه بیگانه بود. از فردای ۲۸ مرداد محیط سیاسی تهران انتظار خشونت و اعدامها و کشتارهای پنهان و آشکار را داشت اما زاهدی اهل خشونت نبود و اصرار داشت که جریان ۲۸ مرداد کودتا جلوه نکند. با مصدق با ادب رفتار کرد، قاصدانی به منزل آیتالله کاشانی فرستاد و فرزند او را به گرمی پذیرفت. مکی و بقائی و حائری زاده از رفت و آمد با او ابائی نداشتند. حتی زاهدی در نخستین مصاحبه خود از مصدق و کاشانی با احترام یاد کرد و حتی گفت دولت بر اصول ملی شدن نفت پافشاری دارد. به همین جهت روزنامه های غربی نوشتند چون مصدق در میدان دادن به کمونیستها کشور را به خطر انداخته بود یکی از وزیران سابق او نخست وزیر شده است که با آرامی قانون ملی شدن نفت را اجرا کند و مملکت را از قحطی و بیکاری و کمونیسم نجات بدهد. این سیاست بسیاری از مصدقیها را نیز می فریفت که رهبران جبهه ملی یکایک خود را معرفی میکردند. بعضی با تعهد آزاد میشدند و برخی راهی لشکر ۲ زرهی که فرماندهی آن با تیمور بختیار بود میگرددیدند. دولت زاهدی تمام خشونت خود را برای توده ایها گذاشت. با مذهبیهون مامشات میکرد. علوی مقدم رئیس شهربانی وقت پنهانی از نواب صفوی دیدار کرد. باتمانقلیچ به پیروی از تأکید آیتالله بروجردی حظیرةالقدس مرکز بهائیان را اشغال کرد و همراه فلسفی واعظ معروف بر بام آن کلنگ زد. حتی نواب صفوی که در دولت مصدق مدتی طولانی در زندان بود اجازه فعالیت یافت و به مصر و کشورهای اسلامی سفر کرد. این بازی را شاه آغاز کرد که تا تلکراف آیتالله بروجردی به او نرسید از رم راه نیفتاد و بعد به سفارش آیتالله بروجردی به زیارت عتبات رفت.

از میان وزیران مصدق و سران جبهه ملی تنها حسین فاطمی مورد بغض و کینه بود. شاه فراموش نمیکرد که تنها او بود که با کلماتی تند سخن گفته بود. آمریکا و انگلستان نیز در این کینه با شاه همراه بودند زیرا فاطمی در دوران وزارت خود با آنها نیز با تندی روبرو میشد. به همین جهت توده ایها او را پناه دادند تا در فرصت مناسب به خارج از کشور روانه اش سازند.

زاهدی کوشش فراوان داشت که اوضاع را آرام کرده و سروصورتی بدهد. انتخابات تازه مجلس در رأس برنامه دولت بود. ۱۲ نماینده مجلس که هنوز استعفا نکرده بودند به شیخوخیت اورنگ نقش تشریفاتی ایفا میکردند. اما مجلس

سنا که مصدق آنرا بسته بود در ملاقات سناتورها با زاهدی دوباره برپا شد. دولت مقدمات افتتاح مجلس را فراهم ساخت. ژنرال آیزنهاور، نیکسن معاون خود را به ایران فرستاد، زاهدی و علاء از او استقبال کردند. اطاق رضا شاه را که علیرضا در قصر او سکنی گزیده بود در اختیار او گذاردند، بر قبر رضا شاه تاج گلی گذاشت. سازمان مخفی نظامی حزب توده برای قتل نیکسون طرحی داشت که به عمل نرسیده متوقف ماند. ولی تظاهرات دانشجویان موجب قتل سه دانشجو (قندچی - شریعت رضوی - بزرگ نیا) شد. به دنبال آنهم ناوبر آتش زده شد که سه ناوی اعدام شدند. با سپردن حکومت نظامی به تیمور بختیار فضا برای این قبیل اقدامات تنگ و تنگ تر شد. با اعلام تجدید روابط با انگلستان مکی و بقائی و مشار و آزاد که مقابل مصدق قرار گرفته بودند ناگزیر گرد آیةالله کاشانی جمع شدند. فردای روزی که نیکسون رفت آیةالله کاشانی در يك مصاحبه به ماه غسل خود با دولت پایان داد و بر لزوم مبارزه با انگلستان تأکید داشت. دکتر بقائی و مکی در چارچوب قانون ملی شدن نفت از دولت خواستند که مذاکره کند. با نزدیک شدن تاریخ انتخابات دادگاه نظامی به محاکمه دکتر مصدق پرداخت. با بازگشت انگلیسها کاشانی تأکید کرد که مردم باید نوار سیاه بر روی قلب خود بزنند. وقتی انتخابات شروع شد، نهضت مقاومت برای تهران حسین فاطمی - دکتر شایگان - دکتر سنجابی - مهندس رضوی - مهندس زیرک زاده - مهندس حسینی - میلانی - انگجی - دکتر یزدی - رادمنش - حسن صدر - احمد لنکرانی را کاندیدا کرد. دکتر بقائی که نامزد انتخابات کرمان بود (تشکیل سازمان نظارت بر آزادی انتخابات) را همچون دوره گذشته اعلام داشت. حزب توده مردم را تشویق به انقلاب کرد. با تمام اقدام هیچیک از اعضای این لیستها در انتخابات توفیق نیافتند. در کرمان که هیچکس در برابر بقائی وجود نداشت انتخابات باطل شد. کاشانی به دبیر کل سازمان ملل از جریان انتخابات شکایت کرد، ولی حکومت برای رضایت او سید مصطفی کاشانی فرزند او و شمس قنات آبادی را به مجلس راه داد ولی هیچیک از این اقدامات مانع اقدامات کاشانی نگردید. نتیجه این شد که فرزنانگان سخنگوی دولت گفت (شخص مجهول الهویه ای به نام سید ابوالقاسم کاشانی قصد ایجاد تحریک و بلوا دارد). سپهبد زاهدی که در روزهای نخست کودتا به سابقه هم بند بودن در زندان انگلیس به خانه کاشانی

راه یافت در مصاحبه ای اورا (سید کاشی) خطاب کرد. در نتیجه با افتتاح مجلس، دولت زاهدی سه روز مانده به نوروز سال ۱۳۳۳ با اکثریت قاطع از مجلس رأی اعتماد گرفت. فقط سه رأی مخالف داشت. امینی وزیر دارائی از آمریکا ۴۵ میلیون دلار وام گرفت. در عین حال بخشی از ۲۳/۴ میلیون دلاری که موافقت نامه آن زمان مصدق امضاء شده بود به اعتبار اصل چهار به ایران سرازیر شد.

زاهدی که در غیاب مجلس وزیر فشار انگلستان مجبوره تجدید رابطه با آن کشور شده بود گناه را به گردن هیئت مشورتی انداخت که به همین منظور دعوت شده بودند مرکب از سهام السلطان بیات- حسنعلی کمال هدایت- علی هیئت- جمال امامی.

ناصر قشقائی مینویسد: بعد از کودتای ۲۸ مرداد هیئت استاندار و فرمانده لشکر آمدند و شب با هم بودیم. مذاکرات از اینقرار بود. چرا به سرلشکر زاهدی تلگراف تبریک نخست وزیری نکرده اید؟ خود من استاندار بودم تلگراف ساده کردید و به اسم استاندار تبریک نگفتید. با آقای زاهدی متجاوز از ۳۰ سال است که دوستی دارید چرا این قسم رفتار مینمائید، صلاح است که الآن سوار هواپیما شده تهران برویم با نخست وزیر ملاقات کرده ترتیب کارها داده شود، شاه را هم ملاقات نمائید، فعلاً هم تلگراف تبریکی به شاه و نخست وزیر بکنید. گفتم اولاً با زاهدی دوست هستم و خود جنابعالی را هم مثل پدر خودم میدانم ولی هواخواه مصدق بوده و هستم، ایشان را یگانه نخست وزیر ملی میدانم و سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمیشناسم، به همین جهت تلگراف نکرده ام. در جواب گفتند زاهدی را شاه نخست وزیر کرده و قانونی است. گفتم نخست وزیری که از سفارت آمریکا بیرون بیاید من به رسمیت نمیشناسم. شاه و نخست وزیر هر دو نوکر آمریکا هستند، بعد میفرمائید تهران رفته با آنها ملاقات کنم، مردم چه خواهند گفت؟ من نه وزیرم نه وکیل نه حاکم نه ایلخانی، یک فرد عادی هستم و با کسی کاری ندارم. آخر گفتم به یک شرط ممکن است تلگراف کنم که دکتر مصدق و سایر رفقا را که حبس کرده اند آزاد کنند تا از در صلح در بیائیم.

دکتر مرتضی قلی کیان از شهر رضا آمد. عمویش دکتر کیان وکیل مجلس است که با زاهدی ملاقات داشته و گفته زاهدی انتظار داشت که قشقائیا با آنهمه سابقه از او پشتیبانی کنند و گفته است اگر نکردند مجبورم اقداماتی بکنم، من جواب دادم هیچ باکی از اقدام ایشان ندارم. ولی اگر دکتر مصدق و اعضای فراکسیون نهضت ملی را آزاد کنند دیگر از مردم شرمند نیستم و میتوانم از دولت ایشان پشتیبانی کنم، غیر از این باشد هرچه مقدر است میشود.

چند نفر از حزب توده آمده اند و گفتند شما و ما با شاه مخالفیم اگر به شیراز حمله کنید ما میتوانیم خرابکاری کنیم و چند دستگاه بی سیم بدهیم و اگر تانک و زره پوش بدست آوردید ما اشخاصی داریم که از آنها میتوانند استفاده کنند. جواب را به بعد موکول کردم.

آمریکائیا گفته اند آقای هیئت گفته اند اگر قشقائیا همکاری نکنند با بجهای آتشزا آنها را نابود خواهند کرد.

مرتضی خان کیان با عموی خود نزد زاهدی رفته و چنین پیغام آورده است:
۱- اگر ناصر بخواهد میتواند استاندار فارس بشود ۲- کارایل با ملک منصور باشد
۳- موقع انتخابات کلیه اختیارات با قشقائیا ۴- محمد حسین و خسروخان وکیل بشوند ۵- در تمام کارها با هم مشورت کنیم.

دکتر کیان گفته بود ناصرخان استاندار نمیشود، سناتور بشود. راجع به مصدق و همکارانش قول میدهد تا یکماه دیگر آزادشان کنند.

رادیو دهلی خبر داده است که سخنگوی ایل قشقائی به نماینده یونایتدپرس گفته که ناصر خان تقاضای آزادی دکتر مصدق و شروع انتخابات پارلمانی را نموده است و گفته اند اگر دولت تقاضای آنها را نپذیرد با هفتاد هزار نفر شیراز را تهدید خواهند کرد. رئیس ستاد هم جواب داده تا تانک و توپ در اختیار داریم دفاع خواهیم کرد... مستر گودوین از سفارت آمریکا آمد و مذاکره کرد که بین شاه و زاهدی دلنگی پیش آمده شما بین آنها را اصلاح بدهید و همگی ضد کمونیست هستید. جواب دادم اگر شاه زاهدی را معزول کرد چه میشود؟ جواب داد مطابق قانون شاه میتواند پرسیدم شما به زاهدی کمک میکنید، گفت تا ممکن است، ولی وقتی شاه امر کرد چه میتوان کرد؟ گفتم تازه اول دشمنی با شاه است و شاه شروع به مخالفت شدید تر با ما خواهد کرد. گفت چه باید کرد گفتم

مصدق را آزاد کنید ما همه نوع قول همکاری می‌دهیم. گفت اگر بخواهید وزارت عشایر ممکن است تشکیل بشود و شما یا هرکسی را که بخواهید وزیر آن بشود. بعد گفتم ما فقط آزادی مصدق را می‌خواهیم، شما به شاه و زاهدی اینهمه کمک کردید چرا با ما این رفتار را نمی‌کنید. جواب داد زاهدی پنهان شد و رشادت به خرج داد، حالا تلافی می‌کنیم. زیر خان فارسیمدان جواب داد زاهدی خودش هست و کلفتش می‌تواند پنهان شود ما پانصد هزار نفر هستیم چگونه می‌توانیم پنهان بشویم؟ خیلی خندید. گفتم هیچکس مایل به جنگ نیست، تمام شهرها با ماست و توده ایها هم در اینکار با ما کمک می‌کنند. جواب داد وضعیت بد میشود و ممکن است مملکت بیفتد دست کمونیستها.

رادیو پاکستان اطلاع داد که امروز در تهران اعلامیه ای پخش شده که اگر حکم اعدام دکتر مصدق صادر شود مأمورین محاکمه به قتل خواهند رسید.

ابراهیم دره شوری دارد میرود شیراز و تهران برای دیدار سپهبد زاهدی، قرار شد به او بگویند همه نوع حاضریم باتو همکاری کنیم. هر مقامی که بخواهی اطاعت کنیم به شرطی که تو هم از تهران شروع کرده و کار نسل پهلوی را یکسره کنیم. تا کی و چند باید نوکری بکنی. مثل مرد قیام کن ما هم همه نوع حاضریم.

رضا زاده از تهران آمد و گفت برای آزادی مصدق از طرف زاهدی اقدام شده ولی شاه قبول نکرده است.

روزنامه جبهه چاپ لندن تلگراف ناصر قشقائی را که به سپهبد زاهدی مخابره کرده منتشر ساخته که چنین است:

حضور تیمسار سرلشکر زاهدی، تهران

قبل از آنکه بخواهم به تعارفات معموله به پردازم گمان می‌کنم در ارادت قلبی و دوستی بی غل و غش سی و یکساله ام هیچ تردیدی نداشته باشید و مسلماً مطالبی که می‌خواهم عرض کنم از قلب صمیمی یک دوست حقیقی است که به نونک قلم آمده و بر روی صفحه کاغذ جاری میشود (برای صدمین دفعه هم گول خوردید) جناب آقای زاهدی، جنابعالی شخصی بودید که در این مملکت اکثر اهالی نزدیک به اتفاق به حضرتعالی عقیده مند بودند و دوست میداشتند و یکی از

ذخائر ملی میدانستند و امیدها داشتند و قطعاً یکی از همین اشخاص عقیده مند خود بنده بودم، ولی بدبختانه امید همه، آزادی خواهان به یأس مبدل گردید.

البته هرچه عرض میکنم سطحی نیست و خودتان هم میدانید از روی اطلاع دقیق و کامل و صحیح است. تصدیق مینمایم حضرت آقای دکتر مصدق نخست وزیر نسبت به شخص حضرتعالی و دوسه نفر از رفقا بسیار بد کرد، ولی مصالح ملک و ملت نباید به اغراض و نظریات شخصی ترجیح داده میشد. بنده اگر میدانستم حضرت عالی را میگذاشتند نخست وزیر بشوید، لاقلاً مثل نجیب پاشا بد نبود ولی بدبختانه و هزار بدبختانه آقا را محلل قرار داده اند و طولی نمیکشد کاری بسرتان بیاورند که بسر هزاران اشخاص شریف آوردند. ولی آن وقت وقتی است که پشیمانی سودی ندارد و چون جناب عالی این موضوع را تاکنون چندین مرتبه امتحان نموده اید متخصص هستید خوب میدانید چه میگویم. تصور مینمودم اگر وقتی حضرت عالی قیام کنید اولین کس بنده و برادرانم و ایلم خواهد بود. اما بدبختانه قسمی شده است که باید از هم فاصله بگیریم. موضوع مالی و مادی نیست که شخص بتواند غمض عین کند، موضوع عقیده است و آن هم چیزی نیست که بشود تغییر داد. حال هم در عالم ارادت عرض میکنم (برگ عیشی بگور خویش فرست)، حالا هم مجال دارید تا قوه در دستتان است میتوانید قیامی کرده به ملت ایران ثابت کنید که تیمسار زاهدی همانست که مردم تشخیص داده اند و یقین دارم تشخیص مردم هم غلط نیست.

از همه چیز گذشته، میدانید همکاری با مؤمن و مؤمنین بد یمن است و عاقبت نداشته و نخواهد داشت. بیش از این مصدع نمیشوم، مراد ما نصیحت بود و گفتم حوالت با خدا کردیم و رقتیم. دوست قدیم شما. محمد ناصر قشقائی.

خسرو قشقائی از طرفداران مصدق نیز گفت آمریکائیا وقتی خواستند کودتا کنند به من ۶ میلیون دلار پیشنهاد کردند که اگر حکم نخست وزیری زاهدی به اجرا گذاشته نشد و خواست فرار کند از او حمایت شود. چون این نگرانی را داشتند که مصدق فرمان را نپذیرد و اگر خطری متوجه زاهدی شد ما او را پناه بدهیم. چون من جواب رد دادم آنها با اشرف در سوئیس تماس گرفتند. چون زاهدی خیلی راحت نخست وزیر شد این ۵ میلیون دلار به زاهدی داده شد که

امینی وزیر دارائی وقت گفت اینها را گذاشته به حساب دولت.

سناطور یارافشار برای نگارنده نقل میکرد که در روزهای قبل از ۲۸ مرداد به علت ارتباط با سرلشکر زاهدی مورد تعقیب قرار گرفتم و نیمه شب دو نفر از مأمورین برای دستگیری به خانه ام ریخته و مرا بازداشت کردند. بعد از ۲۸ مرداد که در نخست وزیری به خدمت پرداختم دو نفر مأمور امنیتی خواستم وقتی در اطاق باز شد دیدم یکی از آن دو نفر به اطاقم وارد شد. با دیدن او خنده ام گرفت و گفت (المأمور معذور).



یاران سابق دکتر مصدق در کنار سپهبد زاهدی
از راست به چپ: حائری زاده - مکی - دکتر بقائی - شمس قنات آبادی - نادعلی
کریمی - سپهبد زاهدی



سپهد زاهدی
هم گوش به فرمان شاه داشت
هم امور کشور را شخصاً اداره میکرد

اقدامات اولیه حکومت زاهدی

با اشتغال به کار دولت زاهدی و مراجعت شاه از رم سعی فراوان به عمل آمد که اوضاع به صورت عادی بازگردد. قبل از هرچیز دولت به فکر اقتاد که وضع مالی کشور را سروصورتی بدهد. در همان روزهای اول حکومت زاهدی در جلسه هیئت دولت دکتر امینی اعلام کرد که خزانه کشور بکلی خالی است. نخست وزیر گفت بهتر است موضوع از جلسه به خارج درز نکند که وضع مشکل تر میگردد. ولی چون شایعات زیادی در مطبوعات انتشار یافت دولت اعلام کرد که دولت سابق دیونی معادل ۱۷ میلیارد و ۷۰۵ میلیون ریال برای ملت ایران باقی گذاشته که باید برای آن فکر اساسی کرد.

کمکهای مالی

به دنبال آن از آمریکائیهها کمک مالی خواسته شد که مورد موافقت قرار گرفت و نخست وزیر در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۳۲ به سفیر آمریکا چنین نوشت:

جناب آقای لوئی هندرسن سفیر کبیر ممالک متحده آمریکا

یادداشت مورخ اول سپتامبر جنابعالی مشعر بر پرداخت بیست و سه میلیون و چهارصد هزار دلار کمک فنی و مالی در سال مالی ۱۹۵۴ که انقضای آن ۳۰ ژوئیه ۱۳۵۴ میباشد متضمن تأیید برنامه کمک فنی که فعلاً در دست اقدام است واصل

و مورد موافقت دولت اینجانب میباشد.

دولت اینجانب در اجرای برنامه ای که جهت بهبود وضع عمومی سکنه ایران خواهد شد تسریع خواهد کرد و کمیسیون مشترک با عضویت آقایان که نماینده دولت ایران خواهند بود وظایف خود را کماکان ادامه خواهند داد. آقایان وزرای کشاورزی- بهداری- فرهنگ- اقتصاد ملی و مدیر سازمان برنامه

نخست وزیر- سپهد فضل الله زاهدی

ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا اعلام داشت که مبلغ ۴۵ میلیون دلار به عنوان کمک فوری در اختیار دولت ایران خواهد گذاشت که نخست وزیر تشکر خود را ابراز داشت. همچنین روز ۱۵ اسفند ۱۳۳۲ دولت آمریکا مبلغ ۶ میلیون دلار دیگر به ایران کمک کرد.

استرداد طلاهای ایران

یکی از اقدامات دیگر استرداد طلاهای ایران از شوروی بود.

در سال ۱۳۲۰ طبق قراردادی بین ایران و کشورهای متفق امضا شد که برای هزینه های ریالی متفقین مقادیری اسکناس در اختیار آنان گذارده شود. بدین منظور در اسفند ۱۳۲۱ موافقت نامه ای بین بانک ملی و نمایندگان شوروی در تهران به امضاء رسید که براساس آن دولت شوروی تعهد کرد در مقابل ریالهای دریافتی چهل درصد ارز تعیین شده به طلا (دلار آمریکائی) و ۶۰ درصد شمش طلا به بانک ملی ایران تحویل دهد. پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران بانک ملی ایران از این بابت مبلغ بیست میلیون دلار (که ۱۲ میلیون دلار آن طلا بود) از بانک ملی شوروی بستانکار بود. وزن طلای مزبور دقیقاً یازده میلیون و یکصد و نود هزار و هفتاد گرم و سی سانتی گرم بود که مرتباً در بیلان بانک ملی ایران جزو مطالبات منظور میشد.

مطالبه مزبور از طریق وزارت امور خارجه برای بانک شوروی به مسکو فرستاده میشد که در تلگراف ۲۶ مارس ۱۹۴۶ مورد تأیید قرار گرفت. به علاوه دولت ایران بابت حقوق گمرکی کالاهائی که شورویها واردبازار ایران کرده ویا از ایران

خارج ساخته بودند مطالباتی داشت که رقمی حدود ۵۰ میلیون تومان میشد. همچنین بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش معادل ۵۰ میلیون تومان و بابت حمل شش میلیون تن وسایل نظامی از بندر شاهپور به بندر شاه مبلغ ۸ میلیون دلار مطالبه داشته است. از زمان دولت قوام که نیروهای شوروی از ایران خارج شدند مرتباً دولت های ایران تقاضا میکردند که این مطالبات پرداخت شود ولی نسبت به پرداخت آن اقدامی نمیشد. مخصوصاً در زمان دولت دکتر مصدق که وضع مالی کشور خیلی بد شده بود برای مطالبه مزبور پافشاری زیادی شد ولی سرانجام در دولت زاهدی دولت شوروی حاضر به استرداد مبلغ مزبور و طلاهای مورد مطالبه ایران شد.

افتتاح مجلسین

با تعطیل مجلسین در اواخر حکومت مصدق از نخستین اقدامات دولت زاهدی انجام انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورایی بود. ولی چون از نظر دولت وقت انحلال مجلس با رفراندم به موجب قانون اساسی صحیح نبود دولت زاهدی از شاه تقاضا کرد که بدو فرمان انحلال مجلسین را صادر کند که روز ۲۸ آذر ۱۳۳۲ فرمان شاه چنین صادر شد:

"چون اکثریت نمایندگان مجلس شورایی استعفا داده اند و با وضع کنونی مجلس سنا عملاً مشروطیت تعطیل شده و انجام وظیفه برای قوه مقننه غیر مقدور گردیده و ادامه وضع با اصل هفتم متمم قانون اساسی که مشروطیت تعطیل بردار نیست مایننت دارد و از طرفی دولت محتاج است که کارهای خود را با تصویب مجلسین انجام دهد بنابراین برحسب پیشنهاد دولت و طبق اصل ۴۸ اصلاحی قانون اساسی مجلسین سنا و شورایی منحل میشوند و دولت موظف است که فوراً اقدام به تجدید انتخابات نموده و موجبات تشکیل مجلسین را فراهم سازد."

وزیر کشور وقت سرتیپ محمد حسین جهانبانی بود که در حادثه اتومبیل درگذشت. بدیهی است که در آن وضع سیاسی دیگر هیچیک از طرفداران دکتر

مصدق به مجلس راه نیافتند بلکه مخالفین مصدق و کسانی که با دولت او به مبارزه برخاسته بودند راهی مجلس شدند و با اینطرز روز ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ اعلیحضرت ضمن گشایش مجلسین چنین گفتند :

من از مشقات کم نظیری که متحمل شده ام بهترین نتیجه را گرفتم یعنی در عزم به خدمتگذاری به کشور راسخ تر شده ام و تا آرزوی سعادت را که برای ملت خود دارم به مرحله عمل نرسانم آسوده نخواهم نشست.

لغو قوانین ناشی از قانون اختیارات

جزو نخستین کارهای مجلسین لغو قوانین زمان دکتر مصدق بود که با قانون اختیارات به تصویب رسیده بود. طرحی از طرف نمایندگان به مجلس هیجدهم تقدیم گردید که گزارش کمیسیون دادگستری در باره آن چنین بود :

کمیسیون دادگستری طرح پیشنهادی جمعی از آقایان نمایندگان در خصوص الغای کلیه لوایح ناشی از اختیارات آقای دکتر مصدق را در جلسات متعدد خود مورد مطالعه و رسیدگی قرار داد. نظر به اینکه عقیده اعضای کمیسیون بر این است که قوای مملکت طبق صراحت اصل ۲۸ قانون اساسی همیشه از یکدیگر منفصل و ممتاز خواهد بود و نظر باینکه قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارباب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشته لذا طرح مزبور را بشرح زیر اصلاح و تنظیم نمود که اینک تقدیم و تقاضای تصویب آنرا دارد :

ماده واحده- کلیه لوایح آقای دکتر مصدق ناشیه از اختیارات حاصله از ماده واحده مصوب مرداد ۱۳۳۱ و ماده واحده تمدیدی آن مصوب بهمن ماه ۱۳۳۱ چون خلاف قانون اساسی بود ملغی است.

تبصره- دولت مکلف است هر یک از لوایح مذکور در فوق را که ادامه ی اجرای آنها را ضروری میداند ظرف پانزده روز به مجلس تقدیم کند تا لوایح مزبور را مورد رسیدگی و اظهار نظر قرار دهند.

مقررات فعلی لوایح تقدیمی دولت تا اظهار نظر کمیسیون های مجلس قابل اجرا میباشند. لوایحی که به این ترتیب مورد اصلاح و تصویب قرار میگیرد تا تصویب نهائی مجلسین قابل اجرا خواهد بود.

در حالیکه دولت زاهدی کاملاً بر اوضاع مسلط شده و دکتر مصدق و همکارانش در زندان بسر میبردند و دولت با استفاده از حکومت نظامی آرامش کشور را حفظ میکرد ناگهان روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ خبری انتشار یافت که در دانشگاه تهران بین مأمورین نظامی و دانشجویان زد و خورد شده و بر اثر تیراندازی نظامیها سه نفر دانشجو به اسامی (مصطفی بزرگ نیا- احمد قندچی- شریعت رضوی) کشته شده اند.

دکتر علی اکبر سیاسی رئیس وقت دانشگاه در کتاب (گزارش يك زندگي) در این باره چنین مینویسد:

کودتای ۲۸ مرداد که منجر به سقوط دکتر مصدق و بازگشت شاه از رم شده بود ناگهانی بود و در آن زمان کسی یا بسیاری از کسان نمیدانستند چگونه صورت گرفته است. ولی بعداً همه دانستند که این کار وسیله سیا با خرج ۴ میلیون دلار توسط یکی از روحانیون معروف و با همکاری سپهبد زاهدی و شوارتسکف آمریکائی صورت گرفته است. مردم ایران از سقوط مصدق تأسف داشتند ولی از بازگشت شاه (البته نمیدانستند تحت چه شرایطی) هم شاد بودند. دکتر مصدق و همکارانش زندانی و مأمورین انتظامی دولت مقتدر سپهبد زاهدی همه جا به چشم میخوردند. از جمله چند تن از این مأمورین گاه و بیگاه در خیابانها دانشگاه در حرکت بودند. روز ۱۶ آذر هنگامی که آنها از جلوی دانشکده فنی میگذشتند چند دانشجو آنها را مسخره میکنند و گویا کلمات زننده ای هم بر زبان میرانند و به سرعت وارد سرسرای دانشکده میشوند. سربازان آنها را دنبال میکنند. در این هنگام زنگ دانشکده به صدا در می آید و دانشجویان از کلاسها بیرون ریخته در سرسرای دانشکده با سربازان روبرو و با آنها گلاویز میشوند. تیراندازی مفصلی صورت گرفت و سه دانشجو از پای در میآیند. وقتی گزارش به من رسید با سپهبد زاهدی تلفنی تماس گرفته شدیداً اعتراض کردم و گفتم با این حرکات وحشیانه مأمورین انتظامی شما دیگر نمیتوانم اداره امور دانشگاه را عهده دار باشم. زاهدی گفت (متأسف خواهم بود، دولت از اداره امور آنجا عاجز نخواهد بود، ولی جنابعالی باید بدانید که در این ماجرا تقصیر کاملاً بر

عهده اولیاء امور دانشکده فنی بوده است. نظامیان که وارد سرسرای دانشکده شده بودند فقط قصدشان این بوده که دانشجویانی که آنها را مسخره کرده اند منظورشان را بپرسند و خواهش کنند که این کار تکرار نگردد که ناگهان اولیای دانشکده کلاسها را تعطیل و صدها دانشجو را به جان سربازان می اندازند. اینها هم برای حفظ جان خود چند تیر شلیک کرده اند و بدبختانه سه تن از دانشجویان که با سربازان گلاویز شده بودند کشته میشوند) گفتم قرار نبود که مقامات انتظامی بدون اجازه رئیس دانشگاه وارد این محوطه شوند، چرا نظامیان وارد شده اند؟ گویا گزارشی که به شما داده اند عین واقعیت نباشد. زاهدی گفت به من گزارش خلاف نمیدهند، جنابعالی هم تحقیق بفرمائید بعد با هم صحبت میکنیم. فردای آنروز در جلسه رؤسای دانشکده ها جریان مطرح شد. نخستین فکر این بود که دسته جمعی استعفا دهیم. بعد دیدیم که نتیجه اش این خواهد بود که آرزوی همیشگی دولتها برآورده شده یعنی دولت زورمند دست روی دانشگاه میگذارد و استقلالی که ۱۲ سال برایش زحمت کشیده بودیم از بین خواهد رفت و یک نظامی قدر را به ریاست دانشگاه خواهند گذارد و دانشگاه را مانند قبل از سال ۱۳۲۱ زیر فرمان وزارت فرهنگ درخواهند آورد. تصمیم گرفتیم سنگر را خالی نکرده و به مقاومت پردازیم.

از شاه وقت خواستم و در نظر داشتم که اعتراض کنم. شاه دست پیش را گرفت و گفت (این چه دسته گلی است که همکاران دانشکده فنی شما به آب داده اند؟ چند صد دانشجو را به جان سه چهار نظامی انداخته اند که این نتیجه نامطلوب را ببار آورد) گفتم معلوم میشود جریان را آنطوریکه خواسته اند ساخته و پرداخته به عرض رسانیده اند. شاه گفت (دروغ نگفته اند، عقل هم حکم میکند که جریان همین طور بوده است والا چطور میشود تصور کرد که سربازان بی جهت بسوی دانشجویان تیر خالی کنند. گفتم جریان هرچه بوده نتیجه اش این است که سه خانواده عزادار شده اند و دانشگاهیان ناراحت و سوگوارند. شاه گفت همینطور است من هم متأسفم ولی چه باید کرد؟ گفتم حداقل کار این است که آن نظامیان بازداشت و در حضور دانشجویانی که ناظر بوده بازپرسی شوند و دیگر اینکه از خانواده دانشجویان دلجوئی بعمل آید. شاه نظرم را پسندید و گفت فردا علاء وزیر دربار با خانواده های آنان تماس میگیرد و از طرف من

تسلیمت میگوید و رضایت خاطر آنان را فراهم میسازد و ضمناً از دولت میخواهم که به این امر مهم رسیدگی کرده ببیند توطئه ای در کار بوده که اینگونه نظامیان و دانشجویان درگیر شده اند یا نه؟

در روز بعد نخست وزیر مرا به اطاق هیئت دولت دعوت نمود. سپهبد هدایت به شدت حمله کرد و گفت اگر عضوی از اعضای بدن فاسد شود باید آنرا قطع کنند تا بدن سالم بماند. در صورت لزوم باید دانشگاه را برای حفظ مملکت منحل کرد. من گفتم نظر تیمسار قابل تأمل است، اولاً تشبیه دانشگاه به عنوان عضو بدن و قطع آن قیاس مع الفارق است و صحیح نمیباشد، عضو بدن را که قطع میکنند از خود مقاومت نشان نمیدهد و پس از قطع جسمی میشود جامد ولی دانشگاه که از هزاران استاد و دانشجو تشکیل میشود زنده و پویا بوده و اگر مورد حمله قرار گیرد از خود دفاع میکند، به فرض اینکه موقتا خاموش شود ولی آتشی زیر خاکستر بوده و سرانجام شعله ور میگردد. به علاوه معلوم نیست که در دانشگاه فسادى باشد و اگر به فرض محال فسادى باشد باید با متانت و پختگی به رفع آن همت گماشت نه با شتاب و عجله به انحلال دانشگاه پرداخت، کشور ما نیاز به نیروی انسانی ماهر دارد که این متخصصان را دانشگاه تربیت میکند، با اینترز آیا به مصلحت هست که دانشگاه منحل گردد؟

سپهبد زاهدی گفت منظور وزیر جنگ این نبود که دولت دانشگاه را تعطیل یا منحل کند منظور این است که اصلاح شود، حال هر طور مصلحت میدانید دولت عمل خواهد کرد، دولت به جنابعالی اعتماد دارد و بگوئید چه باید بکند، از شما دعوت کردیم که بپرسیم وظیفه دولت در قبال دانشگاه چیست؟ گفتم من معتقدم که دولت باید از دخالت در امور دانشگاه خودداری کند و مسئولیت انتظامات آنجا را به عهده خود ما بگذارد. این مؤسسه از سال ۱۳۲۱ مستقل شده به هیچ مقام و حزب و فرقه ای اجازه دخالت نداده ایم. حزب توده در بحبوحه قدرت خود که میتوانست افسر شهربانی را در خیابان فردوسی توقیف کند و برای بازپرسی به دفتر حزب ببرد در دانشگاه نتوانست فعالیت کند، هیچ حزب و فرقه دیگری هم نتوانست. ما حوزه علمی را از سیاست دور نگه داشته ایم. باور کنید که مصلحت دولت است که ما را آزاد بگذارند و در کار ما دخالت نکنند، چنانکه در ۱۱ سال گذشته نکرده است. نخست وزیر توضیحاتی داد که استنباط میشود

نظر مرا تأیید کرده است. فردای آنروز مأمورین انتظامی که پس از سقوط مصدق در دانشگاه راه یافته بودند آنجا را ترك گفتند و تا زمانیکه از ریاست دانشگاه کناررفتم دولت از دخالت در این مؤسسه خودداری میکرد. بعد اقداماتی شد که پس از فوت ابراهیم حکیمی بسمت سناتور انتصابی به مجلس سنا بروم که منافاتی با شغل ریاست دانشگاه نداشت ولی تمایلی نداشتم.

دکتر مصدق هم که نخست وزیر شد خیال میکرد با حسن وجهه ای که میان مردم بخصوص تحصیلکرده ها دارد میتواند دانشگاه را برای اجرای مقاصد خود بسیج کند. من آب پاکی را روی دست او ریختم و گفتم دانشگاه را از سیاست دور نگه دارید. حدس زدم میخواهد مرا از ریاست دانشگاه بردارد و این مؤسسه را به یکی از اعوان و انصار خود دکتر معظمی - دکتر شایگان - دکتر سنجابی بسپارد. به همین جهت میخواستند مرا به عنوان سفیر کبیر به هند بفرستد. سفیر هند دکتر تارا چند مرا به نهار دعوت کرد و اظهار داشت دکتر مصدق گفته میخواهد شما را به هند بفرستد و از من خواسته که رضایت شما را بطلبم گفتم من نمیخواهم از مسئولیت دانشگاهی خود صرفنظر کنم و پیشنهاد کردم علی اصغر حکمت برای این شغل خوب است و همین کار هم انجام شد.

تعلیق قضات توده ای

دکتر عبده در خاطراتش مینویسد: هنگامی که پدرم رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات بود سپهد زاهدی نخست وزیر به او تلفن میکند و میگوید عدم صدور قرار تعلیق برای چند تن قاضی توسط دادگاه انتظامی که متهم به فعالیت کمونیستی هستند موجب لجام گسیختگی و هرج و مرج خواهد شد. پدرم میگوید صرف ادعای مقامات انتظامی کافی نیست و دلائل مثبت این ادعا باید ارائه شود که بتوانیم قرار تعلیق قضات را صادر کنیم. به علاوه تیمسار باید عدلیه مستقلی داشته باشید که اگر روزی خود شما مورد بازخواست واقع شدید بتوانید به چنین دادگستری اعتماد و اطمینان داشته باشید که تحت تأثیر هیچ مقامی قرار نخواهد گرفت. زاهدی نیز سخنان پدر را تأیید میکند و میگوید حق با شما است.

برقراری رابطه با انگلستان وانعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم

کار مهم دیگر دولت زاهدی راه انداختن تأسیسات نفتی کشور بود. با برقراری رابطه با انگلستان و با داشتن حسن مناسبات با آمریکا زمینه از نظر سیاست خارجی از هر حیث فراهم گردید. به همین جهت دکتر علی امینی که به عنوان وزیر دارائی رهبری این مذاکرات را در دست داشت مرتب کمیسیونهایی از افراد صاحب نظر تشکیل میداد.

روز ۳ بهمن ۱۳۳۲ اولین جلسه کمیسیون نفت با شرکت عبدالله انتظام وزیر خارجه- علی امینی وزیر دارائی- دکتر شادمان وزیر اقتصاد- نصرالله انتظام سفیر ایران در آمریکا در وزارت خارجه تشکیل شد. سفیر آمریکا گفت ۴۵ میلیون دلار کمک فوری اقتصادی به دولت ایران خواهد کرد. ضمناً گفته بود که ایران باید با بهره برداری از صنعت نفت مضیقه مالی خود را رفع کند.

روز ۲۸ مهرماه ۱۳۳۲ ایدن وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام اظهار کرد که دولت انگلستان آماده است که دست دوستی به جانب ملت و دولت ایران دراز کند و مناسبات سیاسی با ایران برقرار نماید.

چرچیل نخست وزیر انگلیس نیز در ۳۰ مهرماه با اشاره به سخنان وزیر خارجه انگلیس گفت فصل جدیدی بین دو کشور آغاز شده است. دکتر بقائی هنگام برقراری روابط بین ایران و انگلستان به این امر بشدت

حمله کرد و حزب زحمتکشان طی اعلامیه ای چنین متذکر شد :

با اینکه دولت انگلستان ملی شدن صنعت نفت ایران را قبول کرده ولی صریحاً میگوئیم که ملت ایران حاضر نیست به اندازه سر سوزنی از آنچه تاکنون جلو رفته به عقب برگردد. ملت ایران مصائبی را که از سیاست شوم استعماری انگلستان به سرش آمده فراموش نخواهد کرد. تجدید روابط برای ما هیچ معنایی ندارد و اظهارات سیاستمداران انگلستان نمیتواند مورد اعتماد ملت ایران قرار بگیرد.

نخست وزیر سابق ایران دکتر مصدق السلطنه اکنون تحت محاکمه است. مصدق السلطنه به نهضت ملی ایران خیانت کرد و ما دلائل خیانت او را ثابت خواهیم کرد. او مرتکب جنایاتی شد و با زیر پا گذاشتن فرمان ملوکانه علیه سلطنت مشروطه ایران قیام کرد آنها قیام مسلحانه و بهمین جهت اکنون تحت تعقیب است و ما خواهان تعقیب او هستیم. ولی هیچکس نمیتواند منکر شود که دکتر مصدق به این مملکت خدمت هم کرده است. ما میتوانیم ادعا کنیم غیر از ملت ایران که بزرگترین ضریب را در باره نهضت مقدس خود از دست جناب دکتر مصدق السلطنه خورده هیچکس به اندازه ما و حزب زحمتکشان از دستگاه ایشان آسیب ندیده است. او میخواست ما را مثل جنایتکاران بدار بیاویزد ولی ما نمیتوانیم منکر خدمات دکتر مصدق بشویم. تا روزیکه به ملت تکیه داشت مصدر خدمات بزرگی به این ملت شد ولی از روزی که ملت را فراموش کرد و به خواستهای ملت در اثر غرور و خودخواهی بی اعتنا شد از جاده خدمت گذاری منحرف گردید. بجای الهام از ملت با راهنماییهای مشاورین خائن یا ابله خود برای افتاد که مملکت را به بزرگترین مهالك کشانید. مشاورین او همه خائن نبودند؛ نادانها و ابله ها بیشتر کمک به خیانت کردند. متخصص نفتی او مهندس حبیبی خائن نبود ولی با کمال نادانی از دکتر فلاح الهام میگرفت که مدال امپراطوری انگلستان را داشت. مسلماً یکی از خدمات دکتر مصدق قطع رابطه با انگلستان بود. حال بگذار بگویند انگلیسها خودشان مایل به قطع رابطه و ملی شدن نفت بودند ولی بالاخره تاریخ قضاوت خواهد کرد. روزنامه ها در باره خیانتهای ۲۸ ماهه حکومت دکتر مصدق قلم فرسایی میکنند در حالیکه نصف این مدت دکتر مصدق خدمت کرده است. اگر دکتر مصدق برای تمام دوران زمامداری باید محاکمه بشود باید سپهد زاهدی هم روی نیمکت مجرمین پهلوی او

بنشینند. چند روز پیش مفسر رادیو، اسناد خانه سدان را جعلی خواند چون اسم خودش هم در میان آن اسناد بود. آن اسناد را دکتر مصدق بدست نیاورد. نویسنده این سطور با کمک سپهد زاهدی بدست آورد. همین اسناد رأی دادگاه لاهه را به نفع ایران تمام کرد. دکتر مصدق مجرم است و باید مجازات شود. اما ملت ایران و تاریخ هم هیچگاه خدمات او را فراموش نخواهد کرد. جرم او مسلم و خدمات او هم محفوظ است.

سپهد زاهدی در جلسه مشاورین اظهار داشت که ما نمیتوانیم بدون درآمد نفت زندگی کنیم و ناچار هستیم که با انگلیسها کنار بیاییم. شرکت کنندگان در جلسه نظر او را تأیید کردند. روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲ اعلامیه مشترکی در باره تجدید روابط ایران و انگلستان منتشر شد که طی آن اشاره گردید که در باره حل مشکل نفت با حسن نیت میتوان به راه حلهائی رسید که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص بهره برداری از منابع طبیعی کشورشان را رعایت و منافع طرفین بر اساس عدل و انصاف تأمین گردد. روز ۳۰ آذر سر دنیس رایت به عنوان کاردار سفارت انگلیس و در ۲۹ بهمن سر راجر استیونس به عنوان سفیر وارد تهران شدند. از ایران نیز کاردار و سفیر به لندن اعزام و مناسبات دو کشور مجدداً برقرار گردید.

روز ۱۱ آذر سال ۱۳۳۲ سپهد زاهدی حدود چهل نفر از معمرین و اشخاص معروف از جمله سهام السلطان بیات و نصرالملک هدایت و جمال امامی و هیئت دولت را دعوت کرد و ضمن تشریح مشکلات گفت دولت انگلستان حاضر است با ما کنار بیاید بنابراین باید راه حل مسئله نفت را پیدا کرد و از حاضرین کمک خواست. همه گفتند اگر در حل اختلاف تأخیر شود با خطری که از ناحیه کمونیستها متوجه ایران است مملکت از دست خواهد رفت بنابراین لازم است دولت در ایجاد روابط با انگلستان و تصفیه امر نفت اقدام فوری بعمل آورد. پس از برقراری رابطه با انگلستان اولین اقدام زاهدی تحقیق از مدیران شرکت نفت در باره سوابق مذاکرات بود و خلاصه ای از پیشنهادات را خواست که بصورت جدولی به او تقدیم شد که طی آن اظهار نظر گردید: (دو پیشنهادی که مشترکاً

از طرف انگلستان و آمریکا در شهریور و اسفند ماه ۳۱ عرضه شد تا حد قابل ملاحظه ای منظور قوانین ایران را تأمین میکند) نظر شرکت نفت این بود که بهترین پیشنهاد دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلستان بود که بعداً معلوم شد فرصت از دست رفته است.

زاهدی چون اطلاعاتی در باره صنعت نفت نداشت يك هیئت مشاور انتخاب کرد با عضویت رؤسای سابق و اسبق اداره امتیازات نفت (نصرالله جهانگیر- دکتر حسین پیرنیا- فتح الله نفیسی- منوچهر فرمانفرمائیان) به اضافه ابوالفضل لسانی وکیل دادگستری و مشاور قضائی) به منظور مطالعه و اظهار نظر در مسئله نفت که جلسات آن مرتباً در باشگاه افسران تشکیل میشد. هیئت نیز نظر خود را در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۳۲ کتباً به نخست وزیر داد و یاد آور شد که دولت باید قانون ملی شدن صنعت نفت را پایه و اساس مذاکرات قرار بدهد. پیشنهادات هیئت تناقضی با قانون ملی شدن نفت نداشت ولی ابوالفضل لسانی با نظر سایر اعضای کمیسیون موافق نبود و عقیده داشت که پیروی از مقررات قانون چنانکه باید در گزارش هیئت تأکید نشده است و شرحی به عنوان نظر اختصاصی خود به نخست وزیر نوشت و اظهار نظر کرد که (ناچار هرگونه طریقه حلی که در نظر گرفته میشود باید با رعایت قوانین مربوط به ملی شدن صنعت نفت باشد و عدول از این قوانین ولو به تصویب مجلسین برسد به هیچوجه مصلحت مملکت و مخصوصاً دولت نیست.)

در باره مذاکرات نفت و تشکیل کنسرسیوم، دولت ایران کمیسیونی از عطاءالله اتحادیه- دکتر رضا فلاح- فتح الله نفیسی- فؤاد روحانی تحت ریاست دکتر امینی وزیر دارائی و با حضور سهام السلطان بیات و (ریبر و دون بروت) در کاخ ابیض تشکیل داد. اعضای کمیسیون سئوالاتی کردند ولی نتوانستند پاسخهای مساعدی بگیرند. سرانجام هیئت دولت به موجب تصویبنامه ای به دکتر امینی وزیر دارائی و سهام السلطان بیات مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران و فتح الله نوری اسفندیاری عضو شورایعالی سازمان برنامه اختیار داد که با نمایندگان کنسرسیوم مذاکره کنند.

دکتر فؤاد روحانی در باره قرارداد نفت با کنسرسیوم چنین مینویسد :

در ۲۰ فروردین ۱۳۳۳ سفیر انگلیس طی نامه ای خطاب به وزیر امور خارجه اطلاع داد که کنسرسیومی از شرکت های بزرگ نفتی به صورت موقت تشکیل شده و آماده مذاکره با ایران می باشد و این گروه مرکب از شرکتهای زیر است: پنج شرکت بزرگ آمریکائی یعنی نیوجرسی، سوکونی، کالیفورنی، گلف و تکزاس هر يك با سهم هشت درصد (جمعاً چهل درصد)، شرکت نفت انگلیس با سهم چهل درصد، شرکت شل با سهم چهارده درصد و شرکت نفت فرانسه با سهم شش درصد، و این گروه به مجرد اطلاع از آمادگی دولت ایران نمایندگانی برای شروع مذاکرات به تهران خواهند فرستاد. روز ۲۲ فروردین نمایندگان کنسرسیوم وارد تهران شدند، مذاکرات در موضوع شرایط قرارداد در دو مرحله انجام شد: از ۲۵ فروردین تا ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۳ و از اول تیر تا ۱۱ مرداد ۱۳۳۳ در طی این جلسات نمایندگی کنسرسیوم به عهده یکی از مدیران شرکت نیوجرسی با تعدادی معاونین بود. در موضوع گرامت شرکت نفت انگلیس، مذاکرات در ۱۸ جلسه بین ۳۱ فروردین و ۱۱ مرداد ۱۳۳۳ انجام شد و در این جلسات نمایندگی شرکت نفت انگلیس به عهده سفیر انگلیس و مشاورانش بود. به این ترتیب مذاکرات سه ماه و نیم بطول انجامید و منجر به عقد قرارداد نفت یا "قانون فروش نفت و گاز" گردید. اعضای هیئت نمایندگی ایران در طول جلسات روی اصول زیر تکیه کردند: رعایت قانون ملی شدن نفت، تثبیت نکاتی که ضمن پیشنهادهای تسلیمی به دولت دکتر مصدق به نفع ایران مورد تصدیق قرار گرفته بود، توجه به وجود تفاوت بین وضع ایران و وضع سایر کشورهای نفت خیز خاورمیانه، ولی نمایندگان کنسرسیوم همه این اصول را رد کردند. در باره پیروی کامل از قانون ملی شدن نفت اظهار نمودند که بعضی از هدف های آن بکلی غیر عملی است و دولت باید در آنها تجدید نظر کند. نسبت به پیشنهادهای گذشته همه آنها را منتفی دانستند و هر وقت به آنها اشاره می شد یا اظهار بی اطلاعی می کردند یا می گفتند گذشته گذشته است و امروز با وضع دیگری روبرو هستیم مخصوصاً از آن جهت که در حقیقت بازارهای دنیا از نفت ایران بی نیاز شده اند. بالاخره در باره تفاوت وضع ایران با وضع سایر کشورها هم می گفتند به فرض آنکه چنین تفاوت وجود داشته باشد برای شرکتهای به هیچوجه ممکن نیست که در تعیین شرایط معامله مزیتی نسبت به ایران قائل شوند چون در آن صورت چنین تبعیض

موجب برهم زدن قراردادهای موجود در سایر کشورها خواهد شد و لطمه بزرگی به منافع شرکت ها وارد خواهد آمد. در يك جلسه که دکتر امینی اظهار کرد دولت ایران نمی تواند در مقابل مجلسین چنین استدلال کند که شرکت ها به خاطر حفظ منافی که در سایر کشورها دارند حاضر به ادای حق ایران نیستند نمایندگان کنسرسیوم در جواب گفتند موضوع برای ما حیاتی است و اگر شما قادر به متقاعد کردن مجلسین نیستید بهتر است از معامله با ما صرف نظر کنید.

شرح کوششی که هیئت نمایندگی ایران طی جلسات عمومی و شخص دکتر امینی طی تماس های خصوصی با سفرای انگلستان و آمریکا و نمایندگان کنسرسیوم برای احقاق حق ایران به عمل آوردند باید به تفصیل در تاریخ عقد قرارداد کنسرسیوم ضبط شود. ما اینجا فقط به ذکر موضوع های عمده ای که آنها طرح و با جدیت تمام تعقیب نمودند ولی در نتیجه سرسختی نمایندگان طرف (واحساس خود دایر بر لزوم پایان دادن به وضع بحرانی) نتوانستند به کرسی نشانند اکتفا می کنیم: سهم نمودن ایران در کنسرسیوم، احتراز از عنوان تنصیف عواید (اصل ۵۰/۵۰) بجای پرداخت بهای نفت و عناوین دیگر که جزئی از ترتیبات امتیازی بود، آزاد بودن شرکت ملی نفت در صدور قسمتی از نفت تولیدی به حساب خود مخصوصاً برای ادامه معامله با شرکتهائی (بویژه ژاپنی و ایتالیائی) که در دوره بحرانی با شرکت ملی معامله کرده بودند، تسریع در بالا بردن میزان صادرات، احتساب سهم ایران از عواید فروش نفت تصفیه شده بر اساس قیمت واقعی فرآورده ها و نه به عنوان حق العمل پالایش و بخصوص واگذاری کلیه عملیات به شرکت ملی نفت با این تفاهم که هر مؤسسه ای که تشکیل آن برای رساندن نفت ایران به بازارهای جهان لازم باشد عامل واقعی شرکت مزبور و تابع دستور آن شرکت شناخته شود، محدود نمودن قرارداد به بیست سال، قبول حکومت قانونی ایران و نه اصول قانون بین المللی در صورت بروز اختلافات و رجوع آن به داوری. در نتیجه عدم توفیق در احراز این نکات قراردادی که منعقد گردید در حقیقت منعکس کننده نظریات نمایندگان ایران نبود و بدون تردید وجود يك وضع اضطراری در آن تأثیر داشت.

قرار بود پنج شرکت بزرگ آمریکائی هر يك با سهم ۸ درصد عضو کنسرسیوم باشند اما قبل از توشیح قرارداد سهم هریك از شرکت های مزبور بنا

به درخواست دولت آمریکا به ۷ درصد کاهش داده شد و سهم ۵ درصدی که به این ترتیب آزاد شد، به ۹ شرکت مستقل آمریکائی (غیر عضو کارتل بین المللی) واگذار گردید. شرکت نفت انگلیس با سهم ۴۰ درصد، شرکت دچ شل با سهم ۱۴ درصد، و شرکت نفت فرانسه با سهم ۶ درصد.

ناحیه قرارداد - همان ناحیه امتیازی شرکت نفت انگلیس و ایران با تغییرات جزئی در مورد جزایر خلیج فارس بود.

مدت قرارداد - یک دوره اصلی ۲۵ سال و سه دوره تمدیدی هر یک ۵ سال ولی تمدید اصولاً در اختیار شرکت ها بود و اگر آنها تقاضای تمدید می کردند دولت عملاً مجبور به قبول آن بود. بنا براین مدت حقیقی قرارداد ۴۰ سال بود و مسئله تمدید فقط صورت ظاهری بود برای ارضاء هیئت نمایندگی ایران که اصرار می کرد مدت محدود به همان دوره اصلی باشد. ضمناً هیئت نمایندگی کنسرسیوم برای آنکه نفعی برای ایران در قبول تمدید قائل شود موافقت کرد که هر یک از درخواستهای تمدید توأم با تقلیل ۲۰ درصد از ناحیه مشمول قرارداد باشد.

کنسرسیوم برای اداره عملیات فنی دو شرکت بعنوان شرکتهای عامل یکی برای اکتشاف و استخراج و یکی برای پالایش تأسیس نمود و در ایران به ثبت رساند. کلمه "عامل" نیز فقط صورت ظاهری بود برای ارضاء دولت ایران که اصرار می کرد هیچ شرکتی نباید در کار صنعت نفت ایران دخالت کند مگر به عنوان عامل ایران ولی در حقیقت "شرکت های عامل" عامل کنسرسیوم بودند نه دولت ایران زیرا وجوه سرمایه و هزینه عملیات جاری و دستور راجع به اکتشاف و میزان تولید و پالایش و بطور کلی تصدی همه کارها را از کنسرسیوم می گرفتند ولی دولت ایران حق اظهار نظر در جریان امور و نظارت بر طرز عمل شرکت های مزبور و دست رسی به اطلاعات آنها را داشت و این حق هم به وسیله عضویت دو مدیر ایرانی در هر یک از هیئت های مدیره شرکتهای عامل (دو نفر از هفت نفر) و هم به وسیله تماس شرکت ملی نفت با شرکت های مزبور و اعضای کنسرسیوم اعمال می گردید. ضمناً چون نفت تولیدی به شرکت های عضو کنسرسیوم به نسبت سهم آنها تحویل می شد هر یک از آنها یک شرکت تجارتي تأسیس و در ایران ثبت نمود که نفت متعلق بخود را تحویل گرفته و به فروش برساند. اما عملیات غیر صنعتی که جزو امور فنی نبود و با آنها ملازمه داشت مانند ساختمان

خانه ها، تأسیس بیمارستان و تأمین امور بهداشتی و حمل و نقل و رفاه کارکنان برعهده شرکت ملی بود. در ناحیه قرارداد حق مبادرت به عملیات فنی منحصر به شرکت های عامل بود اما اگر شرکت های عامل در محل معینی از ناحیه قرارداد تصدی عملیات اکتشاف و تولید را مقرون به صرفه نمی دیدند دولت می توانست اگر چنین عملیات یعنی اکتشاف یا پالایش یا لوله کشی را به صرفه خود تشخیص دهد فقط در آن محل و البته به خرج خود اینگونه عملیات را اجرا کند به شرط آنکه نفت تولیدی از آنرا فقط به مصرف داخلی تخصیص دهد و به خارج صادر نکند.

فراهم نمودن تأسیسات ثابت بر عهده شرکت های عامل بود. اینگونه تأسیسات بمجرد نصب دارائی شرکت ملی محسوب می شد و شرکت بهای آنرا در ده قسط سالانه مساوی به بستانکار حساب شرکت های عامل می گذاشت. اما شرکت ها در ازای حق استفاده انحصاری از تأسیسات مبلغی معادل هر یک از اقساط بدهی شرکت ملی بعنوان استهلاك به بستانکار حساب شرکت ملی منظور می کردند. این دو رقم بدهکار و بستانکار یکدیگر را خنثی مینمودند. در مورد تأسیسات موجود از زمان شرکت سابق شرکتهای عامل استهلاك آنرا خود برداشت می کردند. با این استدلال که شرکت ملی چیزی از بابت بهای آنها نپرداخته بود. فراهم نمودن لوازم منقول نیز بر عهده شرکتهای عامل بود که بهای آنرا جزو هزینه های جاری منظور می کردند. استهلاك اشیاء منقول موجود از زمان شرکت سابق را شرکت های عامل طبق همان استدلال مربوط به تأسیسات ثابت به نفع خود بر می داشتند. تهیه هزینه عملیات غیر صنعتی بالمناصف بر عهده شرکت ملی و شرکت های عامل بود. شرکت های عامل از بابت استهلاك اموال باقی مانده از زمان شرکت نفت انگلیس مبلغی معادل ۲۱ میلیون لیره از درآمد فروش نفت به نفع خود برداشت کردند.

میزان تولید - در آخرین سال عملکرد شرکت نفت انگلیس یعنی ۱۹۵۰ در حدود ۳۳ میلیون تن نفت در ایران تولید گردید ولی طی مدت چهار سال بعد تولید نفت ایران جمعاً از ۲۳ میلیون تن تجاوز نکرد. دولت ایران چون در نتیجه توقف صنعت نفت در دوره بحرانی دچار مضیقه مالی سختی شده بود انتظار داشت کنسرسیوم به ترتیبی عمل کند که ایران هرچه زودتر مقامی را که قبل از ملی

شدن در تولید نفت بین کشورهای نفت خیز منطقه داشت دوباره بدست آورد ولی در مدت بحرانی صنعت نفت ایران شرکت های کارتل برای جبران کمبود نفت ایران میزبان تولید را در کشورهای دیگر منطقه یعنی کویت و عراق و عربستان سعودی بالا برده بودند و نمی خواستند از میزان تولید در آن کشورها بکاهند. بالاخره نمایندگان کنسرسیوم موافقت کردند که تولید نفت خام به تدریج طی سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ به میزان ۳۵ میلیون تن برسد. ولی نسبت به سالهای بعد بدون تعهد ازدیاد تولید فقط پیش بینی کردند که صدور نفت ایران به مقداری افزایش خواهد یافت و این افزایش بر اساس متناسب با ازدیاد مصرف نفت در نیمکره شرقی صورت خواهد گرفت.

ترتیب معاملات

تعیین درآمد ایران از معامله با شرکت های کنسرسیوم تابع یک فرمول پیچیده و غیر واقعی بود به این معنی که ظاهر امر عبارت از فروش نفت از طرف شرکت ملی به اعضای کنسرسیوم (برای رعایت صوری قانون ملی شدن) و باطن امر اعمال یک ترتیب امتیازی طبق روش معمول در سایر کشورهای منطقه بود. شرکت های آمریکائی نمی خواستند خود را در مقابل مقامات مالیاتی آمریکا خریدار نفت و پرداخت کننده قیمت آن معرفی کنند چون در آن صورت مشمول پرداخت مالیات بر درآمد در آمریکا می شدند و حال آنکه اگر چنین وانمود می کردند که آنچه در کشور های دیگر می پردازند مالیات بر درآمد است از پرداخت مالیات در آمریکا معاف می شدند. ضمناً چون لازم بود عنوانی برای عملکرد خود در کشورهای مربوطه قائل شوند خود را صاحب نوعی "نفع اقتصادی" نسبت به عین نفت تولیدی معرفی می کردند که باز طبق رسم آمریکا می بایست در ازای آن مبلغی بعنوان بهره مالکانه به صاحب اصلی حق پردازند. این پرداخت که در آمریکا معادل ۱۲ و یک دوم درصد قیمت نفت تولیدی بود و به صاحب معدن تعلق داشت (پرداخت مشخص) نامیده میشد نه بهره مالکانه. با این تفاوت که اینجا نیز این پرداخت فقط صورت ظاهر بوده و واقعیت نداشت. زیرا عیناً از بدهی مالیاتی شرکتها کسر می شد. ترتیب مقرر در قرارداد این بود که هر یک از شرکت های بازرگانی نفت سهم خود را از شرکت ملی به وسیله شرکت های عامل تحویل می گرفت تا آنها یا بصورت نفت خام و یا قسمتی نفت خام و قسمتی

تصفیه شده از پالایشگاه آبادان صادر کند. صدور نفت توأم با یک فرمول حاکی از فروش آن در ایران بر اساس قیمت اعلان شده بود. شرکت های بازرگانی روی این قیمت منهای مبالغی بعنوان تخفیف و حق العمل فروش مالیات بر درآمد به نرخ ۵۰ درصد (اساس ۵۰/۵۰ معمول در سایر کشورها) می پرداختند.

روز ۱۴ مرداد ۱۳۳۳ دکتر امینی وزیر دارائی از جانب دولت ایران و پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم نفت و سفیر انگلیس در تهران و اسنو نماینده شرکت سابق نفت اعلامیه ای مربوط به تجدید فعالیت صنعت ملی و نفت و پرداخت غرامت امضاء کردند. اعلامیه مشترک در لندن و واشنگتن و پاریس و لاهه منتشر شد.

ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا طی پیامی حل مسئله نفت را به شاهنشاه تبریک گفت. چرچیل نخست وزیر انگلستان پیام زیر را فرستاد:

حصول توافق در مورد مسئله نفت برای دو کشور ما دارای اهمیت و اثرات عظیمی است. بسیار مسرورم که اعلیحضرت همایونی علاقه شدیدی نسبت به پیشرفت مذاکرات داشته اند و بدون شك پشتیبانی شاهنشاه اهمیت شگرفی در حل موضوع داشته است. با نهایت اشتیاق چشم به راه اختتام توفیق آمیز همه مسائل و تشدید دوستی دیرین بین انگلستان و ایران هستم

سروینسون چرچیل

شاهنشاه متقابلاً تشکر کردند.

پروفسور رولن حقوقدان بلژیکی گفت خوشوقتیم که ملت ایران بدون آنکه استقلال اقتصادی خود را از دست بدهد مجدداً راه ترقی را در مقابل خود باز مینماید.

سپهد زاهدی در جلسه ۳۰ شهریور ۱۳۳۳ در جلسه علنی مجلس چنین گفت: «متجاوز از یکسال است که دولت خدمتگزار شما در اجرای اوامر ملوکانه و تصمیم مجلسین برای حل مشکل نفت مساعی خود را بکار برده است. یکی از مواد برنامه دولت این بود که مسئله نفت به وضع رضایتبخشی مطابق آمال مردم ایران و به نفع ملت ایران پایان یابد. در دنیا کمتر اتفاق میافتد که انسان به

کمال مطلوب برسد ولی مشکل نفت به بهترین وضع ممکن حل شده است. با حسن تدبیر دولت و پشتیبانی شاهنشاه، شرکت‌های مهم نفت دنیا حاضر شدند با شرکت ملی نفت همکاری و معاضدت کنند و به انجام کارهای فنی بپردازند. با این قرارداد شرکت ملی نفت ایران قادر است قانون ملی شدن نفت را اجرا کند و از منابع ملی بهره برداری نماید. این قرارداد به منزله کلیدی برای حل مشکلات ما خواهد بود. وظیفه دولت اجرای اوامر شاهنشاه و تصمیمات مجلسین و تبعیت از افکار عمومی است. نکته قابل توجه اینکه در باره نفت امتیاز به کسی داده نشده فقط برنامه همکاری با شرکت‌های بزرگ نفتی است. پس از تصویب قرارداد نفت دولت خواهد توانست با عوائد رضایت بخشی مخارج توسعه اقتصادی و اجرای برنامه های عمرانی و اصلاح وضع کشاورزی را بپردازد.

دکتر امینی هنگام تقدیم قرارداد گفت: من امروز اسناد سه ساله نفت ملی شده را برای مطالعه و قضاوت و اخذ تصمیم مجلس تقدیم میکنم که حاوی قرارداد فروش نفت به یک کنسرسیوم کم نظیر بین المللی متشکل از چند کمپانی بزرگ آمریکائی-انگلیسی-هلندی-فرانسوی میباشد. ما مدعی نیستیم که راه حل ایده آل را پیدا کرده ایم ولی قرارداد فروشی که بسته ایم همان چیزی است که ملت ایران آرزو میکند. بجای منفی بافی و ادامه قطع جریان نفت که نتیجه آن ضعف و زبونی ما از جهت مالی و اقتصادی است باید سعی کنیم تا آنجا که مقدور است حداکثر منافع ملت ایران را در فروش نفت تأمین کنیم. ما در انجام وظیفه ای که داشته ایم کوتاهی نکرده ایم و با مجاهدت توانسته ایم چنین قراردادی را تنظیم کنیم. اگر میپسندید آنرا تصویب کنید تا اجازه به جریان نفت افتادن صنعت نفت و تحصیل عایدات داده شود. ولی اگر راه دیگری دارید خود دانید ما میرویم با مسئولیتی که ملت و تاریخ بعهده شما گذارده دیگری را دعوت کنید شاید بتواند نظر شما را بهتر از این تأمین کند. از اظهار حقیقت ولو آنکه به ضررم باشد پروا ندارم. با غرور و افتخار میگویم برای تنظیم این قرارداد ایستادگی کرده ایم و چیزی به ما تحمیل نشده است. این قرارداد با ایده آل ملت ایران صددرصد منطبق نیست ولی با مقایسه با سایر قراردادهای نفتی بهترین و عالی ترین قراردادی است که تا کنون راجع به نفت در دنیا تنظیم شده است. ما صریحاً به نمایندگان کمپانیها گفتیم که ملت ایران از مداخلات بی رویه عمال

شرکت نفت در امور سیاسی کشور در رنج و عذاب بود و با خلع ید از کمپانی سابق ریشه های اسارت سیاسی را از حکومت ایران قطع کرد. به همه آنها گفتیم اگر به خیال مداخله در امور ملی ما بیفتند خود را آماده قبول خشم و غضب ملت ایران بنمایند. بهیچ خارجی اجازه مداخله نمیدهیم که مداخله شرکت سابق را تجدید کند (احسنت) صریحاً اعلام میکنم که قبول تشکیل فرمول کنسرسیوم بیشتر از آن جهت بود که وقتی چند شرکت با ملیت مختلف باشند به خیال ایجاد نفوذ سیاسی نخواهند بود (قنات آبادی) - اگر با هم بسازند و کلاه سرما بگذارند چه میشود؟ ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی سابق جهشی بود که ملت ایران به طرف کمال کرد. این جهش از نظر اقتصادی و مالی ضربه های محکمی به ما زد ولی در مقابل پیشوائی ملت ایران در خاور میانه مسلم شد و دولتی که در داخل دولت ایران بود منقرض گردید. یکصد و پنجاه سال است که خارجیها تلقین میکنند که سرنوشت ما دست آنها است مقصودشان از این تبلیغات گرفتن استقلال فکری ما میباشد. از يك طرف مردم به تصور اینکه هرکس مصدر کار است اراده اجنبی را بر نفع مملکت ترجیح میدهد پشت سر او را خالی میکنند و هرکس که مصدر خدمتی شود چون میبیند دوغ و دوشاب یکی است مایوس میشود و بخود جرئت فداکاری نمیدهد. تبلیغات را طوری کرده اند تا مردم باورشان شود که در ایران هیچ زمامداری نیست که مصلحت مملکت را بر منفعت اجنبی ترجیح دهد. ما نفت داریم ولی کارشناس و وسیله فروش به اندازه کافی نداریم و بازار فروش و سرمایه هم در اختیار ما نیست. آنها انحصارات ایجاد کرده اند و خارج از آن نمیگذارند کسی معامله کند. ما نمیخواستیم به کسی امتیاز بدهیم قطع میخواستیم قرارداد فروش ببندیم که سابقه نداشت. اعضای هیئت مدیره ایرانی بر همه امور نظارت دارند. برای غرامت با نماینده کمپانی سابق وارد مذاکره شده ایم. از ما عدم النفع میخواستند (قنات آبادی) - خدارحم کرد تفاوت بدی آب و هوا از ما نخواستند) شرکت نفت ۲۶۰ میلیون لیره ادعا داشت که به ۱۱۰ میلیون لیره محدود شد و متقابلاً ۹۰ میلیون لیره دعاوی ما را پذیرفتند. در نتیجه مجموع بدهی ما به ۲۵ میلیون لیره قطع شد. اگر رقم مورد توافق را با غرامتی که زمان دولت مصدق میخواستند که موجب وحشت ایشان شده بود مقایسه میکردند معلوم میشد چه گذشتہائی صورت گرفته است. شما قرارداد را

بررسی کنید و بدانید که در حال حاضر بهتر از این میسر نیست. اگر سراغ دارید کسانی که دستگاههای نفتی را بکار اندازند و تمام منافع را بجا بدهند. بی درنگ به او مراجعه کنید؛ ما هم از شما تشکر خواهیم کرد. ولی اگر قبول کردید که بهتر از این میسر نیست ما را تأیید کنید و به قرارداد رأی بدهید. حال خود دانید و خدای خودتان. این شما و مسئولیت وجدانی که در مقابل ملت ایران و تاریخ دارید (احسنت).

محمد درخشش در مخالفت با قرارداد گفت در این مملکت خائن وجود ندارد با استثنای يك اقلیت محدود که برای خارجی کار میکنند و این عده افراد حزب توده هستند. تمام افراد مملکت میخواهند خدمت کنند منتها اختلاف سلیقه دارند. بنده تشخیص داده ام که این قرارداد خوب نیست و با آن مخالف هستم. از آقای نخست وزیر تمنا میکنم دستور بدهند مطالب را در رادیو پکویند که همه مردم مطلع شوند.

با این قرارداد آقای دکتر امینی تا ۴۰ سال دیگر ملت ایران را لایق اداره این تأسیسات نمیدانند بنا براین نباید این قرارداد را چند میخه برای چهل سال تسجیل کرد. این قرارداد همان امتیاز است. اهمیت نفت هر سال زیادتر میشود. شرکت سابق مدعی است که در نتیجه خرید نفت از مکزیك ۶۶ میلیون لیره ضرر کرده و این جریمه را آقای دکتر امینی می پردازد. ادعای ایشان مبنی بر اینکه ملی شدن استخراج و تصفیه و اکتشاف از لحاظ قانونی تصویب نشده پوچ است. همه اینها معنی همان صنعت نفت است که در دست دولت قرار گرفته است. بنابراین واگذاری اکتشاف و استخراج و بهره برداری نه تنها متناقض با قوانین ملی شدن است در عین حال مدلول و مفهوم آنرا بکلی به مفهوم ضدش تبدیل میکند.

در زمان دولت سابق انگلیسها ملی شدن صنعت نفت را قبول کرده اند و اسناد آن به چاپ رسیده است. وزیر دارائی ایران میگوید از ملی شدن صنعت نفت به آنها خساراتی وارد شده که ایران باید جبران کند. در حالیکه این تفسیر دولت ایران نبود بلکه تفسیر خود آنها بود زیرا نمیخواستند ملی شدن صنعت نفت را به رسمیت بشناسند. شرکت نفت با ما نوعی حرف میزند مثل اینکه ما در محله

کورها هستیم. میگویند نفت را از عراق بردیم در لندن تصفیه کرده به استرالیا حمل کرده و زیان دیده ایم حالا دولت ایران باید آن ضرر را جبران کند. یا اینکه میگویند برای نجات ایران از شر کمونیزم مجدداً در جنوب ایران مستقر شویم.

من صریحاً میگویم اقتصاد بدون نفت برای همیشه غلط است ولی برای مدتی کوتاه که دولت به نتیجه مطلوب برسد لازم بوده است. منظور از ملی شدن صنعت نفت این بود که شرکتها برای سود خود از قدرتهای دول بزرگ برای توطئه سیاسی استفاده نکنند ولی انتقال اختیارات دولت و شرکت ملی نفت به کنسرسیوم تمام امکاناتی را که شرکت سابق داشت به کنسرسیوم میدهد و ملی شدن صنعت نفت به یک قالب بدون محتوی و کلمه پوچ مبدل میگردد. وقتی این موجود غول آسا بنام کنسرسیوم اختیارات و تأسیسات عظیم نفتی را در اختیار میگیرد دیگر فلسفه ملی کردن نفت از بین میرود. آقای دکتر امینی و کنسرسیوم مثل اینکه بچه گول میزنند، میگویند نفت ملی شده ولی کنسرسیوم بعنوان مباشر ایران عمل میکند. رزم آرا هم میگفت نفت ملی است ولی دولت اجازه استخراج را میدهد. من میپرسم یک مورد را در دنیا نشان بدهند که صنعتی ملی شده ولی آنرا به سرمایه گذاران خصوصی واگذار کرده باشند. آیا قابل قبول است که قرارداد با ملتی بسته شود و در آن بنویسند که متن انگلیسی معتبر است؟ برای کسی مثل بنده که انگلیسی نمیدانم چگونه میتوانم قرارداد را تأیید کنم که نسخه انگلیسی آن معتبر میباشد. دولت و آقای دکتر امینی اقتضای میکنند که کار نفت را حل کرده اند. چطوری؟ در این قرارداد تمام خواسته های آنان برآورده شده و همان است که در قرارداد الحاقی میخواستند. آقای دکتر امینی عدم النفع را هم تبدیل به وجود النفع کرده اند. من میپرسم اگر دولت ایران وکالت تام به کنسرسیوم میداد آیا قرارداد نامساعدتر از این به ما پیشنهاد میکرد؟ این قرارداد هم با مفهوم ملی شدن و هم با قوانین ملی شدن متناقض است. اگر راست میگویند چرا در ماده واحده به قانون ملی شدن صنعت نفت اشاره نشده است. تناقض گفتار آقای دکتر امینی این است که شرکت سابق را در حرف مرده و در عمل زنده کرده اند.

چرچیل گفته است که قرن ۱۹ قرن مردان بزرگ بود که با مسائل کوچک

روبرو بودند ولی قرن ما مسائل بزرگی است که با مردان کوچک روبرو هستند. حال آقای دکتر امینی از سخنان پرتناقض خود نتیجه میگیرند که عزت و ذلت اقوام به دست رهبران آنها است بهمین جهت پند و اندرز میدهند و از صاحبان صنایع نفت میخواهند که بشر دوست باشند. ایشان با این قرارداد منابع نفتی ایران را برای مدت ۴۰ سال دیگر بلامنازعه تسلیم دیگران میکنند.

مخالف دیگر قرارداد با کنسرسیوم حائری زاده بود که دولت زاهدی را استیضاح کرد و گفت بعلت اینکه فرصت صحبت بمن داده نشده دولت را استیضاح کرده ام و ضمن بیاناتی گفت این قرارداد به نفع ملت ایران نیست. مخالف سوم شمس قنات آبادی بود که گفت قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بهتر از قراردادی است که دکتر امینی به مجلس داده است.

مخالف دیگر سید مصطفی کاشانی پسر آیتالله کاشانی بود که گفت شرکت سابق از راه نفوذ اقتصادی به امور سیاسی کشور ما نفوذ کرده و فقر و مرض و عقب ماندگی ما صرفاً ساخته و پرداخته شرکت سابق میباشد. قرارداد حاضر گذشته از آنکه معتدل تراز قرارداد ۱۹۳۳ نیست حتی تسلط سیاسی و اقتصادی اجنبی را بر منافع و تأسیسات نفتی ما شش میخه کرده است.

عبدالرحمن فرامرزی پیشنهاد کرد که لایحه نفت مسکوت بماند و ضمن بیاناتی گفت من از لایحه اینطور استنباط کرده ام که کنسرسیوم غرامت را از ما میگیرد و به شرکت سابق میپردازد. اگر وزیر دارائی در باره غرامت توضیحات زیادتری بدهد من پیشنهاد خود را پس میگیرم.

بعد از چند روز بحث و مذاکره سرانجام مجلس شورایملی با ۱۱۳ رأی موافق و ۵ رأی مخالف و یک رأی ممتنع قرارداد نفتی با کنسرسیوم را تصویب کرد و به مجلس سنا فرستاد.

هنگام طرح قرارداد کنسرسیوم در مجلس سنا جمال امامی گفت چون اینجا مجلس است تمنا میکنم سناتورهای محترم در بیاناتشان احترام مجلسیان را بنمایند. ما ممکن است بین خود حرفهای درشتی بزنیم ولی به اعضای دولت اجازه گستاخی نمیدهیم. در دولتهای رزم آرا و مصدق خیلی مطلب گفته شده و حتی اشخاصی که از الفبای نفت اطلاعی نداشتند در مجلس مطالبی را مثل گرامافون

تکرار کردند. این گرامافونها مارک ملی داشت ولی وقتی روی آنرا میخراشیدند مارک (هیزمسترویس) یعنی صدای ارباب پیدا میشد.

اولین مخالف سناتور ابوالفضل لسانی نویسنده کتاب (طلای سیاه یا بلای ایران) بود که گفت منظور از ملی شدن صنعت نفت این بود که موضوع استخراج و بهره برداری در دست دولت باشد ولی آقای دکتر امینی دکتر حقوق میگوید معنی ملی شدن این است که نفت را از شرکتی بگیریم و به شرکت دیگر بدهیم. من معتقدم که قرارداد حاضر دارای مضرات قرارداد سابق میباشد ولی مزایای آنرا هم ندارد. طبق قرارداد کنسرسیوم ۱۰۹ هزار کیلومتر مربع برای مدت ۴۰ سال در اختیار کنسرسیوم گذارده میشود که این مخالف اصل ملی شدن صنعت نفت میباشد.

جمال امامی در موافقت گفت چند سال است که ما گرفتار بدبختی نفت هستیم. با درنظر گرفتن اوضاع و احوال دنیا و با توجه به اشتباهات گذشته و خطرات آینده و احتیاجات کنونی کشور آیا خود را مکلف نمیدانید که به لایحه رأی بدهید؟

در انتخابات آن دوره سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی مقتدری بود که انجمن را بنفع جبهه ملی تشکیل داد. یکرور زاهدی به من گفت اگر تو رفقایت را یدک نکشی وکیل اول تهران خواهی شد، گفتم من رفقایم را ول نمیکنم. من میدانستم که جبهه ملی دکان باز کرده است و میدانستم که مملکت را به کجا میبرند. ورود در جبهه ملی کار آسانی نیست. باید با حزب توده همکاری کرد. باید برای پیشه وری یقه درانی نمود. باید روزی زیر علم قوام سینه زد و ضمناً هم باید یک حلقه باریک و نامرئی هم با دولت فخمه انگلستان داشت تا بتوان در جبهه مقدس ملی وارد شد و وکیل المله گردید.

اصل مسلم این است که نفت یک دکان بود آنهم دکان عوام فریبی و باید دید چه کسانی از ملی کردن نفت سود بردند.

مخالف بعدی دیوان بیگی بود که گفت صریحاً میگویم: برخلاف قانون ملی شدن نفت به کنسرسیوم امتیاز داده شد و من مخالف آن هستم.

علی وکیلی بعنوان موافق گفت با وضع فعلی کشور و فقر و بحران اقتصادی قرارداد حاضر راه حل خوبی است و باید زحمات دولت را در این راه ستود.

بعد از مخالفت مهندس شریف امامی و سید مهدی فرخ و موافقت سناتور فطن السلطنه مجد از طرف جمال امامی پیشنهاد کفایت مذاکرات شد که پس از دفاع سزاوار مخبر کمیسیون بلايحه رأی گرفته شد. چهل و یک نفر موافق و چهار نفر مخالف و چهار نفر ممتنع بودند. مخالفین: لسانی - دکتر حسابی - شریف امامی - دیوان بیگی و ممتنعین محسن مهدوی - دهستانی - ممقانی و سید مهدی فرخ. قرارداد کنسرسیوم در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۳۳ امضا شد و در تاریخ ۲۹ مهر و ۶ آبان به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید.

پس از تصویب قرارداد نفت با کنسرسیوم دکتر امینی در سالنامه دنیا چنین نوشته است:

روز ۲۸ مرداد در خانه بوم که اوایل شب افسری پیغام آورد که ساعت ۶ صبح فردا در باشگاه افسران نخست وزیر منتظر دیدار شماست. وقتی به دیدن نخست وزیر رفته افراد زیادی منتظر دیدار نخست وزیر بودند. در ایوان باشگاه افسران با هم راه رفتیم و پس از یکساعت مذاکره بمن پیشنهاد وزارت دارائی را کرد. در تردید بوم ولی فکر کردم به جامعه دین دارم باید وظیفه خود را ادا کنم. روز بعد قبولی خود را به اطلاع نخست وزیر رساندم. مذاکرات نفت با خارجیها آغاز گردید و مدتی ادامه داشت. اساس کار ما قانون ملی شدن نفت بود. در این مذاکرات مساعدت همکاران ایرانی دکتر فلاح - فؤاد روحانی - مهندس اتحادیه - مهندس فتح الله نفیسی خیلی ذیقیمت بود. ضمناً نباید همکاری سهام السلطان بیات و فتح الله نوری اسفند یاری را هم فراموش کرد. اگر پرده اغراض بکنار رود معلوم خواهد شد که قرارداد با کنسرسیوم یکی از بهترین قراردادهائی بوده که ممکن بود بدست آورد.

خیلی ها پیشنهاد میکردند که استعفا بدهم و کنار بروم و خود را از ماجرا کنار نگه دارم. تلفن ها و پیغامهای زیاد به مادرم میرسید و میگفتند جان فرزند شما در خطر است. مادرم گفت تود ر مذاکرات نفت دخالت نکن آنچه بخواهی بتو میدهم که استعفا کنی و از ایران خارج شوی... گفتم این عمل تو مثل این است که سربازی از جبهه جنگ فرار کند و شما که يك عمر مبارزه کرده اید حاضر نخواهید شد چنین کاری بکنم. مسلم بدانید عملی خلاف مصلحت ملت

ایران انجام نخواهم داد. تمنا میکنم بعد از نماز مرا دعا کنید که در حل مشکل موفق گردم.

در یکی از جلسات که موضوع غرامت مطرح بود طرفهای ما خیلی پافشاری میکردند؛ مذاکرات به بن بست رسید. بدون اینکه با کسی در میان بگذارم به آنها گفتم متأسفانه چون بوی توافق به مشام نمی‌رسد با تقدیم استعفای خود و اعتراف به شکست کنار می‌روم. ولی اگر شما نظریات خود را به وزیر دارائی بعدی تحمیل کردید قلب ملت ایران را جریحه دار کرده اید که به آسانی جبران پذیر نیست. حال خود دانید.

در وهله اول گفته های من در آقای روحانی که مسئولیت ترجمه را برعهده داشت مشهود گردید. بیانات مرا با عصبانیت و تأثر به اطلاع طرفهای ما رسانید و به قدری دچار احساسات گردید که مستعد گریه بنظر میرسید. چند روز بعد هیئت نمایندگی انگلیس آمدند و با جرح و تعدیلی پیشنهادات ما را پذیرفتند. آنهایی که تصور کرده اند همه چیزها ساخته و پرداخته بود و ما مأمور امضاء کردن آن شده بودیم در اشتباه هستند. د. بهر حال از زحماتی که کشیدیم و معمائی را حل کردیم وجدان آرام مان بهترین پاداش من و همکارانم است و بس. بعداً روحانی بمن گفت به بیانات تند و صریح شما تبریک میگویم و اگر دیگران هم در مقابل خارجیا با بیان صریح و با صداقت صحبت میکردند قطعاً احترام ما زیادتر میشد و به مشکلات امروز دچار نمیشدیم.

مسعود بهنود در باره تصویب قرارداد کنسرسیوم مینویسد: زاهدی در مورد نفت یک گروه متخصص مرکب از نصرالله جهانگیر- حسین پیرنیا- منوچهر فرمانفرمایان را دعوت کرد. مشاور حقوقی سناتور ابوالفضل لسانی بود که چون با نظر اعضای هیئت موافق نبود استعفا کرد و در مجلس سنا مخالفت خود را ابراز داشت. نطق لسانی در مجلس سنا در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم محکم ترین و مستدل ترین مخالفتها علیه قرارداد و پر محتوا و وطن پرستانه بود. در مجلس شورایملی نطق درخشش مستدل و مفصل بود که نکات فنی آن توسط مهندس حسینی و با نظر خلیل ملکی تنظیم شده بود. حایری زاده و سید مصطفی کاشانی و نادعلی کریمی هم به شدت در مجلس شورایملی مخالفت کردند ولی در هر دو

مجلس قرارداد کنسرسیوم به سهولت تصویب شد .

زاهدی يك هیئت عالی مشاوره از متخصصین انتخاب کرده بود که عبارت بودند از عبدالله انتظام- علی امینی- فخرالدین شادمان- نصرالله انتظام- علی سهیلی- حاج محمد نمازی... نظر آنها این بود که قرارداد نفتی چنان نوشته شود که با قانون ملی شدن نفت مغایرت نداشته باشد .

قرارداد جدید با عنوان عوامفربانه (قرارداد فروش نفت و گاز) به صورتی بود که در ۴۰ سال آینده حاکمیت شرکتهای بین المللی را بر منافع زیر زمینی ایرانیان محکم میکرد . دکتر امینی بعداً گفت (این قرارداد مطلوب نیست بلکه حداکثر آن چیزی است که میتوانستیم بگیریم)

امیر تیمور کلالی تنها عضو کابینه مصدق که در مجلس هجدهم انتخاب شده بود بر سر پافشاری بر يك پیشنهاد کرسی نمایندگی مشهد را که از دوره چهارم در اختیار داشت از دست داد و مغضوب دربار شد .

آنچه در مجموع قرارداد کنسرسیوم بر سر ایران آورد گرفتار تشکیلاتی بمراتب وسیع تر، بمراتب بیشتر، در محدوده ای بمراتب گسترده تر از پیش شد . کنسرسیوم در ۹ سال اول توانست ۳۴۰ میلیون تن نفت ببرد در حالیکه شرکت سابق در ۵۰ سال ۳۲۵ میلیون تن برده بود و شرکتهای عضو کنسرسیوم در مدت ۵ سال ۷۲ درصد سرمایه گذاری خود را به صورت سود خالص برداشت کردند .

دکتر باهری به نویسنده کتاب چنین گفت :

ارسلان خلعت بری به من گفت وقتی قرارداد کنسرسیوم برای تصویب به مجلس داده شد اعلیحضرت من و دکتر جزایری را که هر دو نماینده مجلس بودیم خواستند . (دکتر جزایری بر من حق استادی دارد.) وقتی شرفیاب شدیم اعلیحضرت از قرارداد اظهار نارضایتی کرده فرمودند قرارداد با کنسرسیوم به هیچوجه حقوق حقه ما را تأمین نمیکند و مطابق انتظارات مردم نیست ولی ناچار هستیم موقتاً به آن تن در دهیم زیرا در بیمارستانهای ما حتی اسپرین هم نیست . هرگاه افغانها يك قارقارک بفرستند روی آسمان سرخس مازعهده مقابله برمی آیم . باید کار نفت راه بیفتد تا از اینگونه مضمیقه ها خلاص شویم تا بعداً ببینیم چه

میتوانیم بکنیم. ارسال خلعت بری میخواست بگوید تحمل و مراقبت دائمی شاه ثمر بخش واقع شد. یکسال پیش از انقلاب در سمت دبیر کل حزب رستاخیز خاطره مرحوم خلعت بری را به اعلیحضرت یادآور شدم. فرمودند آنروز همه حرفها را نزد ولی حالا میگویم همان قرارداد کنسرسیوم را هم با همه نقاط ضعفی که داشت فقط با شخص معینی امضا میکردند به شرط اینکه خود او مسئولیت اجرای آنرا بعهده بگیرد. اشاره شاه فقید به دکتر امینی بود.

دکترسیکل در کتاب خود از نشریات دانشگاه پرینستون آمریکا مینویسد: دولت کندی وعده کرده بود که ۳۵ میلیون دلار به ایران میدهد مشروط بر اینکه دکتر امینی به نخست وزیری منصوب گردد. دکتر امینی از استقلال فکری برخوردار است و با کندی ها روابط خاصی دارد. دکتر امینی وقتی در ایران بود در میان مردم کوچه و بازار و روشنفکران هوادارانی داشت.

دکتر مهتدی معاون رزم آرا در خاطرات خود چنین مینویسد:

"وقتی دولت مصدق سقوط کرد وزیر دارائی حکومت زاهدی در مجلس چنین گفت: از وقتی چاههای نفتی خوزستان تعطیل شد تا آخر شهریور ماه ۱۳۳۲ شرکت ملی نفت دو میلیارد و دویست میلیون ریال به بانک ملی و پانصد و پنجاه میلیون ریال به وزارت دارائی بدهکار بود و هر ماه نیز یکصد و بیست میلیون ریال کسری دیگر به این بدهی اضافه میشد که تا آخر سال ۳۲ حدود سه میلیارد و هفتصد و سی میلیون ریال می شد. بعلاوه استفاده از بودجه دولت و قرضه از بانک- قرضه ملی- نشر اسکناس بدون پشتوانه- استقراض از صندوق بین المللی و مصرف کلیه موجودیهای ارزی باعث شده بود که وضع خزانه کشور به افلاس نزدیک گردیده بهمان وضعی رسیده بود که سه سال و نیم قبل رزم آرا پیش بینی کرده و در کمیسیون نفت بیان داشت و چهار روز بعد او را کشتند و مصدق گفت میخواست آن نطق را نکند تا او را نکشند.

حدود ۹ ماه بعد از سقوط حکومت مصدق گزارش سالیانه سازمان ملل حاکی بود که بهره برداری از منابع نفتی ایران که روزی ۳۶ درصد محصول نفت خاورمیانه را تشکیل میداد به یک درصد رسیده بود که حتی کفاف احتیاجات داخلی کشور را هم نمیداد. در حالیکه در همان سال ۱۹۵۲ یکصد و بیست میلیون

و هفتصد هزار تن نفت خام از کشورهای عربی بدست آمده است. نماینده کنسرسیوم در مصاحبه ای گفته بود قبل از اینکه پالایشگاه آبادان تعطیل گردد مقام اول را در خاورمیانه داشت و اکنون محصول آن به صفر رسیده و بازارهای ایران را سایر کشورهای خاورمیانه در اختیار گرفته اند و باید برای نفت ایران بازارهای جدیدی یافت. همچنین والرلوی متخصص نفت آمریکائی که همراه هریمن به ایران آمده بود در مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت «با محاسبه دقیق کارشناسان در نتیجه تعطیل صنایع نفتی ایران و خاموشی تصفیه خانه آبادان یکهزار و پنجاه میلیون دلار به ملت ایران خسارت وارد شده است.»

عبدالله انتظام در مجلس سنا چنین گفت: در گذشته احساسات بر عقل و منطق ترجیح داده شده و خسارات کمرشکنی به ایران وارد آوردند که با این بنیه ضعیف به این زودیهها نمیتوانیم جبران کنیم. آنها مثل بچه فکر میکردند و میگفتند نفت را میبریم در بازارها میفروشیم ولی فکر نکردند که سالی ۴۵ میلیون تن نفت را بدون داشتن وسیله و بازار چگونه میتوان فروخت؟ و با این طرز فکر در غلیان احساسات پلهای پشت سر را خراب کرده و راه برگشت مسالمت را از بین بردند و این بزرگترین خطائی بود که دولت قبلی مرتکب شده است.

واسیلف نایب اول سفارت شوروی در ایران که به آمریکا گریخت در جرائد مهم آمریکائی مقالاتی نوشت و از جمله چنین یادآور شد: دکتر شایگان نقش رابط با شوروی را برای دکتر مصدق بازی میکرد. شایگان در مصدق خیلی مؤثر بود و میخواست با تعطیل صنعت نفت ایران و خرابی وضع مالی و اقتصادی کشور بتواند ایران را به کشورهای کمونیست نزدیک کرده بسوی کمونیسم بکشاند.

در باره قرارداد نفتی کنسرسیوم زیاد گفته و نوشته شده ولی در سال ۱۳۶۸ در کنفرانسی که در دانشگاه لندن تشکیل شد و خیلی از کارشناسان اقتصادی و نفتی ایران در آن شرکت داشتند دکتر محمد یگانه وزیر دارائی و رئیس سابق بانک مرکزی ایران ضمن بررسی عمیقی چنین گفت:

به گفته بیشتر ناظران امور سیاسی و اقتصادی ایران، قرارداد ۱۹۵۴ توانست

هدف های اصلی قانون ملی کردن نفت ۱۹۵۱ را برآورده سازد. علاوه بر آن، نقاط ضعف و کاستی های فراوانی در قرارداد وجود داشت که پاره ای از آنها غیر قابل اجتناب بود. تنها به دلیل موضع ضعیف ایران در زمان مذاکره و روش های جاری سیاست های مسلط بر جهان بازرگانی نفت آن هنگام، چنانکه مورد تأیید رئیس هیأت مذاکره کننده ایرانی نیز قرار گرفت.

از سوی دیگر، در پاره ای موارد، قرارداد ۱۹۵۴ در مقایسه با قراردادهای مشابه که در کشورهای منطقه امضاء شده به سود ایران بود. همچنین این قرارداد، به اعتبار گزارش ها، بر پیشنهادهایی که به دولت دکتر مصدق میشد، برتری داشت. یکی از کارشناسان بین المللی مسائل نفتی در این زمینه میگوید:

"سال ۱۹۵۴ در مقام نقطه عطفی در تاریخ ملل صادر کننده نفت قرار دارد. برای نخستین بار مسأله مالکیت که سخت در تار و پود بافته های پیشین جای داشت، از هم گسیختگی را آغاز کرد. هسته مرکزی قرارداد ایران و کنسرسیوم را اصل مالکیت ایران بر همه دارائی تشکیل میداد. مفهومی که طی چند دهه بعدی به گونه گسترده ای مورد بهره گیری دیگر ملل صادر کننده نفت قرار گرفت."

گذشته از این، بسیاری از پیش بینی های گنجانده شده در قرارداد، از جمله نمایندگی ایران در شرکتهای عامل، سرپرستی تلاش های مالی و تکنیکی شرکتهای عامل، مدیریت و تدارک خدمات غیر اساسی، توزیع نفت در داخل، عملیات نفتی در غرب کشور و حق صدور نفت که از بابت حق الامتیاز دریافت میشد، فرصت بی مانندی را در اختیار شرکت ملی نفت ایران میگذازد تا تجربیات ضروری را به دست آورده و بتواند مدیریت کامل صنایع نفت کشور را در صورت لزوم به دست گیرد.

سراجم این هنگام فرا رسید و شرکت ملی نفت ایران فراخوانده شد تا وظیفه ملی خود را بدنبال امضای قرارداد خرید و فروش در سال ۱۹۷۳ بدست گیرد. در این تاریخ، هدف اصلی ملی شدن نفت ایران برآورده شد و دولت ایران کنترل کامل صنایع نفت را به دست آورد. به دست آمدن این هدف ملی نتیجه تلاش های گروهی از ایرانیان میهن پرست و کار کشته در داخل و خارج از شرکت نفت بود.

هنگام چاپ کتاب متن نطق سناتورهای مخالف قرارداد کنسرسیوم بدستم رسید که لازم بنظر رسید خلاصه ای از آن منتشر گردد :

سناتور لسانی گفت به نظر بنده عمل ملی شدن صنعت نفت يك اقدام شجاعانه بود که ملت ایران به آن دست زد و همین عمل موجب شد که تمام کشورهای خاورمیانه در مقام استیفای حقوق خود در برابر پادشاهان نفت برآیند. اساس مخالفت بنده با قرارداد کنسرسیوم از اینجا شروع میشود که این قرارداد با ملی شدن نفت مغایرت دارد. تأسف من در این است که آقای دکتر امینی با تصدیق کامل به از بین رفتن وضع گذشته و تقدیر ملت ایران در اینکه زنجیرها را پاره کرده با امضای این قرارداد بصورتی دیگر و در عین حال زشت تر مبادرت به کاری کرده اند که روش گذشته ادامه خواهد یافت. باید بگویم بعکس نظر ایشان که این قرارداد نه تنها ایده آل نیست بلکه منصفانه هم نمیباشد و حتی فرسنگها با افکار رئالیستی هم فاصله دارد.

دو سال پیش هرکس به لزوم حل قضیه نفت اظهار عقیده میکرد او را (جوجه استوکس) مینامیدند و سیل تهمت و افترا به سوی او سرازیر میشد. همه معتقدیم که آن وضع صحیح نبود و همان رویه موجب شد که ضربه های اقتصادی شدیدی به کشور ما وارد شد و وضع کشور ما بصورت فعلی درآمد. شما را بخدا بیایید از گذشته عبرت بگیرید و عمل آنها را بصورت دیگر تکرار نکنید، مخالفین را تفکیر نکنید، این عمل شایسته نیست، مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد.

مردم رنج کشیده ایران از بازیهای سیاسی شرکت سابق نفت که به غارت منابع ملی ایران مشغول بوده در وحشت هستند و از انعقاد هرگونه قرارداد با خارجیا نگران میشوند بخصوص که خارجیا از ما قوی تر هستند وای برآنکه چند دولت خارجی در آن دخالت داشته باشند و قراردادی امضا شود که هیچ متخصصی هم از آن سر در نمیآورد.

اگر موافقین قرارداد با کنسرسیوم طرز فکر قبلی را در نسبت خیانت دادن به مخالفین ادامه دهند بی تردید عده خادمین مملکت از چند دوره تسبیح تجاوز نخواهد کرد.

اگر هم واقعاً معتقدید که برای راه انداختن صنعت نفت ایران غیر از طریقه ای

که عمل کرده اید راه دیگری وجود ندارد بیائید حقیقت را به مردم بگوئید تا مردم فکرشان راحت تر شود ولی نگوئید بهتر از این قرارداد مقدور نیست، نگوئید این قرارداد در چهاردیواری ملی کردن صنعت نفت منعقد گردیده است بلکه دلائل اضطرار و ناچاری را بیان کنید.

من با این قرارداد مخالفم که نه تنها مخالف اساس ملی شدن صنعت نفت میباشد بلکه بهیچوجه منافع و مصالح مملکت ما را تأمین نمیکند و دلائل خود را یکی یکی میگویم.

سناتور لسانی با موشکافی دقیق قرارداد و با ذکر رقم و عدد و مقایسه آن با قراردادهای قبلی گفت با دلائلی که عرض کردم چه با قرارداد کنسرسیوم و چه با قراردادهای مربوط به غرامت بکلی مخالفم و هیچیک از این دو قرارداد موافق مصلحت کشور و ملت ایران نیست.

سناتور دیوان بیگی در مخالفت گفت اگر دولتین انگلیس و آمریکا حسن نیت دارند و میخواهند از راه فروش نفت به ایران کمک شود این همه تفصیلات مورد ندارد. بگذارند ما نفت خود را استخراج و تصفیه کرده تحویل کنسرسیوم بدهیم و آنها هم نفت را در بازارها بفروشند و مخارج خود را بردارند و بقیه را به ما بدهند و بابت غرامت هم مبلغی از آنرا بردارند نه اینکه بعنوان دوستی با عقد قراردادی نظیر ترکمان چای از مایملک و منابع یک ملت فقیر در زمان صلح بهره مند شده و هنگام جنگ هم ما را سپر بلای خود سازند.

این قرارداد کنسرسیوم بقدری پیچیده و مبهم است که هیچکس از آن سردر نمیآورد. یک کارتل بزرگ نفتی وارد میدان نفت ایران شده و برعکس نظر وزیر دارائی میگویم که این قرارداد بهیچوجه منطبق با قانون ملی شدن نفت نیست. بجای اینکه کنسرسیوم عامل شرکت ملی نفت ایران باشد بعکس شرکت ملی نفت ایران عامل کنسرسیوم شده است. این شرکتهای نفتی عامل صد در صد خارجی هستند و طبق قانون دادن هرگونه امتیازی به خارجیا ممنوع میباشد.

با اینطرز جا دارد عرض کنم دولت حاضر با دادن همچو امتیاز تقلبی به شرکتهای استعماری مجدداً حاکمیت ایران را بریاد داده است.

حتی بموجب قرارداد ۱۹۳۳ شرکت سابق حق استفاده و بهره برداری از منابع نفتی فلات قاره (زیر آبهای خلیج فارس) را نداشت ولی حالا کنسرسیوم این حق

رادارد .

عجب این است که شرکت سابق نفت آن ۴۵۰ میلیون دلاری را که ظرف ۴۵ سال بابت سود و حق الامتیاز بجا داده حالا بعنوان غرامت و خسارت پس میگیرد (لسانی - صحیح است) بلکه يك برابر و نیم هم زیادتر...

شرکت سابق جمعاً صد میلیون دلار در کار نفت ایران سرمایه گذاری کرده و ۵ هزار میلیون دلار از منابع نفتی ایران استفاده برده یعنی از يك دلار پنجاه دلار استفاده کرده ولی حالا اسمش را ضرر گذاشته و از ما بعنوان خسارت و غرامت مبلغی هم میخواهد . خلاصه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا ما را تنبیه کنند و از دیگران چشم زهر بگیرند تا دست به این قبیل کارها نزنند . چنانچه روزنامه فاینانشنال تایمز چنین مینویسد : (برای توافق با ایران در باره نفت ، کشورهای همسایه ایران متوجه خواهند شد که از مصادره بدون پرداخت غرامت و دو سال و نیم ستیزه جوئی چیزی عایدشان نمیشود) ولی از قول من به آنها بگوئید آن آتش مقدسی که در ایران و خاورمیانه افروخته شده دیگر خاموش شدن نیست .

خلاصه میخواهم بگویم این قرارداد کنسرسيوم یعنی پرداخت مبلغی متجاوز از هزار میلیون دلار مستقیم و غیر مستقیم بابت خسارت و غرامت و واگذاری ۴۰ سال بهره برداری از منابع نفتی ایران با تمام تأسیسات به رایگان به همان شرکتهای استعماری که نامشان در قرارداد هست .

ما مخارج هنگفت يك مؤسسه بزرگ را به اسم کنسرسيوم نفت و به اسم شرکت ملی نفت ایران به عهده گرفته ایم . همچنین زیر بار کاپیتولاسیون رفته ایم و حق حاکمیت خود را هم از دست داده ایم . این است خدمتی که دولت سپهبد زاهدی به ایران کرده است . آن وقت همین نخست وزیر میگوید ما کلاه سر آمریکا و انگلیس گذارده ایم زیرا تا چند سال دیگر اتم جای نفت را میگیرد و ذخایر نفتی ایران بی مصرف میماند و هرچه ما از کنسرسيوم بگیریم بازیافتی است . در اینجا صریحاً میگویم شرکت نفت انگلیس در گذشته دومیلیارد و پانصد میلیون چلیک نفت از ایران برده و ۵ هزار میلیون دلار استفاده کرده و ۴۵۰ میلیون دلار جمعاً به ما داده که حالا دارد آنرا پس میگیرد . یعنی در حقیقت ما نفت خود را به رایگان داده ایم . تفاوت ما با شیوخ عرب و کشورهای

همسایه همین است.

شما سناتورها و نمایندگان مجلسین چطور زیر بار میروید که کنسرسیوم نفتی خلاف قوانین کشوری ما، دولتی در دولت ایجاد کند و یک وزیر دارائی دست نشانده هرچه دلش میخواید بکند و اولیای امور و مقامات مملکتی خواهی خواهی مجبور به اطاعت از او باشند (سناتورها- چرا اهانت میکنید؟)

دیوان بیگی- شما را به ائمه اطهار قسم میدهم آیا هیچکدام تان روی عقیده و رضای خاطر به این قرارداد رأی میدهید؟ (عده ای از سناتورها- بلی، بلی)

شما گفتید من هم باور کردم. آقایان دکتر امینی و سهام السلطان بیات قرارداد نفتی کنسرسیوم را نخوانده امضا کرده اند چون هیچکدام شان انگلیسی نمیدانند (وزیر دارائی- نسخه فارسی ضمیمه آن است. انگلیسی من از شما بهتر است).

دیوان بیگی- واقعاً هیچ چی نمیدانید، زیرا نسخه انگلیسی معتبر است. بهرحال من نمیدانم این قرارداد را که با زور و فشار و بدون رعایت قوانین جاریه به تصویب مجلس میرسانید تا کی دوام خواهد داشت؟ بخدا قسم ولو آنکه دُرّ به این پاشنه هم بگردد ملت ایران برای این قرارداد ارزشی قائل نیست و بهیچوجه خود را مسئول تعهدات ناشی از آن نمیداند. امیدوارم سناتورهای محترم راضی نشوند حال که از چاله درآمده ایم به چاه بیفتیم.

مهندس شریف امامی در مخالفت چنین گفت:

موقعی که اعلامیه دولت را راجع به توافق درباره نفت خواندم از اینکه مسئله نفت حل شده خوشحال شدم ولی بعد از دقت در متن اعلامیه دریافتم که قبل از تنظیم قرارداد نمیتوان اظهار نظر کرد. تنها اظهار نظر در باره غرامت بود که مایه تعجب و تحیر گردید. نامه ای به آقای وزیر دارائی نوشته و اعتراض کردم و انتظار داشتم که مطالب آن مورد توجه قرار گیرد.

آنها باید بدانند که ملت ایران خواب نیست و هرقدر در فقر و تنگدستی باشد حاضر نیست بلا شرط تسلیم شود و قراردادی به بندد که دم خروس از آن بیرون باشد. باید در قرارداد جدید پیشنهادهاتی را که طی چند سال اخیر میشد و امتیازاتی برای ما قائل بودند در این قرارداد رعایت میشد.

متأسفانه با امضای قرارداد معلوم شد که بکلی یک طرفه است و اگر قیودی در آن هست برای محدود کردن منافع ملت ایران میباشد و اگر شرایطی هم در

قرارداد ۱۹۳۳ بوده اسقاط شده بمنظور بازگذاشتن دست کنسرسیوم و تأمین منافع بیشتر برای آنها.. تعجب کردم چطور آقای وزیر دارائی چنین قراردادی را امضا کرده اند؟ من میخواستم عاقدین قرارداد را آگاه کنم که مردم این مملکت بیدار و هوشیارند و میدانند این قرارداد تحت چه شرایطی منعقد شده است و از ایشان خواستارم که بنام حفظ منافع و مصالح عالیه مردم این کشور از طریق مذاکره با نمایندگان کنسرسیوم پیشنهادهاتی را که به ایشان داده ام در قرارداد بکنجانند.

گرچه همکاران محترم خصوصاً سناتور لسانی با دقت و موشکافی مطالب را یادآور شده اند ولی نکاتی را هم بنده یادآور میشوم. من بطور کلی طرفدار حل مسئله نفت بطور مسالمت آمیز هستم و از متصدیان امر خواستارم که با دقت و حوصله این بار سنگین را بمقصد برسانند چون میدانم که فقر عمومی سراسر کشور را فرا گرفته و باید با نقشه صحیح از منابع کشور بهره برداری شود. مسلماً نفت را باید به بازارهای دنیا برد و فروخت و منافع حاصله از آنرا صرف توسعه کشاورزی و صنعت کشور کرد که مردم بهره مند گردند.

من با این دولت از روز اول تا بحال مخالف بوده و بهیچیک از لوايح دولت رأی نداده ام و مخالفتم هم اصولی است. صریحاً میگویم اگر قرارداد نفتی با کنسرسیوم خالی از عیب و نقص بود با اینکه با این دولت مخالفم به آن رأی موافق میدادم ولی با قراردادی که مطالعه کردم با آن مخالف هستم. باید وزیر دارائی کارشناسان خارجی را مورد مشاوره قرار میداد تا با کارشناسان داخلی همکاری میکردند و منافع ایران از هرجهت تأمین میشد. ما میدانیم که کمپانیهای نفتی تاجر هستند و دنبال منافع خود میباشند ولی ما باید منافع خودمان را در نظر بگیریم ولی میدانم که آقای وزیر دارائی نه تنها از مشاورین خارجی استفاده نکرده بلکه از مشاورین داخلی هم آنطوریکه لازم بوده استفاده ننموده اند. باید کلیه قراردادهای کشورهای مشابه بررسی میشد.

باکمال صراحت میگویم بعکس گفته وزیر دارائی قرارداد فعلی نه تنها بهترین و عالی ترین قرارداد نفتی نیست بلکه اگر از همه بدتر نباشد در ردیف بدترین آنها است. حتی از جهاتی نامساعدتر از قراردادهای با دولتهای عربی در خلیج فارس میباشد.

مهندس شریف امامی پس از مقایسه قرارداد کنسرسیوم با قراردادهای سابق

نفتی و قراردادهای کشورهای همجوار گفت با این قرارداد شرکت ملی نفت ایران (شیر بی یال و دم) است که فقط به کارهای غیر صنعتی میپردازد. وظایفش اداره خواربار و تالار غذاخوری و تهیه آب و برق و رفاه اجتماعی میباشد.

من تعجب میکنم که چرا رقم گزاف خسارت و غرامت را که ۱۴۳ میلیون لیره میباشد قبول کرده اید؟ آقای وزیر دارائی گفته اند شرکت سابق مرده است چه چیز از این عجیب تر است که این مرده امضای خود را به کنار امضای وزیر دارائی در ذیل حکم محکومیت ما به پرداخت غرامت گذاشته است.

با اینکه با این دولت و این قرارداد مخالفم پیشنهادات خود را در ۱۶ ماده تقدیم میدارم و امیدوارم که مورد توجه دولت قرار گیرد.

مخالف دیگر دکتر محمود حسابی بود که بعلمت کسالت در جلسه شرکت نمیکرد ولی آنروز برای ایراد دلائل مخالفت خود با چرخ دستی وارد تالار جلسه علنی شد و گفت چون نمیتواند پشت تریبون برود از سناتور لسانی خواهش میکند که متن نطق ایشان خوانده شود. ضمن مطالب خود چنین یادآورد شده بود:

با ترتیبی که در قرارداد داده شده یعنی اختیار تام برای مدتی طولانی به شرکتهای خارجی اجازه استخراج و صدور داده میشود و همچنین سلب اختیار از دولت ایران که مالک اصلی این منابع میباشد شده است. این درست خلاف همان اصل ملی شدن است.

نفتی ها دولت را هم در تنگنا گذارده اند تا مجبور به عقد قراردادی شود که ظاهراً به میل دولت هم نیست و باید دولت در این قرارداد تجدید نظر کند.

همکاران بنده مضار مادی و معنوی این قرارداد را قبلاً گفتند ولی من صریحاً میگویم که به سهولت داریم منابع نفتی خود را تسلیم خارجیها میکنیم و هم غرامت کامل العیار میپردازیم و هم در حقیقت حیثیت خود را از دست میدهیم که این بکلی خلاف مصالح ملی است. در اینجا روی سختم با آمریکائیهها است. شما که از پیشرفت کمونیزم در دنیا وحشت دارید آیا نمیدانید که همین طمع ورزیهای شرکتهای نفتی زمینه پیشرفت کمونیزم را فراهم تر و مساعدتر میکند و در حقیقت شما دارید در تاریکی راه میروید.

چندین چراغ دارد و بیراهه میرود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش



آیت‌الله بهبهانی و فرزندش
آقا جعفر بهبهانی در واقعه
۲۸ مرداد به نفع شاه اقدام کردند .
بعدها روابط شاه و آیت الله تیره شد .



محمد درخشش

در مجلس شورایی ملی به شدت با قرارداد نفتی
کنسرسیوم مخالفت کرد . بعدها وزیر دولت
دکتر امینی شد که عاقد قرارداد بود .

قرارداد نفتی کنسرسیوم و برکناری استادان دانشگاه

وقتی دولت زاهدی قرارداد کنسرسیوم را به مجلس شورایی تقدیم کرد این امر مواجه با اعتراض عده ای از شخصیت های طرفدار دکتر مصدق شد که نامه زیر را به مجلسین نوشتند :

مقام مقدس مجلسین شوری و سنا

شرکت سابق نفت به استناد امتیاز نامه باطلی که با دسائس و توسل به وسائل غیر قانونی بدست آورده بود قریب نیم قرن تمام بر همه امور و منابع کشور ما دست انداخته و سال های متمادی در قبال خواسته های ملت ایران با تمام قوا و قدرت خود ایجاد موانع و مشکلات نموده و با کمک و دستیاری عوامل داخلی، مردم کشور را از وصول به حقوق حقه خود باز داشت.

حکومت و دستگاه دولتی و سیاست اقتصادی کشور بعمل و صرفه او تشکیل و تنظیم می شد. منابع و سرمایه های کشور در ید قدرت خارجی بود، از فرهنگ و بهداشت اثری نبود و شرکت نامبرده بزرگترین و مؤثرترین عامل و مجری تمام این جنایات بود و برای این که ملت ایران بیدار و هوشیار نشود و از استعداد و ثروت بی نظیر خود آگاه نگردد و حق مشروع و مسلم خود را نذرآهد، قریب ۵۰ سال استعمار طلبان و ایادی و عمال آنان شب و روز کوشیدند و بساط

دیکتاتوری بر پا کردند، مشروطیت را خاموش ساختند تا سرانجام ملت را فرسوده و خسته و مانده و مایوس و معدوم سازند و تمام این جنایات که به دست شرکت سابق نفت انجام می شد مورد تصدیق و اعتراف دستگاه انگلستان نیز قرار گرفته و صریحاً به آن اشاره نموده اند. ولی خواست خداوند متعال و اوضاع زمان و حوادث جهان و بیداری و هوشیاری ملت ایران و مردم رنج دیده این سامان ادامه نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد و چون دانسته و فهمیده بود که موجب تمام این گرفتاری ها و علل همه این عقب افتادگی ها همین سیاست استعماری و شوم و تسلط بیگانه بر منابع نفت خیز اوست، به این نتیجه رسید که ریشه نفوذ اجنبی را از بین باید ببرد. این بود که آن قدر مبارزه کرد تا بالاخره با همت مردانه نمایندگان اراده خود را مبنی بر ملی شدن نفت در سراسر کشور عملی ساخت و طومار اعمال شرکت سابق و عمال و ایادی و سیاست حامی او را در نوردید. این پیروزی درخشان ملت ایران در جهان متمدن با احترام زیاد یاد شد و جراید آزادیخواه دنیا عمل ملت مبارز ایران را ستودند و در قبال رشد ملی ایران سر تعظیم و تکریم فرود آوردند و آنرا سرمشق و هادی خود قرار دادند. پس از این جریان پیروزی های دیگری که نتیجه و ثمره نیم قرن فعالیت و زحمت مردم این کشور بود نصیب ملت ایران گردید. از قبیل خلع ید، تعطیل شبکه های نفوذ بیگانه در سراسر کشور، عقیم ماندن عمل و محکوم شدن حریف در شورای امنیت، تأیید حقانیت ایران در دادگاه بین المللی لاهه، محکومیت شرکت سابق در محکمه ونیز، توکیو و در داخله کشور، اتحاد و اتفاق و صمیمیت بی آرایش مردم برای پیشرفت کلیه نقشه های ملی بطوری که عموم رادمردان و زنان این کشور سه سال به هر گونه مشقت و سختی تن در دادند و تسلیم زر و زور نشدند و برای ساختن يك ایران آباد و آزاد حتی از جان و مال خود هم گذشتند و با مبارزات مقدس و دلیرانه خود بمنظور حفظ استقلال وطن و قطع ایادی بیگانه و اعتلاء نام ایران از هیچگونه فداکاری و جانبازی دریغ نکردند و علیرغم تمایلات و تحریکات عمال اجنبی ریشه استعمار را قطع و خشک کردند. اما در این سه سال سیاست استعماری خارجی هم دست از تحریک و فساد خود برنداشت و با اینکه پنجه او از هر طرف قطع شده بود باز هم به انواع و اقسام کارشکنی ها و آتش افروزیها دست زد تا وضع میهن ما را بر هم زند و حکومتی بر سر کار آورند که

در قبال فشارهای اقتصادی و تضییقات مالی که بر ما وارد آورده و می آورند ناچار به تسلیم و تمکین شود. بارزترین شاهد این مدعا وقایع ۳۰ تیر بود که در این جریان خونین ملت با خون خود به مظهر نهضت ملی ایران رأی اعتماد داد و ثابت کرد که اراده ملت مافوق تمام اراده هاست.

بعد از این کارشکنی ها و تضییقات و ایجاد مشکلات داخلی و خارجی اعم از مالی و سیاسی دولت ایران با استظهار بصف متحد و متفق ملت رشید و دلیر در راه حصول آرزوهای ملی و اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت با کمال سرسختی کوشید و ملت هم در مقابل تمام محرومیت ها و فشارهای گوناگون ایستاد و بر ثبات و پایداری خود افزود و به جلو رفت. اما حریف ضریب خورده و کهنه کار از پای ننشست و با پیش درآمد وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ بالاخره جریان تأسف آور ۲۸ مرداد ۳۲ که همه از عوامل تشکیل دهنده آن اطلاع دارید دولت ملی را از فعالیت و خدمت باز داشته و دولتی دیگر بر سر کار آمد و با تشکیل مجلس دلخواه به مقاصد و آمال خود و ادامه وضع و ترتیب سابق نائل آمدند. سیاست های خارجی اگر ملت ایران را از پای در نیاورده بودند نفت ایران تحت شرایط عادلانه و آبرومندی که هم حق حاکمیت ایران رعایت می گردید و هم دنیای آزاد بهره مند می شد به بازارها سرازیر میشد بطوری که دولت مکزیک نیز با تمام کارشکنی های خارجی در این راه توفیق یافت. اکنون درست يك سال از این جریان می گذرد و تمام زحمات و محرومیتها و خدمات و قربانیهای ملت ایران در راه حصول حق ملی را می خواهند بر باد دهند. هیچ وقت وضع کشور ما به این اندازه اسف انگیز و دلخراش نبود. آزادی عمل جز برای اشخاصی که با دریافت دستمزد ناچیزی درصد تأمین منافع استعماری می باشند وجود ندارد.

تمام روزنامه های مخالف دولت در توقیف و چاپخانه ها تحت کنترل شدید و روزنامه های مجاز هم تحت سانسور شدید میباشند و انواع و اقسام فشار و تضییقات برای ملیون و آزادیخواهان و شکنجه های وحشیانه برای مبارزان راه حقیقت و آزادی وجود دارد و اکثر زعمای قوم که مورد علاقه و تکریم ملتند یا در گوشه زندان و اختفاء بسر می برند و یا تحت نظر مأمورین انتظامی می باشند و مطلقاً آزادی عمل ندارند. منظور غائی و اصلی از تمام این اعمال خلاف قانون همانا انجام قراردادی برای نفت ایران و تثبیت اوضاع و احوال سابق و بالاخره اقدام به

عملیاتی است که مابین با حیثیت و استقلال و آزادی ملی است. همین چند روز قبل منظور خود را با تنظیم اعلامیه مشترک با کنسرسیوم عملی کرده و امید دارند با اوضاع و احوالی که ایجاد کرده اند به مقصود نهائی خود برسند. بنابراین توجه داشته باشید که اعلامیه دولت در چنین شرایط و اوضاع و احوالی صادر شده و مفاد آن که خبر از انجام قرارداد بعدی می دهد بکلی مخالف و مابین با قوانین ملی شدن صنعت نفت و برخلاف استقلال و مصالح کشور ایران است. زیرا قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مصوب ۲۹ اسفند و همچنین ماده ۱ و ۲ اساسنامه شرکت ملی نفت که جنبه قانونی دارد صریحاً می گوید که اکتشاف و استخراج و بهره برداری باید در دست دولت باشد و واگذاری آن به شرکت های خارجی (به طوری که در اعلامیه مشترک مندرج است) مخالف با این قانون بوده و نتیجتاً دیگر حق حاکمیتی برای ما باقی نمانده و باز همان جریان شرکت سابق که این بار از همکاری و پشتیبانی دول زورمند دیگر نیز بهره مند خواهد بود بصورت و نحوه شدیدتری تجدید خواهد شد. همچنین طبق اعلامیه صادره (این شرکت ها برطبق قوانین هلند تأسیس می شوند) این موضوع برخلاف قوانین مربوط به نفت و قانون مدنی و قانون تجارت ایران بوده و در واقع ایجاد یک نوع کاپیتولاسیون است که منافی با حق استقلال و حاکمیت ما می باشد و با این ترتیب خواسته اند که شرکت خارجی بوده و از پرداخت مالیات به ایران و رعایت سایر مقررات و قوانین ایران هر وقت بصلاح و صرفه آنها نباشد، خودداری نمایند. موضوع دیگر ارز و تبدیل آن است با ترتیبی که در جراید از قول وزیر دارائی و نماینده دولت ایران نقل شده استقلال اقتصادی و مالی ما را تابع سیاست اقتصادی بانک و خزانه داری انگلیس نموده، بی مناسبت نیست با توجه به جمله تعهد اخلاقی که رئیس هیئت نمایندگی ایران در مصاحبه مطبوعاتی خود راجع به تسهیلات تبدیل لیره به دلار تذکر داده است اشاره به سابقه افزایش قیمت لیره در ایران در زمان جنگ بشود و چون شرکت سابق با کمک دولت های وقت عملیات صنعتی خود را با لیره گران و کارگران ارزان انجام می داد تا از کارگران ایرانی حداکثر استفاده را نموده و لیره مصرفی در ایران را به حداقل ممکن برساند این بود که قیمت لیره انگلیسی را به دو برابر قیمت حقیقی به توسط یکی از وزیران دارائی در ایران تثبیت نمودند و در نتیجه شرکت سابق با

کارگران ارزان استفاده سرشاری برده و در عین حال بنا به سیاست دیرینه خود از عمران و آبادی استان خوزستان جلوگیری بعمل آورده تا همیشه داوطلب کار به قیمت ارزان و شرایط خیلی سهل در اختیار خود داشته باشد. موضوع مهم دیگر مسئله غرامت است که علاوه بر مبلغ هنگفتی که اسماً کنسرسیوم ولی عملاً ملت ایران پرداخت می نماید و در اعلامیه صریحاً مبلغ آن را جرئت نکرده اند اظهار نمایند مبلغی هم بعنوان جریمه ملی کردن صنعت نفت منظور کرده اند و حال آن که تَفَوُّه به این مطلب هم مصلحت نیست و ملی شدن یکی از حقوق مسلم حاکمیت ملی بوده ابداً مستلزم غرامتی برای هیچ کس نیست. در هر حال از نظر حقوقی پس از استحضار از متن و مفاد قرارداد، مطلب تجزیه و تحلیل شده و مضار آن بااطلاع هم میهنان عزیز می رسد و با نظر اجمالی که به اعلامیه ها و مذاکرات و مصاحبه ها و مستخرجات از جرائد این هفته و هفته گذشته شد صریحاً به هموطنان عزیز و به دنیای آزاد اعلام می گردد که با چنین شرایط و اوضاع و احوال که نمونه و شمه ای از آن گفته شد این اعلامیه ها که متعقب به قرارداد است مخالف با قوانین ملی شدن صنعت نفت در ایران و مابین با حق حاکمیت ملی و آزادی و استقلال ما می باشد و هر قراردادی را که با چنین قیود و شروط و کیفیات امضاء و تصویب و مبادله نمایند منبعث و ناشی از اراده ملت ایران نیست و باطل و (كَانَ لَمْ يَكُنْ) و مُلغی الاثر می باشد و برای ملت ایران به هیچ وجه الزام آور نخواهد بود و بهتر است آقایانی که در مجلسین شورا و سنا مستقر شده اند توجه دقیق و عمیقی به این موضوع مهم حیاتی که تماس با استقلال سیاسی و اقتصادی و مالی ملت ایران دارد فرموده و با رد آن در پیشگاه ملت ایران و نسل آتی که صاحب حقیقی این مرز و بوم است خود را سر بلند و روسفید کنند.

از آقایان علماء و روحانیون:

حاج سید رضا فیروز آبادی- آیت الله سید رضا زنجانی- آیت الله سید جعفر غروی- حاج سید محمود طالقانی.

از رجال سیاسی و استادان دانشگاه:

حاج سید جوادی- استاد علامه علی اکبر دهخدا- دکتر عبدالله معظمی استاد دانشگاه و رئیس سابق مجلس شورای ملی- اللهیار صالح وزیر اسبق کشور و سفیر کبیر سابق ایران در واشنگتن- دکتر شمس الدین امیر علانی وزیر اسبق

دادگستری و کشور و سفیر سابق ایران در بروکسل- مخبر فرهمند نماینده سابق مجلس شورای ملی- مهندس حسین شقاقی مدیرکل اسبق راههای ایران و رئیس شورای عالی راه آهن- مهندس بازرگان رئیس سابق هیئت مدیره شرکت ملی نفت و استاد دانشگاه- مهندس عطائی وزیر سابق کشاورزی- مهندس خلیلی رئیس و استاد دانشکده فنی- اصغر پارسا نماینده سابق مجلس- دکتر سبحانی استاد دانشگاه- دکتر بیژن استاد دانشگاه- دکتر جناب استاد دانشگاه- دکتر قریب استاد دانشگاه- دکتر نعمت‌اللهی استاد دانشگاه- نصرت‌الله امینی شهردار سابق تهران- دکتر بختیار معاون سابق وزارت کار- دکتر میربائنی استاد دانشگاه- دانشور رئیس سابق شرکت بیمه ایران- خلیل ملکی- حاج سید مهدی رضوی وکیل دادگستری- حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران و وکیل دادگستری.

نمایندگان احزاب ملی:

دکتر خنجی وکیل دادگستری- گیتی- محمد نخشب.

به دنبال انتشار اعلامیه مزبور، دولت به رئیس دانشگاه تهران دکتر سیاسی دستور داد که ۱۲ تن از استادان دانشگاه که این ورقه را امضاء کرده اند از کار برکنار کند.

دکتر سیاسی در این باره چنین مینویسد: روزی سپهبد زاهدی مرا خواست و ورقه ای را جلوی من گذاشت و گفت اعلیحضرت امر فرموده اند که اینها را از دانشگاه اخراج کنید. اسامی چنین بود:

دکتر معظمی- دکتر سبحانی- مهندس بازرگان- دکتر جناب- دکتر سنجابی- دکتر آلبویه- دکتر نواب- مهندس عطائی- مهندس حسینی- دکتر عابدی- دکتر محمد قریب- مهندس علی انتظام... گفتم اینها چه گناهی کرده اند. نخست وزیر گفت عجب جنابعالی بیایه را نخوانده اید که متن آنرا به من داد وقتی خواندم معلوم شد که امضاء کنندگان قرارداد نفت را به ضرر ایران دانسته و معتقدند که خارجیها دولت مصدق را سرنگون ساخته و دولت دست نشانده خود را سرکار آورده اند.

نخست وزیر گفت اعلیحضرت فوق العاده خشمناکند و اخراج آنها را میخواهند، گفتم اجازه فرمائید تحقیق کنیم شاید بیایه ساختگی باشد. گفت خود

دانید این امر اعلیحضرت است که به جنابعالی ابلاغ کرده ام. امضا کنندگان اعلامیه را به دفتر دانشگاه خواستم و به آنها تاختم و گفتم این چه اعلامیه ای است که امضاء کرده اید؟ هرکدام پاسخی دادند. سخنگوی آنان مهندس بازرگان بود که میگفتند (ما ایرانی هستیم و حق داریم نسبت به یک لایحه که به زیان کشور است اظهار نظر کنیم) گفتم فراموش کنید که ما در دوره مصدق و حتی پیش از آن هم نیستیم که اظهار نظر تا حدی آزاد بود. حال یک دولت قوی و خود کامه با ما سروکار دارد. ممکن است تمام زحماتی که مدت ۱۲ سال برای استقلال دانشگاه کشیده ایم از بین برود. بعلاوه شما تنها در باره لایحه اظهار نظر نکرده اید بلکه در مورد شاه و ۲۸ مرداد و نقش خارجیها هم مطالبی نوشته اید. شما حق نداشتید پای دانشگاه را که بیطرف است به میان بکشید. آنها گفتند ما به لحاظ ایرانی بودن اظهار نظر کرده ایم. گفتم ولی عنوان رئیس و استاد دانشگاه را اضافه کرده اید که کار خوبی نکرده اید. اگر یکی دو گروهان نظامی بیایند و دانشگاه را تصرف کنند حرمت دانشگاه از بین میرود. شما پس از شکست مصدق با یک حکومت عادی سروکار ندارید. در پایان یک صورتجلسه تهیه کنید که امضای ما موجب سوء تفاهمی شده در حالیکه قصد اهانت به مقامات بالا را نداشته ایم. این صورتجلسه با زحمت تهیه شد و از همه مهندس بازرگان بیشتر سخت گیری میکرد. آنرا نزد نخست وزیر بردم وقتی دید گفت اینکه جواب امر شاه نمیشود. خودتان شرفیاب شوید. گفتم امر را شما ابلاغ کرده اید جواب را هم خودتان بدهید. دو روز بعد تلفنی مرا خواست و گفت اعلیحضرت ورقه را خوانده و آنرا پرت کرده و گفتند من اخراج آنها را خواسته ام نه این ورقه را... نخست وزیر گفت چاره ای نیست غیر از اخراج آنها گفتم اینها کارمند عادی نیستند که بتوان عذرشان را خواست، اینها متخصص و کم نظیر و بعضی بی نظیرند با از دست دادن آنها قسمتی از کادر آموزشی معطل خواهد ماند. من اگر دستم قطع شود با ابلاغ این استادان موافقت نخواهم کرد. گفت همینطور بعرض برسایم گفتم بلی مختارید.

شنیدم شاه گفته بود دیگر روی دکتر سیاسی را نمیخواهم ببینم. استادان مورد غضب را جعفری وزیر فرهنگ بدون پیشنهاد رئیس دانشگاه برخلاف قانون از دانشگاه اخراج کرد. ولی دکتر اقبال بعد از من که رئیس دانشگاه شد برای

اینکه بین دانشگاهیان وجهه ای پیدا کند با موافقت شاه به استثنای دکتر معظمی همه را به دانشگاه بازگردانید.

بدنبال همین ماجرا صادق سرمد طرحی به مجلس پیشنهاد کرد که شورای دانشگاه سه تن را برای ریاست دانشگاه به دولت پیشنهاد که یکی از آنها را برای ریاست دانشگاه برمیگزیند که مورد تصویب قرار گرفت و اضافه شد که هیچکس نمیتواند بیش از دو دوره رئیس دانشگاه شود.

دکتر جهانشاه صالح و دکتر محمود حسابی از این قانون خیلی خوشحال بودند ولی دکتر اقبال به این سمت برگزیده شد.

این استادان اخراجی شرکتی بنام (یاد) تشکیل دادند که سالهای سال به کارهای آزاد پرداخت و از این راه نیز درآمدی داشتند.
نام مهندس حسینی در میان امضاء کنندگان دیده نمیشود که از قرار معلوم در بازداشت بوده است.

روزنامه جبهه چاپ لندن نوشت (بعد از کودتای ۲۸ مرداد مهندس حسینی در حرم حضرت معصومه متحصن گردید ولی مأمورین انتظامی با توجه به سکوت آیةالله بروجردی رعایت حرمت مکان را نکرده و او را بازداشت نمودند).

مهندس بازرگان گفت حکم انتظار خدمت ما به امضای جعفری وزیر فرهنگ صادر شد. به این صورت که وقتی خواستم برای امضای دفتر بروم يك سرگرد پرسید آیا امضای شما زیر اعلامیه چاپی بود؟ گفتم درست است و بعد از من امضاء گرفت و سه روز بعد به فرمانداری نظامی احضار و مورد بازجوئی کتبی قرار گرفتم. دوران انتظار خدمت ۶ یا ۷ ماه طول کشید برای تأمین معاش (شرکت یاد) را تأسیس کردیم که (عنوان اختصاری یازده استاد دانشگاه بود).

دکتر عبده مینویسد :

به عقیده نگارنده هرگونه قراردادی که بعد از ملی کردن صنعت نفت منعقد شده باشد و به موجب آن اکتشاف و تصفیه و به طور کلی بهره برداری به

دیگری واگذار گردد بدون اینکه نظارت حقیقی آن در دست دولت باشد با اصول قانون ملی کردن صنعت نفت مغایرت دارد. به طریق اولی قرارداد نفتی کنسرسیون مغایر با اصل ملی شدن می باشد. اظهار نظر نگارنده به خاطر این بود که نظریه يك حقوقدان ایرانی در مورد اعتبار قرارداد شرکت نفت با شرکت امینیکو برای ارائه در دادگاه لاهه یا اطاق بازرگانی بین المللی مورد نیاز شرکت نفت بود.



اردشیر زاهدی

از جریان ۲۵ و ۲۸ مرداد و نخست وزیری پدرش پرده برمی دارد. میگویند در تلگراف به رم برای مراجعت شاه به کشور اردشیر نقش مهمی داشته است.



دکتر محمد یکانه

در کنفرانس نفتی لندن اعلام کرد قرارداد کنسرسیون نتوانست هدفهای ملی شدن نفت را تأمین کند ولی در پاره ای موارد به سود ایران بود

چگونگی برکناری زاهدی از نخست وزیری

وقتی سپهبد زاهدی قدرت را در دست گرفت چون شاه را برای بازگشت به کشور دعوت کرده بود میکوشید امور کشور را شخصاً اداره کند. بهمین جهت شاه و درباریها در کارها زیاد دخالت نداشتند. به تدریج سروصدا علیه دولت زاهدی بلند شد. کاشانی و اعضای سابق جبهه ملی از قبیل مکی و بقائی و حائری زاده در قضیه نفت با دولت در افتادند. طرفداران دکتر مصدق نیز به دولت حمله میکردند. دولت زاهدی با اجرای قانون حکومت نظامی شروع به توقیف روزنامه ها کرد. از جمله روزنامه صبح امروز را که ناشر آن نگارنده بود توقیف نمود. جریان چنین بود که این روزنامه هر روز صبح منتشر میشد و هنگام طرح قرارداد کنسرسیونم نطقهای موافق و مخالف را منتشر میساخت. همه روزه در صفحه اول روزنامه يك کاریکاتور به چاپ میرسید که مبتکر آن دکتر جمشید وحیدی بود. روزیکه هندرسن سفیر آمریکا به علت تغییر مأموریت از ایران میرفت کاریکاتوری از او تهیه کرده بود که عده ای با لباسهای رسمی پای پله کان هواپیما اجتماع کرده و این شعر را زمزمه میکردند:

رفت از برمن آنکه مرامونس جان بود

دیگر به چه امید در این شهر توان بود

انتشار این کاریکاتور خشم دولتی ها را برانگیخت و دستور توقیف روزنامه داده شد. روزنامه صبح امروز مدتها در توقیف بود تا هنگام تأسیس حزب ملیون و نخست وزیری دکتر اقبال مجدداً انتشار خود را آغاز کرد.

قدرت حکومت زاهدی، او و اطرافیانش را چنان مغرور ساخته بود که تصور نمیکردند به زودی دولت برکنار شود. طرفداران دولت نیز به اعمال نفوذ در دستگاهها پرداخته و زمزمه فساد در وزارتخانه ها به گوش می رسید و اتهاماتی زده میشد. همین جریانات موجب شده بود که به تدریج گفته شود دولت زاهدی برکنار میگردد. با وجود مجلسی که در زمان نخست وزیری زاهدی تشکیل شده بود شاید دادن رأی عدم اعتماد مشکل بود به همین جهت راه حل، استعفاي نخست وزیر بود که شاه با یافتن قدرت در این باره اقدام کرد.

ملکه ثریا مینویسد: يك روز در کاخ مرمر در حضور شاه چای میخوردیم. سپهبد زاهدی هم حضور داشت. زاهدی به شاه گفت (اعلیحضرتا من دیگر تاب بار سنگین امور اداری را ندارم. استدعا میکنم اجازه فرمائید به استراحت و معالجه در خارج از کشور بپردازم. دوست دارم مدتی در سویس باشم.) شاه گفت متأسفم که این را میشنوم. اما فکر میکنم به خاطر سلامت خود به مدتی استراحت و معالجه در خارج از کشور نیازمند باشید.

حقیقت اینست که در این گونه موارد اغلب شاه بنا بر مقتضیاتی قبلاً از نخست وزیر پیشین میخواست استعفا کند ولی این بار وسیله اسدالله علم به زاهدی پیغام داده بود که استعفا دادنش به صلاح است. شاه پس از بازگشت از مسافرت طولانی به خارج از کشور متوجه شده بود که فساد و رشوه خواری و پارتی بازی و واسطه تراشی در کار مملکت بیداد میکند. حتی شایع بود که بعضی از وزراء رشوه های کلانی برای واگذاری کارها به شرکتهای گوناگون خارجی، دریافت کرده بودند. خود زاهدی هم متهم شده بود که پس از ماجرای کنار گذاشتن مصدق میزان حساب بانکی او از ششصد هزار دلار تجاوز کرده، همچنین اغلب بستگان و آشنایان خود را به مقامات حساس گمارده است. گذشته از اینها شاه برای کنار گذاردن زاهدی دلیل مهم شخصی داشت. وی تصور میکرد که زاهدی چشم طمع به تاج و تخت دوخته و به خاطر موقعیت ویژه ای که دارد میتواند همواره خطر بزرگی برای شاه ایجاد کند. وقتی افرادی مثل زاهدی و افسران جوان، محمد رضاشاه و دیگران را بر مسند قدرت میبینند از خود میپرسند چرا آنها در رأس کار نباشند. شاه در آن زمان با اخراج فاروق از مصر هم مواجه بود. به این امر توجه داشت که موقعیت زاهدی از ناصر هم خیلی بهتر بود. به

هرحال تبعید زاهدی بهترین راه برای جلوگیری از خطر بود. زاهدی پس از آن تبعید هرگز تا پایان عمر که از بهترین شرایط سلطنت محمد رضا شاه بود به ایران بازنگشت. پس از او علاء محلل همیشگی به جای وی نشست. او پیرتر و ناتوان تر از آن بود که مردم و مملکت را به شوروشوق و حرکت وا دارد.

دکتر باهری می گفت که علم به او گفته بود روزیکه به امر اعلیحضرت به شمال سفر کرد تا با سپهبد زاهدی نخست وزیر که در شمال به سر میبرد امر اعلیحضرت را برای استعفا ابلاغ کند سپهبد زاهدی گفته بود به عرضشان برسانید که من نخست وزیری هستم که با (تانک) آمده و باید با (توپ) بروم. ولی علم، زاهدی را از هرگونه اقدام تند و مقاومت در مقابل فرمان شاه برحذر داشته و راضی به استعفا نمود که بعداً با سمت سفیر و تصدی دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به سویس رفت و در همان سمت درگذشت.

مهندس اصفی میگفت من رئیس کشاورزی گرگان بودم که فرماندار پیغام داد چون زاهدی نخست وزیر با قطار به گرگان می آید به استقبال او برویم. وقتی همه آماده شدیم معلوم شد علم خود را به نخست وزیر رسانیده و ماجرای استعفا را مطرح کرده و دیگر سپهبد زاهدی دیداری از رؤسای ادارات نداشت زیرا از آن ساعت دیگر خود را نخست وزیر نمیدانست.

رضا کی نژاد از محارم سپهبد زاهدی در باره کناره گیری او به نویسنده کتاب چنین گفت:

وقتی بین شاه و زاهدی اختلاف درگرفت. آمریکائیاها به زاهدی فشار می آوردند که بودجه وزارت جنگ را بالا ببرد و قسمت زیادی از اعتبارات را به خرید اسلحه اختصاص دهد ولی زاهدی مخالف بود و میگفت هنوز که عایدات نفت زیاد نیست و نمیتوانیم از مردم هم مالیات بگیریم و بهتر است این کار به تأخیر بیفتد. آمریکائیاها به اعلیحضرت فشار آوردند و ایشان گفتند من زاهدی را متقاعد میکنم. زاهدی در پاسخ میگفت من امنیت مملکت را تأمین میکنم و احتیاج به خرید اسلحه جدید و افزایش بودجه وزارت جنگ نیست. سرانجام به دستور شاه

سرلشکر هدایت وزیر جنگ و سرلشکر باتمانقلیچ رئیس ستاد بودجه وزارت جنگ را نزد شاه بردند. وقتی زاهدی از جریان مطلع شد یکسر به دربار رفت و خود را به اطاق شاه رسانید. به تیمسار هدایت و تیمسار باتمانقلیچ گفت از اطاق بیرون بروید، مطالب محرمانه ای دارم. وقتی آنها از اطاق خارج شدند زاهدی گفت من چون برای مملکت و شاه کار میکنم این کار صلاح نیست و اگر اعلیحضرت اصرار دارید من استعفا میکنم تا دیگری بیاید که این تقاضای آمریکائیا را انجام بدهد.

تقریباً چند روز به عید مانده بود که تیمسار زاهدی به من گفت باید با هم به رامسر برویم. حسن کاشانیان نماینده مجلس هم همراه ما بود. پس از عبور از چالوس تیمسار به راننده گفت کاشانیان را همراه ببرید ولی من و کی نژاد مقداری راه پیمائی کرده به شما ملحق خواهیم شد.

وقتی از اتومبیل پیاده شدیم زاهدی گفت آمریکائیا خیلی فشار می آورند که بودجه وزارت جنگ را بالا ببریم ولی من قبول نکردم. شاه زیاد به درخواست آمریکائیا اهمیت میدهد. وقتی شاه خیلی اصرار کرد که بودجه وزارت جنگ زیاد شود گفتم من با آمریکائیا صحبت میکنم که آنها کمک مالی بکنند تا بتوانیم این کار را انجام بدهیم. ولی شاه گفت اگر روسها بفهمند خوب نیست. گفتم اگر آمریکائیا به عنوان کمک پولی بدهند حرفی نیست و در غیر اینصورت من مخالفم و استعفا میدهم. روز ۷ فروردین بود که در اطاق تیمسار داشتیم تخته نرد بازی میکردیم. امیر اسدالله علم آمد و گفت عرضی خصوصی دارم و به دنبال آن گفت اعلیحضرت استعفای شما را پذیرفته اند. زاهدی گفت به جهنم.... هر کاری که میخواهید بکنید و رفت. طرفداران زاهدی در مجلس از جمله من ناراحت شده میخواستیم در مجلس و رادیو موضوع را مطرح کنیم ولی زاهدی گفت این کار را نکنید که بهانه به دست توده ایها داده خواهد شد.

بعد از استعفای زاهدی به سویس رفتیم. من به ایشان گفتم بعد از ۲۸ مرداد چرا قبول کردید که شاه برگردد؟ زاهدی گفت بدون شاه وضع آشفته میشد و هیچکس زیر بار دیگری نمیرفت و من هم زیر بار هیچکس نمیرفتم و جنگ داخلی شروع میشد و وضع ما در همسایگی روسها خیلی خطرناک میشد.

از کی نژاد پرسیدم که مخالفین زاهدی میگویند او در دو مورد (پول و زن) بی

تاب بود. کی نژاد گفت زاهدی مرد رشید و طن پرستی بود به پول هیچ اهمیتی نمیداد. وقتی از نخست وزیری استعفا کرد به بانک بازرگانی دو میلیون تومان بدهکار بود که علیه ایشان اجرائیه صادر شد که اردشیر با کمک شاه این مبلغ را پرداخت کرد و پرونده بسته شد.

گفتم زاهدی خانه بزرگی در حصارک شمیران و خانه بزرگی هم در مترو سویس دارد، وضع او نباید از نظر مالی بد باشد. کی نژاد گفت متأسفانه اسناد بانک بازرگانی را ندارم والا نشان میدادم که او به علت وخرجی ها و کمک به اشخاص چگونه همه ثروت خود را از دست داد. خانه مترو هم پشت قباله نکاح شهناز پهلوی بود که اکنون اردشیر در آن زندگی میکند.

اما در باره زن هرچه بگویند درست است. وقتی سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل بود پزشکان او را از معاشرت با بانوان منع کرده بودند ولی او توجهی نداشت و همین امر به نظر من در فوت او اثر فوری داشت.

عمیدی نوری که به سمت معاون نخست وزیر تعیین شده و در دوران مبارزه و تشکیل دولت زاهدی همکاری نزدیک با او داشت و از محارم زاهدی به شمار میرفت میگفت پس از اینکه زاهدی از کار کنار رفته بود یکروز به دیدارش رفتم. زاهدی گفت بالاخره با تمام زحماتی که برای شاه کشیدم به صورت بدی با من رفتار کرد. کناره گیری من به اجبار بود. وقتی در ۲۸ مرداد بر اوضاع مسلط شدم خارجیا نزد من آمدند و گفتند دیگر لازم نیست شاه را به ایران دعوت کنید، خودتان اداره مملکت را به عهده بگیرید و ما هم به شما کمک میکنیم. ولی من حاضر به قبول این پیشنهاد نشدم. حالا مرا اینطور از کار برکنار میکنند.

عمیدی نوری گفت سپهبد زاهدی اظهار داشت حق با شما بود که به من میگفتید به شاه اعتماد نکنید. وقتی قدرت را به دست گرفت زیر پای همه ما را جارو خواهد کرد. ولی من نسبت به رضاشاه و خانواده پهلوی علاقه قلبی داشتم و نمیتوانستم به سلطنت پهلوی پایان بدهم ولی اینکار شاه به نظر من عواقب وخیمی برای خود او دارد. وقتی با من چنین کرد وای به حال سایرین.

بعضیها معتقدند که اردشیر نقش مهمی در بازگشت شاه داشته و او در

همانوقت پدرش را وادار میکند که تلگراف بازگشت شاه را مخابره کند. روابط اردشیر با شاه همیشه خوب بود. تا مدتی که شهناز دختر شاه را داشت به عنوان عضو خاندان سلطنت بود و وقتی هم از دختر شاه با داشتن يك دختر جدا شد روابطش با شاه بهمان صمیمیت بود. ظاهراً وزیر خارجه و سفیر در انگلستان و آمریکا بود ولی از هر نخست وزیر و صاحب قدرتی اختیارات و امتیازات زیادتیر داشت. خیلی از مقامات را منصوب میکرد. تنها سفیری بود که گزارشات خود را مستقیماً به دفتر مخصوص میفرستاد و بیشترین اعتبارات در اختیار او بود. کراراً هم صحبت از نخست وزیری او میشد ولی کارش با وزارت و سفارت برگزار گردید و در آخرین روزهای سقوط شاه هم بین ایران و آمریکا نقش مهمی برای حفظ سلطنت داشت که کارش به نتیجه نرسید.

سپهبد زاهدی با اینکه چند بار مورد بیمهری قرار گرفته بود معهذا همواره به خاندان پهلوی وفادار مانده بود. دستگیری در اصفهان هم به خاطر کودتا نبود بلکه خارجیها از او نگرانی داشتند و او را به فلسطین بردند و در کمپی که خیلی از رجال نظامی و سیاسی کشورها را بازداشت کرده بودند نگاه داشتند. زاهدی قدرت زیادی در مبارزه با مشکلات داشت.

حسین دها در مجله ره آورد مینویسد:

در سال ۱۳۳۹ سپهبد فضل الله زاهدی را تصادفاً در نیس دیدم. او مریض بود و با کمک پرستار قدم میزد. زاهدی گفت روز ۲۹ مرداد هندرسن سفیر آمریکا صبح زود به دیدار من آمد و گفت از طرف دولتین آمریکا و انگلستان مأموریت دارم که به شما بگویم که ما با مراجعت محمد رضا شاه پهلوی به کشور موافق نیستیم چنانچه خودتان اعلام جمهوری کنید و رسماً ریاست جمهوری را بپذیرید ما شما را به رسمیت خواهیم شناخت. من ۱۲ ساعت مهلت خواستم تا در این باب مطالعه کنم. پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که هرگاه بنا شود من رئیس جمهور بشوم بی تردید محمد رضاشاه و خواهر فتنه انگیزش اشرف مرا راحت نخواهند گذاشت. باید از یکطرف با آنها و از طرف دیگر با ملیون مبارزه نمایم. چه بسا امکان دارد سرلشکر دیگری برخیزد و بخواهد جلو من اقدام کند. بهتر است با خود شاه که امروز کمال احترام و اعتماد را به من دارد بسازم. او

سلطنت کند و من حکومت. به هرحال هندرسن را قانع کردم که لازم است من به محمد رضا شاه تلگراف کنم و او را به تهران دعوت نمایم. او نیز ناچار قبول کرد. البته محرمانه به شما بگویم من محمد رضاشاه را اینطور که امروز میشناسم آنروز نمیشناختم، امروز میفهمم که چقدر بی وفا و بی عاطفه است، هرگاه روزی مثل امروز را پیش بینی میکردم با نظر هندرسن موافقت مینمودم. امروز از عملی که نموده ام پشیمانم لیکن دیگر عمر من گذشته و لبه پرتگاه مرگ هستم.

فریدون هویدا مینویسد: وقتی شاه سپهبد زاهدی را از کار برکنار ساخت اردشیر خیلی آزرده خاطر شد. یکی از دوستانم میگفت اردشیر درحال مستی درحضور چند نفر به شاه دشنام میداد و او را نمک نشناس می نامید و گفت اسنادی علیه شاه دارد که اگر منتشر شود آبرویش برباد خواهد رفت و این اسناد را هم در بانک سویس امانت گذاشته تا در فرصت مناسب از آن استفاده کند. در حالیکه باید بگویم در زمان سرلشگر زاهدی فساد باردیگر در همه جامستولی شده بود و اختناق بخصوص علیه کمونیستها و حزب توده به حد غیرقابل تصور رسیده بود و شاه با دردست گرفتن عنان حکومت کوشید تا خود را از شر زاهدی خلاص کند.

در کتاب (ایران- انقلاب بنام خدا) که توسط کلربریر و پیریلانسه منتشر شده یادآور گردیده است که سپهبد رزم آرا- سپهبد زاهدی- سپهبد تیمور بختیار- سپهبد فرسیو و سپهبد کمال هر یک در طرحی شرکت داشتند تا شاه را برکنار کنند.

هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات نفتی با نمایندگان کنسرسیوم



مهندس فتح الله نفیسی



نوری اسفندیاری



دکتر علی امینی



دکتر فؤاد روحانی



دکتر رضا فلاح



مهندس خلیل طالقانی



سهام السلطان بیات



مهندس اتحادیه



علاقه دکتر مصدق به دکتر متین دفتری
دامادش و مخالفت چند تن از اعضای
جبهه ملی با او یکی از علل شکاف در
جبهه ملی بوده است.



مهندس حسینی مشاور نفتی
دکتر مصدق بود و نظرش درباره
پیشنهاد بانک بین الملل موجب
شد که دکتر مصدق از قبول آن
سریاززند. دکتر مصدق به
حسینی خیلی اعتقاد داشت و
می گفت او مرد خداست. درباره
نفت هر موضوعی را که به او
میدادم خالی از تعصب رسیدگی
میکرد و در اختیار می گذاشت.

روابط صمیمانه و خصمانه مصدق- کاشانی- زاهدی

دکتر مصدق و سپهد زاهدی در جریانات سیاسی وضع خاصی داشتند گاهی دوشادوش هم قرار داشته در کارهای سیاسی به یکدیگر کمک میکردند و گاهی چنان در مقابل هم قرار میگرفتند که جان طرف مقابل به خطر می افتاد. در جریان انتخابات، سرلشکر زاهدی ظاهراً به عنوان جلوگیری از مداخله در امر انتخابات و باطناً به عنوان حمایت از دکتر مصدق و یارانش حداکثر کمک را به آنها کرد. وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد سرلشکر زاهدی را به عنوان وزیر کشور معرفی کرد. وزیر کشور در هر کابینه ای نقش مهمی دارد، به خصوص اینکه یک نظامی سرشناس و متهور باشد. امور شهریانی و ژاندارمری و استانداریها و فرمانداریها و شهرداریها را در اختیار دارد و هنگام انتخابات هم عامل مهم موفقیت و شکست هر دولتی میباشد. بنابراین سپردن وزارت کشور به سرلشکر زاهدی نشانه کامل اعتماد مصدق به زاهدی بوده است.

بعداً بین مصدق و زاهدی اختلاف شد. زاهدی از وزارت کشور برکنار گردید و چون مورد اعتماد شاه بود به عنوان سناتور به مجلس سنا رفت و به تدریج در صف مخالفین دکتر مصدق قرار گرفت. مخالفت دکتر مصدق با سرلشکر زاهدی موجب شد که خود به خود او جانشین او برای نخست وزیری گردید و مخالفین مصدق هم گرد او جمع شدند. با بازنشسته کردن گروهی از افسران، سرلشکر زاهدی که در رأس آنها قرار گرفت گام به گام به سوی نخست وزیری پیش میرفت

تا آنجائیکه سیاستهای خارجی و مخالفین داخلی به کمک او رسیدند و روز ۲۸ مرداد با در دست داشتن فرمان نخست وزیری شاه به باشگاه افسران رفت و دکتر مصدق به زندان لشکر ۲ زرهی.

کاشانی که در وقایع ۳۰ تیر میگفت تا دکتر مصدق زنده است هیچکس در این کشور نباید نخست وزیر شود بعد از ۲۸ مرداد گفت سزای نخست وزیر یاغی اعدام است.

از نکات جالب دیگر اینکه باوجود روابط بسیار نزدیک کاشانی و زاهدی که از شهریور ۲۰ بین آنها وجود داشته و هر دو متهم به همکاری با آلمانها شده بودند و همه جا یکدیگر را یاری میکردند، در دولت مصدق نیز زاهدی مورد حمایت آیتالله کاشانی قرار گرفت و یکی از موارد اختلاف کاشانی و مصدق به شمار میرفت. در اوایل حکومت زاهدی به تدریج روابط کاشانی و زاهدی تیره شد و اعلامیه های کاشانی یکی بعد از دیگری علیه زاهدی انتشار مییافت که ناگهان سخنگوی دولت سرهنگ فرزنانگان که وزیر پست و تلگراف هم بود گفت (اخیراً شخص گمنام و ماجراجویی به نام سید ابوالقاسم کاشی به تحریک علیه دولت دست زده و عوام فریبی میکند) که این مطلب روابط آن دو را به شدت تیره ساخت. کاشانی گفت زاهدی با انعقاد قرارداد نفت و برقراری روابط با انگلستان خیانت بزرگی به ملت ایران کرده است.

ناصر نجمی مینویسد:

سرلشکر زاهدی که با دکتر مصدق روابط نزدیکی داشت اقدام به تأسیس جمعیت (آزاد مردان) کرد. من همراه دکتر شروین که پهل ارتباطی بین آیتالله کاشانی و سرلشکر زاهدی بود، در این جلسات شرکت میکردم. در ضیافت نهار منزل حاج عظیمی که آیتالله کاشانی و سرلشکر زاهدی شرکت داشتند جمعی از یاران مصدق هم بودند. دکتر شروین میگفت تیمسار زاهدی به منظور پشتیبانی از آرمان مصدق این جمعیت را تشکیل داده است. بعدها نیز جلساتی در منزل سرلشکر زاهدی و دکتر شروین تشکیل شد. چند بار هم در میدان بهارستان از طرف جمعیت آزاد مردان به نفع دکتر مصدق صحبت کردم. یکبار سرلشکر زاهدی گفت مخالفان بین من و مصدق سوء تفاهمی ایجاد کرده اند در حالیکه

علیه ایشان هیچگونه اقدامی نکرده ام. وقتی سرلشکر زاهدی از وزارت کشور دولت مصدق بر کنار شد و افراد ناراضی ارتش را دور خود جمع کرد نقشه های او روشن شد. جمعیت آزاد مردان هم با کنار رفتن زاهدی رونق خود را از دست داد.

اواخر خرداد سال ۱۳۳۱ موضوع تعقیب زاهدی از طرف دولت اعلام گردید و برای دستگیری او جایزه تعیین شد. سرهنگ پورشریف از افسران طرفدار مصدق از طرف فرمانداری نظامی مأمور دستگیری سرلشکر زاهدی میگردد. او هم یکی از افراد را مأمور میکند تا با لباس مبدل مراقب خانه زاهدی باشد تا وقتی به خانه اش آمد با کلمه رمز او را مطلع سازد. یک شب زاهدی به خانه اش می آید و سرهنگ پورشریف با کلمه رمز مطلع میشود و بلافاصله به خانه زاهدی می آید و او را دستگیر میکند. پس از چند روز بازداشت آزاد شد که در مجلس متحصن گردید. سرهنگ پور شریف بعداً رئیس شهربانی آذربایجان شد.

با بررسی زندگی و فعالیت سیاسی (مصدق- زاهدی- کاشانی) میتوان گفت آنها در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی داشته اند که گاهی هر سه با هم و زمانی هر سه در مقابل هم قرار می گرفتند و سرانجام نیز هر سه تن در آخر عمر با ناکامی هائی زندگی را بدرود گفتند.

حسین مکی در کتاب خاطرات خود مینویسد:

چون سرلشکر زاهدی با رزم آرا مخالف بود و ما در مجلس با رزم آرا مخالفت میکردیم، زاهدی مبارزات اقلیت را میستود. به همین جهت چند بار با زاهدی ملاقات کردم. در انتخابات دوره شانزدهم من و نریمان از طرف جبهه ملی در مسجد سپهسالار مأمور حفظ و حراست صندوقهای آراء شدیم. چون دولتی ها ادامه قرائت آراء را در مسجد سپهسالار جایز ندیدند به عمارت فرهنگستان منتقل ساختند. با کشته شدن هژیر دولت وقت ناگزیر شد که به ابطال انتخابات تهران تن در دهد. ولی دکتر مصدق را به احمد آباد تبعید و حائری زاده و بقائی و مرا هم بازداشت کردند و ما را با قتل هژیر مربوط ساختند. ناگهان سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی شد. سرتیپ ایروانی را به زندان فرستاد و از ما استمالت

کرد. پس از چند روز ما را به اطاق رئیس آگاهی بردند و سرلشگر زاهدی از ما دیدار کرد و گفت مادام که رئیس شهربانی هستم علیه هیچکس پرونده سازی نخواهد شد و حقوق شما هم طبق قانون اساسی محفوظ است. پس از چند ماه مجدداً انتخابات دوره شانزدهم شروع شد. وقتی مداخلات را دیدم به سرلشگر زاهدی تذکر دادم تعدادی از دانشجویان پلیس را مأمور کرد که در حفظ صندوقها خیلی مؤثر بود. اقدام در آزادی ما و تضمین صحت انتخابات برخلاف میل دولت و سیاست خارجی به سود ملت تمام شد.

پس از تشکیل مجلس فشار برای برداشتن زاهدی از ریاست شهربانی زیاد شد و سید مهدی فرخ بجای او تعیین گردید. دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس به تغییر سرلشگر زاهدی اعتراض کرد.

سرلشگر زاهدی تنها کسی بود که با جبهه ملی همکاری میکرد. روزهای ۳ شنبه با مدیران جراید وابسته به جبهه ملی (دکتر فاطمی- احمد ملکی- جلالی نائینی- دکتر بقائی و من) در حصارک نهار میخوردیم. وقتی دکتر مصدق میخواست دولت تشکیل دهد در جلسه مشورتی جبهه ملی همه نظر دادند که زاهدی وزیر کشور شود و مصدق هم پذیرفت. وقتی واقعه ۲۳ تیر پیش آمد مصدق در جلسه هیئت دولت به زاهدی پرخاش کرده که زاهدی میگوید اگر جلوگیری نمیشد مجلس اشغال میکردید و انقلاب خونینی به راه میافتاد. با این طرز زاهدی از مصدق دلتنگ شد و کنار رفت.

از مصطفی کاشانی خواستم که از پدرش و دکتر مصدق بخواهد که بین مصدق و زاهدی را اصلاح کند. او هم اقدام کرد و به من نوشت که به دکتر مصدق گفته مکی در آبادان مشغول انجام کارهاست و اعتقاد دارد که زاهدی تغییر نکند ولی مصدق میگوید روی وقایع ۲۳ تیر عوض شده است.

آیه الله کاشانی هم یا نخواست یا نتوانست که روابط مصدق و کاشانی را التیام دهد. زاهدی سناتور شد و در مقام مخالفت با مصدق برآمد. بنا بر اشاره مصدق مجلس سنا منحل شد و زاهدی بی شغل ماند. دکتر مصدق که بسیار کینه توز بود همیشه کارهایی میکرد که بیشتر موجب تحریک زاهدی به مخالفت میکردید. به وارن رئیس اصل ۴ فشار آورد که اردشیر زاهدی را بر کنار کند و او هم ناچار به قبول آن شد و مخالفت زاهدی را تشدید کرد. سرانجام مصدق دستور توقیف

زاهدی را داد .

وقتی در زندان بود اردشیر به دیدار من در مجله خواندنیها آمد و گفت هیچکس اجازه ملاقات با سرلشگر زاهدی را ندارد . وسیله دکتر معظمی به دکتر مصدق پیغام دادم که اگر اجازه ندهید چون رئیس کمیسیون عرایض مجلس هستم همراه دادستان کل به زندان و به دیدار زاهدی میروم . مصدق گفت به رئیس شهربانی دستور میدهم که موجبات ملاقات زاهدی و مکی را در زندان فراهم کند . به اطاق سرتیپ افشارطوس رفتم . در همان اطاقی که چندی پیش با زاهدی دیدار داشتم . یادم آمد که (روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد) چندی پیش زاهدی را همینجا دیدم حالا میخواهم به طبقه زیر به زندان برای دیدن او بروم . همراه صادق نراقی و افسری نزد زاهدی رفتیم . روی تختش دراز کشیده بود و گفت اگر تا چند روز دیگر آزاد نشود از بیماری حتماً تلف خواهد شد . پس از چهل دقیقه گفتگو با دیده بوسی از اطاق خارج شدیم . بعد از نهم اسفند کمیسیونی از دکتر معظمی - قائم مقام و من برای التیام روابط دربار و دولت از طرف مجلس در جلسه خصوصی انتخاب شدند که به ما مأموریت داده شد در باره آزادی زندانیان سیاسی بخصوص زاهدی و جمال امامی و عده ای دیگر صحبت کنیم . وقتی به دیدار دکتر مصدق رفتیم من این شعر را خواندم (سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت - حکمش رسد ولیکن حدی بود جفارا) . همان روز زاهدی و جمال امامی و دیگران آزاد شدند . بعد از ۲۸ مرداد با شاه و زاهدی دیدار داشتم و به زاهدی گفتم توقیف دکتر مصدق خلاف قانون محاکمه وزراء میباشد . از این ملاقات استنباط کردم که طرز تفکر زاهدی موافق اصول نیست و نمیتوان با او همکاری کرد .

سه هفته بعد از نخست وزیری زاهدی با پادرمیانی دوستان در حصارک با او نهار خوردم . اردشیر - حسن کاشانیان - صادق نراقی - رحمت اتابکی - امیرانی - دکتر پیرنیا پسر مشیرالدوله حضور داشتند . راجع به محاکمه دکتر مصدق گفتم که دادستان نظامی برای او تقاضای اعدام کرده است . زاهدی گفت که البته باید اعدام شود . گفتم (کسی که بتواند مصدق را اعدام کند هنوز از شکم مادر متولد نشده است) به شدت اعتراض کردم و میز نهارخوری بهم خورد . زاهدی مرا بوسید و گفت این موضوع باشد برای بعد ...

روابط من با زاهدی تیره شد و بعنوان رئیس کمیسیون عرایض مجلس در باره کشته شدن سه دانشجو علیه زاهدی اعلام جرم کردم که مجلس هفدهم هم منحل گردید.



دکتر مصدق زاهدی را وزیر کشور کابینه نمود بعد دستور بازداشت او را داد

سپهبد زاهدی در مخفیگاه فرمان نخست وزیری گرفت و به باشگاه افسران رفت و دکتر مصدق را توقیف نمود



آیت الله کاشانی گاهی در کنار مصدق و زاهدی، زمانی در صف مخالف آنها...

تقریرات دکتر مصدق

سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق مینویسد: دکتر مصدق اول مرا به عنوان وکیل تسخیری قبول نداشت ولی چون در طول محاکمه اعتماد او را جلب کردم با اینکه روزهای اول میگفت این وکیل را قبول ندارم از احمد آباد طی نامه کتبی خدمات مرا تقدیر کرده است. سرهنگ بزرگمهر قسمتی از گفته های مصدق را به عنوان تقریرات دکتر مصدق توسط ایرج افشار در مجله آینده منتشر ساخته که قسمت هائی از آن چنین است:

مادر من پس از فوت پدرم به عقد میرزا فضل الله خان وکیل الملك منشی مخصوص مظفرالدین شاه درآمد که پدر حشمت الدوله والاتبار میباشد. همچنین ثقةالدوله دیبا از مادر با من یکی و از پدر با حشمت الدوله یکی است. پدر من میرزا هدایت وزیر دفتر و دائی من عبدالحسین فرمانفرما بود. ظهیرالاسلام برادر خانم من میباشد.

محمد علیشاه پس از بمباران مجلس تصمیم گرفت مجلس دیگری به نام دارالشورای کبری برپا کند و دستخطی هم برای من صادر کرد. مشیرالدوله صدراعظم مجلس را افتتاح و نظام الملك را به ریاست منصوب ساخت ولی من فقط يك جلسه در آن مجلس حاضر شدم.

وقتی مستوفی الممالک خواست دولت تشکیل بدهد از من هم دعوت کرد و گفت برای بقیه اعضای کابینه با شما و فروغی مشورت میکنم. نظرتان را بگوئید؛ گفتم بهتر است مشیرالدوله را هم وارد کنید. چون رقیب او بود و خلاف میلش، گفت شما صحبت کنید. وقتی با مشیرالدوله صحبت کردم گفت این آقا در دوره

چهارم از طرف مردم به وکالت تهران انتخاب شد و گفت انتخابات غلط است و به مجلس نرفت و میگفت مجلس قانونی نیست ولی حالا وقتی همین مجلس به او ابراز تمایل کرده که نخست وزیر شود قبول کرد. من هم به همین علت در کابینه اش شرکت نکردم. مشیرالدوله و مؤتمن الملک مردمان خوبی بودند هر حرفی میزدند از سر صدق بود.

وقتی والی فارس بودم قوام الملک شیرازی آمد پیش من و میخواست ده هزار تومان چک به من بدهد قبول نکردم و گفتم من برای مملکت خدمت میکنم و محتاج هم نیستم. به جان شما اگر چک را گرفته بودم فوراً در شیراز دستگیرم میکردند. اینها برگه میخواستند که مستمسک شان باشد، خدا میداند پاک ماندن خیلی مشکل است.

وقتی وزیر مالیه شدم میخواستم بدهی سردار منصور رشتی را وصول کنم. مدرس توصیه کرد قبول نکردم قهر کرد. قوام السلطنه به منزل من آمد و گفت مالیات سردار منصور را نکیر، گفتم نمیشود، گفت اینجا مینشینم تا قبول کنید گفتم تشریف داشته باشید. یکروز مشیرالدوله به من پیشنهاد کرد والی آذربایجان شوم قبول نکردم. سردار سپه به خانه من آمد علت امتناع را پرسید گفتم وقتی قوای انتظامی در اختیار شماست والی چکاره است. گفت حکم میدهم سرتیپ شیبانی در اختیار شما باشد و اوامر شما را مثل من اجرا کند. حکم فرستاد قبول کرده به آذربایجان رفتم.

قبل از حرکت، جم کفیل مالیه به من گفت سرپرسی لرن وزیر مختار انگلیس گفته که من انتصاب مصدق را برای ایالت آذربایجان توصیه کردم که از اینحرف خیلی ناراحت شدم. وقتی وزیر خارجه بودم روزی همین وزیر مختار انگلیس مرا به شمیران دعوت کرد و گفت در این صندوقی که می بینید اسناد دو میلیون لیره هست که به مأمورین ایرانی داده ایم بیائید ببینید این اسناد چیست؟ اینها پولهایی بود که خودشان برای پلیس جنوب خرج کرده بودند. گفتم من وزیر خارجه هستم شما میخواهید این اسناد را جلوی من بریزید و بگوئید وزیر خارجه هم دید، به ماچه مربوط است گفت صحیح است. یکبار هم با او دعوایم شد. میخواستیم به جزیره شیخ شعیب و ابوموسی نیرو بفرستیم انگلیسها مخالفت میکردند و میگفتند جزء شیخ نشین شارجه است که مال خودشان کرده بودند.

خیلی مکاتبه شد. یکروز به من گفت چرا اینقدر مکاتبه میکنید، میدانید با کی طرف هستید. گفتم شما هیچ کاری نمیتوانید بکنید فقط میتوانید مرا بکشید. کنسول انگلیس در شیراز به من گفت که به فرمانفرما صدک تعارف دادیم حدود ۶۰۰ هزار تومان وقتی به فرمانفرما گفتم اظهار داشت تنها من نگرتم به قوام شیرازی هم دادند. با آن پولها بود که آنهمه بچه را فرستادم خارج تحصیل کردند، او خانه ها ساخت. انگلیسها میخواستند این پولها را از ایران بگیرند. وثوق الدوله تا پول نمیگرفت امتیازی نمیداد.

دکتر مصدق از مذاکرات خود با سردار سپه که میخواست بدو فرمانده کل قوا و سپس شاه شود به تفصیل یاد کرده و از مذاکرات با مخالفین آنروز از قبیل مشیرالدوله- مؤتمن الملک- مدرس- مستوفی الممالک- علاء- حاج میرزا یحیی دولت آبادی- تقی زاده- ملک الشعراء بهار- سلیمان میرزا یاد کرده و میگوید وقتی از مدرس پرسیدم پس چرا با واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه موافقت کرده ای گفت او میخواست شاه را بردارد رئیس جمهور شود. ما و مردم نمیخواستیم، گفتم اگر چیزی به رئیس دولت ندهیم باز ممکن است همان خیالات اولیه تجدید شود، این بود که همگی موافقت کردیم که به آن ماده واحده رأی بدهیم. در باره خلع سلطنت قاجار باید بگویم مؤتمن الملک از ریاست مجلس استعفا کرد و مستوفی الممالک انتخاب شد ولی نپذیرفت. قائم مقام رفیع گفت آقای رئیس الوزراء میخواهند همین الآن با مستوفی الممالک ملاقات کنند. ایشان هم تصمیم گرفتند استعفا نامه را به علاء بدهند تا در جلسه علنی خوانده شود. ایشان رفت ولی وقتی من و تقی زاده وارد سرسرا شدیم گفتند هرکس مخالفت کند برای او خطر جانی هست چنانکه مدیر روزنامه نصیحت قزوین را بجای ملک الشعراء کشته اند. جلسه به ریاست تدین نایب رئیس تشکیل شد. جلو درهای ورودی تیمورتاش و فروغی و کلا را به تالار جلسه دعوت میکردند. وقتی اسدی امتناع کرد تیمورتاش گفت عدم حضور شما موجب مسئولیت شوکت الملک خواهد شد که شما را انتخاب کرده و اسدی هم وارد شد. مدرس گفت چون مستوفی الممالک از ریاست مجلس استعفا کرده قبل از انتخاب رئیس جدید نمیتوان کاری کرد، اگر صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است. من و علاء و تقی زاده هم با ماده واحده مخالفت کرده از جلسه خارج شدیم چون خطر جانی وجود داشت و ممکن

بود تماشاچیه‌ها شلوغ کنند و ما را از بین ببرند. پس از لحظه‌ای با شلیک توپ خلع قاجاریه اعلام شد. مستوفی هم قبل از شلیک توپ موفق به دیدن سردار سپه نشده بود. پس از آن او را پذیرفت و از تأخیر عذرخواهی کرد و مقصود این بود که موقع رأی در مجلس نباشد.

روزی قوام السلطنه برای مذاکره مهمی مرا دعوت کرد؛ وقتی رفتم سردار سپه هم حضور داشت، قوام گفت میخواهیم اوراق قرضه منتشر کنیم که مردم به اعتماد دو نفر و امضای آنها آنرا بخرند یکی شما هستید و دیگری آرمیتاژ که امضایش از نظر بین المللی ارزش دارد، قبول نکردم. وزیر جنگ غضب آلود به من نگاه کرد. مدتی بعد روزی که در منزل سردار سپه بودم گفت میخواستم آنروز شما را کتک بزنم، گفتم چرا نزدی خندید و چیزی نگفت.

پس از برکناری آرمیتاژ یکروز سردار سپه به منزل من آمد و گفت میخواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم اینکار منوط به اصلاحات در وزارت مالیه است. با اینطرز حاضر به قبول پست وزارت مالیه شدم و مجلس شورایملى به من اختیارات داد که برای اصلاحات لوائح لازم را تهیه و ظرف سه ماه به مجلس تقدیم دارم. بعد کابینه سقوط کرد و در کابینه مشیرالدوله وزیر خارجه شدم. بعد رضاشاه صاحب قدرت شد. او صاحب ۵۶۰۰ رقبه املاک شد که اعلان ثبتی هیچیک از رقبات خریداری شده در یک جریده دیده نشد ولی اوراق مالکیت تمام آنها از ثبت اسناد به اعلیحضرت داده شد. شیخ اجل سعدی میفرماید:

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

در دوره چهاردهم مقابل مجلس به سوی من تیر انداختند؛ به من نخورد و خورد به آن بیچاره خواجه نوری که وقتی مرا به قهوه خانه بردند چشمم را باز کردم معلوم شد دچار غش شده بودم.

پس از تصویب ۹ ماده نفت دولت اینجانب تشکیل شد. معمول این بود که روزهای دوشنبه هیئت دولت در حضور شاه تشکیل میشد؛ گفتم لازم نیست معنی ندارد که با این کارها شاه را به کار مملکت آلوده کنیم. یکروز هم شاپور عبدالرضا که رئیس هیئت عامل سازمان برنامه بود میخواست بروم او را ببینم گفتم هروقت مایل هستید به هیئت دولت تشریف بیاورید. ملکه مادر یا اشرف

هم تلفن کردند که چون نمیشد به هیئت دولت بیایند لذا نرقتم ببینم. من خدمت بزرگی به ملکه ثریا کردم، اگر من نبودم خواهر و مادر شاه او را بیرون کرده بودند، این ملکه کاری به کارها نداشت ملکه خوبی بود، روز ۹ اسفند که تنها خدمت ملکه ثریا بودم میخواستم این مطلب را به او بگویم ولی نگفتم. در ملاقات اول با نمایندگان خارجی با لباس مرتب آنها را میپذیرفتم با منتهای عزت و احترام آنها را تا پای پله ها بدرقه میکردم، ولی در دفعات بعد در اطاق خصوصی همانطوریکه روی تختخواب خوابیده بودم، اینکار خیلی از محظورات را از بین میبرد که یکی معاف شدن از پذیرفتن دعوت سفارتخانه هاست. من دوسه سال بود که يك دست لباس بیشتر نداشتم که آنرا در دادگاه لاهه و شورای امنیت و در پذیرائی ها میپوشیدم. احمد یکدست لباس رسمی از فرنگ آورده بود که در افتتاح مجلس و شرفیابی حضور اعلیحضرت پیش از نخست وزیری آنرا میپوشیدم ششصد تومان پولش را دادم. در نظم لباس حضور شاه خیلی مقید بودم. وقتی به آمریکا رقتم مرضی نداشتم چون میخواستم میسیون ایران سبک نشود گفتم در مریضخانه برایم اطاق بگیرند که در یکی از بزرگترین مریضخانه ها که شاه هم قبلاً مدتی آنجا بستری بود برایم جا گرفتند و ۲۰ هزار تومان در مریضخانه خرج شد، اینکار برای این بود که رجال آنها از ما دیدن کنند و بعد من نزد آنها رقتم. در باره زندان زرهی میگوید: از صبح طاق را نگاه میکنم تا وقتی شما بیائید، هیچ کاری ندارم، از این بابت بدم نیامده خوب اینهم خودش يك کاری است. يك پاکت بزرگ کاغذ پاره ها را جمع کرده ام، هرچه برای دادگاه نوشته بودم که نگفتم، یعنی نگذاشتند بگویم همه را پاره کردم و دور ریختم، توی لگن میریزم که ببرند خالی کنند. کار که نیست آدم خسته میشود. فکر کردم وسایل نجاری بگیرم و اینجا نجاری کنم. در ده اینکار را میکردم، چهارده سال در ده بودم ولی گفتند اینها آلات قتاله است، فکر کردند خودم را میکشتم (باخنده ممتد).

یکشب حالم در زندان بد شد گفتم دکتر گفتند فرخ نیا آمد. گفتم نمیدانم به شما بگویم دردم چیست چه فایده دارد. گفت میخواهید چیزی مرقوم بفرمائید. گفتم چه بنویسم، من که در دادگاه عفو شاه را قبول ندارم، عفو برای جنایتکار است، اینها دادگاه را تشکیل نمیدهند که تکلیف من معلوم شود، بگذارند بروم.



جمال امامی از مخالفین سرسخت مصدق در مجلس گفت:
این دکتر مصدق از آن امراضی است که خداوند برای تنبیه به این کشور مسلط
کرده است. این نخست وزیر است یا هوچی و یاغی.. در هیچ کجای دنیا یک
همچو یاغی را نخست وزیر نمیکنند.
وقتی یکی از وکلا گفت چرا پیشنهاد کردی نخست وزیر شود، جمال امامی
گفت غلط کردم. زبانم لال... ای کاش آنروز پایم شکسته بود وبه مجلس
نمی آمدم.

نوشته های شاه و پاسخ های دکتر مصدق

گفته ها و نوشته های شاه و پاسخ های دکتر مصدق به هر يك از آن به بهترین وجه روشنگر اختلاف نظر شاه و مصدق میباشد. با بررسی آن حقایق روشن تر میگردد. از این جهت قسمتی از آن نقل میگردد.

بدیهی است که قضاوت در باره هر مورد با خوانندگان منصف و بیطرف میباشد.

شاه- دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و اطرافیان و تلقین غیرمستقیم يك دولت خارجی قرار گرفت. سرنگون کردن دستگاه مصدق کار افراد عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی میدرخشید.

دکتر مصدق- بارقه مشیت یزدانی در دل آیزنهاور درخشید که تصویب نمود آزادی يك ملتی را با ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند. برای اجرای این معاوضه در مرحله اول دستخط عزل من صادر گردید چون به نتیجه نرسید مرحله دوم شروع شد که ۳۹۰ هزار دلار بین بعضی از علمای فاسد و امرا و افسران بی ایمان تقسیم گردید و به هر يك از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاه هم، از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یکدل و یکزبان به غارت خانه من پرداختند. مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.

شاه- پدرم دکتر مصدق را به اتهام همکاری با يك دولت خارجی و توطئه علیه

دولت ایران توقیف کرد. نئیدانم در فکر وی چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد. مصدق تبعید شد و چون پیروعلیل بود از این تبعید به سلامت باز نمیگشت. در اثر شفاعت مصرّانه من آزاد گردید. در دوره زمامداری خود کشور را به افلاس کشید و چیزی نمانده بود که سلسله ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با اینکه بارها گفته بود من جاننش را نجات داده ام همه دیدند که چگونه از من حق شناسی نمود. گاهی از شفاعت آنروز خود مردد میشوم ولی نسبت به اغلب کسانی که آزاد شدند احساس مسرت میکنم.

دکتر مصدق- بعد از دوره ششم تقنینیه مدت ۱۳ سال در تهران و احمدآباد در حال انزوا بودم، کسی را ندیدم و با اینحال نفهمیدم چرا مرا دستگیر کردند. گفتم چرا مرا گرفتید؟ گفتند تقصیری ندارید باید در شهربانی بمانید. من و کسانم درخواستی از والا حضرت ولیعهد وقت نکردیم. این درخواست مسیو پرون دوست ایام تحصیل ایشان بود که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود. کراراً شکرگذاری کردم و قدمی علیه شاهنشاه برداشتم. شفاعت ایشان موجب شد که جنایت دیگری به دست شاه فقید برای از بین بردن من روی ندهد. در باره همکاری با انگلیسها باید بگویم که کافر همه را به کیش خود پندارد.

شاه- مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه خصایص ملت ما نبوده است. در سال ۳۲ بار دیگر برای برهم زدن اساس مملکت که خیانت بارزی است محکوم شد. من او را بخشیدم و بعلت کبر سن از اعدام رهائی یافت و بدین ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت. اکنون در احمد آباد زندگی آرام و بی حادثه ای را با ثروتی که دارد میگذرانند.

مصدق- تقصیر من فقط این بود که میگفتم مثل يك شاهنشاه مشروطه در ایران سلطنت کنند. بین شاهنشاه و من اختلاف شخصی نبود که از تقصیراتم درگذرند. به محض اینکه نامه وزیر دربار خوانده شد ابراز تنفر کردم. پس از خاتمه زندان در ده محبوس بودم و بدون اسکورت اجازه نمیدادند از قلعه خارج شوم و خواهانم که از این زندگی ملالت بار هرچه زودتر خلاص گردم.

شاه- زندگانی اجتماعی مصدق در عالم حرف و روی کاغذ بنظر می آید آبرومندانه باشد. انگلیسها وسیله انتخاب او را به استانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن

به استانداری آذربایجان منصوب شد. وی شخصاً درستکار بود. قبول این نظر به تعریفی است که از درستکاری میشود. هیچگاه کمونیست نبود ولی به کمک آنها متکی بود و آنان را نردبان ترقی خود ساخته بود.

مصدق- فرمودند سیاست انگلستان در انتصاب من به ایالت فارس دخالت تام داشت. من در اروپا بودم که برای وزارت عدلیه احضار شدم. فارس محل پردرآمدی بود که رجال نفع پرست داوطلب آن بودند و تبلیغات کمونیستی هم نگرانی به وجود آورده بود، میخواستند شخص بی غرضی در آن استان به کار مشغول گردد. وقتی به فارس رسیدم مردم اعتصاب کردند و خواستار من شدند. قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم. اعتراف میکنم که سیاست انگلیس در انتصاب من در فارس و آذربایجان هیچ اثری نداشت. اگر به سیاست انگلستان وابسته بودم با قرارداد وثوق الدوله مبارزه نمیکردم، با کودتای ۱۲۹۹ مخالفت نمیکردم. مخالفتم با تغییر سلسله قاجار به پهلوی و مخالفتم با وثوق الدوله به عنوان وزیر عدلیه، مخالفتم با نخست وزیر سردار سپه نشان میدهد که من به سیاست انگلستان سرنسپرده بودم. من در موارد عدیده با سیاست انگلستان و شوروی که میخواستند کاری خلاف مصالح ایران بکنند مخالفت کرده ام. همه میدانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است. به همین جهت پادشاهان پهلوی بین دو محذور بودند. چنانچه میخواستند با وطن پرستان مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استعمار باز میماندند و چنانچه با این عده خشونت میکردند دیگر حیثیتی برایشان باقی نمیماند. بدین جهت هرکس اعتراضی میکرد وصله ای به او میچسبانند از قبیل کمونیستی و همکاری با حزب توده... وقتی من نخست وزیر شدم روش من با انگلیس و آمریکا و روسیه مشخص است. سرانجام هم رئیس جمهور آمریکا آزادی ملتی را با ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم مبادله کرد.

شاه- نقل میکنند مصدق هنگامیکه رئیس دارائی خراسان بود با جعل اسناد قسمتی از زمینهای دیگران را تصاحب کرد که به جرم همین اختلاس محکوم به قطع دست شده بود. نسبت به این محکومیت دلایل مؤیدی نشنیده ام. ظن من این است که در جوانی ممکن است اعمال نادرستی انجام شده باشد ولی شاید از سوء عاقبت آن عبرت گرفته باشد.

مصدق- خوب بود اعلیحضرت تحقیق میکردند آن زمینی را که از مال دولت و دیگران تصاحب کرده ام چه و کجا بوده و بدون تحقیق نسبتهایی که روا نیست به من نمیدادند. ایکاش همین قانون شرع اجرا میشد تا هیچکس نتواند بدون انتشار يك اعلان ثبت هزاران رقبه را مالك شود و اوراق مالکیت به اسم خود صادر کند.

شاه- اطلاعات عمومی مصدق بسیار ناچیز بود، از سایر کشورهای جهان هیچ اطلاعی نداشت. ضعف او به خصوص در مسائل اقتصادی بود... کمتر کسی دیدم که عهده دار مسئولیتی بشود و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت بی اطلاع باشد. برای من مایه تعجب بود چون شخص کودنی نبود. تا حدی اهل مطالعه و تحقیق بنظر می آمد. باید گفت او چنان در چنگال طغیانهای روحی خود اسیر بود که نمیتوانست مسائل اقتصادی را به طور عمیق مورد مطالعه قرار دهد.

مصدق- معلومات شاهنشاه در امور اقتصادی سبب شد توازنی که در زمان تصدی من بین صادرات و واردات برقرار شود از بین برود و صادرات يك پنجم واردات باشد.

شاه- از این وخیم تر منفی بافی او بود. میگفت هیچ امتیازی به خارجیها داده نشود و هیچ کمکی از آنها گرفته نشود. روش منفی او حتی امور داخلی را هم شامل بود.

مصدق- عقیده داشتم که هیچ امتیازی به دول بیگانه داده نشود، زیرا موجب سوء استفاده بیگانگان میگردد. اعطای امتیاز به خارجیها موجب میشود که مجلسین را از یاران خود تشکیل دهند و دولتی هم که با رأی چنین مجلسی روی کار بیاید نمیتواند برای ایران کاری بکند. دخالت آنان موجب میگردد که ایران هیچوقت روی آسایش را نبیند.

شاه- مصدق معتقد بود که پدرم با احداث راه آهن خیانت کرده است و گفت راه آهن را برای این ساخته که انگلیسها از این راه به روسیه حمله کنند. میگفت نباید راه آهن ساخته میشد. قبل از رضاشاه راه نبود و مردم در گل فرو میرفتند ولی استقلال داشتند. گفتم با وجود کاپیتولاسیون باز هم استقلال داشتند او جوابی نداشت ولی استدلال من تغییر در اظهارات لجوجانه و منحرف او نمیکرد.

مصدق- من نگفتم کشور ایران هیچوقت از استقلال تام بهره مند بوده است. چون در يك مملکت مستقل يك دولت بیگانه نمیتواند شاه را تبعید کند و حق انتخاب نمایندگان را ندارد. بعد از کودتا تا دوره ششم که شاه فقید کاملاً مسلط نشده بود اکثریت وکلا با نظر يك سفارت بیگانه انتخاب میشدند و از آن ببعد که دیگر مخالفین انتخاب نشدند و برای نمونه حتی يك نماینده حقیقی دیده نشد. قبل از کودتا مردم و جراید آزاد بودند. کاپیتولاسیون با قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی از بین رفت. در باره راه آهن من با آن مخالف بودم و گفتم هرکس به آن رأی بدهد خیانت است که شاه فقید عصبانی شد. راه آهن خرمشهر- بندر شاه جنبه سوق الجیشی دارد. راه آهن خرمشهر- بندر پهلوی از آنهم بدتر میباشد. خوبست توضیح بدهند که از بندر شاه چه مال التجاره ای برای شوروی حمل میشود. علت بدبختی مادر جنگ دوم همین راهی بود که اعلیحضرت فقید ساخته بود. در ضمن دولت انگلیس هم میخواست وسایل راه آهن به ایران بفروشد. چنانچه بعد از ۲۸ مرداد هم شاهنشاه برای خرید وسایل از انگلستان هیچ فروگذار نفرمودند و هر وقت فرصت به دست آمد تکلیف وجدانی خود را عمل فرمودند. راه آهن دوازده سال طول کشید تا تمام شد. اگر عواید مملکت به صرف کارخانه قند میرسید بهتر بود. باز هم میگویم هرچه کرده اند خیانت است خیانت.

شاه- بعضی اشخاص که از افکار غیرمنطقی مصدق آگاه بودند گفته اند که میل داشته عقربه زمان را به عقب برگرداند. منفی بافی مصدق به کلیه مسائل کشیده شده بود حتی تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر. برنامه رفاه اجتماعی مورد علاقه وی نبود. چون به دارائی خود دلبستگی داشت، از تقسیم املاک دچار حسد شده و از تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری میکرد.

مصدق- چه بی عدالتی از این بیشتر که اعلیحضرت فقید ۵۶۰۰ رقبه املاک مردم را به زور گرفته و به عنوان ارث به فرزند خود داده و میخواهند به زارعین بفروشند و وجه آنرا بر ثروت خود بیفزایند. از تقسیم املاک اگر مقصود این است که مملکت آباد شود این نظر را تأمین نمیکند.

شاه- منفی بافی مصدق به دفاع کشوری و امنیت داخلی نیز کشیده شد. بارها به من میگفت چون ایران از تجاوزات دول بزرگ صدمه دیده نباید برای دفاع از کشور کوشش بشود. در مورد شورشهای داخلی هم این فکر را تبلیغ میکرد.

چنانچه تانک و کامیون و سرباز مسلح به خیابانها میفرستاد ولی آنها را از هرگونه اقدامی منع میکرد. سرانجام حتی طرفداران او هم دریافتند که مصدق عمداً یا از روی نادانی کشور را به کمونیسم تسلیم خواهد نمود.

مصدق- این فرمایشات دور از انصاف است. هیچوقت از دفاع از مصالح مملکت سرباز نزده ام و همواره از وطن عزیز دفاع نموده ام. با اشغال کشورها برای جلوگیری از تسلط کمونیزم هم مخالفم. کمونیزم در کشورهایی پیشرفت دارد که دول استعماری برای انجام مقاصد خود افراد دزد و خائن و نادرست را مورد حمایت قرار میدهند.

شاه- روش منفی او نظیر (گاندی) نبود بلکه عده ای اوباش را در اختیار داشت و به آزار بیگناهان میپرداخت.

مصدق- نه پولی در بساط و نه اعتباری در اختیار بود که به يك عده اوباش و ماجراجو داده شود. يك عده وطنپرست با نظریات من راجع به سقوط استعمار در این مملکت موافق بودند و هرچه کردند روی ایمانی بود که به استقلال و آزادی داشتند.

شاه- سبیه غیر منطقی مصدق او را به اعمال عجیب و غریب وامیداشت. هنگام اشغال ایران مأمورین متفقین صورتی برای تعیین وکلا می آوردند و به نخست وزیر میدادند تا وکیل شوند. با مصدق مشورت کرده و میخواستم او را نخست وزیر کنم. گفت بشرط گذاردن مأمورین برای حفاظت او و موافقت انگلیسها قبول خواهد کرد. بسیار متحیر شدم. گفتم پدرم عادت نداشت موافقت انگلیسها را جلب کند. کسی را نزد سفیر انگلیس فرستادم. سفیر انگلیس مخالفت کرد ولی سفیر روس نظری نداشت. وقتی به دکتر مصدق جریان را گفتم او فقط سپاسگذاری کرد و نظر من در باره نخست وزیری او متوقف ماند.

مصدق- نظر به اینکه از زندان بیرجند به وساطت شاهنشاه آزاد شده بودم نمیخواستم طوری جواب بدهم که از من رنجشی پیدا کنند. چون قشون بیگانه در کشور بود گفتم بسته به این است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند. زیرا با سوابقی که داشتم و تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود و مخالفتهایی که با انگلیسها کرده بودم نظر آنان را میدانستم. هنگام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی روزی در سفارت انگلیس به نهار دعوت داشتم سرپرستی لرن

وزیر مختار گفت یگانه کاندیدای ما شخص رضاخان میباشد. چند روز بعد که با سردار سپه دیدار کردم از بیانات وزیر مختار ایشان را آگاه ساختم ناراحت شدند. ولی این اظهار مانع نشد و راجع به خلع قاجار در آنچه به صلاح میدانستم گفتم.

شاه- اقدامات و عملیات مصدق در دوره نخست وزیری اش به ضرر خود و کشورش تمام شد.

مصدق- به ضرر من صحیح است چون هرچه داشتم به غارت رفت و متجاوز از ۸ سال است که از نعمت آزادی محروم و در این قلعه به تماشای درو دیوار آن مشغول میباشم. به ضرر ایران صحیح نیست. چون قبل از ملی شدن نفت دولت ایران از این امتیاز سالی ۱۶ میلیون لیره میگرفت و اکنون ۵۰ میلیون لیره شده و رفتار شرکت بامردم مثل رفتار با حیوانات بود و اکنون فرق کرده است. قاتل رزم آرا هم هرکس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد. چون چند روز قبل از این واقعه میخواستند مرا بجای او نصب فرمایند که زیر بار نرفتم و قاتل کار خود را کرد. چنانکه شاهنشاه با ملی شدن موافق و با تصمیمات پایگاه آلپ راجع به کودتا موافقت نمیفرمودند کار به نتیجه میرسید.

شاه- مصدق تمام وقت خود را صرف مبارزه ناشیانه با شرکت سابق نمود و تا روزیکه معزول گردید یک قدم به حل مسئله نزدیک نشده بود. مصدق در دست مشاورین خود و مقهور افکار لجوجانه خویش واقع شده و روش منفی پیش گرفته و امکان توافق را از بین برده و بجای اینکه وقت خود را صرف اصلاحات کند به پرخاش جوئی میگذرانید. مصدق و یارانش غیر مطلعانه تصور میکردند که میتوان بدون کمک خارجی نفت را به بازارهای جهان عرضه کرد؛ درحالیکه ایران حتی یک نفتکش نداشت و فکر میکرد که دنیا بدون نفت ایران قادر به ادامه حیات نیست در حالیکه به محض توقف نفت ایران سایر کشورها تولید خود را بالا بردند. من هنوز تصور میکنم که مصدق با تمام لجوج بودن و استبداد رأی خطرناکی که داشت مایل بود بین طرفین توافق حاصل شود ولی نسبت به مشاورین او سخت مشکوکم و گمان میکنم عده ای از آنها با اشتیاق میخواستند راه حلی پیدا نشود تا کشور بکلی ورشکست شده تحت استیلای خارجی قرار گیرد.

مصدق- مبارزه ای که ملت ایران نمود برای تحصیل پول نبود برای آزادی و استقلال تام بود. چه بسیار دولی که نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و زندگی شراقتمندانه برخوردارند. پذیرفتن ملی شدن صنعت نفت و بهره برداری شرکت انگلیسی از معادن نفت دو موضوع متضادی است که غیر از شاهنشاه هیچکس دیگر قادر نیست آن دو را با هم جمع کند. قرارداد ۵۰-۵۰ یا ۷۵ درصد که شاهنشاه آنرا بزرگترین خدمت میداند ارزشی ندارد.

شاه- در دیماه ۳۱ با رضایت من اختیارات دکتر مصدق تمدید شد ولی متأسفانه اختیارات مزبور را برای اجرای مقاصد شخصی مساعد یافته به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت. چون بعضی از نمایندگان شهادت به خرج دادند دستور داد طرفدارانش مجلس را از اکثریت بیاندازد و وسیله اوپاش خود آنها را تهدید میکرد.

مصدق- دولت اکثریت داشت و احتیاج نبود که با رضایت شاهنشاه اختیارات تمدید گردد. این نشان میدهد که در کشور مشروطه مجلس قادر به کار نیست مگر با رضایت شاه... مطبوعات آزاد بودند بهترین گواه روزنامه (داد) است که هرچه مخالفین میخواستند مینوشت و از طرف دولت هم تعقیب نمیشد. مجلس را هم مخالفین دولت از اکثریت می انداختند که مطالبم را در میدان بهارستان گفتم.

شاه- مصدق فرماندهان نظامی و انتظامی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود و به کمونیستها اجازه داد که در ارتش نفوذ کنند.

مصدق- من قبل از انتصابم به وزارت جنگ با هیچیک از افراد ارتشی سابقه نداشتم و بعد هم در آن دستگاه یار وفاداری نداشتم که تحت نفوذ من واقع شوند و کوچکترین ارتباطی هم بین من و کمونیستها نبود.

شاه- مصدق حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس را واداشت که يك کمیسیون ۸ نفری از اعوان و انصار خود تشکیل دهد تا اختیارات من را به عنوان فرمانده کل قوا محدود سازد. مجلس و حتی طرفداران او از قبیل کاشانی به این گزارش هیئت روی موافق نشان ندادند.

مصدق- من رئیس دولت بودم و با تحریکات دشمنان کشور و عمال آنان هرگز نمیتوانستم بدون اجرای قانون حکومت نظامی در شهر تهران که مرکز فساد بود مملکت را اداره کنم. يك دولت قانونی کاری خلاف قانون نمیکند ولی دولت قلدر و

کودتائی هرچه خواست ميکند. اصل فرماندهی کل قوا که در اصل پنجاهم متمم قانون اساسی هست مثل اصل پنجاه و یکم میباشد (اعلان جنگ و عقد و صلح با پادشاه است) که هردو اصل جنبه تشریفاتی دارند. اگر شاه ميتوانست همه اينکارها را بکند ديگر مشروطيت لزومی نداشت. وجود مجلسين زائد است. در مملکت مشروطه شاه تابع رأی مجلس است که از نمايندگان حقيقي ملت تشکيل ميشود.

شاه- مصدق ديوانعالی کشور را منحل و انتخابات مجلس را متوقف ساخت و چون بعضی از نمايندگان به مخالفت با او برخاسته بودند ميخواست با رفراندم مجلس منحل شود. مصدق هنگام افتتاح همين مجلس گفته بود که ۸۰ درصد آنها از منتخبين حقيقي ملت هستند. در رفراندم مصدق که خود را هميشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد ميدانست يك صندوق برای موافقين و یکی برای مخالفين گذاشته بود و اگر کسی ميخواست رأی مخالف بدهد مورد ضرب و شتم قرار ميگرفت و اراذل و اوباش طرفدار مصدق و توده ايها به آنها اهانت ميکردند. نتيجه آراء رفراندم همان بود که مصدق ميخواست ۹۹ درصد موافق انحلال بود. در شهر سه هزارنفری ۱۸ هزار نفر رأی به انحلال مجلس داده بودند. اموات هم در اين انتخابات و ساير انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند. صدها نفر که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از دست داده به قتل رسيدند.

مصدق- انکار نميکنم که گفتم ۸۰ درصد از وکلای دوره هفدهم را مردم انتخاب کرده اند ولی تضمين نکردم که آنها تغيير عقیده ندهند. نمايندگان تهران در آن دوره نمايندگان حقيقي مردم بودند ولی بعضی از آنها به جهاتی که همه ميدانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورين استعمار شدند و از اين کار هم سودی نبردند.

شاه- مصدق همواره خود را از طرفداران جدی اصول مشروطيت و اجرای قانون ميدانست و نسبت به حکومت نظامی مخالفت ورزیده و به ستايش از آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات دست زد. انتخابات آزاد را از بين برد و حکومت نظامی را تديد نمود و قانون اساسی و اصول مشروطيت را زیر پا گذاشت. با اينهمه جز با برانداختن شاه مملکت نميتوانست به آرزوی خود برسد و ديکتاتور مطلق بشود. برای من واضح بود که از همان روزی که به مقام نخست وزيري

رسید منظورش بر انداختن سلسله من بود. او از منسوبین قاجار بود. با روی کار آمدن پدرم هم مخالف بود و میخواست ذره ذره سلسله پهلوی را بی اعتبار سازد. هرچه به تهدید او نسبت به سلسله پهلوی افزوده میشد میدیدم مصدق به یک عقیده ای که در خارج از ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشود، آتشی از تأثر و تأسف در قلبم زبانه میکشید.

مصدق- در انحلال مجلس سنا کمترین دخالتی من نداشتیم. مجلس شورایی را هم ملت منحل نمود و علت این بود که عده ای از نمایندگان جبهه ملی تحت تأثیر عمال بیگانه دولت را استیضاح کردند. یا باید دولت به مجلس بیاید و ساقط شود که اینکار بر خلاف مصلحت مملکت بود و هدف ملت از بین میرفت و چنین عملی ۵۰ سال ملت را به عقب میبرد یا دولت از حضور در مجلس خودداری میکرد که چنین عملی با رویه قانونی من مخالف بود. بقاء و سقوط خود را تابع رأی ملت یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم. همه دیدند که دولت با اکثریتی که در تاریخ مشروطیت سابقه نداشت مورد توجه ملت قرار گرفت و دیگر راهی برای سقوط دولت نبود مگر اینکه شاهنشاه تصمیمات پایگاه کوههای آلپ را به موقع اجرا گذارند و دستخط عزل صادر فرمایند.

راجع به مطبوعات در هیچ زمانی مثل ایام تصدی من آزاد نبودند. وقتی نخست وزیر شدم به اطلاع رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد شد مورد تعقیب نخواهند بود. اگر انتقاد منصفانه بود دولت تصحیح میشد چنانچه مغرضانه بود در مردم اثر نمیکرد. آن دسته از جراید که با پول بیگانه اداره میشدند هرچه خواستند نوشتند و تعقیب نشدند و در جامعه هم تأثیر نکرد. نتیجه همان رأی ملت در رفراندوم تأیید دولت بود. قانون حکومت نظامی هم برای جلوگیری از عملیات عمال محمد علی میرزا از مجلس گذشت. مخالفت من با اجرای آن قبل از نخست وزیری از این جهت بود که علیه مصالح مملکت بکار گرفته میشد. قانون حکومت نظامی حربه ایست که دوست و دشمن میتوانند از آن استفاده کنند به نفع یا به ضرر مملکت. بعد از ۲۸ مرداد احتیاج نداشتند از این قانون استفاده کنند هر کس را که خواستند گرفتند و از بین بردند. خدا را شاهد میگیرم که من هیچگاه نظری برای برانداختن سلسله پهلوی نداشتیم و میخواستیم مطابق قانون اساسی سلطنت کنند. با کودتای سوم اسفند مخالف بودم که به دستور خارجی

صورت گرفت والا در آن وقت اعلیحضرت فقید شهرتی نداشتند که با شخص ایشان مخالف باشم. صریحاً باید بگویم تصدی من از همان ابتدای کار برای شاهنشاه ملالت انگیز بود و همیشه میخواستند که من و دولت من از بین بروند. خوب بود میفرمودند من از کدام دولت به نفع خود و به ضرر مملکت استفاده کرده‌ام.

شاه- در تابستان ۳۲ بسیاری از یاران مصدق از دور او متفرق شدند و منظور او این بود که انگلیسها را بیرون کند و کمونیستها را به ایران بکشانند. مردم متوجه شدند که کشورشان با سرعت به سوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی می‌رود. انحلال مجلس نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه نگاران از تهدید اوپاشان مصدق و حزب توده نهراسیدند. بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازاریان که قبلاً در زمره حامیان او بودند از او روبرگردانیده و علم مخالفت برافراشتند. با تمام این احوال قطعی بود که برانداختن وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست. سیاست آمریکا در طول دوره زمامداری وی حاکی از نگرانی روز افزون و در اتخاذ سیاست مؤثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی دچار تردید بود.

مصدق- اگر افکار عمومی برخلاف من بود چرا دو میلیون رأی موافق بود و بیش از صد هزار رأی برای ابقای مجلس داده نشد. هر قدر شاه به ملت خود احترام کند دول بیگانه از ملت بیشتر حساب می‌برند و شاه میتواند در نفع مملکت و ملت کار بکند و حیثیت خود را هم از دست ندهد. دولت آمریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و میخواست به عنوان جلوگیری از کمونیسم از منافع نفت استفاده کند. همین رویه موجب شد که پس از ۴۰ سال نصف جمعیت کره ارض تحت نفوذ کمونیسم قرار گرفت.

شاه- مصدق در اواخر حکومتش نیروی زرهی و مأمورین حراست منزل خود را تقویت و در عوض تانکهای حراست کاخ سعدآباد را تقلیل داد. سعدآباد با ۴ تانک محافظت میشد که تاب حملات توده ایها را نداشته باشد.

مصدق- در کاخ سعدآباد بیش از حد لزوم محافظین مسلح بود. توده ایها حتی یک تفنگ هم نداشتند. بودن شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی اسلحه حاکی از تهور و شهامت بود! پس از ۹ اسفند که میخواستند مرا از بین

ببرند دستور دادم تانکهای سعد آباد را به شهر بیاورند تا علیه من بکار گرفته نشود. حتی ریاحی ۴ تانک را در سعدآباد نگه داشته بود و معلوم شد رئیس ستاد مورد اعتماد من دستورم را اجرا نکرده بود. آن وقت فهمیدم که در ارتش چه یاران وفاداری دارم.

شاه- در ۲۲ مرداد ۳۲ احکام انفصال مصدق و انتصاب زاهدی را امضا نمودم. نصیری از رامسر به کاخ سعدآباد رسید. ابتدا عازم ابلاغ فرمان زاهدی شد که فقط چند نفر از محل اختفای او باخبر بودند. زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق بود که در انتخاب مصدق به نمایندگی تهران کوششها نمود و بعد وزیر کشور او شد. بعداً از دست عمال مصدق تأمین جانی نداشت و جای خود را هر روز تغییر میداد.

مصدق- در دوره های پنجم و ششم که انتخابات آزاد بود از تهران انتخاب شدم. در انتخابات دوره چهاردهم در احمد آباد بودم که انتخاب گردیدم. در دوره شانزدهم آیا زاهدی رهبر سیاسی بود یا حزب داشت که به من رأی بدهد. برخلاف دستور در انتخابات تهران دخالت نکرد و مردم مرا انتخاب کردند.

شاه- در هر کشوری اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید روش مثبت اتخاذ کند لکن مصدق شاید بدون قصد به مردم وطن خود خیانت نمود. زیرا بدو با مردم وعده آینده بهتر و مرفه تر داد ولی هرگز به عهد خود عمل نکرد. کم کم مردم فهمیدند که وعده های فریبنده شکم ها را سیر نمیکند و دیدند کشور دارد متلاشی میشود به همین جهت دست به شورش زدند و دستگاه را در هم پیچیدند.

مصدق- راجع به امور داخلی روش منفی نداشتم. روش منفی من در مقابل دول استعماری بود. آن عده ای که رأی به ابقای دولت دادند دو میلیون وطنپرست بودند و آن عده ای هم که خانه ام را غارت کردند همانها بودند که پولها گرفتند و در بانکهای خارج به ودیعه گذاردند.

شاه- بعد از مصدق توافقی که در باره نفت شد براساس ملی شدن بود. قرارداد با کنسرسیوم همان قانون ملی شدن میباشد.

مصدق- اگر ملی شدن صنعت نفت همان است که شاهنشاه فرموده اند چه خوب بود ملت ایران به همین فرمایشات قناعت میکرد و تلفاتی نمیداد.

شاه- اگر تجربه ای که کشور ما در حکومت مصدق گرفت به ما راه درست کشور داری را آموخته باشد باید گفت چنین آزمایشی بی ارزش نبوده است. مردم همه ساله ۲۸ مرداد را جشن میگیرند. روز سقوط مصدق و شکست نیروی بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال ایران را خاموش کند. آرزومندم درس عبرتی را که از آن روز تاریخی گرفته ایم هرگز فراموش نکنیم.

مصدق- تصدیق میکنم در نتیجه کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر شده ام. چون قبلاً زندگی مرفهی داشته و آزاد بودم و اکنون آنرا از دست داده از هرگونه آزادی محروم شده ام و حق با کسانی است که از قدرت استفاده کرده وجوه سرشاری را در بانکهای خارج ذخیره نموده اند.

شاه- هنگامی که مصدق و دستیاران وی دیوانه وار سخن رانیهای تند و جنون آمیز علیه انگلستان میکردند بسیاری از میهن پرستان آن سخن رانیها را مظهر روح ناسیونالیسم میدانستند ولی با مرور زمان متوجه شدند که مصدق دروازه های کشور را به روی عوامل امپریالیسم گشوده است. سیاست منفی مصدق باعث اختلال و آشفتگی عظیم سیاسی و اقتصادی گردید و عمال بیگانه فرصت مناسبی برای اجرای مقاصد خود داشتند. در همانموقع که پدرم به ریشه کن کردن عوامل امپریالیسم در ایران می پرداخت مصدق مشغول تهیه زمینه برای نمو امپریالیسم بود که به موقع از آن بهره برداری کردند. من پیش از مصدق دلایل موجه برای کینه به انگلیسها داشتم. آنها پدرم را مجبور به ترك سلطنت و خروج از کشور کردند. آنها در جنگ دوم ورود روسها را به کشور ما خوش آمد گفتند. روزی که مصدق در حرارت احساسات شخصی جوش میزد من به فکر حفظ منافع بزرگ کشورم بودم. سیاست منفی مصدق نه تنها برای کمونیستها فرصتی پیش آورد بلکه به انگلیسها هم اجازه داد تا در سیاست ایران بیش از پیش نفوذ کنند.

مصدق- معلوم شد ریشه کن کردن عوامل امپریالیسم یعنی تمدید امتیاز نفت. من با هیچیک از امپریالیستها ارتباطی نداشته ام. هرچه گفته و کرده ام روی مصالح ایران بود و بس.

رقتار دولت دیکتاتوری موجب شد که دخترم دچار امراض روحی شود که اکنون در بیمارستان سویس بستری است. روش من در باره نفت روشن بود. نفت را ملی کردم ولی بعد کار به صورتی درآمد که همه میدانیم. ملت ایران در

مدت ۲۲ سال تمدید يك ميليارد و ششصد ميليون ليره ضرر ميكند و به آزادی و استقلال ما هم لطمه ميخورد و دول استعماری در کشور ما دخالت ميکنند تا ملت نتواند نمايندگان حقيقي خود را به مجلس بفرستد. من هم نفت را ملی کردم و هم شيلات را و بيطرفی خود را نسبت به سياستهای سياه و سرخ نشان دادم. قرارداد نفت را کنسرسیوم تنظيم کرد و مجلس شورایملی کورکورانه تصویب نمود.

شاه- در دوره مصدق حس تنفر کودکانه ای نسبت به بيگانگان در نهاد ما ايجاد گردیده بود. وقتی مسئله کمک خارجی پيش آمد تصور ميکنم نشان داده باشيم که ميتوان کمک را با لطف و بزرگ منشی پذيرفت و با هوشمندی و درایت به مصرف رسانيد.

مصدق- ملت متشخص آن است که دست گدائی مقابل بيگانگان دراز نکند. هر بيگانه ای هم محض رضای خدا به ملتی کمک نميکند مگر آنکه بخواهد از آن ملت بهر طريقي سوء یا حسن استفاده کند. کمک هائی را که تاکنون کرده اند بجا و بموقع خرج نشده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت در بانكهای خارجی توديع شده است.

حسین مکی مینویسد: آمریکائيهای و انگلیسها و عوامل آنها بعد از ۳۰ تیر به این نتیجه رسیده بودند که با بودن کاشانی و اعضای جبهه ملی، برداشتن مصدق محال است به همین جهت درصدد تفرقه برآمدند. هندرسن سفیر آمریکا به مصدق گفته بود با وجود کاشانی- بقائی- مکی- حایری زاده دولت آمریکا حاضر به کمک مالی نخواهد شد. این افسون در مصدق اثر کرد و به فکر اقتاد تا هر کدام را به طريقي کنار بگذارد. مصدق قبل از ۳۰ تیر چندان تمایلی به ماندن در نخست وزیری نداشت ولی بعد از آن به هیچوجه قصد کنار رفتن نداشت و نام هرکس برای نخست وزیری برده ميشد درصدد دشمنی با او بر می آمد. سوء ظن زیاده از حد مصدق باعث نفاق اصلی در جبهه ملی بود. با وجود اینکه نهر و به مصدق پیغام داده بود که کنار گذاردن رفقای همزرم موجب خواهد شد که با مغز به زمین خواهید خورد ولی مصدق توجهی نکرد.

در فروردین ۱۳۲۲ چند بار با شاه در کاخ بابل دیدار داشتم. شاه میگفت

مصدق آرتیستی است که با نقشهای مختلف مردم را می فریبد. لابد در جراید گریه و غش مصنوعی او را با خانواده های زندانیان سیاسی خوانده آید. وقتی آنها با گریه تقاضای آزادی بستگان خود را میکنند مصدق هم آنقدر گریه میکند که حالت غش به او دست میدهد و خانواده زندانیان که میترسیدند موجب فوت نخست وزیر شوند به سرعت از خانه خارج شدند و وقتی مصدق میفهمد از خانه رفته اند به حال عادی باز میگردد.

شاه میگفت نیدانم چرا عده ای اینقدر از دکتر مصدق طرفداری میکنند. گفتم مصدق در حکم تاجر سرمایه داری است که قسمتی از سرمایه اش موروثی و قسمتی اکتسابی است. سرمایه ارثی او (هزار فامیل است). نجم السلطنه مادر او و عبدالحسین فرمانفرما دانی او که خواهرش زوجه مظفرالدین شاه است همه از قاجار بودند. دختر خاله مصدق (فخرالدوله) مادر (امینی ها) و مادر زن مشرف نفیسی است. ابوالقاسم امینی نوه خاله مصدق باجناق شاپور عبدالرضا میباشد. خواهر دکتر مصدق خانم دقترا الملوك همسر عضدالسلطان پسر مظفرالدین شاه است که بعد به عقد نصرت الدوله درآمد که از اولی ابونصر عضد و از دومی مظفر فیروز را داشت. خواهر دیگر مصدق مادر سهام السلطان بیات و شیخ العراقرین بیات و عزت الله بیات است که سرتیپ اغشارطوس داماد شیخ العراقرین بیات بود.

مصدق از طرف پدر با خانواده های مستوفی و معتمدالسلطنه و میکده و وثوق السلطنه داور منسوب بود. همسر دکتر مصدق خانم ضیاء السلطنه دختر امام جمعه تهران و خواهر ظهیرالاسلام داماد مظفرالدین شاه بود. عروس مصدق دختر عضدالسلطان برادر محمد علیشاه و عموی احمد شاه بود. عروس دیگر مصدق خواهر وثوق السلطنه خواجه نوری از نواده های میرزا آقاخان نوری بود. مادر مصدق سه شوهر کرده است. پس از فوت وزیر دقترا به عقد وکیل الملك دیبا درآمد که ابوالحسن دیبا برادر مادری و حشمت الدوله والاتبار برادر پدری او میباشد.

اما سرمایه اکتسابی دکتر مصدق این است که بسیار مردم دار و متواضع بود و خود را آزادیخواه معرفی میکرد. هرکس به او نامه مینوشت بلافاصله پاسخ میداد. در ملاقاتها بسیار فروتنی از خود نشان میداد و به بازدید خیلی ها میرفت.

اطلاق نشیمن مصدق از تجمل خالی بود. زیر کرسی کوچکی مینشست و لحاف بدون ملافه روی آن قرار داشت. هر ملاقات کننده مجذوب سادگی زندگی او میشد. مصدق عضو گروه فراماسون بود که جزو سرمایه های اکتسابی او بود. مصدق بقدری مردم دار بود که وقتی شنید حاج خان خداداد از سرجنابان میدان از عتبات بازگشته به دیدن او رفت و با او دیده بوسی کرد.

شاه وقتی حرفهای مرا شنید گفت حالا چه؟ او با گرفتن اختیارات هم رئیس قوه مقننه و هم رئیس قوه مجریه و هم رئیس قوه قضائیه شده است. یعنی هم قانون وضع کند و خودش اجرا کند و قوانینی مانند مطبوعات و قانون امنیت اجتماعی را وضع و اجرا نماید. گفتم به همین جهت شش تن از نمایندگان تهران از فراکسیون نهضت ملی کنار رفتند.

به شاه گفتم مصدق با پشتوانه این دو سرمایه موروثی و اکتسابی به بازار سیاست آمد و وطنخواهان خریدار کالای او شدند. شما هم میتوانید دکانی بهتر از مصدق باز کنید یعنی طرفدار عدالت اجتماعی و آزادیخواه باشید تا محبوب باشید. چند بار هم این فرصت به دست شما آمد، مثل واقعه آذربایجان ولی آن سرمایه بیهوده تلف شد. اگر طرفدار آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی شوید و به میان مردم بروید این موقعیت به دست شما خواهد افتاد. چه مانعی دارد که قصر سعدآباد روزهای تعطیل به روی همه باز باشد، مردم تشنه محبت هستند، از هرکس صفا و محبت ببینند به سوی او خواهند رفت.

چند ساعت در کاخ شاه متکلم وحده بودم. شاه اصرار کرد که پست وزارت دربار را بپذیرم گفتم صلاح کار خود نمیدانم.

اعلام جرم علیه دولت مصدق

پس از افتتاح مجلس هیجدهم در دولت زاهدی و راه یافتن مخالفین دکتر مصدق به مجلس به دنبال لغو قوانین ناشی از اختیارات، دو تن از نمایندگان مجلس شورایملى از همان شیوه هائی تبعیت کردند که دکتر مصدق در مجلس علیه دولتها عمل میکرد یعنی علیه دکتر مصدق و دولت او اعلام جرم کردند که متن آن چنین است:

اعلام جرم عبدالصاحب صفائى

ریاست محترم مجلس شورایملى، بنده و همه آقایان نمایندگان محترم سوگند یاد کرده ایم که: در حفظ قانون اساسی بکوشیم و باساس مملکت و حقوق ملت خیانت ننمائیم و چون دکتر محمد مصدق در دوره نخست وزیری خود قانون اساسی را پایمال و اصول آنرا لغو و برخلاف بسیاری از قوانین اقدام و مقدمات دگرگونی را فراهم نموده بود لذا بمنظور انجام وظیفه نمایندگی و وفاداری بسوگندی که خورده ام بر علیه نامبرده نسبت به موارد زیر اعلام جرم میکنم.

۱- منحل ساختن دوره هفدهم مجلس شورایملى بطریقی که برخلاف قانون اساسی بوده است.

۲- رفراندوم (آنها بدون مراجعه واقعی بلکه بطور مجعول) بمنظور نقض و تغییر قانون اساسی.

۳- گرفتن اختیار برخلاف قانون اساسی بوسیله تهدید و تحریص نمایندگان

مجلس شورایملی .

- ۴- سوء استفاده از همان اختیارات غیر قانونی .
- ۵- برکنار ساختن قضات و رؤسای محاکم از شغل قضاوت برخلاف نص صریح اصل ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی .
- ۶- نقض قوانین کیفری و مدنی و تصویب و وضع قوانین کیفری و مدنی بدون هیچگونه مجوزی حتی در اختیارات بزور گرفته .
- ۷- مداخله غیر قانونی در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورایملی .
- ۸- تصویب آئین نامه هائی که مخالف و ناقض قانون انتخابات بوده است .
- ۹- اجراء نکردن قانون اختیارات در مورد وضع و اصلاح قانون انتخابات با سوء نیت .
- ۱۰- متوقف نمودن انتخابات دوره هفدهم بنحویکه قریب بنصف از مردم کشور در مجلس شورایملی نمایندگی نداشته اند که این بدعت نیز برخلاف قانون و با سوء نیت بوده است .
- ۱۱- کوشش در تغییرات بی رویه در مورد سلطنت و انجام قسمت عمده از مقدمات این امر با تشبث بوسائلی که قطعاً باعث انقراض ملیت و محو استقلال کشور میگردد .
- ۱۲- عدم امتثال فرمان عزل و طغیان برعلیه قانون اساسی و قیام مسلحانه این است فهرستی از بزه های دکتر محمد مصدق که اعلام میدارم و استدعا می کنم بجریان قانونی گذارده شود و ضمناً تعقیب آن عده از وزراء که در این جرمها شرکت داشته اند نیز مورد تقاضا است

عبدالصاحب صفائی

اعلام جرم عمیدی نوری

مقام مقدس مجلس شورای ملی شیداله آرکانه

نظری بتاریخچه حکومت مصدق السلطنه در سه سال گذشته نشان می دهد آن دسته ای که با همکاری یکدیگر در آمدت زمام امور را در دست داشتند در لوای احساسات پاک مردمی که تشنه حفظ حق خود در نفت بوده و هستند چنان بی

اعتناء باصول مشروطیت و قوانین مملکت گردیدند که مرتکب جرائم غیرقابل اغماض در برابر ملت ایران شده اند. تأسف عمیق از این جهت بیشتر دست میدهد که اگر محمد علی میرزا علیه مشروطیت قیام نموده مجلس شورایی را به توپ بست امری نبود غیر مترقبه زیرا خوی استبدادی پادشاه مستبدی که از مشروطیت و حقوق ملت بی اطلاع بود ملازمه با چنین تجاوزی داشت ولی در باره کسی که سی و پنج سال ادعای خدمتگزاری و حق شناسی داشت و در برابر کوچکترین تجاوز بحقوق مردم اشک غم نثار قدم ملت مینمود و با اعلام جرمهای خود علیه متجاوزین بایراد نطق های مؤثر میپرداخت. جای بسی شگفتی است که وقتی از میان همکاران خود از این محل مقدس باتفاق آراء بزماداری ایران نایل گردید و نخست وزیر کشور می شود چنان علیه حکومت ملی قیام نمود که با اسلحه ای مهیب تر از توپ محمد علی میرزا مجلس شورایی و حکومت ملی حمله ور شد.

برای اینکه چنین نخست وزیری با همکاران و معاونین جرم خود در پیشگاه قانون محاکمه شوند تا ملت ایران به تجاوز آنها بر قوانین آگاه گردد مراتب ذیل را بعرض مجلس شورایی میرسانم:

الف- هنگامیکه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورایی بجزریان اقتاد صرفنظر از مداخلات غیر قانونی دولت مصدق در انتخابات و ایجاد حوادثی از قبیل کشتار زابل و وقایع تأسف آور دیگر که ملت ایران بخوبی واقف بر آن می باشد و علاوه بر مداخلات مخصوص از توقیف انتخابات حوزه هائی از قبیل مشهد- بابل و امثال آن در روز سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ نیز دولت مصدق السلطنه مرتکب گستاخ ترین جرایم علیه مشروطیت و حکومت گردید زیرا از انتخابات مجلس هفدهم در ۲۳ حوزه کشور جلوگیری بعمل آورد که این عمل جرم و قابل تعقیب میباشد.

دلایل ارتکاب

۱- تلگراف ۷۰۸۴ روز شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۱ به بابل برای توقیف انتخابات مازندران.

۲- تلگراف مورخه ۱۴ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ به مشهد برای جلوگیری از

قرائت آراء موجود در صندوق های انتخابات مبنی بر احضار فرماندار مشهد در پاسخ باعلام آقای امیر تیمور کلالی به آقای مصدق السلطنه که آراء آقاسید محمد صادق طباطبائی در صندوقها زیاد بوده و مشارالیه نماینده خواهد بود.

۳- تصویب نامه سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ هیأت دولت مصدق السلطنه باین مضمون: "چون در این موقع که دعوی دولت انگلیس علیه دولت ایران در دیوان دادگستری بین المللی لاهه مطرح است نظر عده ای از عمال بیگانه آنست که از اختلافی که بین داوطلبان نمایندگی دوره هفدهم تقنینیه وجود دارد سوء استفاده نموده نظم و امنیت کشور را مختل کنند و آثار و علائم بهم خوردگی اوضاع و اغتشاش در بعضی از حوزه های انتخابیه نیز ظاهر شده لذا هیأت وزیران در جلسه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ تصویب نمودند اینک که مجلس شورایملی افتتاح شده و فترتی وجود ندارد نظر به مصالح عالیه کشور انتخاب بقیه نمایندگان مجلس شورایملی ببعد از خاتمه کار دیوان لاهه محول شود."

از این تصویبنامه چنین بر می آید که اولاً از اغتشاشی که خود دولت در جریان انتخابات بوجود آورده بود سوء استفاده بر تعطیل مشروطیت و جلوگیری از حقوق بیش از نصف ملت ایران بعمل آمد ثانیاً از احساسات پاک ملت ایران در مبارزه برای اخذ حق خود سوء استفاده شده در لوای آن بقیام علیه حکومت ملی و تجاوز بحق مردم پرداخته شده است ثالثاً چون مسلم بود عذر محاکمه فقط بهانه ای در برابر مردم بود برای قیام علیه حکومت ملی و جلوگیری از اجرای قانون انتخابات و ممانعت مردم از استفاده از حقوقی که قانون اساسی بآنها داده است، بدین جهت پس از پایان کار دیوان لاهه نیز تا پایان عمر و طفیان دولت مصدق هم انتخابات حتی یکی از حوزه های تعطیل شده هم انجام نیافت بنابراین تردیدی نیست اقدام مزبور مبنی بر سوء نیت و مبارزه با حکومت ملی بوده که بموجب قانون جرم و قابل تعقیب میباشد زیرا اگر تعداد نمایندگان مجلس هفدهم ۱۳۶ نفر بود هرگز استعفای ۵۴ نفر موجب نمی گردید مجلس هفدهم تعطیل گردد پس اقدام مزبور برای مخالفت با اساس حکومت ملی و برقراری حکومت دیکتاتوری بود.

۴- پرونده های حوزه هائی که انتخابات آنها بشرح زیر متوقف گردیده و تقاضای خواستن آنها و همچنین پرونده های دیگر انتخابات دوره ۱۷ را دارم.

- ۱- بابل ۲- ساری ۳- رشت ۴- گرگان ۵- همدان ۶- بروجرد ۷- دزفول
 ۸- شوشتر ۹- بهبهان ۱۰- خرمشهر ۱۱- فسا ۱۲- شیراز ۱۳- زابل
 ۱۴- مشهد ۱۵- تبریز ۱۶- درجز ۱۷- دشت میشان ۱۸- اصفهان ۱۹- نائین
 ۲۰- شهر کرد ۲۱- سنندج ۲۲- سقز ۲۳- ساوه ۲۴- سبزوار ۲۵- کاشان
 ۲۶- قوچان ۲۷- اراك ۲۸- لار ۲۹- شهر ری ۳۰- انتخابات زرتشتیان ۳۱- ارامنه
 شمال ۳۲- ارامنه جنوب ۳۳- کلیمیان
 اسامی متهمین این واقعه

آنچه بخاطر می‌آید آقایان دکتر محمد مصدق نخست وزیر، مصطفی قلی رام
 وزیر کشور، باقر کاظمی وزیر امور خارجه و نایب نخست وزیر، دکتر آذر وزیر
 فرهنگ، جواد بوشهری وزیر راه، مهندس طالقانی وزیر کشاورزی، دکتر عالمی
 وزیر کار، دکتر صدیقی وزیر پست و تلگراف، امیر علائی وزیر مشاور، فروزان
 کفیل وزارت دارائی، دکتر مفخم کفیل وزارت اقتصاد ملی، دکتر حکیم الدوله وزیر
 بهداری، سپهبد یزدان پناه وزیر جنگ، دکتر سمیعی کفیل وزارت دادگستری،
 مقارن این تصویبنامه اعضای دولت وقت را تشکیل میدادند که از بین آنها فقط
 دکتر سمیعی فوت نموده و آقای دکتر علی امینی نیز که وزیر اقتصاد ملی بودند در
 آنموقع به اروپا رفته و معاونشان بعنوان کفالت امور وزارت اقتصاد ملی را اداره
 مینمودند و شاید تیمسار سپهبد یزدان پناه نیز به مسافرت رفته بودند. بهرحال
 با مراجعه باصل تصویبنامه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ و دقت در امضای ذیل آن مسلم
 خواهد بود که از اعضای دولت آقای مصدق السلطنه چه کسانی امضاء کرده و
 مسئولیت مشترك دارند ولی با اطلاعی که از روحیه دکتر مصدق دارم مسلماً این
 تصویبنامه را باامضاء کلیه وزیران و کفیل های وزارتخانه ها رسانیده است. بهرحال
 نسبت بکلیه امضاء کنندگان ذیل تصویبنامه مزبور اعلام جرم نموده و آنها را متهم
 و قابل تعقیب می دانم.
 مواد کیفری قابل استناد

۱- ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی تصریح دارد:
 هر يك از وزراء و اعضای پارلمان و صاحب منصبان و مأمورین دولتی که بر ضد

حکومت ملی قیام نماید یا حکم قیام را بدهد محکوم باعدام است. با توجه به ماده مزبور و دقت در این امر که "حکومت ملی" طبق قانون اساسی ما حکومت پارلمانی است و توجه باینکه اقدام دسته جمعی دولتی که قدرت را در دست دارد دستور چنین تصویبنامه و اجرای آن مبنی بر جلوگیری از حکومت پارلمانی عبارت از ضدیت با اعمال حق حاکمیت بیش از نصف ملت ایران در انتخابات نماینده بوده و در حقیقت "قیام بر ضد حکومت ملی" است و میتوان گفت عمل متهمین منطبق با ماده مزبور میباشد.

"ماده ۸۳- هر يك از اشخاص مذکور در ماده قبل که برخلاف قانون آزادی شخصی افراد ملت را سلب کند یا افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی بآنها داده محروم بنماید از شغل خود منفصل و از پنج ماه تا ده سال از حقوق اجتماعی محروم خواهد شد."

با توجه به ماده فوق مسلم است که عمل دولت مصدق السلطنه در صدور تصویب نامه فوق بیش از نصف از افراد ملت را از حق انتخاب وکیل محروم کرده است.

"ماده ۱۳۹- هر يك از مستخدمین دولتی در هر مرتبه و مقامی که باشد هرگاه برای جلوگیری از اجرای اوامر کتبی یا اجرای قوانین مملکتی یا اجرای احکام یا اوامر عدلیه یا هرگونه امری که از مقامات قانونی صادر شده باشد قدرت رسمی خود را اعمال کند از خدمت دولت منفصل خواهد شد."

با توجه به ماده فوق مسلم است که عمل دولت مصدق در صدور تصویبنامه فوق برای "جلوگیری از اجرای قانون انتخابات مملکتی" بوده و قدرت رسمی دولت او با صدور این تصویبنامه اعمال گردیده است.

"ماده ۲۸۰- هرگاه یکی از وزراء یا مستخدمین دولتی در هر رتبه و مقامی که باشد بوسیله وضع نظامنامه یا تصویبنامه یا صدور متحالآت و اوامر کتبی دیگر و یا اعمال آنها بدون امر کتبی مقامات مافوق قانون را تغییر دهد یا تفسیر نماید یا در اجرای آن تبعیض کند از خدمات دولتی دائماً منفصل خواهد شد."

با توجه به ماده فوق و اینکه تصویب نامه مورد استناد اجرای قانون انتخابات را مورد تبعیض قرار داده است زیرا بیش از نصف مردم ایران را که بیشتر آنها اهالی شهرستانها هستند از انتخابات محروم نموده تردیدی نیست که این تصویب نامه

منشاء تبعیض در اجرای قانون انتخابات گردیده است."

نظر بمراتب فوق عمل متهمین منطبق با مواد ۸۲ و ۸۳ و ۱۳۹ و ۲۸۰ قانون مجازات عمومی بوده تقاضای محاکمه آنها را طبق قانون محاکمه وزراء دارم.

ب) دولت مصدق السلطنه با صدور تصویبنامه های معارض با قانون در باره انتخابات دوره هفدهم:

اولاً- قانون را تغییر داده است.

ثانیاً- بیش از هزینه های مصوب قانونی خرج تراشیده است بنابراین از جهت مزبور نیز نخست وزیر و اعضای دولت او که آن تصویبنامه ها را امضاء کرده اند قابل تعقیب و محاکمه و مجازات در پیشگاه قانون و ملت ایران میباشند.

دلایل ارتکاب:

۱- طبق ماده ۲۷ قانون انتخابات عده ای که بعنوان معتمدین محل و طبقات ۶ گانه برای تشکیل انجمن نظارت از طرف فرماندار دعوت میشوند ۳۶ نفر می باشند ولی طبق تصویبنامه ای که دولت مصدق السلطنه در زمستان سال ۱۳۳۰ در این باره وضع نمود این عده را به بیش از یکصد نفر رسانید بنابراین با تصویبنامه مزبور قانون را تغییر داده است.

۲- طبق قانون فوق العاده کارمندان رتبه ۹ روزانه بیش از ۱۴۴ ریال نیست ولی دولت مصدق السلطنه با صدور تصویبنامه ای فوق العاده بازرسان قضائی و اداری را حتی بدون در نظر گرفتن رتبه آنها از قرار روزی ۵۰۰ ریال تعیین کرد که بآنها از خزانه ملت از همین قرار پرداخت شود.

۳- يك شورای انتخاباتی مرکب از ۱۰ نفر تعیین نمود که هر يك روزانه ۵۰۰ ریال فوق العاده می گرفتند در حالی که در همین تهران دور هم جمع می شدند و کارشان هم این بود که عمل مداخله دولت را در انتخابات مورد توجه قرار داده وسایل تسهیل آنرا فراهم آورند.

۴- بکلیه بازرسان قضائی و اداری دو برابر مبلغی که کمیسیون بودجه مجلس شورایملى تصویب نموده اند هزینه داده شده است.

۵- در نتیجه این حاتم بخشی ها از خزانه ملت کار بجائی رسید که انتخابات دوره هفدهم برای ۷۹ نفر نماینده بالغ بر بیست و هفت میلیون و دو بیست و سی

و دو هزار و هفتصد و شصت و پنج ریال تمام شد در صورتی که انتخابات ۵۷ نماینده دیگر باقی مانده بود. در حالی که هزینه انتخابات دوره شانزدهم مجلس با انتخاب ۱۳۶ نفر فقط نه میلیون و هفتصد و سی و شش هزار و نهصد و سی و دو ریال شده بود.

۶- تصویب نامه های ۲۶۲۵۲ مورخه ۱۰/۷/۱۳۳۰ و ۲۴۳۶۲ مورخه ۲۰/۹/۱۳۳۰ و ۳۱۴۱۰ مورخه ۱۴/۱۱/۱۳۳۰ و ۲۷۰۷۶ به تاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۳۰ و ۷۶۰ مورخه ۱۲/۱/۱۳۳۲ و همچنین تصویبنامه دعوت ۱۰۸ نفر که قبل از اینها صادر گردیده همه دلیل جرم میباشد.

اسامی متهمین این اعمال

دکتر محمد مصدق نخست وزیر و کلیه وزراء و کنیل های وزارت خانه ها که ذیل این تصویبنامه ها را امضاء نموده اند که با ملاحظه اصل تصویبنامه ها اسامی متهمین تعیین میگردد.

مواد کیفری مورد استناد

۱- تبصره ۲۵ از قانون بودجه سال ۱۳۲۸ بدین شرح:
"غیر از مخارج برنامه هفت ساله که مطابق ماده قانون اجرای برنامه معادل درآمد نفت جنوب منظور و عملی میشود تجاوز از هزینه مصوب در بودجه بهر عنوان ممنوع است.

هر وزیری که از این قانون تخلف کند اعم از اینکه اضافه بر بودجه خرجی بکند یا تصویبنامه اضافه خرج امضاء کند یا چنین تصویبنامه ای را اجرا نماید به حبس با اعمال شاقه از پنج تا ده سال محکوم خواهد شد.

باتوجه به ماده فوق و دقت در تصویبنامه ها که مغایر قانون بودجه و قانون فوق العاده ها خرج شده است و توجه باینکه بیش از بودجه انتخابات برای انتخاب ۷۹ نماینده از طرف هیأت دولت مصدق السلطنه خرج تصویب و پرداخت گردیده عمل متهمین با ماده فوق منطبق میباشد.

۲- ماده ۲۸۰ قانون مجازات عمومی:

"هرگاه یکی از وزراء یا مستخدمین دولتی در هر رتبه و مقامی که باشد بوسیله

وضع نظامنامه یا تصویبنامه یا صدور متحدالمآل و اوامر کتبی مقامات مافوق، قانون را تغییر دهند یا تغییر نمایند یا در اجرای آن تبعیض کنند از خدمات دولتی دائماً منفصل خواهند شد."

با توجه به ماده فوق و دقت در متن تصویبنامه انتخابات دوره هفدهم که ماده ۲۷ قانون انتخابات را تغییر داده است عمل مصدق السلطنه و امضاء کنندگان ذیل تصویبنامه مزبور منطبق با ماده فوق میباشد .

نظر بمراتب فوق طبق قانون محاکمه وزراء تقاضای تعقیب و محاکمه و مجازات متهمین را دارم.

ابوالحسن عمیدی نوری

۱۳۳۳/۲/۱۴

تصور میکنم این اعلام جرمها در مجلس مسکوت ماند زیرا با محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی اگر قرار بود این اعلام جرمها رسیدگی میشد باید پرونده نخست وزیر و همکارانش به دادگستری میرفت و طبق قانون محاکمه وزراء اقدام میشد بهمین جهت شاید مصلحت اینطور دیده شد که اعلام جرمها تعقیب نگردد .

پیشنهاد دکتر مصدق هم در دادگاه نظامی این بود که من نخست وزیرم و باید در دادگستری طبق محاکمه وزراء تحت تعقیب قرار گیرم ولی مقامات وقت هرگز نمیخواستند که دکتر مصدق را در دادگستری محاکمه کنند تا تریبونی برای ایراد نطق و خطابه در اختیار او بگذارند .

پاسخ دکتر مصدق به (اتهامات و ایرادات)

دکتر مصدق از جمله نخست وزیرانی است که از خود خاطراتی به جای گذاشته است. علاوه بر جوابهایی که در دادگاه داده کتاب (خاطرات و تأملات) او که جداگانه چاپ شده به هرگونه سوالی پاسخ میدهد.

دکتر غلامحسین مصدق مینویسد:

پدرم در دیماه ۱۳۴۰ نسخه کتابی به دستم داد تا اگر موقعیتی پیش آمد آنرا به چاپ برسانم. در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ پدرم درگذشت ولی در آن وقت امکان چاپ این کتاب مقدور نبود. پدرم به دو چیز علاقه داشت یکی مملکت ایران و دیگری مادرش.... من همیشه از لطمات روحی که بر او وارد میشد آگاه بودم. در لاهه وقتی اسناد مربوط به دفاع را به پروفیسور رولن داده بود خوابش نمیبرد و میترسید که مبادا حریف به وسایلی اسناد را از چنگ رولن درآورد. به من میگفت اگر خدای نکرده روسیاه به ایران بازگردم خودم را از بین میبرم. در زندگی من از اینگونه سخنان از او بسیار شنیده ام. در زندان زرهی و سپس در احمد آباد روحاً از زندگی مقید رنج میبرد. وقتی مادرم درگذشت او در تبعید احمد آباد بود و خیلی ملول شده بود و در غالب نامه ها یادآور میشد که از این زندگی به تنگ آمده و میخواهد خود را از رنج و صدمه آن خلاص کند. در سراسر دوران حبس و تبعید که به خاطر عشق وطن پیش آمده بود رنج بسیار میبرد. در دو کتابی که در روزهای زندان لشکر ۲ زرهی و سکونت اجباری در احمدآباد تنظیم نموده

چنین مینویسد :

در روزهای اول مشروطیت به فکر وکالت مجلس اقتادم و از اصفهان انتخاب شدم. ولی چون سنم به ۳۰ سال نرسیده بود مؤتمن الممالک گفت وکیل الملک شوهر اول مادرم اگر بلافاصله پس از ۴ ماه عده قانونی با پدرم ازدواج کرده باشد و من هم ۹ ماه بعد از آن متولد شده باشم باز ۳۰ سال نخواهم داشت. چون این حرف جواب نداشت صرفنظر کردم. این اعتراض که در آن دوره به ضرر من تمام شد در دوره شانزدهم تقنینیه به سودم شد. نظر به اینکه سن ولادتم در پشت قرآن نوشته شده بود که درست نبود و بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال شمسی و قمری شناسنامه صادر شده بود و در موقع انتخابات دوره هفدهم آن شناسنامه از ۷۰ تجاوز میکرد. این بود که عکس سنگ قبر وکیل الملک را به وزارت کشور فرستادم و ثابت کردم که سنم از ۷۰ کمتر است که انجمن نظارت مرکزی اعتبارنامه صادر کرد.

دکتر مصدق مینویسد : وقتی والی فارس بودم صولت الدوله را به ریاست ایل قشقائی منصوب نمودم. سلف من ۶۰ هزار تومان از او خواسته بود چون نداد انتصابش صورت نگرفت. سپهدار جریان را پرسید گفتم اینکار همیشه با نظر والی بوده و او فقط ۱۵۰ تومان به دفتر ایالتی داده و دیگر به هیچکس دیناری نپرداخته است.

در فارس با سه نفر از مأمورین انگلیسی کار کردم. به (ماژورویر) قنصل انگلیس گفتم شما نباید در امور ایالت دخالت کنید. (ماژورمید) به جای او آمد که ایرلندی بود و میخواست وطنش به آزادی برسد. شخص شرافتمندی بود که من نظیر او را کمتر دیده ام. ما مثل دو برادر به ایران خدمت میکردیم. مأمورین قبل از اواز عشایر ودیعه میگرفتند برای تضمین امنیت که او ودیعه را به من مسترد نمود و گفت اینها باید نزد شما متعهد شوند. رابطه من با کلنل (فریزر) رئیس پلیس جنوب خوب بود. وقتی والی آذربایجان بودم نزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه برای تبریک فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم. موقع حرکت سردار سپه وزیر جنگ یک قبضه موزر برای من فرستاد و منم قالیچه ها را برسم سوغات برای وزیر جنگ فرستادم که قبول نکرد. روز بعد سرلشکر خدایارخان گفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را اجرا نکردند

و قالیچه ها را نفهمیده برگردانیده اند. مجدداً آنها را فرستادم و دیگر صحبتی نشد.

به دیدن محمد حسن میرزا ولیعهد رفتم گفت چرا پیشنهاد کردید از حقوق من کسر شود. گفتم که شاه و ولیعهد بیش از هر کس از مملکت استفاده میکنند و بیش از همه باید به کشور علاقمند باشند. رنگش سرخ شد و از گفته خود پشیمان گردید و گفت الغاء اختیارات شما در ارتش را من سبب شدم و پشیمانم. گفتم پشیمانی سودی ندارد و نمیتوانم در تبریز بمانم.

وقتی سردار سپه رئیس الوزراء شد گفت شما باید در دولت شرکت کنید، من به سکوت گذراندم. بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع به شرکت در دولت مذاکره کرد. گفتم چون دولت مدتی دوام میکند بهتر است در مجلس باشم و در دولت شرکت نمیکنم.

عیب جوئی و انتقاداتی که اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی از من و کارهای دولت فرموده اند در افکار این نسل که خود شاهد جریان امور بودند کمترین اثری ندارد ولی از آنچه واقع شده چیزی نمیکاهد ولی از نظر اینکه نسل بعد به کنه حقایق پی ببرد سطوری چند می نویسم:

روز شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ به جلسه خصوصی مجلس برای ابراز تمایل به نخست وزیر جدید دعوت شدم. علاء از نخست وزیری استعفا کرده بود. یکی از دوستان میگفت انگلیسها چنین تصور کرده اند که از این قبیل نخست وزیرها کاری ساخته نیست میخواهند سید ضیاء را بیاورند تا بگیر و ببندهای کودتای ۱۲۹۹ تکرار شود. یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا به خانه من آمده و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد که برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم. این جریان سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و بالاتفاق برای من کف بزنند. چنانچه سید ضیاء نخست وزیر میشد دیگر مجلسی نمیکذاشت تا من بتوانم موضوع نفت را تعقیب کنم. مرا هم مانند یکعده توقیف و تبعید میکرد. اگر کسی دیگری هم نخست وزیر میشد باز هم نمیتوانستم موضوع نفت را حل کنم.

با قبول نخست وزیری و ملی کردن نفت نتایج نیکو گرفتیم. دولت انگلیس به

مجمع ملل شکایت نمود که مغلوب شد. چون دولت من دست نشانده انگلیس نبود که از مملکت دفاع نکند ولی بعد توفیق رفیق نشد چون در انگلیس دولت محافظه کار روی کار آمد و آمریکا را با خود همراه نموده او را شریک نمود. جای تأسف است که شاهنشاه به جای آنکه با آمال و آرزوی ملت خود موافقت کنند دولتی که صنعت نفت را ملی کرد از طریق کودتا ساقط نمودند تا قرارداد نفت کنسرسیون به تصویب برسد.

برای از بین بردن من عده ای از دربار و علماء و افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند. روزنهم اسفند علما به کاخ آمده بودند که به جنازه ام نماز بگذارند و چون وزیر دفاع بودم جنازه ام را روی توپ می گذاشتند و با احترام به خاک میسپردند و عده ای را هم که مرتکب این جنایت شده بودند مجازات میکردند تا هیچکس گمان نبرد که نقشه سیاست خارجی بوده و من میشدم يك مرد به تمام معنی ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

در حالیکه روز ۸ اسفند علاء به خانه من آمد و راجع به حرکت شاه که سرّی بود با من مذاکره کرد ولی مجریان توطئه از آن خیر داشتند. قرار بود ساعت يك و نیم بعد از ظهر برای نهار به کاخ بروم که بعداً گفته شد ظهر بروم چون جمعیت آنجا بود که صدای تظاهرات را شنیدم. در حالیکه من راجع به مسافرت حتی يك کلام حضور شاهنشاه عرض نکرده ام. اگر من میخواستم شاهنشاه از این مملکت به خارج بروند آنرا روز ۲۰ تیر عملی میکردم. اینکه اعلیحضرت نوشته اند که گفتم از راه زمینی بروند مورد نداشت که در امور سلطنت دخالت کنم.

هندرسن سفیر آمریکا با من مخالف بود و آیزنهاور هم گفته بود که چون هندرسن از شاه حمایت میکند روابطش با مصدق خوب نیست و منم میدانستم که اگر بخواهم او را تغییر دهند شخصی بدتر از او را میفرستند.

وقتی دولت من در باره پشتوانه اسکناس استیضاح شد میخواستند دولت من را از بین ببرند و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار گردد. جریان چنین بود که دکتر شایگان و دکتر معظمی کاندیدای ریاست مجلس بودند. دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود در نتیجه دکتر معظمی به ریاست و مکی به عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس انتخاب گردیدند. مکی از این نظر انتخاب شده بود تا آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده و اعضای دیگر هیئت

اندوخته اسکناس از نظر وطنپرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نرخ اجناس گران شود به همین جهت منم از دعوت مکی برای شروع به کار در هیئت نظارت اندوخته اسکناس خودداری کردم. وقتی یکی از نمایندگان دولت را استیضاح کرد من تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم. دکتر معظمی رئیس مجلس از من خواست که از این تصمیم صرفنظر کنم، من قبول نکردم چون هدف ملت از بین میرفت و دولت در جلسه ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق تشکیل میشد با اکثریت قلابی ساقط میگردد و عمال استعمار میگفتند در مملکت مشروطه اختیار با مجلس است. همان مجلسی که در زمان شاه فقید هیچ وکیلی به مجلس نرفت مگر با موافقت سفارت انگلیس... نتیجه فراندم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند استدلال کنند. چونکه نقشه سقوط دولت در پایگاه آلپ سویس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین جهال به مرحله اجرا رسید.

من در تمام مدت زمامداری با هیچیک از دول بیگانه مؤثر در سیاست ایران خواه آمریکا و انگلیس و خواه شوروی سازشی نداشته و مصالح مملکت را به هر چیز ترجیح میدادم. آنچه گفته ام و کرده ام در منافع ملت ایران بوده و آنچه علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیم و به دست بعضی از هموطنانم اجرا گردید.

در باره کودتای ۲۸ مرداد به دو مدرک اشاره میکنم:

۱- ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل ۴ در ایران چکی مبلغ ۲۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور هم آنرا به ریال تسعیر نموده چکی بشماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ موخر (۱) یعنی ۲۱ مرداد مبلغ ۲۲۲۶۳۵۰۰ ریال به عهده بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که به مصرف کودتای ۲۸ مرداد رسید. در دادگاه نظامی ارائه دادم که مورد قبول واقع نشد. چنانچه رسیدگی میشد ثابت میگردد آنچه صورت گرفت نتیجه اش کودتای شاهانه و تشریف فرمائی به خارج از کشور بوده است.

۲- مدرک دیگر من روزنامه فیکارو فرانسوی است که در شماره ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ مینویسد: آلن دالس رئیس سرویس اطلاعاتی آمریکا با هندرسن سفیر آمریکا و والا حضرت اشرف در یکی از پایگاههای آلپ سویس تشکیل جلسه داد. جای شوارتسکف هم خالی بود. بین ۱۶ تا ۲۳ مرداد شوارتسکف به ایران

آمد. نتیجه این شد که شاه که تا آن زمان خواهی خواهی با مصدق راه میرفت یکمرتبه او را رها کرده زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را به جای آن پیرمرد لجباز نصب نمود. اعلیحضرت همایون شاهنشاه به مخبر (المصور) هم چنین گفته اند: (نقشه ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و خواست سوء استفاده بکند با هواپیمان از کشور خارج شدم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آنها افتاده و معارضی ندارند و به آنچه میخواستند رسیده اند. آنها همین اشتباه را کردند). قبل از این مصاحبه مردم تصور میکردند که شاه از مملکت فرار کرده حالا میفهمند که قصد اجرای نقشه سیاست خارجی بوده که کمتر دیده شده پادشاهی ملت خود را اغفال کند.

این وقایع مبتنی بر دو علت بود یکی سیاسی و دیگری حقوقی... جنبه سیاسی از این نظر که در تمام مدت سلطنت خود از افراد سلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان را از ملت سلب نمود و قرارداد نفت را ۳۲ سال تمدید کرد و میلیونها از این کار سوء استفاده فرمود. چه خوب بود قانون از کجا آورده ای را جلوی ایشان میگذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه ممری تحصیل نموده اند؟

چگونه ظرف بیست سال ۵ هزار رقبه قملیک نمود. مردم از دولت دیکتاتوری تنفر داشتند وقتی نسیم آزادی وزید به مجسمه ها توهین میکردند. وقتی حزب توده اقدام کرد جلوگیری نمود تا بی نظمی نباشد که آنرا بهانه کودتا قرار دهند. وقتی ۲۸ مرداد کودتا شد مرا تسلیم دادگاه نظامی کردند که سه سال زندان و بقیه اش تبعید در احمد آباد.... ایکاش هندرسن برای من تأمین جانی نخواست بود چون گفته بود که تلگراف او به شاهنشاه سبب شد که من از بین بروم.

از اعلیحضرت فقید کسی انتظاری نداشت چون مخلوق سیاست خارجی بود وقادر نبود که از اوامر آنان تخلف کند ولی از اعلیحضرت محمد رضا پهلوی انتظار نمیرفت که همان روش سابق را تعقیب کند و سیاست مستقل ملی را انتخاب نفرمایند و انتظار نبود رفراندم ملت راجع به بقای دولت را ندیده بگیرند و به آن احترام نگذارند.

دشمنان من از دو موضوع انتقاد میکنند یکی اینکه گفته ام روزی ۳۰۰ هزار لیره از نفت عاید دولت میشود که نشد. اگر کودتا نمیشد و دول غرب مجبور میشدند نفت ایران را بخرند آنوقت آنچه گفته بودم جامه عمل میپوشید.

دوم اینکه گفته ام ۸۰ درصد وکلا مجلس هفدهم نماینده حقیقی ملت بودند و با این حال مجبور به فراندم شدم. باید بگویم که نمایندگان تهران را مردم با اکثریت بی سابقه ای از اعضای جبهه ملی انتخاب کردند ولی بعد به واسطه اعمال نفوذ سیاست خارجی بعضی از آنان تغییر رویه داده با دولت من مخالف شدند و این اعمال نفوذ بین وکلای سایر نقاط هم صورت گرفت.

وقتی دو میلیون نفر ساکنین شهرها و روشنفکران به انحلال مجلس و ابقای دولت رأی دادند تصور نمیشد که اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای این مردم ارزشی قائل نباشند و دستخط عزل اینجانب را توشیح فرمایند. در مجلس ششم که تمام نمایندگان به اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد کردند باز من روی این عقیده برای قسم حاضر نشدم ولی ۱۸ سال بعد در مجلس چهاردهم به اعلیحضرت محمد رضا شاه قسم یاد کردم و تا آخرین ساعتی که گرفتار نشده بودم وفادار ماندم. اختلاف من با دربار روی این اصل بود که شاه میبایست سلطنت کند نه حکومت. شخصیت شاه در این نیست که هر کاری خواست بکند و مسئول نباشد بلکه عظمت شاه در این است که به قانون اساسی احترام بگذارد و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. ملی شدن صنعت نفت ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است. با نظر او موافقت کردم و پیشنهاد ایشان در جلسه جبهه ملی در خانه نریمان مطرح و همه امضاء نمودند. افراد چپ مخالف بودند چون آنرا مخالف شوروی میدانستند.

در باره اختیارات باید بگویم که با این اختیارات توانستم در مقابل فشار بیگانگان مقاومت کنم و متجاوز از دو سال مملکت را اداره نمایم و در ازای گرفتن کمک، آزادی و استقلال مملکت را از دست ندهم. چنانچه اختیارات نبود دولت نمیتوانست از نشر اسکناس استفاده کند که سبب گرانی میشد که دولت خود بخود سقوط میکرد. بعد از سقوط دولت کمیسیون دادگستری مجلس قوانین ناشی از اختیارات را لغو کرد نمیدانم چرا بدون استثناء همه قوانین لغو شد. اینکه نوشته اند اختیارات در محیط ارباب بود برخلاف حقیقت است زیرا من با چه قوه ای میتوانستم مجلسین را تحت اخافه قرار دهم. من مجری افکار ملت بودم و مجلسین به احترام افکار عمومی اختیارات را تصویب کردند. فرق مجلسینی که به من اختیارات دادند با مجلسینی که آنها لغو کردند این است که قانون اختیارات

روی افکار و مصالح ملت به تصویب رسید ولی نمیدانم در سال ۳۳ لغو بدون استثناء همه آنها روی چه نظری بود. اگر از این نظر بود که قانونگذاری حق مجلسین است و غیر قابل انتقال آیا دادن اختیار به کمیسیونها غیر از این است که مجلسین کاری را که مخالف قانون اساسی میدانند خود مرتکب آن شده اند. دادن اختیارات در مواقع عادی آنها به اشخاصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون خلاف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست ولی در مواقع جنگ و غیر عادی، دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است چون قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی. مخالفت با اختیارات به این عنوان که مخالف با قانون اساسی است کلمه حقی بود که میخواستند از آن در راه باطل سوء استفاده کنند. به همین جهت مخالفت با قانون اختیارات و دولت در صلاح مملکت نبود.

جبهه ملی حزب نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبهه ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود و جبهه ملی از افکار عمومی الهام میگرفت. دولت اینجانب باید از افکار عمومی تبعیت کند و حمایت مردم هم همان رأی فراندم بود. يك جمعیت ۲۰ نفری غیر متفق توانستند ۱۱ کرسی از ۱۲ کرسی را در تهران اشغال کنند که بعضی شان حتی یکصد رأی در جامعه نداشتند ولی با اکثریتی بی سابقه انتخاب گردیدند.

پس از مراجعت از آمریکا به عرض اعلیحضرت در باره انتخابات دوره هفدهم رساندم که از دوره چهارم که دولت وثوق الدوله رسماً در انتخابات دخالت کرد که قرارداد به تصویب برسد نظر من همیشه این بوده که تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مملکت بهتر نخواهد شد و مردم هیچگاه روی آزادی و استقلال را نخواهند دید. آن روز چون نخست وزیر بودم بیش از این چیزی عرض نکردم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیخواهم جان به سلامت بدر ببرم باید آنچه میدانم بگویم تا هزار مثل من در راه آزادی جان ندهند ملت هیچوقت به آزادی و استقلال نخواهد رسید. از تغییر رژیم منظور این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند منظور این بود که مردم مقدرات مملکت را بدست بگیرند. یکنفر هر قدر خوب باشد چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد که وقتی به اعلیحضرت فقید

بگویند از مملکت بروید با داشتن ارتشی تحت امر راه جزیره موریس را پیش بگیرد؟ برای این بود که در قلب مردم جایی ذخیره نکرده بود. به همین جهت فرمود تکلیف مرا باید ملت معلوم کند. چرا از خانه و وطن خود دور شوم؟ حدود ۶ ساعت با اعلیحضرت در باره انتخابات دوره هفدهم مذاکره شد فرمودند اگر افراد چپ وارد مجلس شوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید به نظر میرسد. بر فرض هم که چند نفر وارد شوند در مقابل اکثریت تأییری ندارند. در تهران حتی یکنفر هم از آنها انتخاب نشد. در انتخابات سایر نقاط تصور میکردم ۸۰ درصد نمایندگان مردم باشند. وقتی مجلس باز شد و دولت اکثریت ضعیف یافت معلوم شد نمایندگان مردم از ۸۰ درصد کمترند. مذاکرات من در باره نفت با سفیر آمریکا به بن بست رسید. مستر راس یکی از مدیران شرکت نفت میخواست در یکی از شهرهای اروپا مذاکره کند و من آقای فؤاد روحانی را با جواب فرستادم. مستر لوئی متخصص نفت که با هریمن آمده بود همین تقاضا را داشت و توسط آقای صالح پیشنهاد کرده بود که دولت مکزیک هم برای ملی شدن نفت ۸۰ میلیون دلار غرامت داد که سالی ۴ میلیون استخراج نفت داشت. ولی ایران ۳۲ میلیون تن تولید دارد. یعنی ۸ برابر آن، پس باید ۶۴۰ میلیون دلار بابت اصل و ۱۶۰ میلیون دلار بابت فرع آن در مدت ۲۰ سال به شرکت نفت بپردازد. من تا آنوقت پیشنهادی به این صراحت ندیدم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ماست ولی بعداً معلوم نشد چه پیش آمد که راس به ملاقات فؤاد روحانی نرفت و مستر لوئی هم به ایران نیامد. وقتی میشود مالی را به ثمن بخش خرید چرا به نرخ عادلانه خریداری کنند.

ایکاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور به صلاح مملکت و تمام عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. عصر روز ۲۷ مرداد دستور دادم هرکس حرف از جمهوری میزند او را تعقیب کنند. من نه فقط با جمهوری دمکراتیک بلکه با هر رقم آن موافق نبودم. چون تغییر رژیم موجب ترقی مملکت نمیشود. تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت به همین منوال خواهد بود. بسیار ممالکی جمهوری هستند ولی آزادی ندارند. بسیار ممالکی سلطنتی هستند و از آزادی و استقلال کامل بهره مند هستند. من نه میخواستم ترتیب وراثت تاج و تخت را تغییر بدهم و نه میخواستم رژیم سلطنت را به جمهوری، آنهم جمهوری

دمکراتیک تبدیل نمایم. از بعضی انتقادات دربار متأثر میشدم. چون کسی را که جز خدمت به مملکت و اعلیحضرت نظری نداشت مورد بی مرحمتی قرار میدادند. اعلیحضرت در سال ۲۴ طی مصاحبه ای فرمودند (آنهائیکه به خارجیها التماس میکردند که بیایند گودالهای جنوب شهر را ببینند و وعده میدادند روزی ۲۰۰ هزار لیره برای ملت اضافه عایدی بدست بیاورند برای این بود که سالی سیصد میلیون تومان اسکناس چاپ کنند. آیا در این مدت یک پل یا یک مریضخانه ساخته اند؟ حتی پنبه و مرکورکرم و باند و دوا وجود نداشت. در این مدت ۴۰۰ افسر توده ای بوجود آمد. به اقوام و بستگان خود جوازا دادند و استفاده ها رساندند. حتی در مقابل اراده من که میخواستم املاکم را بین زارعین تقسیم کنم ایستادند. این بود نهضت ملی ایران؟ نهضت آن است که به کارهای مثبت و مفید به حال مردم پردازیم).

مصدق می نویسد: دعوت برای بازدید گودالها برای این بود که بدانند تسلط بیگانگان در این کشور چه میکند؟ راجع به روزی ۳۰۰ هزار لیره در روز اگر گذاشته بودند که کار نفت به اتمام میرسید به آن نایل میشدیم. راجع به ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس یا باید دولت بعد از ملی شدن نفت تسلیم میشد و قراردادی بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ امضا کند یا اینکه با یک خروار کاغذ متجاوز از دو سال بدون کمک بیگانگان استقلال خود را حفظ کند.

دولت اینجانب با صحت عمل کار میکرد. در تمام مدت تصدی دولت دیناری از اعتبار سری استفاده نشد. راجع به افسران توده ای از آنوقت که متفقین وارد ایران شدند نضج گرفت. در باره بازنشستگی افسران عمل توهین آمیزی نشده هیئتی پیشنهاد کردند که ۱۳۶ نفر بازنشسته شوند که انجام شد. ولی بعد به عنوان شاه پرست همه را به خدمت برگرداندند. اکنون اشاره به قسمتی از نامه سرتیب دادستان فرمانداری نظامی به سپهبد زاهدی میکنم.

(سرهنگ دوم فتح الله لیتکوهی که جزو ۱۳۶ افسران بازنشسته زمان دکتر مصدق بوده در وقایع ۹ اسفند در تظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته و به همین اتهام تعقیب و متواری شده بود. همچنین در رقم به نفع شاهنشاه و دولت جنابعالی انجام وظیفه نموده در کودتای از ۲۵ تا ۲۸ مرداد در اجتماعات تهران و قم رل مهمی در واژگون کردن حکومت مصدق داشته

(است.)

در باره جواز و استفاده بستگانم اینجانب نه دیناری حقوق گرفته ام و نه از ارز دولتی استفاده کرده ام و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست وزیری و محافظین خود را پرداخته ام. چه علت داشت که رضایت دهم اقوام و خویشاوندانم سوء استفاده کنند. موقع انتخابات دوره هفدهم پسرم را از معاونت وزارت راه برداشتم که نگویند در انتخابات دخالت کرده است. در مورد تقسیم املاک سلطنتی مصلحت اینطور دیده شد که ضمیمه خالصجات دولتی بشود تا بودجه سازمان شاهنشاهی هم تأمین گردد. تقسیم املاک باید از روی مطالعه و در سراسر مملکت صورت گیرد.

راجع به پیشنهاد بانک بین المللی چون کارش بهره برداری نفت نبود میخواست همان وضعیت سابق را برقرار کند و فداکاریهای ملت را بی اثر سازد. اعتراض شده بود که قانون امنیت اجتماعی اینجانب برخلاف روح آزادی است چون در بعضی نقاط اخلاکگران بودند این قانون تهیه گردید. حال باید دید که جنبه آزادیخواهی این لایحه بیشتر است یا قانون حکومت نظامی؟ همکاران من که اخلاکگر نبودند به موجب همین قانون تبعید شدند. عصر روز ۲۴ مرداد شخص ناشناسی مرا از کودتا مطلع ساخت. به همسرم گفته بودم که دست از کار میکشم و به احمد آباد میروم چون اگر اعلیحضرت حق داشتند نخست وزیر را عزل فرمایند و اگر کناره جوئی من در صلاح بود دیگر لزومی نداشت که مأمور عزل را توقیف کنم. وقتی هم احمد شاه صمصام السلطنه را عزل کرد خود را نخست وزیر قانونی میدانست. وقتی هندرسن سفیر آمریکا به دیدن من آمد گفت (اینکه میگویند سرلشگر زاهدی در سفارت ماست خلاف حقیقت میباشد. دیگر اینکه با فرراندن مخالف است. سوم اینکه از برداشتن مجسمه اعلیحضرت فقید ابراز تأسف کرد. روز ۲۷ مرداد خواست بفهماند که از جریان بعدی بی خبر است.)

دکتر مصدق در باره عدم قبول پیشنهاد بانک بین المللی به معترضین چنین پاسخ میدهد:

عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین المللی از این جهت بود که بانک

می خواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود، بی اثر کند. چون که نتیجه ی شناسائی این بود که شرکت ملی توانست خسارتی که تا روز ملی شدن صنعت نفت متوجه آن شده بود در دادگاه ادعا کند ولی حق نداشت تا روز انقضای قرارداد امتیاز، از دولت ایران مطالبه ضرر از منفعت کند.

نظر به اینکه بانک بین المللی عمران و توسعه يك مؤسسه ی بی طرفی به نظر آمده بود، در روزهای اول مذاکرات من راضی شدم که بانک از معادن نفت بهره برداری کند و از این راه عایداتی به دولت برسد تا اختلاف با شرکت به هر طریق که ممکن بود مرتفع شود ولی روز آخر که صحبت از تنظیم قرارداد به میان آمد یکی از نزدیکان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت و شرکت سابق نفت هر دو امضاء کنند که چون شرکت به هیچ سمتی حق نداشت خود را وارد موضوع کند و قراردادی به این عنوان که در معادن نفت صاحب حقی است امضاء نماید مورد موافقت من قرار نگرفت و خوب معلوم شد که نمایندگان بانک برای این نیامده بودند که از راه خیرخواهی رفع يك اختلاف کنند، بلکه آمدنشان به ایران از این نظر بود که دولت را اغفال کنند و سندی در نفع شرکت تحصیل و آن را کماکان در همان جایگاهی که داشت مستقر نمایند. این بود که به نماینده ی بانک گفتم مرا به خیر تو امید نیست شرمسان و آنها دیگر سخنی نگفتند و رفتند.

دکتر مصدق و وکیل تسخیری او سرهنگ جلیل بزرگمهر



دکتر مصدق- من نه خیانتی به شاه کرده ام نه به مملکت .. نه احتیاج به صرفنظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو .. آنچه عدالت حکم میکند با در نظر گرفتن خدا و وجدان عمل کنید .

محاكمه دكتور مصدق در دادگاه نظامی

پس از وقایع مرداد ۳۲ و روی کار آمدن سپهبد زاهدی و مراجعت شاه که این بار خود را شاه انتخابی میدانست دکتر مصدق و همکاران و طرفدارانش به شدت مورد بغض و کینه بودند. در مورد شخص دکتر مصدق که بهرحال به سه سال زندان محکوم شد علاوه بر اینکه در میان توده های مردم و دانشگامیان و اصناف نفوذ فراوانی داشت مطلعین اظهار نظر میکنند که آمریکائیهها نمیخواستند به او لطمه ای زده شود به همین جهت با سه سال حبس و تحت نظر بودن در احمد آباد کار فیصله یافت.

دکتر مصدق تنها نخست وزیر ایران میباشد که در دادگاه نظامی مورد محاکمه قرار گرفت. مطالبی که در این دادگاه گفته شده از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد و تا کنون از زبان هیچ نخست وزیری چنین مطالبی بیان نشده است.

سرهنگ علوی در باره وضع مصدق در بازداشتگاه چنین مینویسد: دکتر مصدق در عمارت کلاه فرنگی لشکر دو زرهی بازداشت بود که من هم جزو نگهبانان او بودم. کسانی که میتوانستند همه روزه از او دیدار کنند عبارت بودند از بستگان او "بانوان ضیاءالسلطنه همسر و ضیاء اشرف دخترش- آقایان دکتر غلامحسین و مهندس احمد مصدق- دکتر متین دقتری و همسرش". دستور این بود که

احترام و شخصیت زندانی را رعایت کنیم. یکروز دکتر غلامحسین مصدق در دیدار از پدر خود از وقت معین تجاوز کرد. ستوان ستار سلیمانی افسر نکهبان با خشونت وارد خوابگاه مصدق میشود و با صدای بلند به دکتر غلامحسین مصدق میگوید خجالت نمیکشید که به تذکر پاسدار اهمیت نمیدهید و رعایت مقررات را نمیکنید و دستور میدهد که او را از خوابگاه اخراج کنند. وقتی سرتیب روحانی که در آن وقت ریاست ستاد لشکر ۲ زرهی را داشت از جریان مطلع میگردد افسران مربوط را میخواهد و میگوید کاری که ستوان سلیمانی کرد قانونی بود ولی طرز عمل یک افسر جوان و تحصیلکرده ارتش نبود و نباید اینطور خشونت بخرج داده شود. باید رفتار شما سرمشق دیگران باشد.)

نامه حسین مکی به شاه در باره محاکمه دکتر مصدق

اول شهریور ماه ۳۲

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

در این موقع که بعون الله تعالی به میهن عزیز مراجعت فرموده اند با عرض خیر مقدم و تهنیت و امیدواری به دوام و بقاء سلطنت مشروطه ایران و احترام قانون اساسی و اجرای کامل مقررات آن، از نظر کمال علاقه و اعتقاد ذات شاهانه به حفظ اصول قانون اساسی و اجراء کلیه قوانین مصوبه مجلس شورایی مقتضی دانست به استحضار ذات شاهانه برساند که:

طبق قانون اساسی و قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۶ تیرماه ۱۳۰۷ تعقیب و محاکمه وزراء باید با استحضار و رأی مجلس شورایی باشد و از قراریکه اطلاع حاصل شده جناب آقای دکتر مصدق را دستگیر و زندانی نموده اند و مسلم است که این جریان بر خلاف منویات ذات شاهانه و مخالف با اصول و مقررات قانون اساسی و قانون محاکمه وزراء میباشد. البته قصد و غرض از این تذکار همانا رعایت و اجرای کلیه قوانین میباشد. با آنکه جناب ایشان مرا که نماینده ملت و دارای مصونیت قانونی هستم بر خلاف قانون دستگیر و بازداشت نمودند ولی عمل خلاف قانون ایشان نباید مجوز عمل خلاف قانون دیگری در مورد خود ایشان باشد و اصلح آنست مادام که طبق قانون محاکمه وزراء موضوع در مجلس مطرح نشده و منتهی به تصمیم نهائی قانونی نگردیده مصلحت و مقتضای قانون چنین

ایجاب مینماید تا موقع انعقاد جلسات علنی مجلس شورایملی و طرح موضوع در مجلس امر و مقرر گردد هیئت دولت با توجه به مقررات قانونی، جناب دکتر محمد مصدق را به احمد آباد (ملك شخصی خودشان) یا بیک نقطه امن دیگری که خود ایشان بخواهند انتقال بدهند و برای رعایت احتیاط و پیش بینی اینکه مبادا آسیب و گزندى به ایشان وارد آید همانطوریکه اعلیحضرت همایونی هم از رم تلگرافی دستور اکید در این مورد به هیئت دولت صادر فرمودند عده ای مأمور حفظ جان ایشان باشند تا پس از تشکیل جلسات مجلس شورایملی طبق مقررات قانون تعیین تکلیف بعمل آید. البته با این ترتیب هم موجبات تأمین علاقه شاهنشاهی به حفظ و اجراء اصول قانونی فراهم شده و هم اینکه سابقه برخلاف قانون و اصول باقی نخواهد ماند.

رئیس کمیسیون عرایض مجلس شورایملی - حسین مکی

آیتالله کاشانی در مصاحبه ای بعد از ۲۸ مرداد چنین گفت:

مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل میخواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدید و پیروز گردیدیم. مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود. اما اینکه میگویند خارجیا در این کار دخالت داشته تا آنجا که من اطلاع دارم چنین نبوده است.

دکتر ورقا در روزنامه کیهان چاپ لندن چنین مینویسد:

هنگامی که دکتر مصدق در لشکر زرهی تحت بازداشت بود، از طرف رهبری حزب توده، توسط سازمان نظامی و توسط افسرانی که خود مأمور نگهداری مصدق بودند به وی پیشنهاد میشود که در صورت تمایل ایشان، حزب آماده است او را از زندان زرهی آزاد و پنهان نموده و سپس وسیله مسافرت ایشان را به هر کشوری که مایل باشند فراهم سازد. بدیهی است دکتر مصدق کهنسال، با تجربه و دور اندیش با اظهار تشکر از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید.

رسول مهربان مینویسد:

بسیاری از مدارك دخالت آمریکا در رابطه با کودتا را افسران عضو حزب توده

که در زندان لشکر ۲ زرهی بوده و به مصدق دسترسی داشتند باو رساندند. سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری دو عضو فعال سازمان نظامی حزب توده در افشای دخالت‌های هیئت مستشاران نظامی آمریکا اسنادی را به مصدق رساندند. گاوصندوق مصدق را که اسناد نفت و صورتجلسات آن و مدارک مربوط به حاکمیت بحرین در آن نگاهداری میشد در باشگاه افسران باز کردند و مصدق عکسی را که جریان امر را نشان میداد به دادگاه تسلیم کرد. در همان موقع در جلسات خصوصی جبهه ملی هم اعلام شد که این عکس را افسران توده ای به مصدق رسانده اند.

اولین جلسه بازپرسی از دکتر مصدق روز ۲۶ شهریور ماه ۱۳۳۲ یعنی حدود یکماه پس از واقعه مرداد ۳۲ آغاز شد و بازپرسی در پنج جلسه صورت گرفت. اتهام دکتر مصدق سوء قصد به منظور برهم زد اساس سلطنت و تحریک مردم برضد قدرت سلطنت بود که دادگاه نظامی رسیدگی به آنرا در صلاحیت خود میدانست. بازپرسی توسط سرهنگ خلیل کیهان خدیو در حضور سررتیب آزموده دادستان نظامی ارتش و سرهنگ دوم اللهیاری دادیار پرونده و سرهنگ ۲ فضل اللهی کمک بازپرس صورت گرفت که در نتیجه قرار بازداشت دکتر مصدق صادر و مورد تأیید دادستان و اعتراض دکتر مصدق قرار گرفت ولی دادگاه نظامی قرار بازداشت را تأیید نمود.

جلسه محاکمه روز ۱۷ آبان ۱۳۳۲ آغاز گردید. دکتر مصدق از روز ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی به مدت دوسال و سه ماه و ۲۰ روز حکومت کرده بود که فقط سه روز آن قوام السلطنه خود را نخست وزیر میدانست. در جریان محاکمه گفتگوی دکتر مصدق و سررتیب آزموده جالب میباشد.

ریاست دادگاه را سرلشکر نصرالله مقبلی برعهده داشت. سررتیب حمید شیروانی- سررتیب محمود افشارپور- سررتیب محمد علی خزاعی- سررتیب تیمور بختیار عضویت دادگاه را برعهده داشتند.

محاکمه دکتر مصدق در تالار آینه کاخ سلطنت آباد که از یادگارهای دوره ناصرالدین شاه بود انجام گرفت. این تالار ده در داشت که هشت تای آن شیشه

ای بود. سقف تالار هم از آینه بود و ۶۳ تابلو از بزم شاهان را نشان میداد. ریاست دادگاه با سرلشکر مقبلی بود که بالای سر او پرچم ایران و عکس محمد رضاشاه پهلوی نصب شده بود. سمت چپ او سرتیب آزموده دادستان نظامی می نشست که مرتب بین او و دکتر مصدق مطالب تندی رد و بدل میشد.

نویسنده کتاب يك روز برای مشاهده جریان محاکمه به سلطنت آباد رفته و در جلسه شرکت نمود. روزنامه نگاران داخلی و خارجی برای شرکت در جلسه باید قبلاً کارت ورودی دریافت میداشتند.

نگارنده هم شاهد عظمت دکتر مصدق هنگام ورود به آمریکا و شرکت در جلسات سازمان ملل بودم که مورد احترام خاصی قرار گرفته بود و هم در این جلسه که می دیدم دکتر مصدق را چند سرباز تفنگ بدست به داخل دادگاه می آوردند. مصدق مطابق معمول (تلوتلوخوران) در حالیکه يك قبای سبز رنگ بتن داشت وارد دادگاه میشد. سربازان به او فشار می آوردند که با سرعت بیشتری وارد دادگاه شود ولی او با عصبانیت میگفت (من دارم میرم. چرا هل میدید. صبر کنید خودم میروم- از این تندتر نمیتوانم برم.) از دیدن این صحنه همه بخصوص روزنامه نگاران خیلی ناراحت شدند. هنگام تنفس هم دکتر مصدق از ما روزنامه نگاران احوالپرسی کرد و گفت شما که شاهد باشید که در دادگاه با من چگونه رفتار میشود و چقدر توهین میشود اینها را بنویسید تا مردم بدانند.

خبرگزاری فرانسه گزارش داد که (دکتر مصدق وقتی وارد دادگاه میشود چنان به چپ و راست حرکت میکند که گوئی هیچیک از اعضای بدنش در اختیار او نیستند و با هم ارتباطی ندارند.) مصدق که همواره در ایران در اوج قدرت سرداری و قبا بتن داشت و روی تختخواب دراز میکشید يك کفش مشکی رنگ و رو رفته پایش بود و بطور ناگهان دچار غش و ضعف میگردد و حالش بهم میخورد ولی در دادگاه کمتر دچار چنین وضعی میشد. خیلیها این حالت مصدق را سیاسی میدانستند و میگفتند هر وقت سیاست اقتضا میکرد چنین حالی باو دست میداد.

این حالت (تلوتلو خوردن دکتر مصدق) در دادگاه جلب توجه فراوان میکرد. روزنامه ها نوشتند یکروز بانوئی که در تظاهرات ۲۸ مرداد علیه مصدق شرکت

داشت در دادگاه حضور یافته هنگام تنفس وقتی مصدق خواست قدری داخل سالن راه برود آن خانم گفت:

آقای مصدق چرا اینطور میلرزید؟ دکتر مصدق که او را نمیشناخت با ژست عصبانیت توأم با خنده گفت (مناجبان اصفهان هم سالهاست که میلرزد ولی همیشه محکم و پا برجاست و هیچوقت سقوط نمیکند) از این پاسخ مصدق همه به خنده افتادند. مصدق از یکی از نزدیکان خود پرسید این خانم کیست وقتی باو گفتند در جریان ۲۸ مرداد علیه او شرکت داشته گفت راستی خانم بگوئید من با شما چه کرده ام که اینطور با من مبارزه کردید. اگر این آقا (منظور تیمسار آزموده) را میبینید به من حمله میکند مرئوس من بود و قصد بازنشستگی و بیکاری و تغییر شغل او را داشتم. شما که قبل و بعد از من بهمان کار و شغلی که داشتید ادامه میدادید و قطعاً هنوز هم ادامه میدید. من که جلوی کار شما را نکرده بودم که مرتب بمن در دادگاه نیش میزنید. من هر روز در دادگاه شما را میبینم و در پشت سرم صدای ناهنجاری میشنوم. حالا فهمیدم که این صدای ناهنجان از شماست. از این گفته دکتر مصدق همه بخصوص خبرنگاران خیلی خندیدند و از آن خانم هم دیگر صدائی شنیده نشد.

سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق جریان محاکمه دکتر مصدق را در دو جلد تنظیم و منتشر ساخته که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد. در این جلد سعی شده قسمتی از کتاب مزبور نقل گردد:

وقتی قرار شد دکتر مصدق در دادگاه نظامی محاکمه شود سپهبد علی اصغر نقدی را به عنوان وکیل مدافع معرفی نمود ولی او بعلت نداشتن اطلاعات قضائی معذرت خواست و مرا که اطلاعات حقوقی داشتم معرفی نمود و چون دکتر مصدق هم تعیین وکیل مدافع را به عهده دادگاه گذاشته بود من به عنوان وکیل تسخیری معرفی شدم. دکتر مصدق شخصاً مطالبی تهیه میکرد و از خارج هم دکتر عبدالله معظمی و نصرت الله امینی ما را یاری میکردند و مطالب در منزل دکتر متین دقتری داماد دکتر مصدق مایشین میشد و وقتی نامه مایشین شده به دست دکتر مصدق میرسید هرجا به تیمسار آزموده دادستان ارتش برمیخورد (دادستان ارتش) را خط میزد زیرا او را قبول نداشت و بجای آن (سرتیپ آزموده) یا (آن مرد

میکداشت). چون معتقد بود طبق لایحه قانونی ۱۶ فروردین ۳۲ که با استفاده از لایحه اختیارات تهیه کرده است دادستان ارتش دیگر عنوان قانونی ندارد.
قرار بازداشت مصدق چنین بود:

(قرار بازداشت موقت آقای دکتر مصدق متهم به همکاری در توطئه سوء قصد که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بوده از نظر اهمیت بزه انتسابی و جنائی بودن اتهام صادر و اعلام میگردد. این قرار به موجب مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش در مهلت ۲۴ ساعت از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض میباشد. دکتر مصدق در ذیل آن مینویسد:

(اتهامات فوق را که مطلقاً عاری از حقیقت است و برخلاف انصاف بوده قویاً تکذیب میکنم و به بازداشت غیر قانونی خود که مبتنی به مطالب بی اساس فوق است معترضم. ۲۶ شهریور ۱۳۳۲).

روز یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۳۲ نخستین جلسه محاکمه دکتر مصدق و سرتیب تقی ریاحی در دادگاه نظامی آغاز گردید. وکیل دکتر مصدق سرهنگ جلیل بزرگمهر و وکلای مدافع سرتیب ریاحی نیز سرلشکر میرجلالی - دریادار نصیرزند - سرهنگ معین پور - سرهنگ شاهقلی - سرهنگ آرمین بودند.
رئیس دادگاه از دکتر مصدق پرسید:

شغل شما چیست مصدق گفت نخست وزیر قانونی - پرسید آیا پیشینه کیفری دارید با طعنه گفت تا بحال که نداشتم حالا پیدا کرده ام. پرسید مذهب شما چیست مصدق گفت از دادستان بپرسید گویا شیعه هستم. پرسید به صلاحیت دادگاه اعتراض دارید؟ مصدق گفت دارم و به صلاحیت دادستان هم اعتراض دارم. در تاریخ ۳/۵/۳۲ موقعی که خواستم ایشان دادستان وقایع شیراز بشوند به خط خودشان به من نوشته اند (مرا از این کار معاف کنید. من فاقد هرگونه تحصیلات و سوابق قضائی هستم). حالا آمده دادستان ارتش شده است. یکی از معایب سازمان قضائی ارتش این است که افسران بی اطلاع از امور قضائی را در کارهای قضائی میکمارند. این آقا مرئوس من بوده و مطابق ماده ۳۷ قانون حق ندارد دادستان محاکمه من باشد. و الآن برخلاف نص صریح قانون اساسی

اینجا نشسته است. او رئیس اداره مهندسی ارتش در زمان نخست وزیری من بوده است. بله به صلاحیت ایشان اعتراض دارم. آقا شما لیسانسیه قضائی هستید؟ شما معلومات قضائی دارید؟ (آزموده) - شما حق سؤال از من ندارید. آزموده خطاب به رئیس دادگاه گفت عکسبرداری عکاسان مانع انجام وظیفه من است. اینجا صحنه تئاتر نیست. متهم (باکسره) از اصول قانونی منحرف میشود و حرفهایی میزند که مربوط به موضوع نیست.)

مصدق - متهم (باکسره غلط) و با(قحه) صحیح است. ایشان نمیدانند که این موضوع غلط است. اینرا میگویند جهل مرکب که انسان چیزی را نداند و خودش هم نداند که غلط است (خنده حضار).

وقتی دکتر مصدق میخواست از جریان انتخابات دوره پانزدهم و از دعوت مردم به مسجد شاه صحبت کند که رئیس دادگاه گفت استدعا دارم راجع به موضوع صحبت کنید. خدا و وجدان ناظر بر اعمال ماست.

مصدق گفت تیمسار من باید حرفهای خود را بزنم. شما میخواهید مرا اعدام کنید. اگر نمیخواهید من حرفهایم را بزنم نیزم. میخواهید یک دکتر مصدق نخست وزیر را اعدام کنید و حالا هم نمیگذارید حرف بزند.

رئیس دادگاه - ما گوشمان نزد شماست. ما میرغضب نیستیم. من ۲۲ سال عمر خود را در بیابانها گذرانده ام و مویم را در این راه سپید کرده ام. ما سربازیم و مصالح مملکت را در نظر داریم.

دکتر مصدق - باید من حرفم را بزنم. قربان - شما که به جنگ میروید باید مقدمات آنرا تهیه کنید. آذوقه و چادر و وسایل بردارید و الا شکست خواهید خورد. من باید مقدمات را بگویم و نتیجه بگیرم. چون خسته شده ام اجازه بدهید بنشینم. رئیس دادگاه - بفرمائید خواهش میکنم بنشینید.

مصدق - به موجب قانون اختیارات من حق داشتم قوانین دادرسی ارتش را اصلاح کنم و به موجب همان قانون اختیارات، مادام که تکلیف قوانین مصوبه از طرف من، از طرف مجلس تعیین نشده لازم الاجراست و هیچ مقامی حق ندارد دستور عدم اجرای آنرا بدهد... اصلاً این دادگاه و این دادستان وجودشان خلاف قانون است و باید قوانین دادرسی ارتش مصوبات من باشد. قوانین دوره من به قوت خود باقی است. قانونگذاری حق مجلس است. این صاحب حق، خودش

این حق را به من داد و گفت اختیار میدهم دکتر مصدق قانون بنویسد و آزمایش کند و بعد هم به مجلس بیاورد و مادام که تکلیف آن از طرف مجلس روشن نشده هیچ مقامی حتی این آقای با این عظمت (خطاب به دادستان ارتش) حق ندارد قوانین مرا اجرا نکند. من نخست وزیر قانونیم و باید در دیوان کشور محاکمه شوم نه در این دادگاه. اینهم برای دلخوشی رئیس دادگاه که تشریف ببرند و استراحت کنند و بدانند که اینجا جای محاکمه من نیست. حالا این دادستان غیر قانونی آمده یکعده از رجال مملکت را زندانی کرده و در این سرما پدرشان را در می آورند. به خدای لایزال اینها از سرما تلف میشوند. مریضند و تب دارند (باحالت گریه).

رئیس دادگاه- مگر دوا و غذا نیست. مصدق- کار از این حرفها گذشته و یا مشت محکم روی میز کوبید. (دادستان- وقتی جوجه می آورند آب که چیزی نیست.) مصدق- خوب الحمدالله آب آوردند. از آب هم مضایقه کردند کوفیان. نشد. (خنده شدید تماشایان).

سرتیپ آزموده دادستان چنین گفت:

برای دادستان ارتش مایه تأسف است که یکی از ابنای وطن که خود را تحصیل کرده و دکتر حقوق میدانند رعایت موازین قانونی را نکنند و به يك عده از جان گذشته اهانت نماید. این (آقا) مرا بیسواد معرفی کردند. اگر سایر بیاناتشان هم از همین ردیف باشد مایه تأسف است. اگر من بیسوادم چرا در شهریور ۲۱ مرا طی نامه رسمی برای ریاست کمیسیون که خود انتخاب نمودند به کار دعوت کردند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح کنم- شاید خوشگذرانی محیط سلطنت آباد ایشان را دچار فراموشی کرده است. من آمدم و با آنها که دست نشانده شما بودند و میخواستند سلسله فرماندهی را از قانون دادرسی ارتش بردارند نبرد کردم و بالاخره از غیبت من سوء استفاده کرده و قانونی نوشتند که از اعضای محترم دادگاه استدعا دارم بخوانند تا بدانند چه بلائی به سر ارتش آورده اند. من سه ماه است هنوز موفق نشده ام بی انضباطی هائی را که این مرد در دستگاه قضائی ارتش ایجاد کرده از بین ببرم. هرچه بود مفتخرم که امروز توانسته ام دکتر مصدق را تسلیم دادگاه کنم. هیئت وزیران به اتکای نظر کمیسیون که از اشخاص مجرب مقامات قضائی تشکیل داد تصویبنامه صادر کرد

که اساساً این آقا حق نداشته در امور قضائی ارتش دخالت کند و قانون وضع نماید و بنابراین قوانین او «کان لم یکن» میباشد. این آقا معلوم میشود ادعا نامه دادستان ارتش را هم نخوانده و نفهمیده اند که دادستان مدعی است شما از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد نخست وزیر نبوده و یاغی بوده اید و بنابراین در آن مدت رئیس اداره مهندسی ارتش این ننگ را نداشت که مرئوس شما باشد. من مرئوس یکنفر یاغی نبوده ام. هر قدر هم بیسواد باشم به نفع متهم است. شما که وکیل مدافع سایر رجال نیستید که با گریه میخواهید اثبات کنید حال آنها خیلی بد است و حال آنکه حال همه شان از حال من خیلی بهتر است. خوب میخورند و خوب استراحت میکنند و همین متهم تا کوچکترین اظهار کسالتی میکند بهترین پزشکان را برایش حاضر میکنند. من سرپازم و مطیع قانون و حال اگر قانون با روح این آقا سازگار نیست به من مربوط نمیشود. این آقا سازمان قضائی ارتش را به روز سیاه نشانید. اصل انضباط را از بین برد. سلسله مراتب فرماندهی را نقض کرد. قانون وضع کرد که چند نفر غیر نظامی بر نظامیها ریاست کنند. برخلاف قانون اساسی رئیس دادگاه انتظامی ارتش ایجاد کرد که هم رتبه رئیس دیوان کشور باشد و حالا چند نفر غیر نظامی دور هم جمع میشوند و به موجب قانون آقا از بیت المال این مملکت بدبخت استفاده میکنند. شعبه ۹ دیوان کشور قوانین این آقا را نافذ ندانسته و بنابراین در سمت قانونی انجام وظیفه میکنم. باید اضافه کنم که دادگاه صحنه تعزیه خوانی نیست. اگر کار به تحریک احساسات و گریه بکشد نتیجه میگیریم که لابد حرف حسابی و قانونی ندارند. این دادگاه نمونه کاملی برای همه دادگاهها میباشد.

دکتر مصدق در پاسخ گفت من خیلی حرفها دارم و باید یکایک جواب او را بدهم. (رئیس دادگاه- خلاصه صحبت کنید) شما یکساعت و نیم به دادستان وقت دادید و هرچه دلش خواست گفت حالا اجازه نمیدهد من حرفم را بزنم. شما حق دارید. این اخلاق افسران است. بزنید. بکشید. زود باشید. اینجا مدرسه نیست. مکتب نیست. امراست. دستوراست. زود باشید. یک نخست وزیر را میخواهید اعدام کنید و نباید حرف بزند. این دادستان اینهمه حرف زد، همه بی ربط و بی موضوع بود. این آقا در کار خودش خیلی زرنگ است. او میداند یک هیئت نظامی اینجا نشسته و منم باید هر شب بین نظامیها باشم که

چهارچشمی مراقب من هستند. می‌خواهد با حرفهای خود، نظامیها را تحریک کند که امشب بلائی به سر من بیاورند که آنسرش ناپیدا باشد (خنده شدید) قانون گذراندم که افسر و نظامی در دادگاه (امری) محاکمه نشود. اگر افسری با زن يك سرباز مقاربت کرد این چه ربطی به امور نظامی دارد که میفرمائید من امور سازمان قضائی ارتش را متزلزل کرده‌ام. باید در دادگاه غیر نظامی محاکمه شود.

قاضی باید مطلع باشد، باید غیرقابل تغییر باشد، باید خوب حقوق بگیرد. امر است، سپهد فرموده، سرلشکر گفته، باید فلانی محکوم شود. اگر قاضی بداند کسی نمیتواند او را تغییر دهد دیگر به اینگونه حرفها و امرها تسلیم نمیشود. چرا قاضی انگلیسی در دادگاه لاهه به نفع ما رأی داد. زیرا مستقل بود. از چرچیل نمترسید. میدانست چرچیل نمیتواند او را تغییر دهد. بنابراین آزادانه رأی داد. این منطق من بود. حالا آقای دادستان بی مرحمت هستند، باشند. من کوچک شما هستم. من فرمانبردار شما هستم. آقایان بدانید که محکومیت ناشی از ایمان و عقیده موجب بقای استقلال مملکت میشود و باعث افتخار من است. برفرض از این زندان خلاص شوم در خارج چه تأمین دارم. اگر در زندان از بینم ببرند همه میفهمند. پس آنچه من میگویم برای خلاصی از زندان نیست. من میدانم که میخواهند با چه لطایف الحیل نهضت مقدس ما را از بین ببرند و باز مملکت را دچار دول استعماری سازند. بهرحال باید معلوم شود کودتائی در بین بوده یانه؟ اگر کودتا نبود چرا فرمانی که در ۲۲ مرداد صادر شد در ساعت غیر متعارف یعنی یکساعت بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد به من ابلاغ گردید. چرا با تانک و توف و سرباز و مسلسل؟ چرا دو نفر وزیر و یکنفر وکیل را توقیف کردند؟ مگر خانه و کلا مصونیت ندارد. چرا تلفنخانه بازار را اشغال کردند؟ اگر اینها کودتا نیست لطفاً سرتیب آزموده بفرمایند کودتا چیست؟ چرا آقای دادستان این افسران را تعقیب نکردند؟ حتی خلعت هم گرفتند. بخدا يك کلمه از این حرفها را جواب ندارید. باید معلوم شود شاه حق عزل نخست وزیر را دارد یا نه؟ اصل ۴۶ قانون اساسی میگوید عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایونی انجام میشود. من باید اثبات کنم من نخست وزیرم. حالا شما زنگ بزنید باز هم میگویم نخست وزیرم (خنده شدید). این اصل فقط از لحاظ تشریفات است. اگر شاه هر وقت دلش بخواهد وزیر را معزول کند و یا منصوب نماید پس مسئول نبودن چه معنی

دارد؟ فرقی با استبداد چیست معزول کن- منصوب کن- همه این کارها که در زمان استبداد هم میشد. شاه مطابق قانون اساسی از مسئولیت مبری است و نباید کاری بکند که مسئول شود والا مورد مؤاخذه قرار میگیرد. نخست وزیر و وزراء با رأی تمایل مجلس معلوم میشوند و با فرمان شاه به این انتصاب جنبه رسمی میدهند. با رأی عدم اعتماد مجلس هم از کار میاقتند این مثل اینست که خریدار و مشتری در خارج معامله میکنند حرفهایشان را میزنند و بعد برای انجام تشریفات بحضور میروند و محضر فرمان و سند صادر میکند. فرمان شاه هم تا همین اندازه فقط جنبه تشریفاتی دارد و بس و مصلحت مملکت هم در همین است که شاه مداخله در کارها نداشته باشد تا مسئول قرار نگیرد. فقط میماند دوره قترت اگر در دوره قترت خارجی ها فشار آوردند و نظریاتی داشتند نخست وزیر خودش استعفا میدهد.

تا بحال دیده نشده که در حضور مجلس شاه فرمان عزل بدهد آن هم با آن تشریفات با تانک و توپ و مسلسل پس این فرمان- به فرض آنکه صحیح هم باشد نافذ نیست و من نخست وزیر قانونی ام و باید در دیوان کشور محاکمه شوم.

من يك درب آهنین خیلی محکم جلوی خانه ام گذاشته بودم که بازکردنش لااقل یکساعت طول میکشید ولی آنشب خودم دستور دادم درب را باز کردند و آن جناب افسر- رئیس گارد شاهنشاهی با احترام به منزل من آمد- فرمان را که دیدم تصور جعل کردم- معلوم بود سفید مهر گرفته اند و سطرهای آخر را گشادگشاد نوشته بودند که سطور پر شود ای کاش فرمان بود و نشان می دادم. ولی روزی که خانه مرا بمباران کردند این سند را هم از بین بردند- صندوق آهنی منزل من ساخت روسیه بود يك خروار و ۵۰ من وزنش بود هیچکس نمیتوانست آن را تکان دهد یا باز کند- مگر آنکه آهنگر یا متخصص باشند با اینحال در آن بلوا این صندوق را گشودند و قبل از همه اسناد آن را بردند. این سند هم از بین رفت. بهر حال من که آن جریان توپ و توپ کشی و این طرز فرمان نویسی را دیدم تصور جعل کردم و این دو موضوع سبب شد که زیر بار آن فرمان نروم. علاوه اعلیحضرت همایونی یکروز شخصاً به من فرمودند (فلانی اگر روزی بیاید که از من بخواهند کار خلافی علیه مملکت بکنم زیر بار نمیروم و

استعفا میدهم) من فکر کردم چطور در بودن مجلس شاه بر خلاف قانون اساسی فرمان عزل میدهد؟ هنوز مجلس بود و با رفراندوم منحل نشده بود. بنابراین زیر بار نرفتم (دکتر مصدق نگاهی بصورت دادستان کرد و بعد فوراً روی خود را برگرداند گفت نه نگاه نمیکنم میترسم بدش بیاید (خنده چند نفر) اگر شاه میخواستند من نباشم بخودم میفرمودند (دکتر جون- برو گمشو نمیخواهم تو باشی) در این صورت خودم استعفا میدادم...

با این ترتیب من نخست وزیر قانونیم باید قوانین مرا اجرا کنند اگر حالا این آقای دادستان گوش ندهد نسل کنونی یا نسلهای آینده بایشان و امر دهندگان ایشان و اعقاب ایشان خواهند فهماند که نمی شود دیگر بیگانگان را بر این مملکت مسلط کرد باید حتماً خود این دادستان توقیف شود و کنار من بیاید زیرا او قوانین را اجرا نکرده است.

رئیس دادگاه پرسید هنوز هم صحبت دارید؟

دکتر مصدق (باخنده) به! قربان، من خیلی هنوز حرف دارم شما باین زودیها از دست من خلاص نمیشوید- تا امشب که ارادت نداشتم حالا میبینم چه اندازه خوش اخلاق هم هستید پس هنوز خیلی باید گوش دهید- بد نیست، گوش دهید این حرفهای من بدرد میخورد (خنده شدید حضار) من باید بگویم تا ۲۴ مرداد ۲۲ اختلاف اساسی با دربار نداشتیم البته اعلیحضرت با بعضی نظریات من موافقت نداشتند مثلاً عزل و نصب وزراء یا فرماندهی کل قوا یا املاک موقوفه پهلوی خالصه دولتی شود که مردم حرف نزنند. بعضی حرفها صلاح نبود زده شود- راجع به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی خیلی چیزها میگفتند ولی اینها اختلاف اساسی نبود اختلاف اساسی سر همین فرمان بود زیرا من معتقدم در بودن مجلس شاه حق عزل نخست وزیر را ندارد اگر فرمان صحیح بود و من با آن مخالفت میکردم جنگ داخلی شروع میشد و این به صلاح مملکت نبود من يك راه داشتم که آن را بگیرم و ببوسم و اعلامیه ای بدهم و کنار بروم و بعد اگر مردم مرا میخواستند مثل سی تیر ۱۳۳۱ باز وسائلی فراهم میشد که سرکار بیایم. همانطور که آن موقع باز خود اعلیحضرت مرا احضار فرمودند و فرمودند تو باید نخست وزیر بشوی و این در صورتی بود که فرمان در حال عادی و بطور عادی ابلاغ میشد نه بآن طرز آن وقت یکدفعه هم بشنویم که شاه از مملکت تشریف

برده اند. آقای دادستان، بقول ادعانامه شاهنشاه به بغداد رفته که از آنجا قانون اساسی را حفظ کنند و از هرج و مرج جلوگیری فرمایند. آقای عزیز، از خارج مملکت که نمیتوان این کارها را کرد باید فداکاری کرد باید در مملکت ماند و آن وقت قانون اساسی را حفظ کرد و امنیت را تأمین نمود. حتی يك اعلامیه هم ندادند که مردم آرامش داشته باشند. این عزیمت حتی در صفحات اول جرائد آمریکا هم به فرار تعبیر شد. خوب نتیجه چه شد؟ شاه رفتند هرج و مرج پیش آمد از قدیم میگفتند در زمان (شاه میری) شلوغ میشود. من مریض در منزلم خوابیده ام مردم شنیدند شاه رفته، شلوغ کردند. من چطور میتوانستم جلوی آن همه احزاب و جمعیت ها را بگیرم هنوز که هنوز است بعد از سه ماه نتوانسته اند از غلیان افکار جلوگیری کنند، حبس کنند، توقیف کنند، یکسال- دوسال، بالاخره افکار مردم آنچه باید قضاوت کند میکند، و هرچه بیشتر جلوگیری کنند بدتر میشود. من بقدرت مردم کار کردم، اگر افکار عمومی نبود من چطور میتوانستم انگلیسها را بیرون کنم، چطور میتوانستم کنسول گریها را ببندم، چطور میتوانستم در شورای امنیت فاتح شوم. بخدا این مردم حق دارند در عداد مردم آزاد جهان باشند.

بهرحال شاه رفتند و هرج و مرج ایجاد شد- مردم هزار فکر کردند- لااقل میخواهند اعلامیه بدهند که من برای حفظ قانون اساسی رفتم، اینکار را نکردند در نتیجه وقایعی بدست مردم پیش آمد که من نمیتوانستم مظلوم آنها به گردن بگیرم. حالا آقای دادستان اوضاع و حوادث تابع ایام آخر مرداد ۳۲ را به حساب من میگذارند- بخدا این صحیح نیست. بگذارید بگویم که پهلوی خدای خودتان، پهلوی وجدان خودتان شرمنده نباشید، آدم بیغرض از حرف حساب کسی نمیرنجد، صبر و حوصله داشته باشید، جلوی حرفم را نگیرید، پیغمبر اکرم اجازه میداد طرف او هرچه میخواهد بگوید، درد دل بکند. من که پست ترین افراد هستم حق دارم درد دل بکنم، امروز همه دنیا ناظر این محاکمه هستند، میخواهند ببینند این دادگاه چه حکم میکند- بلی حریف ما به هر جا رفت نتوانست ما را محکوم کند. در شورای امنیت رفت محکوم شد (مشت روی میز میکوبد) در دیوان بین المللی رفت کاری نتوانست بکند (بافریاد تکان دهنده) شایسته نیست بگویند حریف در مملکت خودمان مرا بدست چند افسر خودمان

محکوم کرد (خطاب به رئیس دادگاه با نعره) شما باید بروید و از حق ایران دفاع کنید، امروز روزی است که شما میتوانید به این مملکت خدمت کنید برای مصالح ایران جنگ کنید، (میلرزید بامشت روی میز میزد) شانه از این خدمت خالی نکنید - نگذارید تمام دنیا بگویند آن دولتی که با خارجی مبارزه میکرد حریف هر جا رفت یکنفر آدم پیدا نکرد که حق به او بدهد و همه گفتند ما حاضر نیستیم حق یک ملت مظلومی (دکتر مصدق بنحو مؤثری شروع بگریه میکند حاضرین اغلب متأثر شده، چند نفری گریه میکنند) مثل ایران از بین برود ولی همین حریف بتواند در داخله ایران قصد خود را بدست آورد.

حاضرین در جلسه چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودند که عده ای از خبرنگاران نمی توانستند بنویسند - مصدق نیز میلرزید ...

ناگهان رئیس دادگاه با رنگ برافروخته بلند شد و فریاد زد :

ما عامل سیاست بیگانه نیستیم، ما نیز مصالح مملکتمان را دوست داریم جناب آقای دکتر مصدق، همانطور که ما ملاحظه شیخوخیت و احترام شما را میکنیم. انتظار احترام متقابل داریم، توهین نفرمائید ما برای گوش دادن به حرفهای شما آمده ایم. برای روضه خوانی که نیامده ایم.

دکتر مصدق - من همین روضه خوانی را در شورای امنیت هم کردم.

در این موقع رئیس دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام کرد و اعضاء دادگاه از جلسه خارج شدند - مجدداً دکتر مصدق در میان حلقه ای از روزنامه نگاران و عکاسان و فیلم برداران قرار گرفت و صحبت و احوالپرسی او با همه شروع شد. اندکی که حرف زد گفت من خیلی خسته ام اجازه بدهید کمی بخوابم. پالتوی خود را در روی همان نیمکت تخته ای که روی آن نشسته بود گذارد و همانطور خوابید.

سپس دکتر مصدق در دنباله مدافعات خود چنین گفت :

من تا شب ۲۵ مرداد يك نخست وزیر بتمام معنی مطیع و فرمانبردار بودم. بر فرض که میخواستند مرا عوض کنند. کفیل وزارت دربار می آمد و دستخط را می آورد و میگفت برو. آخر این چه کاری بود که در آن آخر شب کردند. اگر من قبول میکردم که هیچ. اگر قبول نمیکردم آن وقت هرکاری میخواستند میکردند. من یکشاهی از کسی پول نگرفته ام آنوقت دادستان میگوید که من بیت المال را به هدر داده ام.

آقایان من در دادگاه از خود دفاع نمیکنم که تبرئه شوم. زیرا محکومیت در مصالح مملکت مایه افتخار است. اگر در این راه کشته شوم چه سعادتى بالاتر از آن. اگر در زندان از بین بروم همه میفهمند که چه دستهایی در کار بوده است. دفاع من از یو نظر است. یکی آنکه عده ای از رجال مملکت را بجای اینکه تشویق کنند حبس کرده اند. دیگر اینکه نهضت ملی ایران را میخواهند از بین ببرند.

تنها گناه بزرگ من آن بوده که صنعت نفت را ملی کردم و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشتناک را در نور دیدم- من از علت اساسی و اصل گرفتاری خودم غافل نیستم و بخوبی میدانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی بشود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه درصدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند. این مرد (اشاره به دادستان) افتخار خود میداند که يك مرد لجوج و عنود و متهم ردیف يك را که موجب بدنامی ایران بوده روی میز جنایتکاران نشانده و لابد فکر میکند حالا لکه بدنامی از بین میرود- باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و قنصلگری ها و پس از استقرار کمپانی نفت بهمان صورت سابق یا به لباس دیگر آنوقت ادعا کند که لکه ننگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات از دامن او و سایرین زدوده شده است.

میخواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند علت سختگیری و شدت عمل نسبت به مرا بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچوقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. به من گناهان زیادی نسبت داده اند ولی من خود میدانم که يك گناه بیشتر ندارم و آن اینست که تسلیم خارجی ها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمامداری خود يك هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اینکه ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت کند نداشتم.

"...خلوص عقیده و ایمان من و همکارانم سبب شد که مراجع بین المللی مارا

ذیحق بدانند و به من و دوستانم فرصت داد که در قطع نفوذ سیاست خارجی قیام کنیم و بساط حکمرانی آنها را برچینیم. گزاف نیست اگر بگویم قیام ملت ایران سیاست استعماری را در خاورمیانه متزلزل ساخت اکنون سوال میکنم اگر ایمان نبود ما میتوانستیم این موفقیت را حاصل کنیم؟ والله خیر، تمام این کارهای ما از روی ایمان بود و مردان با ایمانی بودیم که در خدمت به وطن از همه چیز گذشتیم..."

"یقین دارم که وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام. من به حس و عیان می بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت هائی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید.

من از آنچه برایم پیش آمده هیچ تأسف ندارم زیرا میدانم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام و این نهال برومند برخلاف تصور آنها به ثمر رسیده و خواهد رسید.

عمر من و شما دیر یا زود به پایان میرسد ولی آنچه باقی میماند سرافرازی يك ملت مظلوم و ستمدیده است.

مصدق سپس گفت چون میدانم باید در گوشه زندان بچیرم با همه اهل مملکت خداحافظی میکنم و تأکید کرد در راه پرافتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند و نهضت مقدس خود را طوری ادامه دهند که خدا نیز یار و مددکار خواهد بود.

رئیس- صلاحیت دادگاه نظامی برای رسیدگی به اتهامات مطرح است. سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی دارید از موکل خود بکنید.

دکتر مصدق- بنده خودم دفاع میکنم.

رئیس- اخطار میکنم ساکت باشید.

دکتر مصدق- من از این اخطارها نمیترسم. میخواهید مرا بکشید و اعدام کنید ولی حرف نزنم. این شخص چه اطلاعی دارد که از من دفاع کند. کجای دنیا میگوید يك وکیل مصنوعی، وکیلی که اصلاً اطلاع ندارد از من دفاع کند. این شد عدالت. به به، آفرین به این دادرسی و دادگاه. من میخواهم از خودم دفاع کنم. جایی که آب هست، تیمم باطل است. این دادستانی- این عدالت. میخواهید سر مرا ببرید و من حرف نزنم.

وقتی سرهنگ بزرگمهر خواست صحبت کند دکتر مصدق گفت پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی. آفرین به این دادگاه من خودم باید حرف بزنم. خدا پدر شما را بیامرزد. وکیل تسخیری که اطلاع ندارد چگونه میتواند صحبت کند.

سرتیپ آزموده- من این مرد را میشناسم. دیدید چه صحنه ای به وجود آورد. و حتی فحش رکیکی داد که جای تأسف است. او به يك افسر شرافتمند که میخواهد از او دفاع کند ناسزائی گفت که هیچ شخص بیسواد و ولگردی در هیچ بیغوله ای چنین کلمه ای را ادا نمیکند. این مرد نقشه داشت که گفت وکیل ندارم. خاطرات زمان ناصرالدین شاه را به خاطر دارد عمداً اینکار را کرد تا این صحنه شرم آور را به وجود بیاورد که موجب ننگ هر ایرانی باشرف میباشد. این مرد وکیل مدافع خود را متهم کرد که مطالبش را به رئیس دادگاه داده است. این مرد اگر حرف حسابی دارد باید بزند و اگر ناحساب گفت باید با چکش قانون به سرش زد. این بساطی که این شخص راه انداخته در شأن این دادگاه نیست و موهن و ننکین میباشد. من از سرهنگ بزرگمهر عذر میخواهم حال رئیس دادگاه میداند و این متهم عنان گسیخته (دکتر مصدق- بس است تفتین نکن)

دکتر مصدق- این چه محکمه ایست؟ من میروم- مرحمت شما زیاد. سایه شما کم نشود. رئیس دادگاه از رفتن او وسیله افسر محافظ ممانعت کرد.

سرهنگ بزرگمهر- موکل من چون مرا وکیل تسخیری میداند وکیل خود نمیداند. پس بهتر است درد دادگاه حاضر نشوم. چون گفته شد وکیل تسخیری حق استعفا ندارد باز حاضر شدم. مطالب در باره عدم صلاحیت را خود موکل گفت و منم تأیید میکنم.

دکتر مصدق- وقتی من میگویم شاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد و این تشریفات است برای اینکه به شاه علاقه دارم. من مرهون این مرد هستم. مرا از زندان پدرش خلاص کرد وقتی روزهای اول حضورشان شرفیاب شدم گفتم بلبل ۶ بچه میگذارد که یکی بلبل و ۵ تا سهره است. الحمدالله بلبل نصیب ما شد. اگر شاه در امور دخالت کند دوام ندارد. اگر کسی به شاه بگوید تو حق دخالت در امور داری خائن است. دوام شاه در این است که مسئولیت قبول نکند. انشاءالله ۱۲۰ سال در این مملکت سلطنت کند. دخالت شاه در امور خلاف اصل مصونیت شاه میباشد که بقای شاه را تضمین میکند. در یکی از شرفیابیها عرض کردم

مجلس مؤسسانی که برخلاف نظر مردم تشکیل شد و به اعلیحضرت اجازه انحلال مجلسین را داد در صلاح اعلیحضرت نبوده است. و آن حق و تو هم که به اعلیحضرت داده شد برای اعلیحضرت ایجاد محذور میکند. به همین جهت با این تصمیم مجلس مؤسسان مخالفت کردم. اعلیحضرت فرمودند (به شما اطمینان میدهم هرکجا برخلاف مصالح کشور یا افکار عمومی باشد تسلیم نشوم و از حقوق ملت دفاع نمایم). این اختیارات موجب شد که تهدیدی برای نمایندگان مجلسین باشد که پادشاه هرچه میگوید گوش کنند. تصدی وزارت دفاع و انحلال گارد شاهنشاهی هر دو در خیر و صلاح اعلیحضرت بود تا نتوانند ایشان را دچار سرنوشت احمد شاه کنند.

در باره انحلال مجلس با رفراندم از مردم سؤال شد اگر با بقای مجلس معتقدند به انحلال رأی ندهند دولت دست از کار بکشد و چنانچه با دولت موافقت به انحلال رأی بدهند که مردم هم با اکثریت مهمی به انحلال مجلس هفدهم رأی دادند. با این طرز من نه مخالف شاه بودم نه مخالف با اساس مجلس هفدهم. اگر هم راجع به انتخابات آن دوره گفتم ۸۰ درصد وکلا نمایندگان حقیقی مردم بوده اند اشتباه محض بوده است. از ناحیه مجلس خطری متوجه دولت و نهضت ملی بود یکی از نمایندگان مخالف به عضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب شد و میخواست راجع به انتشار اسکناس مصاحبه های مضر بکند و همچنین میخواستند با استیضاح دولت را برکنار سازند. گفته شد تردید در اصالت دستخط از نظر حب جاه و مال بوده است. روز ۲۵ مرداد چون در دستخط تردید داشتم قبول نکردم. همان شب یکنفر به من تلفن کرد که کودتا خواهد شد. من جریان را به سرتیب ریاحی گفتم. من نمیدانستم دربار چرا میخواست کودتا کند. شاید کسی میخواست شاه را بردارد خود قائم مقام شود. یا کسی میخواست دولت را بردارد و جانشین شود. من گفتم معنی ندارد که دربار کودتا کند. ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۴ مرداد کفیل وزارت دربار با اینجانب ملاقات داشت و از دستخط هیچ صحبتی به میان نیامد. آیا عزل نخست وزیر آنقدر بی اهمیت بود که حتی کفیل وزارت دربار نباید از آن مطلع باشد. مگر روز ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ که اعلیحضرت با تصدی مقام وزارت جنگ اینجانب موافقت فرمودند و حق هم نداشتند مگر استعفا ننمودم. این مرتبه هم همین کار را

میکردم. هیچکس باور نمیکنند که اعلیحضرت نخست وزیر تعیین کنند و هنوز دولت معرفی نشده از کشور خارج شوند.

این پرونده کامل نیست برای اینکه ۱- آن دسته از افسرانی که کودتا کردند باید تحت تعقیب قرار بگیرند که نگرفته اند.

۲- آن کسانی که صندوق آهنی مرا باز کرده و هرچه در آن بوده از شخصی و دولتی برده اند بازجوئی نشده اند.

۳- آن عده ای از افسران که موظف بودند از غارت خانه من جلوگیری کنند و نکردند باید تعقیب گردند.

۴- آن عده ای از افسران که خانه مرا بمباران کردند با اینکه بلا دفاع اعلام شده بود مجازات نشدند.

روز ۲۸ مرداد سرتیپ فولادوند برای گرفتن استعفا به خانه من آمد و چون امکان نداشت که استعفا بدهم از چند تن از نمایندگان مجلس که آنجا بودند تمنا کردم اعلامیه ای مرقوم و به ایشان بدهند اکنون با این حال افسران طرفدار شاه خانه مرا بمباران کردند. کسانی که مرتکب این اعمال شدند بجای تعقیب، خلعت گرفتند.

ما در باره صلاحیت سه موضوع داریم یکی اینکه شاه به هزار دلیل حق عزل مرا نداشت پس حالا هم نخست وزیرم، بنابراین نباید در این دادگاه محاکمه شوم. دوم اینکه به موجب لایحه قانونی محاکم اختصاصی از بین رفت و يك آدم کشوری نباید در دادگاه نظامی محاکمه شود. سوم اینکه باید در محاکمه جنایم سیاسی هیئت منصفه حضور داشته باشد. فقط دادگاهی که میتواند به اتهام اینجانب رسیدگی کند دیوان کشور است. به شرط اینکه قبلاً مجلس اجازه تعقیب را داده باشد. ماده اول قانون محاکمه وزراء چنین است: (هرگاه رئیس الوزراء یا وزیری در امور مربوط به شغل خود متهم به ارتکاب جنحه و جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورایی خواهد شد. اعم اینکه حین تعقیب متصدی شغل وزارت باشد یا نباشد). رسیدگی به این امر که هنوز نخست وزیرم خیلی بالاتر از حد و صلاحیت تیمسار آزموده و این دادگاه میباشد. تنها مرجعی که حق رسیدگی و قضاوت دارد مجلس شورایی است. از طرفی شاه حق عزل نخست وزیر و وزراء را ندارد و قانون اساسی مقرر داشته که وزراء نمیتوانند احکام

کتبی یا شفاهی شاه را مستمسک قرار داده و از خود سلب مسئولیت نمایند. یکی از احکام کتبی عزل است که وزراء نمیتوانند آنرا قبول کنند. منم با وجود مخدوش بودن فرمان عزل از نخست وزیری کناره گیری نکرده و به انجام وظایف ادامه دادم. اگر غیر از این میکردم باید محاکمه میشدم. چون با رأی اعتماد مجلس منصوب شده و باید با رأی عدم اعتماد معزول میشدم. ممکن است تیمسار آزموده بگویند در غیاب مجلس شاه میتواند عزل کند چنین تفکیکی هم در قانون اساسی و متمم آن نیست. چون اعلیحضرت همایونی فرمان انحلال مجلس هفدهم را هم صادر نفرموده اند پس مجلس وجود داشته و فرمان عزل نافذ نیست. به علاوه به موجب قانون اختیارات در ۲۵ مرداد هنوز مدت یکسال تمام نشده و تا پایان یکسال نخست وزیری اینجانب تثبیت بوده است. حتی مجلس شورایملی هم تا پایان یکسال نمی توانسته مرا معزول کند. یعنی اول باید قانون اختیارات لغو و سپس با رأی عدم اعتماد مرا معزول سازد. این مطالبی که میگویم برای ثبت در تاریخ است والا از کشته شدن باک ندارم. نه این محکمه قانونی است و نه این سرتیب آزموده که صندلی دادستانی را اشغال کرده، و نه صلاحیت محاکمه مرا دارند. تصویبنامه هیئت وزیران به تاریخ ۲۲/۶/۴ مبنی بر اینکه (اختیارات نخست وزیر سابق در حدود تصویب لوایح قانونی در مورد وزارت جنگ و ادارات تابعه آن منحصر به اصلاح قوانین استخدامی لشگری بوده و جز در این مورد تصمیمات نخست وزیر سابق قانونی شناخته نمیشود) نمیتواند سازمان جدید قضائی ارتش را منحل سازد. یک هفته بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ این تصویبنامه گذشته برای اینکه مرا بنحو دلخواه و حسب الامر محاکمه و محکوم نمایند. به موجب قانون اختیارات مادام که تکلیف این قوانین از طرف مجلس تعیین نگردد لازم الاجراست. فقط مجلس شورایملی حق اظهار نظر دارد. آن وقت چطور هیئت وزیران فعلی تشخیص داده اند که اختیارات من منحصر به اصلاح قوانین استخدام لشگری بوده است؟ اساساً نام وزارت جنگ به وزارت دفاع تبدیل شده و معلوم میشود جنگ آوران ارتش پس از جنگی که در ۲۸ مرداد در خیابان کاخ کردند که در این جریان جنبه جنگ داشتند نه دفاع بر ایشان معلوم شد که ارتش شاهنشاهی شایسته تعرض است و بار دیگر نام وزارت جنگ را برگزیدند.

تیمسار آزموده لازم است به این فرمان شاه توجه کنند (نظر به اصل بیست و



دکتر مصدق-بیانات آمرانه این آقا (دادستان) کوچکترین اثری در شخص من که زیر دست ایشان زندانی هستم ندارد. نظر خارجیها این بود که ما را از بین ببرند. این شخص از اینکه لقمه نانی در زندان به من داده سرکوفت میزند. تقاضا دارم مرا به زندان قصر ببرید تا در آنجا جان بسپارم. افتخار این مملکت این نیست که دکتر مصدق ها را زیر دست میرغضب ها بگذارند. این مرد میخواهد بگوید من مخالف شاه هستم. اینطور نیست. لازم نیست به من دست بند و پابند بزنید. در اینجا مینشینم و منتظر صدور حکم هستم.



سرتیپ حسین آزموده (بعدها سپهبد) دادستان ارتش در دادگاه گفت: موی سپید و خمیدگی پشت مصدق و اشک تمساح او تأثیری ندارد. باید در میدان سپه به دار آویخته شود.
اگر مصدق در دادگاه شرارت کند دستور میدهم به او دست بند بزنند و او را با زنجیر به دادگاه بیاورند.

هفتم متمم قانون اساسی مقرر میداریم قانون راجع به صلاحیت دادگاههای دائمی نظامی که در تاریخ دوم مرداد ۱۳۳۲ به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری مجلس شورایملی رسیده و منضم به این دستخط است بموقع اجرا گذاشته شود.) با این طرز باز هم ایشان معتقدند که قانون دادرسی و کیفر ارتش و قوانین راجع به صلاحیت محاکم نظامی جزء قوانین دادگستری هست یا نه؟ اینجانب به موجب اختیاراتی که داشته ام آنرا اصلاح کردم و کار افتخار آمیزی هم مییابد. با این طرز این دادگاه به میل و اراده شخصی و با سرنیزه و قدرت نظامی تشکیل شده است. حال آقای رئیس دادگاه- دکتر مصدق مریض- بی اطلاع- بیچاره بشما و هر ۵ نفر عضو دادگاه میگوید بیخود تشریف آوردید اینجا. بعلاوه تیمسار آزموده مرئوس من بوده همچنین سرلشکر افخمی که قرار بازداشت را تأیید نمود به اعتراف خود در مصاحبه مطبوعاتی در تانک نشسته و به خانه اینجانب حمله نموده و اساساً صلاحیت ندارد در محاکمه من دخالت داشته باشند. در طول تاریخ ایران این اولین بار است در دوران مشروطیت که يك نخست وزیر را محاکمه میکنند. وضع من از جهات مختلف شبیه مارشال پتن است و شاید هم مثل او محکوم شوم. ولی پتن به جرم همکاری با دشمن فرانسه محاکمه شد ولی من به گناه مبارزه با دشمن ایران...

در اصالت دستخط تردید داشتم اولاً تاریخ دستخط ۲۲ مرداد بود ولی یکساعت بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد به من ابلاغ شد. ثانیاً طرز نوشتن آن نشان میدهد که بدو امضائی شده و بعداً در تهران به خط هیراد نوشته شده است. ثالثاً چرا باید یکساعت بعد از نصف شب به منزل ابلاغ شود. رابعاً در اصالت آن به دلیل فرمایشات خود اعلیحضرت شك داشتم که میفرمودند کاری برخلاف مصالح مملکت و افکار عمومی نخواهند کرد. خامساً در مجلس شورایملی نسبت به بعضی از حقوق اعلیحضرت به عنوان قانون اساسی اعتراض داشتم و آن حقوق را تشریفاتی میدانستم از جمله عزل و نصب وزراء و گزارش هیئت ۸ نفری جنبه تشریفاتی این اصول را تصدیق میکرد و با بودن مجلس سابقه نداشت که اعلیحضرت يك دولتی را عزل کنند. اگر اعلیحضرت همایونی دستخط عزل مرا به طور متعارف و عادی صادر و ابلاغ میفرمودند یعنی توسط کفیل وزارت دربار که از وظایف اوست نه وسیله يك عده افسر گارد سلطنتی فوراً کناره جوئی میکردم

زیرا ادامه خدمت برای دولتی که پادشاه مملکت با آن موافق نباشند نه در صلاح خود دولت و نه در صلاح مملکت بود. وقتی دولت میتواند به کشور خدمت کند که پادشاه قدر خدمات دولت را بداند. من خدا را شاهد میطلبم که اگر شاه در مملکت بود درخواست توضیح میکردم و اگر میفرمودند به خدمت این دولت راضی نیستم دقیقه ای در کار نمیاندم. برای شخص من چه نفع خصوصی داشت که رهبری نهضت ملی را ادامه دهم. من در پست نخست وزیری بلکه تا به امروز دیناری حقوق نگرفته و یا اگر گرفته ام در راه امور خیریه و معارف صرف کرده ام. متجاوز از صد هزار تومان از حقوق نخست وزیری را به دو بنگاه خیریه داده ام بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان خرج نخست وزیری و مسافرت به لاهه و آمریکا کرده ام. پس اگر مملکت ایران به آرزوی خود که استقلال و آزادی است میرسد کی بیشتر استفاده مینمود اول شاهنشاه ایران بود. شاهنشاه ایران را بردند انگلستان و از هر ژنرال وزیر دربار تعهد گرفتند که قرارداد گس-گلشائیان را در مجلس به تصویب برساند. ولی من که نخست وزیر این شاهنشاه بودم به نهضت مردم اتکا کردم و همه جا دولت انگلیس را مغلوب ساختم. من برای شاه قرآن امضا کردم و فرستادم و ممکن نبود بر خلاف عهدهی که با قرآن کردم رفتاری کنم. به همه میگفتم من به شاه اطمینان دارم و بر خلاف شاه عملی نمیکنم. من میخوام با شاه تماس بگیرم گفتند به بغداد رفته اند یقین کردم که این دستخط یا بدون اطلاع شاه و یا به اجبار سفید مهر داده است. در اینکه شاه سفید مهری داده و بعد دستخط را نوشته اند تردید ندارم. معقول نبود که شاه دولتی را عزل و از مملکت خارج شود. چرا نخست وزیر بعدی به من نگفت که مسئول کارهای مملکت است. از این جهت دستخط را مسکوت گذاشتم. میخوام از شاه به پرسش منظور از رفتن چیست؟ اعتراضی داشته یا قصد استعفا دارد؟ باید ضرب الاجلی معین میشد که اگر استعفا نکرده اند به ایران تشریف بیاورند و از مقام سلطنت سرپرستی کنند. برای اینکه وضع مملکت آشفته نشود وسیله مراجعه به آراء عمومی شورای سلطنت تعیین شود تا هر وقت که اعلیحضرت در تصمیم خود تجدید نظر کنند. میخوام این نظریات در جلسه ۲۸ مرداد در هیئت دولت مطرح گردد. روز ۲۸ مرداد آن وقایع پیش آمد میخواستند خانه مرا بمباران کنند ملحفه روی تختخواب را بعنوان بیرق سفید در اهتزاز درآوردند ولی خانه ام گلوله

باران شد روی تخت خود افتاده بودم و به انتظار بودم که مرا از بین ببرند. آقایانی که در خانه بودند گفتند به خانه همسایه برویم. با نردبان فرار کردیم. چون در تاریخ مشروطیت سابقه نداشت که شاه يك دستخط برای نخست وزیر معزول و یکی برای نخست وزیر منصوب بفرستد. حالا چرا متمردين که خانه مرا بمباران کردند تعقیب نشدند نمیدانم. خواهش میکنم عرایض مرا به عرض اعلیحضرت همایونی برسانید. ایشان پادشاه مملکت هستند باید از عرایض يك نخست وزیر زندانی مستحضر شوند.

در جریان بازجویی از دکتر مصدق که سئوالات پی در پی میشد سرتیب آزموده به دکتر مصدق اخطار کرد و چنین گفت:

جوابهای شما بیشتر شبیه نطقها و خطابه های زمان نخست وزیری است که به کرات ایراد فرموده اید. بعضی قسمتها به هیچوجه روشن نیست و بعضی قسمتها ارتباطی به سؤال ندارد. به شما تذکر میدهم متهم به سوء قصد به منظور بهم زدن اساس سلطنت و تحریم مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت هستید با این اتهام وضع شما با وضع زمانی که موقع نطق و خطابه بود فرق دارد. بدانید در محضر مأمورین تحقیق هستید. گفتار شما در سرنوشت شما و سایرین تأثیر دارد. دستگاه اطلاعاتی شما به اندازه ای قوی بود که از جزئیات مطلع بودید. با وجود اینکه ظاهراً در گوشه اطاقی بسر میبردید. این گفته شما که (من در خانه بودم) از شما سلب مسئولیت نمیکند. شما در اطاق خانه ۱۰۹ قبلاً مطلع شده بودید که کودتائی در شرف وقوع است با اینطرز میتوان گفت از هرکاری خبر داشته اید. اعلامیه دولت در باره انحلال مجلس از طرف شخص شما صادر شد. تلگراف وزیر خارجه شما به سفیر بغداد که با شاه تماس نگیرد به گوش عالمیان رسید. وزیر خارجه قلابی شما مصاحبه مطبوعاتی کرد. مجسمه های شاه پائین کشیده شد. شعارهای (مرد باد شاه- ما شاه نمیخواهیم- ما جمهوری میخواهیم) گوش فلک را کر کرد. مشاورین شما متینک بر پا کردند و هر ناسزائی را به شاه گفتند. رئیس ستاد ارتش شما دستور داد که از احساسات رجاله ها جلوگیری نکنید. این موضوع به حد شیاع رسید که شما حتی دستور ساختن چوبه دار برای افسران دادید که همانروزها همه را به دار بکشید. شما هنوز که هنوز است خود را رهبر این قوم میدانید. شما میخواهید با جوابهای بی سروته خود ما را معطل

کنید. این رویه شما نه با قانون منطبق است نه با عدل و انصاف. هزاران بار میگوئیم منظوری جز کشف حقیقت نداریم. اگر به مأمورین ثابت شود که متهم گناهکار است دیگر از اوستوالی نمیکنند. بیکار که نیستند میروند قرار مجرمیت را صادر میکنند و کیفر خواست صادر و متهم تسلیم دادگاه میگردد. اگر مایل به جواب نیستید ما به وظایف قانونی خود عمل خواهیم کرد.

دکتر مصدق- بیانات آمرانه آقای دادستان کوچکترین اثری در شخص من که زیر دست ایشان زندانی هستم نکرد و بعد هم نخواهد کرد. من صریحاً اظهاراتی را که راجع به چوبه دار فرموده اند تکذیب میکنم. اگر یکسال هم مرا مورد بازجوئی قرار دهید من آنچه را که گفته ام تکرار میکنم. اگر دستوری داده ام مسئول عملیات مجریان هستم. من وجدانم اجازه نمیدهد اگر دستوری داده یا کاری کرده امروز خود را از دستور آن مسئولیت خارج کنم و یک بیچاره ای را دچار عذاب و خطاب شما کنم.

در باره مجسمه ها متوجه شدم که احزاب چپ میخواهند مجسمه های شاه فقید را بردارند دیدم برای ما ایجاد محذور میکند و مردم میگویند اگر شما با چپی ها موافق نیستید باید مجسمه ها را کار میگذاشتید دیدم اگر اینکار را میکردیم حیثیت ملت را میبردیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها در این مملکت شاه کردند و با چندگفتار در رادیو از مملکت بردند. آن پادشاه قبل از اینکه سرکار بیاید دیناری نداشت. وقتی از مملکت رفت غیر از پولهایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود پنجاه و هشت میلیون تومان پول به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابقاء به جان و مال کسی نکرد ۵۶۰۰ رقبه از املاک را بدون آنکه کسی اعلان آنرا در جراید ببیند به ملکیت خود درآورد. گفته شد قبل از چپی ها خود اصناف مجسمه های ایشان را بردارند ولی برای برداشتن مجسمه های اعلیحضرت فعلی دستوری داده نشد.

حال اگر میلیون مملکت می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند مجدداً نصب میکردند سرافکننده نمیشدند؟ ملتی به مجسمه اشخاص احترام میگذارد که آن اشخاص برای ملتش ارزش قائل باشند. رضاشاه برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران بروند مجسمه های او را بکار بگذارند. به دکتر سنجانی گفتم با احزاب ملی مذاکره کند و اگر آنها صلاح میدانند این کار

را خود آنها بکنند تا محظوری ایجاد نشود. به همین جهت قبل از اینکه احزاب چپ دخالت داشته باشند احزاب ملی این کار را کردند. این جواب من است حال هرطور میدانید به وظایف قانونی عمل کنید. اساساً مجسمه داشتن خلاف مذهب اسلام است.

دکتر مصدق در دادگاه در مدافعات خود چنین گفت:

ما خود افتادگان مسکینیم

حاجت تیغ برکشیدن نیست

آقایان دادرسان محترم- تصور نکنید که من از ترس محکومیت عریضی میکنم. من از حکمی که شما بدهید نه تقاضای تجدید نظر میکنم و نه هرگاه شاهنشاه عفو نمود آنرا قبول مینمایم. از حق عفو شاه باید خائنین استفاده کنند نه ما که خود را خادم مملکت میدانیم. نظر خارجیا این بود به هر وسیله ای که باشد ما را از بین ببرند. اول بوسیله اقلیت مجلس ۱۶ اقدام شد و سید شوشتری که تحت حمایت یک خانمی بود آن ناسزاها را به من گفت که هرکس غیر از من بود میگفت (خرم به گل نمانده که آبروی خود را ببرم). من که حاضر شده بودم در راه نیل به مقصود از همه چیز بگذرم از ناسزای یک آدم معلوم الحال چرا افسرده خاطر شوم. قبل از کشته شدن اول ناسزا بعد ضرب و شتم پس از آن قتل. من که به پله آخر راضی بودم هرگز راضی نمیشدم که پای خود را پائین بگذارم.

دوم نهم اسفند را به وجود آوردند که خدا خواست جان سلامت بدر بردم.

سوم اینکه بین نمایندگان جبهه ملی عضو مجلس اختلاف بیاندازند که رفرا ندیم روشنفکران از آن جلوگیری کرد.

چهارم کودتای سرهنگ نصیری بود که وزیر دفاع را بگیرند و به باشگاه افسران ببرند و بگویند بیعرضه بود و لیاقت اداره کشور را ندارد.

پنجم که با ابلاغ دستخط اگر قبول میکردم از بین رفته بودم و اعلیحضرت دولت جدیدی روی کار می آوردند. ششم چنانکه دستخط را نمی پذیرم اعلیحضرت از مملکت تشریف ببرند که از مباران خانه و قتل من بی اطلاع باشند و خود را داخل معرکه نفرموده باشند هفتم بعد از اینکه افسران متعصب مرا از بین ببرند اعلیحضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم اینکه چون دولت انگلیس دشمن جان من بود وقتی اعلیحضرت خارج شدند اوضاعی پیش می آمد و به من میگفتند چرا جلوگیری نکردی پس گناهکارم و باید اعدام شوم.

رئیس- راجع به صلاحیت دادگاه صحبت کنید.

دکتر مصدق- اگر دادگاه به صلاحیت خود رأی بدهد دیگر بنده نمی آیم. سرم را هم ببرند نمی آیم. ولی من نوکر رئیس دادگاه هستم.

سرتیپ آزموده- ایشان میفرمایند تمکین از مقررات نمیکنم. اگر سرم را ببرند به این دادگاه نمی آیم.

دکتر مصدق- می آیم. من امر رئیس دادگاه را اطاعت میکنم و ایشان را مافوق خود میدانم چون میتوانند مرا از بین ببرند یا نبرند. آدمی را که میخواهند محکوم به اعدام کنند باید به او اجازه داد همه چیز را بگوید. آقای رئیس من آدم خائنی بودم؟ قربان شما بروم انشاءالله امیدوارم که سپهبد هم بشوید آقای سرلشکر. من نخست وزیرم و نخست وزیر قانونی و نباید اینجا محاکمه شوم. آقای رئیس من نوکر شما هستم حرف غیر قانونی هم تا بحال نزده ام. من میگویم این دادگاه صلاحیت ندارد به سه دلیل اول اینکه دستخط شاه، دستخط شاه نبود. دوم اینکه قانون اجازه نمیداده که این دادگاه تشکیل شود. سوم اینکه هیئت منصفه باید در رسیدگی به جرایم سیاسی حضور داشته باشد و حکم محکمه هرچه باشد تاج اقتخاری است که بر تارک سر قرار میدهم.

رئیس- اینها مربوط به صلاحیت نیست.

دکتر مصدق- اینها مربوط به صلاحیت است. بنده دیگر اینجا نمی آیم مگر اینکه به زور مرا بیاورند و به من دستبند بزنند.

سرتیپ آزموده- این متهم سرسخت تابع اصول نیست. ایمان ندارد. این شخص نه عقیده به مذهب اسلام دارد، نه به غرور ملی و ایرانی واقعی میگذارد. این شخص در جلسه دادرسی شده گریه عابد. همواره دم از اصول قانون اساسی میزند. شخص مسلمان همه را نمیگوید جاسوسند. او فقط میگوید در این کشور يك فرد هست و آنها دکتر مصدق میباشد. من میگویم او مسلمان نیست. با کمال بیشرمی میگوید دستگاهها پرونده سازی میکنند. دادستان ارتش مفتخر است که مصدق السلطنه ها را بگیرند و به کارش رسیدگی کنند تا کشور از

فلاکت رهایی یابد. این آقا از اطلاق خوابش دستور داده ۲۲۰ میلیون تومان اسکناس منتشر کنند. معلوم نیست اسناد مملکت را چرا به اطلاق خوابش برده که حالا میگوید دزدیده و برده اند و من اینجا بر علیه او اعلام جرم میکنم. این شخص بسیار لجوج و خود بین است و اگر همه دنیا جمع شوند زیر بار حرف حساب نمیرود. قانون اساسی اصل ۸۷ صراحت دارد قوانین مخصوص باید برای محاکم نظامی وضع گردد حالا این آقا میگوید اینکه ایشان میگویند لغت دادگستری شامل دادگاههای نظامی هم میشود؟ سفسطه است. ایشان نیز حتی از اختیارات مجلس هم سوء استفاده کرده اند. در زمان صدارت ایشان کلیه اصول زیر پا گذاشته شد. اگر دادستان ارتش اصرار دارد که این مرد تسلیم دادگاه شود به خاطر این نبود که کشور فقیر شد و بر شئون مالی آن صدمه شدید وارد گردید بلکه مبانی اخلاقی و معنوی آن در هم فرو ریخت و کلیه اصول بهم خورد. در قانون اساسی هیچ کجا ننوشته که نخست وزیر میتواند قانون وضع کند. قبول دارم که مجلس هفدهم با اکراه و اجبار و ارعاب به ایشان اختیار داده است، ولی صریحاً میگویند هیچیک از اصول قانون اساسی پیش بینی نکرده که نخست وزیر حق وضع قانون دارد. بنابراین مطالبی را که ایشان به نام قانون نوشته اند کان لم یکن میباشد. به علاوه در این ۹ ماده اختیارات هیچ جا اجازه نداده اند که قانون دادرسی و کیفر ارتش را اصلاح کنند. حتی از همان اختیارات هم تجاوز کرده است. این آقا که به من نسبت بیسوادی میدهد بدون اینکه با او سابقه آشنائی داشته باشم کمیسیونی از مأمورین قضائی ارتش تشکیل داد که ریاستش با من بود. اطاعت امر کردم و قانون دادرسی ارتش را نوشته به ایشان دادم گفتند (به به- واقعاً زحمت کشیده اید). وقتی معاون دادستانی ارتش بودم شنیدم مصدق السلطنه آزادیخواه و دمکرات پیغام داده که سرگرد خسروانی رئیس باشگاه تاج باید تا فردا محکوم شود. (بعد از وقایع نهم اسفند). بعد سرگرد خسروانی را دیدم به من گفت به شرافت شما اطمینان دارم، اینها میخواهند مرا اعدام کنند، دست مرا بگیرید. از فردای آنروز دیگر به دادستانی ارتش نرفتم و تا ۲۶ فروردین ۳۲ که به دادستانی ارتش نمریتم برای این بود که مصدق السلطنه دستور داده بود که افسری را ۲۴ ساعته محکوم کنم. ایشان میخواستند من دادستان وقایع ۲۰ تیر و وقایع ۲۶ و ۲۷ شیراز شوم که قبول

نکردم چون به طرز کار ایشان آشنا بودم. حالا در دادگاه میگویند (سرتیپ آزموده به من نوشته من اطلاعات قضائی ندارم) ایشان خودشان چون در احمد آباد روزگاری با تفنگ حسن موسی کلاغی را شکار کرده اند میگویند از بسیاری از افسران بهتر تیراندازی میکنم و با این فلسفه عهده دار وزارت دفاع ملی هستند. ایشان حتی در عدلیه عالی ترین مرجع قضائی یعنی دیوان کشور را منحل کردند و سرنوشت آنرا به یکی از رجال کذائی دادند.

من مدعی هستم از صبح ۲۸ مرداد تا وقتی که از پشت بام جست و خیز کردند هر جواهر و چیز گرانبهائی که در منزل داشته اند وسیله دکتر فاطمی خارج کرده اند. من مدافع مردم با ایمانی هستم که سینه خود را در مقابل گلوله قرار دادند تا يك یاغی را سر جای خود بنشانند. خدا خواست که برای اولین بار مصدق السلطنه دم لای تله داده است و مفتخرم که به آرزوی خود رسیدم و مصدق السلطنه را تسلیم دادگاه نمودم. عکسهای مسخره او را دیشب در روزنامه دیدم که شبیه چارلی چاپلین بود و خدا خواست که به این روز بیفتد. این دست خداست که او را و امیدارد که خودش را اسباب مسخره دنیا کند. مقام بزرگ ارتشتاران از همان لحظات اول فرمودند مبدا کوچکترین ناراحتی برای مصدق فراهم شو. بنابراین او را به باشگاه افسران بردند و بعد به اطای جنب تالار آینه سلطنت آباد آوردند و چند افسر در خدمت او قرار دارند و غذاهای ماکول برایش تهیه میکنند. این شخص ایمان ندارد، خداپرست نیست، میگوید بهتر است اینجا بایرم تا بعد از مرگم هم جنجال برپا شود. مصدق السلطنه عادت به (عوامفریبی) دارد. این آقا در زمان نخست وزیری و وزارت دفاع خود زیر پتوئی خزیده و به رتق و فتق امور میپرداختند. چنین آقائی از ساعت يك صبح ۲۵ مرداد که به ایشان امر شد نخست وزیر نیستی یاغی هستند. به این جهت او را تسلیم دادگاه کردم نه اینکه محرمانه اسکناس منتشر کرده که مربوط به زمان نخست وزیری است که برای محاکمه تشریفات دارد. مقام سلطنت طبق قانون اساسی غیر مسئول است، منظور این نیست که ناظر باشد نخست وزیری قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی را زیر پا بگذارد و مقام سلطنت ابداً اقدامی نفرمایند. اگر غیر از این است مقام سلطنت طبق اصل ۳۹ متمم سوگند یاد نمیکنند که حافظ قانون اساسی باشند. آقای مصدق السلطنه چون درک نکرده که

قسم به خدا و کلام الله مجید چه بار سنگینی بر دوش مقام سلطنت میگذارد. چون به هیچیک از این مراتب ایمان ندارد. این مرد هنوز هم روح طغیان در او وجود دارد. مگر در قانون اساسی کلمه ای وجود دارد که نخست وزیر میتواند با رفراندم مجلس را منحل کند. این مرد خجالت نکشید و شرم نکرد که قیام کنندگان ۲۸ مرداد را چاقوکش خواند. نمیدانم این کشور چقدر بدبخت است که مردی که روزگاری این کشور را تباه کرد امروز در این دادگاه این اراجیف را میگوید. او میگوید دعوا بین من و شاه و دربار بود. او خود را با مقام سلطنت در يك ترازو میگذارد. او چون دلیل ندارد و مسلماً یاغی است در این دادگاه یا باید گریه کند یا مردم را بخنداند و یا رشته سخنانی را بهم ببافد و وضع مسخره بخود بگیرد. ای کاش سکوت میکرد و طلب عفو مینمود. یکرور که به دیدن او در سلطنت آباد رفته دیدم يك پیراهن سربازی به تن کرده پرسیدم این دیگر چیست؟ فرمود مانعی ندارد. این مرد حتی پیش از دادرسی نیز خود را به مسخره بازی زده بود. این مرد میخواهد بگوید روز ۲۸ مرداد چند نفر راه افتادند که به خانه او بروند و چند تا قالی بردارند. خیر مردم قیام کردند. همه مردم ایران و مردم دنیا شاهد آن بودند. این پرونده کامل است و دادگاه هم صلاحیت برای رسیدگی به این پرونده را دارد.

دکتر مصدق- میخواهم صحبت کنم. این که محکمه نیست، به يك شخص اجازه میدهید که ۶ ساعت صحبت کند ولی وقتی من میخواهم حتی وصیت خود را بکنم اجازه صحبت نمیدهید.

رئیس- بفرمائید.

دکتر مصدق- يك زندانی را که چند روز دیگر محکوم میکنید نه تجدید نظر میخواهد نه عفو قبول میکند. این شخص از اینکه به من غذائی داده و اطائی داده سرکوفت زده که بیزارم اینجا لقمه نانی صرف کنم. تقاضا میکنم از اینجا مرا به زندان قصر ببرید تا در آنجا جان بسپارم. افتخار این مملکت این نیست که دکتر مصدقها را زیر دست میرغضبها بگذارند که از بین برود، افتخار مملکت این است که از رجال وطن پرست حمایت کنند که به حقیقت از شاه و مملکت دفاع کنند. این مرد میخواهد بگوید من مخالف شاه هستم، اینطور نیست. من میخواهم شاه همیشه شاه این مملکت باشد. من از عرایض خود چه مقصودی دارم، میخواهم شاه

باشم، رئیس جمهور باشم؟ نه والله. رؤسای جمهور بی اثر هستند. در هندوستان رئیس جمهور هست ولی نهر و همه کاره است. گناه من این است که تسلیم خارجیا نشده ام. چون جرم من سیاسی است باید در دیوان جنائی با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود و این دادگاه صلاحیت ندارد. در باره سرگرد خسروانی که روز نهم اسفند جلوی کاخ تظاهرات میکرد دستور توقیف دادم و به برادرش شهاب هم گفتم چند روز بازداشت و بعد آزاد میشود حالا این آقا میگوید گفتم فوراً او را محاکمه کنید.

سرانجام دادگاه در باره صلاحیت خود چنین اظهار نظر کرد: (چون عزل و نصب وزراء از حقوق مسلم پادشاه است که در طول عمر مشروطیت مورد عمل قرار گرفته و در زمان احمد شاه و رضاشاه و اعلیحضرت محمد رضاشاه سوابق زیادی دارد و آقای دکتر مصدق هم در مجلس دوره شانزدهم رهبری اقلیت را داشته و همکاری خود را با دولت منصور که به همین صورت روی کار آمده اعلام داشته بنابراین از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد نخست وزیر نبوده است و اتهام او طبق ماده ۹۴ قانون دادرسی ارتش در صلاحیت دادگاه میباشد و حضور هیئت منصفه در دادگاههای نظامی موردی ندارد.)

پس از شروع محاکمه سرتیپ آزموده چنین گفت: چون قانوناً تقاضای صدور رأی اعدام برای متهمین کرده ام مبنای انجام وظیفه را کندن ریشه بی دینی و بی ایمانی و تبهکاری و خیانت به کشور و ملت میدانم. وظیفه دادستان ارتش این است که مجرمین را وادار کند به جرم خود اعتراف کنند ولی یکی از مجرمین که روی نیمکت جانایان نشسته آنقدر سرسخت است که هنوز میگوید نخست وزیرم. او به اندازه ای یاغی است که تصور میکند در مسند نخست وزیری و در خانه ۱۰۹ میباشد. یک مشت رجاله را به دور خود جمع کرده و برای آنها طرحهای مملکت بریاد ده تنظیم مینماید (دکتر مصدق- با اعتراض آقا- دادستان نباید اهانت کند) ملاحظه میفرمائید چه وضع مسخره ای به خود گرفته، خیال میکند در مسند ریاست جمهوری نشسته است. من که مصدق السلطنه و سرتیپ ریاحی را روی این نیمکت نشانده ام میگویم این دو نفر

مجرمند و جانی و دادستان تردیدی در مجرمیت آنها ندارد. من باید بدانم دکتر مصدق در چه رشته ای از حقوق دارای درجه دکترا میباشد (دکتر مصدق- بیطاری آقا). خیر او دارای درجه دکترا در تمام فنون شرارت و جنایت میباشد. او وقتی مرا به خانه اش دعوت میکرد و حالا در دادگاه میگوید (برای وزن شعر) بود من در کنار تختخوابش دستگاه فرعونى او را مطالعه میکردم. امروز همان (وزن شعر) او را بر روی نیمکت جانیان نشانیده است، همه روزه عده زیادی کتباً و شفاهاً به من مراجعه و خواستار اعدام او هستند.

مصدق السلطنه معتقد است که قانون اساسی به او حق داده مجلسین را بگوید، شاه را بگوید، تمام رجال را جاسوس بخواند، غرور ملی ما را جریحه دار سازد. بگوید تمام کشور ایران جاسوس و اجنبی پرست هستند غیر از یکنفر ملقب به مصدق السلطنه. چند ماه پیش بود که این مرد دربار و شاهنشاه را به پشیزی نمیخرید، رفاندم راه انداخت، حالا در این دادگاه روضه خوانی میکند و اشک تمساح میریزد. خدا نخواست که او به هدف خود برسد و خدا خواست که امروز مفتضح شود. ایشان با جبر و زور و محیط ارعاب برخلاف قانون اساسی از مجلس اختیار گرفتند. ایشان میگوید اگر نخست وزیر هم نباشم همان اختیارات را دارم که قانون بنویسم. به بینید روزهای صدارت چه میگفت و امروز در این دادگاه چه میگوید. وزیرش در مجلس میگوید دولت برای پاسخ استیضاح آماده است و بجای آمادگی برای پاسخ استیضاح مجلس را منحل میکند وزیر اعلامیه انحلال را (بنام دکتر مصدق) امضا کرد.

این آقا که قیام کنندگان ۲۸ مرداد را چاقوکش میخواند نمیخواهد بفهمد که آنها سینه های خود را در مقابل گلوله سپر کرده بودند تا این یاغی را برکنار کنند. آنقدر ترسو است که خانه خود را به دژ مسلحی مبدل ساخته به محض اینکه یکنفر عطسه میکرد از ترس پا به فرار می گذاشت و با پیژامه اینطرف و آنطرف میرفت. سینه دادن در مقابل گلوله ایمان می خواهد (مصدق- هوم، هوم).

او در حدود ۲۸ ماه وعده های فریبنده داد ولی هر روز کار این ملت را تیره تر ساخت. این شخص تبهکار و خطرناک با مردم کاری کرد که باید چراغ بردارند و بروند دنبال پیشینیان، زیرا همه فهمیدند مثل طبل میان خالی است، جرم او غیر قابل عفو میباشد. در حالیکه گروهی از مردم فرزندشان یتیم میشدند از

نردبان بالا رفت و در سوراخ موشی پناه برد، تا مبادا خون کثیفش را مردان آزاده بریزند. (مصدق- آقای رئیس- دادستان حق توهین دارد؟) مردمی که از ادامه ریاست و فرمانروائی او باش و اراذل حکومت گروهی خودخواه برخوردار شده بودند در انتظار فرصت بودند تا اینکه خبر شدند که این مرد از فرمان شاه سرباز زده است. شاهنشاه ما در برابر همه این نافرمانیها از اروپا امر کردند که دکتر مصدق از تعرض و آسیب مصون بماند. این مجرم سرسخت همانطوریکه در حال چرت زدن است مواظب است که چه کلمه ای بگوید و مرا هم میشناسد که مثل خود او سرسخت هستم منتها من در راه حقیقت و او در راه خیانت و شقاوت و ریختن آبروی ملت ایران نزد بیگانگان. این برای اولین بار است که یک مردی که میگفتند تاریخی است و مرد سال است به محضر عدالت آورده شده و دادستانی مثل اینجانب علیه او کیفرخواست تنظیم کرده و با سرسختی هرچه تمامتر کیفر او را از دادگاه میخواهد. این کشور که سر بقایش در پایداری اساس سلطنت است نه تنها سقوطش به موئی بسته بود بلکه میتوان گفت ساقط شده بود ولی این دست خدا بود که نخواست این کشور چند هزار ساله ساقط شود. آن وقت دیگر نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان. این مرد یاغی و خودخواه است (مصدق- خدا لعنتش کند) بی باک و لجوج و سفاک و مجنون و حيله گر است و عوام فریب، این مرد هرکجا میخواهد چهارپایه میگذاشت و میگفت (مجلس اینجاست که من ایستاده ام) او همه رجال را جاسوس و عامل بیگانه معرفی میکرد، این مرد روانشناس و حيله گر است، این آقا همه چیز را برای خود میخواهد و بارها گفته همه اهالی این کشور که با من مخالفند جاسوسند و بیگانه پرست. حب شهرت، اغفال و عوامفریبی از خصایل ذاتی این آقا است. هر دستی که او را بالا برد میفشرد و آن لحظه ای که دانست روی موافق به او نشان نمیدهد آندست را از بیخ و بن میخواهد ببرد و به دور اندازد. متهم برای جمعی پیشوا میشود تا آن لحظه ای که او را تبعیت کنند ولی به محض اینکه یکنفر از آنها کوچکترین مخالفتی بکند آن جمع را به هر قیمت ریشه کن میکند. او دوست صمیمی هرکسی است که او را تکریم کنند، اصولاً معتقد به هیچ اصل و هدفی نیست، تنها راه جلب مرامم این متهم ارادت و ورزی و غلام بچگی است. از قرار معلوم خودش هم غلام بچه دربار قاجار بوده است. وقتی فرمان شاه را

میگیرد یکباره روح طفیان گری او تجلی میکند. چون برای مکر و فریب و خدعه و نیرنگ مهیا بود امر میدهد که حامل فرمان را دستگیر کنند. از همان لحظه طرحهای جمهوریت، رفراندم قلبی، ریختن مجسمه های شاهنشاه پی ریزی میشود. او در واقع روح محمد علیشاه را درک کرده است. او میگوید من میخواستم روزی سیصد هزار لیره به ملت ایران برسانم سرتیپ آزموده مرا دستگیر کرد و این به ضرر ملت ایران است. (دکترمصدق- نه قربان- بعد از این میبرند و دیگر ضرری نمیخورد).

متهم ردیف یک مردی است لجوج- خودخواه- سنگدل- تهمت زن که قانون اختیارات را به مجلس تحمیل نمود و از آنها تجاوز نمود و مدتی هم در اخذ تصمیم تأخیر کرد که فکر میکرد رئیس جمهور بشود، یا پادشاه شود. او میخواست هم رئیس جمهور یا شاه شود و هم اختیار قانونگذاری داشته باشد و هم مجری باشد. در حالیکه در قانون اساسی کشور قوای سه گانه ممتاز و منفصل است. آیا متهم که دکتر حقوق است این را حکومت مردم بر مردم میداند؟

سرتیپ ریاحی متهم ردیف ۲ هم همان منظور متهم ردیف ۱ را داشته و با مشارکت یکدیگر مشمول مجازات ماده ۳۱۷ هستند. او خود کودتا کرده و میگوید کودتا کرده اند. وقتی از همکارانش سؤال میکنی میگویند مگر دکتر مصدق را نمیشناسی؟ او نه تنها ملت ایران بلکه همکاران خود را هم فریب داد که معلوم میشود اعلامیه را خودش تهیه کرده است. بیانات من هر شنونده ای را مجذوب میکند نه از لحاظ نحوه بیان بلکه از لحاظ اینکه چرا باید در این مملکت مردی پیدا شود که فرمان شاه را اجرا نکند (دکترمصدق- از بس ناجنس است- خنده حضار)

این مرد، مردم شریف ایران را که گفته اند (ما شاه میخواهیم) به گلوله بست و آنها را چاقوکش نامید. حال که با قیام مردم هم سرنگون شده در بازجوئی میگفت من نخست وزیرم (دکترمصدق- حالا هم میگویم من نخست وزیر قانونی هستم). این متهم حاضر بود تمام اهالی تهران در خاک و خون به غلطند ولی از روی تختخواب خانه ۱۰۹ قدم پائین نگذارد. متهم ردیف ۲ اقرار به مجرمیت خود نموده میگوید (این متهم ردیف یک بود که مرا وادار به ارتکاب جرم نمود و طلب عفو بخشایش دارم. متهم ردیف ۱ دو هدف داشته که کوبیدن مجلس و

شاه و دربار بوده است. آیا کسی هست تردید کند که مصدق السلطنه ها و فاطمی ها گفته اند (ما شاه نمیخواهیم). من برای اینکه متهم را ارشاد کنم میگویم اقرار به گناه عملی است پسندیده (دکتر مصدق- ثواب دارد).

متهم میگوید شخصاً دستور دادم مجسمه اعلیحضرت فقید را بردارند، تا او بشود محمد مصدق شاه. مگر اعلیحضرت فقید نبود که شایگانها و سنجابیها و رضویها را برای تحصیل به اروپا فرستاد. وزیر کشور مصدق روز ۲۸ مرداد بخشنامه صادر کرد که کشور را به جمهوری مبدل سازند. رفرا ندیم قبلی ایشان برای انحلال مجلس هم اینطور بود که مثلاً در بندر معشور ۵۰ نفر رأی دادند که ما مجلس هفدهم را نمیخواهیم. او میگوید از تلگراف فاطمی به سفیران که حق ندارند با شاه تماس بگیرند خبر نداشته است. این خود برای دادستان افتخار آمیز است که به زبان خود بگوید خبر نداشتم و او را وادار کردم که چون ارواح شهدای ۲۸ مرداد گلوی او را میفشارند (دکتر مصدق- خفه ام کردند- خنده حضار) ولی دکتر مصدق وقتی بازداشت شد و به باشگاه افسران برده شد روز نهم شهریور ۱۳۳۲ شرحی به هیئت وزیران نوشت مبنی بر اینکه (در رادیو گفته شد که اینجانب در صدد تغییر رژیم بوده ام و دلیل آنهم دستور تهیه مراجعه به آراء عمومی است. این اتهام کاملاً بی اساس است زیرا دلایل عدیده در دست است که نه اینجانب در صدد تغییر رژیم بوده و نه مراجعه به آراء عمومی برای تغییر رژیم بوده است). با اینکه مصدق السلطنه این نامه را به هیئت دولت نوشته بازهم در دادگاه خود را نخست وزیر میدانند درحالیکه دولت زاهدی را به رسمیت شناخته است. (دکتر مصدق- هنوز هم نخست وزیرم) پس وزیرانت کجا هستند (مصدق- در زندان).

اگر شخصی وارد این دادگاه شود خیال میکند این آقا بقدری علیل و بیمار است که جگر هر شخصی برایش کباب میشود (دکتر مصدق- غیر از شمر). این مرد یاغی از زیر پتو دستورهای لازم را میداد. روز ۲۶ مرداد با اینکه عزل شده بود دستور توقیف نخست زیر قانونی را به این شرح داد (به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ شماره ۱۷۲۰۶- ستاد ارتش مقتضی است به مأمورین مربوطه اکیداً دستور فرمایند که نهایت مراقبت را به عمل آورند که از فرار سرلشگر زاهدی جلوگیری شود. چنانچه تسامحی شود موجب مسئولیت خواهد بود. نخست وزیر- دکتر

(محمد مصدق).

همین مدرک نشان میدهد که او یاغی است. این نخست وزیر معزول دستور میدهد نخست وزیر قانونی را دستگیر و به بارگاه این مرد یاغی بیاورند. (دکتر مصدق - مرد نیست، نامرد است).

متهم ردیف دو میگوید (متأسفانه طرز کار آقای دکتر مصدق این بود که هیچوقت خودشان برای تصمیمی که میگرفتند مدرک نمیدادند. چون از روز ۲۵ مرداد تصمیم برای برکناری من گرفته بودند مثل آدم اتومات دستورات را اجرا میکردم. با نهایت تأسف تصدیق میکنم که این طرز عمل بنده صحیح نبوده ولی خدا را به شهادت میگیرم که نیات و افکارم برخلاف این طرز کار آقای دکتر مصدق در آن روزهای بحرانی بوده است.) (دکتر مصدق - از ضعفش بود).

این دکتر مصدق چون ایمان ندارد حرفهایی میزند، اظهار نگرانی میکند. در حالیکه هر عملی را که پیشنهاد میکند اجرا میشود والا میتوانم دستور بدهم که دکتر مصدق را طبق مقررات زندان در اطاقی زندانی کنند (دکتر مصدق - من از اینجا تکان نمیخورم تا جان بسپارم. من گوشم به این حرفها بدهکار نیست. اگر این کار را بکنید غذا نمیخورم تا جان بسپارم، من به جان خود اهمیت نمیدهم، والله یکدقیقه نمیخواهم زنده بمانم تا بدانند چنین شمری را مأمور کشتن من کرده اند).

به هر حال باید بگویم کیفرخواست نه قابل دفاع است و نه قابل چون و چرا. متهمین هردو یک راه دارند و آنها این است که در محضر این دادگاه به گناه خود اعتراف کنند، شاید در محضر عدل الهی روسفید باشند. من اصرار دارم که دادگاه رأی اعدام این دونفر را صادر کند چون مجرم بودن آنها قطعی است. متهم ردیف ۲ میگوید (بنده یک سرباز هستم، طبق سوگند سربازی که یاد کرده ام همیشه حفظ تاج و تخت سلطنت را شعار خود قرار داده ام) حال که با اعمال خود سوگند را نقض کرده باید اعدام شود.

متهم ردیف یک از آغاز زندگی خود سعی کرده بر اعمال ننگین و رفتار خود پرده استتار بکشد. توجه به خدمت ایشان و محیطی که در آن پرورش یافته از دربار مظفرالدین شاه - تصدی دیوان استیفاء - ایام اقامت در سویس - قصد ترک تابعیت - میل به ایمان مسیحیت و فرمانروائی فارس حایز اهمیت است. او مرد

جیون و ترسو و محافظه کار و منفی باف می باشد. در دربار سلاطین قاجار به علت جعل امضاء مورد تعقیب قرار گرفته میخواستند دست او را قطع کنند ولی به علت وساطت حاج سید علی تفرشی قرار شد چند ضربه شلاق به او بزنند (دکتر مصدق- به به). داستان هزار اشرفی که میبایستی به شاه وقت پیشکش شود و او سه هزار شاهی سفید را مطلا و نقره را به طلا مبدل ساخت که بعد کشف شد هنوز در خاطره معمرین باقی است. چون به اروپا رفت برای جلب استادان خویش که متعصب در آئین مسیحیت بودند (دکتر مصدق- به دین مسیح درآمد)- رساله خود را به مذمت از دین اسلام اختصاص داده و بعداً که فهمید رساله به ایران رسیده درصدد برآمد در سویس تابعیت بگیرد و مسیحی بشود. بعد به ایران آمد به دستور خارجیها تمام آزادیخواهان تنگستانی و فارسی را به نفع سیاست خارجی از پای درآورد که توصیه انگلیسها در باره او موجود است. هیچکس از رجال ایران نیست که مورد تهمت آقای مصدق السلطنه قرار نگرفته باشد. در حمله به مظلوم و عاجز مقتدر ترین افراد است، در موقع قربان همه میرود. این مرد خودخواه- لجوج- تهمت زن- یاغی امروز در قید قانون دچار شده باید حقیقت را اعتراف کند و میداند که دیگر از این بند رهائی ندارد، دیگر فرصت فریب مردم را ندارد، در زندگی ایشان حتی يك قدم خیر دیده نمیشود، در ناصیه این متهم نور امیدی دیده نمیشود. او وقتی نمایندگان به او گفتند اختیارات با توجه به نطقهای قبلی شما خلاف قانون اساسی است گفت (میدانم خلاف قانون اساسی است معهذا باید اختیارات داده شود و من آنرا لازم میدانم چون بدون آن نمیتوانم کار کنم) (دکتر مصدق- حالاخیر).

باید گفت آقای مصدق السلطنه شما مجرم هستید. مجرمی که در تاریخ بشری کمتر نظیر و نمونه دارد. شما آزادی مردم و مطبوعات را سلب کردید، امنیت مملکت را مختل نمودید، به همه مقدسات ملی پشت پا زدید، به خدا و پیغمبر نسبت دروغ دادید، هزاران مرتبه به دروغ قسم خوردید، به ظاهر دینداری ماجراجویان بی دین را بر مردم مسلط کردید، شما مجرمید و راه فرار ندارید، خوابهای خیالی شما در هم فرو ریخت و باید اعدام شوید.

وقتی مشاورین او حسین فاطمی و کریم پور شیرازی بودند و فاطمی عقل منفصل دولت بود، وقتی به او یادآور میشدند که حسین فاطمی پرونده سیاه

دارد، روزگاری مسیحی بوده و صدها پرونده کیفری دارد. متناسب با حیثیت دولت نیست که همه روزه مدیر شورش در اطاق انتظار رئیس دولت به پذیرائی مردم مشغول باشد (مصدق- دروغ است) متهم جواب میداد که پرونده نفت اسراری دارد که همه اینها را طلب میکند. همکاران او میگویند هیچیک از وزیران به اندازه فاطمی و شایکان در او مؤثر نبودند و هیچیک از روزنامه نگاران به اندازه کریمپور نزد او نفوذ نداشتند. جراید مخالف دولت از دست چاقوکشان او تأمین نداشتند. روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ چاقوکشان دولتی تحت حمایت مأمورین، جراید مخالف را غارت کردند و چون موجب سلب امنیت روزنامه نگاران شده بود در مجلس متحصن شدند. درحالیکه روزنامه های طرفدار او با پول و سرمایه دولت تجهیز میشدند (مصدق- دولت پول نداده و همین کریم پور یک سطر اعلان نکرده) وقتی نمایندگان با او همکاری میکردند آنها را (هشتاد درصد ملی) میدانست وقتی با او مخالفت کردند عده ای را وادار به استعفا کرد و با رفراندم همان مجلس ملی را منحل ساخت. او که خود را طرفدار مجلس و حکومت پارلمانی معرفی میکرد بدون اغراق هیچکس به اندازه او به قوه مقننه اهانت نکرد. او حتی مجلس شانزدهم را که به ملی شدن نفت رأی داد و به او رأی اعتماد داد غیر ملی خواند و مجلس هفدهم را که انتخاباتش را خود انجام داده و لایحه اختیاراتش را تصویب کرد منحل نمود. وقتی به او میگفتند تو که با اختیارات داور و میلیسپو و دکتر نصر مخالفت کرده ای و حتی اختیارات محدود را مخالف قانون اساسی میدانستی چطور خودت پافشاری داری میگفت (میدانم خلاف قانون اساسی است ولی میخواهم) (دکتر مصدق- برای چی) این اظهارات در جراید روز و جلسات علنی مجلس منعکس گردیده است. مدیر روزنامه شورش به اتهام اهانت به مقام سلطنت به ۹ ماه حبس محکوم گردید ولی همین مصدق آزادیخواه با استفاده از لایحه اختیارات و فشار به قضات و تغییر دادستان و سلب صلاحیت بازپرس و رئیس محکمه کریم پور را تبرئه کرد.

دکتر مصدق- چون جانم در خطر است اجازه میخواهم چند کلمه بگویم. رئیس دادگاه بفرمائید.

دکتر مصدق- من گله نمیکنم که چرا جلوی حرفهای ناشایسته دادستان را نگرقتید. روز نهم اسفند به عنوان اینکه من میخواهم شاه بشوم عده ای را آورده

بودند پشت منزل من که مرا بکشند و طناب آورده بودند که بعد از کشتن مرا به ماشین ببندند و دور شهر بگردانند ولی امروز ایشان مرا تکفیر کردند. دادستان چنین حقی ندارد. من مسلمانم، پدر و مادر و عیالم همه مسلمان هستند، شبهای جمعه روزه منزل ما ترك نمی‌شود. او این حرفها را میزند که مرا بکشند و بگویند قاتل از روی تعصب اقدام به این کار کرد.

رئیس دادگاه- حالا با نهم اسفند خیلی فرق دارد. شما اینجا بنا به امر اعلیحضرت جاتان حفظ میشود و یقین بدانید هیچگونه خطری متوجه شما نیست مگر اینکه اجل خدائی برسد (دکتر مصدق- آخر اجل هم يك جوری می آید که آدم نمیفهمد- خنده حضار).

سرتیپ آزموده- دکتر مصدق باید بداند که چنگال عدالت سخت گلوی او را میفشارد، دادستان ارتش تحت تأثیر گریه و ضعف و غش و خنده و مسخره بازی واقع نخواهد شد. دادستان ارتش در تقاضای اعدام دکتر مصدق هر لحظه راسخ تر میگردد و باید او را به دار بزنند.

دکتر مصدق در پاسخ سئوالات رئیس دادگاه چنین گفت: من در این دادگاه اقرار میکنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم. مسلک من مسلک سیدالشهداء است، یعنی آنجائی که حق در کار باشد با هر قوه ای مخالفت میکنم، از همه چیز میگذرم، هیچ چیز ندارم مگر وطنم را که در پیش دارم. تا نفس دارم دنباله عقیده صحیح خود هستم. شخصی هستم حافظ قانون اساسی و خیرخواه شاه.

وقتی در دادگاه از طرف تماشایان به مصدق گفته شد (خفه شو- این مرد باید اعدام شود) و آزموده به دکتر مصدق حمله کرد او گفت: شما غیر از اینکه مرا دار بزنید کار دیگری نمیتوانید بکنید. من وقتی در دادگاه آزاد نباشم که حرفم را بزنم اعتصاب غذا خواهم کرد و دیگر مرا نخواهید دید. میروم میمیرم و از دست شما خلاص میشوم.

رئیس- کسی مخالف حرف زدن شما نیست، اگر اهانت کنید جلسه سری خواهد شد.

سرتیپ آزموده- اعتصاب غذا نه تنها عملی است غیر مشروع بلکه هیچ شخص باشخصیتی اعتصاب غذا نمی‌کند. صریحاً بگویم اگر اعتصاب غذا فرمودند بوسیله عادی به ایشان غذا خورائیده میشود. حال اگر تلف شدند مسئول

سرهنگ بزرگمهر می نویسد :

همکاران دکتر مصدق را که برای مواجهه و به عنوان شهود به دادگاه می آوردند بعضیها نظیر مهندس رضوی- دکتر شایگان- دکتر صدیقی به او خیلی احترام می گذاشتند و حتی به او تعظیم میکردند و او را صریحاً (پیشوا) و رهبر دانسته و به همکاری خود با او افتخار میکردند و اقدامات خود را برای ملی کردن نفت افتخارآمیز میدانستند . بعضیها از قبیل لطفی وزیر دادگستری که میگفتند به عنوان اطلاعات قضائی و فنی آنها را آورده اند خود را از ماجراهای سیاسی برکنار میدانستند و افرادی نظیر مهندس رجبی و سرتیپ ریاحی و لطفی میگفتند از کار با ایشان ناراضی بوده و قصد استعفا داشته اند و مراتب را هم به ایشان گفته اند . ولی دکتر مصدق میگفت تمام مسئولیتها را قبول دارم و در دولت منم صمیمیت و صداقت و دوستی و همکاری به حد کامل وجود داشت . لطفی وزیر دادگستری در مواجهه پس از تأیید قرار بازداشت با دکتر مصدق در مرحله بازجوئی خیلی از رفتار دکتر مصدق اظهار عدم رضایت کرد ولی در دادگاه تا حدی نظر خود را تعدیل نمود . در مرحله بازجوئی چنین گفت :

(در دولت ما دوجور سیاست داشتیم . یکنوع امور سیاسی که در هیئت دولت مطرح میشد مثل نفت و رفراندم و امثال آن که من شریک بوده و مسئول هستم و یک سیاست خارج از هیئت دولت که مربوط به نهضت ملی بود که مربوط به رئیس دولت بود که همیشه گروههای مختلف در اطاق انتظار ایشان بودند که از آن بکلی بی اطلاع هستم . من با اینکه وزیر دادگستری بودم تا آن زمانیکه سپهبد زاهدی در رادیو اعلام کرد که من برحسب امر و فرمان همایونی نخست وزیرم از جریان مطلع نبودم و آنوقت فهمیدم که اعلیحضرت دکتر مصدق را معزول و زاهدی را نخست وزیر کرده اند . ایشان هرگز در باره فرمان عزل خود مطلبی نگفتند . من از آن تاریخ دیگر خود را معاف از خدمت میدانستم . من کارهایم با روش اخلاقی ایشان جور نبود زیرا مکرر و زیاده از حد توهیناتی کردند و من خون جگر خوردم . من جمله به ایشان گزارش داده بودند که دیوان جنائی عمیدی نوری را که توقیف بوده رها کرده است . وقتی وارد اطاق ایشان شدم با

عصبانیت به من پریدند که دیوان جنائی عمیدی نوری را آزاد کرده گفتم عمیدی نوری در دیوان جنائی پرونده ندارد که آزاد شده باشد، با عصبانیت فرمودند من الآن معلوم میکنم. افشارطوس گفت عمیدی نوری در توقیف فرمانداری نظامی است به دیوان جنائی مربوط نمیباشد. به ایشان گفتم اجازه بدهید از این پست استعفا کنم، اشک از چشمان ایشان جاری شد و گفت ببخش که اینطور شده است.)

دکتر مصدق در پاسخ گفت در مدت وزارت به آقای لطفی کمال اعتماد را داشتم و اگر نه مجبور نبودم که با ایشان کارکنم.

لطفی گفت: "من در حضورشان صریحاً عرض میکنم. يك شخص فوق العاده عصبانی و بی گذشت هستند که نظیر آنها ندیدم. فکر کردم اگر بدون رضایت ایشان و جلب خاطرشان استعفا بدهم به ایشان برخورد و بعد دیگر کاری به من رجوع نمیکنند و من هم يك شخص بی بضاعت هستم ادامه زندگی من مشکل خواهد شد و از طرفی قضات سلب صلاحیت شده وقتی که بفهمند من از کابینه اخراج شده ام میریزند و مرا میکشند و این قطعی شد برای من که آقای دکتر مصدق بی اندازه سوء ظنی هستند و احتمال قوی میدادم که اگر بدون جلب رضایت ایشان استعفا بدهم ایشان فوراً سوء ظن پیدا کرده و به همه میگویند که فلانکس جاسوس درآمد. ایشان فوق العاده زود باور هستند و به گزارشات رفقاییشان خیلی اعتماد داشتند، گزارشها در مزاج ایشان مؤثر میشد. آن طوریکه ایشان به دکتر فاطمی اعتماد داشتند و توجه میکردند به من و بعضی دیگر از وزراء نداشتند. لیکن آن جیک و بوک ها چه بود من خبر نداشتم. میدیدم بنده را سر وقت احضار میکنند، آنوقت دکتر فاطمی بعد از من وارد میشد، میرفت یکساعت بلکه بیشتر در اطاق بود، وقتی من میرفتم کار من بیش از ده دقیقه نبود."

دکتر مصدق گفت: ایشان از قضات عالی مقام دادگستری هستند که به پاکی و درستی مشتهر هستند. از ایشان گله دارم که فرمودند به ایشان اهانت کرده ام. در حالیکه از ایشان معذرت خواستم، دیگر جا نداشت با يك دکتر مصدق افتاده اینطور رفتار کنند، ما باید قدر ایامی را که با هم کار کردیم بدانیم. ولی از فرمان ملوکانه هر يك از وزراء که به دفتر من آمده اند دیده اند ولی آقای لطفی چون

نیامدند، ندیدند .

رئیس- سرتیپ ریاحی بفرمائید .

سرتیپ ریاحی- بنده کاملاً به وظایفم آشنا بوده و حداکثر تلاش را برای حفظ منافع ارتش شاهنشاهی تحت توجهات اعلیحضرت همایونی انجام داده ام. چون مستقیماً شرفیاب نمی‌شدم اوامر اعلیحضرت وسیله وزیر دفاع صادر میشد. در باره حذف نام شاهنشاه در دعای صبحگاهی بعضی فرماندهان پیشنهاد کردند چون اعلیحضرت در خارج از کشور هستند یکی دو روز حذف شود. مبتکر آن آقای دکتر مصدق و اینجانب نبودیم. این اقدام از روی حسن نیت بود. بنده به شرافت و پاکی تیمسار آزموده اطمینان دارم ولو آنکه روزی در اثر اشتباه ایشان اعدام شوم. روز ۲۴ مرداد نزد آقای دکتر مصدق بودم و جواب تندی به ایشان دادم و قصد کناره گیری داشتم. حالا آقای دادستان میگویند من دروغ میگویم. این مثل خنجری به قلب من فرو رفت. (سرتیپ آزموده- ایشان صریحاً و کتباً دستور داده اند نام شاه از دعای صبحگاهی و شامگاهی حذف شود. همچنین دستور داده اند چون فرار شاه باعث نفرت عمومی شده مردم را به احساسات خود واگذارید.) این تلکرافات به دستور آقای دکتر مصدق بوده است (دکتر مصدق- بله).

سوال رئیس از دکتر مصدق در باره فراندم بعدی (دکتر مصدق- مقصود این بود که اگر اعلیحضرت بفرمایند نمی آیم بوسیله فراندم شورای سلطنتی تشکیل شود، هیچ منظوری غیر از این نبود).

رئیس- جریان تانکهای کاخ سعد آباد چیست؟

دکتر مصدق- شب ۲۵ مرداد به من خبر دادند که کودتا میشود، دستور دادم که تانکهای کاخ سعد آباد را به خانه من بیاورند و از خانه من دفاع کنند. نظر این نبوده که تانکها را برداریم تا مردم به کاخ سعدآباد حمله کنند. ابلاغ دستخط که قوای مسلح نمیخواهد، این توهین به شاه است. اگر دستخط را فرارش هم بیاورد باید اطاعت کرد. اینکه دادستان میگوید من میخواستم مصدق شاه بشوم صحت ندارد. اگر منظور این بوده که در خاندان پهلوی سلطنت به دیگری واگذار گردد، در این خاندان کسی بهتر از ایشان نیست. اگر منظور تأسیس سلسله جدید بود نمیدانم کیست؟ مگر با افکار امروز دنیا میشد سلسله جدید بوجود آورد. آیا کسی باور میکند که من میخواستم مجلس مؤسسان تشکیل

بدهم که شاه بشوم؟

رئیس- چرا از حملات کریمپور شیرازی و دکتر فاطمی به خاندان سلطنت جلوگیری نکردید؟

دکتر مصدق- کریمپور طرفدار من بود و وقتی در مجلس میخواستند به من حمله کنند خود را از لژ مطبوعات به پائین انداخت و با مخالفین گلاویز شد، او میخواست مرا ملاقات کند من نمیپذیرفتم. با روزنامه نگاران روابط داشتم، در تحسن دربار عده ای بودند یکی عمیدی نوری مدیر داد بود که بعداً از جبهه ملی خارج شد، یکی دکتر فاطمی که همه جا با من بود، او ششم سیاسی فوق العاده ای داشت، که لازم نبود به او دستوراتی بدهم، هرچه صلاح میدانست میگفت و مینوشت. در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد این سخنگوی دولت حالت عادی نداشت، زیرا او را اذیت کرده بودند. اگر او بگوید حرفها را به دستور من زده است قبول میکنم و مجازاتش را هم میپذیرم.

رئیس- چگونه دستور توقیف دکتر بقائی و زهری نمایندگان مجلس را دادید؟
دکتر مصدق- دکتر بقائی در قتل افشارطوس متهم بود، حالا اگر افشارطوس کشته شده و قاتلی جز جن و پری نداشته است نمیدانم. ولی زهری اتهامی نداشته است. وقتی گفتند زهری را هم گرفته اند گفتم کار غلطی کرده اند او جزو متهمین نیست. چون اعلامیه دولت روز ۲۵ مرداد در باره انحلال مجلس منتشر شد دکتر بقائی مصونیت نداشت و توقیف شده است.

رئیس- جریان روز ۲۸ مرداد را که از منزل خارج شدید و تا زمان دستگیری شرح بدهید.

دکتر مصدق- روز ۲۸ مرداد وقتی خواستند به منزل من حمله کنند خانم من گفتم میخواهم از منزل بروم (با گریه). به او گفتم برو برای اینکه حاضرم فرزندانم یتیم بشوند ولی حاضر نیستم بی مادر بشوند. گفتم برای نهار امروز چه فکری کرده اید گفت برای ۲۰ نفر غذا حاضر کرده ایم. گفتم برو مرا حلال کن. بعد از نهار اشخاصی آمدند از جمله دکتر فاطمی آمد با من وداع کرد و رفت و عده ای ماندند. سرتیپ فولادوند استعفای مرا خواست که گفتم استعفا نمیدهم، خانه من بیماران شد. به اصرار دوستان با نردبان به خانه همسایه رفتیم، من قوه و بنیه ندارم ولی اگر در مسائل معنوی روحيات من تحريك شود از شما سرلشکر

قوه ام بیشتر است و اگر اجازه بدهید با این مرد (دادستان) کشتی بگیرم اگر او را زمین زدم که هیچ و اگر زمین خوردم مرا مجازات کنید (خنده حضار). از خانه مجاور به خانه دوم رفتیم، شب را در زیرزمین ماندیم، بدون غذا ماندیم، سپس به منزل مادر مهندس معظمی رفتیم که آنرا در ۱۳۱۴ خودم ساخته بودم. بعد مهندس معظمی به مهندس شریف امامی تلفن کرد، به ایشان گفتم ما میخواهیم از اینجا برویم که مبادا ما را آن (ملت) از بین ببرد. گفت من به نخست وزیر میگویم. گفتم بسیار خوب، چون اهل اختفا نیستم آنهم با این رب دوشامبر که از خانه آمده ام. بعداً مأمورین ما را بردند به باشگاه افسران. به اطاق نخست وزیر رفتیم که آنجا ایستاده بود و از ما سوالی نکرد. مرا به اطاقی بردند، صدای رادیو و تلفن را شنیدم که میخواهند دکتر مصدق را محاکمه کنند.

رئیس- تیمسار ریاحی توضیح بدهند بخشنامه ای که روز ۲۸ مرداد صادر شد که افراد حزب توده با شعار شاه دوستی علیه دولت تظاهر میکنند و آنها را متفرق ساخته و در صورت لزوم تیراندازی کنید چیست؟

سرتیپ ریاحی- این دستور بدون اطلاع دکتر مصدق بود و به موجب مشورتی که با افسران نمودم دستور داده شد چون از وظایف قوای انتظامی برای حفظ امنیت بود. خوشبختانه فقط چند تیر به هوا خالی شد. ولی دستور خلع سلاح گارد شاهنشاهی را آقای دکتر مصدق به من داده بودند که در نتیجه گلنگدنه‌های تفنگهایشان را جمع کردیم. روز دوشنبه ۲۷ مرداد هم جلسه کمیسیون امنیت تشکیل شد تا از قیام حزب توده علیه مقام سلطنت جلوگیری شود.

رئیس- ناچارم بصورت استفتاء این سوال را از آقای دکتر مصدق بکنم که اگر در کشور مشروطه کسی علیه رژیم شاه تظاهراتی بکند اخلاک‌گر هست یا نیست؟

دکتر مصدق- سه مرتبه میگویم. بلی- بلی- بلی (خنده حضار)

رئیس- اخلاک‌گر کیست؟

دکتر مصدق- با زمان فرق میکند. سندی ارائه میدهم که در روز ۲۰ تیر همین اخلاک‌گرانی که میگوئید چرا تنبیه نکرده ام همین کار را کردند و همین مرد (دادستان) آنها را تبرئه کرد. سند مزبور حاکی از این بود که چون دادگستری رسیدگی به اتهامات متهمین ۲۰ تیر را خارج از صلاحیت خود میدانست

دادستانی ارتش متهمین را غیرقابل تعقیب دانست که عبارتند از: (سرلشگر گرزن رئیس ستاد ارتش وقت- سرلشگر علوی مقدم فرمانداری نظامی وقت- سرلشگر کوپال رئیس شهربانی وقت- سرلشگر وثوق رئیس ژاندارمری وقت- سرهنگ عباس قربانی- ستوان میرکمال فاطمی افسران شهربانی- ناصر قلی فرهاد پور- بیوک صابر- عباس شاهنده)

رئیس- اگر نخست وزیری در مملکت بود و استعفا نداد و مقرراتی را هم اجرا نکرد و مجلس هم نبود باید هرکار که میخواهد بکند؟ چه مقامی باید شر او را بکند؟

دکتر مصدق- مجلس، گفتم شاه حق عزل نخست وزیر را ندارد. در انگلستان قانون اساسی مدونی نیست، قانون اساسی آنها عاداتی میباشد که حفظ شده است. دو عادت در قانون اساسی انگلستان هست یکی اینکه هیچ فرمان بدون اینکه وزیر مسئولیت آنرا قبول کرده باشد قابل اجرا نیست. دیگر اینکه پادشاه هیچوقت کار بد نمیکند. پس باید مجلس رأی بدهد و شاه عمل کند. در مملکت پادشاه در رأس تمام کارهاست ولی وزراء مسئول هستند، شأن شاه نیست که فرمانده کل قوا باشد، اگر شاهی در ۱۸ سالگی به سلطنت رسید آیا میتواند فرمانده کل قوا باشد؟

از جمله شهودی که در دادگاه حاضر شدند محمود نریمان بود که چنین گفت: روزهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد با آقای دکتر مصدق ملاقات داشتم. مشاوره شد که شورای سلطنت مرکب از سه نفر تشکیل شود. چون نه اعلیحضرت حضور دارند و نه مجلس هست قرار شد از طریق مراجعه به آراء عمومی اینکار انجام شود. من با وجود اختلاف سلیقه ای که با آقای دکتر مصدق داشتم به علت ارادت طولانی مصلحت ندیدم که روز ۲۸ مرداد ایشان را ترك گویم با ایشان بودم که نمیخواستند از خانه خارج شوند میگفتند باید همین جا بمانم تا کشته شوم. دکتر فاطمی بعنوان اینکه (خانم غش کرده) از ما جدا شد تا به مخفیگاه رقتیم. آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که همانشب خود را معرفی کنند ما گفتیم حالا خسته اید بخواهید تا صبح. ایشان خود را معرفی کردند و ما هم رقتیم منزل خود. رئیس- در جلسه مذاکره برای شورای سلطنت چه کسانی بودند؟

نریمان گفت: دکتر شایگان، مهندس رضوی، دکتر سنجابی، میلانی و انگجی و سایر اعضای فراکسیون که حدود بیست و یک یا دو نفر بودند. آقای دهخدا هم بودند که گفتم ایشان عضو نهضت ملی نیستند که گفتند خدمت کرده است. دادستان- آقای نریمان که آن موقع سمت نماینده مجلس را داشتند خود تحت تعقیب هستند. شورای سلطنت را باید شاهنشاه تعیین کنند. آنها تشکیل جلسه داده بودند که شورای موقت حکومت تشکیل شود نه شورای سلطنت و میخواستند کا را یکسره کنند.

نریمان- هرگز اینطور نیست. جلسه برای تشکیل شورای سلطنت در غیاب اعلیحضرت بود. اینکه گفته اید اینها مقدمه جمهوری بود اینطور نیست. اگر بود بنده شرکت نمی‌کردم چون با جمهوریت موافق نیستم زیرا معتقدم سلطنت سمبل و نشانه وحدت ملی ماست. چیزی که ملت ایران در آن اتفاق نظر دارد احترام به مقام سلطنت میباشد. بنده مدتی بود که از فراکسیون نهضت ملی استعفا کرده بودم. در باره اختیارات از فراکسیون مستعفی شدم که از دولت هم سئوالاتی کردم.

سرتیپ آزموده- خدا را گواه میگیرم هرچه فکر میکنم مبینم این مرد مستحق اعدام است و با ایمان راسخ تقاضا میکنم حکم اعدام او هرچه زودتر صادر گردد. در تاریخ جنایات سابقه ندارد متهمی با این سرسختی بیاناتی بنماید. چنین متهمی نظیر ندارد. تمام اشخاصی را که به عنوان گواه احضار فرمودید قلباً دل پرخونی از این شخص دارند. گناه تمام آنها به عهده شخص مصدق است. او با چند نفر در اطاق خواب خود نقشه میکشید و آنها را وادار به عمل میکرد. این مرد با چند نفر طرح جمهوریت را میریخت ولی جمله (شورای سلطنت) را به دهانها انداخته بود. او برای بعضی از وزرایش ارزش یک پیشخدمت را قائل نمیشد. او دو دل بود که شاه بشود یا رئیس جمهور، او به سیم آخر زده است. تقاضای خاتمه دادرسی و صدور حکم اعدام او را دارم.

رئیس- آقای مهندس رجبی در باره وقایع آن روزها چه اطلاعی دارید.
مهندس رجبی- من از نظر فنی وزیر بودم و دوبار هم استعفا کردم. روزی هم که فهمیدم وزیر نیستم وجداناً خیلی خوشحال شدم.
سرهنگ بزرگمهر- اینها هزار تشبث میکردند که وزیر شوند حالا میگویند

معذب بودیم. مگر غل و زنجیر به پایتان بسته بودند میخواستید استعفا بدهید و بروید.

(سرهنگ بزرگمهر مینویسد: بین همه شهود تنها مهندس رجبی بود که حرفهایش به مذاق مقامات قضائی ارتش خوش آمد و قرار منع تعقیبش را صادر کردند والا بقیه هنگام ادای شهادت به دکتر مصدق سلام و تعظیم کردند. مهندس رضوی رهبری و پیشوائی مصدق را با اظهاری فصیح بیان کرد و گفت با آگاهی در این راه قدم برداشته و از خطر ملی کردن نفت واقف بوده است. وزرای مزاحم کابینه دکتر مصدق عبارت بودند از دکتر امینی- دکتر حسابی- امیر همایون بوشهری که مصدق با ترمیم کابینه یکجا از شر همه آنها خلاص شد).

دکتر صدیقی هم در دادگاه گفت آقای دکتر مصدق به من دستور دادند برای تشکیل شورای سلطنت به آراء عمومی مراجعه شود و من مقدمات اینکار را فراهم کردم. در باره برداشتن مجسمه و خراب کردن مقبره اعلیحضرت فقید بکلی مخالف بودم. من طرفدار مشروطه سلطنتی هستم و رئیس دولتی هم که مرا به کار دعوت کرده عقیده به حکومت مشروطه و شاه داشته است. من به (خدا- میهن- شاه) اعتقاد دارم.

سرتیپ آزموده گفت وقتی آقای دکتر مصدق اعتصاب غذا کردند خدمت شان رقوم در زندان و گفتم اکنون در اطاق شما سرتیپ آزموده دادستان نیستم دستتان را میبوسم. در این موقع ایشان روی مرا بوسید و بنده هم جمال مبارکشان را بوسیدم. ایشان طوری عنوان فرمودند مثل اینکه از اعتصاب غذای ایشان ترسیدم. در باره مطالب روزنامه ها ایشان مطالبی گفته اند که به ما مربوط نیست. کیهان نوشت (شاه چگونه حق عزل نخست وزیر را ندارد ولی نخست وزیر حق بستن مجلسین را دارد؟). یا روزنامه های دیگر نسبت بی دینی به این دکتر مصدق دادند. منم میگویم او مسلمان نیست، مرتد و بی دین است، قائل به وحی نمیشد، قرآن را کلام خدا نمیداند و میگوید کلام بشر است، کلام پیغمبر است.

سرهنگ بزرگمهر- از این حربه تکفیر کراراً در دادگاه استفاده شده است. موکلم به دین حنیف اسلام معتقد میباشد. صریحاً میگویم که جائز نیست که از حربه زنگ زده تکفیر علیه موکلم استفاده شود. باید به ملعبه گرفتن دین و مذهب

و ایمان خاتمه داده شود.

رئیس دادگاه- از دکتر صدیقی پرسید آیا شما فرمان نخست وزیری سپهد زاهدی را که در روزنامه داد به چاپ رسیده بود ندیدید؟ صدیقی- نه ندیدم. سرتیپ آزموده- آقای دکتر مصدق گفته اند مخارج سفر به آمریکا و لاهه را از جیب خود پرداخته اند در حالیکه به موجب تصویبنامه های تقدیمی مبالغ هنگفتی خرج این سفرها از کیسه ملت شده است (مصدق- خرج خودم و بستگانم را داده ام) در حالیکه مبلغ یکصد هزار ریال به دکتر فاطمی پاداش داده علاوه بر بهای بلیط هواپیما بابت هزینه معالجه مبالغی به ایشان پرداخت شده تا سلامت خود را بازیابند و روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجبات ریاست جمهوری ایشان را فراهم سازند. (دکتر مصدق- به افسران ارشد تا ۳۰ هزار تومان هم خرج سفر داده شده چرا نباید به وزیر خارجه که در راه خدمت به مملکت صدمه دیده کمک شود).

مهندس رضوی- دادستان ارتش فرمودند (نمیدانم چه خاصیتی آقای دکتر مصدق داشته اند که عده ای دور او جمع شده بودند) باید بگویم که آقای دکتر محمد مصدق یک پیشوای سیاسی و یک پدر روحانی بود و بنده به اتفاق چند نفر از رفقا در اطراف ایشان جمع شده بودیم. این اجتماع هم به هیچ وجه شرم آور نیست بلکه موجب افتخار است و من برای این اجتماع و خدمت به وطن عزیز افتخار و مباهات می کنم... راجع به فراکسیون نهضت ملی اظهار می فرمودند مثل اینکه عضویت یا ریاست این فراکسیون برای بنده ننگی بوده است و حال آنکه فراکسیون نهضت ملی از بهترین دستجات ملی پارلمان ایران در چهل سال مشروطیت ایران بوده و در عمر مجلس چنین فراکسیونی با این اتحاد و حقیقت و صمیمیت دور هم جمع نشده بودند... در واقع عمل نهضت ملی جمع کردن اصلاح طلبان ایران است که می خواهند مملکت اصلاح شود ولی مقید هستند قومیت ایرانی و استقلال کشور محفوظ بماند. گمان نمی کنم هیچ ایدآلی برای ایرانی از آنچه منظور نهضت ملی بوده است بالاتر باشد... ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده ایم و آن جنایت و خیانت این بود که با شرکت غاصب نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کردیم. شما آقایان بدانید که سیاست نفت در تمام دنیا با خون مخلوط بوده است. آن فرزندان ایرانی که در روز ۲۸

مرداد به زمین افتادند از هر دسته و طرف برای من فرق نمی کند فدای این سیاست شدند. آنهایی هم که روز ۳۰ تیر هدف گلوله قرار گرفته و از بین رفتند آنها هم فدای منافع صاحبان سهام شرکت سابق نفت شدند، سیاست نفت در دنیا با خون توأم است، در نتیجه وضعی به وجود آوردند که امروز جمعی از خدمتگزاران مملکت به عنوان متهم در حضور شما هستند.

(سرتیپ آزموده با عصبانیت- این حرفها چیست؟ تقاضای جلسه سری میکنم).

رئیس- این مطالبی که ایشان گفت ربطی به اتهامات ندارد. چون میخواستیم نشان بدهیم که دادگاه حق صحبت را سلب نکرده به شنیدن آن اکتفا شد. مهندس رضوی- بهر صورت قطعنامه متینک ۲۵ مرداد را که من خواندم چند مورد داشت (۱- بالا بردن سطح زندگی عمومی- مجازات قاتلین افشارطوس- ادامه مبارزه علیه بیگانگان- تشکیل شورای سلطنت). من با بیانات وزیر خارجه وقت در آن متینک موافق نبودم، نظر آقای دکتر مصدق این بود که در آن متینک صحبتی از سفر اعلیحضرت نشود (دکتر مصدق- اگر اعلیحضرت نرفته بودند آب از آب تکان نمیخورد، حالا که جریانات گذشته ما را آورده اید اینجا محاکمه میکنید، ما خود افتادگان مسکینیم. خنده حضار).

سرتیپ آزموده- باید صریحاً بگویم که دکتر مصدق و اعوان و انصارش از دو عامل استفاده میکنند. عامل اول ملاطفت رئیس دادگاه که خیال میکنم در هیچ جای دنیا این همه بزرگواری و نزاکت در هیچ دادگاهی از دنیا سابقه نداشته باشد. عامل دوم مرور زمان است که ملت ایران با بزرگواری خود عظیمترین حادثه را از یاد میبرد. مهندس رضوی هنوز هم از مبارزه پیشوایش با خارجیان سخن میگوید اگر اجازه فرمایند دادستان ارتش مدرک جمع کند که اینها خود از عوامل خارجی بوده اند. دکتر مصدق که لاطائلاتش معلوم است. مهندس رضوی اعلیحضرت را (ایشان) خطاب کرد ولی در عوض دکتر مصدق یاغی را (مولا و پیشوای خود) میداند. بنده ثابت خواهم کرد که مصدق السلطنه دیر زمانی است که سیاست خارجی را بازی میکرده ولی در این دادگاه خود را به مسخرگی زده است، آنها هنوز که هنوز است نعل وارونه میزنند. اگر دکتر شایگان را هم بخواهید او هم یکمشت لاطائلات خواهد گفت. این پیرمرد در آخر عمر خود

میگوید: اگر کسی دیگری را روی عصبانیت کشت مجازات ندارد. این برخلاف مذهب اسلام است، خلاف کلیه قوانین دنیا میباشد. این دارودسته روی پیشه وری و غلام یحیی را سفید کرده اند. دکتر مصدق یا باید روی دلائل کیفرخواست دفاع کند یا بلائی به روزگارش خواهد آمد که ثابت شود مادر دهر چنین نابکاری نژائیده است. هرگاه جسارت کند و بگوید (اظهارات دادستان ارتش خیانت به ملت ایران است) چنان جواب او را خواهم داد که ملت ایران بداند چگونه مردی ۵۰ سال با شیادی و عوامفریبی برای اجرای سیاست استعماری گوش خوابانده بود و به موقع چگونه میخواست دقتر استقلال این کشور را بهم پیچد. اینجانب از این به بعد نزاکت را کنار خواهم گذاشت و آنطور که مایل هستند با آنها رفتار خواهم نمود. (مهندس رضوی- تاریخ ایران جواب ایشان را خواهد داد).

دکتر شایگان- در باره متینک روز ۲۵ مرداد باید بگویم مطالبش پیش پا افتاده و مبتذل بود. دکتر فاطمی قرار نبود صحبت کند، به او گفتم شما عضو دولت هستید و متینک را مردم تشکیل داده اند صحبت نکنید. قبول کرد ولی نمیدانم چه شد که بعداً صحبت کرد.

رئیس- شما تقریباً گفته اید (تحفه ای که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت) در این باره چه میگوئید؟

دکتر شایگان- بنده يك عمر خدمت کرده ام قدماً و لساناً جز احترام به مقام شامخ سلطنت عملی نکرده ام که جوابی بگویم. من افتخار میکنم که طرف شور جناب دکتر مصدق بانی و پیشوای نهضت ملی ایران بوم و در بسیاری از مسائل مملکتی از جمله نفت و تمام امور مربوط به آن و همچنین مبارزه شراقتمندان لاهه و شورای امنیت مشاور ایشان بوده ام. اگر این مشاوره نتایج سوئی عاید مملکت کرده باشد حاضرم مسئولیت آنرا به گردن بگیرم.

چنان پرشده فضای سینه ازدوست که فکرخویش گم شد از ضمیرم در متینک من گفتم شورای سلطنت باید تشکیل شود که در غیاب اعلیحضرت از امور لازمه است. ما فکر شورای سلطنت را برای مدت غیبت اعلیحضرت کردیم. برای دولت و پاره ای از مقامات مفروق عنه بود که از اعلیحضرت کسب اجازه شده به تشکیل شورای سلطنت اقدام گردد. اگر پاسخی نمیدادند چون خصم

عظیمی مثل اژدها دهان باز کرده که مملکت را برباید به فکر شورای سلطنت بودیم. این در مقابل آنهایی بود که فکر دیگری داشتند.

سرتیپ آزموده - آقای دکتر مصدق معجونهای عجیب و غریبی دور و بر خود داشته اند که یکی از آنها همین دکتر شایگان است. او وقتی پیشه وری میگفت (قیام مقدس ملی) به سلامتی او جامها مینوشید. (شایگان - کذب محض است) بنده تصدیق میکنم این مصیبت عظیمی که سر مصدق و شایگان آمده همه چیز را از یاد برده اند. تشکیل شورای سلطنت عنوان دروغی بوده است. اینها میخواستند شورای موقت تشکیل دهند. اینها همه دروغ میگویند و متوجه قبح اعمال خود نیستند، میخواستند با تشکیل مجلس مؤسسان جمهوری را اعلام کنند، آنها با چپی ها هم توافق داشتند منتها مصدقون میگفتند جمهوریت با مراجعه به آراء عمومی باشد ولی چپی ها میگفتند با مجلس مؤسسان. با زبان و حقه بازی ممکن نیست جرایم اینها از بین برود. در زمان مصدق اساساً دولتی در کار نبوده است. با مشاوره حسین فاطمی کذائی و چند تن دیگر هر کاری میخواستند میکردند و خود دکتر مصدق اعتراف کرده که اعلامیه ۲۵ مرداد را بدون اطلاع وزرایش منتشر ساخته است. وزیران مصدق روحشان از این اعلامیه دولت خبر نداشته است. مصدق نه تنها وزیران خود را اغفال کرد بلکه ملت ایران را به هراس و وحشت انداخت. هیئت دولت او عبارت از دکتر فاطمی و چند تن افراد ماجراجو و آشوب طلب و مسئول و غیرمسئول بودند. چند تن هم ضعیف و عاجز و ناتوان زیرا مصدق دماغ استبدادی داشته است.

دکتر مصدق - ما هیئت دولتی بودیم که به یکدیگر اعتماد داشتیم، به درستی و صداقت یکدیگر مطمئن بودیم، کمتر دولتی به این صمیمیت بوده است، این کیفرخواست برخلاف انصاف و مروت است. این مرد ده جلسه یا بیشتر به من نسبت مختلس داده گفته از خزانه مملکت سوء استفاده کرده ام و. و. و از مقام ریاست تقاضا کردم به کسی که ۵۰ سال با درستی و صحت عمل و خیرخواهی به مملکت خدمت کرده نباید توهین شود. رئیس دادگاه ممانعت نفرمودند و حتی اجازه ندادند بنده تکذیب کنم، اگر اینطور است من از دادگاه میروم و شما مرا محکوم کنید. من به هیچ وجه از جان خود نمیترسم، من از همه چیز خود گذشته ام، شما به جان خود علاقه دارید ولی من ندارم.

این مرد گفته من در سابق فرمان جعل کرده میخواستند دست مرا ببرند و سه هزار اشرفی مطلا به شاه وقت داد. همه دروغ است، هر وقت خواستم خدمتی بکنم مخالفین از این دروغها گفته اند. در دوره شانزدهم بعضی از وکلا هم گفتند اینجانب از انتشار آن در رادیو جلوگیری نکردم تا مردم بدانند اینها افسانه است. وقتی در دادگاه لاهه بودم خبری منتشر شد که امام جمعه تهران مضروب شده و ضارب از دکتر مصدق پول گرفته است. میخواستند بگویند این کسی که در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع میکند مجرم است. نامه قنصل انگلیس هم که در باره حکومت من در شیراز نوشته شده از آن بی خبر بودم. در باره مسافرت شورای امنیت من هزینه خود و فرزنداتم را پرداخته ام نه مخارج هیئت راه، متجاوز از ۵۰ هزار تومان خرج کردم، راجع به مالیات املاکم که گفته شد تا دینار آخر پرداخته ام. در باره توقیف روزنامه ها باید بگویم من هیچوقت دستور توقیف نداده ام، روزنامه داد از مخالفین جدی من بود و همیشه منتشر میشد، اگر روزنامه ای توقیف شده برای مطالب دیگر بوده است.

من به روحیات شاه آشنا هستم میدانم که اقتخار و آرزویش این است که ایران باقی بماند و در یک مملکت آزاد و مستقلی سلطنت بفرمایند. آن وقت اینمرد میگوید سربازان و ارتش متعلق به شاه هستند نه ایران، اگر سربازان به شاه دعا کردند جزء مملکت هستند. اگر پادشاه ظالمی به سلطنت رسید باز هم باید دعا کرد؟ مملکت از شاه و شاه از مملکت مییابد. اطمینان دارم که اعلیحضرت با بیانات من موافق و با اظهارات آن مرد مخالفند.

سرتیپ آزموده- این آقای دکتر مصدق میخواهد به هر شکلی است کار دادگاه را با این حرفها به تأخیر اندازد و وقتی هم حرفی ندارد میگوید به دادگاه نمی آیم مگر مرا با زنجیر بیاورید. در این جلسه رسمی صریحاً میگویم اگر لازم باشد دستور خواهم داد ایشان را با زنجیر بیاورند، هرگاه در دادگاه شرارت کنند دستور میدهم به ایشان دستبند بزنند.

دکتر مصدق- لازم نیست به من دستبند و پابند بزنند، من زحمت زنجیر و دستبند را به کسی نمیدهم، در اینجا مینشینم صحبتهای این مرد فرح بخش است، گوش میکنم و منتظر حکم هستم.

سرتیپ آزموده- دکتر مصدق از نظر دادستان ارتش قابل ترحم نیست. موی

سپید و خمیدگی پشت و پای لرزان و اشک تمساح و ناله کردن اثری ندارد، باید در میدان سپه به دار مجازات آویخته شود. سرتیپ ریاحی باید در سینه همین سربازخانه قصر جلوی مسلسل گذاشته شود.

سرتیپ ریاحی - بنده از روزیکه تحت تعقیب قرار گرفته ام حضور وزیر دفاع شرفیاب شدم و عرض کردم بنده سرباز فدائی شاهنشاه و خاطی، با ارتش طرف نیستم و نبودم که برای رسیدگی به این امر در محکمه حاضر شوم. حاضرم هر نوع محکومیتی را مثل یک سرباز که در حین خدمت هر بلائی ممکنست سرش بیاید بدون محاکمه بپذیرم. وضع من روشن است، دستورات مافوق و یگانه آمر وقت خود را انجام داده با کمال اقتضار حاضرم تنبیه آنرا هم بپذیرم. به هیچوجه برای خود آنقدر ارزش قائل نیستم که دادگاه کار بنده تبدیل به دادگاه ارتشی بشود. نباید کار دادگاه موجب شود که تیمسار آزموده به تیمسار میر جلالی وکیل بنده توهین کنند، اگر اینطور است هر ۵ نفر وکیل خود را عزل میکنم.

سرتیپ آزموده - چون تیمسار ریاحی را خیانتکار و قابل اعدام میدانم گفته های ایشان یک پول ارزش ندارد.

سرلشکر میرجلالی در دفاع از سرتیپ ریاحی گفت روز جمعه ۲۳ مرداد سرتیپ ریاحی در خانه خود میماند و برای دادن گزارش حضور دکتر مصدق نیروود و از اختلاف دکتر مصدق با دربار و فشار به وکلای جبهه ملی برای استعفا و فراندم و کارهای بعدی نگران شده و شخص دکتر مصدق را بازیگر تمام این کارها میدانسته و تصمیم به استعفا میگیرد و منتظر بوده که جانشین او تعیین گردد، جریان ۲۵ مرداد او را مصمم تر میسازد که دیگر فرصت از دست میرود. در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد که دکتر مصدق مطلق العنان بوده بنده هیچگونه دفاعی ندارم. آقای دکتر مصدق صریحاً گناه این عملیات را از دوش سرتیپ ریاحی برداشته و شخصاً به عهده گرفته است. در حقیقت سرتیپ ریاحی دست و پا بسته تحویل وزیر دفاع بوده است و جز اجرای دستورات او قانوناً نمیتوانسته کاری انجام دهد. چون از فرمان عزل هم اطلاع نداشته جز اطاعت دستور مافوق کاری نکرده است. حال چگونه دادستان محترم میخواهند آلت فعل را تسلیم دار مجازات کنند؟

سرتیپ ریاحی- بنده خود را فرزند صالح و فداکار ارتش دانسته و مرتکب
 قصوری عالمأ و عمامداً نمیداند، هر تصمیمی که پدر تاجدار ما اعلیحضرت همایون
 شاهنشاهی مقتضی بداند اتخاذ فرمایند.

سرتیپ آزموده- در پرونده های جزائی گاهی اتفاق میافتد که وقتی چند متهم
 هستند یکی جرم را به گردن دیگری تا دیگران آسوده شوند. این پیرمرد یاغی
 یکه و تنها نمیتوانسته اساس سلطنت را بهم بزند، همدستانی داشته است. موضوع
 اطاعت کورکورانه در ارتش و سلسله مراتب فرماندهی دلیل نمیشود که تیمسار
 ریاحی را تبرئه کرده به ایشان نشان لیاقت بدهیم. صریحاً میگویم دو راه بیشتر
 نیست یا اعدام سرتیپ ریاحی یا متزلزل کردن روحیه افسرانی که در ۲۸ مرداد
 جان خود را از دست داده اند تا سلطنت محفوظ بماند. اگر حکم براءت سرتیپ
 ریاحی صادر گردد دیگر موجبی نمییمن که افسران پائین تر از ایشان را تعقیب
 کنیم. يك بام و دو هوا نمیشود.

دکتر مصدق در آخرین دفاع خود چنین گفت:

هر حکمی که از این دادگاه صادر شود گذشته از اینکه صلاحیت ندارد آن
 حکم در دنیا بی ارزش است. تشکیل این دادگاه برخلاف مصالح شاهنشاه و
 کشور است، زیرا مطالبی که در این دادگاه گفته شده اگر گفته نمیشد بهتر بود.
 چنانچه خارج کردن من از کار بود مقصود حاصل است. اکنون خادمین وطن در
 دادگاه نظامی محاکمه و محکوم میشوند و از بین میروند. تنها کسی که از این
 محاکمه استفاده میبرد دکتر مصدق است و بس. چه بالاتر از اینکه من در دنیا
 مظلوم معرفی شوم و چه اقتخاری از این بالاتر (باگریه) که با رأی دادگاه از بین
 بروم. باید این شعر را بخوانم

مصطفی را وعده داد الطاف حق گرمییری تو، نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و
 عظمت میلیونها ایرانی ارزشی ندارد. از آنچه برایم پیش آمده کوچکترین تأسفی
 ندارم، وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام. معتقدم این نهال
 برومند به ثمر خواهد رسید. آن مرد، من و همکاران مرا مجرم و خائن خواند، او
 باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت انگلیس و استقرار مجدد کمپانی

نفت آن وقت ادعا کند که لکه ملی کردن نفت و شیلات از دامان او و حامیانش زدوده شده است. چون معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدائی که همیشه در خیر مردم بوده خاموش خواهد شد.

از همه مردم رشید ایران خداحافظی میکنم و تأکید مینمایم در راه پراختاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

سرتیپ ریاحی- بنده یکفرد ارتشی هستم که گوشت و پوست و استخوان خود را متعلق به ارتش میدانم. افسری که پرورده مکتب رضاشاه کبیر و فدائی شاهنشاه است. سرنوشت خود را به دادرسان محترم و قضات و شخص شخص علیحضرت همایون شاهنشاهی واگذار میکنم.

رئیس- مرقومه ای از وزارت دربار رسیده که قرائت میشود:

مورخه ۲۹ آذر ۱۳۳۲ شماره ۵۶۹۲

ریاست دادگاه نظامی- به فرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه، به پاس خدمات آقای دکتر مصدق در سال اول نخست وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته عموم ملت ایران است و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و میباشد، آنچه نسبت به معظم له گذشته است صرفنظر فرموده اند.

وزیر دربار- حسین علاء

دکتر مصدق- من نه خیانتی به شاه کرده ام و نه خیانتی به مملکت، من نه احتیاج به صرفنظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو، آنچه عدالت حکم میکند باید طبق آن با در نظر گرفتن خدا و وجدان رأی بدهید.

سرانجام رأی دادگاه نظامی روز دوشنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۲ صادر و دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد و سرتیپ ریاحی به دو سال حبس تأدیبی و اخراج از خدمت ارتش صادر میگردد.

متن رأی دادگاه چنین است:

"متهم ردیف يك (دکتر مصدق) مرتکب اعمالی شده است که موجب هتك حیثیت مقام شامخ سلطنت بوده است... پائین آوردن مجسمه شاه ققید و فرود آوردن مجسمه های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و شکستن آنها، حذف نام شاه

از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان، خلع سلاح گارد شاهنشاهی و توقیف اموال سلطنتی به وسیله مهر و موم کردن و خلع ید از امانا و متصدیان و اظهارات اهانت آمیز در متینک و در سرمقاله روزنامه های منتسب به دستگاه متهمین و انتشار آنها از رادیوی دولتی که همه این اعمال به منظور تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام بر علیه پادشاه کشور بوده است کاملاً دلیل بر سوء قصد ارتكابی متهم می باشد... اعمال منتسبه ای که مورد اعتراف و قبول متهمین در محضر دادگاه قرار گرفته در عرف قانون و عرف جامعه اعمال خصمانه تلقی می شود که هیچ قرینه ای بر حسن نیت و خیرخواهی و قصد خدمت در آن محسوس نیست و چون متهمین نتوانسته اند مدارک و اسناد و دلایلی بر حسن نیت خود ابراز دارند لذا دفاع آنها بر عدم سوء نیت در نظر دادگاه پذیرفته نبوده و قابل اعتنا نمی باشد... آنچه از مجموع تحقیقات و اسناد موجوده در پرونده معلوم می شود اینست که متهم ردیف یک پس از اطلاع از فرمان عزل به فکر مقابله و مقاومت و سلطه بر امور کشور افتاده است و بدین منظور درصدد قیام و اقدامی برآمده تا طرحی را به وجود آورد که اساس حکومت را بهم زند.

در مورد متهم ردیف یک دکتر محمد مصدق علل و جهات مخفیه موجود است که در نظریه دادگاه مؤثر و موجب تخفیف کیفر نامبرده می باشد و آن اهمیت و اعتبار خدمات و سابقه متهم ردیف یک دکتر محمد مصدق در تبعیت از افکار عمومی ملت ایران به پیروی از اوامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است. متهم ردیف یک گذشته از نداشتن سابقه محکومیت کیفری و کبر سن مدتی از زندگی و دوران خدمت خود را در خدمت به کشور و اجرای منویات شاهنشاه برای حفظ منافع و حقوق ملت ایران مصروف داشته و در این راه تحمل مشقات و زحماتی نموده که مورد تأیید و تشویق و پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قرار گرفته و برای تحکیم مبانی عدالت و رعایت نصفیت باید خدمات و لغزش افراد در ترازوی قضاوت مورد سنجش قرار گیرد و حساب هر قسمت از اعمال افراد خاصه خدمتگزاران کشور مستقیماً مورد رسیدگی و توجه واقع شود. به همین لحاظ اعلیحضرت همایون شاهنشاه از انحراف و لغزش متهم ردیف یک غمض عین فرموده و به کرامت عالیه خود از حق خصوصی صرف نظر و در موارد عدیده رعایت سوابق و ملاحظه جهات اخلاقی را توصیه فرموده اند. دادگاه با توجه به

اوضاع و احوال خاصه متهم جهات مذکوره را در تخفیف مجازات دکتر محمد مصدق مؤثر دیده و به اجازه ماده ۴۱۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی و توجه به ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی به لحاظ تجاوز سن عمر متهم از شصت سال نامبرده را به سه سال حبس مجرد محکوم می نماید.

در مورد متهم ردیف دو چون در نظر دادگاه مسلم نیست که او از صدور فرمان عزل اطلاع داشته است و همچنین مسلم نیست نامبرده به قصد برهم زدن اساس حکومت اقدامی نموده باشد و چون تحت تأثیر قدرت متهم ردیف یک و ضعف روحی خود مرتکب اعمالی شده که تکالیف نظامی و مقررات و آئین نامه ها را لغو نموده و اعمال منتسبه او به نظر دادگاه مشمول ماده ۳۲۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش بوده طبق بند ب ماده نامبرده به دوسال حبس تأدیبی محکوم می شود که طبق ماده ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش مستلزم اخراج از خدمت ارتش خواهد بود.

این رأی در مورد هر دو متهم قابل تجدید نظر است.

دکتر مصدق خطاب به سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه گفت (این حکم امشب دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود، من خیلی متشکرم که مرا محکوم کردید، ملت ایران و همچنین دنیا معنای مشروطیت ایران را فهمید) و زیر رأی چنین نوشت و امضا کرد: (به این رأی خلاف قانون که از یک دادگاه غیر قانونی و بدون صلاحیت صادر شده بر طبق ماده ۵۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۳۲ که احکام دادگاه فوق العاده را قابل رسیدگی فرجامی میداند تقاضای فرجام مینمایم. دکتر محمد مصدق) سپس گفت از اینکه دادگاه خدمات گذشته مرا مورد نظر قرار داده بی نهایت متشکرم.

سرتیپ آزموده باعصابانیت گفت (اینکه رأی نشد).

روزنامه (لوموند) در باره محکومیت دکتر مصدق چنین نوشت:

روز ۲۱ دسامبر سلسله جبال البرز که مشرف بر تهران است پوشیده از برف بود. کاخ قدیمی قاجاریه در سلطنت آباد تبدیل به زندان و دادگاه شده بود و قضات دادگاه نظامی پس از هشت ساعت شور وارد تالار آئینه شدند و سکوت

مطلق بر سالن حکمفرما بود. متهم را نیز در حالیکه يك افسر او را نکهداشته بود وارد دادگاه کردند. او سری بدون مو و چهره ای استخوانی و نگاهی درخشان و لاغری خیره کننده داشت. این پیرمرد غرب را به لرزه درآورد و قبل از اینکه حزب توده او را رها کند و "سیا" او را از پا درآورد جسارت آنرا یافت که صنعت نفت را ملی نماید.

دکتر محمد مصدق در حال ایستاده مدت سه ربع ساعت به صدای تو دماغی منشی محکمه که بیست صفحه حکم دادگاه را قرائت میکرد گوش فرا داد. چهارده مورد اتهام ذکر شده بود مانند خیانت، نافرمانی نسبت به شاه، خیانت به مقام سلطنت و قانون اساسی، قصد اعلام جمهوری..... سرانجام پس از ۵۳ جلسه طی ۵۳ روز منشی دادگاه نتیجه رأی قضات را چنین اعلام کرد که به علت ارتکاب جرائم مذکور مصدق محکوم به مرگ میشود ولی با فرمان شاه محکومیت او تبدیل به سه سال زندان میشود.

یکی از منشیان دادگاه اوراق مربوط را برای امضاء محکوم که در این موارد عادت به بیهوش شدن دارد آماده کرد ولیکن نخست وزیر سابق حدود یکصد نفر حاضران در دادگاه را دچار حیرت نمود زیرا که از قضات بعلت این ارفاق تشکر نمود.

چه اختلاف فاحشی بین این ژست و ژست "شیر پیر غرنده" در اولین جلسه دادگاه بود که فریاد برآورد "حتی اگر شاه مرا مورد عفو قرار دهد من آنرا رد میکنم، فقط خائنان مورد عفو قرار میگیرند ولی من قربانی توطئه خارجی هستم." او گفت اگر عفو را قبول میکنند بعلت اینستکه از ابتدای محاکمه شاه به دادستان ایراد گرفته بود که چرا متهم را خائن می نامد؟

مطبوعات انگلستان این "میهن پرست پیژامه پوش" را "مضحک" نامیدند. شاید اقدامات او مستمسکی برای چنین توصیفی بدست میداد ولیکن شاه در خفا برای این اریستوکرات احترام قائل بود زیرا که او نیز مانند شاه خواستار عظمت ایران بود. شاید شاه احساس میکرد که نام این مرد روزی در دفتر تاریخ برای همیشه ثبت خواهد شد.

به عنوان کسیکه برای اولین بار در سال ۱۹۵۱ مبارزه اقتصادی کشورهای فقیر را شروع کرد، مبارزه ایکه پنج سال بعد منجر به ملی کردن شرکت کانال سوئز از

طرف عبدالناصر شد. این دو اقدام سبب شد که جهان سوم موجودیت خود را اثبات کند و بر پا خیزد و قدرتهای استعماری گذشته یعنی فرانسه و انگلستان بسود آمریکا و شوروی از صحنه برکنار شوند و بدین ترتیب تعادل قوا در خاورمیانه تغییر نماید.

صفی پور مدیر مجله امید ایران مینویسد:

وقتی دکتر مصدق در دادگاه نظامی محکوم شد چند نفر از روزنامه نگاران برای دیدن وضع او در زندان دعوت شدند. از دکتر مصدق پرسیدم که اگر شما موفق میشدید و کودتاچیان را دستگیر کرده در باره رژیم تازه چه میخواستید بکنید؟ دکتر مصدق گفت نوع تعیین رژیم با ملت است. اگر روزی ملت آزاد شود و قید و بندی نداشته باشد خود بهترین راه را انتخاب میکند. ولی اگر قرار باشد تمایل فرد یا افرادی راهنمای مردم باشد همین الآن (محمدرضاشاه) هست که از مردم خواست روز ۲۸ مرداد راه بیفتند و فریاد بکشند (مرگ بر مصدق) و خانه مرا هم خراب کنند و حالا هم مرا محکوم سازند. ولی اگر چنین دسیسه هائی در کار نبود بالاخره مردم بسوی رجال فداکار و خوشنام روی می آوردند. مثل ملت هند که با همه اعتماد و اعتقادی که به گاندی داشتند برای اداره حکومت نهر و را برگزیدند.

رأی دادگاه تجدید نظر و روش دیوان کشور

باتوجه به متن نوشته دکتر مصدق در رأی دادگاه بدوی نظامی که تقاضای فرجام کرده بود او اصولاً اعتقادی به دادگاه نظامی نداشت بخصوص که بر طبق قانون اختیارات خود چنین تصویب کرده بود (احکام دادگاههای فوق العاده نظامی قابل فرجام است). ولی پس از سقوط حکومت مصدق با تصویبنامه این قانون ناشی از اختیارات لغو شد و دادگاه تجدید نظر نظامی خود را صالح برای رسیدگی میدانست. بهمین جهت پرونده برای صدور رأی به دیوان کشور رفت و دیوان کشور نیز صلاحیت دادگاه تجدید نظر نظامی را تأیید نمود. بهمین جهت دکتر مصدق در نامه مورخ ۲۹ آذرماه ۱۳۳۲ چنین مینویسد:

امضاء کننده ذیل دکتر محمد مصدق که در مقام نخست وزیری ایران بر اثر

کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوسیله قوای نظامی دستگیر شده و زندانی هستم و در يك دادگاه نظامی غیر قانونی و بدون صلاحیت تحت محاکمه میباشم، وکیل نمودم آقایان محترم بهرام مجد زاده و علی شهید زاده و حسن صدر وکلای دادگستری را متفقاً یا منفرداً برای درخواست فرجام نسبت بهر قرار و حکمی که برخلاف قانون از دادگاه نظامی غیرقانونی بر علیه این جانب صادر شود و برای تهیه و تقدیم لایحه اعتراضات فرجامی و بیان کلیه ایرادات مربوطه بغیر قانونی بودن دادگاه و عدم صلاحیت آن و اعتراضات مربوطه به جریان محاکمه و صدور حکم و قرار و بطور کلی هرگونه ایراد و اعتراض قانونی و قضائی و برای تعقیب امر در دیوان عالی کشور تا خاتمه رسیدگی فرجامی - چنانچه دادگاه دیگری به عنوان دادگاه تجدید نظر که قطعاً و قهراً غیر قانونی خواهد بود برای محاکمه این جانب تشکیل شود آقایان محترم حسن صدر، علی شهید زاده و بهرام مجدزاده نیز از طرف این جانب وکالت دارند که به عنوان وکیل مدافع در آن دادگاه تجدید نظر غیر قانونی شرکت فرموده و با کلیه اختیارات لازمه قانونی از این جانب دفاع نمایند.

بیست و نهم آذرماه ۱۳۳۲ دکتر محمد مصدق

به همین جهت وکلای دکتر مصدق به علی هیئت رئیس دیوانعالی کشور چنین

می نویسند:

دیوانعالی کشور

جناب آقای دکتر محمد مصدق که بر اثر وقایع مرداد ۱۳۳۲ در مقام نخست وزیری دستگیر و زندانی شده و سپس به معیت آقای سرتیپ تقی ریاحی در يك دادگاه فوق العاده نظامی و البته غیر قانونی و غیر صالح بوده تحت محاکمه قرار گرفته به موجب وکالتنامه مورخ ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۲ به خط و امضاء معظم له به اینجانبان امضاء کنندگان ذیل وکالت داده است که از هر قرار و حکمی که از دادگاه مزبور و بر علیه ایشان صادر شود درخواست فرجام نمائیم و اعتراضات وارده بر تشکیل و صلاحیت و جریان رسیدگی و قرار و حکم آن دادگاه را تهیه و به دیوانعالی کشور تقدیم و تا خاتمه رسیدگی فرجامی جریان امور را تعقیب کنیم.

از طرف دیگر در تاریخ ۳۰ آذرماه ۱۳۳۲ که دادگاه نظامی مزبور مبادرت به

صدور حکم مبنی بر محکومیت معظم له به سه سال حبس مجرد نموده شخص آقای دکتر مصدق در هنگام رأی نسبت به حکم مزبور درخواست فرجام کرده که به خط خود در ذیل ورقه رأی نوشته و امضاء نموده اند.

بنابراین اکنون اینجانبان نیز به موجب این دادخواست نسبت به حکمی که برخلاف قانون و عدالت از دادگاه فوق العاده نظامی غیرقانونی و غیر صالح مزبور به محکومیت جناب آقای دکتر مصدق به ۳ سال حبس مجرد صادر شده و در ضمن آن نسبت به قرار صلاحیتی که قبلاً از آن دادگاه صادر گردیده طبق ماده ۵۹ لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ که به موجب آن احکام صادره از دادگاه فوق العاده نظامی فقط قابل فرجام است درخواست رسیدگی فرجامی می نمائیم و چون تهیه و تقدیم لایحه اعتراضات مربوط به تشکیل و صلاحیت دادگاه و رد قضات و دادستان و جریان رسیدگی و صدور قرار و حکم مستلزم مطالعه دقیق پرونده است و اینجانبان بواسطه عدم دخالت در جریان محاکمه در دادگاه نظامی از مندرجات پرونده بی اطلاعیم از این جهت تقاضا داریم بدواً و قبلاً پرونده امر از دادگاه نظامی مزبور خواسته شده و در دسترس مطالعه اینجانبان قرار داده شود تا در حداقل فرصت مناسب لایحه اعتراضات فرجامی خود را تهیه و تقدیم داریم. ضمناً خاطر آن هیئت محترم را متذکر می داریم که چون محاکمه جناب آقای دکتر مصدق در دادگاه نظامی مذکور به معیت آقای سرتیپ ریاحی انجام شده و بموجب ماده ۵۷ لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ برای محاکمه افسران که درجه آنان از سرتیپی بالا باشد دادگاه نظامی فوق العاده تشکیل می شود از این جهت دادگاه فوق العاده نظامی محسوب است و بدین اعتبار طبق ماده ۵۹ لایحه قانونی مزبور حکم آن فقط قابل رسیدگی فرجامی است.

توضیح دیگری که فعلاً به عرض آن هیئت محترم میرسانیم این است که لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش که در تاریخ ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ به امضاء و تصویب جناب آقای دکتر مصدق رسیده مستند به اختیاری است که ایشان طبق بند ۷ از قانون اعطاء اختیارات شش ماهه مصوب مرداد ماه ۱۳۳۱ برای اصلاح قوانین دادگستری داشته اند و به موجب قانون تمدید مدت اختیارات مصوب ۳۰ دیماه ۱۳۳۱ تمدید گردیده است که لایحه مزبور بر حسب دستور قانون تمدید

مدت اختیارات به مجلس شورای ملی تقدیم شده و به موجب نص قسمت اخیر قانون اختیارات مادام که تکلیف آن از طرف مجلس شورای ملی معین نشده لازم الاجراء است. البته بر خاطر آن هیئت محترم پوشیده نیست که قوانین مربوط به سازمان قضائی و صلاحیت دادرسی و کیفر ارتش جزو قوانین دادگستری است و به همین جهت است که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب سال ۱۳۱۸ از طرف وزیر دادگستری به مجلس شورای ملی تقدیم و از طرف مجلس به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع شده و برحسب اختیاری که به موجب ماده واحده مورخه ۲۷ آبان ۱۳۱۸ از طرف مجلس شورای ملی برای اجرای لوایح دادگستری پس از تصویب کمیسیون دادگستری به وزیر دادگستری داده شده بود لایحه مزبور نیز پس از تصویب کمیسیون به عنوان قانون به وزیر دادگستری ابلاغ گردیده و به موقع اجراء گذارده است، همچنین قانون صلاحیت دادگاههای دائمی نظامی مصوب سال ۱۳۲۸ نیز به شرح فوق از طرف وزیر دادگستری تقدیم و به کمیسیون دادگستری ارجاع شده و پس از تصویب کمیسیون مزبور به موجب اجازه ماده واحده مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸ به عنوان قانون ابلاغ و اجرا شده است و بدیهی است اگر قانون دادرسی و کیفر ارتش و قوانین مربوط به صلاحیت دادگاههای نظامی در عداد قوانین دادگستری محسوب نمی گردیدند نه از طرف وزیر دادگستری به مجلس پیشنهاد می شد و نه مجلس به کمیسیون دادگستری ارجاع می کرد و نه تصویب آنها از طرف کمیسیون دادگستری، مجوز قانونی اجراء آنها بدون تصویب مجلس شورای ملی به اتکاء اجازه قانونی ماده های فوق الذکر تلقی می گردید. بطوری که بحث در این مطلب که قوانین دادرسی و کیفر ارتش جزء قوانین دادگستری هست یا نه عیناً عاید به این مطالب می شود که قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸ و همچنین قانون صلاحیت دائمی دادگاههای نظامی مصوب سال ۱۳۲۸ اصلاً و اساساً اعتبار و قوت قانونی دارد یا نه؟ با اینکه مسئله به حد کافی روشن است مع الوصف برای مزید توجیه خاطر مستشاران معظم آن دیوان عالی اضافه می نماید که لایحه قانون دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۲ که بایستی از طرف آقای دکتر مصدق به مجلس شورای ملی تقدیم می گردید در تاریخ ۱۳۲۲/۲/۲۰ و به شماره ۲۸۵۸ به مجلس شورای ملی تقدیم شده و از طرف مجلس شورای ملی

دوره هفدهم به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع گشته و در حال حاضر در کمیسیون مزبور موجود است و به ردیف ۴۱ در فهرست لوایح و طرح های معوقه در کمیسیون دادگستری که به شماره ۲۳۷ از طرف اداره مطبوعات و اطلاعات مجلس شورای ملی طبع شده ثبت می باشد.

باتوجه به مراتب معروضه تقاضا داریم مقرر فرمائید پرونده امر از دادرسی ارتش مطالبه و در دسترس مطالعه اینجانبان گذارده شود تا لایحه اعتراضات قانونی برقرار و حکم و جریان دادرسی را به آن دیوانعالی تقدیم نمائیم.

به تاریخ پنجم دیماه ۱۳۳۲ بهرام مجدزاده وکیل دادگستری- حسن صدر وکیل دادگستری- علی شهید زاده وکیل دادگستری.

چون دادستان ارتش میگفت تقاضای فرجام خواهی دکتر مصدق غیر قانونی و بی اساس است و دیوان کشور هم صلاحیت دادگاه تجدید نظر نظامی را تأیید مینمود وکلای دکتر مصدق در نامه مجددی به رئیس دیوانعالی کشور در دیماه ۱۳۳۲ چنین نوشتند :

ریاست دیوان عالی کشور

پس از آنکه دادخواست فرجامی اینجانبان به وکالت از جناب آقای دکتر مصدق از دادگاه غیر قانونی و غیر صالح نظامی (به عنوان فوق العاده نظامی) در تاریخ ۲۲/۱۰/۶ تقدیم گردید فرمودید پس از ثبت در دفتر دستور ارجاع به یکی از شعب صالحه دیوان کشور را خواهید فرمود. دادخواست مزبور به دفتر تسلیم و به شماره ۲۵۲۳۱-۲۲/۱۰/۶ ثبت گردید. ولی متأسفانه تا پایان وقت اداری آن روز مجال ارجاع نفرمودید. روز هفتم آقای رئیس دفتر اظهار داشت که دستور فرمودید بدو پرونده مربوطه از دادرسی ارتش برطبق معمول مبنی بر تقاضای ارسال پرونده تهیه و پس از پاکنویس و امضاء و مهر، به دستور تلفنی آقای رئیس دفتر از ارسال آن خودداری گردید و هنگامی که جهت استعلام علت تأخیر به اطاق ایشان مراجعه کردیم معلوم شد که از کاخ دادگستری خارج شده اند.

روز هشتم آقای رئیس دفتر دستور تهیه نامه دیگری دادند که در متن آن مخصوصاً جمله (در صورت عدم احتیاج) جلب نظر می کرد که با توجه به اظهارات دادستان ارتش در مصاحبه با ارباب مطبوعات به اینکه پرونده را قبل از

طی مرحله دادرسی تجدید نظر و انجام تشریفات خاص دیگری به دفتر دیوانعالی کشور نخواهند فرستاد، منظور آقای رئیس دفتر را از تعویض نامه و قید جمله برخلاف معمول مزبور روشن و واضح می نمود لذا درصدد شرفیابی و عرض شکایت برآمدیم، لکن متأسفانه اشتغال جنابعالی به امور دیگر مجال شرفیابی به این جانبان را نداد.

صبح روز نهم آقای رئیس دفتر اظهار داشت که تعویض نامه به دستور جنابعالی بوده و قبل از اینکه اینجانبان موفق به شرفیابی شویم به دادرسی ارتش فرستاده و به قول خودش اینجانبان را در مقابل امر انجام شده قرار داده است. صرفنظر از اینکه معمولاً در این قبیل نامه ها مخصوصاً در امور دادگاههای مستقر در مرکز قید جمله (در صورت عدم احتیاج) نمی شود رعایت اصل یازده متمم قانون اساسی و اصل عدالت ایجاب می نمود در این مورد که بین فرجامخواهی که برخلاف قانون عدالت در زندان ارتش به سر می برد و دادستانی ارتش در مرجعیت دیوانعالی کشور و دیوان تجدید نظر اختلاف نظر موجود است یعنی فرجامخواه مستنداً به قوانین منسوخه دادرسی ارتش مصر در تشکیل دادگاه تجدید نظر است تا از طرف دفتر دیوانعالی کشور صراحتاً و اکیداً دستور ارسال پرونده به دیوانعالی کشور داده شود، چه در صورت صدور قرار قبول دادخواست و احراز مرجعیت دیوانعالی کشور متهم برای مدت نامعلومی که قهراً جریان دادرسی تجدید نظر و انجام تشریفات دیگر به طول خواهد انجامید در زندان به سر می برد و بعلاوه دادگاهی که قانوناً صلاحیت نداشت اساساً تشکیل نمی شد و بر فرض دوم یعنی با رد دادخواست فرصتی از دادگاه تجدید نظر که هنوز شروع به کار نکرده است فوت نشده بود، بلکه با اطمینان به اینکه بالاترین مرجع قضائی کشور صلاحیت او را تصدیق کرده است به کار او می پرداخت. اما با کمال تأسف دیوان کشور بدون توجه به استدلال فوق الذکر نامه مطالبه پرونده را به صورتی صادر کرده که با جواب منفی دادستانی ارتش مواجه گردید. به طوریکه ملاحظه می فرمائید دادستانی ارتش نه تنها به عذر داشتن احتیاج از ارسال پرونده خودداری نموده است بلکه اساساً در صلاحیت دیوان کشور برای خواستن و دیدن پرونده و تعیین تکلیف دادخواست وکلای جناب آقای دکتر مصدق و حتی در صلاحیت شخص آقای دکتر مصدق و وکلای ایشان در تقدیم دادخواست فرجامی وارد بحث شده

و نتیجتاً آن را نفی نموده و متأسفانه دیوانعالی کشور را دادگاه عمومی و مادون دادرسی ارتش تلقی و معرفی کرده است. ما تصور می کنیم که جنابعالی هم چون ما و سایر بستگان به دستگاه دادگستری به حیثیت قضائی و عظمت مقام عالیترین مرجع قضائی کشور اعتقاد و ایمان راسخ و علاقه مندی کامل دارید و در دستوری که ذیل این تقاضا نامه صادر خواهید فرمود با صراحت تمام معلوم خواهید داشت که تعیین داخواست فرجام جناب آقای دکتر مصدق هرگز موکول به موافقت و اجازه دادستانی ارتش نبوده و دیوان کشور وظیفه خود را می شناسد و رأساً و مستقلاً بدان عمل می کند و بالنتیجه بدون تجمع و پرده پوشی قاطعیت خود را در اینگونه موارد به سایر مراجع قانونی تحمیل خواهید کرد.

در خاتمه یکبار دیگر تقاضا داریم به نام اجرای عدالت و برای جلوگیری از اطاله دادرسی در مرجعی که صلاحیت رسیدگی ندارد و کوتاه کردن دوره بلاتکلیفی و زندانی بودن موکل محترم ما دستور فرمائید پرونده را بدون هیچ گونه قید و شرط از دادرسی ارتش مطالبه و مورد رسیدگی قرار دهند.

بهرام مجدزاده - حسن صدر - علی شهیده زاده

وقتی دادگاه تجدید نظر تشکیل گردید وکلای غیر نظامی دکتر مصدق تقاضا کردند که به آنها اجازه دفاع در دادگاه داده شود ولی دادگاه به آنها کتباً نوشت که باید وکلای مدافع متهمین از میان نظامیان شاغل یا بازنشسته افرادی را انتخاب کنند و وکلای غیر نظامی نمیتوانند در دادگاه نظامی از متهمین دفاع کنند. دکتر مصدق هم در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ از زندان لشکر ۲ زرهی به دادگاه تجدید نظر چنین نوشت:

تیمسار سرلشکر جوادی ریاست محترم دادگاه غیر قانونی تجدید نظر در سی ام آذرماه که حکم محکومیت اینجانب در دادگاه غیر قانونی فوق العاده قرائت شد در همان جلسه از حکم مزبور درخواست فرجام نمودم و روز سوم دیماه هم که به اینجانب تکلیف تجدید نظر شد تقاضای تجدید نظر هم به این شرط که مانع رسیدگی فرجامی نشود به عمل آمد. ولی دیوان کشور که بر طبق درخواست وکلای اینجانب پرونده را برای رسیدگی فرجامی خواست آقای سرتیپ آزموده در نهم دیماه به دیوان کشور جواب نوشت که از ارسال پرونده بواسطه

ضرورت آن در دادگاه معذور است و این ظلم فاحش بود که در حق اینجانب روا داشت:

۱- به پرونده احتیاج فوری نبود چون که دادگاه روز ۴ بهمن شروع به قرائت آن نمود.

۲- درخواست فرجام درسی آذر شده بود و درخواست تجدید نظر در سوم دیماه در این صورت فرجام به تجدید نظر حق تقدم داشت خصوصاً اینکه تقاضای تجدید نظر به این شرط شده بود که مانع رسیدگی فرجامی نشود.

۳- دیوان کشور و دادگاه تجدید نظر هر دو باید در صلاحیت دادگاه بدوی یا فوق العاده رسیدگی کنند. محل تردید نیست دیوان کشور که صلاحیت آن محرز است به دادگاه تجدید نظر که صلاحیت خود آن محل حرف و مورد اعتراض است اولویت داشت.

۴- درخواست فرجام از نظر مسائل قانونی از جمله قانونی بودن تشکیل و عدم صلاحیت رسیدگی به این مسائل مقدم است به رسیدگی در ماهیت که در تجدید نظر رسیدگی می شود. چنانچه دیوان کشور نظر می داد که دادگاه نظامی برای محاکمه اینجانب صالح نیست موضوع منتفی بود و هیچ چیز ایجاب نمی کرد که دادگاه تجدید نظر هم مثل دادگاه بدوی یا فوق العاده مرا برخلاف قانون مدتی در حبس مجرد معذب بدارد. با تمام این دلایل چون در جرایم می خواندم که ریاست محترم دادگاه تجدید نظر و تیمساران دادرسان می خواهند که در این دادگاه رأیی عادلانه و منصفانه بدهند و از این لحاظ پرونده را با دقت مطالعه می نمایند از ۴ بهمن که دادگاه تجدید نظر شروع به قرائت پرونده نمود منتظر بودم هرچه زودتر تکلیف اینجانب را معلوم فرمایند ولی تا امروز که از صدور رأی محکومیت متجاوز از ۷۵ روز و از قرائت پرونده ۴۰ روز می گذرد تکلیف اینجانب معلوم نشده و کاسه حوصله و صبرم لبریز گردیده است و بیش از این نتوانستم در حبس مجرد سکوت اختیار کنم و چیزی در این باب عرض ننمایم. اینست که از آن تیمسار تمنا می نمایم پرونده امر را برای رسیدگی به درخواست فرجام اینجانب و وکلایم به دیوان کشور بفرستند تا بیش از این در حال بلاتکلیفی به سر نبرم.

دکتر محمد مصدق

رئیس دادگاه هم در تاریخ ۱۳۳۲/۱۲/۲۹ به او چنین نوشت:

جناب آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت به نامه مورخ ۱۳۳۲/۱۲/۱۷ که در تاریخ ۳۲/۱۲/۱۹ واصل گردیده اعلام می دارد پرونده مربوطه مطابق مقررات در تاریخ ۳۲/۱۰/۵ به این دادگاه ارجاع و طبق موازین قانونی تحت بررسی می باشد. ضمناً اشعار می دارد چون تقاضای جنابعالی در مورد ارسال پرونده به دیوانعالی کشور فعلاً مجوز قانونی ندارد لذا انجام آن برای این دادگاه مقدور نمی باشد.

رئیس دادگاه تجدیدنظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد - سرلشکر جوادی

جلسه دادگاه تجدید نظر به ریاست سرلشکر رضا جوادی تشکیل گردید که دادرسان دادگاه عبارت بودند از:

سرتیپ عیسی هدایت - سرتیپ ابراهیم والی - سرتیپ میرعلی میرفندرسکی - سرتیپ مصطفی نوتاش - سرتیپ نصرالله خوشنویسان - سرتیپ احمد آجودانی

دادرسان علی البدل سرتیپ عزت الله ضرغامی - سرهنگ جلیل ارفعی

دادستان سرتیپ حسین آزموده - منشی دادگاه سرهنگ علی شاکری

دیگر در این دادگاه بین دکتر مصدق و سرتیپ آزموده دادستان نظامی نظیر دادگاه بدوی گفتگوی تندی ردو بدل نمیشد. در جلسات آخر دادگاه چند جمله دیگر از طرف دکتر مصدق علاوه بر قسمتی از مطالب دادگاه بدوی گفته شد که در اینجا نقل میگردد.

رضاشاه را انگلیسها در ایران شاه کردند و این شاه با عظمت و اقتدار را با دو مذاکره بی.بی.سی در شهریور ۲۵ از ایران بردند. از دوره پنجم تقنینیه مجلس مخلوق او بود. شاه فقید میگفت ۱۵۰ هزار سرنیزه دارم وقتی که به او گفتند برو یکی از ۱۵۰ هزار سرنیزه به حمایت او برنخواست. من به انتقام اینکه يك ایرانی را تبعید کردند انگلیسها را از ایران بیرون کردم تا بروند در جزیره خود بفکر فرو روند و بدانند که با يك ملت زنده ای طرفند.

دکتر مصدق گفت به مجسمه رضاشاه فقید تعظیم میکنم که انگلیسها او را آوردند و ۲۲ سال نفت را تمدید کردند. به مجسمه محمد رضاشاه پهلوی تعظیم میکنم که فرمان عزل مرا داد و انگلیسها را آورد.

متن رأی دادگاه تجدید نظر نظامی

دادگاه تجدید نظر در تاریخ ۱۳۳۳/۲/۳ الی ۱۳۳۳/۲/۲۲ در هفده جلسه اعتراضات دادستان و متهمین و وکلای مدافع آن ها را نسبت به رأی صادره از دادگاه بدوی و آخرین دفاع نامبردگان را استماع و کفایت مذاکرات و ختم دادرسی را در ساعت ۱۲ و ۲۰ دقیقه روز ۱۳۳۳/۲/۲۲ اعلام و بلافاصله به مشاوره پرداخته و با اجرای مدلول ماده ۲۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش در ساعت ۲۰/۳۰ روز ۱۳۳۳/۲/۲۲ از شور خارج و به شرح زیر رأی صادر می گردد:

”رأی دادگاه“

الف- عمده اعتراضات دادستان و متهمین به رأی دادگاه بدوی به شرح زیر می باشد:

خلاصه اعتراضات دادستان ارتش به رأی دادگاه بدوی در باره دکتر محمد مصدق:

۱- دادگاه بدوی اوامر ملوکانه را دایر به اینکه شاهنشاه از ناروائی های متهم در باره خود صرفنظر نموده اند تعبیر به گذشت ملوکانه از حق خصوصی نموده در صورتی که حق خصوصی يك مفهوم خاص قضائی دارد.

این تعبیر دادگاه موجه نیست زیرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به دکتر محمد مصدق ادعای خصوصی نفرموده بوده اند که بعداً گذشت فرموده باشند.

۲- چون جرم انتسابی به دکتر محمد مصدق را دادگاه بدوی منطبق با ماده ۲۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته و با توجه به ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی رأی صادر نموده، نظر به اینکه جرم نامبرده مقرون به علل مشدده است، دادگاه باید دکتر محمد مصدق را محکوم به ده سال زندان مجرد نماید.

۳- اشتباه دیگر دادگاه بدوی این است که ضمن انشاء رأی اشاره به ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی نموده در حالی که ماده نامبرده ناظر به تخفیف در کیفر اصلی است و دکتر مصدق را به سه سال حبس مجرد محکوم کرده که این دو موضوع ضد و نقیض میباشند.

۴- دادگاه بدوی در رأی صادره توضیح نداده که به اتفاق آراء یا به اکثریت آراء رأی صادر شده.

خلاصه اعتراضات دکتر محمد مصدق و وکیل مدافع نامبرده به رأی صادره از دادگاه بدوی:

۱- در مورد بازداشت سرهنگ نعمت الله نصیری (سرتیپ فعلی) اگر مقصودم کتمان فرمان عزل بود نمی بایستی رسید داده باشم زیرا ابلاغ فرمان مطلبی نبود که با توقیف سرهنگ نصیری بتوان آن را مکتوم داشت. همراهان او وعده دیگر از صدور فرمان عزل آگاه بودند.

بازداشت او از این نظر بود که ساعت یک بعد از نصف شب با قوای مسلح بمنظور تکمیل عمل کودتایش آمده بود که اینجانب را دستگیر نماید و چون مطلع شد که به قوای استحفاظی منزل من افزوده شده و موفق به انجام نقشه خود نمی گردد فقط به تحویل دستخط اکتفا نمود.

۲- در مورد اینکه دادگاه بدوی اظهار نظر نموده "اعلامیه مبنی بر اتهام کودتا منتشر می سازند تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی و بهانه ای برای توقیف اطرافیان مقام سلطنت داشته باشند و خدمتگزاران مقام سلطنتی را بازداشت نموده تا مردم در قیام مسلحانه علیه سلطنت تحریص گردند." دستوری برای بازداشت اطرافیان مقام سلطنت نداده ام و هر عملی انجام شده قوای انتظامی به مسئولیت خود کرده اند و گارد سلطنتی وظیفه اش حفاظت اعلیحضرت همایونی و کاخ های سلطنتی است نه اقدام مسلحانه برای دستگیری وزراء و نماینده مجلس.

۳- راجع به خلع سلاح گارد سلطنتی که دادگاه بدوی اظهار نظر نموده خلع سلاح بدین منظور بوده که اگر اعلیحضرت همایونی نزول اجلال فرمایند بی محافظ باشند و مزاحمت رجاله ها و دسته های مفروض مانعی نداشته باشد، خلع سلاح به منظور جلوگیری از کودتای دیگر بود.

۴- راجع به مهر و موم نمودن کاخ های سلطنتی که این نوع توجیه شده (که به منظور سلب سلطه اعلیحضرت همایونی بر اموال خود بوده است) چون اعلیحضرت همایونی بدون اطلاع قبلی از کشور تشریف برده بودند این عمل برای حفظ اموال سلطنتی انجام شده است.

۵- در مورد صدور تلگرافها به سفرای ایران در خارجه دایر به عدم ملاقات و تماس گرفتن با اعلیحضرت همایونی به منظور محدود نمودن معاشرت شاهنشاه که مورد استناد دادگاه بدوی واقع شده اینجانب از این تلگرافها اطلاعی نداشتم.

چنانچه دکتر فاطمی بگوید به دستور اینجانب چنین تلگرافی مخابره شده هر مجازاتی که قانون معین کرده تحمل می کنم.

۶- در مورد حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه در سربازخانه ها که مورد استناد دادگاه بدوی است چون اینطور تصور شده بود که شاهنشاه حاضر نیستند بقای نام خود را مقدم بر بقای ایران بدانند دستور داده شد که سرباز به بقای ایران دعا کند زیرا دعای صبح و شام سرباز به بقای ایران دلیل قصد خیانت به شاهنشاه نمی باشد.

۷- راجع به متینگ که دادگاه بدوی منظور از تشکیل آن را تشویق مردم به سقوط اساس حکومت و اهانت از طرف همکاران و محارم دکتر مصدق به شاهنشاه دانسته، هر وقت نمایندگان اصناف یا احزاب ملی اجازه متینگ خواستند بشرط آنکه احزاب چپ نطق نکنند و قوای انتظامی از شعار دادن آنها جلوگیری کنند موافقت می شد و متینگ آن روز هم، جنبه خاصی نداشته است و اگر ناطقین مطالبی گفته و برخلاف عمل کرده باشند نمی بایستی اعمال آنها را به حساب من گذاشت.

۸- راجع به پائین آوردن مجسمه ها و شکستن آنها که دادگاه بدوی به منظور تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت و قیام علیه پادشاه دانسته، از فرود آوردن مجسمه های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بکلی بی اطلاع و نصب مجسمه اصولاً مخالف شرع است، راجع به مجسمه های اعلیحضرت فقید روز ۲۶ خبر رسید که احزاب چپ می خواهند آنها را خراب کنند و چنانچه این کار می شد دولت را متهم به همکاری با آنها می کردند این بود که برای رفع محذور احزاب ملی و اصناف خود اینکار را کردند و این عمل روی صرف عقیده انجام شده و به منظور تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت نبوده است.

۹- در مورد انحلال مجلس شورای ملی که دادگاه بدوی اظهار عقیده نموده است (اعلامیه متهم بر انحلال مجلس و تعطیل مشروطیت که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه ندارد به تنهایی اقدام برای تعطیل رژیم پارلمانی کشور و برهم زدن اساس حکومت قانونی می باشد) اولاً هرکاری که در کشور سابقه ندارد و در قوانین پیش بینی نشده جرم نیست. ثانیاً قانون اساسی بر پایه حکومت مردم بر مردم تدوین شده و رفرائد م هم که بر همین اساس است کاملاً منطقی است.

ثالثاً رفراوند م مهمترین وسیله ای است در دست دولت ها که به مردم متوسل شوند. بنابراین رفراوند م عملی بود در صلاح مملکت و تقویت از رژیم مشروطیت.

۱۰- راجع به تحت نظر قرار دادن خاندان سلطنتی در استان آذربایجان .
از صدور چنین دستوری بی اطلاع و قوای انتظامی به وظیفه خود عمل نموده است.

۱۱- راجع به دستور بازداشت غیرقانونی تیمسار سپهبد زاهدی نخست وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری ایشان که مورد استناد دادگاه بدوی است، دوره زمامداری تیمسار سپهبد زاهدی بعد از صدور دستخط عزل اینجانب بوده و دولت اینجانب به دستگیری و بازداشت ایشان موفق نگردید لذا عملی واقع نشده که اتهامی وارد باشد.

۱۲- راجع به حذف سرود شاهنشاهی از برنامه رادیو که دادگاه بدوی سرود شاهنشاهی را رمز شاه دوستی ملت ایران دانسته و ترك این سنت را سوء قصد برعلیه رژیم کشور میداند ، دستوری برای حذف سرود شاهنشاهی از برنامه رادیو نداده ام ولی شخصاً معتقدم که سرود شاهنشاهی در نقاطی که مردم برای رفع خستگی و تفنن و تفریح میروند وسیله مؤثری است که مأمورین از آن استفاده کنند که در هنگام اجرای سرود احترامات لازمه را مرعی نداشته اند ، من یقین دارم که شاهنشاه هرگز راضی نمی شوند که به عناوین مختلف زحمت مردم فراهم شود .

۱۳- راجع به تشکیل شورای سلطنتی از رفراوند م که مورد استناد دادگاه بدوی واقع گردیده، اقدام به تشکیل شورای سلطنتی بهترین دلیل عدم انطباق اعمال من با ماده ۲۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می باشد، چنانچه اعمال منتسبه به اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده مزبور صورت گرفته بود اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه رفراوند م معنی نداشت و ضرورت پیدا نمی کرد، نظرم این بود که با اعزام چند نفر نماینده به رم از پیشگاه ملوکانه درخواست شود که به ایران مراجعت فرمایند و چنانچه مورد قبول واقع نمی شد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند و در صورت عدم موافقت با هیچ يك از دو پیشنهاد بالا شورای سلطنتی از طریق رفراوند م تعیین شود زیرا نه مجلسی وجود داشت که این کار را بکند و نه دولت حق اتخاذ چنین تصمیمی را داشت که

یکانه راه حل فراندم بود که نه خلاف قانون بود و نه مخالف مصالح مملکت.
 ب- بادر نظر گرفتن آنچه از اعتراضات دادستان ارتش و دکتر محمد مصدق
 (متهم ردیف يك) و سرتیپ تقی ریاحی (متهم ردیف ۲) و وکلای مدافع آنها به
 نظر وارد می رسد ولی رأی دادگاه بدوی به جهات زیر مخدوش است:
 ۱- در مورد دکتر مصدق:

اولاً به طوری که دادستان ارتش اعتراض نموده دادگاه بدوی ابلاغیه دربار
 شاهنشاهی را تعبیر به گذشت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حق خصوصی
 کرده، در صورتی که اصولاً مقام شامخ سلطنت اعلی و اجل از این است که مدعی
 خصوصی به نحوی که در ماده ۹ قانون اصول محاکمات جزایی تعیین شده واقع
 شوند و مضافاً به اینکه چنین اظهار و عنوانی از لحاظ جنبه خصوصی نشده تا اوامر
 صادره گذشت تلقی شود و بعلاوه از جهت حیثیت عمومی جرم اوامر صادره
 عنوان عفو نمی تواند داشته باشد زیرا اقدام به عفو و بخشودگی پس از قطعی شدن
 حکم محکومیت با رعایت تشریفات قانونی طبق ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی
 باید بعمل آید بنا براین استناد دادگاه بدوی به ابلاغیه صادره در این مقام
 بی مورد بوده.

ثانیاً باتوجه به کیفیت اتهامات منتسبه و استدلال دادگاه بدوی که اصل
 مجازات را منطبق باماده ۲۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته و با اجازه ماده
 ۴۱۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش رعایت ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی را نموده
 که مجازات قابل اعمال در باره نامبرده را حبس مجرد دانسته و چون در ماده
 مزبور تعیین حداقل و اکثر نشده لذا تعیین حبس مجرد بدون رعایت علل مخففه
 و دادن تخفیف خالی از اشکال بوده و با اینکه دادگاه در مقام تخفیف برآمده و به
 ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی استناد نموده اثر قانونی ماده ۴۴ قانون نامبرده در
 تعیین کیفر مشاهده نمی شود.

۲- در مورد سرتیپ تقی ریاحی:

طبق نص صریح اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و مواد ۲۰۲ و ۲۱۷ قانون
 دادرسی و کیفر ارتش احکام صادره از دادگاه باید مدلل و موجه بوده دادگاه

راجع به تحقق بزه و توجه آن به متهم و انطباق با مواد قانونی دقت های لازم بنماید، علاوه بر اینکه رأی صادره در باره سرטיפ تقی ریاحی مدلل و موجه نمی باشد تطبیق اعمال منتسبه به متهم نامبرده با بند "ب" از ماده ۲۲۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش که مفهوم ظاهر و نص صریح آن لغو دستور مربوط به تکالیف نظامی و فرماندهی در موارد خاص است نه مدلل می باشد و نه وجاهت قانونی دارد، از جهت دیگر اصولاً به صورتی که دادگاه بدوی در مورد اتهامات متهم ردیف ۱ (دکتر محمد مصدق) استدلال کرده و مجموع اتهامات انتسابی به مشارالیه را اقدام به ارتکاب جرم موضوع ماده ۲۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش تشخیص داده، تمام اعمال منتسبه به متهم ردیف ۲ (سرטיפ تقی ریاحی) را به طور مستقیم و یا غیر مستقیم مربوط و مرتبط با قسمتی از اعمال انتسابی به متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) دانسته بنابراین با در نظر گرفتن وحدت موضوع بزه، انحراف از تطبیق بدون وجود اقتراق صحیح به نظر نمی رسد. حکم مورد تقاضای تجدید نظر طبق ماده ۲۲۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش نسبت به هر دو متهم فسخ و در مورد دکتر محمد مصدق به اکثریت شش رأی در مقابل یک رأی و در مورد سرטיפ تقی ریاحی به اکثریت پنج رأی در مقابل دو رأی به شرح زیر اعلام رأی می گردد:

در مورد دکتر محمد مصدق- هر چند نامبرده در مورد قسمتی از اتهامات منتسبه صریحاً اقرار و اعتراف نموده و در مورد قسمت دیگر با سفسطه و اختلاط موضوعات برای هر یک از اتهامات به منظور فرار از مجازات مطالبی برای دفاع از خود عنوان نموده که با توجه به محتویات پرونده و توضیحات اشخاصی که به عنوان مطلع در دادگاه بدوی احضار شده اند به نظر دادگاه مدافعات مشارالیه مؤثر نبوده و هیچیک از آنها ارزش قضائی ندارد و خاصه اظهار عدم اطلاع او از بعضی اعمال و وقایع از قبیل تلکرافات به سفرای ایران در خارجه دایر به ملاقات نمودن و تماس نکرافتن با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با آن لحن موهن، تشکیل متینگ با وسائل تبلیغاتی دولتی و نطق دکتر حسین فاطمی در متینگ عصر ۲۵ مرداد ۱۳۲۲ که متهم نامبرده او را وزیر خارجه خود می دانسته، پائین آوردن مجسمه های اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی، تحت نظر قرار دادن خاندان سلطنتی باسمتی که برخلاف قانون اساسی برای خود باقی می دانسته قابل پذیرش نمی

باشد زیرا هرچند نامبرده قانوناً معزول بوده و سمتی نداشته ولی چون خود را نخست وزیر دانسته لذا طبق اصل ۶۱ متمم قانون اساسی به زعم خود مسئولیت مشترك در کلیات امور داشته است.

همچنین در بعضی موارد نیز که اظهار حسن نیت و خیرخواهی نموده مانند اقدام به تشکیل شورای سلطنتی از راه رفرا ند م که صراحتاً در محضر دادگاه چنین اظهار نمود- نظر این بود هیئت وزیران به وسیله تلگراف یا اعزام چند نفر به رم از پیشگاه ملوکانه درخواست کنند که به ایران مراجعت فرمایند چنانچه این درخواست مورد قبول واقع نمی شد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که در غیاب شاهنشاه انجام وظایفی که به عهده مقام سلطنت محول است معوق نماند و در صورت عدم موافقت با هیچ يك از این دو پیشنهاد آن وقت شورای سلطنتی از طریق رفرا ند م تشکیل شود به نظر دادرسان دادگاه منطقاً و قانوناً قابل قبول نمی باشد زیرا اگر این ادعا صحیح بود از تاریخ ۲۵ تا ۲۸ مرداد با موجود بودن همه گونه وسایل سریع السیر ارتباطی که در اختیار متهم بود اقدام به اعزام چند نفر به رم برای عملی نمودن مراتب مورد ادعای خود می نمود ولی با توجه به محتویات پرونده و تحقیقاتی که به عمل آمده این عقیده و حسن نیت ادعائی در مدت چهار روز نه فقط عملی نشده حتی کوچکترین اقدامی برای عملی نمودن آن از قبیل تعیین اشخاص و یا در نظر گرفتن وسیله حرکت ننموده حتی با موجود بودن همه گونه وسائل مخابراتی اقدام به مخابره يك تلگراف مستقیم یا توسط سفارتخانه ایران در بغداد و رم به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نکرده که این ادعای حسن نیت و خیرخواهی او مشهود و مورد قبول دادگاه واقع گردد، ولی برعکس تلگرافهایی که به نمایندگان سیاسی ایران در خارج دایر به تماس نگرفتن با اعلیحضرت شاهنشاهی مخابره شده برخلاف این مدعا و حاکی از سوء نیت میباشد.

همچنین در مورد حذف نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از دعای صبحگاه و شامگاه در سربازخانه ها، اظهاراتش با بیانات سرتیپ تقی ریاحی متناقض می باشد، زیرا متهم نامبرده اظهار داشته چون این طور تصور شد که شاهنشاه حاضر نیستند بقای نام خود را مقدم بر بقای نام ایران بدانند لذا دستور داده شد که سرباز به بقای ایران دعا کند و اعلیحضرت همایونی هم در يك مملکتی مستقل و

آزاد سلطنت فرمایند و دعای صبح و شام سرپاز به بقای ایران دلیل قصد خیانت به شاهنشاه نبوده است. سرتیپ تقی ریاحی ادعا نموده و توضیح داده که بنا بر پیشنهاد فرمانده دانشکده افسری از لحاظ جلوگیری از اتفاقات سوء احتمالی دعای مورد نظر با اطلاع دکتر محمد مصدق تغییر داده شده ولی متهم نامبرده (دکتر محمد مصدق) به هیچوجه نتوانسته ثابت کند که در تغییر دعای صبحگاه و شامگاه و حذف نام اعلیحضرت همایون شاهنشاه از دعای نامبرده چه حسن نیتی داشته چگونه قبل از دریافت فرمان عزل اقدام به این عمل نشده و این اتفاقات منافی و مخالف مقام سلطنت و حکومت سلطنتی مشروطه پس از صدور فرمان عزل و تمکین نکردن از آن به وقوع پیوسته است. بنا بر این اجمالاً اعمال و افعال مشارالیه از ساعت یک روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد منفرداً و مجتمعاً به طور واضح و روشن منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش بوده و با در نظر گرفتن اینکه دادستان ارتش از حکم دادگاه بدوی تقاضای تجدید نظر نموده، نامبرده به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده ۴۶ قانون کیفر عمومی از لحاظ تجاوز سن او از شصت سال محکوم است به سه سال حبس مجرد و باید مدتی را که از تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور نمود.

در مورد سرتیپ ریاحی- سرتیپ تقی ریاحی در تمام اعمال ارتكابی صرفاً منظور تسهیل اجرای منویات متهم ردیف یک (دکتر محمد مصدق) بوده و با علم و اطلاع به هدف و منظور نامبرده و مواضعه و تبانی با مشارالیه به تضعیف حس شاهدوستی و تزلزل مقام شامخ سلطنت و محو آثاری که موجب تذکر وجود سلطنت بوده و تشویق مخالفین سلطنت و ارعاب و آزار کسانی که حرارت سلطنت خواهی و شاهدوستی در آنها شعله ور بوده مبادرت نموده است، زیرا دستور تغییر دعای صبحگاه و شامگاه با حذف نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از آن دعا و مخایره تلگرافات به لشکر ۶ فارس و فرمانداری نظامی آبادان به مضمون اینکه شاه فراری است و جلوگیری از پائین آوردن از مجسمه ها نشود و دستور تیراندازی در روز ۲۸ مرداد به طرف افرادی که احساسات شاهدوستی خود را ابراز می داشته اند به نظر دادرسان دادگاه دلیل کافی برای اثبات همکاری و معاونت او با متهم ردیف ۱ (دکتر محمد مصدق) می باشد.

بنا براین اعمال مشارالیه معاونت با دکتر محمد مصدق بوده و به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش و ماده ۲۸ و ۲۹ قانون مجازات عمومی و توجه به ماده ۳۰ همان قانون محکوم است به سه سال حبس با کار و باید مدتی که از تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت بوده در حساب محکومیت او منظور گردد.

رای صادره با رعایت شرایط مندرج در ماده ۲۶۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش در مدت ده روز از تاریخ اعلام آن فرجام پذیر می باشد.

رئیس دادگاه تجدید نظر وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرلشکر رضا جوادی - کارمند ۱ سرتیپ عیسی هدایت - کارمند ۲ سرتیپ ابراهیم والی - کارمند ۳ سرتیپ علی میرفندرسکی - کارمند ۴ سرتیپ نصرت الله خوشنویسان - کارمند ۵ سرتیپ احمد آجودانی طبق رأی جداگانه که منضم به پرونده است.

کارمند علی البدل - سرتیپ عزت الله ضرغامی - طبق رأی جداگانه در مورد متهم ردیف ۲.

دادیار دادستانی ارتش - سرهنگ ۲ الهیاری ساعت ۳۰/۲۰ روز ۲۲/۲/۳۳.

از این حکم که در یک دادگاه غیرقانونی و برخلاف قانون و انصاف صادر شده است درخواست فرجام فرجام می کنم و از دادرسان تمنا دارم که دستور فرمایند وکلای اینجانب آقایان بهرام مجدزاده، حسن صدر و علی شهیدزاده هرچه زودتر با اینجانب تماس بگیرند تا با مشورت آنان درخواست فرجامی تهیه شده تقدیم دفتر دادگاه شود.

۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ دکتر محمد مصدق

به رأی صادره معترض و تقاضای فرجام می نمایم، لایحه فرجامی را جداگانه در مهلت قانونی تقدیم خواهم داشت.

سرتیپ تقی ریاحی

رؤیت شد - سرهنگ بزرگمهر ۲۳/۲/۳۳ رؤیت شد - سرهنگ ۲ آزمین

۳۳/۲/۳۳

دادنامه

رای اقلیت در باره متهم ردیف ۲ (سرتیپ تقی ریاحی) - نظر به اینکه متهم ردیف ۲ (سرتیپ تقی ریاحی) در اتهامات منتسبه روی مبانی انضباط و اطاعت از امر مافوق دستورالعملی صادر نموده و سوء نیت او نسبت به مقام سلطنت به هیچ

وجه محرز نگردیده است علیهذا عمل او با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش منطبق نبوده ولی از لحاظ توهینی که در تلگراف مربوط به مقام سلطنت نموده است و نظر به اعتراف مشارالیه در مورد اخیر بزه او منطبق با ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی بوده و با بررسی اوضاع و احوال به يك سال حبس تأدیبی محکوم می گردد.

سرتیپ عزت الله ضرغامی - سرتیپ احمد آجودانی

دادنامه

رأی اقلیت در باره متهم ردیف ۱ (دکتر محمد مصدق) با در نظر گرفتن مفاد پرونده و توضیحاتی که در جلسات دادگاه از طرف متهم ردیف ۱ (دکتر محمد مصدق) به دادستان ارتش داده شد اینجانب اتهامات منتسبه به دکتر محمد مصدق را منطبق با يك قسمت از ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش دانسته و با توجه به ماده ۴۶ قانون مجازات عمومی که سن نامبرده از شصت سال متجاوز است و در نظر گرفتن خدمات سابق دکتر محمد مصدق که از طرف ذات اقدس شهرداری مورد تقدیر واقع گردیده و اینکه نامبرده هیچ گونه سابقه کیفری ندارد وی را مشمول يك درجه تخفیف برطبق ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی دانسته و به سه سال حبس عادی محکوم می گردند.

سرتیپ احمد آجودانی - ۱۳۳۳/۲/۲۲

دکتر مصدق در تاریخ ۱۴ شهریور ۳۳ تقاضای رسیدگی فرجامی نمود و لایحه دفاعی خود را تهیه کرد. حسن صدر و علی شهیدزاده وکلای او که در زندان لشکر ۲ به ملاقاتش رفته بودند تقدیم آنرا مفید ندانستند تا اینکه شعبه ۹ دیوان کشور شروع به رسیدگی کرد و طی نامه ای که رئیس دیوان کشور به او نوشت حضور او را لازم ندانست و چنین متذکر شد: (طبق رویه معمول دیوان کشور، متهم فقط وقتی میتواند برای ادای توضیحات به شعبه مربوطه دعوت شود که شعبه برای روشن شدن اعتراضات فرجام خواه را لازم بداند.)

سرانجام شعبه ۹ دیوان کشور چنین رأی میدهد:

قضات مرکب از آقایان فرهنگت رئیس - شجعی مستشار، عقیلی مستشار هیئت شعبه ۹ در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۳۴ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان

کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه اوراق مربوطه و کسب عقیده آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل (احمد امای) که برابر حکم فرجام خواسته بود مشاوره نموده چنین رأی میدهد: با ملاحظه جمیع جهات نظر به اوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید. حکم صادر ابرام شد.

معهدا دکتر مصدق در تاریخ ۲۱ اسفند ماه به این رأی غیابی اعتراض میکند و نامه ای هم به دادستانی ارتش مینویسد. ولی دادستان ارتش به او مینویسد (محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی است).

آخرین اقدام دکتر مصدق اعلام جرم علیه هیئت مستشاران شعبه ۹ دیوان کشور میباشد که طی آن چنین مینویسد: (رأی شعبه مزبور متضمن نقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی بوده که مقرر میدارد احکام دادگاهها باید مدلل و موجه باشند و حال آنکه در رأی شعبه ۹ هیچگونه دلیلی ذکر نشده است). رئیس دیوانعالی کشور این اعلام جرم را به دادگاه انتظامی قضات میفرستد که دادگاه مزبور هم رسیدگی به آنرا در صلاحیت خود ندانسته و بایگانی میشود. باز هم دکتر مصدق دست بردار نبود و مرتب به دادستان ارتش نامه مینوشت و اعتراض میکرد که در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۳۵ دادستان ارتش به او چنین نوشت:

(پرونده مزبور به کلی مختومه است و وظایف و تکالیف این دادستانی اجازه جوابگوئی به این لاطایلات نویسی شما را نمیدهد.)

دکتر مصدق به دیوان عالی کشور چنین نوشت:

چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اینجانب را مشمول عفو قرار دهند چون بزرگترین توهینی است که به یک خدمتگزار مملکت میشود زیر بار آن نمیروم و به زندگی خود خاتمه میدهم.

هرگاه اینجانب را برای حضور در دادگاه احضار نکنند و حق دفاعی که قانون به هر متهمی داده است از اینجانب سلب کنند چون دیگر وسیله ای برای دفاع ندارم مرگ را بر زندگی ترجیح میدهم.

چنانچه تا آخر فروردین ماه ۳۵ که فقط ۴ ماه به انقضای مدت حبس اینجانب میماند دادگاه تشکیل نشود و اینجانب را برای دفاع احضار نکنند تصمیم خود

را به موقع اجرا میگذارم. اگر دیوان عالی کشور قادر به اجرای قانون نیست در اینجانب قدرت انتحار هست و این هم باز خدمتی به آزادی و استقلال مملکت میشود و من از صمیم قلب آنرا استقبال میکنم. دکتر مصدق در باره ابرام حکم محکومیتش در دیوان کشور به رئیس دیوانعالی کشور و وزیر دادگستری اعتراض و حتی اعلام جرم کرد که در این باره مکاتبات مفصل بین او و مقامات قضائی و دادستان ارتش شده است.

اخیراً نیز سرهنگ بزرگمهر کتابی تحت عنوان (دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی) منتشر ساخته که قسمت زیادی از مطالب آن شبیه مطالبی است که در دادگاه بدوی بیان شده ولی نکاتی دارد که لازم بنظر رسید در دنباله مطالب مربوط به دادگاه نظامی منتشر گردد.

سرتیپ آزموده در این دادگاه چنین گفت:

اینجانب میخواهم رویه خود را نسبت به متهمین وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد و متهم حاضر در جلسه یعنی آقای دکتر مصدق به عرض دادگاه برسانم. در سمت دادستان ارتش و رفتار با متهمین دو وظیفه برای خود قائل هستم یکی انجام وظیفه در دادگاه نسبت به متهمین به نحوی بوده و هست که آقایان نریمان- دکتر اخوی- لطفی که به دست من زندانی بودند پس از آزادی بکرات مرا مفتخر فرموده از رویه من اظهار تشکر کردند. دور نمیروم، دکتر فاطمی را افکار عمومی محکوم میداند، به محض اینکه احساس کردم دیدن زن و فرزند و بستگانش ممکن است در روحیه او اثر نیکوئی داشته باشد مقررات بیمارستان را نادیده گرفته اجازه دادم خانم و همشیره او شبها نیز بر بالین او بسر برند و به کرات به او گفته ام اتهام مطلبی است جداگانه و بیماری موضوعی است علیحده..

به او گفتم وقتی به عیادتش میروم مانند یک دادستان بمن نگاه نکند. با این رویه آیا با دکتر مصدق بر سر مال و منال یا رقابت شغل و مقام یا جهتی از جهات خصوصی سابقه ای دارم که رویه خود را نسبت به ایشان تغییر دهم؟ بطور قطع خیر.

روز ۱۷ اسفند به من اطلاع دادند که دکتر مصدق اعتصاب غذا نموده است. وارد اطاق ایشان شدم. سلام کردم یکباره از تخت جهیده و با صدای بلند

شروع به ناسزا گفتن کردند. چون به روحیه ایشان واردم و ممکن است مرا تعقیب کنند و صدا بزنند در را بستم و روبروی ایشان در کنار تختشان ایستادم و حدود چند دقیقه هرچه ناسزا بود این آقای محترم به من دادند و گفتند تو مرا دیوانه کرده ای. مرا دستبند بزن و بفرست دارالمجانین.. سپس سر خود را روی میز گذاشته خوابیدند.. در تمام مدتی که ناسزا می‌گفتند آن شاه‌رگی که بقول خودشان برای خدمت به مملکت می‌باشد آماس کرده بود ولی از فرط عصبانیت از کنار تخت ایشان تکان نخوردم و با خونسردی ایشان را نگاه کردم. وقتی صحنه تمام شد ایشان خوابیدند روی تخت و در را باز کردم سه تن افسر مراقب گفتند آقا عصبانی است و اعتصاب غذا نموده و حتی وصیت نامه خود را هم نوشته اند. پس از لحظه ای مجدداً حال عادی یافتند. دائماً فریاد می‌زدند با این مرد کاری ندارم. خلاصه کنار تختخواب ایشان ماندم. معلوم شد وصیت نامه را سرهنگ بزرگمهر امضا کرده و فرمودند یک نفر دیگر هم باید امضا کند و غیر مستقیم منظورشان این بود که من هم امضا کنم. ورقه را خواندم. شروع کردم به اظهار ادب و احترام و استدعا کردم تا اینکه خود آقا ورقه را پاره کردند و یکی از افسران جعبه شکلاتی آورده و یک شکلات به من تعارف کردند. دستور داده شد شیر و نان سوخاری آورده و مقداری تناول فرمودند. قسم دادم و استدعا کردم چون ایام عید میباشد اجازه فرمائید همه افراد خانواده شما اگر مایل هستید به ملاقات شما بیایند. بسیار تشکر کردند و به این نحو از خدمت شان مرخص شدم.

صبح ۲۸ اسفند دوباره اطلاع دادند که آقا اظهار ناراحتی میکنند. مجدداً شرفیاب شدم فرمودند دیشب تمام فکرها را کردم یا باید اجازه دهید بروم احمد آباد یا اعتصاب غذا میکنم. عرض کردم هر تقاضائی دارید کتباً مرقوم فرمائید تا فردا جواب بدهم. روز ۲۹ اسفند با سرلشکر زاهدی معاون وزارت دفاع و تیمسار ورهرام و تیمسار بختیار خدمت ایشان رسیدیم. با نهایت خونسردی فرمودند از کسی شکایت ندارم منظور این است که دادرسی زودتر شروع شود. اطمینان داده شد که تا فروردین دادرسی آغاز میگردد.

مجدداً نامه نوشته ضرب الاجل دادند که اگر تا شنبه ۲۱ فروردین محاکمه آغاز نگردد خود را خلاص خواهم کرد. حالا که دادرسی آغاز شده نغمه تازه ساز کرده

اند. میگویند برای این تقاضای تجدید نظر کردم که در زندان مجرد نباشم و گفتند مقررات زندان در باره من به نحو اعلی و اشد اجرا میگردد. با اینکه ایشان دکتر در حقوق هستند میگویند درخواست تجدید نظر کرده اند که او را آزاد بگذارند. اگر چنین باشد بسیار متهمین که در دادگاه بدوی محکوم به اعدام میشوند اگر تقاضای تجدید نظر کنند باید در زندان را باز کرد و آنها را آزاد نمود در حالیکه چنین نیست. آقا تصور میکنند دادگاه مخصوصی برای ایشان تشکیل شده است. بین دکتر مصدق و افراد متهم دیگر کوچکترین تفاوتی از نظر دادرسی نیست. من این طلسم را شکستم که دکتر مصدق هم باید مطیع قانون باشد. ایشان چون محکوم شده اند در توقیف احتیاطی هستند و در زندان مجرد نیستند. در بازداشت احتیاطی در ناز و نعمت بسر میبرند. از روزنامه نگاران تقاضا میکنم به محل بازداشت ایشان بروند و تماشا کنند. آقا را در اطاقی مسکن داده ام، عده ای افسر با نهایت صمیمیت از آقا پرستاری میکنند و حالا تشکر آقا این است و میگویند در زندان مجرد اشد مقررات در باره ایشان اجرا میگردد. این آقا همه روزه روزنامه های فارسی و آلمانی و فرانسه در اختیار دارند. مرتب برایشان عکس و سند و مطلب فرستاده میشود و غذای خوب در اختیار ایشان هست. آیا این زندان مجرد است؟

حالا هم در باره اعتصاب غذا صریحاً اعلام میکنم که اینکار مرا از انجام وظیفه باز نمیدارد. دنیا بداند که اعتصاب غذا نشانه مجرمیت است زیرا ریاست محترم دادگاه فرمودند هر نوع مطلبی دارید بیان فرمائید حالا میگویند اعتصاب غذا کرده اند. از نظر دادستان ارتش هرگاه اعتصاب غذا فرمودند دستور داده خواهد شد با وسایل ممکن به بدن آقا غذا برسانند و هرگاه در خلال این اوضاع و احوال آقا به رحمت ایزدی پیوست هیچکس مسئولیت ندارد. من میدادم که دادگاه تحت هیچ تأثیری قرار نخواهد گرفت جز حق و حقیقت.

دکتر مصدق در دادگاه گفت: اینکه ایشان گفته اند به اطاق من آمدند و من بی احترامی کرده ام باید بگویم من هیچ میل نداشتم روی این مرد را در هیچ کجا ببینم. این مرد بی خبر آمد و گفت چرا غذا نمیخوری؟ اینکه میگویند من گفتم به من دستبند بزن دروغ است. روزی در دادگاه گفت من شما را دستبند میزنم و به دادگاه میآورم حتی گفت دستبند به دستهای شما میزنم و شما را به

تیمارستان میفرستم. گفتم این دستهای من.. او خیال کرد من بچه ای هستم که از این حرفها فرار میکنم در حالیکه به دادگاه آنروز آمدم تا مرا دستبند بزند.. اقتخار من این است که این مرد به من دستبند بزند برای اینکه من برای مرگ حاضرم. او گفت من آدمی هستم که دکتر مصدق را دستگیر و زندانی کرده ام. او نمیداند که مرا سیاست خارجی به زندان آورده والا او قادر نبود حتی کسی را دستگیر کند و حتی پشه ای را دستگیر کند و برخلاف قوانین هزار رفتار غلط کرد و حالا خیال میکند که با نعره زدن خود را به اجر و منزلت میرساند. این آقا میگوید به من اطاق قشنگ داده آقا من اطاق قشنگ میخواهم چه کنم؟ من در میان مردم جامعه بوده ام حالا باید تنها بنشینم و سقف اطاق را نگاه کنم. هی میگوید به من جوجه میدهند. من جوجه میخواهم چه کنم از خانه خودم اگر نان و پنیر بیاورند بیشتر دوست دارم. در رادیو گفته اند دکتر مصدق روزی ۴ جوجه میخورد. شاپور عبدالرضا گفته بود در رادیو را به بندید. این مرد را گرفته و حبس کرده اند این حرفها چیست که در رادیو زده میشود. تو يك آلت هستی (اشاره به سرتیپ آزموده) که داری میرقصی.. جریان دادگاه در خارج از دادگاه مهم است. وقتی مردم نفهمند من در دادگاه چه گفته ام آنوقت اجازه شما را باید بگذارند در کوزه و آب آنرا بخورم.

کاش آدم را دار بزنند ولی حبس مجرد نکنند. چند بار گفتم مرا ببرید پیش آن حمال تا بتوانم با آنها احوالپرسی کنم من که از آنها بالاتر نیستم. این دادستان از هیچ مضایقه نکرد هرچه خواست گفت برای خود شیرینی. وقتی شما در محل خود کسی را ندیدید این حبس مجرد است. شاخ و دم که ندارد خواه این اطاق قصر باشد خواه طویله.. فرق نمیکند.

مقارن تعطیل دادگاه خبرنگاران به اطاق بازداشت دکتر مصدق هدایت شدند. در آن میز آهنین تشکچه برقی و مقداری دارو و گز قرار داشت. دکتر مصدق به روزنامه نگاران گفت مرده شوی اطاق ۶X۴ را ببرند. طویله ای که انسان در آن آزاد باشد بهتر از کاخ مجللی است که انسان مقید باشد. جان من فدای آزادی.. غذا نمیخورم تا فدای ملت ایران شوم. با گریه گفت از همه شما وداع میکنم.

آن شیندستی که در صحرای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پهر کند یا خاک گور

روزنامه نگاران از دکتر مصدق خواهش کردند که شما غذا میل کنید ما فرمایشات شما را خواهیم نوشت. دکتر مصدق گفت حرف مرد یکی است. من غذا نخوام خورد اگر چاپ کردید آنوقت غذا خواهم خورد. من حاضرم حق الدرج را بدهم که لوايح من بدون کم و کسر چاپ شود ولی يقين دارم باز هم چاپ نخواهید کرد. مردم مادی قصر و اتومبيل و زندگی لوکس و پارک و زندگی میخواهند ولی من آزادی را بیش از اینها دوست دارم. من يك عمر به این مملکت خدمت کرده ام تا من در این زندان نگیرم آزادی تأمین نمیشود.

بهرحال دکتر مصدق در دادگاه هم گفت تا متن اظهاراتش در جراید چاپ نشود در دادگاه حاضر نخواهد شد و غذا هم نخواهد خورد تا ببرد.

سرتیپ آزموده در دادگاه تجدید نظر خطاب به دکتر مصدق چنین گفت:
 من جداً به جریان دادگاه معترضم. زیرا مصدق السلطنه عوام فریب میگوید ملت ایران قابل نیست. این مصدق السلطنه خائن است. این عوام فریب روز ۲۵ مرداد چرا به ملت ایران حقیقت را نگفت. مصدق السلطنه دم از مملکت میزند. به این خائن میگویم در چهار روزه ۲۵ تا ۲۸ مرداد تو مملکت را در چاه اضمحلال انداختی.. کدام مملکت را باقی گذاردی؟ که حالا دم از مملکت میزنی؟ من در سمت دادستانی به شما میگویم که این عوام فریب خائن هنوز هم از گوشه سربازخانه میخواهد جوانان ما را بفریبد. این خائن امروز برای جواهرات دخترش گریه میکند در حالیکه در دوران حکومتش ناموس مردم در خیابانها دستخوش هوی و هوس اشرار بود. تو به من میگوئی نوکر خارجی.. ای بی شرم خائن تو نوکر اجنبی هستی که مملکت را مضمحل کردی. به ریاست دادگاه توهین میکنی. تو مگر زاهدی را توقیف نکردی؟ تو مگر مجلس را نکویدی؟ تو آزادیخواه هستی؟ شرم نمیکنی. من نمیخواهم با این خائن دهن به دهن شوم اگر از رویه او جلوگیری نشود تقاضای سری شدن دادگاه را میکنم.

دکتر مصدق- اعتراض خیلی دارم. بنده خائنی هستم در حضور ریاست دادگاه. مردی به کرات به من نسبت خیانت داده است در حالیکه این خیانت را باید هموطنان من تشخیص بدهند، که من خائن هستم یا نیستم. راضی نشوید بکسی که خیانت نکرده نسبت خیانت بدهند. وسایل دفاعیه بنده قرائت عرایضم در دادگاه میباشد. من غیر از اینکه غذا نخورم کاری نمیتوانم بکنم، فقط میتوانم خودم

را از بین ببرم، از دیروز شروع کرده ام و تا سه روز دیگر خائن خواهد رفت و آقایان راحت خواهند شد. اجازه بدهید به خرج خودم عرایضم را در جراید و یا در مطبعه ای چاپ کنم تا دنیا بداند.

سرتیپ آزموده دادستان ارتش در دادگاه گفت روزنامه لوموند مطلبی در مورد خرج مبالغی در وقایع ۲۸ مرداد نوشته و آقای دکتر مصدق هم در دادگاه آنرا خوانده اند به منظور روشن شدن موضوع از بانک ملی خواسته شد که چنین پاسخ داده اند.

جواب بانک ملی ایران - شماره ۱۶۴۵۷ تهران ۱۹/۲/۳۳

تیمسار سرتیپ آزموده دادستان محترم ارتش

عطف به مرقومه ۲۲۵۱ مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ اشعار میدارد:

اولاً آقای ادوارد ژرژدنیالی چکی به شماره ۷۰۳۳۵۲ صادر ننموده است ثانیاً این شماره چک مربوط به حساب شماره ۵۳۱۴۵ بانک برنامه میباشد که بانک مزبور در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مبلغ ۳۲٫۶۴۳٫۰۰۰ ریال در وجه آقای ادوارد ژرژدنیالی صادر نموده و نامبرده در ۳۱/۵/۳۲ وجه این چک را نقداً نگرفته و به حساب ۵۵۵۲۰ خود انتقال داده است.

بانک ملی ایران - شعبه مرکزی

این چک بانک برنامه است که حتی ده ریال آنهم گرفته نشده بلکه سه روز بعد از ۲۸ مرداد وجهی از حسابی به حساب دیگر منتقل شده و ربطی به حکومت و وقایع مزبور نداشته است. تازه اگر حکومتی با ۳۲ میلیون تومان سرنگون شود در حقیقت قابل سرنگون شدن هست.

این دکتر مصدق آزادیخواه به وزیر راهش دستور میدهد هرکس از در مخالفت درآمد مغزش را بکوبد. مردم باید بدانند که مصدق مستبد است. شاید سلاطین عهد استبداد به مراتب دماغ مستبدشان قابل انعطاف تر از دماغ مصدق بود. عده ای از کارمندان راه آهن صاحب امتیاز روزنامه بودند. دولت آزادیخواه مصدق دستور میدهد اول با توقیف روزنامه از تهران منتقل شوند و هرگاه امر انتقال را اطاعت ننمودند تسلیم دادگاه اداری گردند و بالاخره به حکم مصدق السلطنه آزادیخواه معلق و منتظر خدمت میشوند.

گزارش مهندس حق شناس وزیر راه دکتر مصدق به شماره ۱۲۲ مورخ

۳۲/۴/۷

جناب آقای نخست وزیر

۱- آقای محمد قوامی شیرازی صاحب امتیاز روزنامه عقاب شرق به اراک منتقل و به علت تمرد در دادگاه تحت تعقیب قرار گرفت و حکم انتظار خدمت او صادر شد.

۲- آقای حسن رختداری به ناحیه جنوب منتقل و خود را معرفی و مشغول کار شده است.

۳- آقای فضل الله سلجوقی صاحب امتیاز روزنامه صدای ملیون به ناحیه لرستان منتقل گردید و ضمناً حکم انتظار خدمت نامبرده صادر شده است.

۴- هوشنگ شیبانی مدیر روزنامه تراوش به ساری منتقل و تحت تعقیب درآمد است.

۵- آقای کریم نیکخو صاحب امتیاز روزنامه نبرد پاک به ناحیه اراک منتقل و حکم انتظار خدمت او صادر شده است.

۶- آقای علی مینوئی صاحب امتیاز روزنامه شاهراه ایران به ناحیه جنوب منتقل و از سازمان روزنامه نگاران مستعفی شده است و در ضمن از انتشار روزنامه شاهراه ایران جلوگیری بعمل آمده است. ضمناً نتیجه رسیدگی دادگاه به عرض خواهد رسید.

وزیر راه - مهندس حق شناس

سرهنک بزرگمهر مینویسد: به دنبال اعتصاب غذای دکتر مصدق در زندان به اللهیار صالح توسل شدم که با علاء وزیر دربار صحبت کرد و جریان به اعلیحضرت گفته شد و صالح میگوید در صورتی که متن لایحه دفاعی دکتر مصدق در جراید منتشر گردد دکتر مصدق اعتصاب غذا را خواهد شکست. با این نظر موافقت میشود ولی علاء میگوید از قول اعلیحضرت تعهدی نشده ولی در نتیجه اللهیار صالح با ماشین دکتر غلامحسین مصدق به ستاد ارتش رفته همراه سرتیپ آزموده راهی زندان دکتر مصدق میگردند. ساعت ۱۲ وارد زندان میگردند. صالح سلام میکند، دکتر مصدق که در حال نیمه اغما بود درست به جا نمی آورد. صالح خود را معرفی میکند. وقتی دکتر مصدق او را میشناسد بلافاصله دست در گردن

صالح انداخته و او را غرق بوسه میکند و با گریه میگوید صالح تو هستی؟ عجب مردی هستی.. ببین روزگار چه به سر من آورده است. با من چه میکند. صالح میگوید در این نیمه شب آمده ام که استدعا کنم اندکی غذا میل بفرمائید که خطری متوجه شما نشود، وجود شما برای ملت ایران گرامی و مقتنم است. شما متعلق به خود نیستید که میخواهید خود را تلف کنید. دکتر مصدق با گریه و صدای ضعیف میگوید چرا چنین کرده اند؟ صالح میگوید الآن در منزل همسر و فرزندانم نگران و چشم به راه هستند و از صرف غذا امتناع کرده و منتظرند که مژده رفع اعتصاب غذای شما را بشنوند. دکتر مصدق میگوید چگونه میتوانم حرف ترا ندیده بگیرم و حاضر میشود چیزی بخورد. بلافاصله غلامحسین مصدق از قوطی شیرخشک لیوانی شیر درست میکند و می آورد و قدری شیر و نان سوخاری به او میخورانند و با این طرز اعتصاب غذا پایان مییابد. روز بعد دکتر مصدق به من گفت نتوانستم روی صالح را به زمین اندازم و ناگهان گفت ناآقا این کار تو بود و نشان دادم که این بساط را من چیدم.

اموال غارت شده دکتر مصدق

در روز ۲۸ مرداد که به خانه دکتر مصدق حمله شد اموال خانه اش غارت گردید. چون کارهای نخست وزیری هم در خانه انجام میگردد مقدار از اسناد دولت هم از بین رفت. هنگام محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی در این باره زیاد صحبت شد و چند نامه هم که رد و بدل گردیده بود قرائت گردید.

۱- نامه شماره ۱۰۰۲۰۰ تاریخ ۱۳۳۲/۶/۸ فرمانداری نظامی تهران

جناب آقای متین دقتری

یک کارتن لاک شده محتوی ۲ برگ اسناد و یک پاکت بزرگ محتوی ۹ پاکت که بین نامه های جناب آقای نخست وزیر یافت شده و مدارک و اسناد خصوصی میباشد به پیوست ارسال خواهشمند است وصول آنها اعلام فرمایند.

فرماندار نظامی تهران - سرتیپ دادستان

۲- زندان لشکر دو زرهی - ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان ارتش

عطف به نامه شماره ۲۴۰۹ مورخ ۲۵ فروردین ۳۵ آن دادستانی محترم چنانچه مانعی نیست متمنی است در جواب نامه شماره ۱۲۸/۸ اداره اسکناس و فلزات بانک ملی ایران مرقوم فرمایند که ۱۵۶ برگ اوراق قرضه ملی اینجانب را که در صندوق آهنی خانه ام بود و روز ۲۸ مرداد ۳۲ به غارت رفته است تسلیم جناب آقای ابو حسین مدیر عامل بنگاه حمایت مسلولین نمایند که به مصارف آن بنگاه خیریه برسد.

دکتر محمد مصدق

دکتر مصدق در دادگاه گفت (این جانب مبلغ ۲۵ هزار تومان و دکتر غلامحسین مصدق فرزندم حدود ۴ هزار تومان و کلفت منزل مبلغ ۵۰۰ تومان اوراق قرضه خریده ایم) در چهارم اردیبهشت ۱۳۳۵ با اهداء ۱۵۶ اوراق قرضه به بنگاه حمایت مسلولین ماجرا پایان یافت.

ادیب برومند مینویسد: دو سال بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ روزی یکی از کتابهای غارت شده خانه ۱۰۹ را که قاموس فیروز آبادی بود در منزل اللهیار صالح دیدم. او گفت این کتاب را یکی از هواداران نهضت ملی در کنار خیابان از فروشنده ئی دوره گرد خرید و چون مهر کتابخانه مصدق را داشته برای من آورده است. من هم به کتابخانه عمومی کاشان هدیه خواهم کرد.

ریچارد کاتم در کتاب "ناسیونالیسم در ایران" در باره طرز رفتار حکومت زاهدی با دکتر مصدق چنین می گوید:

"حکومت زاهدی طوری عمل کرد که گوئی عمداً می خواست برای آن مرد بزرگ ساخورده وسیله ای فراهم کند که صحنه سیاست ایران را به طرز چشم گیری ترك کند. در واقع آن حکومت تریبونی به مصدق داد که از بالای آن بتواند اتهامات خود را علیه کسانی که او را برانداخته بودند بیان کند. او از این فرصت چنانکه باید استفاده کرد و یکی از مؤثرترین نمایش های زندگی سیاسی خود را روی پرده آورد از آنجا که در حکومت زاهدی محیط اختناق به مراتب بیش از آن

بود که حتی در تاریخ ترین روزهای حکومت مصدق وجود داشت. هرگونه نتیجه گیری در باره نظریات مردم ایران نسبت به جریان محاکمه مصدق سطحی خواهد بود. اما نظر نگارنده اینست که مصدق در پایان محاکمه اش قسمت اعظم پشتیبانی ملی را که قبلاً از دست داده بود دوباره به دست آورد. وقتی دادرسان مصدق را به سه سال حبس مجرد محکوم کردند آن رهبر ملی سالخورده مقام شهید سیاسی پیدا کرد و صدور رأی محکومیت او باعث شد که زاهدی و شاه دیگر هیچگاه نتوانند موفقیت زیادی در جلب پشتیبانی ملی گرایان بدست آورند."

ژرار دوبلیه مینویسد :

عفو مصدق و محکومیتش به حبس يك ژست عاقلانه شاه بود. در تمام طول محاکمه شاه مراقبت میکرد که به مصدق فشار نیاورند. حتی یکبار آزموده دادستان را توییح کرد که چرا مصدق را خائن نامیده است. بعد از خاتمه مدت زندان مصدق به احمدآباد ملك شخصی خود در یکصد کیلومتری تهران رفت. شاه نزد او یکنفر را فرستاد که به او بگوید نباید در سیاست دخالت کند. مصدق گفت من باید دیوانه باشم که مجدداً به ملتی بپردازم که مرا در بدبختی رها کرد. به اعلیحضرت بگوئید که در این کشور مغلوب شدگان تسلیم میشوند. مصدق در ۸۰ سالگی به آموختن پزشکی پرداخت و برای سرگرمی خریزه میکاشت. دیدارش غیر ممکن بود زیرا ژاندارمری سخت از او مراقبت میکرد. روزی يك روزنامه نگار آمریکائی سعی کرد او را ملاقات کند بعنوان شکار به اطراف خانه مصدق رفت و او را ملاقات کرد. همانشب او را سوار هواپیما کردند و به نیویورک فرستادند. در ژانویه ۷۶ مصدق را که به سرطان گلو مبتلا شده بود به بیمارستان نجمیه آوردند و در سن ۸۷ سالگی درگذشت. به نظر شاه محکوم کردن مصدق به اعدام از او شهید میساخت و به خبرنگار لوموند گفت من نباید از مصدق يك شهید میساختم.

دکتر سیاسی مینویسد :

وقتی دکتر مصدق به پای میز محاکمه کشیده شد به بهانه کار دانشگاه نزد شاه رقتم. برخلاف گذشته مرا با گرمی پذیرا شد و اجازه جلوس داد. قیافه

فاتحانه ای داشت. مرا به یاد روزی انداخت که چهره ای گرفته و شکایت کنان با آهنگی لرزان به من میگفت (آخر این دکتر مصدق از جان من چه میخواهد؟ مادر و خواهرم را از مملکت بیرون کردم، مردم را گرد خود آورد و همه جور بی اعتنائی و بی احترامی نسبت به من روا داشت. بالاخره از جان من چه میخواهد؟) از این که دکتر مصدق را بر زمین زده برخورد میباید. گفتم حالا که کار به اینجا کشیده آیا صلاح نیست مقرر فرمایند دادگاه مصدق را تبرئه کند؟ از شنیدن این سخن برآشفتم و ناگهان مشتی محکم روی میزی که میان ما بود کوبید و فریاد زنان گفت (تبرئه کند، مگر عقل از سر شما پریده؟ حق او اعدام است).

در حین ادای کلمات از جای برخاسته در اتاق به تندی قدم میزد که منم به دنبال او راه افتادم. با صدائی خشن میگفت تبرئه، تبرئه؟ کسی که این قدر به ما آزار رسانده، به ارتش توهین کرده، به مملکت صدمه زده، میخواسته سلطنت را واژگون کند، مملکت را دو دستی تقدیم کمونیستها کند با اینهمه خیانت حالا باید تبرئه شود؟ میدانید چه میگوئید؟ وقتی شاه با سکوت من مواجه شد گفت (حالا ملتفت شدید چه پیشنهاد نسنجیده و بیجائی کرده بودید؟) گفتم استدعائی نبود که شائبه جسارت در آن برود. مصلحت اندیشی بود. البته صلاح مملکت خویش خسروان داند. به درست یا غلط مصدق در میان مردم هواخواهان و معتقدان بسیار دارد).

با تندی گفت (او مردم را فریب داده، عوام فریب بوده. آنها که هوادارانش هستند نفهمند، احمقند). گفتم (عذر میخواهم از تکرار کلمه ای که مورد پسند اعلیحضرت نیست. ولی بهر حال واقع این است که هواخواهان او در مملکت فراوانند) شاه کلام مرا قطع کرده گفت (مبادا شما هم جزو آنها باشید) گفتم اعلیحضرت به خوبی میدانند که خدمتگزار به عنوان رئیس دانشگاه برای اینکه حوزه علمی را بیطرف نگاهدارم شخصاً با هیچ حزب سیاسی و هیچ دولتی موافقت یا مخالفت نشان نداده ام. سیاسی که مورد پسند احزاب و مجلس ها و دولتها نبوده چنانکه مورد موافقت دکتر مصدق هم نبوده و از این حیث از خدمتگزار هم گله داشته است). شاه اندکی ملایم شد و گفت مقصود شما از این مقدمات چیست؟ گفتم اظهار عنایتی که نسبت به مصدق از پای درآمده و افتاده

بفرمائید گروه کثیری از افراد ملت را شاه و سپاسگزار خواهد ساخت. انگیزه خدمتگزار در این مورد حمایت از دکتر مصدق نیست بلکه مصلحت مقام سلطنت یعنی دولت خواهی است.

شاه گفت آخر همه کسانی را که مصدق رنجانده و مورد اهانت قرار داده چه خواهند گفت؟ خارجیان چه خواهند گفت؟ کسان و بستگان من چه خواهند گفت؟ ارتش چه خواهد گفت؟ به هر حال سرنوشت مصدق در دست دادگاه است. دادگاه با صلاحیتی که دارد رأی خواهد داد و تکلیف را روشن خواهد ساخت. گفتم جسارت است، ولی همه میدانند که رأی دادگاه همان رأی اعلیحضرت است. گفت مطلبی ندارید گفتم عرضی ندارم دستش را دراز کرد و مانند همیشه با علامت احترام سری فرود آورده از دخترش خارج شدم. با این رضایت خاطر که وظیفه سنگینی را هم نسبت به مصدق و هم نسبت به شاه انجام داده ام.

چند روز بعد شاه مرا احضار کرد و گفت (حالا راضی شدید؟) گفتم از چی گفت دستور داده ام فقط به سه سال زندان محکومش کنند. گفتم کاش مقرر فرموده بودید از این مدت هم معافش میداشتند. شاه گفت این دیگر توقع زیادی و بیجاست. گفتم هرچند جسارت است ولی با لطفی که نسبت به خدمتگزار دارند میخواهم عرض کنم اگر مصدق بخشوده شود و مورد استمالت و عنایت ملوکانه قرار گیرد جبهه ملی و هواخواهان او بر ارادتشان نسبت به مقام سلطنت افزوده خواهد شد. شاه کلافه شد و گفت بحث در این مورد کافی است. بپردازیم به سایر کارها... شاه نه تنها توصیه خیرخواهانه مرا ترتیب اثر نداد بلکه پس از فوت دکتر مصدق هم دست از سر او برنداشت.

اظهار ضعف در دادگاه نظامی

بعضی از همکاران دکتر مصدق در دادگاه از خود خیلی ضعف نشان دادند. از جمله لطفی وزیر دادگستری- رجبی وزیر راه- سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش... برخی از قبیل دکتر عالمی وزیر کار- مهندس عطائی کفیل وزارت کشاورزی- دکتر ملکی وزیر بهداری- مبشر کفیل وزارت دارائی که در کارهای جبهه ملی هیچگونه دخالتی نداشتند آزاد شدند و تنی چند از آنها به کلی خود را

از سیاست کنار کشیدند و برخی نیز به همکاری با جبهه ملی ادامه دادند.

مهندس رجبی وزیر راه دکتر مصدق در دادگاه چنین گفت:

"جریان پائین آوردن مجسمه ها بسیار باعث تأسف بنده شد بخصوص مجسمه اعلیحضرت فقید که شخصی بود که بنده و امثال بنده را به خارج کشور فرستاده بود و ما تحصیل کرده بودیم. خود بنده البته با داشتن فرصت مسلماً اعتراض میکردم ولی وقایع با سرعت عجیبی تمام شد به اصطلاح کلک بقدری زود کنده شد که فرصتی برای اعتراض باقی نماند... بنده بطور کلی باید به عرض ریاست محترم برسانم که دلخوشی زیاد به کار کردن در آن دستگاه نداشتم دوبار هم استعفا کردم علت هم این بود که برای بنده کار کردن در آن دستگاه امر تحمیلی و برخلاف میل باطنی بود و بهیچ وجه تمایل به کارکردن برای این دولت را نداشتم ولی با علاقه زیادی که جناب آقای دکتر مصدق به کار کردن فنی اینجانب در آن دستگاه داشتند نگذاشتند که من بروم.

سرتیپ آزموده دادستان ارتش به دنبال بیانات او چنین گفت:

"اینجانب وظیفه خود میدانم که در این دادگاه اولاً به عرض آقای مهندس رجبی برسانم که اگر چند روزی ناراحت شده اند گناه آن به عهده آقای مصدق است و چون بر اینجانب ثابت شده است بالاخص با توضیحاتی که آقای مهندس رجبی داده اند ثابت شده که ایشان بیگناه هستند فرداً طبق موازین قانونی اقدام بعمل می آورم که قرار منع تعقیب ایشان صادر شود و اخذ این تصمیم همانطور که به عرض رساندم اثریست که بیانات ایشان بالاخص در این جلسه در اینجانب نمود و به عرض میرسانم که آقای مهندس رجبی باید ناراحتی خود را از برکت وجود آقای دکتر مصدق بداند".

مهندس رجبی از بعد از ۲۸ مرداد از صاحبان صنایعی شد که در کار خود موفق بود و توانست با دریافت وامهای صنعتی کارخانه عظیمی ایجاد کند. در دولت علم هم بار دیگر به سمت وزیر راه منصوب گردید و پس از آن دیگر گرد سیاست نگشت و جزو صاحبان صنایع بود. بعد از سقوط رژیم هم هیچگونه فعالیتی در کار سیاست نداشت.

یوسف مازندی مینویسد :

محاكمه مصدق یکی از جنجالی ترین محاکمات تاریخ ایران بود. من در اکثر جلسات حضور داشتم و شاهد یکی از عجیب ترین بازیهای سیاسی و اجتماعی مصدق بودم که نهایت احترام مرا به این پیرمرد کارکشته جلب میکرد. در تمام طول مدت محاكمه مصدق ظاهراً حالت خواب را داشت ولی از بیداری ذهنی مخصوصی برخوردار بود، هرچه را بیان میکرد تمام جوانب آنرا میسنجید، هنگام نخست وزیری هم همین روش را داشت، به ظاهر بی حال بود اما چالاکی خود را نشان میداد. يك روز وقتی به دیدارش رفته بودم روی تختخواب بود و چون پتو رویش بود او را (نخست وزیر پتوئی) می نامیدند، مایل بود همین شکل او را بشناسند، با این ژست هم استراحت میکرد و هر کجا هم مذاکراتی را صلاح نمی دید کسالت او شدت می گرفت و شخص مطلب خود را درز می گرفت. هنگام استراحت لباسش پارچه ضخیم ارزان به رنگ گونی بود، اغلب سفرا را هم با همین وضع می پذیرفت، وقتی مصلحت میدید فکل و کراوات میزد. وقتی پرسیدم حال شما چطور است گفت امروز خونریزی شدیدی داشتم، گفتم اجازه میدهید خبر آنرا مخابزه کنم، ناگهان از تخت پرید و گفت چیز مهمی نیست، می بینی پسرجان از تو سالم ترم. يك روز هم هنگام تصویب طرح ملی شدن نفت وقتی از مجلس خارج میشد با حالت غش و لرز به مکی تکیه داده بود، وقتی تظاهرات مردم را دید و پرسیدم حالتان چطور است به سرعت از مکی جدا شد و مانند يك مرد قوی سرپای خود ایستاد و لرزش و ضعف او از بین رفت.

مصدق در دادگاه از هر موقعیتی برای بی اعتبار کردن دادستان استفاده میکرد. وقتی آزموده گفت این پیرمرد مفلوك دارد تئاتر بازی میکند مصدق گفت اگر راست میگوئی بیا همین جا با من کشتی بگیر.

بامهارت شبیه يك هنرپیشه قادر بود در نقشهای مختلف ظاهر شود. میخندید، قهقهه میزد، گریه میکرد یا بیحال میشد و غش میکرد، یا مانند نوجوانی زورمند به مبارزه جوئی میپرداخت. این اعمال دادگاه را به صورت يك صحنه تئاتر (کمدی تراژدی) تبدیل کرده بود. در تنفس به دیدارش میرفتیم. به من گفت بیا شربت میل بفرما و لیوان حلیمی خود را نشان میداد گفتم آن که شربت ندارد

گفت خیال کن شربت دارد همانطور که می توانی خیال کنی این دادگاه درست و قانونی است. سرلشکر آزموده به من گفت آقا از این چارلی دور شوید منظور چارلی چاپلین بود و می خواست بگوید مصدق نقش چارلی چاپلین را بازی میکند.

رئیس و اعضای دادگاه احترام مصدق را رعایت میکردند و مراقبت میشد که به مصدق سوء قصدی نشود.

دکتر غلامحسین مصدق در کتاب (در کنار پدرم مصدق) خاطرات خود را چنین بیان میکند:

محاكمه پدر و یارانش یکی از اشتباهات بزرگ محمد رضاشاه در دوران سلطنتش بود. ابراهیم خواجه نوری که در تنظیم ادعانامه و تنظیم لوایح دادستان نظامی را یاری کرده بود طی مقاله ای در مجله خواندنیها رژیم را زیر سؤال کشیده می نویسد: (شدیدترین عطف مصدق ستاره بودن است، نه قدرت طلبی.. عده ای به دولت اعتراض میکنند با علم و مهارتی که مصدق در بازی کردن نقش خود دارد چرا محاكمه را باید علنی کرد و وسیله ای به این خوبی به دست او داد. میگویند در يك جامعه ضعیف نوازی مثل ایران، چه وسیله ای برای تبلیغات شخصی بهتر از محاكمه يك پیرمرد علیل میشود تصور کرد به دست يك عده چکمه پوش).

حتی هندرسن سفیر آمریکا به یکی از خبرنگاران گفت (محاكمه مصدق در دادگاه نظامی آنها علنی صلاح نیست. مصدق دادگاه را از صورت عادی خارج و رنگ سیاسی به آن خواهد داد. مصدق قیافه خود را از صورت متهم به صورت دادستان در خواهد آورد. مصدق طبق قانون اساسی ایران اعمال خلافی کرده و باید مجازات شود).

روزنامه آزاد که صاحب امتیازش عبدالقدیر آزاد بود در تاریخ ۲۱ شهریور ۳۲ نوشت (مصدق باید اعدام و اموالش به نفع شهدای ۲۸ مرداد مصاده شود).

دادگاه بدوی طی ۳۵ جلسه و دادگاه تجدید نظر طی ۳۶ جلسه پدر را محکوم نمود. دیوان کشور نیز ۶ ماه قبل از پایان دوره زندان پدر حکم دادگاه تجدید نظر را ابرام نمود.

سرهنگ بزرگمهر از آغاز کار، مأموریت و کالت تسخیری از سوی دادگاه را با تردید و نگرانی پذیرفت. وی قبل از ورود به صحنه سخت مرعوب شده بود. حتی در نقش يك وکیل مدافع تسخیری نیز توانائی ابراز وجود نداشت. او از آغاز کار میدانست که مرد آن میدان نیست.

طی ۲۵ سال بعد از کودتا در چند مورد قضات دادگاههای نظامی از صدور رأی فرمایشی استنکاف کردند به همین جهت مورد غضب قرار گرفتند و حتی چند تن از آنها به محاکمه کشیده شدند از قبیل سرلشکر عیسی هدایت- سرلشکر محمد علی پیروزان- سرهنگ مجتبی اخوی- سرتیپ ابراهیم اسکوئی- سرتیپ علی نقی شایانفر- سرهنگ عبدالله میرفخرائی.

تنها دادگاهی که توانست به روال عادی خود عمل کند دادگاههای بدوی و تجدید نظر نظامی در سال ۴۲ - ۴۳ فعالین نهضت آزادی بود که متهمین عبارت بودند: از آیه الله طالقانی- مهندس بازرگان- دکتر یدالله سبحانی- مهندس عزت الله سبحانی- دکتر عباس شیبانی- حاج احمد علی بابائی- مهندس ابوالفضل حکیمی- سید مهدی جعفری.

وکلای مدافع آنها عبارت بودند از سرتیپ علی اصغر مسعودی- دکتر شایانفر- سرهنگ علمیه- سرهنگ غلامرضا نجاتی- سرهنگ عزیزالله رحیمی- سرهنگ علی اکبر غفاری- سرهنگ محسن پگاهی- سرهنگ دکتر بهره ور- سرهنگ خلعت بری- سرهنگ محمد اعتماد زاده- سرهنگ شریف زاده مقدم.

آنها بی اعتنا به تهدید دستگاه از حقوق موکلین خود دفاع کردند که بعداً چند تن آنها به محاکمه و حبس و محرومیت از حقوق بازنشستگی محکوم شدند.

سرهنگ علمیه خطاب به سرلشکر قره باغی رئیس دادگاه و سرتیپ فخر مدرس دادستان گفت (رأی محکومیت آقایان در جیب تان است). یا سرهنگ رحیمی که گفت: (به شعار خدا- شاه- میهن که بالای سر قضات نصب است معترضم زیرا نصب این شعار نه قانونی است و نه برازنده زیرا این میشود دادگاه فرمایشی.. خدا و عدالت و قانون درست. بشر جایز الخطا است، بگوئید این شعار را بردارند. اکثریت اعضای این دادگاه از افسران لشکر گارد شاهنشاهی هستند و نمیتوانند به اهانت به شاه رسیدگی کنند زیرا مرئوسین شاه هستند. چرا اینها را در قصر قاجار زندانی کرده اید آنجا جایگاه محکومین قطعی است مثل ارتشبد

هدایت.. نکند حکم محکومیت آقایان از روز اول قطعی بوده است.)
درست است که سرهنگ بزرگمهر توانائی مقابله با قانون شکنی ها را نداشت ولی لااقل میتوانست از وکالت تسخیری پدرم استعفا کند. من از زحمات سرهنگ بزرگمهر تشکر میکنم ولی اینکه با وکالت پدرم کار خطرناکی را در پیش گرفته بود مبالغه آمیز میدانم.

بهر حال حاج سید رضا فیروز آبادی هنگامی که پدرم در زندان بود میگفت چه کنیم که به دکتر مصدق صدمه نزنند و او را از بین نبرند، گفتم ما هم همین نگرانی را داریم. هفته بعد مرا دید و گفت به دیدن آیه الله بروجردی رفته بودم و درخواست کردم نامه ای به شاه بنویسد که مصدق به این مملکت خدمت کرده و شایسته نیست که با او چنین رفتاری بشود. روزگار بالا و پائین دارد و تاریخ همه وقایع را ثبت میکند. آیه الله در پاسخ گفته بود (حرفهای شما را قبول دارم اما مصدق به روی انگلیسها پنجول زده شفاعت او دشوار میباشد).

وقتی هم دکتر فاطمی دستگیر شد حسین شهبهانی از قضات دادگستری که مدتی ریاست دفتر صالح را در دادگستری داشت نزد آیه الله بروجردی فرستادند تا از طریق وساطت نزد شاه مانع اعدام او گردد. آیه الله بروجردی گفته بود انگلیسها نسبت به فاطمی کینه دارند و شاه هم ضعیف است نمیشود کاری کرد.



دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی در دادگاه

سرتیپ ریاحی - من سرباز فدایی شاهنشاه و خاطی، با ارتش طرف نیستم که در این محکمه حاضر شوم. هر نوع محکومیتی را مثل یک سرباز می پذیرم. افسری هستم پرورده مکتب رضاشاه و فدایی شاهنشاه. سرنوشت خود را به دادرسان محترم و شخص اعلیحضرت همایونی واگذار می کنم.

ضمائم کتاب

همه روزه مطالبی از سراسر جهان برای نگارنده فرستاده میشود و کوشش همه این است که تاریخ معاصر ایران از هر حیث غنی تر گردد. ضمناً چون مرتب به کتابها و اسناد تازه ای برخورد میکنم که با مطالب گذشته ارتباط دارد برای اینکه خوانندگان گرامی از آن اطلاع حاصل کنند در قسمت ضمائم به طور خلاصه منتشر میگردد:

۱- رضاشاه و تمدید قرارداد نفت

دکتر جواد شیخ الاسلامی در مجله آینده در باره تمدید قرارداد نفت توسط رضاشاه چنین مینویسد:

هنوز کلید حل این معما بدست نیامده که چرا رضاشاه پهلوی که در آغاز مذاکرات نفت آنهمه با تمدید امتیاز مخالف بود چطور در آخرین روزها تغییر روش داد و به خواسته انگلیسها تسلیم شد. تنها وزیر ایرانی که نقش مهمی داشته و خطراتی هم به جای نهاده تقی زاده است که نوشته های او هم گرهی از مشکل باز نمی کند.

آقای حسینعلی هروی نقل کرده اند که یادداشتهائی از منزل مجتبی مینوی سرقت شده که کلید حل معماری از بین برده است. من معتقدم کلید حل معما در دست سرجان کدمن رئیس شرکت نفت است نه تقی زاده... ولی بهرحال تقی زاده مطالبی را برای مینوی نقل که به نشر آن اقدام میشود.

او گفته مرحوم تقی زاده مطالبی را تقریر کرده که من تحریر نموده ام و برای مرور مجدد به نظرشان رسانیدم که هیچگونه اختلافی نداشته باشد. آقای جمال زاده هم مطالبی در اختیارم گذاردند که تقریباً مؤید همین مطالب است. از کلیه این مطالب باید گفت روایت تقی زاده چنین است:

"رضاشاه هرچه در قوه داشت به کار برد تا عمل الغاء امتیاز نفت را خواسته ملت نشان بدهد. رسم آن زمان این بود که هر وقت شاه چیزی را اراده میکرد در دیوار به صدا درمی آمد و ملت خواستار اجرای آن میشد.

وقتی دولت بریتانیا به وکالت از شرکت نفت به جامعه ملل شکایت کرد هیچکس نکفت کار شرکت به شما چه مربوط است؟

وقتی هیئت نمایندگی انگلیس به تهران آمد با سرجان کدمن (رئیس کمپانی) مذاکرات زیادی شد و به توافق رسیدیم. فقط روی مسئله پرداخت سالیانه اختلاف نظر بود آنها میگفتند ۷۵۰ هزار لیره ولی ما میگفتیم یک میلیون و دویست هزار لیره... که سرانجام مسئله حل شد. همچنین قرار شد سالی ۲۲۰ هزار لیره هم مالیات بدهند که قبلاً نمیدادند. در پایان انگلیسها گفتند روی اینهمه گذشت ما چه در مقابل میدهید؟ پیشنهاد کردند که مدت امتیاز افزایش یابد. یعنی ۶۰ سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۹۳ ولی از همینجا غوغا آغاز شد زیرا ما مخالف بودیم رضاشاه هم مخالف بود. سرجان کدمن رفت پیش رضاشاه و گفت ما را مرخص کنید. قرار شد جلسه با حضور شاه باشد. از ایران فروغی - داور - علاء و من و از شرکت کدمن و فریزر بودند. کدمن میخواست مصطفی فاتح را بیاورد که شاه گفت برای او زود است که در این جلسات شرکت کند مقام وزرای من پائین می آید. سرانجام موافقت شد دکتر یانک انگلیسی که فارسی را خوب میدانست در جلسه شرکت کند و مطالب را برای شاه ترجمه کند. شاه پرسید علت اختلاف چیست گفتم آنها مدت زیادتر میخواهند و مازیر بار نمیرویم. شاه گفت این تقاضا انجام شدند نیست و قابل قبول نمیباشد. کدمن گفت حالا که موافقت نمیکنید بر میگردیم و به دولت انگلستان گزارش میدهیم. جریان بعد را نمیدانم. خدا میداند چه عاملی باعث شد که در اراده رضا شاه تزلزل روی بدهد. شاید انگلیسها نقشه ای برای ترساندن بکار بردند و حقه ای زدند که ناگهان تمدید امتیاز را قبول کرد. داور گفت خیلی بد شد نسل آینده به

ما نفرین خواهد کرد. بعداً قرارداد را جلوی ما گذاشتند و امضاء کردیم ولی با اکراه و نارضایتی... پیش خود میگفتم چه روزی از ایران میروم که از دست رضاشاه خلاص شوم. شاه که فهمید ما اندوهناک هستیم گفت شما از جریانات پشت پرده خبر ندارید ممکن بود خیلی بدتر از این بشود. حتی احتمال داشت قرارداد بدتری به ما تحمیل کنند.

با اینهمه رضاشاه کینه انگلیسها را به دل گرفت تا تلافی کند. در زمان جنگ دوم از انگلیسها مطالبه ۴ میلیون لیره حداقل در سال شد. چون انگلیسها به علت جنگ در وضع بدی بودند قبول کردند. وزیر مختارشان هم گفت پول را میدهیم ولی تلافی خواهیم کرد. پس از اشغال ایران که شاه را مجبور به استعفا کردند صریحاً گفتند حال دیگر حق السهم را نمیدهیم. من به انگلیسها گفتم حیا کنید حق السهم قانونی ما را بدهید. فریزد گفت شما نمیدانید ما از دست این رضاشاه چه کشیده ایم. هنوز از دلم خون میرود. ما را کشت و خفه کرد. تا روزیکه قدرت داشت شرایطش را به ما تحمیل کرد حالا که ایران اشغال شده و قدرت در دست ماست دیگر نمیدهیم. رضاشاه آنقدر از ما پول اضافی به زور گرفته که اگر تا چند سال هم حق السهم را ندهیم باز طلبکاریم.

روزی فریزر را به نهار دعوت کردم مذهب الدوله کاظمی وزیر خارجه هم بود و اصرار داشت که به هرصورتی است پولی از شرکت نفت وصول کنیم چون دولت هیچ پول نداشت. خیلی اصرار کردیم پس از دو ماه گفت گردن هیئت مدیره گذاشتم که تا آخر جنگ با آلمان حق السهم سالیانه ایران داده شود. من گفتم تا آخر جنگ با ژاپن... او گفت پایان جنگ با ژاپن را هیچکس نمیداند و مسلماً اگر بمب اتم کشف نشده بود به هیچوجه از عهده ژاپن بر نمی آمدند.

در باره نفت و اینکه میگویند در اثر قرارداد ۱۹۳۳ ایران مغبون شده يك دهم این حرفها صحیح نبود. به دكتر مصدق گفتم اگر قرارداد داری باقی بود. در تاریخ ملی شدن (۱۹۵۱) باز هم ده سال مانده بود. قرارداد با داری درآمدش فقط یکی دوبار از مرز يك میلیون لیره گذشت و گاهی میرسید به سیصد هزار لیره... در سال ۱۹۲۰ به يك میلیون و سیصد هزار لیره رسید. اما تحت قرارداد ۱۹۳۳ حداقل سالی ۷۵۰ هزارلیره و يك رقم ۲۳۰ هزار لیره به عنوان مالیات وصول میشد. که حداقل سالی يك میلیون لیره بود. ملی شدن نفت انصافاً عمل

بسیار خوبی بود والا انگلیسها حاضر نمیشدند تا قیام قیامت دیناری اضافه به ما بدهند.

باتوجه به اظهارات تقی زاده میتوان گفت مفسران و تاریخ نگاران معاصر با توجه به قدرت انگلستان در ۵۰ سال پیش معتقدند آروز انگلستان قادر به هرکاری بود. وقتی هیئت نمایندگی ایران به جامعه ملل رفته بودند دوار از همان لحظه اول تشخیص داد که پیش بردن حرف ایران درچنین مجمعی جزء محالات است و توصیه جامعه ملل را در مذاکرات بین طرفین به رضاشاه اطلاع داد.

رضاشاه از انگلیسها خیلی میترسید ولی چون خصلتاً نظامی بود عقب نشینی آشکار از مقابل انگلیسها را هم ضربه ای به حیثیت زمامداری اش تلقی میکرد. وقتی قرارداد داری را لغو میکرد این تصور را داشت که با یک شرکت انگلیسی طرف است ولی وقتی قیافه مقتدر دولت بریتانیا را دید به اشتباه خود پی برد و شاید پشیمان هم شد میخواست خود را از گرداب سیاسی بیرون آورد به همین جهت احساس کرد که رد تمديد امکان پذیر نیست. و خوزستان ممکن است اشغال شود و رضاشاه هم امیدی به جامعه ملل نداشت.

در تاریخ جهان دیده میشود که شق بد برای رهائی از شق بدتر به صورت ضرورت اجتناب پذیر درآمده است. سیاستمدارانی که این گزینش را انجام میدهند معمولاً با حیثیت و شهرت خود بازی میکنند چنانچه رضاشاه و هیئت نمایندگی ایران در امر نفت این بازی را کردند و شهرت سیاسی خود را برای سالیان متمادی لکه دار ساختند.

۲- مدعیان فرزندی رضاشاه

در کتاب آئینه عبرت دکتر سیف پور فاطمی تحت عنوان "پسر ارشد رضاشاه که بود" چنین خواندم:

روزنامه پرخاش که در اصفهان منتشر میشد ضمن نشر مصاحبه ای با غلامرضا پهلوی فرزند ارشد رضاشاه از داستانی پرده بر میدارد که به موجب آن محمد رضاشاه پهلوی فرزند ارشد رضا شاه نبوده که قسمتی از آن چنین است:

غلامرضا پهلوی را در اصفهان که به نام شاهزاده معروف است در یکی از خانه

های محقر و سازمانی مجاور دانشگاه اصفهان دیدار کردم که چنین گفت:

پدرم رضاشاه در مأموریت همدان با مادرم ازدواج کرد و من ثمره این ازدواج و فرزند ارشد رضاشاه بودم. تا زمانیکه پدرم در شمال و غرب مأموریت داشت مرتباً به ما سرکشی میکرد و هزینه ما را تأمین مینمود. وقتی به درجه سردار سپهی رسید من و مادرم را به اتفاق ملائی احضار کرد و در آنجا خانه مناسبی در اختیارمان گذاشت و شیخی را سرپرست ما کرد. در آن ایام که پدرم به قدرت و مقام رسیده بود یکبار مرا به اتفاق شیخ پذیرفت و از احوالاتم جويا شد. دفعه دیگر که من اظهار دلتنگی کرده به دیدار پدرم تمایل نشان دادم مرا با مادرم به کاخ سلطنتی بردند. این بار تاج الملوك همسر شاه به سالن وارد و به مادرم گفت باید این پسر را نزد ما بگذاری... مادرم با شیون با این کار مخالفت کرد و تاج الملوك توجه داد که در این صورت اگر اینجا پیدایت شود هرچه دیدی از چشم خودت دیدی... ما به خانه برگشتیم چند روز بعد مادرم به طرز مرموزی درگذشت. در این دوران شیخ حتماً با صوابدید پدرم دخترش را که طاووس نام داشت به عقد من درآورد و مقرری ما هم به اندازه ای بود که کفاف مخارج ما را میداد و پس اندازی هم نزد شیخ داشتیم. من از طاووس صاحب پسری شدم. در شهریور ۲۰ یکی از مأمورین مراجعه و اظهار داشت اعلیحضرت میخواهند در همدان ببینند و مرا به همدان بردند. مثل اینکه مصلحت نبوده که من هنگام تغییر سلطنت در تهران باشم. به همین جهت از همدان گریختم و به اصفهان رفتم ولی نه از طاووس خبری بود و نه از پسر و نه از محاصره مأمورین پلیس قرار داشت. خشمگین به سوی کاخ حرکت کردم. مأمورین حالت خشمگین مرا به محمد رضاشاه که تازه شاه شده بود گزارش دادند که مرا با مهربانی پذیرفت و در آغوش کشید. مدعی شد که از حال و روز فرزندم خبر ندارد و مأمورین را برای حفاظت از منزل من گماشته است. او مبلغ قابل توجهی پول به من داد که نپذیرفتم و گفت کار سلطنت من موقتی است به زودی اعلیحضرت رضاشاه برمیگردند و مملکت را اداره خواهند کرد. از آنجا بیرون آمدم و بلافاصله مأمورین مرا دستگیر و به اهواز منتقل ساختند و زیر نظر سرهنگ البرز قرار دادند و یکروز تحت عنوان اینکه چرا دیر آمدی با او گلاویز شدم و او را مضروب ساختم و مرا به نائین تبعید کردند. پس از چندی موافقت شد که به اصفهان بیایم و با همسر

فعلی ام ازدواج کرده ام. در اصفهان دوبار صاحب فرزند ذکور شده ام که یکی را در بیمارستان سریه نیست کرده و گفتند مرده به دنیا آمده و دومی را از پشت بام به زمین انداخته و کشته اند. اکنون دارای ۴ دختر هستم و کلیه اعمال من تا قبل از انقلاب زیر نظر شهربانی قرار داشت. فرزندام فاقد شناسنامه هستند و هر بار که نام آنها را ثبت کرده اند با فامیل همدانی بوده است.

روزنامه پرخاش نوشته با اینکه غلامرضا پیر و شکسته شده بسیار تنومند و زورمند میباشد. اندامی به درشتی رضا شاه دارد و دخترانش شبیه اشرف پهلوی هستند. غلامرضا پهلوی اظهار امیدواری کرد که رژیم اسلامی قاتلان فرزندش را مجازات کند. همچنین توضیح داد که هزینه زندگی محدودش توسط شهرداری اصفهان بصورت حقوق پرداخت میگردد و این از زمانی بود که تیموری برادر تاج الملوك شهردار اصفهان شده بود و چنین محبتی را به او کرده است. يك نظر اجمالی به مذاکرات مجلس مؤسسان در باره موروثی شدن سلطنت در خانواده پهلوی میرساند که شاید عده ای از وجود غلامرضا پهلوی آگاه بوده اند.

نویسنده کتاب ایران در عصر پهلوی معتقد است که باید خانواده پهلوی در باره این زن و مردی که مدعی هستند فرزندان رضاشاه میباشند و اکنون حیات دارند و یکی در تهران و دیگری در اصفهان بسر میبرند رسماً توضیحی بدهند. درباریان و نزدیکان به خانواده پهلوی میگویند این زن و مرد اختلال حواس دارند و هنگام سلطنت پهلوی ادعای آنها مورد قبول قرار نگرفت ولی اکنون به موقع است که توضیحی کتبی داده شود تا در تاریخ ایران ثبت و ضبط گردد.

۲- اعدام هم کلاسی محمد رضاشاه

جواد جعفری در کتاب "یادگار دوشنبه ها" مینویسد: سروان بیکدلی داماد اسلحه دار باشی رفیق رضاشاه و یکی از ۹ نفر رفیق همدوره تحصیلی محمد رضاشاه با داشتن کارت حزب توده به معرفی رزم آرا با همکاری کیانوری از طریق همدان در زنجان به غلام یحیی پیوست. سروان بیکدلی گفته بود که تعدادی از عکسهای محرمانه شاه را به کیانو، داده بود که او هم به رزم آرا داده که وی در

اعمال فشار نسبت به شاه از آنها استفاده میکرد. فردوست در باره مدارك مذکور نسبت به سروان بیکدلی مشکوک میشود. بیکدلی که موضوع را درك میکند به رزم آرا مراجعه و رزم آرا برای اینکه با يك تیر دو نشان زده باشد طریقه مذکور را برای نجات بیکدلی انتخاب میکند. این افسر پس از سالها دربدری در شوروی در سال ۵۷ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۶۷ به اتفاق ۱۱ نفر دیگر از فعالین حزب توده از طرف جمهوری اسلامی اعدام شد.

۴- سرنوشت نامه ای که در جیب رزم آرا بود

دکتر حسین پیرنیا در سالنامه دنیا چنین مینویسد :

وقتی رزم آرا نخست وزیر شد شنیدم قصد تغییرا مرا از معاونت وزارت دارائی دارند. حکم هم آماده شده بود ولی او با تغییر مخالفت کرده بود. چند بار مرا خواست و در باره نفت صحبت کرد و منم به تدریج به او و طرز کارش علاقمند شده بودم. پس از رد قرارداد الحاقی در مجلس یکروز مرا خواست و با خوشحالی گفت که پس از کوششهای زیاد (نوتکرافت) نماینده شرکت نفت پیشنهادی نظیر قرارداد نفتی عربستان سعودی تسلیم نموده که منافع شرکت تنصیف شود و نامه را بمن نشان داد و نظر خواست. گفتم بدهید تا مطالعه کنم نخست وزیر گفت فعلاً باید محرمانه بماند. افشای موضوع صلاح نیست حتی با وزرا در این باره فعلاً صحبت نخواهد کرد. نکاتی را به او یادآور شدم. روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ دکتر کیهان عضو هیئت مدیره شرکت نفت گفت امروز صبح رزم آرا به هیئت مدیره شرکت نفت آمد و پیشنهاد تنصیف را مطرح ساخت. قرار بود متفقاً به شرکت نفت برای مذاکره با ایشان برویم. ساعت ۱۱ نخست وزیر هم به ما ملحق میگردد و تصمیم لازم گرفته می شود. متفقاً به اطاق مهندس مستوفی رقتیم و در آنجا بودیم که یکی از کارمندان شرکت خبر داد که نخست وزیر را ترور کرده اند. ساعت ۲ بعد از ظهر به بیمارستان سینا رقتم و ناگهان به فکر پیشنهاد تنصیف افتادم و از چند نفر که جیب های نخست وزیر را کاوش کرده بودند پرسیدم آیا در جیب ایشان کاغذی به زبانهای انگلیسی و فارسی پیدا کرده اند یا خیر؟ پاسخ همه منفی بود. روز بعد به نخست وزیری

رفته سراغ آن نامه را گرفتم جواب منفی بود. رزم آرا با هزاران امید ترور شد و آن نامه هم مفقود گردید. کمتر نامه ای در جهان چنین سرنوشتی داشته است، سرنوشتی شوم و وحشتناک.

۵- سپرده احمد شاه در نیویورک

دکتر عبده در خاطرات خود چنین مینویسد: چون از طرف کانون وکلای نیویورک به عنوان کارشناس حقوقی ایران شناخته شده بودم به تقاضای ولس وکیل دادگستری آمریکا در مورد سپرده ای که احمد شاه در یکی از بانکهای نیویورک داشت از من خواستند که چون احمد شاه قبل از مادر خود درگذشته اظهار نظر کنم. در دادگاه نیویورک حاضر شده در مورد حکم قانونی ارث در ایران گفتم که با وجود فرزند، نوه ای که از بازماندگان فرزند دیگر است ارث نمیبرد. از قرار معلوم بین برادران احمد شاه سلطان محمود میرزا و سلطان محمد میرزا از سوئی و ورثه محمد حسن میرزا و ورثه احمد شاه از سوی دیگر در باره ارث او اختلاف بود.

احمد شاه هم در یکی از سفرهای خود به اروپا چون ولیعهد هم در سفر خارج از کشور بوده (اعتضادالسلطنه) برادر خود را به عنوان نایب السلطنه به اینصورت معرفی میکند (تلگرافاً مقرر داشته ایم برادر کامکار ولیعهد به پایتخت مراجعت نماید و در غیاب ما مراقب امور مملکت باشد و قریباً وارد خواهد شد. تا زمانی که ولیعهد وارد نشده به برادر خودمان اعتضادالسلطنه مقرر فرموده ایم که به اتفاق جناب اشرف رئیس الوزراء مطالب مهمه را به عرض ما رسانیده و ما را از مجاری امور مطلع سازند.)

۶- محمد رضاشاه و سید ضیاء

عبدالحسین مفتاح در کتاب "ایران پل پیروزی جنگ جهانی دوم" اسناد زیر را منتشر ساخته است.

تلگراف شماره ۴۶۲ مورخ ۹ مه ۱۹۴۴ سفارت انگلیس از تهران به لندن سید ضیاء در صحنه سیاست ایران موقعیت مهمی به دست آورده است. مخالفین که بیشتر روسها هستند او را آلت انگلیس میدانند. حزب توده هم از روسها پیروی میکند. شاه خیال میکند که سید میخواید او را از سلطنت بردارد. همچنین طبقه حاکمه و تحصیل کرده های متمایل به چپ با او مخالفند.

طرفدارانش دوستان متمول یزدی هستند که بیش از ۳۰ هزار لییره برای فعالیت های سیاسی اش پرداخته اند. همچنین بازرگانان و سرمایه داران اصفهان از ترس حزب توده... درپس پرده با او مشغول تشکیل یک حزب میباشند. ضمناً سید ضیاء موفق شده برخی از افسران ارتش را جلب کند که رزم آرا بعضی از عناصر سید ضیاء را در ارتش کنار گذارده. سید میکوشد که ایلات را به تور اندازد تا در یک کوشش دراز مدت ارتش را کنار بگذارد.

سید ضیاء طرفدار تصریح و دقیق قدرت شاه است. او مخالف حزب توده است. چون گفته میشود دیکتاتور خواهد شد اتومبیل او را پس از تصویب اعتبار نامه اش جلو مجلس خورد کردند. علاوه بر این سید ضیاء یک ناسیونالیست میباشد و با حزبی که به روسها اتکاء دارد مخالف میباشد. سید در نظر بسیاری از نظر ترقی اجتماعی متهم به کهنه پرستی است. شاید از این نظر است که نمیخواهد آخوندها را برکنار کند، تا اینکه آنقدر قدرت پیدا کند که دیگر به آنها نیاز نداشته باشد.

سید ضیاء خیلی خود رأی است. جرئت اخلاقی دارد. با کشاورزی آشنائی عملی دارد. بزرگترین نقش او مخالفت با روسها است. باعث تأسف است که سید با سایر سران متنفذ ملی مانند شاه خوب نیست. نخست وزیر میکوشد آنها را بهم نزدیک کند ولی سید نسبت به شاه عدم اعتماد عمیقی دارد و شاه هم از سید هراسناک میباشد. بنابراین امید به همکاری نیست. من خود را از سید ضیاء دور نگه میدارم برای اینکه به او این رنگ داده نشود که از آفریدگان ماست. به هرحال او اکنون قدرتی است که میشود روی او حساب کرد. کارمندان سفارت گاه و بیگاه او را میبینند و او را از برخی عقاید سالم در باره کارها و شخصیت ها برخوردار میکنند.

تلگراف ۲۷ اوت ۱۹۴۴ شماره ۸۳۹ از تهران به لندن

اخيراً يك سازگارى خيلى قطعى بين شاه و سيد ضياء پيدا شده است. شاه
برای نخستين بار با تمام مسائل مورد اختلاف با سيد موافقت کرده است. مانند
تقليل ارتش و تقويت ژاندارمرى و نگاهداشتن ميسيون ميلسپو و افزايش بودجه
دربار... موافقت شد که هرگاه سيد روى کار آيد (که او اکنون موقع را مقتضى
نميداند) براساس برنامه مفصلى که بين او و شاه توافق شود، عقیده سيد ضياء
این است که این برنامه بايد به ما هم ارائه شود و از طرف ما هم تصويب گردد و
ما هم بايد موافقت کنيم تا به هر حزبى که پيوست ما از آن حمايت کنيم من او را
از این فکر منصرف نموده همچنين او را مأيوس و خود را هم متعهد نکردم. روسها
اگر بوئى ببرند خوششان نخواهد آمد ولى بايد قبلاً آنها را آگاه کرد، يا هنگامى
که سيد دولت را به دست ميگيرد با آن روبرو شوند. در هر صورت موافقت ما را
در برنامه اش چه در حقيقت مورد مشورت قرار گرفته باشد يا نه مسلم خواهد
گرفت.

از گفتگوئى که با علاء داشتم واضح است که این پيشرفت در اثر تقويت
عقیده شاه و مشاورينشان شده توده را نمیتوان آرام کرد و روسها مصمم هستند
که پيش از دعوت کنفرانس صلح وضع مشورتى بوجود آورند که برای آغاز بهانه
مداخله به تقاضای مردم آذربايجان باشد.

دربار اکنون اينطور تصور ميکند که سيد ضياء تنها اميد و مانع شدن اينکار
است ولى هراس دارد و بى دليل نيست که او بتواند قدرت را بدست گيرد بدون
اينکه روسها را به يك حمله متقابل سختى تحريك کند. هردو مستقيماً و توسط
سيد ضياء برما این امکان را می بينند که آخرى سيد را به روسها بفروشيم پيش
از آنکه دستگاه موقتى ساعد باعث تخريب بيشتري ادارى که اکنون وجود دارد
بشود. به علاء گفتم که به عقیده من این موضوع بايد در مسکو حل شود. من
خيلى مشکوکم که اصلاً بشود.

کاردار سفارت انگليس بدنبال ملاقات با شاه در ۲۹ اوت ۱۹۴۴ به لندن چنين
گزارش ميدهد:

شاه در دو ملاقات طولانى که با سيد ضياء داشته اند خيلى پيشرفت کرده و
متقاعد شده که مشکل خيلى کمى در کار کردن با سيد ضياء خواهد داشت.

البته نکاتی هست که باید از سید اطمینان کامل بدست آورد. نخست باید از برنامه مذهبی سید مطلع باشند. آخوندها قلباً سلطنت طلب زیرا میدانند که اسلام پس از سلطنت زنده نخواهد ماند ولی نمیتوانند اجازه بدهند که به سیستمی برگردند که عملاً دخالت مستقیم در سیاست داشته باشند. شاه میخواهند بدانند سید که از مسائل ارتش اطلاعی ندارند چطور میخواهند دخالت کنند و بالاخره باید قانع شوند که سید ضیاء در سیاست با ایشان بحث کنند نه اینکه خیال کنند هرچه میگوید درست و غیرقابل تردید است. پس از مذاکره اخیر اطمینان کامل پیدا کردند. هیچ مانعی نیست که شاه سید را بخواهد و دستور يك تشکیل کابینه را بدهد اما مجلس با يك رأی ساده عدم اعتماد خود را ابراز میدارد. روسها بهانه برای قطع رابطه پیدا خواهند کرد. شاه گفت روسها ممکن است در مناطق شمال دست به شورش بزنند. روسها در تهران قادرند اسلحه پخش کنند ولی در جنوب احتمال طغیان نیست زیرا نفوذ مادر آنجا قوی است. و بختیاریها هم قابل اعتماد نیستند.

شاه نسبت به ما مظنون هستند به مناسبت اتفاق بین ایلات جنوب... از من پرسیدند چرا با ناصر قشقائی صحبت داشتیم کسی که قلباً بیشتر حامی آلمانهاست. من پاسخ دادم که تنها تماس اخیر ما با ناصر برای این بود که نمایندگی مجلس را بپذیرد. اقدامی که دولت ایران در ضعیف کردن این رئیس از خود راضی کمک میکرد. بطور کلی ما بحث داشتیم که با روسای ایلات منطقه که برای ما سود ویژه دارد در تماس باشیم. من اطمینان دادم که ما ایلات را علیه دولت ایران حمایت نخواهیم کرد. ما ناچار هستیم تماس خود را با روسای منطق که عملاً مطیع مقامات تهران نیستند حفظ کنیم. ما میخواستیم ناصر قشقائی را هم مثل نوبخت بازداشت کنیم ولی چون يك ایل نیرومند در اختیار دارد ما ناچار بودیم بر ای دستگیری او جنگ خصوصی راه بیاندازیم. شاه گفت ایلات از سلاح و ساز و برگ جدید انگلیسی برخوردار هستند گفتم اینگونه گزارشات تعجب آور نیست. بشرط اینکه چیزهای کشف شده به مقدار زیاد نباشد. بعد معلوم شد يك فشنک ساخت انگلیس بطور نمونه برای شاه فرستاده بودند. گفتم یقیناً کسی میخواهد بین ما را بهم بزند.

تلگراف از تهران به لندن در ۵ سپتامبر ۱۹۴۴

در شرفیابی طولانی در ۱۹ اوت اعلیحضرت اظهار کردند که قانع شدند که میتوانند با سید ضیاء کار کنند و او کسی است که میتواند از هم پاشیدگی ماشین اداری را جلوگیری کند. ولی از نیت شوروی اطلاعات نگران کننده زیادی دریافت داشته اند و نمیدانند که چگونه میتوان سید ضیاء را روی کار آورد که بحرانی پیش نیاید. روسها در نظر دارند استقلال کشور را متزلزل سازند. نظر حزب توده و شوروی این است که همه عوامل را برای خنثی کردن ثبات سیاسی بکار برند و اخیراً اقدامات زیر زمینی خطرناکی از طرف روسها بخصوص در بین افسران وجود دارد.

سید ضیاء معتقد است تنها آن عده ای از توده ایها که کمتر مطیع شوروی هستند مانع تجدید پیشنهاد آن حزب به او میباشند. او معتقد است که هرگاه روسها مایل باشند که او را بر سر کار بیاورند فقط برای این است که به او شکست بیشتری وارد آورند.

۷- نقشه های ترور شاه در زوریخ و سن موریتس چگونه کشف شد؟

مهدی خانبابا تهرانی عضو کنفدراسیون در باره برنامه ترور محمدرضا شاه در سوئیس و (سن موریتس) چنین گفته است:

شاه هر سال برای اسکی و معاینه پزشکی به زوریخ میآید. پس از ۴۸ ساعت اقامت در زوریخ به يك فروشگاه لوازم ورزشی میرفت و سپس با فرح عازم سن موریتس میشد. برنامه این بود تا در سن موریتس (خون در برف) جاری شود. ده سال قبل فیلمی با همین موضوع دیده بودم خواستم اجرا شود. منتهی ترور وقتی بازتاب مثبت خواهد داشت که مثل کشته شدن ولیعهد اتریش در جنگ بین الملل اول نشود که بگویند خارجیها او را کشته اند میبایستی نیروهای انقلابی ایران در آن حضور مستقیم داشته باشند. ولی نیروی انقلابی ایران راه چاره را بلد نبود با این همه لازم بود که در جوخه مرگ ایرانیها هم عضویت داشته باشند. با چریکهای فدائی خلق تماس گرفته شد تا با ترکیبی از آلمانها، ایتالیائیها و ایرانیها این کار صورت گیرد. در سفر به ایتالیا در میلان با زن و شوهری ملاقات شد که دانی زن سرآشپز هتلی بود که شاه در سن موریتس پس از اسکی گاهی برای

صرف غذا به آنجا میرفت. ما در صدد بودیم که تا با امکاناتی که داشتیم در آن هتل کماندوهای عضو بریکاد بین المللی را به عنوان گارسن، کمک آشپز و کارگر جا بیندازیم. آن زن ایتالیائی جامعه شناس بود و گاهگاهی به سن موریتس میرفت. شاه هم در آنجا دو ویلا داشت یکی برای خودش و دیگری برای فرح و فرزندان. خانم ایتالیائی از محل مناسبی تمام رفت و آمدهای شاه و فرح را فیلمبرداری کرده و چون شوهرش هم آرشیوتکت بود نقشه کروکی دقیقی از محل اقامت آنان آماده ساخته و برنامه کار از هر جهت تدارک دیده شده بود.

همچنین قرار بود تعدادی چریک روانه گردند و آلمانها هم نفراتی برای تدارک عملیات از قبیل ارسال اسلحه و مخفی کردن سلاحها و نقل و انتقال نفرات اعزام دارند. چریکها هم گویا اصل برنامه طرح عملیات را پذیرفته بودند. در این بین یک تیم سه نفری از آنارشیست های سوئیسی هم پیدا شدند که امکانات در محل داشتند و میخواستند همکاری کنند و همین ها کار را خراب کردند.

طرح آنها ابتدا ربطی به این برنامه نداشت. یکی از اعضای آن تیم در اطراف محل اقامت شاه محل چوب بری داشت. یک دختر عضو گروه هم در مطب همان دکتر مخصوص دندان شاه در زوریخ کار میکرد. عضو دیگر هم کارش رسیدگی به وضع فاضل آب شهر بود. نقشه خود آنها این بود که کلک شاه را در مطب دندان پزشک بکنند. قرار بود هر سه نفر اعضای تیم و یکنفر ایرانی هم جزو آنها باشد به این طرز که ساعتها پیش از ورود شاه به مطب، در اتاق دختری که در آنجا کار میکرد در انتظار باشند و شاه را روی صندلی دندان پزشک با استفاده از سلاحهای میکربی که قطعاً در محل جاسازی کرده اند مورد حمله قرار دهند. البته ساختمان محل مطب از طرف گارد محافظ شاه شدیداً حفاظت میشد. با اینهمه گروه تروریست سوئیسی برنامه نسبتاً دقیقی تهیه کرده بود.

نقشه دیگری توسط فردی که در فاضلاب کار میکرد ارائه توسط رفقای ایتالیائی به تصویب رسیده بود. نقشه این بود: شاه در ۴۸ ساعت اقامتش در زوریخ در هتلی اقامت میکرد که مسیر حرکتش پل کوچکی داشت که کانال فاضلاب هم زیر خیابان بود. نزدیک پل دو درخت بود که میخواستند دو درخت را به گونه ای ببرند که آماده افتادن باشد و در زمان عملیات بتوان بعنوان راه بندها

از آن استفاده کرد. در کانال فاضلاب هم بمبی تعبیه شود که از راه دور قابل انفجار باشد. وقتی اتومبیل شاه به این نقطه رسید بمب را منفجر و برای اطمینان درختها را بیاندازند تا راه فرار اتومبیل بسته شود و افراد عملیاتی با اسلحه کمری و مسلسل به سمت اتومبیل یورش برده کار را تمام کنند.

در نقشه مشترک ایتالیائیها و آلمانها افراد جالبی عضویت داشتند يك دختر یهودی الاصل به نام پترا کراوزه که خانواده اش را نازیها در اردوگاه مرگ سوزانده بودند. او با گروه بادر- ماینهوف همکاری میکرد. با مجله ای هم رابطه داشت که حامی نظرات بریگاد سرخ ایتالیا بود. چند بار با من ملاقات کرد. او کتاب ماهی سیاه کوچولو صمد بهرنگی را به ایتالیا ئی ترجمه کرده بود. گروههای او ضمن رابطه با تشکیلات آلمانی فراکسیون ارتش سرخ (گروه بادر- ماینهوف) و با بریگاد سرخ در تماس بوده و رفقای آنارشویست سوییسی را تحت تأثیر قرار داده بود. نقشه را او ریخته و موافقت ایتالیائی ها را هم گرفته بود. کار ما از همین جا لو رفت و نام مرا در لیست تروریسم بین المللی گذاردند. وقتی به مرز سویس رسیدم مرا دستگیر کردند. يك رفیق چپ آلمانی بنام بریگیته را همراه داشتم که شب قبل از حرکت در منزل او با مرد بلند قامتی روبرو شدم که او همکار پلیس آلمان بود. پلیس از طریق او موفق به کشف برنامه های تروریستی میشد. بعدها بریگیته به من گفت که در اثر بی احتیاطی او پلیس از ماجرای سفر ما به سویس اطلاع یافت. پلیس در تعقیب ما بود که با رسیدن به زوریخ به پانسیون رقتم که از آنجا با دو جوان سوییسی به کنار رودخانه ای که از پیش معین شده بود رسیدم. در همه جا تحت نظر مقامات امنیتی آلمان و سویس بوده ام. ده روز پس از انجام ملاقات اعلام شد که شاه به ملاحظات امنیتی به سویس نخواهد آمد. این امر برای ما حیرت آور بود چون تدارکات کافی تهیه کرده بودیم. ضمناً هم خبر داشتیم که يك گردان از گارد سلطنتی شاه به سویس آمده و امر حفاظت را برعهده گرفته است. فرمانده تیپ هم سرتیب جعفریای از معاونین گارد سلطنتی بود که مسئولیت حفاظت شاه را در سن موریتس برعهده داشت. با این طرز معلوم شد که مأمورین امنیتی به برنامه ترور شاه پی برده اند. پنج روز پس از اعلام بهم خوردن سفر شاه عده زیادی از جمله بریگیته و اعضای گروهها دستگیر شدند. او آدم بی احتیاطی بود. نقشه محل اقامت شاه را از ایتالیا

گرفته و لای کتاب کتابخانه اش گذاشته بود که بدست پلیس اقتاد همچین نامه ای را که خطاب بمن نوشته بود. آن دو جوان سویسی را پیش از لغو سفر شاه دستگیر کردند. اینها پس از تهدید پلیس بند را به آب میدهند. مأمور فاضلاب هم هنگام علامت گذاری در نزدیکی محل اقامت شاه بازداشت میگردد. در بازجوئی میگویند که میخواستند شاه ایران را بکشند. اسم مرا هم میدهند. به این ترتیب همه چیز لو میرود.

قرار بود بعد از انجام عملیات چریکهای فدائی اعلام کنند که شاه را با همکاری نیروهای انقلابی اعدام کرده اند. بر اساس تماسی که از طرف (ک-ر) نماینده جبهه ملی ایران در خاور میانه با چریکهای فدائی گرفته شد قرار بود آنها تیمی برای شرکت در عملیات اعزام و یکنفر از آنها در کلبه جنگلی در سر راه سن موریتس اقامت کند، نفر دیگر در آشپزخانه هتلی که شاه صرف غذا میکرد و نفر سوم در منزلی در زوریخ مقیم باشد. افراد هم باید کماندوی مرگ باشند چون محل اقامت کاملاً در محاصره گارد حفاظتی شاه بود. جالب این است در اسنادی که بعدها پس از اشغال سفارت ایران در ژنو بدست آوردیم به گزارشی برخورداریم که مربوط به سوء قصد به شاه بوده. در آن گزارش آمده بود که سال پیش در زمان اقامت شاه در سن موریتس شخصی را در حالی که يك قوطی بنزین در دست داشت و به شاه حمله ور شده بود دستگیر کرده اند. این موضوع از گزارش امنیتی سویس به ساواک نقل شده بود. میخوام بگویم در گذشته هم چنین اتفاقی افتاده و این خود موجب هوشیاری در امر محافظت از جان شاه شده بود.

۸- سرطان شاه- علم- ایادی

منصور رفیع زاده رئیس سابق ساواک در آمریکا در کتاب شاهد چنین مینویسد: در سال ۱۹۸۲ به دعوت رضا پهلوی ولیعهد ایران به ویلای او در رباط رقتم. برای قدم زدن به کنار ساحل رقتیم. وقتی نشستیم با لحن کاملاً خصوصی به من گفت (میخوام يك راز خیلی محرمانه را برایت فاش کنم) سپس گفت (آیا میدانستی که پدرم و علم و ایادی همه به يك مرض مرده اند یعنی سرطان لنفاوی؟) من میدانستم که هر سه نفر از سرطان مرده اند ولی نمیدانستم که نوع

سرطان هر سه یکی بوده است. سپس گفت از من نمی‌رسی چرا؟ و سپس افزود از اوایل دهه هفتاد هرسه نفر آنها در یکی از تفریحگاههای اروپا تعطیلات خود را میگذراندند. هنگامی که هرسه نفر با هم بودند سیا آنها را در معرض اشعه رادیو آکتیو گذاشت. بله آنها بودند که پدرم را کشتند.

۹- داستان سقوط نصرت الدوله فیروز

دکتر جواد شیخ الاسلامی در مجله آینده چنین مینویسد :

نصرت الدوله فرزند ارشد شاهزاده عبدالحسن فرمانفرما و پسر عمه احمد شاه نسبتش از مادر به میرزاتقی خان امیرکبیر میرسد. پدرش با اینکه داماد مظفردالدین شاه بود به امر او به عراق تبعید گردید و از همانجا دو پسر خود فیروز میرزا و عباس میرزا را برای تحصیل به بیروت فرستاد. فیروز میرزا پس از ۷ سال تحصیل در بیروت به تهران آمد و در ۱۸ سالگی حاکم کرمان شد. اعمال ناصوابش بعلت شکایت کرمانیها موجب عزل او گردید. سه سال بعد برای تکمیل تحصیل به پاریس رفت و به تحصیل در رشته علوم قضائی در دانشگاه سوربن پرداخت. پس از بازگشت به ایران در کابینه وثوق الدوله وزیر عدلیه شد. چهل و هشت ساعت قبل از امضای قرارداد ۱۹۱۹ به عنوان جانشین وزیر خارجه وقت (علیقلی خان انصاری) تعیین و پس از امضای قرارداد همراه احمد شاه به اروپا رفت. تقریباً ۱۸ ماه در اروپا ماند و ارتباط نزدیکی با لرد کزن وزیر خارجه بریتانیا در جریان امضای قرارداد ۱۹۱۹ پیدا کرد و عملاً مشاور او در امور مربوط به ایران بود.

وقتی فرماندهان نظامی انگلیس میدیدند که پس از تخلیه ایران شهرهای شمال ایران و پایتخت بدست نیروهای مسلح گیلان میافتد نقشه کودتای نظامی را کشیدند. برای ریاست کابینه لرد کزن تصمیم گرفت که نصرت الدوله مقام نخست وزیری را احراز کند. ولی بعلت تسامحی که در رسیدن به تهران بخرج داد برای ریاست کابینه سید ضیاء بجای او برگزیده شد. این گزینش تاریخی مسیر زندگی نصرت الدوله را تغییر داد زیرا اگر توانسته بود بموقع خود را به تهران برساند شاید یکی دو سال بعد جانشین احمد شاه هم میشد.

نصرت الدوله پس از رسیدن به کرمانشاه به نرومن وزیر مختار بریتانیا در تهران تلگراف میکند که هرگونه تغییری را تا رسیدن وی به تهران به تأخیر اندازند ولی او می نویسد به او جواب دادم که اوضاع با چنان سرعتی در حال تحول است که تردید دارم بتوان جریان حوادث را متوقف ساخت. در رسیدن به تهران تسریع کنید. جریان نیز به لرد کرزن تلگراف شد. ولی نصرت الدوله چنان به شخصیت سیاسی خود مغرور بود که خیال میکرد طراحان انگلیسی پیش از آنکه او به تهران برسد دست به سیاه و سفید نخواهند زد.

سراجام قرعه فال بنام میرپنج رضاخان اصابت کرد و برای هدایت عملیات کودتا انتخاب شد.

پس از کودتا نصرت الدوله هم بازداشت گردید و در پشت میله های زندان مفهوم این شعر را درک کرد.

آنقدر کردی زجای خود درنگ تا گرفت آینه اقبال زنگ

فرمانفرما و نصرت الدوله بیش از دیگر زندانیان مورد بی مهری سید ضیاء بودند که بدهی عقب افتاده مالیات فرمانفرما را به مبلغ ۴ میلیون تومان مطالبه میکرد و میگفت در صورت استتکاف فرمانفرما را اعدام خواهد کرد. بهمین جهت نصرت الدوله طی تلگرافی از کنج زندان به لرد کرزن چنین یادآور شد (ما بیگناه و بیگس در زندان بسر میبریم. مرگ و حیاطمان به دست مردی افتاده که مبلغ ۴ میلیون تومان که مجموع ثروت خاندانمان برای پرداخت آن کافی نیست مطالبه میکند و ما را تهدید به اعدام کرده است. اکنون تمام دادگاهها و محاکم را منحل کرده و قانون اساسی را عملاً از بین برده است. لذا دست التماس به سوی عالیجناب دراز میکنم که پدر و من و برادرم را از این مهلکه نجات دهید به دلائل زیر:

اولاً به دلیل خدماتی که پدرم برای تحکیم علائق دوستی ایران و انگلیس انجام داده، ثانیاً به استناد ضمانت های کتبی و شفاهی که از عالیجناب داریم و قول داده شده که در چنین مواقعی به فریاد ما برسید. ثالثاً برمبنای آن عرف قدیمی که دارندگان فرامین معتبر دولت انگلستان همیشه مورد حمایت آن دولت هستند. رابعاً برمبنای دوستی شخصی میان عالیجناب و دوستدار، دستور فرمائید اقدام مقتضی و بلا تأخیر بعمل آید که ما سه نفر بتوانیم تحت حفاظت بریتانیا ایران را

ترك كنيم و متقابلاً قول ميدهم كه در آتیه به هیچوجه در سیاستهای كشورم مداخله نكنم. مطمئنم كه عالیجناب به داد ما خواهید رسید. از خدا میخواهم كه به موقع اقدام كنید كه كار از كار نگذشته باشد.

سه روز بعد لرد كرزن به نرمن، چنین تلگراف كرد: (به حضرت والا از قول من بگوئید پیغام شما را دریافت كردم و با سفارت انگلستان در تهران برای حفظ جانشان در تماس هستم.)

پس از آزادی از زندان نصرت الدوله برخلاف قولی كه داده بود بار دیگر وارد سیاست شد ولی این بار دیگر آنكلوفیل نبود و از رجال ضد انگلیس شده بود. به نحویكه فرمانفرما او را از این روش برحذر میداشت. ولی لرد كرزن به وزیر مختار انگلیس در تهران دستور داد كه (مشتی به دهان آن خائن نصرت الدوله فیروز بزن و نفوذ و شوكت از دست رفته بریتانیا را به سفارت باز گردان).

رضاشاه هرگز از نصرت الدوله خوشش نمی آمد. ولی نصرت الدوله با مهارت خود را به مدرس نزدیک ساخته و با پشتیبانی مدرس اعتبارنامه اش در مجلس چهارم تصویب شد و با فشار، سردار سپه را وادار كرد كه او را به عنوان وزیر عدلیه وارد كابینه اش كند. بعداً هم با تیمورتاش نزدیک شد و مقام وزارت مالیه را به دست آورد. سرانجام به اخذ شانزده هزار تومان رشوه در دادگاه محكوم شد كه اتهام هم صحت داشته است. گزارش سر رابرت كلایو وزیر مختار بریتانیا در تهران چنین حاکی است: (مدارك انكار ناپذیر به دست آمده كه نصرت الدوله از اختیارات وزارتی خود برای تحصیل منافع نامشروع استفاده کرده است. وزیر دربار تیمورتاش گفت اختلاس فیروز میرزا ضربه شكندنده ای برایش بوده است زیرا به اصرار او رضاشاه كه از نصرت الدوله خوشش نمی آمد پست وزارت را به او داده است و عقیده داشت كه فیروز یکی از لایق ترین رجال ایران است. پیش از وزارت او را سوگند داده بود كه به شاه وفادار باشد. تیمورتاش محرمانه به من گفت اعلیحضرت خیلی مایلند كه من مقام ریاست وزرائی را بپذیرم ولی از اعلیحضرت خواسته ام كه مرا معاف كنند و به شاه پیشنهاد کرده اند كه حسین علاء به این سمت منصوب گردد. از تیمورتاش پرسیدم كه اخیراً وضع مالی نصرت الدوله خوب شده بود. وزارت جنگ بریتانیا مبلغ ۵ هزار لیره از ایشان طلبكار بود و مرتب فشار می آورد كه مبلغ مزبور را وصول كنم. قبل از وزارت

میگفتند که حضرت والا ورشکسته است، وقتی وزیر شدند فهمیدم که وضع مالیشان خوب شده است و میتوانند قروض خود را بپردازند. خواستار مبلغ مزبور بودم که وزیر دربار گفتند باید از طریق مقامات قضائی و بانکها اقدام کنم.

به وزیر دربار گفتم که توقیف نصرت الدوله و صارم الدوله در موقعی که فارس دچار آشوب شده به نوعی ترس از شاهزاده های قاجار برای تغییر رژیم پهلوی تعبیر شده و موضوع رشوه نوعی بهانه بوده است که وزیر دربار حدس مرا تأیید کرد و گفت بزرگان فارس علناً از رژیم تنقید میکنند و میگویند در زمان قاجار هم آزادی مردم بیشتر بوده و هم مالیات کمتر... ولی سوء ظن شاه نسبت به صارم الدوله مبنای منطقی ندارد. تیمورتاش به من گفت گزارش محرمانه ای به اعلیحضرت رسیده بود که خوانین ارشد بختیاری در جلسه محرمانه ای باحضور مستوفی الممالک گفته اند اگر شاه میرد و یا از صحنه سیاست ناپدید شود تکلیف آینده مملکت چیست؟ و از بچه ده ساله که ولیعهد است کاری ساخته نیست. تنها راه عملی این است که کشور جمهوری شده و مستوفی الممالک رئیس جمهور شود. براساس همین گزارش بود که اعلیحضرت به ابتکار خود تصمیم گرفتند این دو شاهزاده توقیف شوند. من گفتم جمهوری به صلاح نیست و موجب اغتشاش میگردد که مفید به حال شوروی است. تیمورتاش جواب داد که نظرش عین نظر من میباشد و طول حیات اعلیحضرت را برای سعادت ملت ایران لازم میشمارد. اگر اعلیحضرت تا ۱۵ سال دیگر عمر کنند ولیعهد میتوانند بخوبی جانشین پدر بشوند. وزیر دربار گفت در حال حاضر روحانیون و اشراف با رژیم پهلوی مخالف هستند ولی من گفتم خدمات پهلوی را تحسین میکنم ولی عیب شاه حرص به جمع آوری مال و خست او میباشد. این صفات دلیل عدم محبوبیت شاه میباشد. وزیر دربار گفتند عیب دیگر ایشان هم سوء ظن شدید به اطرافیان و به تمام کائنات است. همین سوء ظن سدی میان صدیق ترین خدمتگزاران ایشان و اعلیحضرت بوجود آورده است و همه میترسند که مبادا مورد سوء ظن قرار گرفته دچار نتایج وخیم آن گردند. خود ایشان به اعلیحضرت نتایج این وضع وخیم را یادآور شده اند ولی مثل اینکه اعلیحضرت نمیتوانند خصوصیات اخلاقی گذشته را عوض کنند. (تقی زاده هم در خاطراتش نوشته که رضاشاه نسبت به انگلیسها سوء ظن داشت و حتی به ولیعهد هم ظنین بود و عقیده داشت که در باطن با

انگلیسها کار میکند و ارنست پرون سویسی مأمور خفیه انگلیسها در دربار مییاشد. حتی سلام و علیک با خارجیها را ممنوع کرده بود).

دکتر سیف پور فاطمی در کتاب (آئینه عبرت) چنین مینویسد:

نصرت الدوله فیروز از سیاستمداران لایق و از بازیگران قبل و بعد از روی کار آمدن رضاشاه بود. اولین ایرانی بود که از دانشگاه پاریس درجه دکترای حقوق گرفته بود. او یکی از چند نفری بود که دست بیعت به سردار سپه داد و پای علم او سینه زد ولی سردار سپه قبل از دیگران عهد خود را با او شکست. تا روز دستگیری پنج بار وزارت دارائی را با کمال لیاقت اداره کرد. او برنامه صنعتی کردن کشور را برای اولین بار در بودجه گنجانید.

صارم الدوله او را چنین معرفی کرده است: (همیشه میل داشت که در اتفاقات و وقایع سهم باشد. فکرش بیست سال از زمانش جلوتر بود. به پول و ثروت اهمیت نمیداد. قسمت اعظم ثروت فرمانفرما را در راه سیاست بریاد داد. یکی از شیک پوش ترین مردان کشور بود. از غرور خانوادگی و اشرافزادگی بهره کافی داشت. حتی در محاکمه اش با شجاعت صحبت کرد و گردن خود را در مقابل دژخیمان شهربانی راست نگه داشت). برطبق مدارکی که بدست آمده در سال ۱۳۰۸ رضاشاه چنان وانمود کرده بود که فیروز را بر همه وزرای خود مقدم میدارد. همه فکر میکردند که به زودی فیروز مأمور تشکیل دولت آینده خواهد شد. ولی شاه به شهربانی دستور داده بود که برای او یک پرونده جزائی ترتیب بدهند. سرانجام مجلس در تاریخ دوازدهم فروردین سال ۱۳۰۹ لایحه تعقیب نصرت الدوله را تصویب کرد. اتهام گرفتن مبلغی حدود یکهزار و نهصد و سی و شش تومان رشوه از علی آقا یزدی بود. هیچگونه دلیل و مدرکی در پرونده به چشم نمیخورد. محاکمه در شعبه اول دیوان جزا تحت ریاست نیرالملک هدایت شروع شد. وقتی ادعای رشوه خوانده شد فیروز گفت من همراه سه برابر این مبلغ را انعام به نوکرهایم و روضه خوانها و هوجیها میدادم. نصرت الدوله آفتابه دزد نیست که برای دو هزار تومان خودش را بدنام کند. بر اثر فشار نظمیه او را به چهارماه حبس تأدیبی محکوم کردند و از صحنه سیاست خارج شد. با وساطت مستوفی الممالک از زندان آزاد و تحت نظر بود. پس از شهریور ۲۰ با کوشش مظفر فیروز پسر ارشدش پرونده زجر و قتل نصرت الدوله برملا گردید.

با اینکه نصرت الدوله بعد از زندان در انزوا بسر میبرد ولی از چنگ شهربانی مختاری جان سالم بدر نبرد. وقتی یکی از روزنامه های پاریس نوشت که (در ایران افعی عجیبی پیدا شده که نه فقط مردمان را می بلعد بلکه سرتاسر شمال ایران را هم بلعیده و دارد به طرف سایر ولایات ایران می خزد) مختاری به دستور شاه دنبال محرکین گشت. تقی زاده از پاریس احضار شد که از طریق سهیلی خبر یافت که هوای تهران برایش خطرناک است از پاریس به لندن رفت و تا شهریور ۲۰ در دانشگاه لندن تدریس میکرد.

نظمیه به دنبال افراد سرشناس که در فرانسه درس خوانده اند رفت. سراغ دکتر معاون جراح تحصیلکرده فرانسه را گرفت و تا سوم شهریور در زندان بود، بعد از کرمانشاه وکیل شد. سراغ دبیر اعظم بهرامی و خلیها رفتند. جاسوسان تلفن خانه به نظمیه گزارش میدهند که نصرت الدوله با تلفن با سفارت فرانسه ارتباط دارد. شاه دستور میدهد او را زندانی کنید. بعد او را به سمنان تبعید میکنند.

یکبار رئیس شهربانی گزارش میدهد که فیروز در سمنان است تکلیف چیست؟ شاه میپرسد مگر هنوز فیروز زنده است که نظمیه فولادی را با دو نفر پاسبان به سمنان میفرستد که نصرت الدوله را با کمال بیرحمی به قتل میرسانند. یکی از متهمین در دادگاه گفت مقدادی دستور داد که نصرت الدوله باید از بین برود. يك استکان عرق با قدری چای کمرنگ درست کردیم و گفتیم این سم است بخورید. فکر کردیم از ترس خواهد خورد و دستمان به خون آلوده نمیشود. نصرت الدوله گفت بسیار خوب حالا که امر است میخورم. هنوز استکان را نکرفته بود که عباس بختیاری مهلتش نداد و گلویش را گرفت و او را زد زمین و روی سینه اش نشست. فولادی هم دست و پایش را گرفت تا خفه شد. بعد او را روی تختخواب خواباندیم و عینکش را هم زدیم و فولادی و فرشچی را فرستادیم دنبال حکیم.

فیروز که از طرز عمل مأمورین نظمیه درک کرده بود او را خواهند کشت فولادی را به قرآن قسم میدهد که حقیقت را به او بگویند و او هم جریان را میگوید. وصیت نامه تهیه و به بستگان خود چنین مینویسد: "اگر من مظلوم میمیرم سر بلند باشید. ایکاش در عوض مصائبی که به من وارد شده روزگار به زن

و بچه های صغیرم سازگاری کند . انشاء الله رشید خواهم مرد ."

۱۰- خاطره ای از گریه شاهان پهلوی
رضاشاه و محمد رضاشاه یکدیگر را در آغوش گرفته میگریستند .

دکتر باقر عاقلی کتابی با عنوان (ذکاء الملک فروغی و شهریور ۲۰) انتشار داده و در مقدمه آن نوشته که به علت دوستی با مهندس محسن فروغی خاطرات او را یادداشت کرده از جمله چنین مینویسد :

در سال ۱۳۰۵ پدرم تصمیم گرفت از نخست وزیری استعفا کند . دخالتهای تیمورتاش و عدم سازش با اقلیت مجلس از جمله عوامل اصلی بود . روزی که پدرم درباره استعفا با رضاشاه به مذاکره پرداخت تقاضایش این بود که به وی اجازه داده شود به اتفاق فرزندان خود به اروپا برود و چند ماهی وضع تحصیلی ما را سرپرستی کند . رضاشاه به او گفته بود کاری به تو محول خواهم کرد که حقوق و مزایا و امتیازات مال تو باشد ولی زحمت آن مال من ... سمت شما در کابینه جدید وزیر جنگ است . به این ترتیب مقام وزارت جنگ در کابینه مستوفی الممالک به ایشان تفویض شد . در اوایل سال ۱۳۰۶ رضاشاه به پدرم اجازه داد که به اروپا سفر کند . من و برادرم جواد را برای ادامه تحصیل همراه برد . در مسیر راه چون پدرم مقام وزارت جنگ را برعهده داشت تشریفات نظامی بعمل می آمد . چون پدرم با تعلیمات نظامی آشنا نبود در برخورد با این تشریفات دستپاچه میشد . گاهی با یکدست و زمانی با دو دست به احترام نظامیان پاسخ میداد . از این تشریفات رنج میبرد و گاهی نزد ما گله و شکایت میکرد .

روزی در مسکو سرتیپ حصن الدوله شقاقی آتاشه میلتر از پدرم دو هفته مرخصی خواست تا به پاریس سفر کند چون امور وزارت جنگ عملاً با رضاشاه بود و پدرم کوچکترین دخالتی نداشت لذا مرخصی را موکول به تصویب تهران کرد . شقاقی با اینطرز از مرخصی صرفنظر نمود . او مرتب التماس میکرد که موضوع مرخصی اش به تهران گزارش نشود . پدرم به او گفت مواظب کارهایتان باشید زیرا با این شاه نمیتوان شوخی کرد .

در پاریس قوام السلطنه با پدرم ملاقات کرد . او در سال ۱۳۰۱ متهم به توطئه

علیه سردار سپه شده و با شفاعت احمد شاه به اروپا آمد و خانه و ویلا و اتومبیلی داشت و در موقعیت آبرومندی زندگی میکرد. قوام که مردی شیک بود و عصای مرصع به دست داشت به پدرم گفت (بالاخره او بهر کیفیتی بود شاه مملکت شد و ما رعیت. پادشاه باید از رعیت حمایت کند، من قول میدهم در ایران جز زراعت کار دیگری انجام ندهم.) همان روز پدرم طی نامه ای گزارش ملاقات با قوام را برای رضاشاه نوشت و یادآور شد که قوام قصد ورود به صحنه سیاست را ندارد و رعیت شما خواهد بود و به امر کشاورزی اشتغال خواهد ورزید. رضاشاه با ورود قوام به ایران موافقت کرد. شاید مستوفی الممالک و همچنین برادرش وثوق الدوله که با رضاشاه روابط حسنه ای داشت و عضویت کابینه را پذیرفته بود در کار مؤثر بودند.

یکی از کسانی که به دیدار پدرم آمد ملکه جهان مادر سلطان احمد شاه بود که دو سال قبل محمد علیشاه شوهر خود را از دست داده بود. شرح مفصلی از دوران دریدری شوهرش در روسیه و عثمانی گفت و در حالیکه قطرات اشک بر گونه هایش می غلتید گفت اگر شوهرم مرتکب اشتباهاتی نشده بود ما امروز این دریدری را نداشتیم و پسرمان اکنون بر اریکه سلطنت ایران تکیه داشت. پدرم سرنوشت خیلی از شاهان ایران را برای او بازگفت و او را به شکیبائی دعوت کرد. ملکه جهان مالک چند پارچه آبادی بود و درخواست داشت که رضاشاه بهای آنها را به او و محمد حسن میرزا بپردازد که پدرم وعده داد خواسته او را به شاه گزارش کند. ملکه جهان در سال ۱۳۳۶ در پاریس درگذشت. در تهران خاندان قاجار برای او مجالس مفصل یاد بود گذاردند.

پدرم در مدتی که در پاریس اقامت داشت هرگز با احمد شاه و محمد حسن میرزا ملاقاتی نکرد. نه مأموریتی داشت و نه مجاز به چنین ملاقاتی بود. پدرم معلم احمد شاه بود. ادبیات فارسی و تاریخ و زبان فرانسه را به او آموخته بود. اینکه در بعد از شهریور ۲۰ بعضی از مطبوعات نوشتند که فروغی در سال ۱۳۰۵ به اروپا رفته بود تا ۷ میلیون تومان به احمد شاه بدهد تا از سلطنت استعفا کند پدرم گفت کذب محض است. هیچ دلیلی نداشت رضاشاه سلطنت را از چنگ قاجاریه خارج ساخته و استعفای احمد شاه سرسوزنی در ادامه سلطنت او مؤثر نبود زیرا تشریفات قانونی نیز انجام شده بود. پدرم گفت این مطلب را ملک

الشعراء بهار نوشته در حالیکه نامه ای را با خط ملك الشعراء نشان داد که از او خواسته بود نزد رضاشاه شفاعت او را بکند. به همین جهت پدرم از او شفاعت کرد و استادی دانشگاه را به او تفویض نمود.

همچنین پدرم نامه خود را به اسدی که نوشته بود (در کف شیرنرخونخواره ای) تکذیب کرد و گفت همچو نامه ای نوشته و میتوانید بعد از مرگم آنرا تکذیب کنید. من حضوراً از اسدی وساطت کردم ولی رضاشاه گزارشهای پاکروان استاندار و سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر و محمد رفیع نوائی رئیس شهربانی خراسان را جلوی من انداخت و با تعرض گفت بی جهت از قوم خویش دفاع نکن. در مقابل این اسناد غیر قابل انکار باز هم شفاعت میکنی؟

از آن سال پدرم در جمع خانواده ایام خوبی را میگذرانید. تنها نگرانی ما گرفتاری شوهر خواهرم دومین فرزند (مصباح السلطنه اسدی متولی باشی استان قدس بود که در سال ۱۳۲۴ اعدام گردید) و از او سلب مصونیت شد و به زندان افتاد. او را به زندان بیرجند تبعید کردند. خواهرم فرشته برای دیدار شوهرش علی اکبر اسدی همراه دختر خردسالش در تابستان سال ۱۳۱۹ به بیرجند عزیمت نمود و در مراجعت حالی رنجور و رقت بازداشت. میگفت شوهرش در زندان بیمار شده به هزینه شخصی خود پزشک و دارو تهیه کرده بود ولی شهربانی قبول نکرد. از او پوست و استخوانی باقی مانده بود. وقتی خواهرم ماجرای بیماری شوهرش را برای پدرم بیان میکرد مدام اشک میریخت. پدرم او را به بردباری دعوت میکرد. عمویم با صدای لرزان به پدرم گفت شما در به وجود آوردن این اوضاع خفقان مؤثر بوده اید زیرا بنای این ساختمان جهنمی را شما و چند نفر دیگر ساخته اید. حالا هم خودتان و هم دخترتان پاداش خدمات خود را دریافت میکنید. پدرم گفت من مقصر نیستم. ولی گول خوردم. این مرد در ابتدای سلطنت خود دم از قانون میزد و میگفت نباید کسی کارهای غیرقانونی انجام دهد. حالا فهمیدم که آن گفته ها تظاهر و برای اغفال امثال بنده بود. پدرم دیوان حافظ را برداشت و تفال زد و گفت این وضع بیش از یکسال دوام نخواهد کرد. بعد داستانهای در باره دیکتاتورها گفت و حالت تأثر همه را برطرف کرد.

وقتی شهریور ۲۰ نزدیک شد پدرم میگفت اگر ایران به متفقین راه ندهد آنها به زور وارد ایران خواهند شد. در همان ایام چند بار فروغی و جم به منزل ما می

آمدند. رضاشاه آنها را میفرستاد تا از نظر پدرم در باره جنگ مطلع شود. پدرم میگفت غرق در کارهای ادبی و فلسفی است. روز پنجم شهریور نصرالله انتظام به خانه ما تلفن کرد و گفت به بابا بگوئید ساعت ۴ بعد از ظهر در سعد آباد شرفیاب شود. انتظام يك ساعت قبل از موعد در منزل ما حاضر شد و گفت شاه دستور داده اند که به اتفاق به کاخ سعدآباد برویم. ضمناً انتظام گفت برای قبولی ریاست دولت شما را خواسته اند و دستور داده اند که اتومبیل شما تا جلوی ساختمان برود چون کسالت دارید. پدرم که پس از برکناری از نخست وزیری دوم هرگز شاه را ملاقات نکرده بود در جلسه هیئت دولت میرود و به او تکلیف ریاست دولت میشود. فوراً فرمان نخست وزیری پدرم صادر میگردد. توقف پدرم مدت سه ساعت در دربار طول میکشد. حاج محتشم السلطنه اسفندیاری که برای مقام و موقعیت خویش دوستی ۴۰ ساله پدرم را از یاد برده بود تلفن کرد. سالها بود که صدای او را نشنیده بودیم. شب هنگام عمویم گفت شما با این کسالتی که دارید با اینکه ۶ سال خانه نشین بودید چگونه حاضر به همکاری شدید. پدرم گفت امروز وطن به وجود من احتیاج دارد. چطور از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم ولو به قیمت جانم تمام شود. همان شب خواهرم از پدرم خواست که نسبت به آزادی شوهرش علی اکبر خان اسدی و سایر برادرانش که در زندان هستند اقدام کند. پدرم گفت شما که ۶ سال صبر کردید ۶ روز هم صبر کنید همه کارها درست میشود.

وقتی صحبت از نخست وزیری پدرم بود رضاشاه میگوید اگر قرار است پیرمردی در رأس کشور باشد چرا وثوق الدوله را پیشنهاد نمیکنید. وثوق الدوله آنوقت در اروپا بود. وثوق الدوله که پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیسها از نخست وزیری استعفا کرده بود ۶ سال در اروپا بسر برد و به دعوت رضاشاه در کابینه مستوفی الممالک شرکت کرد. بعد نماینده مجلس و رئیس فرهنگستان شد. سلیمان بهبودی در خاطرات غیر منتشره خود چنین نوشته است (من از طرف رضاشاه مأموریت یاقتم مبلغ پولی را که از انگلیسها گرفته بود پس بگیرم. تمام وجه در چند کیسه با پول سکه نقره تحویل گردید. وقتی آنرا به دقت شمردم ملاحظه شد دو تومان اضافه است موضوع را به شاه گزارش دادم گفت مازاد را (پس بدهید).

رضاشاه به وثوق الدوله اعتماد داشت. در سلامهای رسمی به عنوان قدیمی ترین نخست وزیر خیرمقدم میگفت و میل داشت سفیر آمریکا شود ولی به او سفارت ایران در ترکیه تکلیف شد که نپذیرفت.

روز دهم شهریور ماه ۱۳۲۰ بین سفرای انگلیس و شوروی و پدرم و سهیلی ملاقاتی صورت میگیرد. اسمیرنوف و بولارد میگویند ما از دولتهای متبوع خود دستوراتی داریم که ما به این شرط با خواسته های شما موافقت میکنیم که رژیم ایران به جمهوری مبدل شود. زیرا تدریجاً در تمام دنیا رژیم سلطنتی به جمهوری مبدل میگردد. پدرم میگوید بعداً در این باره مذاکره میکنیم. بولارد میگوید باید همین امروز جواب بدهیم. در همان شب هم رادیو لندن ضمن انتقاد از رضاشاه خواستار تغییر سلطنت در ایران بود.

در همان روزها پدرم بیمار شد و ۳۹ درجه تب داشت. ساعت دو بعد از ظهر در ورودی منزل ما محکم کوبیده شد. وقتی در را باز کردم رضاشاه را در مقابل خود دیدم. ادای احترام کردم بدون اینکه پاسخی بدهد یکسر به سمت ساختمان روانه شد. او را به اطاق پذیرائی راهنمایی کرده پدرم با عجله لباس پوشیده نزد شاه آمد. دو ساعت خلوت کردند. بعداً پدرم گفت وقتی شاه سیگار را روشن کرد به سرفه افتادم فوراً شاه سیگار را خاموش کرد و مادام که مذاکره میکردیم لب به سیگار نزد.

وقتی رضاشاه از اطاق خارج شد پدرم او را مشایعت کرد. جلوی ساختمان خواهرزاده من بازی میکرد. رضاشاه او را میان دو دست خود گرفت و حدود نیم متر از زمین بلند کرد و پرسید نوه شماست. پدرم گفت بله قربان. نوه دختری چاکر و نوه پسری مرحوم اسدی است. شاه با شنیدن نام اسدی چهره ای در هم کشید و گفت خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید. این دومین بار بود که رضاشاه به خانه ما می آمد. بار اول در سال ۱۳۰۲ بود که نخست وزیر بود و پدرم سمت وزیر دارائی را داشت. آن بار مردی رشید و مصمم و قاطع بود. این بار بعد از ۱۸ سال پیرمردی خمیده و مردد و مغمووم و عصبانی.

(محمدرضاشاه موقعیکه برادرم درمراکش سفیربود به او چنین گفت: پدرم خسیس بود. وقتی در سوئیس بودم نتوانستم اتومبیل بخرم. به پدرشما که نخست وزیر بود متوسل شدم، باتدبیر ایشان راضی شد که سه هزارپوند بدهد تا اتومبیل درجه نوم

خریداری کنم. در وقایع شهریور پدرم تمایل زیادی به سلطنت من نداشت. آن روزی که پدرم به خانه شما آمده بود بیشتر در باره استعفای پدرم مذاکره شد. فروغی خواسته سفرای روس و انگلیس را عنوان کرد که درصدد تغییر رژیم هستند. پدر شما آنروز گفته بود شاید موفق شویم که ولیعهد را به سلطنت برسانیم و شما در مازندران استراحت فرمائید. پدرم از این پیشنهاد نه تنها خوشحال نشد بلکه با عصبانیت گفته بود مگر ولیعهد میتواند مملکت را اداره کند؟)

بهر حال نمایندگان روس و انگلیس اصرار داشتند که اول ایران جمهوری شده پدرم رئیس جمهور شود که قبول نکرد. بعد ساعد مراغه ای را پیشنهاد کردند و او هم با دلائلی روسها را منصرف کرد. بعد حمید میرزا قاجار را میخواستند شاه کنند که صورت نگرفت. سرانجام میخواستند شاپور غلامرضا را که ۱۸ سال داشت شاه کنند و پدرم نایب السلطنه باشد آنرا هم پدرم رد کرد و سرانجام با سلطنت ولیعهد موافقت کردند.

رضاشاه تا آخرین روزهای سلطنتش میترسید او را به اسارت گرفته به سبیری ببرند به همین جهت با سرعت میخواست از کشور خارج گردد.

روز ۱۲ شهریور ۲۰ وزیر مختار انگلیس به منزل ما آمد با پدرم گفتگو کرد و چند بار هم با تلفن با اسمیرنوف سفیر شوروی مذاکره نمود. سرانجام به پدرم ۵ روز مهلت داد که اگر رضاشاه از سلطنت کناره گیری نکند قوای متفقین وارد پایتخت خواهند شد و با دولت ایران همان رفتاری را خواهند کرد که با سایر کشورهای اشغال شده کرده اند. همچنین قبول شد که ولیعهد در چهارچوب قانون اساسی جانشین گردد.

پدرم فوراً با شاه تماس گرفت. انتظام گفت شاه فرموده اند اگر حال ایشان مساعد نیست من به شهر آمده در کاخ مرمر ملاقات کنیم. من و مسعود با داروهای پدرم همراه او به کاخ سعدآباد رفتیم. پدرم در زیر درخت نارون با رضاشاه صحبت میکرد و سرانجام به رضاشاه گفت (برای اعلیحضرت استراحت ضروری است) رضاشاه گفته بود من نظامی هستم. همه چیز را بگو تا تکلیف خود را بدانم. پدرم اظهارات بولارد را بیان داشت و اظهار خوشوقتی کرد که ولیعهد به سلطنت خواهد رسید. رضاشاه پرسید بگو ببینم کجا باید بروم. پدرم

از آمریکای جنوبی از جمله شیلی اسم برد. رضاشاه گفت پس ولیعهد شاه خواهد شد. آرزوی منم همین بود. خودم هم چنین تصمیمی داشتم. هرکس سرنوشتی دارد اینهم سرنوشت من بود.

نصرت‌الله انتظام میگفت رضاشاه در روزهای آخر سلطنت مقداری اسناد و مدارک دفتر شخصی خود را به ولیعهد داد و گفت از این اسناد و مدارک احدی نباید مطلع شود حتی ولیعهد شما هم مادام که ولیعهد است لزومی ندارد از این اسناد آگاه شود. روز ۲۴ شهریور با رئیس محاسبات دربار گفتگو شد. هیچکس حاضر نبود همراه شاه برود همه خود را مخفی میکردند.

روز ۲۵ شهریور تلفن منزل ما صدا کرد. خواهرم تلفن را برداشت تلفن کننده گفت منزل آقای فروغی، من رضاپهلوی هستم فوراً با من صحبت کنند. خواهرم متوجه نشد که او رضاشاه است به پدرم گفت رضاپهلوی باشما کاردارد. پدرم فهمید و به سرعت پای تلفن رفت و با احترام صحبت کرد و گفت فوراً به کاخ مرمر بیائید. وقتی به آنجا رسید رضاشاه گفت استعفا را بنویس همین الآن عازم اصفهان هستم. پدرم که قبلاً استعفانامه را نوشته بود قرائت کرد. پس از پاکنویس شاه بدون خواندن آنرا امضا نمود. ولیعهد به آنها ملحق میگردد. رضاشاه گفت من ولیعهد را به شما و هردو شما را به خدا میسپارم. آنگاه فرزند خود را در آغوش کشید و اشک از چشمش جاری شد. رضاشاه از جیب خود دستمال درآورد و اشکها را پاک کرد. پدرم میگفت لحظات غیر قابل تحملی بود وداع پدر و پسر که از سرنوشت هم خبر نداشتند سنگ را منفجر میکرد. هنگام حرکت گفت مراقب باشید در قم انکلیسها جلوی ما را نگیرند.

پدرم به سفارت روس میروود. در آنجا بولارد و اسمیرنوف و سهیلی مشغول مذاکره بودند که پدرم استعفانامه شاه را به سهیلی میدهد که او هم ترجمه میکند. پدرم میگوید اکنون مجلس شورایی سلطنت جانشین قانونی را اعلام میکند. وقتی شاه جدید مراسم سوگند را بجا آورد، پدرم همراه رئیس مجلس به کاخ سعدآباد رفتند. شاه گفت پدرم دوبار تلفن فرمود و سلطنت مرا تبریک گفتند و از مساعی نخست وزیر تمجید کردند و ضمناً از دشتی و سید یعقوب انوار آزرده خاطر بودند و به (حاج عمو) منظور محتشم السلطنه گفته اند بگوئید به این افراد میدان ندهد فردا علیه او توطئه خواهند کرد. در همان وقت شاه سابق از اصفهان

با شاه و پدرم و رئیس مجلس تلفنی صحبت کرد. پدرم میگوید چون سلطنت نو شده باید همه چیز نو شود و محمد علی فرزین را که از مدرسه دارالفنون همکاس پدرم بود برای وزارت دربار پیشنهاد میکند که فرمان او صادر میگردد.

دستور آزادی زندانیان سیاسی صادر شد. دکتر مصدق از احمد آباد به تهران آمد. کتباً به خواهش خود او از طرف فرمانداری نظامی نامه نوشته شد. بین پدرم و مصدق اختلافی بود. وقتی پدرم رئیس دیوان کشور بود مصدق معاون وزارت مالیه بر اثر خبط اداری تحت تعقیب قرار گرفت. در شعبه اول دیوان کشور به ریاست پدرم و عضویت میرزا احمد خان اشتری و میرزا داودخان علی آبادی و سید محمد فاطمی قمی محاکمه و مصدق به سه ماه کسر حقوق محکوم میگردد. این مسئله ریشه اختلاف مصدق با پدرم بود. من بعلت دوستی با غلام مصدق نقشه خانه او را تهیه کردم برایم سی هزار تومان چک فرستاد قبول نکردم. روابط من و غلام مثل دو برادر شده بود. وقتی دکتر مصدق استنکاف مرا دید نامه ای برای من فرستاد دیدم دکتر مصدق مرا به لژ فراماسونی معرفی کرده و با معرفی او من هم فراماسون شدم.

پدرم میخواست علی اکبر اسدی را به جای پدرش به نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب کند ولی منصورالملک با مهارت آن کار را از چنگ او خارج ساخت. پدرم میگفت بعلت توسطی که از اسدی کرده بود مغضوب شد. دو تن از فرزندان اسدی داماد ما بودند. وقتی رضاشاه ضرب الاجلی برای تعویض کلاه میدهد اسدی نایب التولیه آستان قدس مینویسد چون مشهد شهر مذهبی است و کلاه شاپو مخصوص فرنگی هاست مردم مشهد آزاد باشند. ولی پاکروان و فرمانده لشکر و رئیس نظمیه عکس او نظر میدهند. وقتی واقعه مسجد گوهرشاد پیش میآید پاکروان استاندار عامل اصلی تظاهرات را نایب التولیه میداند. یک هیئت نظامی به ریاست سرتیب عباس البرز به مشهد می آید و اسدی را توقیف و در دادگاه زمان جنک او را محاکمه و اعدام میکنند. محمد ولی اسدی یا مصباح السلطنه که اعدام شد اهل بیرجند بود که در دستگاه شوکت الملک علم از جوانی وارد شده بود. در دوره چهارم امیر قائنات او را به نمایندگی از طرف مردم سیستان به مجلس فرستاد در دوره های پنجم و ششم وکیل مجلس بود و با تیمورتاش و تدین نزدیک شد و تیمورتاش برای اینکه میخواست نفوذش در

خراسان بسط یابد او را نایب التولیه کرد. خدمات زیادی کرد و محبوب القلوب شد به نحویکه فرزند ۲۷ ساله اش سلمان که در انگلستان فارغ التحصیل شده بود بجای پدر از سیستان وکیل شده بود. اسدی به قدری قدرت یافت که حتی استانداران را تغییر میداد. در نظر بود یکی از دختران شاه عروس اسدی باشد ولی اسدی بدون توجه به این نکته از خواهرم خواستگاری کرد و عروسی انجام گرفت. بعداً علی اکبر اسدی بجای برادرش وکیل سیستان شد. سرانجام پاکروان استاندار همراه سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر و سرهنگ نوائی رئیس نظمیه ضربه را بر اسدی وارد کردند و او را از بین بردند.

پدرم با قبول مسئولیت در دوران اشغال ایران مشکلات زیادی را تحمل کرد. هنگام تهیه قرارداد با متفقین متهم به خیانت شد و گروهی آنها در ردیف قرارداد ۱۹۱۹ تلقی نمودند. بهرام شاهرخ در رادیو برلن پدرم را بزرگترین خائن شمرد و آنچه ناسزا بود نثار او کرد. روزنامه رستاخیز که از طرف دختر تیمورتاش منتشر شد به پدرم اهانت کرد که برای ما هیچوقت موجبات آشتی فراهم نشد. رادیو برلن برای ما پرونده مذهبی درست کرد و اجداد ما را کلیمی خواند. تیمورتاش پدرم را دزد شاهنامه پدرش معرفی کرد ولی این اتهامات در قبال خدمتی که قصد انجام آنها داشت سرسوزنی در او تأثیر نکرد و میگفت لازمه ۲۰ سال اختناق همین لجام گسیختگی و هرج و مرج فکری است. پس از پیمان اتحاد در مجلس چون هنگام رأی اعتماد به دولت از ۱۱۲ نفر ۶۵ نفر به دولت رأی دادند پدرم استعفا کرد و گفت از مسئولیت اداره کشور خلاص شدم و میدان را برای دیگران خالی گذاشتم. ولی ۷۱ نفر از وکلای مجلس قطعنامه صادر کرده از او حمایت کردند.

طرفداران قوام پیشنهاد کردند که قوام هم وارد کابینه شود. قوام هم ترجیح داد که وزیر مشاور شود ولی بعداً از این نظر عدول کرد به همین جهت پدرم از قبول مسئولیت خودداری کرد و سهیلی با حمایت پدرم مأمور تشکیل کابینه شد. پدرم وزیر دربار شد. به پدرم گفتم قوام که از دوستان شما هستند چرا اکنون تحریک میکنند گفت سیاست دوستی ندارد. همانطور که وکلای خاموش به صدا درآمده اند قوام هم ۲۰ سال از سیاست دور بوده حالا برای جبران مافات وارد معرکه شده است. من داوطلب شغل نبودم برای نجات کشورم وارد عمل

شدم. بیش از این دیگر اعصاب تاب مقاومت ندارد. يك شب سهیلی هم به دیدار پدرم آمد و گفت هرچه وکلا خواستند انجام دادم ولی باز هم مشغول توطئه علیه من هستند و قصد استعفا دارم. پدرم او را نصیحت کرد که بردبار باشد.

در دوره نوزدهم که وکیل مجلس شدم سردار فاخر حکمت گفت من از پدر شما شرمنده هستم که چون قوام رادر مقابل او تقویت کرده ام. جریان چنین بود که وقتی پیمان سه جانبه مطرح بود قوام میگفت مادام که قرارداد پایان نیافته نباید فروغی را تضعیف کرد. ولی بعد از آن وارد عمل شدیم. شکوه الملك پسرخاله قوام السلطنه او را نزد شاه برد. قوام هنگام ورود به اطاق شاه دست خود را در جیب نهاد و کوچکترین اعتنائی به شاه نکرده و به شاه گفته بود (ماشاءالله بزرگ شدی)... شاه از شکوه الملك گله کرد که چرا قوام را آوردی؟ جریان چنین بود:

در سال ۱۳۰۱ وقتی سردار سپه وزیر جنگ کابینه دوم قوام بود، قریه سعدآباد را خریده بود که وزراء از او ولیمه خواستند که همه را به نهار دعوت کرده، وقتی قوام نخست وزیر وارد شد سردار سپه دست پسر سه ساله خود را گرفت و نزد قوام برد و گفت (بنده زاده محمدرضا) قوام او را بوسید و نوازش کرد و چند اشرفی در دست او گذاشت. کودک از خوشحالی سراسیمه به اتاق دیگر نزد مادرش رفت... بعد از سالها که قوام محمدرضا را دیده بود دیگر شاه شده بود با توجه به دیدار آنروز گفت (بزرگ شده ای).

وقتی پدرم وزیر دربار شد مدتی از فوت فرزین وزیر دربار قبلی گذشته بود ولی قوام از پدرم خواست که وزیر مختار ایران در آمریکا بشود. پدرم خواست که فرزندش محمود هم همراه او برود. قوام پیشنهاد کرد از لحاظ ارزی موضوع در هیئت دولت مطرح شود. باقر کاظمی وزیر دارائی مخالفت کرد با اینکه پدرم همیشه به او محبت میکرد. از جریان ناراحت شد به همین جهت پدرم از مأموریت صرفنظر کرد و چون احساس میکرد دیگر عمری از او باقی نمانده بیشتر با فرزندان خود صحبت میکرد. از او خواستیم خاطرات خود را بنویسد قبول کرد. هنوز یادداشتهای او به صد صفحه نرسیده بود که اجل گریبان او را گرفت.

دکتر غلامحسین مصدق در مجله آینده موضوع نقشه خانه مصدق و نظارت مهندس فروغی را تکذیب کرده مینویسد: موضوع به کلی دروغ است. خانه مزبور در سال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ ساخته شده و چگونه ممکن است برای خانه ای که حدود سی یا چهل هزار تومان خرج شده سی هزار تومان حق نقشه کشی داده شود. آنهم کسی مانند پدرم که وقتی برایش پرتقال گران خریدم نخورد و گفت حرام است. تمام مطالب در باره چک سی هزار تومانی و معرفی به لژ فراماسونی مورد تکذیب میباشد. ولی مهندس فروغی برای زمین من در خیابان قوام السلطنه در سال ۱۳۱۸ نقشه ای تهیه کرد که از آن استفاده نکردم و حق الزحمه ای هم مطالبه ننمود.

۱۲- توضیح لازم

۱- در جلد سوم شرحی به امضای فرخ محسن زاده مندرج است که نام فامیلی سرهنگ یوسف خان مقتول در سلماس «ارفع» بوده و از بستگان بسیار نزدیک سرلشکر ارفع دانسته و یکی از خواهران او را خانم مرضیه ارفع ذکر کرده است. عرض میکنم که نام فامیلی سرهنگ یوسف خان مقتول ارفعی بوده و نه ارفع و هیچگونه نسبتی هم با سرلشکر ارفع فرزند پرنس میرزا رضاخان ارفع نداشته است. هنگام قتل برادری داشت به نام سلطان جلیل خان ارفعی که رئیس مهندسی لشکر ۳ شمالغرب در تبریز بود که بعدها در سمت رئیس دادرسی ارتش به درجه سرتیپی هم رسید. گویا موقع بازنشستگی با سمت آتاشه نظامی در سفارت کبرای ایران در آنکارا منصوب شده بود.

۲- در صفحه ۲۶۹ جلد سوم در مذاکرات مجلس عمل انجام شده درباره احمد دهقان پروستات ذکر شده بود در حالیکه بواسیر بوده و عباس اسکندری که در مجلس با نطق خود دهقان را عصبانی کرده بود مرتب به او اعتراض می کرده، ناگهان اسکندری با خونسردی گفت مگر طبیعی که لوزتین شما را عمل کرده توصیه نکرده که بلند حرف زنید که لوزتین شما پاره می شود. حرف اسکندری با ایهام بیان شد که موجب خنده شدید نمایندگان و خود دهقان گردید.

م. ب. - (ونکوور) کانادا

۱۳- تقی زاده و ریاست مجلس سنا

در جلد سوم در باره ریاست مجلس سنا (تقی زاده- حکیم الملک) مطالبی انتشار یافت ولی اخیراً ایرج افشار تحت عنوان (زندگی طوفانی) خاطرات تقی زاده را منتشر ساخته که گفته تقی زاده اجازه داده ده سال پس از فوت او منتشر گردد. تقی زاده در باره ریاست مجلس سناى خود چنین مینویسد :

در دوره دوم مجلس سنا شاه گفته بود حال که قرار است قانون نفت (قرارداد کنسرسیوم) از مجلسین بگذرد بهتر است من رئیس نباشم. گفته بود من مخالف نیستم ولی مصلحت نیست که رئیس باشد، شاید هم حق داشت. خیال میکرد اگر من آنجا باشم تهمتی میزنند. گفته بود این قانون بگذرد دوباره رئیس شود. فعلاً یکنفر را پیدا کنیم که رفیق فلانکس باشد تا قانون گذشت دوباره رئیس شود. خود شاه هم حکیم الملک را پیشنهاد کرده بود.

وقتی قانون گذشت حکیم الملک خواست برای معالجه به فرنگستان برود. به او گفتند حالا وقتی است که استعفا بدهی. زاهدی هم در این باب اصرار داشت. یکروز قبل از رفتن حکیم الملک به دیدن او رقتم گفتم خیلی خوب شد آمدید. از دربار علاء به او نوشته بود استعفا بدهید. زاهدی هم آبتین را فرستاده بود که استعفایش را بگیرد و ببرد. من از این رفتار خوشم نیامد. سال که گذشت طبعاً او کنار رفت و خودش هم نطق کرد که این حق فلان کس میباشد. سناى بعدی هم من رئیس بودم.

تقی زاده و حکیم الملک از گروه عامیون بودند که آنها در هر شغل و مقامی که قرار داشتند نهایت همکاری را با یکدیگر میکردند و اگر یکی از آنها بنا به مصالحی کنار میرفت سعی میشد فرد دیگری از عامیون جانشین او گردد.

۱۴- چگونه سانحه مرگ ارتشبد خاتم و همسرش

نویسنده گرامی و ارجمند- باتشکر از اینکه اظهار نظر اینجانب را در مورد سقوط هواپیمای شاهپور علیرضا پهلوی نقل فرموده اید لازم دانستم شرحی در

باره حادثه درگذشت ارتشبد خاتمی (خاتم) که در جلد پنجم مرقوم فرموده اید به اطلاع برسانم تا در انتشار واقعیت ها کوتاهی نشده باشد.

فوت همسر خاتم که بستگی نزدیک خانوادگی با هم داشتند در جشن نیروی هوایی نبود بلکه چون ایشان رئیس آموزشگاه خلبانی بودند روزهای پنجشنبه مخصوصاً به فرودگاه دوشان تپه (محل آموزشگاه) می آمدند. خاتم برای انجام کارها و خاتم برای تکمیل فن خلبانی که به تازگی گواهینامه خلبانی گرفته بود.

یکروز تابستان که گویا پنجشنبه بود بنده چون بازرس فنی هواپیمائی کشوری بودم برای بازرسی هواپیماهای آموزشگاه خلبانی به دوشان تپه رفته بودم و در آشیانه هواپیماها مشغول بررسی بودیم که یکی از کارکنان آموزشگاه یک فشنگ اضطراری را (فشنگ هائی که با مقداری مواد محترقه و فسفور پر شده و هنگام خطر به علت نور زیاد به خلبان هواپیما علائمی را اخطار میکند) نشان داد و اظهار نمود که مقداری از این فشنگها موجود است ولی اغلب کار نمیکند. چند نفری دور هم جمع بودیم (بنده- سرهنگ خاتم- یک آمریکائی و چند نفر دیگر) غفلتاً آن مرد آمریکائی که برای پرواز آمده بود پوکه فشنگ را گرفت وگفت در زمان جنگ ما با کشیدن این حلقه که در زیر آن است فشنگ ها را خالی میکردیم و ناگهان حلقه را کشید و فشنگ منفجر شد و پوسته آن ترکید. ما هیچکدام آسیبی ندیدیم فقط دست خود آن مرد آمریکائی بودن انگشت شد. ضمناً خاتم خاتم که در فاصله زیادتری دور از این جمع مشغول بهره گیری از دروس پرواز بود غفلتاً بر زمین افتاد که همگی دور او جمع شدیم و معلوم شد که جهت خروج مواد محترقه فشنگ بطرف او بوده و از ناحیه گلو سخت آسیب دیده است. فوراً سرهنگ خاتم خاتم را برداشته و با ماشین خود به بیمارستان برد و متأسفانه با آمدن پروفیسور عدل هم معالجات مؤثر واقع نگردید و فوت کردند. در آن موقع این فاجعه برای سرهنگ خاتم دردناک بود تا که تاچند روز بعد هروقت ایشان را میدیدم گریان بود. به هیچوجه شایعاتی که در اثر تصمیم به ازدواج با شاهدخت فاطمه این مرگ روی داده صحت ندارد و تهمت محض میباشد.

در مورد مرگ ارتشبد خاتمی و سانحه کایت نیز همانطوریکه چون تخصص اینجانب رسیدگی به سوانح و بازرس فنی هواپیما میباشد در اینگونه موارد همواره نظر بنده صائب بوده است. چون اصولاً (کایت) بعلت اینکه موتور ندارد و با

وسيله نقلیه دیگری کشیده میشود که معمولاً قایق و یا اتومبیل بوده و در بعضی مواقع از بلندی پرواز میکنند باید آن وسیله (کایت) را به سرعت بکشد. ارتباط (کایت) با قایق وسیله سیمی است که در اختیار خلبان کایت میباشد که هر وقت ارتفاع کافی بود دسته را میکشد و ارتباط قایق و کایت را قطع میکند بنابراین فرد دیگر کنترلی در پرواز کایت و جهت آن ندارد و این فقط خود خلبان یا هدایت کننده کایت است که برحسب تشخیص و وضع هواپیما و موقعیت خویش کایت را هدایت میکند. پس از چند دقیقه پرواز (کایت) ایشان به طرف دیوار سد حرکت میکند و چون معمولاً در پشت تپه ها و کوهها آفت باد وجود دارد بعلت بادهای آفتی پشت کوه کایت خاتم به دیوار سد برخورد مینماید و بعلت اینکه سرخلبان در پرواز به طرف جلو میباشد در اثر اصابت به دیوار سد از ناحیه مغز آسیب کلی میبیند که منجر به مرگ میگردد. در این حادثه هم به هیچوجه سوء قصدی در بین نبوده فقط امکان اینکه خود ارتشبد خاتم نتوانسته موقعیت را درک نموده و در هدایت کایت کوتاهی کرده باشد سانحه وقوع یافته که مربوط به طرز کار خود ایشان بوده و دیگری دخالتی نداشته است.

موقعیت جنابعالی را خواستارم.

ارادتمند - بهرام مؤمنی ۲۵ اسفند ۱۳۶۸

۱۵- نقشه ایران و مناطق نفوذ روس و انگلیس

محقق ارجمند

از مطالعه تألیفات جنابعالی تحت عنوان (ایران در عصر پهلوی) لذت برده و مستفیض شده ام. درجلد اول راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس مطالبی مرقوم فرموده اید مصدع اینکه پدرم میرزا اسدالله احمد زاده دهقان از آزادیخواهان بوده که بارها هستی خود را از دست داده و در کتاب تاریخ ۱۸ ساله کسروی و کتاب جانبازان دکتر جاوید مطالب ثبت شده است. آنچه به خاطر دارم عده دیگری از آزادیخواهان به اسامی میرزا اسمعیل یکانی - امیرخیزی - نوبری - کاشف - میرزا عبدالرزاق پیام یار و دیگر احرار از ترس محمد

علیشاه قاجار و اعوان و انصارش به کشور ترکیه عثمانی ملتجی گردیده که دچار مصائب بیشماری گردیدند. پدرم چون شغل بازرگانی داشت در آن موقع در ترکیه و بعد از سلطنت رضاشاه در تبریز به تجارت اشتغال ورزید و در کمیسیونهای عام المنفعه شرکت میکرد که نمونه از برگهای مزبور را ارسال داشته ام. پدرم فرامین خطی از ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و وزرای وقت داشته و از همه مهمتر نقشه خطی ایران است که در آن مناطق نفوذ روس و انگلیس بطور واضح ترسیم شده که فعلاً نقشه مزبور در تهران است. اسناد دیگری هست که اگر رسید در دسترس خواهم گذارد.

دوستدار ج. دهقان ۶۸/۱۲/۱۹

۱۵- نگرانی مادر و خواهران شاه از نظر مالی
در دوران حکومت مصدق

در دولت مصدق ملکه مادر و شمس و اشرف پهلوی برای مدتی در خارج از کشور بسر میبردند و وضع مالی آنها خیلی بد شده بود.
مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی چند سند از خانواده پهلوی منتشر ساخته که مفصل است ولی قسمت هائی از آن نقل میگردد:
نامه شمس پهلوی به ملکه مادر

مادر عزیز و بهتر از جانم را قربان میروم- امروز ۱۶ روز است که مادر عزیز ما را ترك کرده اید. یقیناً مهرداد در سه کاغذی که به آن مادر مهربان نوشته تا حدی تأثر و دلتنگی ما را از جدائی مادر عزیز شرح داده است. کاش اصلاً مادر عزیز اینجا نمی آمدید و من آنقدر به آن وجود عزیز انس نمی گرفتم که از دوری مادر مهربانم غصه بخورم. مادر بی همتا خیلی متعجبم که چطور آن مادر عزیز پس از يك هفته هنوز با تلفن با من صحبت نکرده اید. اگر مطمئن بودم که شما تلفن نخواهید کرد من حتماً با وجود وضعیت خرابی که داریم با مادر بی مانندم با تلفن صحبت میکردم.

از دیروز صبح تا حالا خیال ما برای ایران و مخصوصاً برای برادر بی همتایم خیلی ناراحت است. لابد همان موقعی که ما در رادیو آن اخبار راشنیدیم همان

موقع نیز مادر عزیزم از جریان اتفاقاتی که افتاد مسبوق شدید. خوشا به حال مادر عزیزم که میتوانید اگر بخواهید با برادر عزیزم و همچنین با شاهپور با تلفن صحبت کنید و کاملاً از حقیقت مطلع شوید. در هر حال من که غیر از غصه خوردن و دعا برای سلامتی و سعادت برادر و آن مادر مهربان کار دیگری از دستم بر نمی آید.

وضعیت مالی ما بی نهایت بد است و یکی از این روزها ممکن است ما را به حبس ببرند چون از هر طرف طلبکارها سر ما ریخته و طلبشان را مطالبه میکنند. مهرداد نیز دستهای مادر عزیز را میبوسد.

قربان مادر عزیزم-شمس-لوس آنجلس جمعه ۲۸ فروردین ۱۳۳۲

قسمتی از نامه مهرداد پهلبد به ملکه مادر

علیاحضرت ملکه بسیار عزیز و مادر پر مهر و گرامی تمام فامیل (پس از مقدمه) زندگی ما در اینجا وضع عجیبی به خود گرفته است. خیلی تنها هستیم... کار ما اغلب این است که پای رادیو بنشینیم و منتظر باشیم تا از تهران خبری برسد و این روزها نیز موضوع مخالفت اقلیت مجلس و تشکیل نشدن جلسات است.

دلیل اینکه تا بحال تتمه حساب علیاحضرت را نفرستاده ام این است که بابت انباری که اسبابهای علیاحضرت در آن است صورتی آمده در حدود ششصد دلار که البته خیلی زیاد است، از پرداخت آن خودداری کردم. این مبلغ را برای حمل و نقل اسبابها به انبارها- بازکردن قالیها- نفتالین زدن و بستن آن و اجاره چند اطاق مطالبه میکنند. البته مشغول زد و خورد و چانه زدن هستم تا انشاءالله نتیجه بگیرم. ضمناً موضوع دیگر این است که هنگامی که قالی ها را یکی یکی باز می کردند و اندازه میگرقتند و بعد می بستند مشاهده شد که تعداد قالی ها فقط ۱۱۰ عدد است. مطابق صورتی که از تهران رسیده دو عدد کم است. دستور فرمائید نوروزی دو مرتبه موضوع را مورد توجه و تحقیق قراردادده که تعداد ۱۱۲ فرش فرستاده شده یا ۱۱۰ عدد.

مطابق صورتی که اکنون در دست است در حال حاضر تقریباً چهار صد دلار از

حساب علیاحضرت نزد بنده موجود است. از این به بعد مخارجی در لوس آنجلس دارند از قبیل پرداخت ماهیانه برای اسبابها - سه صندوقی که هنوز در گمرک است و یا به انبار حمل شده و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود. همچنین اسباب هایشان که در گاراژ است. در مورد فروش این منزل می بایستی اسبابها به انبارها منتقل و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود. میدانم که باز خیالشان ناراحت خواهد شد و حق هم دارند چون انصافاً خرج بی موردی است ولی بنده ناچارم این حقایق را به عرضشان برسانم. شاید هم در این مخارج که اکنون زاید به نظر میرسد مصلحتی است که از نظر ما مخفی است. بیش از این مصدع اوقات گرانبهایشان نمی شوم.

مهرداد لوس آنجلس ۱۱ ماه می - ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

قسمتی از نامه دیگر

مدتها بود که از تهران هیچگونه خبری نداشتیم. همین امروز مقداری روزنامه رسید راجع به وقایع مجلس که تا اندازه ای ما را روشن کرد. شاهدخت فاطمه مشغول خواندن مقاله ای در باره علیاحضرت ثریاست و مسافرتشان به ایتالیا که چون مقاله خوبی نیست بهتر است در باره آن عرضی نکنم.

والاحضرت با جدیت هرچه تمامتر تصمیم به فروش منزل گرفته اند... ولی در این موقع که اوضاع ایران نامعلوم است و معلوم نیست که عاقبت در کجا خواهیم رفت و کجا زندگی خواهیم کرد گمان نمیکنم که فروش منزل صلاح باشد. چون احتمال دارد هم علیاحضرت و هم والاحضرت به چنین منزلی در اینجا احتیاج داشته باشند. (البته خدا نکند)

راجع به سه صندوقی که هنوز در گمرک آنها را رها نکرده و قرار بود چنانچه ممکن است گمرک آن پرداخته شود علیاحضرت تصویب فرموده بودند اقدام کردم. گمرک ادعای پنجاه درصد حق گمرک میکند و میگوید باید اول محتوی صندوقها تقویم شود و بعد پنجاه درصد گمرک پرداخت شود. چون یقین دارم مقدار زیادی خواهد شد دستور دادم فعلاً اقدامی نکنند. به آژانسی که کارهای علیاحضرت را تا کنون انجام داده است گفتم يك نامه دیگر به سفارت بنویسند. مطابق اظهار او این چهارمین نامه است که می نویسد و یقیناً هم بدون جواب

خواهد ماند. تنها راهش این است که ایزدی از طرف علیاحضرت بنویسند تا انشاءالله جواب مثبتی گرفته شود.

مهرداد

نامه ای از اشرف پهلوی

والاحضرت اشرف که در زمان نخست وزیری دکتر مصدق به اروپا تبعید شده بود از نظر مالی دچار مضیقه شدید شد. در همان ایام برای دریافت کمک مالی نامه هائی به شاه و دربار مینوشت. نامه زیر پس از تغییر اوضاع در ۲۸ مرداد ۳۲ و قبل از اینکه والاحضرت به تهران بیاید به علم که رئیس املاک و اگذاری سلطنتی بود نوشته شد.

آقای علم

چندین کاغذ به شما نوشتم و از این همه مزاحمت معذرت می خواهم. ولی آیا به من حق میدهید، مدت يك ماه تمام است که من در شهر پاریس بدون دیناری پول مانده ام و واقعاً مستأصل شدم و هرچه هم تلگراف می زنم به تهران به دربار به نخست وزیر به شما جوابی ندارم و پولی نمی رسد. دیگر واقعاً کم مانده یقه ام را پاره کنم. تصور نمی رود در شهر غربت بی پولی تا چه اندازه سخت است. آقای علم دو موضوع را خواستم یادآوری کنم.

یکی موضوع طلب من از زاره آقایان و خانم نی نی آقایان است که روی هم ۶ میلیون و نیم فرانک است و دیگری ۵۰ هزار تومان... زاره آقایان الآن در تهران است و این بهترین موقع برای تصفیه حساب من است.

دیگری موضوع املاک نصرتیان است که باید متوجه باشید، این شخص مقداری از املاک و مرغوبترین قسمتهای این املاک را به اسم پسرش کرده و من واقعاً در این معامله يك میلیون و دویست هزار تومان، صد هزار تومان عایدم شده چون دویست هزار تومان هم که خودم دستی دادم. در این موقع که بحمدالله وضع تغییر کرده و اعلیحضرت در عین عظمت هستند می توانید اقدام کنید و این مقدار املاکی که این شخص به اسم پسرش کرده به من بازگردانید. با آقای رشیدیان تماس بگیرید و موضوع فروش منزل را حل کنید.

قبل از هر چیز برای من این ماهیانه دو ماهه را بفرستید که از گرسنگی نمی ریم تا ببینیم چه میشود. مخارج پسر و خود من همانطور که قبلاً هم نوشتم ۵ هزار

قسمتی از نامه شاهدخت شمس پهلوی
اول هفته ۲



مادر عزیز و بهر از غم را از زبان مردم
۱۶ اندک است که مادر عزیزم را ترک کرده ای یعنی مهداد
در سه کانه که با من مادر بهمان ذوق آمدن تا تو
دوستی ما را از جدایی مادر عزیزم محروم داد.

قسمتی از نامه شاهدخت اشرف پهلوی

ما سلام
چندین کمانه به شما رسم داد منبه نراحت مندرت
بهرام و با آید من حق سید سیدت کما نام
است که من در شهر بهر من بدون دیارها دول
بهرام و در وقت شش منم

دلار در ماه است و من دو ماه از شما طلبکارم. صورت را با نخست وزیر يك ترتيبی بدهید شاید این مبلغ را دولت بپردازد.
این تمام ضررهائیکست که من از دولت پیش خوردم پس این دولت موظف است که جبران کند.

اشرف پهلوی

سلامتی شما را از خداوند خواهانم

۱۶- نامه اللهیار صالح سفیر ایران در آمریکا در مرداد ماه ۱۳۳۲

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

در تعقیب تلگراف رمز شماره ۱۳۹ مورخ دیروز اینک گزارش تفصیلی ملاقات خود با آقای جرنگان قائم مقام معاون وزارت خارجه آمریکا را تقدیم میدارد:
پس از اینکه تلگراف رمز شماره ۲۸۰ مورخ ۱۹/۵/۱۳۳۲ وزارت امور خارجه دایر بابلغ دستی جنابعالی راجع به ملاقات با کفیل یا معاون وزارت خارجه واصل گردید فوراً از وزارت خارجه آمریکا تقاضا نمودم که در ظرف امروز و فردا موقعی را برای ملاقات با آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل وزارت خارجه تعیین و اطلاع دهند. بعد از نیمساعت جواب رسید که متأسفانه آقای بیدل اسمیت گرفتاری زیاد دارد و از ملاقات معذور است. آقای بایرود معاون هم در شهر نیست (ظاهراً برخیزی رفته) لذا آقای جرنگان قائم مقام بایرود ساعت یازده و نیم صبح روز سه شنبه (دیروز) شما را خواهد پذیرفت.

طبعاً از اینکه شخص معاون کل بهانه ای پیدا کرده و از ملاقات اینجانب عذر خواسته متأثر شدم، عکس العمل باطنی خودم این بود که از ملاقات با جرنگان خودداری نمایم و از رفتن بوزارت خارجه صرفنظر کنم ولی چون جرنگان از دوازده سال قبل که برای اولین دفعه به آمریکا آمدم جزو دوستان نزدیک اینجانب بوده و همیشه آنچه میتواند در کمک به کارهای ما مضایقه ندارد و ممکن بود دلتنگ شود بعلاوه چنین اقدامی از طرف اینجانب در اینموقع بخصوص در بهبودی مناسبات بین دو کشور مقتضی نبود بلکه احتمال داشت تأثیرات سوئی هم داشته باشد به اینجهت دعوت ایشان را پذیرفته در ساعت مقرر به وزارت خارجه رفتم و بطوریکه در تلگراف فوق عرض شده مذاکرات ما در حدود یکساعت و نیم طول کشید.

خلاصه اظهارات اینجانب به آقای جرنگان این بود که از تاریخ آخرین مسافرت رسمی ایدن وزیر خارجه انگلستان به واشنگتن من احساس میکنم که به تدریج یکنوع برودت در مناسبات بین ما و آمریکا حاصل میشود و بجای اینکه بیش از پیش با یکدیگر نزدیک شویم و در تشدید مناسبات بین دو کشور کوشش نمائیم متدرجاً شکافی بین ما ایجاد میگردد و اگر فکر عاجلی برای جلوگیری از آن نکنیم محتمل است عواقب سوئی در بر داشته باشد و سپس توضیح دادم که بعد از عدم موافقت دولت ایران به آخرین پیشنهاد انگلستان اولیاء درجه اول آمریکا ظاهراً از خود یکنوع حالت خشم و عصبانیت نسبت به ایران ابراز میدارند بجای اینکه با دلسوزی و همدردی مشکلات ما را در نظر بگیرند و راه و چاره ای برای حل آن بیاندیشند از یکطرف رویه بی اعتنائی پیش گرفته و از طرف دیگر هروقت فرصتی بدست میآید به بهانه ای اظهارات غیر دوستانه نسبت به ایران مینمایند و برای من که در تمام دوره زندگانی اجتماعی خود نهایت عشق و علاقه را به توسعه روابط بین ایران و آمریکا داشته و تقریباً عمر خود را صرف اینکار نموده اکنون نهایت موجب تأسف است که ملاحظه میکنم در عهدیکه سمت سفارت کبرای ایران در واشنگتن به عهده اینجانب میباشد و ایران بیش از هر موقع دیگر در تاریخ خود بمناسبات حسنه با آمریکا احتیاج دارد یک چنین وضعی پیدا شده و محتمل است به نتایج وخیم برسد. به اینجهت خواستم بار دیگر کوشش خود را بنمایم و با جلب توجه اولیای درجه اول وزارت خارجه آمریکا به اینموضوع، سعی نمائیم هرگاه سوء تفاهماتی برای دولت شما پیش آمده در رفع آن اقدام و از ادامه جریان فعلی در صورت امکان جلوگیری شود و چون امثال شما و همکاران پائین تر از خودتان سابقه طولانی در کارهای ایران دارید و محتاج به این توضیحات نیستید لذا در صدد برآمدن با آقایان بالاتر یعنی کسانیکه در نتیجه تغییر دولت روی کار آمده تماس بگیرم متأسفانه در این قسمت همیشه با مشکلاتی بر میخوریم و اکنون که آقای وزیر خارجه در مسافرت هستند انتظار داشتم آقای معاون که سمت کفالت وزارتخانه را دارند اینجانب را بپذیرند و مطالب ما را بگوش خود بشنوند. اکنون از شما تمنا دارم که عین اظهارات اینجانب را باطلاع بالاترین مقامات وزارت خارجه برسانید و خاطر آنها را به وضع نامطلوب فعلی متوجه سازید تا موقع از دست نرفته اقدامی

برای جبران گذشته بعمل آید .

سپس راجع به اظهاراتیکه آقای وزیر خارجه قبل از مسافرت خود به کره ضمن يك مصاحبه مطبوعاتی نموده و گفته بود بعلت فعالیت کمونیستها در ایران و اینکه دولت در مقابل آنها بردباری مینماید دولت آمریکا از مساعدت بیشتر نسبت به ایران خودداری خواهد نمود اشاره و اظهار کردم که برای من حقیقتاً حیرت آور است اولاً آقای وزیر خارجه میدانند یگانه جمعیتی که در ایران کمونیست تشخیص داده شده حزب سابق توده است که غیر قانونی اعلام گردیده و هیچ يك از دسته های افراطی چپ خود را توده یا کمونیست نمیخوانند و دولت چگونه میتواند بصرف اینکه جمعیتهایی شعارهای افراطی بکار میبرند آنها را کمونیست بشناسد و برعلیه آنها اقدام کند . ثانیاً در صورتیکه آقای وزیر خارجه از فعالیت کمونیستها در ایران نگران میباشند منطق ایشان برای عدم کمک به ایرانیان چیست زیرا معزی الیه بخوبی میدانند که دولت فعلی هیچگونه تمایلی به کمونیزم ندارد و احزاب ملی ایران نیز که از دولت پشتیبانی میکنند با کمونیستها مخالف هستند و توده ملت ایران هم بعلت سوابق تاریخی و مذهبی خود باستقلال و حاکمیت ملی ایران علاقمند میباشد . بنابراین چه میشود که بجای کمک بچنین دولتی و تقویت بنیه اقتصادی ملت ایران برای مقاومت درمقابل کمونیزم دولت آمریکا بعنوان وجود فعالیت های کمونیستی، ایران را از مساعدتیکه اکنون برای نجات خود محتاج به آن میباشد محروم میکند . ثالثاً بفرض اینکه دولت شما بصحیح یا غلط نظری اتخاذ نموده است از اعلام آن بوسیله این قبیل طرق غیر دوستانه چه نتیجه میگیرد و آیا بجای مصاحبه مطبوعاتی بهتر نیست مطالب خود را توسط اینجانب یا مستقیماً در تهران به دولت ایران اظهار بدارند . زیرا به نظر من نه فقط دولت آمریکا از روش اخیر خود بشکلی که آقای وزیر خارجه اقدام نموده و یا جناب آقای رئیس جمهور در سخنرانی انجمن حکام ایالات بیان فرموده نتیجه ای برای رفع مشکلات فعلی نخواهد گرفت بلکه برعکس بشدت اوضاع میافزاید و امید ایرانیان بدوستی آمریکا تدریجاً سلب میشود و با مسدود شدن این روزنه امید طبیعی است که افراد بیچاره و بی خبر بدامن کمونیزم می اقتند .

آقای جرنگان قسمتی از اظهارات اینجانب راجع بعلائم برودت در مناسبات بین دو کشور را با اظهار تأسف تصدیق کرد و گفت خودما هم در وزارت خارجه

پیوسته باین فکر هستیم که چگونه میشود وضع فعلی را اصلاح نمود و با اینکه اوقات بسیار صرف نموده هنوز راهی بنظر ما نرسیده است زیرا اساس جریان اخیر از موضوع نفت سرچشمه میگیرد که دولت ایران بخوبی میداند ما دو سال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم و زحمات ما بجائی نرسید و دولت شما در آخرین مرحله از مذاکرات تصمیمی اتخاذ کرد که بنظر ما غیر منطقی بود زیرا با قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که ما واسطه مذاکره آن بودیم دولت ایران اولاً تمام عملیات مربوط به اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت را در دست خود میگرفت و آزاد بود که از هر کشوری که مصلحت بداند کارشناس برای حوائج خود استخدام نماید. ثانیاً برای فروش محصولات نفتی ایران به صورتی که مخالف قانون و احساسات ملی ایرانیان نبود بازار پیدا میشد و عایدات سرشاری نصیب ایران میگردد. ثالثاً يك دادگاه بین المللی و بیطرف باختلافات طرفین راجع به غرامت و مطالبات رسیدگی میکرد و ترتیب کار طوری پیش بینی شده بود که در صورت مدیون شدن ایران بار سنگینی بر خزانه مملکت تحمیل نمیشد و در ظرف مدت محدودی ایران میتواندست دین خود را بوسیله تسلیم جنس (یعنی محصولات نفتی) بپردازد. بعلاوه بمجرد اینکه قراری بین ایران و انگلستان گذاشته میشد و ما از مخصمه فعلی که وجود اختلاف بین ایران و انگلستان است خلاص میشدیم آمریکا دیگر در مقابل دوست و متفق خود انگلستان محظوری نداشت و میتواندست بوسایل و اشکال مختلف بایران کمک نماید ولی چون دولت شما این پیشنهاد را قبول نکرد و راه دیگری هم که مورد پسند انگلستان باشد بنظر نرسید ما ناچار شدیم که خود را کنار بکشیم. در اینموقع اضافه نمود که من باید صریحاً و با کمال صداقت يك حقیقت دیگری را هم بشما بگویم و آن اینستکه اصرار دولت ایران باینکه پرداخت غرامت محدود به تأسیسات موجود باشد مورد قبول خود ما هم نیست زیرا آمریکا در عربستان سعودی و نقاط دیگر دارای امتیازات نفت است و هرگاه این سابقه از طرف ایران گذاشته شود فردا صدای دیگران هم درخواهد آمد و هر کشوری راه را برای خود باز خواهد دید که عنوان ملی کردن را پیش گیرد و بما پیشنهاد نماید تا خود را بقبول غرامت در باره تأسیسات موجوده قانع سازیم و این امر اساس نقشه سرمایه داری و مخصوصاً بکار بردن سرمایه های آمریکائی در کشورهای بیگانه را متزلزل میسازد. از

اینموضوع که بگذریم مشکل حزب کمونیست توده است که هرچند غیر قانونی اعلام شده ولی همچنان تحت عناوین مختلف بفعالیت خود ادامه میدهد و روز بروز بر قوت آن افزوده میشود و متأسفانه دولت ایران نه فقط در مقابل آن عکس العملی نشان نمیدهد بلکه ادارات انتظامی ایران اجازه میدهند که دسته های توده رسماً در خیابانها تظاهر بنمایند. البته برای ما تردیدی نیست که دکتر مصدق میلی به کمونیزم ندارد و شخص من از جمله کسانی هستم که بقدرت رهبری ایشان معتقد میباشم و ایمان دارم که در میان رهبران خارجی که با فعالیت کمونیستها در ممالک خود مواجه هستند هیچکس بهتر از آقای مصدق از عهده کمونیستها بر نمی آید ولی این نکته هم برای ما آمریکائیان بخصوص کارشناسانی که مربوط بتاریخ توسعه کمونیزم در دنیا هستند مسلم میباشد که تا بحال هیچ دسته یا حزبی که با کمونیستها همکاری نموده جان سلامت نبرده و بعلت تشکیلات منظم و تعلیمات مؤثر که به کمونیستها داده میشود همیشه موفق میشوند کسانی را که قصد همکاری و مامشات با آنها دارند مضمحل و خود را بر آنها مسلط میسازند. لذا نگرانی ما از اینست که آقای مصدق باین امر پی نبرده و با کمال علاقمندی که بحفظ استقلال کشور خود دارند ممکن است تدریجاً زمام اختیار را از دست بدهند و کمونیستها بر ایران مسلط گردند و البته شما میدانید که مهمترین مشکل آمریکا در دنیای امروز مسئله کمونیزم است و مردم و دولت آمریکا از هیچ امری بیش از کمونیزم وحشت ندارند لذا بسیار طبیعی است که چون یک مخبر روزنامه از وزیر خارجه در مصاحبه مطبوعاتی سئوالی در این باب مینماید وزیر خارجه نگرانی درونی خود را ابراز میدارد و یا آنکه چون رئیس جمهور در مقابل حکام ایالات میخواهد خطر توسعه کمونیزم را توضیح دهد و اقدام آمریکا برای جلوگیری از آنرا خاطر نشان سازد در نطقی که قبلاً حاضر نکرده و راجع به اوضاع کشورهای آسیائی بحث میکند طبعاً اشاره ای بفعالیت کمونیستها در ایران هم مینماید بخصوص که در جراید هر روز و قبل از رفتن به کنفرانس حکام، خبر مهمی در باره فعالیت کمونیستهای ایران بنظر ایشان در روزنامه ها رسیده بود. خلاصه آنکه آقای وزیر خارجه و آقای رئیس جمهور به هیچ وجه قصد ندارند بر مشکلات ایران بیافزایند بلکه برعکس پیوسته بفکر ایران بوده و درصدد چاره جوئی هستند.

اینجانب اظهار داشتیم فعلاً قصد وارد شدن در گفتگوی نفت و یا مباحثه راجع به قدرت کمونیستها و اینکه در آینده چه خطری از جانب آنها برای ایران متصور است ندارم همین اندازه میگویم که دولت آمریکا با قبول مقام رهبری در میان کشورهای غربی و با تصدیق به خطر کمونیزم برای دنیا بنظر اینجانب نباید موضوع ایران را بعنوان اینکه يك مشکل لاینحل میباشد بکلی کنار بگذارد. بعلاوه بجای اینکه در نتیجه رد پیشنهاد اخیر انگلیس خشمگین یا عصبانی شود باید مانند يك پزشک عالیمقام با صبر و حوصله کامل بمشکلات موجود ایران هم توجه نماید و از روی همدردی و ملامت تأمل کند که چرا دولت پیشنهاد انگلیس را قبول ننمود و با وجود بحران اقتصادی فعلی از پذیرفتن شرائطی که بنظر شما منطقی و منصفانه بوده خودداری کرد، آنوقت خواهید فهمید که رد این پیشنهاد از طرف ایران روی هوی و هوس نبوده بلکه هیچ دولتی در مقابل افکار عمومی ملت ایران قادر بقبول آن نخواهد بود. در مسئله نفوذ حزب توده هم بنظر من دولت شما باید ببیند آیا از ادامه روش فعلی یعنی بی اعتنائی در باره ایران و ادای جملات غیر دوستانه چه نتیجه ای خواهد گرفت و هرگاه تصور مینمایند با ادامه این روش بر مشکل مزبور فائق خواهند آمد البته مختارند هر سیاستی را میخواهند در باره ایران اتخاذ کنند ولی چنانچه تصدیق دارید سیاست فعلی جز نا امید ساختن ایرانیان از دوستی با آمریکا و توسعه نفوذ کمونیستها نتیجه ای ندارد. بهتر است تا فرصت باقی است و دولت ایران این اندازه مایل بحفظ مناسبات خود با آمریکا میباشد روش خود را تغییر بدهید. در خاتمه تذکر دادم بعضی از آمریکائیان تصور کرده اند آقای دکتر مصدق عمداً تظاهراتی به همکاری با کمونیستها و یا نزدیکی به جماهیر شوروی مینماید تا آمریکائیان را بترساند و بدینوسیله مساعدت مالی برای خود از آمریکا بدست آورد و اضافه نمودم این امر کاملاً برخلاف واقع بوده و ما ایرانیان بخصوص آنهایی که مثل من تاریخ ملت آمریکا را خوانده و از جنگهای ملت قهرمان آمریکا با اطلاع میباشند بخوبی میدانند که دوستی آمریکا را نمیشود بوسیله تهدید جلب نمود. در عین حال این نکته را هم میخواهم بگویم که ایرانیها نیز مانند ملت آمریکا دارای احساسات تند و تیز میباشند و همانطور که از کوچکتین بی اعتنائی به حرفهای زننده میرنجند و ممکن است دست به اقدامات خطرناک بزنند در مقابل جزئی ترین محبت تحت

تأثیر قرار میگیرند لذا با همه این اوضاع و احوال که امروز صحبت آنرا نمودیم هرگاه اولیاء دولت شما نمیتوانند در اینموقع کمکی به التیام زخمهای ایران بنمایند خوب است با بی اعتنائی و ادای جملات غیردوستانه نمک به این جراحات نپاشند و سعی نمایند در این موقع بحران مناسبات دوستانه بین ما محفوظ بماند .

مذاکرات فوق با تظاهر بخصوصیت از طرف آقای جرنگان و احوالپرسی از يك اعضای خانواده اینجانب خاتمه یافت و در موقع خداحافظی گفت این مذاکره بسیار مفید بوده و این را هم میخوایم به شما اطمینان دهم که آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل در نپذیرفتن شما تعمدی نداشته بلکه چون آقای وزیر خارجه دیشب از مسافرت مراجعت نموده و قرار بود امروز به وزارتخانه بیایند ایشان فرصت ملاقات شما را نداشت. به این ترتیب با قائم مقام معاون وزارت خارجه خداحافظی نمودم و عصر دیروز هم که ایشان را در میهمانی سفارت هاشمی اردن دیدم بار دیگر از این ملاقات و صحبتهای امروز اظهار خوشوقتی کرد .

سفیر کبیر - اللهیار صالح

۱۷- حزب ایران و سیاست آمریکا

حزب ایران اعلامیه زیر را در روز اول بهمن ماه ۱۳۳۵ انتشار داد که در همانوقت در مطبوعات کشور به چاپ رسید :

کمیته مرکزی حزب ایران در بیانات رئیس جمهور ممالک متحده آمریکای شمالی در ضمن پیام های پنجم و دهم ژانویه ۱۹۵۷ به کنگره آن کشور مطالعات دقیق نموده و از لحاظ اینکه مفاد و روح این پیام را بر ضد امپریالیسم و کاپیتالیسم و موافق با احترام حقوق بشر و آزادی افراد و استقلال ملل در اداره امور خود و تقویت وطن پرستی و تقوی تشخیص داده خاصه که پیام مذکور پس از اتخاذ سیاست مستقل و مساعد در مسئله حمله به مصر ایراد شده اصولاً خوشبین است و از جنبه واقع بینی نیز آنها را با اصول داخلی خود که عبارتست از: الف- اجرای قانون اساسی و متمم آن ب- اجرای اعلامیه حقوق بشر و احترام به آزادی و حقوق و امنیت قضائی ملت ایران ج- متابعت از اصول پارلمانی و دمکراسی و تحقق حکومت مردم بر مردم در ریشه کن کردن فقر و رشوه خواری و نادرستی و با اصول سیاست خارجی خود که عبارتست از:

الف- متابعت از منشور سازمان ملل متحد ب- احترام به عهد و پیمانهای موجود ج- مبارزه با کمونیسم د- همکاری نزدیک با ملل اسلامی و آسیائی ه- جانبداری از ملل محروم و مظلوم جهان و هر نوع دوستی و همکاری بین المللی منطبق میدانند .

حزب ایران قویاً معتقد است که از بین رفتن عدم رضایتها و احترام حقیقی به آزادی و حقوق امنیت قضائی حکومت قانون و شرکت مردم در اداره کشور خود مهمترین عامل اصلی و اساسی برای مبارزه با نفوذ کمونیسم و موجب پیشرفت و تجدد و ترقی می باشد . جاوید باد ایران

کمیته مرکزی حزب ایران - اللهیار صالح

صالح طی مصاحبه چنین گفت :

تعبیرات ناصحیح موجب سوء تفاهم در محافل ملی و موجب عصبانیت در محافل دولتی شد . عده ای تصور کردند که من برای بدست گرفتن حکومت بندو بستى دارم در صورتیکه این تصورات کاملاً بی مورد است . من در سیاست آمریکائیا از مدتها بدین طرف واردم . متأسفانه آنها دائماً دنباله رو انگلیسها بودند . تنها در این اواخر تصمیم گرفتند سیاست خود را از آنان جدا کنند . من و همفکرانم خود را از جنبه های اجتماعی موظف دانستیم از این تصمیم سیاسی آمریکائیا جداً پشتیبانی کنیم در صورتیکه اینکار نمیشد و آمریکائیا باز دوباره به سیاست سابق بر می گشتند این ایراد به مردم این کشور (یعنی ایرانیها) وارد بود که چرا آمریکائیا را در این مورد تشویق نکردند .

۱۷- ارتشبد جم و خمینی

آقای الموتی عزیز

در جلد پنجم درباره ارتشبد جم مطالبی مرقوم داشته اید که باید یادآور شوم ایشان سروده های تولی (رها) را به زبان اسپانیائی ترجمه کرده اند . ارتشبد جم از نادرترین کارشناسان نظامی است . او يك نویسنده خوب با خط خوش و سبکی شیوا و اندیشه ای بالنده است . سخت در دام مهر و مهرورزیها گرفتار است . بدینگونه هنگامیکه همه از پیش رضاشاه رفتند او ۸ ماه با او در جزیره موریس زندگی کرد . او عاشق پاک باخته فرزندش و مردم بوده و هست .

ارتشبد جم پیش از انقلاب و پیش از نخست وزیری بازرگان از سوی خمینی برای اداره ارتش برگزیده شده بود. قرار بود به دیدن خمینی به نوفل لوشاتو برود. شبی که قرار بود این دیدار صورت گیرد مدتها مردد بود. ولی شب فرا میرسد و از جم خبری نمیشود. اگر اشتباه نکنم مبشری به لندن تلفن میزند و هنگامیکه صدای جم را میشنود نزدیک بود قالب تهی کند. میپرسد آیا شما در لندن هستید؟ اینجا خمینی چشم به راه شماست. جم پاسخ میدهد من بارها با خود اندیشیدم. ایشان که میگویند (آن مرد باید برود) و منم ناسلامتی داماد این خاندان بودم چطور من میتوانم چنین دیداری داشته باشم.

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقة که شایسته آتش باشد خوش بود گرمحك تجربه آید به میان تا سیه شود هر که در او غش باشد هر چند که مورد رضا شاه تنها مورد برخورد قلمی و سیاسی من و تیمسار جم در این ۹ سال نامه نگاری و دور از کشور بوده است.

ارادتمند - احمد بنی احمد

منابع و مأخذ

- ۱- پاسخ به تاریخ - محمد رضاشاه پهلوی
- ۲- خاطرات و تألمات - دکتر محمد مصدق
- ۳- چهره هائی در آئینه - اشرف پهلوی
- ۴- کتاب سفید - نشریه شرکت ملی نفت ایران
- ۵- تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران - دکتر فؤاد روحانی
- ۶- هفت سال در زندان آریامهر - احمد آرامش - به کوشش اسمعیل رائین
- ۷- خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی - به کوشش احمد انواری
- ۸- الماس و ریک - نویسنده ا. معاش - از انتشارات آمیخ نیویورک
- ۹- صورت مذاکرات مجلس شورایملی و مجلس سنا
- ۱۰- گوشه از تاریخ سیاسی ایران در نیمه اول قرن بیستم - دکتر علی اکبر مهدی (هنوز منتشر نشده)
- ۱۱- خاطرات سیاسی ایرج اسکندری - به اهتمام بابک امیر خسروی و فریدون نورآذر
- ۱۲- ایران- بحران دمکراسی در ۱۹۴۱-۱۹۵۳ - فخرالدین عظیمی (به انگلیسی)
- ۱۳- آئینه عبرت - خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران- دکتر سیف پور فاطمی- به کوشش احمد انواری
- ۱۴- ایران و تاریخ - بهرام افراسیابی
- ۱۵- خاطرات صدراالاشراف
- ۱۶- احزاب سیاسی در ایران - اسناد لانه جاسوسی
- ۱۷- شرکتهای چند ملیتی در صنایع ایران - فرهاد دفتری
- ۱۸- با مصدق و دکتر فاطمی - ناصر نجمی
- ۱۹- ایران و قدرتهای بزرگ - دکتر ایرج ذوقی
- ۲۰- آنکه گفت (نه) - دکتر مظفر بقائی - ناشر منصور رفیع زاده
- ۲۱- ایران، ابر قدرت قرن؟ - یوسف مازندی - ناشر مهدی سیاح زاده (انستیتو پژوهش ایران)
- ۲۲- زندگی مصدق السلطنه - دکتر بهمن اسمعیلی
- ۲۳- ۲۸ روز تاریخ ایران و جهان - نشریه روزنامه اطلاعات
- ۲۴- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی - ۵ جلد
- ۲۵- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران - گفتگو با خانبابا تهرانی - توسط حمید شوکت
- ۲۶- طلای سیاه یا بلای ایران - ابوالفضل لسانی

- ۲۷- چهل سال در صحنه - دکتر جلال عبده - در دو جلد
- ۲۸- نمایندگان مجلس در ۲۰ دوره قانونگذاری - زهرا شجعی
- ۲۹- الیکارشی یا خاندان حکومتگر در ایران - ابوالفضل قاسمی
- ۳۰- دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار- مسعود بهنود
- ۳۱- من متهم میکنم - دکتر فریدون کشاورز
- ۳۲- ایران پل پیروزی جنگ دوم جهانی - عبدالحسین مفتاح
- ۳۳- چهره حقیقی مصدق السلطنه- یادداشتهای دکترارسنجانی - دکتر حسن آیت
- ۳۴- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران - سرهنگ غلامرضا نجاتی
- ۳۵- خاطرات سیاسی - غلامرضا مصور رحمانی
- ۳۶- برای آگاهی نسل جوان - احمد خلیل الله مقدم
- ۳۷- اسرار کودتای ۲۸ مرداد - از خاطرات (سی. ام. وودهاوس) ترجمه نظام الدین دربندی
- ۳۸- ایران در دوران دکتر مصدق - دکتر سپهر ذبیح
- ۳۹- تاریخ بیست ساله ایران - کتاب سیاه - خاطرات مکی - از انتشارات علمی
- ۴۰- حاجی واشنگتن - تاریخ روابط ایران و آمریکا در روزگار قاجار و پهلوی - اسکندر دلد
- ۴۱- کودتا در کودتا - کرومیت روزولت
- ۴۲- نفت، سیاست، کودتا - لئونارد ماسلی - ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی
- ۴۳- سالهای بحران - محمد ناصر قشقائی
- ۴۴- خاطرات سیاسی خلیل ملکی - به کوشش محمد علی همایون کاتوزیان
- ۴۵- خاطرات ثریا - مترجم موسی مجیدی
- ۴۶- قصه پر غصه من - خاطرات اسمعیل پور والی - مجله روزگار نو
- ۴۷- اعترافات دکتر کیانوری دبیرکل حزب توده ایران
- ۴۸- خاطرات و مبارزات دکتر فاطمی - بهرام افراسیابی
- ۴۹- نفت و کودتا - فیتز جرالد - ترجمه محمود تفضلی
- ۵۰- خاطرات ارتشبد فردوست
- ۵۱- اعترافات راجرز کوپر انگلیسی - زندانی در ایران
- ۵۲- گزارش يك زندگی - دکتر علی اکبر سیاسی
- ۵۳- ایران، انقلاب بنام خدا - نویسنده کلمر بریر - پیر پلاشه
- ۵۴- یکرنگی - دکتر شاپور بختیار
- ۵۵- خاطرات من در یادداشتهای پراکنده - شمس الدین امیر علایی
- ۵۶- سرود رهائی - ادیب برومند - از انتشارات پیک دانش
- ۵۷- دکتر مصدق در محکمه نظامی - به کوشش جلیل بزرگمهر
- ۵۸- در کنار پدرم مصدق - خاطرات دکتر غلامحسین مصدق - تنظیم کننده غلامرضا نجاتی
- ۵۹- نقل مطالبی از نشریات داخلی و خارجی
- ۶۰- انتشار چند سند مهم در باره وقایع ۲۵ و ۲۸ مرداد
- ۶۱- گفتگو با چند تن از مطلعین و مشاهدات و خاطرات سیاسی نویسنده کتاب